تاریخ بلخ باستان

نویسنده : احمدوف

اَنستیتوْتِ مطالعاتِ راهبردیِ باختر

Www.bsssi.org

به وسعت یک تمدن شکوهمند

با عضویت در خبرنامه وبسایت ما از تازه ترین مقالات و پژوهش ها بهره مند شوید

tarikhema.org

Www.bsssi.org

تاریخ بلخ

سلطنت ازبکان در امتداد قرن شانزدهم تا نیمه‌ی نخست قرن هجدهم میلادی در بلخ

بوری احمد ویچ احمدوف
ترجمه‌ی سید ابراهیم قیصاری
بمشاورت کاندید اکادمیسین دکتر محمد یعقوب واحدی

انتشارات سعید

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

Www.bsssi.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تاریخ بلخ

در امتداد قرن شانزدهم تا نیمه‌ی نخست قرن هجدهم میلادی

بوری احمد ویچ احمدوف

ترجمه‌ی سید ابراهیم قیصاری

بمشاورت کاندید اکادمیسین دکتر محمد یعقوب واحدی

انتشارات سعید

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

Www.bsssi.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Www.bsssi.org

نام کتاب:
تاریخ بلخ
در امتداد قرن شانزدهم تا نیمه‌ی
نخست قرن هجدهم میلادی
نویسنده:
بوری احمد ویچ احمدوف
ترجمه‌ی سید ابراهیم قیصاری
بمشاورت کاندید اکادمیسین
دکتر محمد یعقوب واحدی
ناشر:
انتشارات سعید
چاپ و صحافی:
چاپخانه سباوون
برگ آرایی:
عصمت‌الله احراری (مرکز گرافیک کلک)
شمارگان:
۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ:
چاپ اول - تابستان ۱۳۹۲
بها: ۳۲۰ افغانی
همه‌ی حقوق و امتیازات برای مؤلف مترجم محفوظ است

انتشارات سعید آدرس: ابتدای جادهٔ آسمایی، کابل.
شماره های تماس:
۰۷۰۵۸۱۴۶۴۲ و ۰۷۹۹۳۱۲۷۶۳
۰۷۰۷۵۷۵۹۳۵ و ۰۷۸۸۱۰۰۱۵۷
shirahmad_saedy@yahoo.com
s_p2009@ymail.com

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Www.bsssi.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

اکادمی علوم اوزبیکستان
انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان

بوری احمد ویچ احمدوف

تاریخ بلخ

در امتداد قرن شانزدهم تا نیمه ی نخست قرن هجدهم میلادی

ترجمه ی سید ابراهیم قیصاری

تاشکند، مطبعهٔ دانش اوزبیکستان ۱۹۸۲

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Www.bsssi.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

در این اثر که بر شالودهٔ منابع کتبی پی ریزی گردیده است تاریخ اجتماعی – اقتصادی و سیاسی متصرفات بلخ دوران شیبانیان و اشتر خانیان باز آفرینی و تدوین گردیده است. که در تاریخ این دوران تحت عنوان خان نشینی بلخ معروف است.
این اثر جهت استفادهٔ مؤرخین و همه یی آنانیکه به تاریخ آسیای میانه، افغانستان و ایران دلچسپی دارند تدوین گردیده است.

تحت نظر : دکتر علوم تاریخ یو. وی. گنکوفسکی
تقریظ نویسان : دکتر علوم تاریخ و.د. چیخویچ ، م. گ. پیکولین

مطبعهٔ دانش اوزبیکستان ۱۹۸۲

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Www.bsssi.org

فهرست عناوین

مقدمهٔ مترجم ۱۱
پیشگفتار ۱۳
فصل نخست ۲۹
ساحهٔ اراضی و شهر های عمدهٔ خان نشینی بلخ در امتداد قرن شانزدهم و نیمهٔ نخست قرن هجدهم میلادی ۲۹
فصل دوم ۱۰۵
تشکیلات خان نشینی بلخ و حیات سیاسی آن از قرن شانزدهم تا اوایل قرن هجدهم میلادی ۱۰۵
فصل سوم ۱۶۱
مناسبات اجتماعی – اقتصادی و ساختار دولتی خان نشینی بلخ در امتداد قرن شانزدهم و نیمهٔ نخست قرن هجدهم میلادی ۱۶۱
فصل چهارم ۲۴۱
روابط خان نشینی بلخ با کشور های هند، ایران و روسیه ۲۴۱
فصل پنجم ۲۸۷
تشدید نفاق و شقاق میانفئودالی، اختلافات خانوادگی و انقراض خان نشینی بلخ ۲۸۷
بخش پایانی کتاب ۳۰۷
پی نوشت ها ۳۱۳
منابع و مآخذ ۴۱۳
فهارس ۴۳۹
فهرست نامهای جغرافیایی ۴۷۵

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Www.bsssi.org

مقدمه مترجم

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

تألیفاتی که تا کنون تحت عنوان تاریخ در مورد پیشینه های دور افغانستان و سرزمین های همجوار آن تدوین گردیده است، غالباً دارای جنبه های روایتی است وآن بخش از وقایع که دارای مستندات هم باشد درمیان هاله ی از شاخ و برگ های تفصیلات روایتی وقایع قرار گرفته و از دایره تشخیص ذهن خواننده بیرون می جهد.

بازآفرینی حوادث مربوط به حیات سیاسی – اجتماعی پیشینه های دور هرجامعه برمبنای روش های علمی تحقیق از ضرورت های مبرم است.

این کتاب، «تاریخ بلخ» که یک اثر پژوهشی است و در لابلای مطاوی آن بخشی از وقایع و حوادث مربوط به برهه ی زمانی معین گوشه ی از کشور ما بنام خان نشینی بلخ بازآفرینی شده است. برخاسته از ضرورت های جدی درهمین راستا می باشد.

متن اصلی اثر به زبان روسی است و برگردان فارسی آنرا بمنظور پر نمودن گسست های ناپیوست اطلاعاتی که در تاریخ کشور عزیز ما افغانستان و سرزمین های همجوارآن وجود دارد اثر گزار میدانم.

این اثر یک پیشگفتار، پنج فصل و یک خاتمه دارد.

پیشگفتار آن بیبلیوگرافی است، که مسلماً در مورد معرفی کُتب و آثاریست که ازآن در تدوین این کتاب استفاده شده است.

درفصل نخست آن، مسائل جغرافیایی مربوط به ساحه ی قلمرو دولت بلخ و همچنان در

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مورد معرفی خود بلخ بمنزله ی پایتخت و شهر عمده پادشاهی بلخ توضیحاتی داده شده است.

در فصل دوم آن، چگونگی جریان شکل گیری دولت مستقل بلخ و ادامه حیات سیاسی آن درامتداد قرن های شانزدهم تا اوایل قرن هجدهم میلادی تشریح گردیده است.

در فصل سوم این کتاب، درمورد مناسبات اجتماعی - اقتصادی و ساختار دولتی خان نشینی بلخ در امتداد قرن شانزدهم و نیمه ی نخست قرن هجدهم میلادی وضاحت داده شده است.

درفصل چهارم آن، مناسبات تجاری و دیپلماتیک حکومت شاهی بلخ را بمثابه ی یک کشور مستقل عمدتاً با سه کشور: هند، ایران و روسیه تزاری تحت بحث و بررسی قرار داده است.

درفصل پنجم آن، عوامل اثر گزار در تسریع پروسه زوال خان نشینی بلخ مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

سید ابراهیم قیصاری
کابل، تابستان سال ۱۳۶۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ بلخ

پیشگفتار:

اغلب در کتب و آثارتاریخی به نقش عظیم نظام تیولداری درجوامح فئودالی به تأکید خاطر نشان می گردد، لیکن تا الحال دقیقاً روشن نیست که این نقش چگونه در چه چیز متبارز وآشکار است. زیرا تا هنوز ماهیت خود سیستم تیولداری بطور تمام عیار توضیح نگردیده، رویهمرفته اگر پژوهشی در خصوص توضیح ماهیت سیستم تیولداری حداقل بطور نمونه ولو در یک قلمرو و یا متصرفات بزرگ یک دولت فئودالی انجام می گرفت، این امر تا حدودی امکان آنرا میسر میساخت که این نقیصه رفع و این خالیگاه پر گردد.

محتویات این اثر پژوهشی عمدتاً به استناد غنی ترین منابع دست اول کتبی پیریزی شده و نخستین گام درجهت تدوین تاریخ سیاسی- اقتصادی تیولداری نیمه مستقل بلخ زمان شیبانیان و اشترخانیان می باشد که در دوران خویش به عناوین مختلف مانند: خان نشینی بلخ، پادشاهی بلخ، دولت بلخ معروف بود، که میراث مشهود و پس منظر چشمگیر نه تنها در تاریخ آسیای میانه بلکه در کشور های شرق همجوار خویش مانند ایران، افغانستان و هند از خود بجا گذاشته است، محسوب می گردد.

منظور ازسعی و مبادرت ما در نگارش این اثر صرف در جهت باز آفرینی و تجسم تاریخ سیاسی خان نشینی بلخ که به پهنای عظیم، شمالاً و جنوباً از سلسله کوههای حصارتا کوههای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هندوکوش و شرقاً و غرباً از بدخشان تا رود مرغاب وسعت دارد نه تنها خلاصه نمیشود بلکه افزون برآن کوششی را هم در راستای توضیح اوضاع اجتماعی – اقتصادی خان نشینی بلخ و روابط سیاسی و تجاری او را با هند، ایران و روسیه دربر میگیرد. و در نهایت امر موضوع تشخیص موقعیت و نقش تیولداری بلخ را در چگونگی شکل گیری سرنوشت تاریخی خان نشینی بخارا که بلخ در وابستگی صرفاً شکلی و تشریفاتی با آن بوده است، در خود احتوا می نماید، می باشد.

مطالعه اوضاع سیاسی – اقتصادی شهر های مربوط به حکومت بلخ به استناد منابع کتبی صورت می گیرد که معرّف اوضاع و احوال و اشتغال اتباع آن اعم از شهر ها و روستا های اطراف ساحه این حاکمیت بوده و هم نشان دهنده ساحه اراضی تخمینی خود بلخ – این شهر مهم و اساسی خان نشینی می باشد.

کسب اطلاعات ناقص از یادداشتهای کتبی موجود و افزون بر آن عدم انجام حفریات باستان شناسی در بخش عظیمی از ساحهٔ بلخ باعث گردیده است که مسایل مطروحه دربالا در تألیفات و منابع مربوط ناروشن مانده و صرف لحظات جداگانه یی از تاریخ سیاسی افغانستان شمالی از قرن شانزدهم تا نیمهٔ نخست قرن هجدهم میلادی که در آن زمانه ها این ساحه جزو قلمرو اداری بلخ بوده و در آثار یکه حاوی محتویات جامع و مختلط و تحقیقات تعمیمی است[۱] ، بازتاب یافته است.

باستان شناسانی مانند : م . یی . ماسون، آ . یو . یاکوبوفسکی، آ . م . بیلینسکی، ب.آ. لیتوینسکی، یی . آ . داویدوویچ، گ. آ. پوگاچینکو و دیگران، بجانب راست ساحل رود آمو نواحی متعلق به بلخ همان زمان مانند: ترمذ وختلان حفریات مؤفقانهٔ باستان شناسی انجام داده اند و اما در ساحل چپ رود آمو (خان نشینی بلخ) جز حفریات اتفاقی و ضمنی که توسط کار شناسان اعزامی هر یک :

اید گار فوشه، شلامبیرژه، گیرشمن[۲] و دیگران صورت گرفته است و اما تحقیقات باستان شناسی عمده و اساسی پیش برده نشده و مزید بر آن نتایج حاصله از این سفر های اعزامی کار شناسان حفاری، مواد و مطالبی را که مربوط بدوره های اخیر قرون وسطی باشد بدست نمی دهد . در سالهای اخیر یک گروه مشترک از باستان شناسان اعزامی افغانستان و شوروی در یک ماموریت علمی مشترک در ساحل چپ رود آمو آغاز بکار نموده اند که نتایج حاصله از کار آنان تا هنوز بطور مکمل چاپ و نشر نشده است.

با موجودیت چنین دشواریهای مقید و مشروط کنندهء پروسهٔ تحقیق وبویژه خصوصی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و محلی شدن یعنی لوکالایز شدن یاد گار ها و محلات تاریخی یا به سخن دیگر پیدایش موانع و محدودیت ها در راه توسعه و انکشاف کاوش های باستان شناسی [به زبان ساده تر، در قید ملکیت شخصی قرار گرفتن و یا به منطقهٔ مسکون تبدیل شدن ساحات اراضی که در آن محلات آثار تاریخی قرار دارند. م] در بعضی شهر های بلخ و مهمتر از همه در خود بلخ : در نواحی، بازارها، پارکها و بناهای اصلیش می باشد، بنابر دلایل در بالا یاد شده تک کاستی های جداگانهٔ در درجه دقیق بودن کار ما ممکن است موجود باشد، البته رفع این کاستی ها فقط با انجام حفاریهای با کیفیت در ساحهٔ خان نشینی بلخ توسط متخصصین مجرب و ماهر امکان پذیر است وبس.

این اثر به استناد اضافه تر از یکصد منبع کتبی روایتی خارجی از زبانهای عربی، فارسی و ترکی نگارش یافته است. و همچنان از یاداشتها سرگذشت ها وخاطرات سیاحان و از جمله مجموعه آثار منتخب و ویژه کارهای پژوهشگران خارجی، روسی ومحققین شوروی در خصوص آسیای میانه و پژوهشگران کشور های شرق همسایه وسیعاً استفاده به عمل آمده است. در این جا باید گفت که بخش اعظم این آثار و منابع روایتی تألیفات مؤرخین وابسته به دولتها بوده که تحت تأثیر و نفوذ ایدیالوژی دربار فیودالی نگارش یافته بناً ایجاب برخورد نقادانه از جانب ما نسبت به این منابع و تألیفات را می نماید.

اسناد ارزنده یی مانند (نامه ها، فرامین، اسناد عفو مجازات وغیره) که شمار آنها بالغ به صد ها می گردد و در آرشیف سیاست خارجی روسیه و آرشیف مرکزی دولتی اسناد قدیم[۳] نگهداری میشود که در کار تحقیق اوضاع و احوال سیاسی اقتصادی و روابط میان خان نشینی های آسیای میانه(خیوه، بخارا وبلخ) با روسیه در قرن های شانزدهم وهجدهم میلادی از اهمیت بس عظیمی بر خوردار است.

همچنان فرمان وقفی که به نفع مدرسه سبحانقلی خان در بلخ صادرگردیده ودر تحت شماره (ف:۳۲۳ نمبر ۱۲۹۳) آرشیف تاریخی مرکزی دولتی ازبکستان نگهداری می شود که در سال ۱۹۶۰ توسط آ .د . داویدوف[۴] به چاپ و نشر رسیده در تهیه این اثر مورد استفاده ما قرار گرفته است.

همچنین اضافه تر از سی نسخهٔ چنین فرامین وقفی که از طرف حکمرانان شیبانی و اشترخانی بلخ که به نفع مرقد یحـی بن زید واقع در ولایت سرپل عطا گردیده است و از روی لطف و مهربانی توسط محمد یعقوب واحدی از افغانستان به اختیار ما قرار داده شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منابع تاریخی:

در تهیه این اثر از منابع و تألیفات معروف تاریخی زیر بمقیاس وسیعی استفاده شده است:

۱. تاریخ طبری (۲۲۳ – ۳۱۱ هجری) (۸۳۸– ۹۲۳ میلادی)

۲. نرشخی (۸۹۹ – ۹۵۹ میلادی)

۳. گردیزی (قرن پنجم هجری) (قرن یازدهم میلادی)

٤. ابوالفضل بیهقی (آغاز قرن پنجم هجری) (قرن یازدهم میلادی) وفات حوالی ٤۷۰ هجری /۱۰۷۷ میلادی

۵. ابن اثیر (۵۵۵ – ٦۳۰ هجری) (۱۱٦۰ – ۱۲۳۲ میلادی)

٦. قاضی منهاج الدین جوزجانی (۵۸۹ – ٦۹۸ هجری) (۱۱۹۳ – ۱۲۹۸ میلادی)

۷. جوینی (٦۲۳ – ٦۷۰ هجری) (۱۲۲٦ –۱۲۷۲ – ۱۲۷۱ میلادی)

۸. رشیدالدین (٦٤۵ – ۷۱۸ هجری) (۱۲٤۷ – ۱۳۱۸ میلادی)

۹. شهاب الدین نسوی (فوت در ٦٤۷ هجری/ ۱۲٤۹ میلادی)

تألیفات مؤرخین زمان تیمور و تیموریان: ابن عربشاه، نظام الدین شامی، شرف الدین علی یزدی، غیاث الدین علی؛ فصیح احمد خوافی؛ عبدالرزاق سمرقندی؛ میر خواند؛ خواند میر و دیگران[۵]

تألیفات جغرافیا دانان عربی زبان قرن های نهم و دهم میلادی که در تهیه و تدوین این اثر مورد استفاده ما قرار گرفته است که این تألیفات حاوی مهمترین اطلاعات در خصوص اوضاع اجتماعی – اقتصادی وسیاسی بلخ و اطراف آن شهر های مربوط به بلخ در فاصله زمانی قرن های دهم و پانزدهم میلادی می باشد که در زیر از آنها چنین نام می بریم:

بلا ذری، ابن خرداذبه، الیعقوبی، اصطخری، مقدسی، ابن حوقل و اثر مجهول المؤلف به زبان فارسی بنام (حدودالعالم) وکتاب مشهور جغرافیایی (یاقوت) قرن سیزدهم میلادی واثر بسیار جالب حمدالله مستوفی قزوینی بنام (نزهة القلوب) (صور الاقالیم سبعه) اثر محمد بن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یحی که به مبارزالدین محمد مظفری (۷۱۳ – ۷۵۹ هجری) (۱۳۱۳ – ۱۳۵۸ میلادی) اهدا گردیده است، اثر سمعانی و جغرافیای حافظ ابرو[۶].

همچنین در تهیهٔ این اثر از منابعی که متعلق به قرن های دهم و پانزدهم میلادی می باشد مطالب جدا گانه یی اقتباس گردیده که چنین به بیان آنها می پردازیم:

(کتاب درفضایل بلخ و شمایل اهالی وی) تالیفات شیخ الاسلام بلخ ابوبکرعبدالله که نام مکمل او (شیخ الاسلام صفی الدین ابوبکرعبد الله بن عمر ابن محمد ابن داؤد الواعظ البلخی) می باشد، تألیفات وی در سال (٦١٠ هجری/ ۱۲۱۳ میلادی) بزبان عربی نگارش یافته که زمان نگارش آن مقارن تهاجم مغل در این خطّه بوده نسخه اصلی آن محفوظ نمانده صرف ترجمهٔ فارسی آن بدسترس ما قرار دارد که در اول ذی القعده سال ٦٧٦ ق مطابق به ٢٦ مارچ ۱۲۷۸ میلادی توسط امام عبدالله ابن ابوالقاسم الحسین به پایهٔ اکمال رسیده است[۷].

همچنین اثر سیفی هروی بنام (تاریخنامهٔ هرات) که در سال (۷۱۸ – ۷۲۱ هجری) (۱۳۱۸ –۱۳۲۱ میلادی) تالیف گردیده است[۸] . تألیفات تاریخی اولوغ بیگ بنام «تاریخ اربع اولوس[۹]»، « زبدة الآثار » از عبدالله نصراللهی از نواده گان بدیع الزمان میرزای تیموری که بعدها بجانب شیبانی خان موضع یگری کرده بود[۱۰].

دو اثر از دو نفرهر یک محمد صالح وکمال الدین بنایی هر دو تألیف بیک نام «شیبانی نامه» است و تألیفات مجهول المؤلف بنام «تواریخ گزیدهٔ – نُصرت نامه» مربوط به آغاز قرن شانزدهم میلادی و تألیفات فضل الله بن روزبهان اصفهانی بنام «مهمان نامهٔ بخارا» و هم چنان از تألیفات پر محتوا و پر اشتهار خواند میر و بابر استفاده بعمل آمده است.

یک سلسله مطالب ارزشمندی در رابطه به مبحث مورد تحقیق ما، مانند، در بارهٔ فتوحات شیبانی خان در مناطق سواحل راست و چپ رود آمو و مناسبات متقابل (ازبیک – تیموریان) از کتاب « تاریخ رشیدی» اثر میرزا محمد حیدر (که نامبرده در سال ۹۵۸ هجری مطابق ۱۵۵۱ میلادی در کشمیر کشته شده) اخذ شده است[۱۱]. همینطور در توضیح و تشریح اوضاع خان نشینی بلخ در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی اثر بزرگ و مهم حافظ تنیش بخاری تحت عنوان «عبدالله نامه» که به نامهای «شرف نامهٔ شاهی » و «ظفر نامهٔ عبدالله خان[۱۲]» نیز شهرت دارد، نقش ارزنده یی را ایفا می نماید.

اثر دیگریکه وسیعاً مطالب آموزنده داشته و در توثیق منابع داستانی از آن استفاده شده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است «مسخرالبلاد است» این اثر در توثیق محتویات منابع داستانی و روایتی مربوط به قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم میلادی تاریخ آسیای میانه و کشور های همجوارش خیلی ها مکمل و مشخص کننده است، « مسخرالبلاد » اثر محمدیار ابن عرب قته غن در ربع نخست قرن هفدهم میلادی می باشد[۱۳]. که اثر کم اشتهار اما بغایت ارزشمند است[۱۴].

تاریخ سلاطین منغیتیه، ازبیکیه و اشترخانیه[۱۵] که برای شهزاده یی از سلاله منغیتیه – بنام میرحسین بن امیر حیدر (که بعد از پدر خویش در سال ۱۲٤۲ هجری مطابق ۱۸۲٦ میلادی چند ماهی محدود حکمرانی کرده بود نوشته شده است) می باشد از این اثر در توثیق برخی وقایع استفاده شده و بویژه تاریخ دقیق حوادثی را که درین پژوهش مدنظر ما می باشد بدست میدهد.

همچنان « تاریخ سید راقم » تألیفات ملا سید شرف الدین سمرقندی است که از اشتهار و گستردگی وسیعی برخوردار بوده و در سال ۱۰۹۱ هجری مطابق ۱٦۸۰ میلادی به پایهٔ اکمال رسیده است[۱٦].

همچنان: بمثابهٔ منابع ارزشمند جداگانه یی برای دوره مورد پژوهش ما از تألیفات زیر میتوان نامبرد : « تاریخ مقیم خانی »، « عبیدالله نامه »، « تاریخ ابوالفیض خانی » که هر سه تألیفات یاد شده توسط آ .آ . سیمیونوف در سال های ۱۹۵٦ / ۱۹۵۷ /۱۹۵۹ میلادی بچاپ رسیده است[۱۷].

«محیط التواریخ» اثر محمد امین بن محمد زمان البخاری؛«دستورالملوک» اثر خواجه سمندر ترمذی؛ «گلشن الملوک» اثر محمد یعقوب بن امیر دانیال بی؛ «تاریخ سلیمی »؛ «تحفهٔ خانی» اثر محمد وفای کرمینگی، که معرفت و آموزش مبسوط وجدّی آن به تازگی آغاز گردیده است[۱۸].

از آنجاییکه بدخشان سرزمینی است که سرنوشت خان نشینی بلخ به آن ارتباط محکم و ناگسستنی داشت برای آشنایی و آموزش تاریخ سالهای قرن هفدهم تا هجدهم میلادی بدخشان، بی تردید تالیفات سنگ محمد بدخشی منبع جالبی است واین اثرتوسط آ . ن . بالدیروف بچاپ رسیده است که توضیح دهندهٔ وقایع تاریخی این سرزمین پهناور در درازنای سالهای ۱۰٦۸ – ۱۲۲۳ هجری / ۸ – ۱٦۵۷ – ۹ – ۱۸۰۸ می باشد[۱۹].

کتاب دایره المارف (بحرالاسرارفی مناقب الاخیار) اثر محمود بن امیر ولی یکی از منابع اصلی برای موضوع مورد بحث ما محسوب میشود . اثریکه بر طبق ارادهٔ مؤلفش وقایع

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تاریخی تمام کشور های اسلامی را از بدو (خلقت) جهان تا اواسط قرن هفدهم میلادی را باید احتوا مینمود.

بحرالاسرار دارای هفت جلد و (فاتحه) و (خاتمه) بوده[۲۰] که تا زمانهٔ ما صرف جلد اول و جلد ششم آن باقی مانده است، که ربع چهارم جلد ششم آن نسخهٔ اصلی است که در کتابخانهٔ دیوان هند تحت شمارهٔ ۵۷۵ نگهداری میشود و همچنین این نسخه، یگانه منبع برای پژوهش وقایع تاریخی نیمهٔ نخست قرن هفدهم میلادی خان نشینی بلخ محسوب میشود.

مطالب جالبی که بازتاب دهندهٔ روابط سیاسی بلخ با خیوه در نیمهٔ اول قرن هفدهم میلادی است از (شجره ترک و مغول) تألیفات مؤرخ خیوه یی ابوالغازی (پانزدهم ربیع الاول سال ۱۰۱۲ - رمضان ۱۰۷٤ هجری / مطابق ۲۳ اگست سال ۱٦۰۳ - مارچ و اپریل سال ۱٦٦٤ میلادی) برداشته شده است. این اثر در سال ۱۰۷٤ هجری مطابق ۱٦٦۳ و ۱٦٦٤ میلادی نگارش یافته و آنرا میتوان منبع خوبی در زمینه بشمار آورد این اثر معروف بوده و حاوی مطالب جالبی است، اما تاالحال بقدر بسنده مورد توجه محققان قرار نگرفته است[۲۱].

مجمع الارقام تألیفات محمد بدیع دیوان مطالب ارزنده یی را که مبین چگونگی اوضاع نظام دولتی خان نشینی های فیودالی آسیای میانه می باشد در خود احتوا میکند با بیان مشخص تر، بخش پایانی کتاب حاوی مطالب مربوط به آواخر قرن هجدهم میباشد[۲۲].

همچنان از تألیفات و منابع تاریخی که در قرنهای شانزدهم و نوزدهم میلادی در کشور های هند و ایران نگارش یافته اند بطور گسترده یی استفاده شده است که چنین بشرح آنها میپردازیم:

تاریخ اکبر شاهی این اثر بنام «اکبر نامه[۲۳]» از شیخ ابوالفضل بن مبارک بن خضر که بیشتر بنام ابوالفضل علاّمی[۲٤] (۹۵۸ - ۱۰۱۱ هجری مطابق ۱۵۵۱ - ۱٦۰۲ میلادی) شهرت دارد، می باشد «همایون نامه» اثر گلبدن بیگم دختر بابر[۲۵]، «لطایف الاخبار» که مطابق نوشته (ریو) به رشید خان تعلق دارد . یا بروایت دیگر به بدیع الزمان محبت خان[۲٦]، «عالمگیر نامه[۲۷]» اثر مولانا میرزا محمد ساقی که درسال ۱۷۸۳ میلادی به رشته تحریر درآمده است.

از منابع ایرانی باید «تاریخ عالم آرای عباسی» تألیفات اسکندر منشی[۲۸]، «نامه عالم آرای نادری» تألیفات محمد کاظم[۲۹] را باید نام برد زیرا میتوان از منابع یاد شده به میزان وسیعی مطالب مستند و واقعی را درخصوص تاریخ سیاسی خان نشینی بلخ در نیمهٔ نخست قرن هجدهم وهمچنان روابط متقابل بلخ با ایران (از قرن شانزدهم تا اوایل قرن هجدهم میلادی) را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدست آورد.

تألیفات زیر حاوی مطالب وسیع بوده و نقش رهنمودی در تهیه ی این اثر دارند:

«آثارالباقیه»، «قانون مسعودی» و «کتاب الاحجار البیرونی» و کتاب «تاریخ بخارای» نرشخی؛ «کتاب الا نساب سمعانی»؛ «دیوان فرخی سیستانی»؛ «شاهنامهٔ ابوالقاسم فردوسی»؛ «تذکرة الاولیای» عطار؛ «تاریخ ملوک عجم» نوایی و در اخیر «مرآت الممالک» سیدی علی ریس[۳۰].

تألیفات دانشمندان افغانی مانند: فیض محمد کاتب که بیشتر بنام هزارهٔ خواجه محمد[۳۱] شهرت دارد و همچنان حسین علی[۳۲] در توضیح حقایق جداگانه تاریخی خیلی ها مساعدت مینماید.

تألیفات جغرافیایی به ویژه « مجمع الغرایب » با داشتن بخش نجومی، زنده گی نامه ها، وقایع و رخداد های فراوان تاریخی مطالب اساسی و ثمر بخشی را در زمینه ارایه می نماید این اثر توسط مفتی بلخ سلطان محمد بن درویش محمد البلخی در سال ۹۷۷ هجری نگارش یافته است (موصوف در دهم محرم ۹۸۱ ق. مطابق ۱۳ می ۱۵۷۳. یا که یک سال بعد در همان روز فوت نموده است). به این اثر به سال ۹۸٤ هجری (۱۵۷٦) پسر مؤلف موصوف مطالبی به آن افزوده است[۳۳]. « عجایب الطبقات» که یک تالیف جغرافیه فزیکی است به دستور خان بلخ از دودمان اشترخانیان بنام ندر محمد (۱۰۱۵ - ۱۰۵۱ هجری) (۱٦۰٦ - ۱٦٤۲) توسط سید محمد طاهر بن ابوالقاسم نگاشته شده است.

« هفت اقلیم » تألیفات امین احمد رازی (۱۰۰۲ هجری) (۱۵۹٤) که یک قاموس جغرافیایی و تذکرة الشعرا است[۳٤].

« دل غرایب » تألیفات نویسنده خیوه یی بنام خدای بیردی بن قوش محمد که در سال (۱۲٤۷ هجری) (۱۸۳۱ - ۱۸۳۲) نوشته شده است[۳۵].

تألیفات دیگریکه تاریخ نگارش آن به زمانه های ما مقارن است ۱۳۳٤ ق. (۱۹۱۵ - ۱۹۱٦) « مطالع الفاخره و مطالب الذاخره » اثر ملا عبدالرحمن تمکین بخاری است[۳٦]، این اثر باوصف کاملاً اقتباسی بودنش بخش اعظمش حاوی کامل ترین مجموعه مطالب جغرافیایی در بارهٔ خان نشینی بخارا می باشد.

« تاریخ بلخ » که اغلب بنام « جریدهٔ بلخ[۳۷] » معروف است تألیفات محمد مؤمن است که مطالب نهایت ارزشمند را در خصوص اوضاع جغرافی و شبکهٔ آبیاری بلخ و مناطق اطراف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وحواشی تحت سلطه آنرا در خود احتوا مینماید. « تاریخ اندخوی » اثر صوفی جان اندخویی که در یک گنجینهٔ شخصی در افغانستان نگهداری میشود.

تصریح باید نمود که : برای حصول اطمینان از صحت وسقم محتویات تألیفات و منابع داستانی و روایتی مربوط قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی مورد استفاده خویش را با محتویات تألیفات دیگری بنام « سفر نامهٔ قطغن و بدخشان » بطور مقایسوی مقابله و تطبیق کردیم و «سفر نامه قطغن و بدخشان» نوشته برهان الدین کشککی است که در ربع نخست سدهٔ حاضر نگارش یافته است[۳۸].

تذکرة الاولیا ها و زنده گی نامه های صوفیه:

حقایق مهمی در موضوع مورد پژوهش ما از زنده گی نامه های مشایخ معروف : احمد بن جلال الدین خواجه گی کاسانی که معروف به مخدوم اعظم[۳۹] است و همچنان احوال خواجه های جویباری محمد اسلام وخواجه سعد و تاج الدین بدست آمد که این تألیفات با بیان داستانهای فراوان خود در بارهٔ کرامات و عمل کرد های اولیای «کرام» همراه با ارایه یک سلسله حقایق و توضیح وقایع و حوادث فراوان که دارای خصوصیات اجتماعی و سیاسی هستند که منابع روایتی از توضیح و بیان آنها قاصر آمده اند در تهیهٔ این اثر مورد استفاده خویش قرار داده ایم که تألیفات زیر از آن جمله است:

«جامع المقامات مخدوم اعظم » که توسط نوادهٔ مخدوم اعظم ابوالبقا بن بهاوالدین[۴۰] (۱۰۲٦ هجری) (۱٦۱۷) تألیف گردیده است « مطلب الطالبین[۴۱]» تألیفات محمد طالب ابن خواجه تاج الدین الصدیقی که این اثر حاوی شرح حال مفصل افراد برگزیدهٔ جامعهٔ مقتدر روحانیت هر یک : خواجه محمد اسلام، (ورق های ۳۹ ب و ٦۹ آ) و خواجه سعد (ورق ۷۰ آ و ۷۰ ب) و خواجه تاج الدین (ورق های ۱۰۸ آ – ۲۷۲ آ) درج گردیده است.

از جمله تالیفات از نوع زنده گی نامه ها یکی هم « روضه الرضوان » اثر بدرالدین کشمیری است که محتویات مطاوی این اثر برای تالیف ما اهمیت ویژه یی را دارا بود.

همچنان زنده گی نامه های خواجه های جویباری، خواجه محمد اسلام، خواجه سعد و خواجه حسن (که در سالهای نخستین حکومت ولی محمد خان که به سمت نقیب اشتغال داشت و از سرنوشت بعدی موصوف اطلاعی در دست نیست) زنده گی نامه، خواجه عبدالرحیم (متوفای۱۰۳۷ هجری مطابق ۱٦۲۸) است که درین زنده گی نامه ها با مقایسه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سایر زنده گی نامه های صوفیه اوضاع و احوال اقتصادی - اجتماعی همانزمان بیشتر بازتاب یافته است.

تذکره ها، خاطرات، سرگذشت ها و یاداشت های سیاحان و سفرا:

بعضی اوقات مواد و مطالب خیلی ها مهم که بطور کلی از ورای تألیفات تاریخی دسترسی به آنها میسر نیست، در محتویات ومطاوی تذکره الشعرا های مختلف گنجانیده شده اند که از آن جمله تذکره های که مورد استفاده ما قرار گرفته است، اینها اند:

« تذکرة الشعرأ » دولت شاه سمرقندی که در حوالی [۸٤۰ - ۹۰۰ هجری] (۱٤۳۷ - ۱٤۹۵) نگارش یافته و از اشتهار بسنده برخوردار است، « مذکر احباب » تألیفات خواجه حسن نثار که در سال (۹۷٤ هجری) (۱٥٦٦) تالیف گردیده است، « تذکره الشعرای مطربی » در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی، « مذکر اصحاب » تالیفات ملیحه سمرقندی (متولد ۱۰٥۱ هجری مطابق ۱٦٤۱) و سال وفاتش معلوم نیست , « نشتر عشق » تالیفات حسین قلی عظیم آبادی[٤۲] (۱۱۰۳ هجری) (۱٦۹۲) و دیگران.

مطالب بی شماری را در خصوص مسایل مورد پژوهش ما می توان در منابع و آثار مانند خاطرات و سرگذشتها و یاداشت های سیاحان و سفرأ بدست آورد که از زمرهٔ آنها آثار زیر قابل توجه است[٤۳].

« بدایع الوقایع » تألیفات زین الدین واصفی (۸۹۰ - ۹۷٤ هجری) (۱٤۸٥ - ۱٥٦٦)، خاطرات سرگذشت فرانسوه بیرنه (۱٦۲٥ - ۱٦۸۸) که حاوی مطالبی[٤٤] در بارهٔ حمل و نقل مال التجاره از آسیای میانه و بلخ به صوب هندوستان و روابط میان این کشور ها می باشد که از جانب مارکس و انگلس[٤٥] ارزنده و عالی ارزیابی گردیده است.

فهرست ماده وار انیسیم گریبوف که موصوف دو بار به حیث سفیر روسیه به آسیای میانه به بلخ وایران سفر نموده است (۱٦٤۱ - ۱٦٤۳ و ۱٦٤٦ - ۱٦٤۷) و فعالیت های زیادی را در جهت توسعه و تحکیم روابط دیپلوماتیک و تجاری میان بلخ و روسیه انجام داده است.

گزارش برادران پازوخین (۱٦٦۹ - ۱٦۷۱): این گزارش حاوی مطالب[٤٦] گوناگون وغنی [اقتصادی , تاریخی و جغرافی] در بارهٔ بلخ در اواسط قرن هفدهم میلادی از جمله در بارهٔ راه های ممتد از بلخ تا هندوستان و چگونگی وضع روابط متقابل سیاسی میان بلخ و روسیه در سالهای (٦۰ قرن هفدهم)[٤۷] است. همینطور یادداشت های و. آ . داودوف و محمد یوسف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وقاسموف (۱٦۷۵ – ۱٦۷۷) که توضیح دهندهٔ اوضاع داخلی حکومت بابری کابل و خان نشینی بلخ است[۴۸]. از اهمیت بسزایی دراین زمینه برخوردار است.

مطالب جمع آوری شده از بخارا در سال های ۲ – ۱۷۲۱ توسط فلوریوبینیوین منشی کمیسون رهنمایی و توجیه کنندهٔ فرمان (هیئت نماینده گی) سفارت در بارهٔ زمین های واقع دربخش علیای رود آمو و بدخشان[۴۹] بگونه واضحی ارزنده و ثمر بخش است. هم چنان اطلاعات پیش خدمت او « مینیر » در خصوص فروش احجار قیمتی منجمله لاجورد در بازار های بلخ که از جانب آنها به هیئت دولتی امور خارجه تفویض گردیده است. این یادداشت دارای اهمیت ویژه یی است[۵۰]. زیرا، این اطلاعات حاوی مطالبی مهم دربارهٔ فروش احجار قیمتی از جمله لاجورد در بازار های بلخ است.

برای مسایل وموضوعات مورد پژوهش ما محتویات سفر نامه ها و گزارش های سیاحان و کشافان انگلیسی که حاوی مطالب اقتصادی مردم شناسی و جغرافیایی است حایز اهمیت شایانی میباشد.

کشافان و جواسیس سدهٔ گذشته انگلیس مانند میرعزت الله (۱۸۱۲ – ۱۸۱۳)، موهن لال سالهای چهل قرن نوزدهم میلادی، مورکرافت و تیری بسک (۱۸۱۹ – ۱۸۲۵)، الکساندر بُرنس (۱۸۷۰)، فورسایت وفیض بخش (۱۸۷۳ – ۱۸۷٤)، میرزا و مک گریگور (سالهای ۷۰ قرن نوزدهم میلادی)[۵۱] و تالیفات سایر نویسندگان که محتویات اقتصادی، مردم شناسی و جغرافی دارد، ارزش عظیمی را دارا میباشد.

مختصراً در بارهٔ « سیاحت » آنها خاطرنشان می سازیم که آنها در جهت تحقق منافع نام نهاد کذایی و نامشروع « کمپانی هند شرقی » که از جانب با نفوذ ترین حلقات صنایع تجاری انگلستان که پس از جنگهای هفت ساله در اروپا، در هند تاسیس گردیده بود، خدمت می کردند.

کشور انگلستان که تا آنزمان یک کشور تجاری بود (بعد ها به قدرت نظامی توسعه طلب مبدل گردید)[۵۲].

همچنان مطالب ارزنده و سمت وسو دهنده یی را در بارهٔ ممالک در بالا یاد شده از سفر نامه های هیوان تسانگ، مارکوپولو، ابن بطوطه وسایرین بیرون نویس کرده ایم.

مؤلفین روسی قبل از انقلاب، مولفین شوروی و خارجی :

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مؤلف پس از فراگیری تاریخ اجتماعی، اقتصادی خان نشینی بلخ، نتیجه گیری های اساسی خاور شناسان و مؤرخین روسی و شوروی مانند: ای . پ . مینایف، وی . وی. ویلیامینوف - زیرنوف، و .و . بارتولد، آ . یو . یاکوبوفسکی، ای . پ . پیتروشیفسکی، م . ی . ماسون، ای . م . ریسنر، پ . پ . ایوانوف، آ . آ . سیمیونوف، ل . پ . پوتاپووا، ک . آ . انتونوف، آ. د . نوویچیف، م .آ. عبدالرحیموف و دیگران را که کار طرح و تدوین مبرم ترین مسایل تاریخی سرزمینهای مشرق در دوران فیودالیزم مرهون زحمات قابل ستایش آنهاست رهنمای اصلی کار خویش قرارداده است.

دشواری های فراوانی در راستای تحقیق و تثبیت درجه دقیق بودن وقایع مورد بحث ما وجود دارد که به ویژه یکی ازاین دشواریها ناشی از محلی شدن یعنی در قید ملکیت شخصی قرار گرفتن شماری از نقاط جغرافی و ساحات اراضی است که در آن محلات آثار تاریخی قرار گرفته است در افغانستان شمالی کنونی واقع گردیده است. در حال حاضرنیز این آثار تاریخی حضور فزیکی خویش را حفظ نموده اند. تعداد کثیری از این نقاط جغرافی در نقشه های جغرافی و رهنماها درج نمی باشند و احیاناً اگردرج هم گردیده باشند، به تغییر نام درج گردیده اند، برای رفع این مشکل تألیفات پژوهشگران مانند: مارکوارت، بریتشنایدر، مینورسکی، توماشیک، ایت، فیریه، یول و دیگران بخصوص و . و . بارتولد[۳]. برای روشن شدن حقایق کومک شایان به ما نموده است.تألیفات این مولفین در تثبیت درجهٔ صحت و دقیق بودن، دشوارترین، مشکوک ترین و بحث انگیزترین وقایع مربوط به مباحث مورد پژوهش ما که ناشی از مشکلات در بالا یاد شده است بگونه مبسوطی مساعدت ارزنده و ثمر بخش نموده است.

همچنان در این زمینه تحقیقات ارزندهٔ دانشمندان افغانی هر یک: عبدالحی حبیبی، عتیق الله معروف، فکری سلجوقی، میر غلام محمد غبار، احمد علی کهزاد و دیگران شایان توجه است[٤]. در سالهای ۳۰ - ٤۰ حفریات باستان شناسی تحت رهنمایی آ . یو . یاکوبوفسکی در تخارستان باستانی، قبادیان و چغانیان واقع در ساحل راست رود آمو صورت گرفت که در (سالهای ٤۰ - ۵۰ توسط آ.م. بیلینسکی و م. ای. ماسون ادامه داده شد و غنی ترین آثار و یافته های خویش را در بارهٔ شهر های مربوط بدوران مبادی و پیش فیودالیزم مربوط به این خطّهٔ فرهنگی را در اختیار محققان قرار دادند.

تألیفات تحقیقی آ . یو . یاکوبوفسکی تحت عنوان « جامعهٔ فیودالی آسیای میانه و روابط تجاری آن با اروپای شرقی در قرنهای دهم و پانزدهم میلادی » مرجع اصلی و اساسی ما

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بوده که پس از تالیفات پرمحتوا و ژرف، ن . ای .واسیلوفسکی، و. آ . اولیانیتسکی و دیگران در جهت کسب معلومات در خصوص روابط سیاسی – اقتصادی آسیای میانه با روسیه[۵۵] گام مؤثر و مهمی است بجلو.

همچنان مقالهٔ آ . م . بیلینیسکی در بارهٔ ختلان باستانی که به استناد منابع عربی و مواد و مدارک باستان شناسی تهیه گردیده است شایان توجه است[۵۶]. این رساله بما امکان داد تا صحت و سقم محتویات منابع کتبی قرنهای شانزدهم – هجدهم میلادی مانند « عبدالله نامه »، « بحرالاسرار » وغیره را که در بارهٔ کشور های که در آنزمان جزو قلمرو خان نشینی بلخ محسوب می شدند دقیق و مشخص بسازیم.

تألیفات ای . پ . پتروشیفسکی، پ . پ . ایوانوف، ای . م . ریسنر، ک . آ . انتونوف، م . ع . عبدالرحیموف، و و . آ . رومودین در زمرهٔ منابع ارزنده محسوب می گردند[۵۷]. در تألیفات یاد شده شیوهٔ مالکیت فیودالی زمین در کشور های ماورأی قفقاز، ایران، هند و آسیای میانه در قرون وسطی تجزیه و تحلیل گردیده نتیجه گیری های تیؤریک و علمی آنها به اساس مطالعه و بررسی یک دایرهٔ وسیع از منابع اولیه صورت گرفته است که محتویات این منابع برای پی بردن به تاریخ اجتماعی – اقتصادی این کشور های خاوری در قرون وسطی از جمله، خان نشینی بلخ از اهمیت بس بزرگی برخوردار است.

اما این جا باید گفت که شماری چند از تألیفات او . د . چیخویچ، و . ر . گ . موک مینووف که به مسایل تاریخ اجتماعی و اقتصادی قرن های پانزدهم – هفدهم میلادی آسیای میانه اختصاص داده شده است نیز قابل یاد آوری و درخور ستایش است.

دربخش پژوهش موضوع تاریخ و تاریخ فرهنگ مردم آسیای میانه نقش بس بزرگی را آ . آ . سیمیونوف داشته است. نامبرده شماری از آثار کتبی مربوط به قرنهای هفدهم – نوزدهم و آغاز قرن بیستم مانند: « تاریخ مقیم خانی »، « عبیدالله نامه »، « تاریخ ابوالفیض خان » را با ابراز ابتکار از خود بوضعی و ترتیبی مناسب تر از وضع قبلی اش درآورد که در نتیجه ی آن ممکن و میسر گردید که این تألیفات بدسترس یک دایرهٔ وسیعی از محققان و پژوهشگران قرار بگیرد. از میان این همه نشریه های مطالعه و بررسی شده یکی هم رسالهٔ بخارا است که کار اکمال آن توسط خاورشناس تاشکندی آ. ب . بیلدانووف به پایهٔ انجام رسیده است که در این زمینه مقام مهمی را احراز می نماید.

برای پی بردن به مناسبات قومی و عشیره یی در ساحه ی خان نشینی بلخ در شرایط جامعه فیؤدالی مطالعات و استنتاجات و . و . بارتولد، ن . آ . اریستوف، م . س . اندری یف،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ل . پ . پوتاپووا، ای . گ . گفیربیرگ، ن . آ . کیسلیاکوف، ل . تیمورخانوف، الیزابت بیکن، کلاوس فردیناند حایز اهمیت بزرگی هستند.

درتألیفات دانشمندان افغانی عبّدالحی حبیبی (در بارهٔ فریغونیان و برمکیان بلخ، در بارهٔ افغانستان دوران بابریان)، عتیق الله معروف در بارهٔ (غور و غوریان)، فکری سلجوقی (در بارهٔ پدر بنایی و ارهنگ سرا)، و محمد یعقوب واحدی (« جغرافیای تاریخی جوزجان »)، میرغلام محمد غبار (شرح مختصر جغرافیه خراسان) و احمد علی کهزاد (در بارهٔ بامیان) و « ارمغان میمنه »، که در آغاز آن شرح مختصری در بارهٔ جغرافیه ساحات میمنه گنجانیده شده است. اطلاعات جالبی را می توان در تألیفات یاد شده بدست آورد.

در تألیفات پژوهشگران خاورشناس هند شناس خارجی مانند: و . ایرسکین، فاروقی، گوپتا، پره ساد، سرکار، وارما و نویر در بارهٔ روابط متقابل سیاسی دولت بابری با خان نشینی بلخ مطالب جالبی وضاحت یافته است.

همینطور: از کتب کومک درسی، از تاریخ جامع و مختلط مردمان ازبیکستان، تاجکستان و هند قرون وسطایی بمثابهٔ مهمترین منابع استفاده بعمل آمده است.

برای تثبیت درجهٔ دقت منابع دستنویس و نسخ خطی مربوط به قرن های شانزدهم – هجدهم میلادی آثار تحقیقات جغرافیایی مؤلفین مانند: د . ای . ایوارنیتسکی، د . ن . لوگافیت، ن . آ . مایيف، آ . ف . کوستینکو، پوکاتیلو، و . ای . ماسالسکی، س . پ . بیالکوفسکی، م . آ . صلاح الدینووا، ای . و . بریت شنایدر، گ . لیسترینج، ایت، و . ف . مینورسکی، فیریه و یول. حائز اهمیت بزرگی است.

مباحث جغرافیایی تألیفات جامع و مختلط در بارهٔ افغانستان آ . ی . سنیساریف، ای . م . ریسنر، و . م . ماسون، و . آ . رومودین در تدوین این اثر بنوبهٔ خویش مورد استفاده ما قرار گرفته است.

آثار کلاسیک های چپ گرای آلمانی، مارکس و انگلس که حاوی غنی ترین محتوی در بارهٔ، ماهیت، استقرار، تکامل و فروپاشی جوامع فیودالی میباشد بمثابهٔ مبنای اسلوب شناسی در تدوین این اثر مورد استفاده ما قرار گرفته است.

مؤلف این اثر از روی حق شناسی از پروفیسورران هر یک :

آ . ک . ارسیندس , ای . پ . پتروشیفسکی، و . یو . یو وی گنگو فسکی به پاس ابراز مشورتها و اشاره های سودمند شان صمیمانه اظهار سپاس مینماید.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همچنان مؤلف این اثر به هیئت رهبری آرشیف مرکزی دولتی اسناد قدیم، آرشیف مرکزی دو لتی ازبیکستان، شعبهٔ لنینگراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوت شرق شناسی ابوریحان بیرونی اکادمی علوم ازبیکستان که به وی امکان آنرا میسر گردانیدند که در تهیه این اثر از غنی ترین ذخایر کتب و آثار آنها استفاده نماید، اظهار سپاس و امتنان مینماید .

بهمین منوال از همکاریهای پروفیسوران و خاورشناسان انگلیسی گ. سارتون فقید، هیلدهوکسکیم که در بدست آ وردن میکروفیلم های نسخ خطی تاریخ « اربع اولوس » الوغ بیگ و رکن چهارم جلد ششم « بحرالاسرار » تألیفات محمود بن امیر ولی نموده اند، اظهار سپاس وقدردانی مینماید.

مؤلف به تمام آنهاییکه در بحث و ارزیابی این پژوهش سهم گرفته اند و به ویژه به اعضای کافیدرای تاریخ شرق نزدیک و خاورمیانه دانشگاه دولتی لنینگراد بنام آ .آ . ژدانوف، و شعبهٔ ایران شناسی شعبه لنینگراد انیستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی و همچنان از متخصصین انیستیتوت های شرق شناسی اکادمی علوم ازبیکستان، گرجستان، آذربایجان و تاجکستان اظهار سپاس و امتنان مینماید.

پایان پیشگفتار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فصل نخست

ساحهٔ اراضی و شهر های عمدهٔ خان نشینی بلخ در قرن شانزدهم و نیمهٔ نخست قرن هجدهم میلادی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

طوریکه در سطور بالاتر در این زمینه اشاراتی داشته ایم بدلایل صورت نگرفتن کاوش های لازم باستان شناسی در ساحهٔ اراضی بلخ اطلاعات که ما در بارهٔ ساحهٔ اراضی، شهرهای بزرگ وعمده خان نشینی بلخ در قرن های شانزدهم و نیمهٔ اول قرن هجدم میلادی در دست داریم اطلاعاتی است اندک، چنانچه در اثر حمدالله مستوفی قزوینی ومعین الدین اسفزاری اطلاعات مختصری در بارهٔ شماری از شهر های مانند:

بامیان، پنجشیر، تالقان، فاریاب و بلخ[1] بدست داده شده، در تألیفات مشهور هفت اقیلم امین احمد رازی در این مورد سخن از بلخ ، چیچکتو ، میمنه ، ختلان، و غور در میان است[2]. این مطالب به اساس تشریحاتی که در بارهٔ شماری از جاهای جالب توجه یعنی آثار تاریخی و اماکن مقدسه و مطالبی چند در بارهٔ بلخ که از تألیفات متقدمین اقتباس گردیده است متکی است وهم چنان یک مقدار معلومات را هم در بارهٔ بلخ بمثابهٔ پایتخت خان نشینی می توان از تألیفات نویسنده گان و جغرافیادانان نیمهٔ دوم قرن شانزدهم وآغاز قرن هفدهم میلادی[3] مانند: سلطان محمدالبلخی و محمد طاهر بدست آورد.

یگانه منبع کتبی که به استناد مطالب آن می توان محل و موقعیت شهرهای بزرگ ،

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محلات بزرگ و پر نفوس بلخ را تشخیص داد و همچنان حدود و مساحت قلمرو خان نشینی بلخ را تعیین نمود ، همانا تألیفات معروف محمود بن امیر ولی است[۴] که در این تألیفات گفته میشود که خان نشینی بلخ ساحهٔ پهناوری را احتوا می نماید که غرباً رود مرغاب و شرقاً رود کوکچه البته در اوایل و بعدها (از سالهای هشتاد قرن شانزدهم میلادی) سرحدات شرقی آن پامیر را نیز شامل می شد . در جنوب به کوهای هندوکش و در شمال به سلسله کوهای ترکستان، یعنی بلخ تقریباً همان ساحه یی را احتوا می نمود که شامل قلمرو دولت های یونان باختری و کوشانیان بود.

در قرن هفدهم میلادی ساحهٔ خان نشینی بلخ مشتمل از مناطق بزرگ و وسیع مانند: بامیان، تخارستان، بدخشان، چغانیان، ختلان و ساحهٔ خود بلخ بود[۵].

در ساحهٔ خود بلخ شهرهای بزرگ مانند: بلخ، اخچه، شبرغان، کلیف، اندخود، میمنه، فاریاب، چیچکتو، قطنام، پرورد، درزاب[۶] که عمدتاً ساحهٔ اصلی خان نشینی بلخ که در ساحل چپ رود آمو واقع بود شامل می گردید . سرحد شرقی خود بلخ به خُلم محاط می شد که مسافهٔ خُلم تا بلخ سه فرسخ بود (دو روزه راه)[۷] و سرحد غربی تا رود مرغاب می رسید که از استقامت شمال سرحد بلخ به رود آمو و از جنوب به درهٔ گز که از بلخ به مسافهٔ پنج فرسخ راه به امتداد راه کاروانرو بسوی هند واقع شده بود محاط می گردید.

۱ - بلخ

بلخ یکی از بزرگترین مراکز فرهنگی - اقتصادی نه تنها در قرن وسطی بلکه از ژرفای دوران باستان بدین سو بشمار می آید، که در تقاطع راه های مواصلاتی از چین و کاشغر - آسیای میانه، ترکستان، ایران، هند و کشور های خاورنزدیک می گذرد موقعیت دارد . بلخ محل ازدحام خلایق و مسیر رفت و برگشت کاروانهای خارجی[۸] و همچنان پایتخت دولتهای مانند:

یونان باختری (حوالی ۲۵۰ تا مقارن ۱۴۰ یا ۱۳۰ ق. م) و کوشانیان اواخر قرن اول تا آغاز قرن سوم میلادی بوده ونقش مهم و موثری را در سرنوشت تاریخ مردمان آسیای مرکزی داشته است. به استناد اطلاعات پراگنده و جسته وگریختهٔ منابع کتبی، بلخ بزرگترین و معمورترین شهر در دوران قبل از اسلام (یعنی: در جاهلیت)[۹] بوده در آستانهٔ تهاجم عربها بلخ شهر - قلعهٔ مستحکم و دارای شش دروازه به نام های: ستمند، بهی، باب الهند، یهودیه، باب الترک، باب چین بود[۱۰].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این دروازه ها توسط اخلاف جهانگیر افسانوی، حکمروای تازی یعنی ضحاک اعمار گردیده بود و گویند که ضحاک حکمروای زابلستان و بامیان بوده است[۱۱].

قرار معلوم در آواخر قرن ششم میلادی، زمانیکه کابلشاه (خلف ضحاک) با همدستی پادشاه هند بر بلخ حمله ور گردید جبغو حکمران وقت بلخ (تیولدار و وابسته ساسانیان)[۱۲] دست کومک خواهی را بسوی هرمز چهارم پسر خسرو انوشیروان (۵۷۹ –۵۹۰میلادی) دراز نمود در همان زمان تجهیزات و استحکامات دروازه های شهر– قلعهٔ بلخ موجود بود[۱۳]. هیوان تسانگ، ابن الفقیه، یاقوت، شیخ الاسلام صفی الدین ابوبکر عبدالله بلخی و محمود بن امیر ولی در تألیفات خویش از(معبد نووا ویهارا) یعنی معبد نوبهار و عمارات چندین معبد دیگر نام برده اند، هیوان تسانگ که خود در آغاز قرن هفتم میلادی[۱۴] به بلخ سفر کرده بود در بارهٔ معبد نوبهار بطور مفصل تشریحات داده خاطر نشان می سازد که در جوار معبد نوبهار چندین معبد بودایی دیگر را مشاهده کرده است.

در جناح شمال در مجاورت معبد نوبهار ساختمانی به ارتفاع دو صد فت قد برافراشته بود که در بین آن اموال قربانی، نذور و صدقه هایی که از جانب مردم هدیهٔ معبد می گردید، محافظه و نگهداری می شد. افزون بر معبد « نوبهار » در ساحهٔ بلخ به تعداد یکصد معبد دیگر وجود داشت که در آنها به تعداد سه هزار زاهد و پارسا مشغول خدمتگزاری[۱۵] بودند.

مطالب ارزنده یی راجع به معبد نوبهار درتألیفات ابن فقیه بیان شده است، به اساس تشریحات ابن فقیه تنها گنبد معبد نوبهار یکصد ذراع بوده (هر ذراع مساوی به ٤٥,٠٤ سانتی متر) و در اطراف معبد نوبهار به تعداد (۳٦۰) خانقاه بمنظور عرضهٔ خدمات وجود داشت[۱٦]. مطالب جالبی در بارهٔ اماکن مقدسهٔ عمده – معبد نوبهار در «تاریخ بلخ» همینطور در تألیفات محمود بن ولی درج گردیده است، محمود بن ولی به استناد « مسالک الممالک » اصطخری ابعاد معبد نوبهار را صد گز در صد گز و ارتفاع آن اضافه تر از یکصد گز بوده و روی دیوار داخلی معبد با پارچه های بهادار ابریشمی حریر و دیبا پوشانیده شده و هم با احجار قیمتی مرصع و مزین گردیده بود که در آن بُت هایی که از هند، سند و تخارستان آورد شده بود جابجا گردیده بودند بنأ هر ساله درآغاز فصل بهار روز ششم سال نو زایرین از تخارستان، هند، ترکستان، شام وایران به بلخ گردهم جمع آمده به اجرای مراسم و مناسک مذهبی می پرداختند و بدین گونه، مدت هفت روز جشن سال نو را در اطراف و حومهٔ بلخ ادامه می دادند[۱۷].

بلخ در سال نود هجری مطابق ۷۰۹ میلادی در عهد حکمروایی امویها و ولید اول (۸٦ – ۹٦ هجری) (۷۰۵ – ۷۱۵ میلادی) پس از محاربات خونین و دوامدار به تسخیر عربها

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در آمد، عربها شهر بلخ را تاراج و ویران کردند و باشندگان آنرا به روستای بروقان[۱۸] مهاجرت دادند ، بروقان بمثابهٔ پایتخت خراسان شرقی از طرف حکمران عربی اسد بن عبدالله (۷۳۵ – ۷۳۸ میلادی) بنیان گذاری و اعلام گردید ، بروقان در جوار بلخ واقع بود، به قول محمود بن ولی در محل روستای گل نبی[۱۹] بطرف شمال بلخ موقعیت دارد . عربها معبد نوبهار را ویران وبه تعداد چهارصد تن برهمن و راهب آنرا بقتل رسانیدند۲۰.

بروقان مدت زیادی به منزلهٔ دارالملک باقی نماند ، زیرا که اسد ابن عبدالله به اذن هاشم ابن عبدالملک خلیفهٔ مسلمین وقت (۱۰۵ – ۱۲۵ هجری) (۷۲٤ – ۷٤۳) باز سازی شهر قلعهٔ ویران شدهٔ بلخ را دو باره در سال (۱۱۸ هجری) (۷۳٦ میلادی) آغاز نمود و شهر بلخ مجدداً بمثابهٔ پایتخت خراسان قد بر افراشت. در شهر در پهلوی نهاد های مربوط به عقاید اسلامی، معبد نوبهار که مربوط به آئین بودایی بود مجدداً احیا گردید، تمام مدخل و دروازه های آهنی و کتاره های آن مجدداً اعمار و کتیبه های آنها توسط کاتب مهلب ابن راشد باز نویسی گردید[۲۱]. در زمان عباسی های متقدم نوبهار برای بار دوم ویران گردیده و دو دروازه آن از جا کنده و کشیده شد، که یکی از دروازه های آن به خُلم فرستاده شد و یک دروازه آن را حکمران وقت در نزد خود در ارک بلخ نگهداشت و دروازهٔ سوم آن تا نیمهٔ دوم قرن دوازدهم میلادی محافظه گردید که مؤلف « تاریخ بلخ » این دروازه را در سن ده سالگی خویش بچشم سر مشاهده کرده بود[۲۲].

در دوران حکومت اعراب، بلخ عظمت سابقهٔ خویش را باز یافت شهر بطور قابل ملاحظه یی مستحکم گردیده بود، به گونهٔ یی که نقشهٔ کوچه های شهر جدیداً طرح ریزی گردیده، قصر ها، مساجد وغیره ساختمان ها در شهر اعمار و آب جاری به شهر جاری گردید. بقول جغرافیادان عربی، بلخ در سطح اراضی هموار قرار گرفته بود و ساحهٔ به وسعت تقریباً که طول آن یک فرسخ مسافه یعنی یکصد و پنجاه طناب، مسافهٔ آن تا قسمت شمال دامنه های کوه البرز چهار فرسخ بود اشغال می نمود. شهر با دیوار گلی احاطه گردیده و دارای شش دروازه (نوبهار، رهبات، حدید، یهودیه، شصت بند، یحیی) و خندق حصاری بود، در مرکز شهر مسجد و بازار موقعیت داشت و همچنان هر کوی، مسجد جداگانهٔ خود را دارا بود.

از استقامت دروازهٔ نوبهار نهری بنام آب ده آس جریان داشت و شهر را عبور می نمود که دهکده های اطراف آنرا تا سیاه گرد سیر آب می کرد[۲۳]. در مسیر این نهر ده آسیاب شهری فعال بود. احتمالاً وجه تسمیه این نهر از همین ده آسیاب ناشی گردیده است[۲٤]. در قرن هفدهم میلادی این نهر نام دیگری داشت که بنام احمد مشتاق[۲۵] یاد میگردید بگواهی « تاریخ بلخ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

» این نهر در زمان فضل بن یحیی برمکی حاکم بلخ و وزیر هارون الرشید (۱۷۰ – ۱۹۳ هجری) (۷۸٦ – ۸۰۹ میلادی) احداث گردیده بود، که در آن زمان شهر به یازده کوی منقسم گردیده بود.

۱– کوی دار حرب ابن غزوان: که در عهد اسد بن عبدالله اعمار گردیده، که از دروازهٔ نو بهار آغاز می شد و در زمان مؤلف « تاریخ بلخ » بنام « کوی دوک تراشان، دوک بُران » مسمی بوده است.

۲ – کوی دار مهلب ابن راشد: در قرن هفتم میلادی بنام « کوی چک نویسان » یاد می شد.

۳ – دار فراوجه

٤ – دار فرات

۵ – دار شکری

٦ – دار مقاتل ابن سلیمان که در قرن دوازدهم بنام کوی « نوند » مسمی بود.

۷ – دار عبدالعزیز مقری.

۸ – دار مقاتل مقری.

۹ – دار مهلب .

۱۰ – دار ابی فاطمه.

۱۱ – دار مجتهد[۲٦].

بدلایل نبود اطلاعات بسنده در مورد موقعیت نواحی یازده گانه در بالا یاد شده در منابع و تألیفات دست داشته و همچنانکه قبلاً هم به کرات به آن اشاراتی داشتیم که بنابر عدم انجام کاوشهای باستان شناختی تعیین موقعیت این نواحی، جز یک کوی که بنام دار حرب ابن غزوان که از استقامت دروازهٔ جنوب بمرکز شهر امتداد داشت، دشوار است.

اطلاعات اندکی در مورد ساختمانهای بزرگ شهری در دست است. و فقط نکاتی چند در بارهٔ دو محراب مسجد بزرگ، یکی مسجد عتیق و دیگری مسجد جامع در « تاریخ بلخ » موجود بوده که بزمان حکمروایی اسد ابن عبدالله متعلق می باشد[۲۷].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جعفر ابن اشعث جا نشین اسد ابن عبدالله فعالیتهای بزرگ ساختمانی را براه انداخت، در اوایل موصوف در قندز در محلی بنام جعفر آباد که توسط خود وی در حومهٔ قندز احداث گردیده بود بسر می برد و بعداً به بلخ نقل مکان نمود و در بلخ در مقابل مسجد جامع اسد ابن عبدالله، مسجدی بنام مسجد عبدالعزیز مقری احداث کرد و افزون برآن قصر ، زندان ، مدرسه و کاروانسرای را که همهٔ اینها در جوار همین مدرسهٔ بنام جعفر ابن اشعث در پیوند است، اعمار نمود[۲۸].

داؤد ابن عباس که در سال ۲۳۳ هجری مطابق (۸٤۷ – ۸٤۸ میلادی) حکمروای بلخ بود مسجد یاد شده را وسعت بخشید وعمارتی بنام نوشاد که (ظاهراً قصر تابستانی است) مشرف بر تخت رستم بطرف شرق دروازهٔ نو بهار بنا نهاد[۲۹]. جایی که درگذشته معبد بهمین نام (معبد سوالیف کفار) قرار داشت[۳۰]. کار اعمار نوشاد در ظرف بیست سال تمام گردید[۳۱] و احتمالاً ساختمان با شکوه و مجلل زمان خویش به سببی بشمار می آمد که از سنگ و گچ اعمار گردیده و بقایای آن تا قرن هفدهم میلادی باقیمانده بود[۳۲].

بقول ابو هارون کاتب دانشمند و شیخ (متوفی ۱۹٤ هجری مطابق ۸۱۰ میلادی)[۳۳] در زمان موصوف در بلخ ۱۸٤۸ محراب مسجد، چهار صد باب مدرسه و نهصد باب دبیرستان و از جملهٔ ساختمانها و تائسیسات مربوط برفاه اجتماعی پنجصد باب حمام و چهار صد گنبد یخدان، سه صد حلقه حوض و یک هزار و دو صد حلقه سردابه[۳٤] در ثبت و شمار بود. احیاناً اگر این ارقام مبالغه آمیز هم باشد، اما، یک نکته بخوبی هویدا است که بلخ در زمان حاکمیت اعراب وپس از ایشان هم چه از لحاظ وسعت (کمی) و چه از لحاظ ارزش سیاسی – اقتصادی (کیفی) بمثابهٔ شهر بزرگ پا بر جا بوده است. این یک امر تصادفی نیست که همهٔ حکمرانان خراسانی امویان و عباسیان از آغاز دورهٔ زمامداری اسد ابن عبدالله که موصوف پس از احیای مجدد بلخ پایتخت خویش را از نیشاپور به بلخ انتقال داد[۳۵]، و در شهر بلخ حیات بسر می بردند و از همین جا تمام قلمرو خراسان را اداره می کردند.

بلخ در عصر صفاریان ، سامانیان و غزنویان بمثابهٔ مهمترین مرکز سیاسی ، فرهنگی ، تجاری و اقتصادی پابر جا بوده ، اهمیت و نیرومندی آن در قرن دهم میلادی تا آنجا بالا گرفت که آخرین حکمرانان سامانیان (فایق، البتکین و سبکتکین) خیلی ها خود را غیر وابسته و مستقل از بخارا احساس می کردند[۳۶]. در زمان سلطان محمود (۳۸۸ – ٤۲۱ هجری) (۹۹۸ – ۱۰۳۰ میلادی) به ویژه در نیمهٔ اول زمان حکمروای موصوف بلخ منحیث پایتخت دوم دولت غزنوی بشمار می آمد . بقول گردیزی ... سلطان محمود در سال (۳۸۸ هجری ، ۹۹۸ میلادی)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مراسم تاجگذاری خویش را ترجیحاً در بلخ برگذار نمود[۳۷] و در سال ۱۰۱٦ میلادی سلطان محمود از بلخ سفرای خود را به ماوراءالنهر به دربار تغان خان قره خانی فرستاد و در زمستان همان سال سفیر او را بدربار خویش در بلخ پذیرفت و دو سال بعد در سال ۱۰۱۸میلادی. شاه دخت قره خانیان را به پسر ارشد خویش شهزاده مسعود خواستگاری نموده شاه دخت موصوفه را به بلخ آورد.

در دو نوبت در سالهای ۱۰۲۰ و ۱۰۲۵ میلادی. سلطان محمود مجدداً در بلخ حضور یافت، در کرت نخست به قوای متحدهٔ قره خانیان که بسر کرده گی ارسلان خان و قدیر خان از رود آمو عبور کرده بود تلفات و خساراتی وارد آورد و در نوبت دوم با یک سپاه بزرگ از بلخ عازم ماوراءالنهر گردیده[۳۸]. بلخ در عهد جانشینان سلطان محمود مقام شامخی داشت. مؤرخ سلطان مسعود (۱۰۳۰ – ۱۰٤۱ میلادی) درتألیفات خویش در خصوص مناطق شامل قلمرو غزنویان، پس از غزنی در مقام دوم از سر زمین بلخ نام می برد[۳۹]. به ویژه شایان توجه است که شکل گیری و قوام اشتهار سیاسی مسعود، بمنزلهٔ فرمانروای امپراطوری غزنویان از بلخ آغاز گردیده است.

در زمان حیات پدر ، مسعود حکمران ناحیهٔ هرات و مضافات آن بود وپس از فوت سلطان محمود توطئه ها و دسایس در داخل دربار علیه مسعود آغاز گردید و صاحب منصبان متنفذ سلطان محمود پسر کهتر او محمد را از گوزگانان خواسته او را بجای پدر بر سریر سلطنت نشاندند[٤٠]. گروهی دیگر از در باریان سلطان مسعود را از اصفهان خواستند (سلطان مسعود که در آنزمان به ارتباط لشکر کشیهایش به ایران غربی در اصفهان بسر می برد) مسعود با آگاهی از حوادث که در غزنی پایتخت امپراطوری رخ داده بود به عجله خود را به بلخ رسانید و مدت اضافه تر از شش ماه را در آن دیار گذرانید (از اواسط ماه ذوالحجهٔ سال ٤۲۱ تا سیزدهم جمادی الثانی سال ٤۲۲ هجری مطابق پانزدهم دسامبر سال ۱۰۳۰ تا دهم جون سال ۱۰۳۱ میلادی) به تهیه و تدارکات و آماده گی های جنگی جهت تهاجم بر غزنی مشغول شد که برای حصول تاج و تخت با رقیب خویش یعنی با برادر کهتر خویش محمد، دست و پنجه نرم نماید[٤۱].

سلطان مسعود در فرجام به غزنی لشکر کشید و بر اریکهٔ قدرت تکیه زد. سلطان مسعود پس از بدست آوردن تاج و تخت غزنه دیری در آن جا نپائید و عازم بلخ گردید که در ماه دسامبر ۱۰۳۱ میلادی. او سلیمان سفیر خلیفهٔ بغداد القائم را بحضور پذیرفت (٤۲۲ – ٤٦۷ هجری) (۱۰۳۱ – ۱۰۷۵ میلادی). سلطان مسعود اکثرا اوقات در شهر بلخ و حومهٔ آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به گردش می پرداخت در سالهای (٤٢٧ – ٤٢٩ هجری) (١٠٣٦ – ١٠٣٨ میلادی) مدت طولانی را در بلخ بسر برد[٤٢]. از قرائن چنین بر میاید که مسعود از مناطق شمالی و شمال غربی امپراطوری خویش دراضطراب افتاده بود، زیرا در مناطق یاد شده قره خانیان و سلجوقیان تحرکات خویش را شدت بخشیده بودند، غزنویان بلخ را بمثابهٔ یک مرکز مهم نظامی، سیاسی و حساس ترین محل استراتیژیک در شمال و شمال غرب امپراطوری خویش می انگاشتند. بناً این یک امر تصادفی نبود که سلطان مسعود بلخ را به پسر کهتر خود مودود اعتماد کرده بود و او یکجا مشترکاً با سپهسالار علی دائی بلخ را اداره می کرد[٤٣]. امیرک بیهقی تاریخ نگار در بار سلطان مسعود وسایر مقربین در بار (مانند: ابو سهل زوزنی و دیگران) در بارهٔ لزوم محافظت و استحکام شهر بلخ بهر قیمتی و بهر وسیلهٔ ممکنه ابراز عقیده کرده اند گویا که ثبات و پایداری تمام خراسان به بلخ وابسته بوده و اگر احیاناً « دشمن بلخ را تسخیر نماید در این صورت جلال و جبروت، شرف و شایستگی امپراطوری بفوریت رو به زوال و افول می نهد»[٤٤] همانطوریکه اگر « ترمذ ، قبادیان و تخارستان سقوط نماید »

تثبیت نواحی مربوط به خود شهر بلخ عصر غزنویان مخصوصاً در اواخر این دوره قدری دشوار است زیرا در « تاریخ مسعودی » نام های صرف چند کوی محدود بیان گردیده است مانند:

کوی عباد ، کوی علی ، کوی سبدبافان و کوی سیمگران.

بازار ها:

بازار عاشقان، بازار سعدی

چهار باغ ها:

باغ بزرگ (در این باغ فرمانروای بلخ بسر می برد و بارگاه سلطان بود)، باغ علی میکائل که در قریب بازار عاشقان موقعیت داشت، ... و باغ های دیگر[٤٥].

دربخشهایی از این تألیفات که به تشریح بلخ ویا توضیح وقایع مربوط به زمان حضور فزیکی سلطان مسعود در بلخ اختصاص یافته است به اصطلاحات محلی مانند « کوشک » و « شهرستان » بر می خوریم[٤٦].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اصطلاح « کوشک » بالعموم بمعنی قلعه و قصر بود که آنرا ملاکان بزرگ در وسط ملکیت خویش اعمار می نمودند و چنین قصر ها در وسط باغ ها و رباط های مربوط به فرمانروایان مقتدر بنام شهر (درونی) مسمی بود اعمار می گردید چنانچه از زمرهٔ این گونه قصر ها یکی هم (کوشک) عبدالله خان در شهر بلخ بود که در سال ۱۰۳۰ هجری سلطان مسعود فرمانروای آینده دولت غزنویان قبل از حمله خویش به غزنی در آن جا سکنا گزیده بود[۴۷].

اصطلاح شهرستان اطلاق به بخش پیشه وری شهر می شود، در منابع فارسی اصطلاح مدینه مترادف به مفهوم شهرستان است. بناً بلخ در دورهٔ زمام داری غزنویان و بعد ها هم مانند هر شهر بزرگی قرون وسطی که از دو قسمت یکی مقر فرمانروا یعنی ارک یا کهندژ و بخشی دیگری آن که ساحهٔ بزرگتر را احتوا می نماید بنام شهرستان و یا شهر بیرونی که به بخش پیشه وری شهر متعلق است مشتمل بوده است. هر دو بخش شهر با دیوار های احاطوی و مستحکم قلعه یی و دروازه های با تجهیزات استحکامی، خاکریز زمینی و خندق های موانع که معمولاً پر از آب می گردید تشکیل شده بود.

دربهار سال ۱۲۲۱ میلادی بلخ توسط قشون چنگیز خان تسخیر و ویران گردیده است، در آستانهٔ این حادثهٔ المناک منابع کتبی در بارهٔ اوضاع و احوال خود شهر بلخ معلومات واطلاعات خیلی ها نا چیز ارایه می نماید، طور نمونه اظهارات رشید الدین را در این باره از او نقل قول مینمایم که میتواند شاخص مناسبی در این زمینه باشد. « ... او (چنگیز خان ، ب . ا .) میل به عبور از طریق رود جیحون فرمود و با عبور از گذر گاه ترمذ به استقامت بلخ روانه گشت که یکی از مهمترین شهر های خراسان بود. چنگیز خان ابتدا میل به توقف کرد و در فاصلهٔ چشم انداز شهر اردوگاه برپا نمود[۴۸]، (احتمالاً آنرا به نظاره گرفت) ».

از این شیوهٔ بیان میتوان نتیجه گرفت که در آن دوران بلخ مانند بخارا، سمرقند و ترمذ « مهمترین شهر خراسان » بقدر بسنده و خوب مستحکم بوده است ور نه مغول ها بلا درنگ به آن یورش می بردند و فتح می کردند.

در بارهٔ تسخیر و تخریب شهر بلخ توسط مغول ها منابع مختلف معلومات متفاوتی ارایه می دهند.

به قول ابن اثیر شهریان بلخ بدون جنگ و طور مسالمت آمیز به چنگیز خان تسلیم شدند و بناً چنگیز خان آنها را مورد عفو وامان خویش قرار داده است[۴۹].

جوینی در این باره چیز دیگری را می گوید که چنگیز خان به تعهد خویش که با صاحب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منصبان تسلیم دهندهٔ شهر بلخ بسته بود وفا نکرده شهر را ویران کرد[۵۰].

رشیدالدین در زمینه چنین می نویسد « ... ، مغول ها به بهانهٔ این که باید نفوس شهر شمارش شود همهٔ باشنده گان شهر بلخ را از شهر بیرون نموده و به صحرا بردند و به شیوه های متعارف خویش شهریان بلخ را میان قطعات قشون خویش تقسیم کردند و پس از آن همهٔ آنها را قتل عام نمودند ، و بعداً دیوار های شهر را ویران کرده منازل و کوچه ها و نواحی داخل شهر را به آتش کشیدند و در نهایت همه چیز را نابود کردند »[۵۱].

بقول سیفی هروی، مردم بلخ مدت سی و هفت روز بمقابل مغول ها سر سختانه مقاومت کردند و در روز سی و هفتم دشمن محاصره کننده در ضمن وارد ساختن تلفات سنگین شهر را تسخیر نمود.

مؤرخ موصوف می نویسد : « هماندم بلادرنگ تمام باشنده گان شهر تا آخرین فرد قتل عام گردیدند »[۵۲].

میرزا اولوغ بیگ و مؤرخ مربوط و وابستهٔ موصوف محمود ابن ولی در خصوص وقایع یاد شده توضیحات جالبی دارند:

اشراف و اکابر شهر بلخ جمعاً به حضور چنگیز خان باریاب گردیده و از موصوف برای اهالی شهر و عمرانات و ساختمان های آن عفو و امان خواستند ، چنگیز خان به تقاضای اشراف و اکابر بلخ جواب رد داده و علل آن را چنین توضیح داد ... ، شما بلخی ها به آخرین پادشاه خوارزم سلطان جلال الدین و افراد وی[۵۳] در داخل شهر بلخ پناه داده و مخفی نموده بودید ، بناً این تقاضای شما مبنی بر عفو و امان از جانب من به شما منظور نیست.

میرزا اولوغ بیگ یک تفصیل جالب و عجیب غریبی دیگر در این زمینه دارد، او می گوید:

مغول ها در ضمن سعی و تلاش مصرّانه و دقت تمام در جهت تسخیر شهر بلخ از راه اعمال زور ادامه داده، همزمان با آن بند امیر را تخریب و آب آنرا به رود بلخآب جاری نموده، سیلاب آنرا به شهر بلخ جاری ساخته و اهالی و باشند گان شهر بلخ را غرق سیلاب کرده بودند[۵۴] و کسانی را هم که از خطر تهلکه سیلاب جان سالم بدر برده بودند مغول ها خود شان آنان را به قتل رسانیدند و شهر را غارت و چپاول نموده و همهٔ عمارات مجلل وباشکوه، مساجد و تأسیسات عام المنفعهٔ آنرا طعمهٔ آتش ساختند[۵۵].

اما بلخ مدت مدیدی بحال مخروبه نماند و حدود سالهای سی ام قرن سیزدهم میلادی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

احیای مجدد آن آغاز گردید.

مارکوپولو که در سال ۱۲٦۲ میلادی. از بلخ دیدار بعمل آورده است در بارهٔ بلخ بمثابهٔ یک شهر بزرگ چنین توضیحات می دهد:

بلخ یک شهر بزرگ است که قبل بر این هم بزرگتر وباشکوه تر بوده است بلخ اکنون دارای « قصر های مجلل و زیبای متعدد و تعداد زیادی خانه های زیبا مرمری است» [۵٦]، با وصف این همه در حالیکه هنوز استحکامات دفاعی شهر در آنزمان احیاً نگردیده بود فعالیت های وسیع عمرانی در سالهای اخیر حکومت کیپک خان چغتای (۷۰۹ هجری مطابق ۱۳۰۹ میلادی.) و بار دوم در سالهای (۷۱۸ – ۷۲٦ هجری مطابق ۱۳۱۸ – ۱۲۲٦ میلادی) در شهر بلخ و حومهٔ مربوط آن به شدت تمام جریان داشت، در غرب شهر بلخ روستایی بنام یساور اعمار گردید و بفرمان خان موصوف از غزنی، شبرغان، فاریاب، یک تعداد مردم به بلخ و ساحات مربوط آن کوچ داده شدند که این ها باشند گان قبلی سمرقند، بخارا، کش (شهر سبز) و ترمذ بودند که در سال ۱۳۱۵ توسط شهزاده یی که در شمال افغانستان دست به بغاوت زده بود فراری شده بودند و این شهزاده از دودمان چغتای بود).

کیپک خان در بلخ واحد پولی جدیدی را که در تاریخ بنام دینار کیپکی مسمی است بدوران انداخت[۵۷].

ایلچی گدای (۷۲٦ هجری ، ۱۳۲٦ میلادی) جانشین و برادر کیپک خان نیز یک سلسله فعالیتهای عمرانی را در بلخ براه انداخت که احیای مجدد قلعهٔ هندوان و اعمار یک دهکدهٔ بزرگ که در گوشهٔ جنوب غربی شهر بلخ موقعیت داشت و به افتخار بنیان گذار آن مسمی بود از آنجمله می باشد.

در زمان زمامداری ایلچی گدای سیستم آبرسانی و آبیاری شهر به سیستم قنات ساخته شده و در امتداد راه های بزرگ جویهای مشجر کشیده شده بود[۵۸].

برگردان فارسی « مسالک الممالک » اصطخری که تخمیناً مقارن همان زمان ترجمه شده است در باره بلخ اطلاعات جالبی را ارایهٔ می دهد . در این تألیفات گفته می شود که شهر بلخ از دو بخش تشکیل می شد : یکی ارک داخلی و دیگری شهرستان خارجی که با دیوار های گلی احاطه گردیده و دارای شش دروازه بنام های (نو بهار، راهب، هندوان، جهودستان، شصت بند و بهی) است،اما، آن خندق دفاعی سابق شهر که تا تهاجم قشون مغول ها موجود بود، حالا دیگر بنظر نمیرسد[۵۹].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگر چه بلخ بمثابهٔ ستاد فرماندهی تیولداری، جایی که وارثین تاج و تخت اولوس چغتای[٦٠] مقیم آن بودند، باقی ماند، اما، آن شکوه و عظمت گذشته خویش را باز نیافت. در سالهای چهل و پنجاه قرن چهاردهم میلادی. زمانیکه نفاق و شقاق تشدید گردیده بود در بلخ کامل شیخ خان نواسهٔ ایلچی گدای بر سر اقتدار بود که صرف بنام، ظاهری و تشریفاتی وابسته به امیر حسین (۷۵۹ – ۷۷۱ هجری ، ۱۳۵۸ – ۱۳٦۹ میلادی) وارث و جانشین حکمران ما قبل آخرین حکمران اولوس چغتای امیر قض غان (۷٤۷ – ۷۵۹ هجری، ۱۳٤٦ – ۱۳۵۸ میلادی) بود[٦١]. در دوران امیر حسین احیای مجدد شهرستان که در زمان چنگیز خان خراب شده بود آغاز گردید در سال ۷٦۵ هجری مطابق ۱۳٦۳ – ۱۳٦٤ میلادی. دیوار های قسمت شمالی مجدداً اعمار[٦٢] و در سالهای اخیر حکومت امیر حسین دیوار[٦٣] های باقیماندهٔ شهر اعمار و ستاد قلعهٔ (هندوان) با برج و باره های آن بطور مستحکم آباد شد و همچنان سایر استحکامات دفاعی شهر باز سازی و احیا گردیده بود[٦٤].

در بارهٔ استحکام قابل ملاحظه یی که شهر بلخ در زمان آخرین حکمرانان چغتاییان بخود باز یافته است مؤرخ طی داستانی چنین گواهی می دهد : پس از آمادگی دقیق و گرد آوری لشکر بزرگی امیر تیمور بالای بلخ جاییکه امیر حسین خود را متحصن کرده بود، حمله ور گردید، در این تهاجم افزون بر لشکریان ماوراءالنهر قشون تحت فرماندهی شاه محمد حکمران بدخشان نیز در حوالی خُلم با او یکجا شد و افزون بر آن قوای محلی نیز با لشکریان تیمور پیوسته بود، محاصرهٔ شهر مدت دو شبانه روز ادامه یافت[٦٥]، تیمور قلعه ، حصار قلعه و تمام تجهیزات دفاعی شهر، ساختمانهای بزرگ شهری را به خاک یکسان ساخت[٦٦] (در نسخهٔ اصلی از بیخ و بن کنده شد). پس ازاین وقایع تخمیناً مدت سی سال بلخ دو باره احیا نگردید و به حال مخروبهٔ باقی ماند. اگر چه کار دستجمعی (حشر) توسط مردم قندهار، کابل، زابل ، تخارستان و ختلان به پیش برده شد. این حشر بمنظور تأمین قلمرو تیولداری که در سال (۷۹٤ هجری ، ۱۳۹۲ میلادی) توسط تیمور برای پیر محمد نوادهٔ خویش ساخته بود استخدام گردیده[٦٧] بود. مرکز تیولداری موصوف ابتدا در قندهار ، بعداً در غزنی بود. اما در سال ۱٤۰۵ میلادی. پیر محمد از غزنی به بلخ آمده و بلخ را پایتخت خویش قرار داد[٦٨].

گذشته از این ها شهر فاقد استحکامات بوده و قلعه و سایر تجهیزات دفاعی آن پسانها احیأ گردیده بود در سال ۱٤۰۷ میلادی. پس از فرونشاندن آشوب پیر علی تاز و شرکای موصوف، به فرمان شاه رخ احیای مجدد قلعهٔ بلخ (هندوان) آغاز گردید و اما تحکیم مقر اقتدار اعلی یعنی پایتخت هرات فقط پس از سپری شدن هفت تا هشت سال از حکومتش آغاز گردید که در نتیجهٔ آن قلعهٔ مشهور اختیار الدین در سال ۸۱۸ هجری مطابق ۱٤۱۵ میلادی.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجدداً باز سازی و قد بر افراشت[٦٩] برج و باره و خندق های دفاعی قلعهٔ هرات بالترتیب در سال های ٨٤٤ هجری مطابق ١٤٤٠ - ١٤٤١ میلادی. مرمت شده بود، ازگفتار بالا روشن است که شاه رخ بچه حدی توجه اش را در مورد بلخ بمثابهٔ یک مرکز مهم از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی در شرق امپراطوری خویش مبذول داشته است. شاه رخ در ماه ربیع الثانی سال ٨١٠ هجری مطابق سپتامبر سال ١٤٠٧ میلادی. بلخ وساحات مربوط آنرا به شاهزاده قاید و پسر پیر محمد سلطان (مقتول) بگونهٔ تیول عنایت فرمود[٧٠]. مگر شهر بلخ در آن زمان بطور قابل ملاحظهٔ آن ارزش و اهمیت سابق خود را از دست داده بود و قلمرو تیولداری بلخ میان حکمرانان محلی که از جانب در بار هرات به ساحات مختلف قلمرو بلخ گماشته می شدند منقسم و پارچه، پارچه شده بود[٧١].

در خصوص اوضاع و احوال شهر بلخ و بویژه تجهیزات دفاعی قلعه و کار های عمرانی سلطان ابو سعید (٨٥٥ - ٨٧٣ هجری، ١٤٦٩ - ١٤٥١ میلادی) و سلطان حسین بایقرا (٨٧٥ - ٩١٢ هجری ، ١٤٧٠ - ١٥٠٦ میلادی) اطلاعات اندک و انگشت شماری در دست است.

همچنان مؤرخ در ضمن یاد آوری در بارهٔ محاصرهٔ بلخ توسط سلطان حسین در اوایل سالهای هفتاد قرن پانزدهم میلادی، درخصوص بلخ شاخص های زیر را می شمارد:

بلخ رابمنزلهٔ آشیانهٔ مجموعهٔ از حسنات کبرا، غلبه ناپذیر و غیر قابل دسترسی معرفی می نماید.

موصوف مینوسید:

شهر بلخ با دیوار های مستحکم احاطه گردیده است و دارای دو خندق دفاعی است که یکی از این خندق ها قریب خاکریز قلعه و دیگر آن قدری دورتر قرار گرفته است که خندق اصلی است[٧٢].

محاصرهٔ شهر بلخ از طرف سلطان حسین مدت سه ماه بدرازا کشید و سلطان نتوانست شهر بلخ را به تصرف خویش در آورد و این عدم موفقیت سلطان حسین در تسخیر شهر بلخ دال بر استحکام این شهر بوده و یک بار دیگر صعب الحصولی و رخنه نا پذیری آنرا در آنزمان به اثبات میرساند.

از تأسیسات فرهنگی آنزمان شهر بلخ از دو ساختمان بزرگ نام میبریم: یکی مدرسهٔ نامدار و مشهور خواجه محمد پارسا است (فوت ٨٢٢ هجری، ١٤١٩ میلادی) و دیگر آن عمارت بسیار بزرگ و بلند است که بر فراز آرامگاه منسوب به علی ابن ابو طالب خلیفهٔ چهارم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مسلمانان (۳۵ –۴۰ هجری ، ٦٥٦ – ٦٦١ میلادی) قرار گرفته است . این ساختمان عظیم دردهکده خواجه خیران ولی موقعیت دارد که تا الحال خوب محافظه گردیده و زیارتگاه عام و خاص مسلمانان است.

شهر بلخ در عهد شیبانیان و اشترخانیان (قرن شانزدهم – قرن هفدهم میلادی) توسعه و انکشاف قابل ملاحظه یی یافت در این زمان (۹٤٥ هجری، ۱٥۳۸) قصر ها ، مساجد، تأسیسات و بنا های عام المنفعهٔ زیادی اعمار گردید، باغ ها، پارک های مجلل و با شکوه بوجود آمده و شبکهٔ آبرسانی شهر بهتر گردید[۷۳]. در زمان سلطان کستن قرا شیبانی (۹۳۲ – ۹٥۱ هجری، ۱٥۲٦ – ۱٥٤٤ میلادی) در وسط قلعهٔ هندوان یک قلعه بنام (قلعهٔ جدید)[۷٤] اعمار گردید که مؤرخین در خصوص اعمار حمام سلطانی توسط آنها در محدودهٔ شهر و در خیابان خان و از اعمار قصرهای به مساحت یکصد گز در یکصد گز در تألیفات خویش خاطر نشان ساخته اند. از اینکه ساختمان حمام سلطانی مدت چهار سال (۹۳٤ – ۹۳۷ هجری ، ۱٥۲۸ – ۱٥۳۱ میلادی) طول کشید و مبلغ بیست و پنج هزار تنگه مصرف ساختمان آن شده بود از این ها می توان نتیجه گرفت که این حمام ساختمان بسیار بزرگ زمان خویش بوده است و عوائد حاصله از آنرا خان وقف مسجد نمود که در اوایل حکمرانی اش اعمار گردیده بود[۷٥].

منابع همچنان اعمار ساختمانهای گنبد چهار تاق سال (۱٥۳۹ میلادی) در چهار باغ میرزا بایقرا بنام کستن قرا سلطان مرتبط می دانند در سال (۹٤۱ هجری مطابق به ۱٥۳٤ – ۱٥۳٥ میلادی) یک باب حمام و یک باب مدرسه (اندکی قبل از آن اعمار شده بود) توسط خواجه کمال الدین قوناق از مقربین سلطان موصوف بوده اعمار گردیده است[۷٦].

در بارهٔ چگونگی اوضاع و احوال شهر بلخ در دورهٔ زمامداری حکمرانان شیبانی هر یک قلچ قرا سلطان [از ۲۱ ماه رجب سال ۹٥۱ هجری مطابق هشتم اکتوبر سال ۱٥٤٤ میلادی. تا سی ام ذو القعده ۹٥۱ هجری مطابق شانز دهم فبروری ۱٥٤٥ میلادی] پیر محمد خان (۹٥۳ – ۹۷٤ هجری، ۱٥٤٦ – ۱٥٦٦ میلادی) و پسر وی دین محمد سلطان (۹۷٤ – ۹۸۰ هجری ، ۱٥٦٦ – ۲–۱٥۷۳ میلادی).

هویدا است که در این دوران شهر آرام و بدون جنگ بسر برده و مورد تهاجمات قرار نگرفته و صرف در سال ۱٥۷۳ در نتیجهٔ یورش عبدالله خان ثانی از بخارا در محاربات محاصروی که اضافه تر از ۹ ماه بطول انجامید و دیوار داخلی (در قسمت جنوب غربی) و دروازه های خواجه عکاشه و اشتر خوار متحمل خسارات چندی شدند[۷۷]. که در زمان عبدالمومن خان (۹۹۰ – ۱۰۰٦ هجری ، ۱٥۸۲ – ۱٥۹۸ میلادی) مجدداً اعمار گردید[۷۸] و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بقول محمد طاهر (بلخی) طول این دیوار به بیست هزار گام می رسید[۷۹].

در امتداد قرن شانزدهم و هفدهم میلادی تعیین و تشخیص نمودن ساختار شهر بلخ قدری دشوار است زیرا که تألیفات جغرافیایی و تاریخی در این مورد فقط حاوی اطلاعات جسته و گریخته یی ناپیوست هستند که به استناد آنها شهر از دو بخش متشکل بوده یکی شهر درونی و دیگری شهر بیرونی ، شهر بیرونی مانند شهر درونی با دیوار های ضخیم و مستحکم احاطه گردیده بود که دارای خاکریز و هم خندق دفاعی قلعه نیز موجود بود.

اگر واقعاً طول دیوار بخش جنوب غربی مجدداً اعمار شدهٔ قلعه[۸۰] توسط عبدالمومن خان شیبانی بیست هزار گام بوده باشد در آن صورت می توان به این نتیجه رسید که شهر بلخ از لحاظ وسعت و بزرگی ساحهٔ خویش هیچ گونه کمبود و کاستی از سایر شهر های بزرگ ماوراءالنهر و خراسان مانند: بخارا ، سمرقند، مرو و هرات نداشته است.

بقول شاهدان عینی ارتفاع دیوار شهر بیرونی اعتبار از تهداب الی کنگره های آن به بیست گز می رسید که (یک گز مساوی به ۹۵ سانتی متر است)[۸۱].

خندق دفاعی قلعه اعتبار از دروازه به مسافه بیست ذراع (یک ذراع مساوی به هشتاد سانتی متر است) واقع بوده که معمولاً مملو از آب بوده است.

شهر بیرونی دارای شش دروازه بود:

۱ - دروازهٔ خواجه سلطان احمد خضرویه[۸۲] (قبلاً نو بهار):

در سمت جنوب که به فاصلهٔ سه میلی آن روستای بزرگ و معموری بنام نّه گبندان موقعیت داشت ، محلی که زمانی مسجد با شکوهی بنام کعب الاحبار بنا شده بود[۸۳] (در جریان تهاجم مغول ها زیر آب گردیده است). در عقب دروازه ها در فاصلهٔ بین دروازه های قلعه و خندق دفاعی قلعه، در سمت شرقی قبرستان بزرگ روحانیون مسلمان موقعیت دارد که در وسط آن مرقد و آرامگاه خواجه سلطان احمد خضرویه و زوجه اش فا طمه قرار گرفته است[۸۴].

در فاصلهٔ نه چندان دور از قبرستان مقابل نهر مشتاق و منار قدیمی ، محلی بود برای جبا کاران (جوشن کاران)[۸۵] و بسمت غرب دروازه بلا فاصله در عقب آرامگاه شیخ سید احمد ابن سید محمد قال النبی[۸۶]، باغ بزرگی بنام مراد، بساط گسترده است[۸۷].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲ - دروازهٔ آب:

(سابق بابا چک چک)، در کنج جنوب غربی شهر بیرونی قرار داشت که بسمت شرق دروازه، مرقد بابا چک چک موقعیت دارد که در اطراف آن آرامگاه علمأ و مشایخ مشهور واقع شده است و بطرف غرب مسجد خانقاه شاه خواجه نقشبندی و منصور خواجه داد خواه واقع است و در خانقاهی که بجوار مسجد اعمار گردیده، آخرین مدفونین آن مولانا محمد عرب فوت (۱۰۱۷ هجری، ۱٦۰۸ - ۱٦۰۹ میلادی) شاگرد قاسم شیخ عزیزان مولانا خورد و قاضی صالح خواجهٔ تاشکندی (۱۰۳۰ هجری، ۱٦۲۱ میلادی) است مسافهٔ بین دروازه و محل یاد شده سه جریب ؟ (یکهزار و دو صد متر) می باشد. به سمت شرق خانقاه محلیست بنام بازارچه، نهر اصفهان که از وسط شهر بیرونی جریان داشته و آب مورد ضرورت شهر را تأمین نموده و از طریق دروازهٔ « آب » عبور می نمود[۸۸].

۳ - دروازهٔ جبا خان:

(درب واقعه)، در سمت جنوب غربی شهر بیرونی میان مصلای جدید و مصلای سابقه موقعیت دارد[۸۹].

٤ - دروازهٔ دِه شیخ:

در کنج شمال غربی شهر بیرونی مقابل روستایی بهمین نام (دِه شیخ) که راه اخچه و کلیف از طریق آن می گذشت موقعیت دارد[۹۰]. این دروازه احتمالاً در زمان زمامداری عبدالمومن خان اعمار شده باشد ، در عقب دروازه همچنان مسجد و خانقاه و قبرستان بزرگی موقعیت داشت که در آن شیخ عبدالشکور (فوت ۱۰۲٦ هجری ، ۱٦۱۷ میلادی) مدفون بوده که نامبرده خلف شیخ خادم بوده است[۹۱].

۵ - دروازهٔ خیابان:

در سمت شرق مقابل دهکده خیابان روستای که حالا دیگر وجود ندارد (در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی) موقعیت داشت، از این دروازه جادهٔ بزرگی بنام خیابان خان به استقامت چهار سُو امتداد داشت افزون بر آن حمام سلطانی و عمارات کستن قرا سلطان که در بالا از آن ها یاد آور شدیم، قرار داشت. در سمت غربی دروازهٔ خیابان مزار خواجه ابو نصر پارسا (فوت ۸٦۵ هجری ، ۱٤٦۰ - ۱٤٦۱ میلادی) موقعیت دارد[۹۲] که گنبد بزرگ و بلند که ازلحاظ هنر معماری دارای کیفیت عالی می باشد (۸٦۷ هجری، ۱٤٦۲ - ۱٤٦۳) بالای مقبرهٔ موصوف اعمار گردیده است که با نام مزید ارغون که بدستور سلطان ابو سعید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بمنظور ادارهٔ شهر بلخ گماشته شده بود مرتبط است[۹۳]. بقول مؤرخ ساحهٔ متعلق به مزار ابو نصر پارسا، مساحت پانزده جریب زمین را احتوا می نمود[۹٤] و در سمت غرب آن دو باب مدرسه موقعیت داشت که توسط پسر و جانشین موصوف ، شیخ الاسلام خواجه جان خواجه و همچنان معروف به خواجه عبدالولی پارسا (۹۹۵ هجری، ۱۵۸۷ میلادی) اعمار گردیده بود واین مدرسه ها به فرمان ندر محمد خان مَرَمَّت گردید، ندر محمد خان بخشی از عوائد خویش را وقف این مدرسه ها نموده بود[۹۵].

٦ - دروازهٔ عشق آباد:

(سابق هندوان)، به سمت شرقی شهر بیرونی موقعیت دارد، در زمان ندر محمد خان تجدید ساختمان گردیده است[۹٦]. ارک جدید روبروی همین دروازه[۹۷] در محل بنام گل زمین (در گذشته ها ناف زمین) واقع شده بود که درگذشته ها هم وجه تسمیهٔ این دروازه هم از همین نام گرفته شده است که بنام درب گل زمین[۹۸] یاد می نمودند و راهی از همین دروازه بجانب دهکدهٔ خواجه خیران که اکنون بنام مزار شریف یاد میشود و در سه فرسخی سمت شرقی شهر بلخ موقعیت دارد[۹۹] امتداد یافته است.

شهر درونی (هندوان):

در قسمت شرقی شهر موقعیت داشت و از چهار طرف: در سمت شرق به باغ گل زمین ، در جنوب به باغ حرام سرا، در سمت غرب به مسجد ندر بالش و از سمت شمال به باغ شمال[۱۰۰] محاط بوده و دارای چهار دروازه بود:

۱ - دروازهٔ عراق :

(درگذشته ها درب بهی)[۱۰۱] در گوشهٔ جنوب غربی شهر درونی موقعیت داشت[۱۰۲].

۲ - دروازهٔ اسلام:

(درگذشته ها ستمند) در سمت جنوبی شهر واقع بوده از این دروازه بسمت ریگستان قدیم یک جاده امتداد داشت. بقول محمود ابن امیر ولی این بخش شهر استحکام سه مرحله یی یافته بود در این ناحیه ی شهر قصر ها و منازل ذوّات عالیجاه و عالیمقام واقع بود. در این ساحهٔ از شهرعید گاه نیز واقع بوده که به نام جبا خانه آباد معروف بود که تا مصلای جدید امتداد داشت[۱۰۳].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳ - دروازۀ اشتر خوار:

این دروازه به افتخار احمد شیر خوار بلخی {معاصر حکمران خراسانی الاصل عباسیان در خراسان یعنی ابو مسلم مروزی (۱۰۹ - ۱۳۸ هجری، ۷۲۷ - ۷۵۵ میلادی)}مسمی شده بود که نخستین بازسازی و مَرَمَّت کنندۀ اسلامی قلعۀ هندوان باستانی بود که در شمال شهر درونی موقعیت داشت[۱۰۴]. در مقابل دروازۀ اشتر خوار، زیر برج عیاران یک باب حمام بزرگ بنام گل بهار متعلق به مهتر حیدر علی آبادی موقعیت داشت که برای استفادۀ عامۀ مردم اختصاص داده شده بود[۱۰۵].

٤ - دروازۀ خواجه عکاشه[۱۰۶]:

در سمت شرقی بلافاصله بعد از دیوار داخلی موقعیت داشت . ساحۀ ده جریب زمین را احتوا مینمود (یک جریب شرعی یا یک طناب مساوی به هفت صد و شصت متر مربع است) در وسط آن یک قبرستان بزرگ مسلمین و آرامگاه موصوف در این قبرستان قرار داشت[۱۰۷]. در روبروی دروازۀ خواجه عکاشه یک مدرسۀ بزرگ که مربوط مِلکَت آغا زوجۀ سلطان ابو سعید تیموری بود، که در سال ۸۳۲ هجری، ١٤٢٩ میلادی. اعمار گردیده واقع شده بود[۱۰۸].

دروازه های شهر درونی تحت نام های در بالا یاد شده در امتداد قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی وجود داشت. خواند میر از جملۀ چهار دروازۀ شهر بیرونی که در بالا یاد شده سه دروازۀ آنرا یاد آور می شود: دروازۀ عراق ، دروازۀ خواجه عکاشه و دروازۀ اشتر خوار[۱۰۹] مگر حافظ تنیش بخاری صرف از دروازه های خواجه عکاشه و اشتر خوار یاد آور می شود. افزون بر این حافظ تنش دربارۀ شهر بیرونی (شهر بند بیرون) و شهر درونی (هندوان) توضیحات مختصری ارایه میدهد[۱۱۰].

به نسبت نبود اطلاعات دقیق در زمینۀ حد بخشی و معین نمودن موقعیت دقیق دست کم اساسی ترین کوچه ها و نواحی شهر بجز خیابان خان که در بالا اشاراتی به آن بعمل آمد، دشوار است. محمود ابن امیر ولی اسامی شش کوچه را که در زمان عربها وجود داشته چنین یاد آور می شود.

۱ - کوی حرب: که از دروازۀ سلطان خواجه احمد خضرویه آغاز می شد.

۲ - کوی دوک بُران.

۳ - کوی چک نویسان.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤ – دار غزّات.

٥ – دار شکری.

٦ – دار مقاتل ابن سلیمان[١١١].

و لیکن در قرنهای نهم و دهم میلادی کوچهٔ اولی آن بنام دارحرب ابن غزوان و کوچه سومی آن دار مهلب ابن راشد[١١٢] نامیده می شده. درجای دیگر محمود ابن امیر ولی از یک کوی دیگر نام می برد گذر جبا خان که از دروازهٔ (غربی) به عین نام یعنی جبا خان شروع می شد و تا بمرکز شهرستان، (آن محلی که زمانی در منزل مولانا پاینده، شاهزادهٔ شیبانی بنام جهانگیر سلطان مخفی گردیده بود)، ادامه می یافت.

در منابع متأخر پنج کوی نشان داده شده است: کوی چاکر، خواجه پارسانی، کوچه گل آباد ، کوی شرشر، گذر ساربانان و کوچهٔ بابا مست[١١٣].

غیر از محلات در بالا یاد شده، محلاتی که مردم بشمار می گیرند می توان از محلی بنام خواجه روشنایی (آرامگاه ابراهیم ادهم) که دربخش غربی شهر بیرونی در جوار دروازهٔ اسلام موقعیت دارد نام گرفت. در همین محل منازل مجلل اشراف و اعیان روحانیون بر پا بوده و همچنان عمرانات مذهبی از آن جمله یک محراب مسجد و یک باب خانقاه که توسط مولانا خُرد عزیزان[١١٤] (فوت ٩٧٧ هجری ، ١٥٦٩ – ١٥٧٠) اعمار گردیده بود موقعیت داشت.

از جملهٔ مساجد و مدارس که در قرن های شانزدهم تا هفدهم میلادی اعمار گردیده است افزون بر مدرسهٔ خواجه ابو نصر پارسا واقع خیابان خان در سمت شمال شهرستان چند مسجد و مدرسهٔ دیگر چنین مشخص و نام گیر گردیده است.

١ – مسجد محراب سنگین:

که به قول محمد طاهر این مسجد در شهر درونی در جوار ارک واقع بود[١١٥].

٢ – مسجد جامع:

که در سال (٩٠٠ هجری، ١٤٩٥ میلادی) در داخل محوطهٔ شهر درونی اعمار گردیده بود که در زمان ختم کار اعمار این مسجد سلطان حسین میرزا به بلخ حضور یافت و مبلغ چهل هزار دینار کیپکی که از طرف اهالی شهر جمع آوری و مطابق به عرف مرسوم همان زمان به مقدم موصوف طور پیشکش تقدیم گردیده بود. سلطان موصوف این مبلغ را از جانب خویش به این مسجد اهدأ نمود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بقول سلطان محمود البلخی که « تمام مخارج مجموعی ساختمانی این مسجد مبلغ هفتاد هزار دینار کیپکی شده بود[۱۱۶]».

۳ - مدرسهٔ عالی عبدالله خان:

تاریخ دقیق اعمار و محل موقعیت آن مشخص نگردیده ، اما با در نظر داشت اینکه این مدرسه در روبروی مدرسهٔ ندر محمد خان در جوار مدرسهٔ وزیر الله یار دیوان بیگی (فوت ۱۰٤٥ هجری، ۱٦۳٥ - ۱٦۳٦ میلادی) قرار[۱۱۷] گرفته بود ، پس میتوان به این حدس و گمان رسید که این مدرسه در محل ریگستان در غرب شهر بیرون موقعیت داشت.

٤ - مدرسهٔ ندر محمد خان:

این مدرسه در مقابل مدرسهٔ عبدالله خان موقعیت داشت و بقول شاهدان عینی در ارتفاع خویش نسبت به مدرسهٔ عبدالله خان به اندازهٔ چند ذراع بلند تر بوده که در مدخل این مدرسهٔ یک محراب مسجد با چهار حجره و کتابخانه قرار داشت. خان به تعداد دو هزار جلد کتاب از کتابخانهٔ شخصی خویش را به این مدرسه اهدأ نمود و همینطور عوائد یک باب حمام و یک حلقه آسیاب و چند قلبه زمین مزروعی را به این مدرسه وقف نموده بود.

در منابع از جمله معماران و مهندسان کاردان، استادان چابک دست آنزمان از میر قاسم، استاد حاجی و استاد نور محمد و دیگران هم یاد آوری گردیده است[۱۱۸].

۵ - مدرسهٔ الله یار دیوان بیگی:

این مدرسه در سمت جنوب مدرسه های عبدالله خان و ندر محمد خان بگونه یی که با میدان ریگستان محاط بوده موقعیت داشت و همچنان بمنظور تأمین هزینهٔ جاری این مدرسه مبلغی از دارایی شخصی دیوان بیگی بطور وقف اختصاص یافته بود[۱۱۹].

٦ - منابع کتبی بدو مدرسهٔ بزرگ دیگر بلخ اشاره دارند:

یکی مدرسهٔ قل بابا کوکلتاش حکمران مقتدر بلخ (مقتول سال ۱۰۰٦ هجری، ۱٥۹۸) ودیگری مدرسهٔ شاه بیگ کوکلتاش. این هر دو حکمرانان بلخ در زمان که ولی محمد خان (مقتول سال ۱۰۱۱ هجری مطابق ۱٦۰۳) زمامدار بخارا بود، میباشند. و اما، در بارهٔ موقعیت این مدرسه ها توضیحاتی بعمل نیآمده. محمود ابن ولی در بارهٔ بنیان گذار مدرسهٔ اولی سکوت نموده و صرفاً در بارهٔ بنیان گذار مدرسهٔ شاه بیگ کوکلتاش صحبت می نماید و موقعیت آنرا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در کُهندِژ بلخ وانمود می سازد[۱۲۰]. اما، از توضحیات حافظ تنیش بخاری روشن می گردد که سخن در بارهٔ مدرسهٔ قل بابا کوکلتاش که در داخل شهر درونی بلخ اعمار گردیده بود می باشد و افزون بر مدرسهٔ در بالا یاد شده موصوف یک محراب مسجد جامع ویک باب رباط در جوار آن اعمار نموده بود[۱۲۱].

۷ - بقول محمد یوسف منشی در بخش پایینی ارک یک محراب مسجد جامع بزرگ و مجلل مربوط به سبحان قلی خان قرار داشت که در جوار آن یک صالون بزرگ بنام (کورونوش خانه) یا صالون پذیرش و ملاقات خان موصوف نیز موقعیت داشت[۱۲۲].

در خصوص باغ های شهری بلخ در آثار و منابع کتبی اطلاعات چندی ارایه شده است.

۱ - باغ خان: این باغ متعلق به ندر محمد خان بوده و در قسمت غربی شهرستان واقع گردیده بود ، این باغ بشکل پارک احداث گردیده است و از سمت شرق به سمت غرب از مسجد جان کیلدی بی ، تا دروازهٔ جبا خان (درب واقعه) امتداد داشت که عرضاً از دروازهٔ دِه شیخ تا برج شمالی دروازهٔ جبا خان را در بر می گرفت که در بین این باغ چندین عمارات عالیه قصور موفورالسرور، گلزار و سرّاج خانه جا داشتند[۱۲۳].

از جملهٔ ساختمانها یکی هم دولت خانه است که در سال (۱۰۲۰هجری مطابق ۱٦۱۱ میلادی) احداث گردیده و ساحه وسیعی را احتوا می نمود که طول آن تخمیناً پنجاه جریب و چهار صد متر و عرض آن دو جریب شرعی بود، این ساختمان دارای دوازده دروازه که هشت درب آن برای ورود عوام الناس اختصاص داده شده بود ، دیوار های دولت خانه با سنگ مرمر تزئین گردیده، اتاق های داخلی و دهلیز های آن با (نقاشی ها و مناظر نقاشی شده مزین و آراسته شده بود که هر بیننده با دیدن آنها از وَجّد انگشت حیرت را با دندان شعف می گزید »[۱۲٤]

در جوار ساختمان دولت خانه ساختمان های معاونه مانند: فراش خانه، توشک خانه ، قوش خانه و کتابخانه موقعیت داشت، از جنوب دولت خانه یک جوی بزرگ آب جریان داشت و همچنان یک حلقه حوض بزرگ و مجهز هم در مدخل آن جا گرفته بود[۱۲۵].

۲- خُرم سرا: این باغ با دیواری که همجوار دروازهٔ نوبهار بود (خواجه سلطان احمد خضرویه) وصل بود که یک ساحهٔ نسبتاً زیاد تقریباً یک فرسخ مساحت را احتوا می نمود. بگواهی محمود ابن ولی این باغ از سابق موجود بوده و ندر محمد خان آنرا باز سازی کرده بود[۱۲٦].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳- باغ گل زمین: در جوار دروازهٔ عشق آباد در پایین ارگ جدید در محلی بنام « ناف زمین » موقعیت داشت . این باغ متعلق به خان بی بی مادر ندر محمد خان بود . خان بی بی در سال (۱۰۴۰ هجری مطابق ۱۶۳۱ میلادی) وفات یافته و به اساس وصیت خودش در همین چهار باغ دفن می باشد و در این چهار باغ از طرف خان یک محراب مسجد و خانقاه اعمار گردیده بود[۱۲۷].

٤ - باغ زاغان: روبروی دروازهٔ عشق آباد[۱۲۸] دربخش شرقی شهر درونی، قرار معلوم احتمالاً در جوار چهار باغ گل زمین موقعیت داشت، بگواهی منشی محمد یوسف این باغ از جانب سبحان قلی خان اعمار گردیده بود[۱۲۹].

۵ - باغ مراد: در جوار دروازهٔ خواجه سلطان احمد خضرویه[۱۳۰] در محلی که در سال (۱۰۵۶ هجری مطابق ١٦٤٦ میلادی) در اوان تهاجم قشون هندوستان به سرکردگی مراد بخش پسر جهانگیر بابری (۱۰۳۷ - ۱۰۶۹ مطابق به ١٦٢٨ - ١٦٥٩ میلادی) ندر محمد خان در آنجا مخفی گردیده بود[۱۳۱].

در خصوص تجهیزات آبیاری وبصورت عموم شبکهٔ آبرسانی شهر در آثار و منابع دست داشته ما اطلاعات محدود اما خیلی ها ارزنده موجود است. این اطلاعات اندک امکان آنرا میسر می سازد که بتوان نتیجه گرفت که سیستم آبرسانی شهر در گذشته ها وضع خوبی نداشته است و شهر درونی بکلی فاقد آب بوده و با اعمار بند امیر در سال (۱۰۴۳ - ۱۰۴٤ هجری مطابق به ١٦٣٤ - ١٦٣٥ میلادی) و سایر انهار ، بویژه اعمار یک نهر آب، بنام نهر فاخر که از رود آمو به جانب بلخ کشیده شده بود و در آنزمان وضع آبیاری و آبرسانی ساحهٔ اراضی بلخ را بطور قابل ملاحظهٔ بهتر ساخته بود.

افزون بر نهر های مشتاق و اصفهان شش نهر دیگر شهر را آبیاری می نمود[۱۳۲]. که از جملهٔ آنها یکی نهر گنبد آب که از سمت شمال شرق بداخل شهر جریان داشت و یک جوی دیگر که از سمت شرق گل زمین از استقامت ارگ کهنه کشیده شده بود[۱۳۳]. منظور از یادآوری این انهار، هجده نهر بلخ می باشد که تمام ساحهٔ بلخ توسط آن آبیاری می گردید. چنانچه محمود ابن ولی نیز در بارهٔ هجده نهر بلخ مطالب جالبی حکایت می نماید[۱۳٤].

خاورشناس لنین گرادی خانم، م. آ. صلاح الدینوا، دو نسخهٔ خطی از « تاریخ راقمی » را که در کتابخانهٔ شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی (س. ١٦٨٨ و نمبر ۷۱۰) نگهداری می شود بدست آورده و مطالب حاوی این نسخ خطی به « مجمع الغرائب » اثر سلطان محمد البلخی استناد داده شده است ومطالب جالبی را دربارهٔ هجده نهر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بلخ و منشعب شدن آن را از رود بلخآب ارایه داده است و هجده نهر را منبع آبیاری کننده تمام ساحهٔ بلخ در امتداد قرن هفدهم میلادی قلمداد می نماید. خاورشناس موصوفه همین پاراگراف کتاب « تاریخ راقمی » را که به « مجمع الغرائب » استناد یافته است و حاوی مطالب جالبی در خصوص هجده نهر بلخ است ترجمه نموده و بدست چاپ و نشر سپرده است و در آن از نهر های هجده گانهٔ بلخ به عناوین زیر یاد آوری شده است.

۱- نهر شاهی، ۲ - نهر کود در، ۳ - نهر سیاه جرد، ٤ - نهر بلخ، ٥ - نهر دست جرد، ٦ - نهر چمتال، ۷ - نهر مشتاق، ۸ - نهر اصفهان، ۹ - نهر عبدالله خان ، ۱۰ - نهر بخشوار، ۱۱ - نهر ارغنداب، ۱۲ - نهر فیض آباد ، ۱۳ - نهرعلی آباد ، ١٤ - نهر آدینه مسجد، ١٥ - نهر قراچه ، ١٦ - نهر بورالیق،۱۷ - نهر قوت، ۱۸- نهرشیخ شریک[۱۳٥].

این انهار تا سالهای بیستم سدهٔ ما اغلب تحت همان نامهای در بالا یاد شده موجود بوده اند که خانم صلاح الدینووا در یکی از تألیفات خویش تحت عنوان « در بارهٔ افغانستان » در این خصوص توضیحات مفصلی ارایه داشته است[۱۳٦].

افزون بر نهر ها، هر کوی و ناحیه برای خود حوض بزرگی هم داشتند که بزرگترین این حوض ها حوضی است درجوار ارک جدید که در سال (۱۰٤٥ هجری مطابق به ١٦٣٥ - ١٦٣٦.) حفر گردیده بود[۱۳۷].

از جملهٔ قصر ها و چهار باغهای خارج شهر بلخ متعلق به خان و ارقارب وی، مهمترین آنها قصر ندر محمد خان در محل تخت رستم که در شرق مزار خواجه سلطان احمد خضرویه که پس از سال (۱۰٤٥ هجری مطابق به ١٦٣٥ میلادی) آباد گردیده ، محلی که احتمالاً در تابستان سال (۱۰٤۹ هجری مطابق به ١٦٣٩ میلادی) امام قلی خان در اثنای سفر خویش به بلخ در آن جا توقف کوتاهی نموده بود.

چهار باغ خان آباد: در سمت غربی شهر به فاصلهٔ یک روزه راه واقع شده همچنان چهار باغ و قصر بزرگ تابستانی در بهار دره واقع در (کوه های شادیان) در مسافه چهار فرسخی در سمت جنوب بلخ موقعیت داشت[۱۳۸].

در خود شهر بلخ در باغها و چهار باغها در داخل شهر و چه در خارج شهر درختهای گوناگون اعم از مثمر و غیر مثمر زینتی که از هند و چین و سایر کشور ها آورده شده غرس گردیده بود[۱۳۹]. بقول محمود ابن ولی در زمان حکومت ندر محمد خان تنها در خود شهر بلخ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به تعداد پنجصد هزار درخت و نهال مثمر و زینتی غرس گردیده بود[۱۴۰].

۲ – اخچه: در بارهٔ بنیان گذاری شهر اخچه در تألیفات و منابع اطلاعاتی چیزی به نظر نمی خورد، جغرافیادان عربی بنام قدامه (وفات بین سالهای ۳۱۰ – ۳۳۶ هجری مطابق به ۹۲۲ – ۹۴۷ میلادی) داستان جالبی در خصوص شکل گیری[۱۴۱] و بوجود آمدن دهکدهٔ سدره که در مسافهٔ پنج فرسخی از دست جِرد واقع بود بیان می دارد. قرار معلوم مسافه از بلخ تا دست جرد هفت فرسخ است، لیکن مسافه میان بلخ تا روستای سدره دوازده فرسخ است که برابر به ۷۲ – ۸۴ کیلو متر می شود یعنی تخمیناً مسافه یی را که فعلاً بین اخچه و بلخ موجود است تشکیل می دهد نتیجتاً فرض کنیم که اخچه فعلی یا در خود محل دهکدهٔ سدره قدیم و یا در نزدیکی های آن واقع بوده است. اخچه تحت همین نام از آغاز قرن هفدهم میلادی بدین سو شهرت یافته است.

منشی محمد یوسف در رابطه به تهاجم قشون شاه عباس اول صفوی بسر کرد گی شاه عباس (۹۹۵ – ۱۰۳۸ هجری مطابق به ۱۵۸۷ – ۱۶۲۹ میلادی) در ساحهٔ بلخ در (۱۰۱۱ مطابق به ۱۶۰۲ – ۱۶۰۳ میلادی) از روستای بزرگی بنام اخچه نام می برد[۱۴۲]. محمود ابن امیر ولی در سالهای سی ام قرن هفدهم میلادی می نویسد:

« اخچه، شبورغان، کلیف، قطنام، پرورد، اندخود، فاریاب (محلی در میان دولت آباد و فیض آباد فعلی . م)، میمنه، چیچکتو، جرزوان (گرزوان – بوری احمدوف)، ورزاب (درزاب کنونی .م) و جوزجان (سرپل . م) از جملهٔ شهر ها محسوب می شوند[۱۴۳] ». در آغاز قرن هجدهم میلادی اخچه شهری با قلعهٔ مستحکم بوده است[۱۴۴].

فیریه که در اواسط سدهٔ گذشته طی سفری ازاخچه دیدار بعمل آورده است، آن را بمثابهٔ یک شهر پر جمعیت خوانده یاد آور می شود که اخچه شهریست با ستاد فرماندهی دارای حصار مستحکم است که به دورا، دور خود خندق دفاعی دارد[۱۴۵]. آب رود بلخآب توسط یکی از نهر های خود که در آنزمانه ها کشیده شده بود ساحه مربوطهٔ اخچه را مشروب می سازد[۱۴۶]. آب رود بلخآب از زمان « ایت » مورد استفادهٔ اهالی اخچه بوده و در آبیاری مزارع از آن استفاده بعمل می آمده است[۱۴۷].

اخچه از برکت موقعیت مساعد خویش که نخستین نقطهٔ عبور بین ماوراءالنهر و هند در مسیر راه کاروانرو بود کسب اهمیت نموده و بسرعت رشد و انکشاف کرده و این اهمیت خویش را تا الحال حفظ نموده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳ - اندخود:

جغرافیادانان اسلامی آنرا (اندَخود می نامند). در فاصلهٔ دو صد و پانزده کیلو متری غرب بلخ در مسیر راه کاروانرو موقعیت داشته و در قرن های هشتم و نهم میلادی این روستای بزرگ (رستاق) تحت سلطهٔ شهر نسبتاً کوچکی بنام اُشتُروج قرار داشت[۱۴۸]، لیکن از اواسط قرن دهم میلادی به بعد بمثابهٔ یک شهر کوچک عرض اندام می نماید[۱۴۹]. بقول ابن حوقل اندخود دارای هفت روستا بود[۱۵۰]. در قرن یازدهم میلادی از اندخود در زمرهٔ سایر شهر های مهم از لحاظ نظامی و استراتیژیک امپراتوری غزنویان نام برده اند[۱۵۱]. در زمان یاقوت (حوالی ۵۷۵ - ۶۲۹ هجری مطابق به ۱۱۷۹ - ۱۲۳۲میلادی) اندخود بمثابهٔ یک شهر مهم عرض وجود نموده و نقش آن در تجارت حائز اهمیت بوده است[۱۵۲].

در آستانهٔ تهاجم مغولها آن را منحیث یک شهر - با قلعهٔ مستحکم نوشته اند که توسط قراختاییها در سال ۵۹۸ هجری مطابق به ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲میلادی ویران گردید[۱۵۳]، همچنان در اطلاعاتی که در رابطه به حوادث لشکر کشی های امیرتیمور می دهند از اندخود نام برده می شود. چنانچه ابن عرب شاه حکایتی در خصوص ملاقات هیجان انگیز امیر تیمور با سید بَرَکَه اندخودی در حومهٔ ترمذ دارد و می گوید:

در این ملاقات سید بَرَکَه اندخودی بحق امیرتیمور دعای خیر نموده و یک حلقه نقاره و یک توغ عَلَم را به نشانهٔ احتشام لشکر و مظهر اقتدار اعلی و به تفأول فتح و پیروزی به تیمور تفویض نمود. امیر تیمور که از ملاقات با سید بَرَکَه بوجّد آمده، هیجان شدید و غیر قابل وصفی او را احاطه نموده بود، در پاسخ بر سبیل ، بزرگداشت و ارادت به سید، اندخود را با تمام روستا ها و دهکده هایش به آن عالیجاه سیوَرغال فرمود[۱۵۴].

همچنان شرف الدین علی یزدی در رابط به لشکر کشیها و فتوحات تیمور در خراسان، از اندخود چندین بار نام می برد[۱۵۵]. از اینجا می توان به این نتیجه رسید که باز سازی شهر اندخود احتمالاً در زمان کیپک خان چغتایی و یا جا نشین وی صورت گرفته باشد. در عهد تیموریان بالخاصه در زمان شاه رخ و ابو سعید در خصوص اندخود بمثابهٔ یک شهر و مرکز یک حوزهٔ بزرگ که شهر شبورغان نیز جزو قلمرو آن می باشد سخن رفته است[۱۵۶].

در سال ۱۴۰۷میلادی. شاه رخ آن را بحیث سیورغال به امیر سید احمد پیشکش کرد. در حکومت ابوسعید اندخود توسط امیر اُوروس ارغون اداره می شد[۱۵۷]. در زمان حسین میرزا اندخود جزو تیول بدیع الزمان میرزا (۱۴۹۶ - ۱۵۰۳ میلادی)[۱۵۸] بود، بعد ها در دوران پیر محمد خان شیبانی اندخود مانند گذشته بحیث یکی از حوزه های بزرگ محسوب گردیده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و در طی چندین سال (۱۵۵۱ - ۱۵۵٦ میلادی) از طرف اسکندر خان و پسرش عبدالله خان که از اثر تضیق نوروز احمد خان (براق خان) از ماوراءالنهر پا به فرار نهاده بودند اداره می شد. در زمان دین محمد خان پسر و جا نشین پیر محمد خان[۱۵۹]، اندخود توسط برادر وی شاه محمد سلطان اداره می شد.

حافظ تنیش بخاری اندخود را در زمان عبدالله خان به حیث یکی از مستحکمترین و معروف ترین قلعه ها معرفی می نماید[۱٦۰].

در دورهٔ اشترخانیان بویژه در زمان حکومت ندر محمد خان، اندخود از جملهٔ ولایات بزرگ در غرب ساحهٔ بلخ بشمار می آمد[۱٦۱]. محمود ابن امیر ولی در خصوص شبکهٔ آبیاری شهر، نقشه و سایر کوایف ارضی اندخود اطلاعات چندی را ارایه میدارد:

« قلعهٔ کوچک دارد، در بیرون قلعه نواحی و محلات مسکون، بازار، مساجد ، خوانق و مدارس است»[۱٦۲]

بنابر این اندخود مانند سایر شهر های مستحکم شرقی از دوبخش متشکل بود: یعنی شهر درونی و بیرونی و آبش از رود که از جبال جرزوان و غرجستان بر می خیزد، تأمین می شود[۱٦۳]. در این جا سخن دربارهٔ رود جرزوان است که از (شیرین تگاب) عبور نموده و هم از استقامت چپ، شاخهٔ رود قیصار در ناحیهٔ دولت آباد با هم یکجا شده بطرف اندخود سیر می نماید و مزارع و باغات اندخود را مشروب می گرداند.

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی[۱٦٤] اندخود تخریب گردید که بقایای قلعهٔ کهنهٔ آن بمسافهٔ پنج کیلو متر به سمت جنوب شهر فعلی اندخوی امروزی بچشم می خورد.

٤ - گرزوان:

جغرافیا نویسان عربی آنرا به شکل جرزوان نوشته اند. دربارهٔ محل دقیق موقعیت و زمان بنیان گذاری آن درتألیفات و منابع کتبی اطلاعاتی به نظر نمی خورد مارکوارت آن را در جای کندیرام باستانی قرار می دهد که در محلی بمسافه چهار روزه راه در جنوب شبورغان موقعیت داشت[۱٦۵]. این مطلب ظاهراً به حقیقت مطابقت دارد، بقول جغرافیا نویس نامعلوم زبان فارسی، جرزوان یک شهر نسبتاً کوچک و مقر تابستانی فریغونیان (۲۵۰ - ٤۱۰ هجری مطابق به ۸٦٤ - ۱۰۱۹ میلادی) حکمرانان گوزگانان (جوزجانان) بود[۱٦٦].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در عهد غوریان (۵۴۳ – ۶۰۲ هجری مطابق به ۱۱۴۸ – ۱۲۰۶ میلادی) گرزوان مرکز مناطق متساوی الموقف مانند: غرجستان، تالقان، چیچکتو ، قادس و گرمسیر بود. بگواهی منهاج الدین جوزجانی، گرزوان حکمران نشینی غوریان بوده که این حکمرانان ملقب به ملک بودند و یکی اینان ملک حسین خرمیل بود که قوماندان قطعهٔ جلو دار و پیشتاز اردوی غوریان بود[۱۶۷]. چون گرزوان با کوها احاطه شده از همین جهت تا این اواخر حفظ گردیده و از قرن پانزدهم تا نیمهٔ اول قرن هجدهم میلادی روستا های بزرگ و زیادی مانند: بیل، ضخیم، پُل چراغ، خراس جُغان، درهٔ زنگ، آبشار، آق بولاق، تگابشان، قرهٔ یغاچ، تاش جواز وغیره را تحت سلطهٔ خویش داشته است[۱۶۸].

بابر بخشی از فرمان سلطان حسین را که در سال ۱۵۰۳ میلادی به خسرو شاه، امیر ذوالنون و بدیع الزمان میرزا و خود بابر در رابط به تهاجم شیبانی خان به خراسان گسیل داشته بود نقل می کند و در بخشی از این فرمان توضیح داده می شود که « باید بدیع الزمان در قلعه های بلخ، شبورغان، و اندخود نفرات نیرومند را جا بجا نماید و خودش گرزوان و درهٔ زنگ و تمام این کشور کوهستانی را استحکام بخشد »[۱۶۹]، پس نه تنها گرزوان بلکه درهٔ زنگ نیز یک محل و موقعیت مهم و دارای قلعه و استحکامات بوده است. باید خاطر نشان ساخت که محمود ابن امیر ولی در ضمن توضیحات در بارهٔ حوزهٔ گرزوان اظهار میدارد که روستا های گرزوان در ساختار تگاب و « سده » تنظیم و شامل است[۱۷۰]. اصطلاح « تگاب » در وقف نامه های قرن شانزدهم میلادی[۱۷۱] باشندگان گرزوان، قیصار و سایرساحات کوهستانی افغانستان شمالی بمشاهده می رسد و در این روز گار اصطلاح تگاب، بوادیها اطلاق می شود، به عین معنی این اصطلاح در میان باشندگان در بخش شمال شرقی قاشقا دریا وجود دارد[۱۷۲].

لیکن در مورد اصطلاح « سده » (صد)، گفتنی است که از زمان چنگیز خان و مغولها به قطعات سواره نظام که از یکصد مرد جنگی متشکل می شد اطلاق می گردید. از این همه پیدا است که تمام روستا های تحت سلطهٔ گرزوان عمدتاً در کوه ها، دره ها و وادی ها موقعیت دارند.

در برهه زمانی مورد پژوهش ما گرزوان یک ساحهٔ پهناوری را در بر میگرفت (که در استقامت جنوب به غرجستان، در سمت شرق به سان و چهاریک و در سمت شمال و شمال غربی به میمنه، المار و قیصار و در سمت غرب با غور محاط بود .)[۱۷۳].

در زمان حکومت ندر محمد خان ۱۰۴۰ هجری مطابق به ۱۶۳۰ – ۱۶۳۱ میلادی گرزوان جزو قلمرو اقطاع عبدالعزیز سلطان بوده و گرزوان توسط موصوف اداره می شد[۱۷۴].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اواسط قرن هجدهم گرزوان تخریب گردید و چنانچه خرابه های آنرا که بنام قلعهٔ ولی[١٧٥] یاد میشد « ایت » سیاح و جهانگرد بچشم خویش مشاهده کرده است و از همین زمان به بعد پُل چراغ قد بر افراشت و آرام، آرام منحیث مرکز حوزهٔ گرزوان قرار گرفت[١٧٦].

٥ - درزاب:

تعیین دقیق موقعیت آن قدری دشوار بوده و محمود ابن ولی دراین زمینه اظهار می نماید:

« درزاب ولایت تحت سلطه بلخ بوده در بین کوه ها موقعیت دارد و از چندین روستا مشتمل است »[١٧٧]. در جای دیگر در قسمت توضیحات در بارهٔ گرزوان چنین می خوانیم:

« سرحدات آن با سان و چهاریک، جوزجان، درزاب، میمنه، غرجستان، غور و هزاره جات محاط است.» [١٧٨] که منطقهٔ میمنه در شمال غرب و جوزجان و سان چهاریک در شمال گرزوان واقع بوده و در غرب آن غور و غرجستان موقعیت داشته است. همچنان روشن است که سان و چهاریک در شصت کیلو متری بطرف جنوب سرپل (جوزجانان) موقعیت دارد[١٧٩] بنابر این درزاب باید در میان سان و چهاریک و سرپل به قریب پُل چراغ واقع باشد. منابع اطلاعاتی افغانی در ضمن شمارش روستا های مربوط به ساحهٔ پُل چراغ ، درزاب را در جوار روستا های درهٔ شاخ، قورچی، کته تاش جگدلک، گرزوان قرار می دهد[١٨٠].

محمود ابن ولی در ضمن ارایه اطلاعاتی در بارهٔ روز های اخیر جهانگیر سلطان چنین یادآور می شود که با تحمل تلفات در حوالی سیاه گِرد (در شمال بلخ) او نخست به درهٔ گز پا به فرار نهاد و با پشت سر گذاشتن کوه های سان و چهاریک در حومهٔ سرپل خود را به درزاب و گرزوان رسانید[١٨١]. پس از این همه پیدا است که درزاب میان گرزوان و سرپل واقع می باشد.

در دوران شیبانیان و اشترخانیان درزاب در ردیف مرکز حوزه های مانند: جوزجان و گرزوان مرکز حوزهٔ بخصوص جایی که حاکم مؤظف از بلخ در آن مقیم بوده و چنانچه در زمان حکومت ندر محمد خان درزاب توسط بیردی بی منغیت اداره می شده است[١٨٢]. از اواسط قرن نوزدهم درزاب همانند گرزوان تحت سلطه و اداره قیصار در آمد[١٨٣].

٦ - درهٔ گز:

بقول محمود ابن ولی درهٔ گز در گسترهٔ سراشیبی شمالی کوه البرز بلخ موقعیت داشته که رود بلخآب نیز از همین نقطه از تنگهٔ صخرهٔ کوهی، مواج و تند پوی و خروشان سر می

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بر آرد.

مسافهٔ بلخ تا این کوه ها پنج فرسخ است. درهٔ گز مرکز حوزه یی را تشکیل میداد که بهمین نام یعنی درهٔ گز یاد می گردید.

در مربوطات وادی درهٔ گز تعداد زیاد روستا ها و ساحات وسیع اراضی شامل می گردید که مؤلف از جملهٔ آنها از آق بولاق و روستایی معروف بنام سلطان مهتر نام میبرد[۱۸۴] که از همین جا رود بلخآب به هجده نهر معروف که در سطور بالا در مباحث مربوط آن توضیحاتی بعمل آوردیم منشعب می گردد. افزون برآن درهٔ گز یک چراگاه سر سبز با مناظر زیبا و عالی و شکار گاه خان نیز بوده که بنأ بران حکمرانان در استحکام آن توجه خاصی را مبذول می داشتند. مؤرخ دورهٔ غزنویان میگوید:

وادی درهٔ گز محل پرورش گله های ... امیر مسعود بوده که چنانچه امیر مسعود به تعداد دو هزار سوار کار ترکی و هندی را به سر کرد گی حاجب بزرگ در آن محل اقامت داده بود[۱۸۵]. درهٔ گز درامتداد قرنهای شانزدهم – هجدهم میلادی بوجه احسنی به حیث محل مستحکم باقی ماند، چنانچه ابراهیم میرزا شهزادهٔ تیموری در سال ۱۵۶۰ میلادی در محاربهٔ سرپل و شبورغان پس از تحمل شکست و اضمحلال در برابرپیر محمد خان و عبدالله خان شیبانی پا به فرار نهاده و در درهٔ گز مخفی گردید[۱۸۶].

در سال ۱۶۳۹ میلادی در رابط به افواهات مبنی بر حملهٔ حکمران لاهور یعنی دارا شکوه بابری با همدستی سعید خان حکمران کابل بالای بلخ، ندر محمد خان حکمران بلخ، درهٔ گز را محل تجمع وتدارک قوای نظامی مملکت بلخ انتخاب و اعلان نمود[۱۸۷]. همچنان در عهد فرمانروایی سلطان مقیم خان اشتر خانی در ارتباط به آشوب قبیلهٔ قپچاق سان و چهاریک در سال ۱۶۹۸ میلادی درهٔ گز مجدداً به اردوگاه مهم و اساسی موصوف مبدل گشت[۱۸۸].

۷– جوزجان: (جغرافیا نویسان عرب آن را جوزجانان نامیده اند). از جملهٔ شهر های مهم قرون وسطی بوده مرکز ساحاتی است که به عین نام یعنی جوزجان معروف است. در دو سدّهٔ نخستین دورهٔ اسلام جوزجان بمثابهٔ یک حوزه جزو قلمرو بلخ[۱۸۹] بشمار می آمد. اما از اواسط قرن نهم میلادی ساحهٔ پهناور را با شهر های یهودیه، شبورغان، اندخود، انبار، اُشتُرُج – کندیرام، سان و چهاریک، تالقان، فاریاب، نریان، جلار و گرزوان را در خود احتوا می کرد[۱۹۰].

نقشه، نهر و کوایف و ساختمان اراضی جوزجان و اوضاع و احوال و چگونگی آن در همین دوران (قرن نهم میلادی) روشن نیست لیکن از آنجایی که مرکز جوزجان شهر انبار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بوده میتوان به این نتیجه رسید که جوزجان تا اواسط قرن نهم میلادی یک شهر نسبتاً کوچک بوده است[۱۹۱].

در عهد فریغونیان، جوزجان بمرکز یک ساحهٔ پهناور معمور و غنی مبدل گردید چنانچه مؤلف نامعلومی در خصوص جوزجان می نویسد:

« گوزگانان یک منطقهٔ معمور و مسعود توأم با نظم و آرامش است که در سمت شرق با ساحهٔ بلخ و تخارستان و در سمت جنوب با ساحهٔ بامیان ، غور و بُست و در سمت غرب با غرجستان و حدود خراسان محاط است ... »[۱۹۲]

پس از سقوط فیریغونیان توسط محمود غزنوی ۱۰۱۹ میلادی جزو قلمرو امپراطوری غزنویان گردید و از طرف امیر محمد پسر کهتر محمود اداره می شد و در زمان حکومت سلطان مسعود جوزجان توسط نوشتگین، نوبتی اداره می شد[۱۹۳].

به این صورت جوزجان در عصر غزنویان در ردیف شهر های مانند: غزنه، بلخ، تخارستان و هرات شهرت و اهمیت کسب نموده و دارای اهمیت بزرگ اقتصادی و سیاسی نظامی گردید.

در جماد الثانی سال ٥٩٤ هجری مطابق به اپریل ۱۱۹۸ میلادی بعضی ساحات مربوط به جوزجان در معرض تاخت و تاز لشکریان قره ختای قرار گرفت[۱۹٤] و لیکن بخش عمده و اساسی ساحهٔ جوزجان بدون آسیب باقی ماند . یاقوت حموی که پس از سپری شدن مدت بیست سال از این وقایع از جوزجان باز دید بعمل می آورد و جوزجان را یک منطقهٔ پهناور با شهر های انبار، فاریاب و کلار معرفی می نماید[۱۹۵]. از اینکه پس از فتوحات مغولها چه بسر شهر های ساحهٔ جوزجان آمد و این شهر های مربوط آن چه شکلی را بخود اختیار نمود درتألیفات ومنابع توضیحاتی در این باره بعمل نیآمده است.

چنانکه روشن است مغولها پس از تسخیر و تخریب بلخ، تالقان را که از لحاظ نظامی خوب استحکام یافته بود که مدافعین دلیر و با شهامت آن ذخایر عظیمی از سلاح و مهمات و مواد خوراکی با خود داشتند در حلقهٔ محاصره خویش قرار دادند که در نتیجه شهر تالقان پس از نبرد های طولانی[۱۹٦] به تسخیر مغولها در آمد. و اما در بارهٔ محاصره و تسخیر سایر شهر های مربوط به ساحهٔ جوزجان در منابع و تألیفات کتبی هیچگونه توضیحاتی بعمل نیآمده و از ظواهر امر چنین پیدا است که سایر شهر ها طور مسالمت آمیز تسلیم گردیده باشند زیرا که بی آسیب و سالم ماندن شان از قتل وغارت مغولها دال بر صحت این ادعا می تواند باشد.

حکایت رشیدالدین در بارهٔ مبارزهٔ شهزاده غازان خان با امیر نوروز و قره آونها در سال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٦٩٤ هجری مطابق به ۱۲۹۵ میلادی زمانی که امیرنوروز همرا با نیروی عظیم در جوزجان، فاریاب و سایر « محلات رخنه ناپذیر » همان مناطق مخفی گردید مؤید اقوال یاد شده در خصوص استحکامات شهر های ساحهٔ جوزجان می تواند باشد[۱۹۷].

در قرن پانزدهم و نیمهٔ اول قرن هجدهم میلادی جوزجان بمثابهٔ مرکز ولایت مستقل باقی ماند که آخرین حکمران آن بحیث حکمران ساحهٔ مستقل جوزجان در عهد اشترخانیان امیر حاجی بیگ توقسابه بود. در سال ۱٦۳۰ میلادی جوزجان جزو قلمرو و تیول سلطان عبدالعزیز خان گردیده و از همین زمان به بعد منحیث شهر درجه دوم اتخاذ موقعیت نمود ومرکز ولایت به شبورغان انتقال پذیرفت[۱۹۸] و از قرن شانز دهم میلادی به بعد جوزجان به سرپل[۱۹۹] تغییر نام داده و کلمهٔ جوزجان به همهٔ ساحهٔ در برگیرندهٔ ولایت یاد شده اطلاق گردید.

۸ - زیمّ:

در نزد جغرافیا نویسان عربی شهر زیمّ در ردیف شهر های مهم خراسان مانند: مروچاق، جوزجان، غرج الشار (غرجستان)، بامیان، و آمل (که بعد ها بنام چهار جو نامیده شده است[۲۰۰]) قرار دارد. شهر زیمّ در ساحل چپ رود آمو در محل و موقعیت کرکی امیروزی واقع بود. شهر زیمّ مرکز اداری حوزه یی بهمین نام یعنی زیّم بوده و حوزهٔ زیمّ از کرانهٔ غربی ایالت بلخ یعنی از رود مرغاب تا سرحد مرو پهنا داشت[۲۰۱]. از طریق زیمّ تخمیناً بفاصلهٔ یکصد میل بسمت شهر آمل دورتر راه کاروانرو که از ماوراءالنهر بجانب خراسان[۲۰۲] می گذشت امتداد داشت بگواهی مقدسی از طریق زیمّ یک راه بطرف اندخود، فاریاب و جوزجان امتداد داشت که مسافهٔ آن تا اندخود سه روزه راه بود[۲۰۳]. اطلاعات در بارهٔ خود شهر خیلی ها نا چیز است، بقول اصطخری و ابن حَوقل و سایر مؤلفین، زیمّ از لحاظ مساحت خویش به آمل نزدیک بود. زیمّ دارای بازار سر پوشیده (تیم)، مسجد جامع که بجوار بازار یاد شده موقعیت داشت بود[۲۰٤].

نخستین بار در قرن دهم میلادی بود که از رود آمو یک نهر آب بطرف زیمّ کشیده شد که نهر یاد شده شهر زیمّ و ساحات حومهٔ آنرا آبیاری می کرد در صحرای که از خارج شهر امتداد می یافت، منابع آب آن به شکل (چاه آب) وجود داشت و این دشت ها محل پرورش رمه های گوسفندان و گله های اسپان و اشتران بود[۲۰۵] و در روستا های زیمّ کشت و زرع حبوبات و پالیز کاری مروج بود[۲۰٦]. در قرن وسطی زیمّ از اهمیت بزرگ سیاسی و نظامی بر خور دار بود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بقول مؤرخ دورۀ غزنویان در سالهای مبارزه سلطان مسعود با حکمران ماوراءالنهر علی تگین از دودمان ایلیک خان (نیمۀ نخست قرن یازدهم میلادی)، در سال ۱۰۳۲ میلادی زیمّ یکی از محلات تجمع و تدارکات قشون غزنویان بود[۲۰۷].

بگواهی محمود ابن ولی حوزۀ زیمّ از مجموع روستا های متعددی مشتمل بود که بزرگترین آنها قطنام و پرورد بود. مطابق همین منبع در قرن هفدهم زیمّ به یک مخروبه تبدیل گردیده بود، اما، پرورد هنوز شگوفان بود. چنانچه پرورد[۲۰۸] بحیث مرکز اداری حوزۀ زیمّ عرض وجود نمود و لیکن صحت و سقم این اظهارات ایجاب تحقیقات بیشتر را می نماید، زیرا که در رکن چهارم جلد ششم « بحرالاسرار » از شهر قطنام[۲۰۹] بمثابۀ مرکز حوزۀ زیمّ نام برده شده است.

از قرائن پیداست که چنین خبطی را، احتمالاً استنساخ کننده گان جلد اول این تألیفات مرتکب شده باشند.

۹ - کلیف:

در خصوص زمان بنیان گذاری کلیف در تألیفات و منابع کتبی اطلاعاتی در دست نیست. محمود ابن ولی قدامت آنرا به گونۀ مقایسوی خاطر نشان می سازد موصوف میگوید که « پارسیان آن را اُویس گِرد می نامند »[۲۱۰].

قسمیکه کلیف از قرن دهم میلادی معروف شد و نویسندگان تألیفات جغرافیایی آنزمان کلیف را بمثابۀ شهر مستحکم و یکی از مهمترین گذرگاه رود جیحون می دانند، که از همین گذرگاه از سر زمین خراسان به ما وراءالنهر و بر عکس آن عبور و مرور مینمودند.

در آنزمان شهر در هر دو طرف رود آمو که بخش بزرگ آن با مسجد بزرگ در ساحل جنوبی رودخانه، روبروی آن رباط معروف که در تاریخ بنام رباط ذوالقرنین (اسکندر مقدونی) معروف بود واقع شده بود[۲۱۱].

تفصیلات چندانی در بارۀ کلیف در تألیفات و منابع مؤلفین متأخر بچشم می خورد، مقدسی و یاقوت آن را بمثابۀ یک شهر نیرومند معرفی می نماید و همچنان مسافه آن را از شهر های مختلف توضیح میدهند .

مسافۀ کلیف تا ترمذ دو روزه راه، مسافه کلیف تا بلخ هجده فرسخ راه (۱۰۸ - ۱۲٦)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کیلو متر است[۲۱۲]. تا اواسط قرن هفدهم میلادی هر دو بخش شهر کلیف دارای قلعه های نه چندان بزرگ، اما مستحکم بود و هر دو قلعه دارای وضعیت عینی و مشابه بودند. حمد الله مستوفی قزوینی ارقام دقیق در باره مقیاس وسعت و اندازهٔ قلعه واقع در ساحل چپ رود را ارائه می دهد که بقول موصوف طول دیوار قلعه مساوی به سه هزار گام است[۲۱۳]. درتألیفات و منابع کتبی نه تنها در بارهٔ اهمیت تجاری و اقتصادی کلیف بلکه در بارهٔ اهمیت نظامی و استراتیژیک آن در قرون وسطی را خاطر نشان ساخته اند.

چنانچه در بالا گفته شد که در سالهای لشکر کشی های سلطان مسعود غزنوی با علی تگین، سلطان مسعود کلیف را بمثابهٔ محل تجمع و تدارکات قشون بی شمار خویش اعلام نموده بود . همینطور سلطان محمد خوارزم شاه[۲۱۴] در آغاز سال ۱۲۲۰ میلادی پیش از تهاجم مغولها به سمرقند، کلیف را اشغال کرد و نیروی عظیمی را در این جا گرد آورد تا که راه عبور مغولها را از رود خانه آمو سد نماید[۲۱۵].

در سالهای مبارزه شاه رخ با سلطان خلیل ۱٤۰۵ – ۱٤۰۹ میلادی شیخ نورالدین را به نزد سلطان بایزد به کلیف (طرف راست ساحل) فرستاد و بوی وظیفه سپرد که جلو تقرب اولوغ بیگ و شاه ملک را که با لشکر عظیم در ساحل جنوبی رود آمو قرار داشتند سدّ نماید[۲۱۶]. بابر نیز از ساحل چپ رود آمو بمثابهٔ یک نقطهٔ مهم استراتیژیک در ردیف ترمذ و کرکی از کلیف نام می برد[۲۱۷].

وضع تفوق آمیز ساحل چپ کلیف در دورهٔ شیبانیان و اشترخانیان نخستین یعنی امام قلی خان و ندر محمد خان همچنان محفوظ بود[۲۱۸]. لیکن بخش جنوبی شهر از اواسط قرن هفدهم میلادی به بعد اهمیت گذشته خویش را از دست داده بود. بگواهی محمود ابن ولی طول دیوار محیطی قلعه در ساحل چپ مساوی به سه هزار گام بود و در آنزمان « شهر ویران گردیده و یک دهکدهٔ کوچکی از آن بجا ماند » که در این قضیه آنقدر یکه نقش عامل درونی تعیین کننده بود، عامل خارجی (کشمکش های نظامی و فیودالی) کمتر ذیدخل بود. همین مؤلف خاطر نشان می سازد.

« شخم کاری و پالیز کاری و باغچه داری در آنجا کم و اندک است. بر بنیاد علایم و نشانه های باقیمانده می توان به این نتیجه رسید که فیض و برکت اصلی شهر کلیف از وجه نهر فاخر بوده است»[۲۱۹]

بنابر آن سقوط بخش جنوبی کلیف در نتیجهٔ خشکیدن آب نهری که در ادوار پیشین از رود آمو به آنجا جاری ساخته شده بود و به این ترتیب از نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعد ساحل راست رود نسبت به ساحل چپ رود روبه توسعه و ترقی مینهد و حتی در زمان عبدالله خان ١١١٤ - ١٢٢٣ هجری مطابق به ١٧١١ - ١٧٠٢میلادی بحیث مرکز اداری یک حوزهٔ نسبتاً کوچک که توسط تغای مراد اودایچی اداره می گردید ، کسب برتری می نماید[٢٢٠].

درست از همین نقطه بود که در سال ١٦٧٥ واسیلی داؤدوف الکسی میخایلویچ سفیر و نمایندهٔ تزار روسیه (١٦٢٩ - ١٦٧٦ میلادی) به ساحل جنوبی رود آمو عبور کرده بودند[٢٢١].

١٠ - میمنه:

بروفق معلومات مندرجه در اوستا نام باستانی میمنه فعلی « نیسایه »[٢٢٢] بوده و در قرون وسطی تا قرن یازدهم میلادی بنام یهودیه، یهودان[٢٢٣]، جهودان شناخته شده و افزون بر این ها محمود ابن ولی بدون آنکه منبع و مأخذی را معرفی نماید اظهار نظر می نماید که میمنه فعلی زمانی بنام تالقان نیز مسمی بوده است[٢٢٤] و اما درتألیفات و منابع معروف تاریخی و جغرافی در خصوص اینکه میمنه در گذشته ها بنام تالقان یاد شده باشد چیزی به نظر نمیرسد. به نظر ما تالقان که محمود ابن ولی در بارهٔ آن سخن می راند آن تالقانی است که (تا قرن هفدهم میلادی) در ولایت مرغاب شامل بوده و این حقیقت را می توان از فحوای بحث خود مؤلف که کاملاً در بارهٔ ولایت مورد بحث است، استنباط نمود. تالقان مربوط حوزهٔ مرغاب در بین چیچکتو و قلعهٔ نُصرت کوه موقعیت داشت که رشیدالدین نیز این گفته را تأیید می کند[٢٢٥].

از سال های سی ام قرن یازدهم میلادی یهودیه تحت نام فعلی اش یعنی میمنه معروف می گردد که در این مورد اطلاعات مؤثقی در آثار ابو ریحان بیرونی و فرخی سیستانی بدست است[٢٢٦].

در زمان تسلط اعراب میمنه منحیث یک شهر بزرگ جزو قلمرو جوزجان گردید[٢٢٧]. منهاج الدین جوزجانی در ضمن حکایت از سالهای ١١٧٣ تا ١١٧٧ میلادی یعنی در بارهٔ جنگ های سلطان غیاث الدین ٥٥٨ - ٥٩٩ هجری مطابق ١١٦٣ - ١٢٠٣ با « غزّ ها » میمنه را از جملهٔ شهر های مهم خراسان قلمداد می نماید[٢٢٨].

در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی میمنه بمثابهٔ مرکز اداره تیول خیلی با اهمیت قد بر افراشت که به قول حافظ تنیش بخاری در حیطهٔ نفوذش شبورغان، چیچکتو و غرجستان شامل بود در جریان سالهای ١٥٥٤ - ١٥٥٧میلادی در میمنه عبدالله سلطان حکمروایی داشت که بعداً خان اعلی بخارا گردید . در آغاز سالهای شصت قرن شانزدهم میلادی میمنه تحت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حکمروایی دین محمد سلطان یکی از بنیان گذاران سلالهٔ اشتر خانی قرار داشت. شهر محاط به کوه های میمنه اهمیت خویش را تا زمان حکومت تیول، نظربی که در جریان سالهای ۱۵۸۲میلادی توسط علی مردان بهادر یکی از امرای معروف عبدالله خان اداره میگردید. همچنان میمنه اهمیت قبلی خویش را در زمان حکومت عبدالمومن خان ۹۹۰ - ۱۰۰٦ هجری مطابق به ۱۵۸۲ - ۱۵۹۸ میلادی حفظ نمود[۲۲۹]. در زمان زمامداری ولی محمد اشتر خانی ۱۰۱۱ - ۱۰۱٦ هجری مطابق به ۱٦۰۲ - ۱٦۰۷ میلادی حکمران شهر میمنه طاهر بی قرغز و در زمان قایم مقام نشینی ندر محمد خان تا سالهای ۱۰٤۰ هجری مطابق به ۱٦۳۰ - ۱٦۳۱ میمنه جزو قلمرو تیول خسرو سلطان وپس از توظیف موصوف به ختلان حاکم شهر میمنه عبدالعزیز سلطان بود[۲۳۰].

۱۱ - فاریاب:

(پاریاب - فاریاب)، تاریخ بنیان گذاری آن به عهد ساسانی ها میرسد. بقول عبدالحی گردیزی[۲۳۱] بنیان گذار فاریاب فیروز بن یزد گرد دوم، ٤۸٤ - ٤٥۹ میلادی است. فاریاب در زمان اعراب یک شهر مهم و مستقل بود[۲۳۲]. برطبق اظهارات مؤلف کتاب « صورت الارض » در فاریاب تجارت و پیشه وری رشد و توسعه یافته بود[۲۳۳].

بقول جغرافیا نویسان عربی فاصله بین بلخ تا فاریاب از طریق شبورغان شش روزه راه می باشد[۲۳٤]. در عهد فریغونیان پاریاب جزو قلمرو جوزجان[۲۳٥] و اما در زمان سامانیان - غزنویان و سلالهٔ غور جزو قلمرو بلخ بوده و یک شهر بسا معمور و آباد بود[۲۳٦].

در سال٦۱۷ هجری مطابق به ۱۲۲۰ میلادی. فاریاب توسط قشون مغول ها بویرانه یی مبدل گشت که تا نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی فاریاب بحال خرابه افتاده بود و بفاصلهٔ نزدیک این ویرانه ها محلی که در تاریخ بنام سالور تیپه[۲۳۷] معروف است که بعداً در آن محل روستای بزرگی بنام « دولت آباد » پدیدار گشت که ستاد حکمرانی حکام محلی بود[۲۳۸].

در اوایل قرن هفدهم میلادی درتألیفات و منابع کتبی مجدداً از فاریاب نام برده می شود که منظور از این نام بردن ها احتمالاً شاید دولت آباد باشد که جدیداً اعمار و باز سازی شده و دو باره بنام فاریاب مسمی گردیده است.

بقول محمود بن امیر ولی در عهد زمامداری ولی محمد خان اشتر خانی، فاریاب در ردیف شهر های بزرگ مانند: میمنه، شبورغان شامل بوده و دارای حکمران محلی بود[۲۳۹]. لیکن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با تفاوت این که به مراتب کوچکتر از فاریاب قبلی بود زیرا که آن شکوه و عظمت پیشین خود را از دست داد بود[٢٤٠]. گمان بر این است که شهر فاریاب در آواخر قرن هجدهم میلادی. حیات و موجودیت خویش را از دست داده باشد و اما توضیحات (ایت)[٢٤١]. در بارهٔ خرابه های شهر فاریاب همانا مربوط می شود به فاریاب آخری.

١٢ - خُلم:

شهریست متعلق به دورهٔ پیش از اسلام که در فاصلهٔ دو روزه راه بطرف شرق بلخ موقعیت دارد[٢٤٢]. در سال ٧٠٦ هجری عربها آنرا تسخیر و ویران نمودند[٢٤٣] لیکن قرار معلوم در عهد حکمرانی اسد بن عبدالله بسرعت قسماً باز سازی شده بود.

در قرن دهم میلادی این شهر کوچک در ضمن این که مربوط به تخارستان می شد مشتمل از روستا های معمور بود[٢٤٤].

در عهد غوریان و غزنویان خلم یکی از حوزه های مهم بلخ بشمار می رفت[٢٤٥] در زمان زمامداری مغولها راجع به اوضاع و احوال شهر خُلم اطلاعات در دست نیست اما در سالهای شصت قرن چهاردهم میلادی درتألیفات و منابع کتبی از خلم منحیث یک نقطهٔ مهم استراتیژیک در جنوب رودخانه آمو نام برده می شود که (نظام الدین) شامی[٢٤٦] نیز در زمینه اظهارات تأییدی داشته و هم چنان عبدالرزاق سمرقندی، خلم را بمثابهٔ یکی از محلات با اهمیت توصیف مینماید[٢٤٧].

در دوران حاکمیت شیبانیان و اشترخانیان خلم یکی از شهر های بزرگ سر زمین بلخ و مرکز اداره ولایتی به عین نام یعنی خُلم بود[٢٤٨]. شهر خلم تا سالهای شصت - هفتاد سدّهٔ گذشته پا بر جا بود « جهانگردان انگلیسی » جواسیس و عوامل کشفی (انگلیس ها (میرزا و مک گریگور)[٢٤٩] از این شهر باز دید بعمل آورده اند. در ربع اخیر قرن نوزدهم میلادی شهر جدیدی بنام تاشقرغان که بر بنیاد تمام اصول وموازین فن استحکام و انهار متقاطع در اراضی مرتبه دار و ناهموار استوار است، به جناح شرقی شهر سابقهٔ خلم احداث گردید.

به گمان اغلب اعمار شهر جدید بنام تاشقرغان بمثابهٔ یکی از عوامل سقوط و ادامه ویرانی شهر سابقه خلم افزون بر عوامل سیاسی آن نقش مضاعف ایفا کرده باشد. بقول شاهدان عینی شهر تاشقرغان شهری بحدی بسنده بزرگ بوده و با شهر های بزرگ مانند: بخارا، خوقند، قندز و بدخشان روابط تجاری بر قرار نموده بود[٢٥٠].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۳ - چیچکتو:

درتألیفات تاریخی ومحل شناسی نام چیچکتو برای نخستین بار از نیمهٔ دوم قرن چهاردهم میلادی به نظر می خورد.

(شرف الدین علی یزدی)[۲۵۱] و سایر مؤرخین در دورهٔ تیموریان نیز بعضی اطلاعاتی را در بارهٔ چیچکتو یاد آور می شوند.

چنانچه عبدالرزاق سمرقندی در ضمن تشریحاتی در خصوص روز گاران سیاه و تار که پس از مرگ شاه رخ (۲۵ ذوالحجه سال ۸۵۰ هجری مطابق به مارچ ۱٤٤۷ میلادی) در سر زمین خراسان سایه افگنده بود می گوید:

مطابق مقاوله یی که میان اولوغ بیگ و علاءالدَوله عقد گردید چیچکتو بمثابهٔ سرحد میان ساحهٔ حکمروایی علاءالدَوله و میرزا عبدالطیف حکمران بلخ شناخته شده بود. علاءالدَوله در زمان حکمروایی خویش در چیچکتو قلعه یی آباد نمود[۲۵۲]. بابر که در سال ۱۵۰٦ میلادی از آنجا باز دید بعمل آورده است، اطلاعات ارزنده یی را در بارهٔ چیچکتو بدست می دهد. اطلاعات موصوف این امکان را میسر می سازد تا بتوان به این نتیجه رسید که چیچکتو در مسیر راه بزرگ کاروانرو قرار دارد که بلخ را به هرات وصل می نماید[۲۵۳].

بروفق اظهارات خاور شناس افغانی محمد یعقوب واحدی چیچکتو در جوار قیصار واقع می باشد و بقول و.و. بارتولد[۲۵٤] شهر در فاصلهٔ ده یغاچ (تخمیناً شصت کیلو متر) به جانب شرق مرغاب واقع می باشد. مطابق خریطه های توپوگرافی معاصر فاصله بین بالا مرغاب و قیصار در حدود ۱۲۰ کیلو متر می باشد، اگر محاسبهٔ و.و. بارتولد را که مستند به « بابر نامه » (چاپ انیته بیویریج ورق ۱۷۸ ب)[۲۵۵] می باشد مورد توجه قرار دهیم میتوان ابراز داشت که چیچکتوی قرون وسطی در حوالی « گرمک » فعلی موقعیت داشت و قرار معلوم چیچکتو در موقعیت و یا جوار تالقان میمنه واقع شده بود.

از قرن شانزدهم میلادی چیچکتو یکی از شهر های حوزه یی بلخ بود که در تحت سلطهٔ خود ساحات مانند: المار، قیصار و یباغو را داشت[۲۵٦]. در زمان ولی محمد خان اشتر خانی در چیچکتو حاکم محلی بنام عبدالله بیگ قپچاق مقرر بود و از سال ۱٦۳۰ میلادی. چیچکتو جزو قلمرو اقطاع عبدالعزیز سلطان شده واهمیت بزرگ استراتیژیک کسب نمود[۲۵۷]. تا اواسط قرن هجدهم میلادی این شهر حوزهٔ یی شهزاده نشین یک نقطه مهم تجارتی، نظامی و استرتیژیک بود[۲۵۸].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

١٤ – شبورغان:

(شبرقان، شبورغان)، در کدام زمان از طرف چه کسی بنیان گذاری شده است، در این باره درتألیفات و منابع کتبی توضیحاتی بعمل نیآمده است. یعقوبی آن را از زمرهٔ شهرهای جوزجان شمرده و در بارهٔ آن چنین اظهار عقیده می نماید که شبورغان در قدیم مرکز ولایت بوده است[٢٥٩]. اگر واقعاً این عقیده صحت داشته باشد در آنصورت موجودیت شبورغان در سدّه های نخستین اسلام مسلم می گردد.

آنچه که در بارهٔ آن از سایر تألیفات نیز اطلاعاتی بدست داریم[٢٦٠]، جغرافیا نویسان قرن دهم میلادی در بارهٔ آن بمثابهٔ یک شهر بزرگ و معمور از لحاظ وسعت خویش بزرگتر از شهر های سان و کندیرام که آنها نیز از جملهٔ شهر های مربوط به جوزجان بودند سخن می رانند[٢٦١].

در عهد حکمروایی غزنویان شبورغان تحت اثر بلخ بوده و از لحاظ اهمیت اقتصادی، سیاسی و نظامی خویش نسبت به سایر شهر ها یکی از مهمترین شهر ها بوده و همچنان مرکز یک ساحهٔ بزرگ نیز بود. (که در این باره مؤرخ دربار مسعود اشارات تلویحی متعددی دارد)[٢٦٢]

بگواهی یاقوت، درسال ١٢٢٠ یعنی در آستانهٔ تهاجم مغولها به آسیای میانه و افغانستان شمالی، اهالی بلخ این شهر را آباد نمودند که آن شهر مهم تجاری گردید[٢٦٣]. در دوران جنگها و کشمکش های داخلی در زمان حکمروایی خوارزم شاهیان که شبورغان جزو قلمرو آنان محسوب می گردید، شهر دچار انحطاط گردید، اما تا چه حدی تهاجم مغولها در انحطاط آن مؤثر بوده است منابع کتبی در این باره اطلاعاتی ارایه نمیدهند. مارکوپولو ١٢٥٦ – ١٣٢٣ میلادی که در دههٔ هفتاد قرن سیزدهم میلادی شبورغان را دیده است، شبورغان را بمثابهٔ یک شهر بزرگ و غنی و ثروتمند معرفی می دارد[٢٦٤]. از این معلومات وی میتوان به این نتیجه رسید که ظاهراً شهر در برابر مغولها از خود مقاومت نشان نداده و بنابران مورد عفو و امان چنگیز خان قرار گرفته است.

تا سدّه های اخیر شبورغان اهمیت خویش را بمثابهٔ یک حوزهٔ شهزاده نشین حفظ نموده بود. امیر تیمور بلا فاصله پس از تسخیر بلخ (رمضان ٧٧١ هجری مطابق به اپریل ١٣٧٠میلادی) شبورغان را به منزلهٔ سیورغال به اختیار امیر زنده چشم گذاشت و اما دیری نگذشت که امیر آقبوغه را در شبورغان به صفت حاکم مقتدر تعیین نمود[٢٦٥].

در سالهای حکمرانی پیر محمد – نواسه و جانشین تیمور در بلخ، اندخود و شبورغان توسط امیر اعظم سلیمان شاه اداره می گردید. در دوران حکومت شاه رخ میرزا، شهر شبورغان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بمثابهٔ سیورغال شهزاده سیدی احمد پسر عمر شیخ قرار داشت[٢٦٦].

در آتیه ها (در سال های بیستم قرن پانزدهم میلادی) نقش و اهمیت شهر شبورغان بطور قابل ملاحظهٔ یی بالا گرفت چنانچه عبدالرزاق سمرقندی این شهر را بمثابهٔ ولایت مهم در ردیف شهر های بزرگ مانند: بدخشان، ختلان، قندز، مرو، سمرقند، خوارزم و کابل نام می برد[٢٦٧].

شبورغان در قرن شانزدهم میلادی بمثابهٔ یک شهر مستحکم و بزرگ افغانستان شمالی و پایتخت یک مملکت بهمین نام یعنی شبورغان پا بر جا بود، جاییکه سلاطین معروف شیبانیان مانند: عبدالله خان، ازبیک سلطان و دیگران در آن فرمانروایی داشتند[٢٦٨].

در دورهٔ اشترخانیان، اهمیت شهر شبورغان بطور فزاینده یی بالا گرفت.

بقول محمود بن امیر ولی شبورغان در نیمهٔ نخست قرن هفدهم میلادی به تعداد هفتاد و چهار روستا و دهکده را داخل ساحهٔ قلمرو خویش احتوا مینمود. مؤرخ موصوف اطلاعات ارزنده یی را در بارهٔ خود شبورغان چنین ارایه می دهد:

« قلعهٔ آن نهایت درجه نیرومند ومستحکم است، ارتفاع دیوار قلعهٔ آن بیست گز و طول محیط چهار در چهار دیوار قلعه مساوی به هشت هزار گام می باشد. که در وسط قلعه عمارات مرتفع مانند: ارک ، قصر حکمرانان، مسجد، خانقاه و سایر ساختمان ها قد بر افراشته است. »[٢٦٩]

در زمان حکمروایی ندر محمد خان دربلخ، شهر شبورغان مرکز تیولداری بخش بزرگ سر زمین پهناوری مانند: حوزه های میمنه، اندخود، پاریاب، چیچکتو و جوزجان (سر پل) جزو قلمرو آن میشد بود، که در اینجا حکمران بزرگ بهرام سلطان وپس از وی، عبدالعزیز سلطان مقرر بود[٢٧٠]، که پسانتر ها در زمان محمد مقیم سلطان سایر حوزه ها استقلال خویش را بدست آورده و شبورغان بحیث مرکز صرف حوزهٔ یی بهمین نام باقی ماند[٢٧١]، که در حال حاضر مرکز ولایتی بنام جوزجان می باشد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بخش دوم خان نشینی بلخ را ولایت بامیان تشکیل میداد و این ولایت شهر های زیر را احتوا مینمود:

اندراب، بلخآب، درۀ صوف، زاری و قپچاق، کهمرد، کِشِنده، ملغان، پنجهیر، سان و چهاریک وخنجان.

اما در سال های بیستم قرن هفدهم میلادی پنجهیر و بامیان به تصرف کابل در آمد و متباقی شهر ها همچنان تحت سلطۀ شبورغان باقیماندند[۲۷۲]. قضیه انفصال بامیان وپنجهیر از شبورغان و قرار گرفتن آنها تحت تصرف کابل ظاهراً ناشی از علل بعُد مسافه و دوری آنها از مرکز بلخ و همراه با آن تقویت حکمران نشینی بابریان در کابل از یک سو ومشکلات حکومت مضطرب و مشوش بلخ در رابط به تهاجم احتمالی صفویها به هرات یعنی به ساحۀ غربی حکومت بلخ از جانب دیگر بوده است.

ندر محمد خان حاکم بلخ در این لحظه نمیتوانست به کمک ماوراءالنهر حساب نماید، زیرا که امام قلی خان حاکم ماوراءالنهر خود در وضعیت دشواری قرار گرفته بود و در سرحدات شمالی کشور اشترخانیان نیروی متحد قزاقان با قرۀ قلپاقان سر دریایی به تشدید تشنج اوضاع ماوراءالنهر پرداخته بودند.

وضعیت دیگر را نیز یادآور باید شد که صفویها با داشتن تسلط در قندهار، موجبات اضطراب خاطر و نارضایتی حکومت بابری هند را فراهم ساخته بودند. محمود بن امیر ولی در بارۀ حوادث سالهای ۱۰۳۶ هجری مطابق به ۱۶۲۶ – ۱۶۲۷ میلادی حکایه می کند و می گوید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که در آن سالها ندر محمد خان و شاه جهان پیمان اتحاد علیه قزل باشها را، امضأ نمودند[۲۷۳]. از قرار معلوم صرف تحت عنوان مبارزهٔ مشترک علیه صفویها اشترخانیان شهر های بامیان و پنجهیر را به حکومت کابل به نشانهٔ حسن نیت واگذار شدند.

اکنون اوضاع عمومی بعضی از شهر های دربالا یاد شده را در برهه زمانی مورد مطالعهٔ خویش بررسی می کنیم:

۱- اندراب:

در منابع کتبی در نیمهٔ نخست قرن نهم میلادی از اندراب نامبرده شده است و تا امروز موجودیت خویش را حفظ کرده است. اندراب در دامنهٔ سلسله اصلی کوه هندوکش در مسیر راه بزرگ کاروانرو واقع گردیده و محل تقاطع راه های بلخ، قندز و درهٔ پنجهیر بود که بی تردید این وضع موقف آن را بمثابهٔ نقطهٔ مهم در رابطه به مسایل اقتصادی و استراتیژیک تثبیت می نمود. در قرن نهم میلادی اندراب از حیث وسعت و بزرگی خود سومین شهر تخارستان محسوب می گردید و مسافه آن تا نُه روزه راه کاروان یا ۲۲۵ کیلو متر بوده[۲۷٤] و چنانکه در ترجمهٔ فارسی اصطخری توضیح شده است راه بلخ و اندراب از مسیر خلم، سمنگان و بغلان عبور می نمود و مسافه بین این سه نقطه (خلم، سمنگان و بغلان) را مسافران در شش روز طی می نمودند وپس از سپری نمودن پنج روز دیگر به اندراب می رسیدند[۲۷۵].

در بارهٔ اینکه چه زمانی اندراب جزو بامیان گردیده است در منابع کتبی اطلاعی در دست نیست. محمود بن امیر ولی می گوید که این وضع از گذشته های دور بهمین منوال بوده است[۲۷٦]. احتمالاً این موضوع در دوران زمامداری آل شنسب بوقوع پیوسته باشد، زیرا که در این زمان بامیان مرکز یک کشور پهناور بود که غرجستان و سایر نواحی افغانستان مرکزی را باهم متحد می گردانید.

متکی به گواهی و اطلاعات سکه شناسی، اندراب در نیمهٔ دوم قرن دهم مرکز حکمرانی مستقل و وابسته به سامانیان بوده است[۲۷۷]، و اما بعد ها اندراب جزو امپراطوری غزنویان گردید. چنانکه ابوالفضل بیهقی اشاره می نماید که اندراب یکی از مهمترین شهر ها و نقطهٔ اتکأ و مقاومت تدافعی امپراتوری در مسیر راه از هندوکش به استقامت ساحل رود آمو محسوب می گردید[۲۷۸]. در خصوص اوضاع و احوال اندراب در آستانهٔ تهاجم مغولها و در دوران امیرتیمور و تیموریان اطلاعات خیلی ها اندک و در مواردی هم ضد و نقیض در دست است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنانکه میر خواند در خصوص محاصرهٔ اندراب می گوید که گویا شخصاً از طرف چنگیز خان تنظیم شده و به مدت یک ماه بطول انجامیده است[۲۷۹].

رشیدالدین می گوید که چنگیز خان بار و بُنهٔ سنگین وزن خویش را در بغلان بجا مانده و خودش علیه سلطان جلال الدین (منگو بیردی . م) که در آنزمان در محلی در حوالی غزنه بود شتافت. که این موضوع به خودی، خود امکان تفکر و تأمل را در بارهٔ اندراب می دهد. لیکن سایر منابع این نوع اظهارات را تأیید نمی کنند. بروفق عقیدهٔ و. و. بارتولد ، سایر جزوتام های مغولها از مسیر بغلان و اندراب به درهٔ پنجشیر و دورتر از آن به درهٔ بامیان عبور نمودند[۲۸۰] بهر تقدیر در اظهارات خواند میر در خصوص استحکامات اندراب چیز هایی از حقایق نهفته است که گواهی بابر دال بر صحت آن است که در سالهای مبارزه بمنظور تسخیر کابل چنان اتفاق افتاد که چندین بار از مسیر اندراب رفت و برگشت بابر صورت پذیرد. در بخش توضیحات در خصوص کابل وساحات تحت سلطهٔ آن بابر می گوید:

که اندراب در گذشته مرکز منطقهٔ یی بهمین نام با قلعهٔ مستحکم موجود بوده و اما در سال ۹۲۵ هجری مطابق به ۱۵۱۹ میلادی در نتیجهٔ کشمکش های داخلی « تخلیه و تخریب گردید . »[۲۸۱]

از نیمهٔ دوم قرن شانزدهم تا قرن هفدهم میلادی اندراب مجدداً احیأ و به منزلهٔ مرکز یک حوزهٔ به همین نام عرض وجود نمود. در زمان ندر محمد خان اندراب جزو اقطاع خسرو سلطان بود و به نمایندگی موصوف نخست توسط بالقه علی بی قتَه غان و پس از آن توسط امیر یاد گار قورچی اداره می گردید[۲۸۲].

همچنین از اندراب بمثابهٔ یک نقطهٔ مهم در مسیر راه آسیای میانه به جانب هند از مسیر بدخشان، در اواخر نیز نام برده شده است.

در سپتامبر سال ۱۸۷۰ میلادی از راه اندراب از هند به جانب تاشکند و از آنجا به هند هیئت کمپنی هند شرقی هر یک: فورسایت و فیض بخش[۲۸۳] رفت و آمد کرده اند.

۲- بلخآب:

اطلاعات خیلی ها ناچیز راجع به بلخآب در دست است. صرف درتألیفات محمود ابن ولی اینقدر آمده است که بلخآب «از دوران های گذشته در شمار مضافات که تحت سلطهٔ بامیان بود، شامل بوده و امروزه یک حوزهٔ علیحده مربوط بلخ را تشکیل میدهد که در جوار مسکن اولوس « هزاره های نکودری » واقع می باشد[۲۸٤]. و.و بارتولد نیز ضمن حکایت از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فعالیتهای نظامی لشکریان عظیم چنگیز خان در ساحات امروزی که جزو قلمرو افغانستان است ، از بلخآب بمثابهٔ یک حوزه نام می برد[۲۸۵].

شهر بلخآب تا زمان حاضر موجود بوده و در قسمت آب دره در بخش علیای شاخهٔ چپ رود بلخآب واقع گردیده است.

۳ - درهٔ صوف:

بابر ضمن توضیحات در خصوص کابل وساحات تحت تسلط آن از کوه های درهٔ صوف، گرزوان و غرجستان یاد آور میشود و از لحاظ طبیعت و شرایط اقلیمی آن ها را یکسان می شمارد[۲۸۶]. در نسخهٔ خطی « بحر الاسرار » کتابخانهٔ لندن صرف راجع به این مطلب اشاره شده است که درهٔ صوف با ملغان و کاهمرد و با یورت اقوام تولکیچی، سیغانچی، زرنگی، کیلکی و هزارهٔ نکودری، در سال ۱۰۵۰ هجری مطابق به ۱٦٤۰ میلادی ازجانب ندر محمد به یلنگتوش بی اتالیق به منزلهٔ تیول عنایت گردیده بود[۲۸۷].

در بخش جغرفیایی بحرالاسرار می خوانیم: « درهٔ صوف حوزهٔ مربوط بامیان بود و اما در حال حاضر به ولایت بلخ تعلق گرفته است. درهٔ صوف در مسیر راه کاروانرو هند واقع بوده و درجنوب ولایت درهٔ گز قرار دارد »[۲۸۸].

از اینجا روشن است که درهٔ صوف در کوه های هزاره جات در مسیر جادهٔ کاروانرو هندوکش واقع می باشد. در نقشه های معاصر در جوار یکی از شاخه های سمت راست رود بلخآب کِشِندهٔ جنوبی علیا وچپچل محلی بنام « یوسف » نامگذاری شده که احتمالاً همین درهٔ صوف باشد.

٤ - زاری و قپچاق:

ما راجع بموقعیت و چگونگی اوضاع آن تقریباً هیچگونه اطلاعاتی در دست نداریم. زاری و قپچاق که در نقشه های جغرافیایی نیز از آن یاد آوری نشده تنها محمود ابن ولی در بارهٔ آن آورده است که « زاری وقپچاق، حوزه یی از مربوطات بلخ است و در گذشته ها مربوط بامیان بوده در کوه های سمت جنوبی بلخ واقع گردیده است . مسافه بین هر دو چهار مرحله فاصله است »[۲۸۹]. مرحله عبارت از مسافه ایست که کاروان در ظرف یک روز آنرا طی می نماید و تقریباً برابر به ۲٤ - ۲۵ کیلو متر است. بنابر این می توان به این نتیجه رسید که زاری وقپچاق در حوالی کشنده پایان موقعیت دارد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۵ - کاهمرد:

کاهمرد یکی از شهر های اصلی هزاره جات است که درامتداد قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی یک محل گمرکی در مسیر کاروان های هند و آسیای میانه از راه کوتل دندانشکن کوه هندوکش بوده و «باوصف که به اثر افزایش ریزش برف و شدت سرما کوتل دندانشکن بسته میباشد، بقول محمود بن امیر ولی کاروانهای تجارتی در این راه رفت و برگشت مینماید. » کوتل دندانشکن سال تمام بروی عابرین باز می باشد[۲۹۰].

در بارهٔ کاهمردی ها بابر در«بابر نامه» اطلاعات جالبی را ارایه داده است. وی تا روز های واپسین عمر خویش از وفا داری و کومک های کاهمردی ها با قدر دانی یاد آور میشود[۲۹۱].

از منطقهٔ کاهمرد بابر بمثابهٔ یکی از نقاط اتکأ و مقاومت درامتداد سال های مبارزهٔ خویش بمنظور حصول تاج و تخت کابل استفاده کرده بود. درست در همین جا بود که در سال های ۹۱۰ - ۹۱۵ هجری مطابق به ۱۵۰٤ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ میلادی بار و بُنه و همه اعضای خانوادهٔ بابر در قلعهٔ اجر اقامت گزین بودند[۲۹۲].

دقیقاً در همین جا بود که بابر نیروی نظامی خویش را که در اثرتهاجمات ولشکرکشی های پی درپی به تحلیل رفته بود مجدداً باز سازی و به پا ایستاده کرد.

تا ماه صفر ۹۹۲ هجری مطابق به فبروری و مارچ سال ۱۵۸٤ میلادی کاهمرد تحت سلطهٔ شاه رخ میرزای تیموری قرار داشت و در سال ۱۵۸٤ میلادی کاهمرد توسط سپاه شیبانیان بسرکردگی شاه سعید بی قرلق فتح وضمیمهٔ تیولداری بلخ گردید[۲۹۳]. کاهمرد بمثابهٔ یک نقطهٔ مهم نظامی - استراتیژیک و تجاری بخش جنوبی دولت بلخ بشمار می آمد. در آغاز سال ۱٦۳۳ میلادی سپاه اشتر خانیان به سرکردگی عبدالعزیز سلطان در این جا مستقر بود و بعداً کاهمرد اردو گاهی بود که از تمام قلمرو اشتر خانیان، از شبورغان، اندخود، میمنه، فاریاب، چیچکتو، گرزوان، جوزجان، غرجستان از خود بلخ و از تمام اردوی اشتر خانیان قطعات و جزوتام های نظامی در این محل متمرکز گردیده بود و دلیل آن هم تحشد قوای دولت هند چغتایی در کابل بود که در بار های بلخ و بخارا شواهدی مبنی بر قصد تهاجم شاه جهان به بدخشان و غرجستان را در دست داشتند و شاه جهان قصد داشت که هر دو را از حکومت بلخ مجزا سازد و در همان سال کاهمرد و مناطق و ساحات همجوارش به یلنگتوش بی اتالیق مقتدر عنایت گردیده بود[۲۹٤].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٦ - سان و چهاریک:

سان وچهاریک یکی از شهر های باستانی است. بقول جغرافیا نویسان عربی و اثر مجهول المؤلف فارسی در قرن دهم میلادی تحت سلطهٔ جوزجان بود[٢٩٥]. محمود بن امیر ولی اشاره به آن دارد که سان وچهاریک درگذشته ها مربوط به بامیان بوده است ظاهراً بروفق نظر محمود بن امیر ولی در عهد آل شنسب دورهٔ ترقی واعتلای بامیان بوده است[٢٩٦]. شهر سان و چهاریک تا حال موجودیت خود را حفظ نموده و بنام « سان و چهاریک » یاد میشود که در فاصلهٔ شصت کیلو متری طرف جنوب جوزجان موقعیت دارد. برطبق منابع کتبی قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی سان و چهاریک مرکز حوزهٔ مهم و فراخی بوده است که در ساحات کوهستانی واقع در جنوب شرقی تا ساحهٔ بلخآب را در بر میگرفته است. همچنان مؤلف « عبدالله نامه » ضمن توضیحات در بارهٔ بلخ وساحات زیر نفوذش در خصوص سان و چهاریک نیز سخن در میان می آورد[٢٩٧].

محمود بن امیر ولی مینویسد که کوه های صاف « در اطراف شهر سان و چهاریک موقعیت دارد که این کوه ها بلند ترین کوه های این منطقه بشمار می آید ... و محل در خورستایشی برای اوتراق تابستانی است ..: کوه های صاف دارای سه حصه بوده که بگونه افقی و پهن و هموار قرار گرفته است و در بالای هر سه بخش آن سه مرقد جا دارد که نام مزار بخش اول بنام خواجه صاف و مزار بخش دوم بنام خواجه صاف الصاف و مزار بالای بخش سوم خواجه کُلّ صاف نامیده میشود »[٢٩٨]

که در نقشه های توپوگرافی معاصر صرف از خواجه کل صاف نام برده شده است، که در چهل کیلو متری طرف جنوب بلخآب و قریب های آبدره موقعیت دارد در سال ٩١٢ هجری مطابق به ١٥٠٦ - ١٥٠٧ میلادی بابر که خودش شخصاً از این ساحات دیدار بعمل آورده است و اطلاعات خیلی ها ذیقیمتی در بارهٔ این مناطق از خود بجا گذاشته است که امکان تعیین و تثبیت تخمینی موقعیت سان و چهاریک را برای ما میسر میگرداند[٢٩٩].

جهت تثبیت موقعیت این ساحه، اطلاعات تألیفات متأخرین مهم و معتبر است.

محمود بن امیر ولی ضمن ارایه اطلاعات در خصوص روز های واپسین میرزا جهانگیر شیبانی که در سال های ١٠٠٨ - ١٠١٥ هجری مطابق ١٥٩٩ - ١٦٠٠ - ١٦٠٦ - ١٦٠٧ میلادی کومک حکومت ایران بمنظور تسخیر بلخ تلاش می ورزید چنین حکایت مینماید:

جهانگیر میرزا از سواحل رود آمو از راه شور کول و مزار علی ابتدا به درهٔ گز و از آنجا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از مسیر کوه های سان و چهاریک به سرپل ، متعاقباً به درزاب پا به فرار نهاد[۳۰۰]. دیده میشود که مسیر طی شده از راه سر آشیبی و دامنهٔ شمالی سلسله کوه شیرم ، کاریز و سزای قلعه در جوار شاخهٔ راست رود سرپل (آب سفید) و متعاقباً به درهٔ گرگراو جایی که نه تنها راه مساعد بلکه روستا های معمور در مسیر راه تا سرپل قرار داشته است[۳۰۱]. اطلاعات و حقایق ارایه شده در زمینه، تجسم دقیق را در خصوص این سرزمین پهناور و غنی که[۳۰۲] از استقامت شمال با حوزهٔ درهٔ گز و از سمت جنوب شرق با بلخآب و بامیان و از سمت غرب با جوزجان هم سرحد میباشد می دهد.

۷ - خنجان:

در غرب اندراب موقعیت داشته در مسیر راه کاروانرو که از بلخ از راه خُلم، سمنگان، به هند منتهی میشود واقع گردیده است و این شهر کوچک از برکت همین موقعیت مهم خویش در دورهٔ مورد بحث و پژوهش ما بمثابهٔ یک نقطه ارزشمند اعم از لحاظ اقتصادی - سیاسی و نظامی در جنوب بلخ بشمار می آمد.

بقول محمود بن امیر ولی خنجان محل جمع آوری محصول گمرکی بود، به همین لحاظ بنام باجگاه مسمی بوده و از کاروانهاییکه از هندوستان[۳۰۳] وارد خنجان میشد خراج اخذ می گردید[۳۰۴]. چنانچه بابر نیز در زمانهٔ خویش از خنجان بمنزلهٔ یک محل باج ستانی یاد آور شده است. در آن زمان معمولاً کاروانها از مسیر کوتل خاواک که بمسافهٔ پنجاه کیلو متری بطرف شرق خنجان موقعیت دارد عبور و مرور مینمودند. کاروانهای رونده از بلخ و بر عکس از آنجا به هندوستان در مسیر خود باید از اندراب میگذشتند.

مؤلف « بحرالاسرار » اشاره به این مطلب می نماید که « مسافه از خنجان تا کوتل خاواک از راه کوهٔ هندوکش برابر به یک مرحله است »[۳۰۵]. نتیجتاً، این حرف در بارهٔ کدام کوتل دیگری که بسیار نزدیک می باشد در میان است. بناً حرف در بارهٔ راهٔ زمستانی یعنی دو آب است، که از دو آب تا خنجان بیست و پنج کیلو متر مسافه میباشد.

بخش اعظم و مهم، خان نشینی بلخ را تخارستان[۳۰۶] تشکیل می داد. ساحات مربوط به تخارستان حدود سی شهر را احتوا می نمود:

ایبک، آق سرای، ارهنگ سرای، بغلان، باغ اُورس (اَوَرس؟)، باغ حبش، ولیان، ورسج، غوری، دره، درواز، دشت قلعه، اشکاشم ، یک تال، قلعهٔ شاه نظر، کشم، قندوز، نارین، راغ،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رستاق، سریق جویان، سلطان بایزید، تالقان، فرخار، خوست، شهرروان و یمگان[۳۰۷]. پیش از اینکه به تشریح و توضیح شهر های مهمتر از، زمرۀ شهر های در بالا یاد شده بپردازیم دو نکته را چنین خاطر نشان میسازیم:

۱ - کلمۀ تخارستان بمفهوم وسیع آن مشتمل است از بخشهای کوهستانی جریانات علیای رودخانه آمو با اضافۀ بدخشان که در عهد باستان جزو قلمرو بلخ بود.

۲ - عقیدۀ و.و. بارتولد در خصوص اینکه تخارستان بمثابۀ اسم کشور و مملکتی تا قرن سیزدهم میلادی مورد استعمال بوده است تا حدودی غیر دقیق بنظر می رسد[۳۰۸]. مطالب در بالا یاد شده در منابع کتبی قرن شانزدهم و هفدهم میلادی بمشاهده رسیده است[۳۰۹].

۱ - ایبک:

موقعیت آن دقیقاً مشخص نگردیده، محمود بن امیر ولی در بارۀ آن می نویسد:

« ایبک شهریست از جملۀ شهر های تخارستان ... که تعداد کثیری از روستا ها را در خود احتوا می نماید و در مسیر راه کاروانرو از بلخ به هندوستان[۳۱۰] واقع گردیده است. و.و بارتولد موقعیت آن را با سمنگان باستانی یکی میداند که در فاصلۀ دو روزه راه در جنوب شرق خلم واقع گردیده بود[۳۱۱].

دشوار است تا بتوان دقیقاً معین نمود که سمنگان چه زمانی بنام ایبک تغییر نام داده است. این قدر روشن است که سمنگان هنوز در زمان امیرتیمور بهمین نام یعنی سمنگان یاد می شده است[۳۱۲].

قرار معلوم درست در آغاز قرن شانزدهم میلادی بود که سمنگان بنام ایبک تغییر نام داد زیرا که حالاً دیگر بابر با داشتن شناخت خوب از این ساحات قطعاً از سمنگان نام نبرده و اطلاعات چندانی در بارۀ ایبک از خود بجا گذاشته است . چنانکه ضمن حکایت در بارۀ از دست دادن بلخ که توسط کستن قرا سلطان شیبانی اشغال گردیده بود[۳۱۳] او مینویسد: « بابای پشا غری، این آدمک بی مغز و برادر کهترش امور آن مملکت را بدوش خویش گرفتند و تا حدود ایبک، خرم و ساریاغ پیش آمدند »[۳۱۴] نتیجۀ این که در زمان بابر ایبک بمنزلۀ اسم و جایگاهی شهرت کسب نموده بود. وقایع بیان شده توسط بابر مربوط به سال ۱۵۲۷ میلادی بوده و مبین این واقعیت است که ساحۀ ایبک در آغاز کار تحت سلطۀ میرزا خان و متعاقباً تحت تسلط همایون قرار داشته است.

بقول محمود بن امیر ولی که در جای دیگرتألیفات خویش اظهار مینماید:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

« در عصر شیبانیان و اشترخانیان ایبک مرکز یک حوزهٔ بزرگ تخارستان محسوب می گردید و در این جا مقر حکمرانی قرار داشت[۳۱۵] که حکمران در آن بسر میبرد. هنوز تا آغاز قرن نوزدهم میلادی این شهر بنام ایبک یاد گردیده است و الآن بنام هیبک*.

۲ - ارهنگ سرای:

شهر باستانی تخارستان است از عصر ساسانیان بدینسو بنام ارهن معروف بوده است در بخش تاریخی تألیفات محمود بن امیر ولی حکایت جالبی در خصوص تهاجم ملک بامیان در اتحاد با کابل شاه حکمران دولت هند درج است. که احتمالاً از تألیفات متقدمین اقتباس گردیده است. از ورای حکایت آشکار است که، در آن زمان جبغو حکمران بلخ و قوای فرستاده یی از جانب هرمزد چهارم پاد شاه ساسانی ۵۷۹ - ۵۹۰ میلادی تحت فرماندهی بهرام چوبین توفیق یافت که نیروی متحدین را در حوالی شهرک خیابان واقع در شمال بلخ متلاشی و به شکست مواجه سازد.

کابل شاه در گیر جنگ شد، و اما ملک بامیان با نیروی باقیماندهٔ خویش بطرف بغلان فرار کرد و در یکی از قلعه ها پنهان گردید و مجدداً به کومک حکمران هند بذل مساعی بخرج داد و موصوف شخصاً با قوای خویش در عرصهٔ کار زار شتافت و در ارهنگ با ملک بامیان پیوست[۳۱۶].

شهر ارهنگ از زمانه های تسلط اعراب معروف بوده و چنانچه اصطخری و ابن حوقل در زمرهٔ شهر های بزرگ تخارستان از آن نام برده است[۳۱۷]. از ظواهر امر چنین پیداست که از نیمه های دوم قرن چهاردهم میلادی به بعد این محل بنام ارهنگ سرای مسمی شده است.

زمانیکه اولوس چغتایی بدو بخش قبایل ترک و قبایل مغولی منقسم گردیدند باشندگان وادی قاشقا دریا و مناطق ساحلی رودخانه آمو به تدریج شروع به ترسب و اوتراق نموده حیات توطن را بخود اختیار نمودند. آنان شهر هایی مانند قرشی، سالو سرای، زنجیر سرای و غیره را بنیان نهادند. خواند میر از ارهنگ نام می برد و درحکایات مربوط به حوادث سالهای ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ میلادی از آن نام برده است.

حافظ تنیش بخاری[۳۱۸] درتألیفات مهم خویش ارهنگ را در ردیف شهر هایی مانند: سمنگان ، بغلان ، و تالقان ، تحت سلطهٔ بلخ قرار داده است. از شهر ارهنگ سرای اکثراً در رابطه به حملات عبدالله خان ثانی در تخارستان و بدخشان ۹۹۲ - ۹۹۳ مطابق ۱۵۸۴ - ۱۵۸۵میلادی نام برده شده است[۳۱۹]. در این جا اطلاعات خیلی ها ارزنده یی ارایه شده که در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن شاخص های محل، موقعیت و تغییر نام ارهنگ سرای را به حضرت امام ، ممکن و میسر می گرداند. مارکوارت در زمان خویش ارهنگ را با حضرت امام یکی میدانست[۳۲۰].

و.و.بارتولد این نظریهٔ او را رد می نماید[۳۲۱]. ولیکن منابع کتبی از آن جمله « عبدالله نامه » که دانشمندان نیز به آن متمسک شده اند، تأیید مینمایند که ارهنگ و حضرت امام همانا یک محل واحد بوده که در دو دوره های دوگانه بنام های دو گانه یاد شده است. محمود بن ولی مینویسد: « ارهنگ سرای از زمرهٔ شهر های تخارستان است که در حال حاضر بدلیل احتمال موجودیت مرقد امام حسین ابن علی یا بر روایت دیگر امام زید[۳۲۲] تحت نام امام معروف گردیده است.

نام ارهنگ بمثابهٔ اسم محل از زمان « یول »[۳۲۳] موجودیت دارد. به اطمینان میتوان گفت که نام حضرت امام به تمام منطقهٔ مربوطه اطلاق گردیده و مرکز آن مانند سابق ارهنگ نامیده میشد. به اتکای وقایع بیان شده میتوان به این خلاصه رسیدکه در «عبدالله نامه»[۳۲٤] ۹۹۲ - ۹۹۳ هجری مطابق ۱۵۸٤ - ۱۵۸۵ میلادی ارهنگ سرای در شمال قندوز و خان آباد امروزی در قریب ساحل چپ رودخانه آمو موقعیت داشت وبر طبق محاسبهٔ برهان الدین کشککی مسافه از قندوز تا حضرت امام بیست و پنج کروه (پنجاه کیلو متر) بوده و تا خان آباد بیست و چهار کروه (چهل و هشت کیلو متر)[۳۲۵]. تاجایی که مربوط به تعدیل و تعویض نام ارهنگ به حضرت امام می شود، از قرار شواهد میتوان گفت که این موضوع مربوط بزمان شاه رخ میرزا میشود و بزمانی که مرقد و آرامگاه علی بن ابو طالب در مربوطات بلخ در روستای خواجه خیران ، مزار شریف امروزی کشف گردید متعلق است. ارهنگ سرای (حضرت امام) در امتداد قرن های شانزدهم و هفدهم میلادی یکی از حوزه های بزرگ بلخ بوده که در این محل حکمران محلی اقامت داشته است. در زمان زمامداری ندر محمد خان در اینجا شخصی بنام ندر بیگ متوفای ۱۰٤۵ هجری مطابق ۱٦۳۵ - ۱٦۳٦ میلادی حکمران ارهنگ سرای بود[۳۲٦].

۳ - باغ اوَرس:

اطلاعات ارایه شده در بارهٔ آن خیلی ها اندک است ، صرف در دو منبع کتبی یکی « بحرالاسرار » و دیگری «عجایب الطبقات» مطالبی آمده است. در بارهٔ آن محمد طاهر مینویسد:

« باغ اوَرس موضعی است در بدخشان و منابع آبی آن دیار بشکل چشمه ها بوده و اگر از آب آن نوشیده شود در دهن انسان طعم شراب احساس میشود »[۳۲۷]

بقول محمود بن امیر ولی باغ اوَرس در تحت سلطهٔ تخارستان بوده و تا به دوران مغولها

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محلی شگوفان و دارای قلعهٔ نسبتاً کوچک واما مستحکم بود « ... محیط دیوار قلعهٔ آن به دو و نیم فرسنگ می رسد » باغ اوَرس در دوران حکمروایی چغتاییان به سقوط و انحطاط گرایید، و صرف در قرن هفدهم میلادی در عصر زمامداری ندر محمد خان به توجه موصوف مجدداً باز سازی و احیأ گردیده بود[۳۲۸].

٤ - باغ حَبَش:

تنها مؤلف « بحرالاسرار » معلومات اندکی راجع به آن ارایه مینماید . موصوف مینویسد: در زمان باستان، باغ حبش یک شهر بزرگ در ساحل نهر فاخِر موقعیت داشت که در قرن هفدهم میلادی به آق سرای مسمی گردید و با دو دیوار مستحکم احاطه گردیده بود که (طول دیوار احاطهٔ داخلی آن در حدود دوازده هزار گام بود.) باغ حبش در زمانه های قبل ویران گردیده بود که در زمان ندر محمد خان قسماً باز سازی شد. در زمان موصوف ظرفیت باغ حبش با روستا های نسبتاً کوچکش به کمیت تخمینی مشتمل بر دو صد خانه بود[۳۲۹]. در بخش تاریخی « بحرالاسرار » اطلاعات ارزنده یی راجع به باغ حبش ارایه شده است. در بخش که در خصوص ساختمان های شِگفت انگیز که از طرف ندر محمد خان احداث گردیده بود و همچنان راجع به قصر آق سرای و راجع به شهرک باغ حبش اعمار شده توسط موصوف در سال ۱۰٤٤ هجری مطابق ١٦٣٤ - ١٦٣٥ میلادی و همچنان در خصوص مرمت و باز سازی مجدد نهر فاخر که در زمان ساسانی ها توسط کابل شاه تخریب گردیده بود وهمچنان در بارهٔ جاری ساختن آب در روستا های آندیار صحبت میشود. چنانچه از حکایات بعدی مؤرخ پیداست: روستا های آن در دامنهٔ کوه های شمر به جانب شرق خُلم میان خُلم و قندوز واقع گردیده است[۳۳۰]. مرمت و احیای مجدد شهر و آبادیهای آن به برکت شرایط مساعد اقلیمی، آن دیار را برای تفرج و شکار مساعد ساخته بود.

٥ - بغلان:

در دوره اعراب، پس از تالقان (طایقان)، ولوالیز و اندراب چهارمین شهر تخارستان از لحاظ وسعت و بزرگی خویش بود و در ساحل راست رود سرخاب قندوز در مسیر راه کاروانرو هندوستان واقع گردیده بود. فاصله میان بغلان و بلخ را از مسیر خُلم و سمنگان بمدت شش روز طی مینمودند[۳۳۱]. بقول محمود بن ولی شهر بغلان زمانی پایتخت تخارستان بود[۳۳۲]. از اینکه چه زمانی و در وقت کدام سلاله و دودمان بغلان پایتخت چنین کشور بزرگی مانند تخارستان بوده در منابع کتبی چیزی ارایه نشده و لیکن در تاریخ مسعودی در این مورد اشارات تلویحی صورت گرفته که امکان آنرا میسر میگرداند که تا نتیجه گرفت که بغلان در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عهد غزنویان پایتخت تخارستان بوده است. ابوالفضل بیهقی ضمن توضیحات در بارهٔ عزیمت سلطان مسعود از بلخ به غزنه میگوید: سلطان در سال ۱۰۳۰ میلادی از راه خُلم به بغلان رفت و چند روز در آنجا بسر برد مؤلف در ادامهٔ این مطلب میگوید:

«حکمران... بغلان و تخارستان حاجب بزرگ بیلگه تگین بود»[۳۳۳] بغلان هنوز در اوایل قرن یازدهم میلادی پایتخت تخارستان بود و در بارهٔ اوضاع و احوال و چگونگی شهر بغلان در زمان چنگیز خان و مغولها در منابع کتبی اطلاعات خیلی ها اندک در دست است. جوینی و رشیدالدین ضمن توضیح عودت چنگیز خان از سرحدات هند در اوایل ٦٢١ هجری مطابق ماه های جنوری و فبروری ١٢٢٤ میلادی به مغولستان در رابطه به اغتشاش تونگوتها میگویند که او از اد امهٔ رفتن به هند صرف نظر کرد « و به قطعات قطار ارابه ها و بار و بُنهٔ های جنگی که او قبلاً در حوالی بغلان بجا گذاشته بود ، فرمان داد که آن محل را ترک و به استقامت که هدایت داده شده حرکت نمایند »[۳۳٤]. از حکایات جوینی و« چان - چون»، هویداست که چنگیز خان تمام مدت تابستان را در چراگاه های بغلان گذرانیده و صرف در موسم پاییز به ساحل شمالی رودخانه آمو عبور نموده است[۳۳۵]. این اطلاعات اجازه می دهد تا که چنین فرض کنیم که بغلان بدون آنکه از خود مقاومتی در برابر تهاجم مغولها نشان بدهد، تسلیم گردیده است که تا توانسته باشد از تخریب ، ویرانی و قتل عام جان بسلامت ببرد.

احتمالاً بغلان در عهد تیموریان یکی از زمرهٔ شهر های مهم تخارستان پا بر جا بوده، چنانچه عبدالرزاق سمرقندی همواره از بغلان در ردیف شهر های بزرگ نه تنها خراسان، بلکه ماوراءالنهر نیز نام برده است.

درامتداد قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی بغلان بمثابهٔ یک شهر کوچک اهمیت خویش را منحیث مرکز یک واحد اداری[۳۳٦] و بویژه به برکت موقعیت مهم خویش که در مسیر راه تجاری قرار گرفته بود و با احتوای زمین های حاصلخیز و چراه گاه های ممتاز در حومه و حوالی خویش که همین واقعیت را ابن بطوطه نیز درتألیفات خویش بیان نموده است که بغلان این همه ویژه گیهای ممتاز را همزمان در خود گنجانیده بود که در آنزمان شهر بغلان را در میان سایر شهر های تخارستان متمایز می ساخت[۳۳۷].

٦ - ورسج:

در سمت جنوب فرخار، در ساحل رودی بهمین نام که شاخهٔ جناح راست رود سرخاب می باشد ، واقع گردیده است. منابع کتبی در بارهٔ آن اطلاعات خیلی ناچیز ارایه می دارند بطور مثال محمود بن امیر ولی مینویسد: « ورسج حوزه یی واقع در قریب فرخار تخارستان ... که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چندین روستا تحت تسلط آن می باشد »[۳۳۸].

در کتاب خاطرات بابر در بخشیکه راجع به تقسیم خزائن بابر میان بازماندگان، اخلاف، بیگ های بابر و تحایف ارسالی به اقوام و خویشاوندان و پیشکش ها به اماکن مقدسه، مشایخ و علمای یک تعداد کشور ها دیگر چنین میخوانیم: « ... به مشایخ مقیم سمرقند و خراسان نذور و پیشکش ها گیسل داشتند، بلکه به مکه و مدینه نیز نذور و پیشکش ها فرستاده شد، در ساحهٔ کابل و حوزهٔ ورسج برای همه اشخاص زنده – اعم از مردان، زنان، بزرگ سالان و خردسالان، بردگان، آزادگان یک یک طلای شاهرخی عنایت گردیده بود »[۳۳۹].

این چنین بخشش های بابر را به مردم ورسج میتوان چنین توجیه نمود:

۱ – مردم ورسج مانند اندراب و قته غان طوریکه برهان الدین کشککی نیز اظهار میدارد مردمان جسور و فدا کار هستند و احتمالاً این مردم بابر را در زمانش که به منظور بدست آوردن تاج و تخت کابل مبارزه می کرد کمک و یاری رسانیده باشند.

۲ – در ورسج تعداد زیادی از علما، متصوفین، مشایخ و اهل سادات زندگی می کردند و همچنان تعداد زیادی از زیارتگاه ها در ورسج موجود بوده، چنانچه بقول برهان الدین کشککی تنها در درهٔ توروشت که از محلات تحت سلطهٔ ساحه ورسج بود، به تعداد شش آرامگاه مانند: شیخ نظام الدین، شیخ نجم الدین، سید غدیرالدین، سعید وقاص، مولانا رحمت و شیخ معروف خلیل الله قرار داشت[۳۴۰]. در شرایط قرون وسطایی که روحانیت در حیات سیاسی کشور های این خطّه نقش قاطع ایفا مینمود، بابر نمیتوانست این اوضاع و احوال را به محاسبهٔ خویش نگیرد.

در اخیر سالهای پنجاه قرن هفدهم میلادی در نتیجهٔ تشدید کشمکش های داخلی و روز های تار و سیاه بلخ و بخارا، ورسج مانند سایرساحات بدخشان از قلمرو بلخ افتاده و در زمان زمامداری میر یار بیگ ۱۰۶۸ – ۱۱۱۸ هجری مطابق ۱۶۵۸ – ۱۷۰۶ میلادی در ورسج شاه اسماعیل بیگ پسر پنجم میر یار بیگ که از اواسط قرن هفدهم میلادی منحیث حکمران تمام بدخشان کسب اقتدار نموده بود، حکومت مینمود.

۷ – غوری:

در ساحل راست رود سرخاب در مسیر راه کاروانرو قندوز، کابل میان شهر های زال و خنجان واقع گردیده است. فاصله میان شهر های زال و خنجان مطابق نقشه های توپو گرافی مینایف سکاسی و ضمایم پژوهشی مینایف (اطلاعات در خصوص کشور های علیای رودخانه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آمو) برابر است به شصت وِرست (در حدود شصت و پنج کیلو متر می باشد).

در عهد سلطان حسین میرزا، غوری مرکز حوزه ای بهمین نام بود و یکجا با کاهمرد و بامیان توسط کُوچ بیگ که یکی از بیگ های متنفذ خسرو شاه بود اداره می گردید. کُوچ بیگ پس از سال ۱۵۱۹ میلادی نیز بحیث حکمران غوری ابقا بود که همین مطلب را «بابر نامه» نیز تصدیق مینماید[۳۴۱]. غوری تا حدود سال ۱۵۸٤ میلادی متعلق به تیموریان بود و حکمران آنجا سلیمان شاه خلف سلطان ابو سعید و نواده وی شاه رخ میرزا بود. در سال ۹۹۲ هجری مطابق ۱۵۸٤ میلادی اردوی عبدالله خان ثانی شیبانی بسرکردگی شاه سعید قرلق قلعهٔ غوری را به تصرف خویش در آورد و از همان زمان غوری جزو قلمرو بلخ و تیولداری شیبانی ها گردید. راجع به اوضاع داخلی شهر وضاحت و اطلاعات اندک در دست است. بر طبق توضیحات منابع کتبی غوری یک شهر نسبتاً کوچک بود که با دیوار های گلی احاطه گردیده و لیکن با وجود این هم دارای قلعهٔ مستحکم بود[۳۴۲].

غوری بمثابهٔ یک شهر حوزه یی تا عهد اشترخانیان خود را حفظ نموده و در این جا حکمران که از جانب بلخ مؤظف میگردید قرار داشت وافزون براین حکمران معمولاً از اطرافیان نزدیک و اقمار خودخان می بود،[۳۴۳] که این مطلب بخودی خود، دال بر اهمیت بزرگ این شهر بمثابهٔ یک مرکز مهم تجاری، نظامی و استراتیژیک خان نشینی بلخ در مسیر راه بلخ تا کابل و ممتد به هندوستان بود. از آغاز قرن هجدهم میلادی غوری مانند سایر شهر های تخارستان آماج مبارزات خونین میان اشترخانیان و یاری ها (اخلاف میر یار بیگ که در سطور بالا از آن یاد آور شدیم) که بمنظور متمایل گردانیدن قلمق ها و حکمرانان کاشغر بسوی خویش مبارزات شدیدی را بمنظور تسخیر بدخشان براه انداخته بودند، در سال ۱۱۲۵ - ۱۱۲٦ هجری مطابق ۱۷۱۳ - ۱۷۱٤ میلادی غوری به تصرف یوسف علی خان یاری در آمد[۳۴٤] و احتمالاً از همین زمان به بعد با وصف تشدید نزاع و نفاق و کشمکش های داخلی فزاینده میان خود یاری ها، غوری بدست آنان باقی ماند.

۸ - اشکمش:

تقریباً در فاصلهٔ ۱۹۰ کیلومتری جنوب شرق قندوز واقع بود و در حال حاضر نیز موجود است در عهد تیمور و تیموریان اشکمش مانند کُل بدخشان در وابستگی و تابعیت متزلزل و ناپایدار به حاکمیت تیموری بود. زیرا حکمرانان تیموری را لازم می افتاد تا با زحمت زیاد و به نیروی اسلحه آن را حفظ نمایند[۳۴۵].

در اواخر قرن پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم میلادی در سالهای ۹۰۱ هجری مطابق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۴۹۵ – ۱۴۹۶ میلادی در این جا فعالیت های محاربوی میان بدیع الزمان تیموری و خسرو شاه و بعداً در سال ۹۱۳ هجری مطابق ۱۵۰۷ – ۱۵۰۸ میلادی میان ناصر میرزا برادر بابر و بیگ های بدخشان مانند: محمد قورچی، مبارک شاه، زبیر و جهانگیر رخ داده است[۳۴۶]. از این جا میتوان نتیجه گرفت که اشکمش و شماری از نواحی وحوزه های شمالی بدخشان واقع در ساحل چپ رود آمو پس از کشته شدند سلطان ابو سعید مانند گذشته تحت سلطهٔ خسرو شاه بود وپس از اعدام وی در قندوز توسط اوزبیک های کوچی در سال ۹۱۰ هجری مطابق ۱۵۰۵ میلادی تخارستان، قندوز، بغلان و بدخشان بدست شیبانی خان افتاد و نامبرده هم ساحات در بالا یاد شده را به محمود سلطان عنایت ارزانی داشت و اما متصرفات ساحل راست آموی خسرو شاه یعنی حصار چغانیان را به پسران بختیار سلطان هر یک حمزه سلطان و مهدی سلطان سپرده بود[۳۴۷]. اما، محمود سلطان دیری دوام نیاورد و به اسرع وقت او را به قتل رسانیدند وپس از او در اینجا ناصر میرزا برادر بابر مستقر گردید و در سال ۱۵۰۸میلادی در اثر تهاجم شورشیان، او نیز مجبور به فرار به صوب کابل شد[۳۴۸]. پس از کشته شدن شیبانی خان تقریباً مدت هشتاد سال بدخشان و در آن جمله اشکمش ثروتمند و سرشار از معادن عقیق بدست سلیمان شاه تیموری و اخلاف وی قرار داشت و فقط در سال ۱۵۸٤ میلادی عبدالله خان شیبانی آنجارا به تصرف خویش در آورد و امیر شاه نظر دیوان را حاکم بدخشان مقرر نمود، و اما بخش شرقی بدخشان بروال گذشته متعلق به سلیمان شاه و اخلاف وی بود که غالباً به حدود کشم، تالقان و سایر نواحی دست تجاوز آنان دراز بود.

در زمان حکومت ندر محمد خان در بلخ، اشکمش جزو تیول (اقطاع) عبدالعزیز سلطان و پس از سال ۱۰٤۰ هجری مطابق ۱٦۳۰ – ۱٦۳۱ میلادی جزو اقطاع خسرو سلطان بود. اشکمش شهری با قلعهٔ مستحکم و مرکز حوزه یی بهمین نام بود که در زمان عبدالعزیز سلطان در آنجا امیر ساقی خواجه کینگس حکومت میکرد[۳۴۹].

بعد ها در عهد محمد مقیم سلطان و در زمان محمود بی آتالیق مقتدر، اشکمش جزو قلمرو قندوز بود[۳۵۰]. در نیمهٔ نخست قرن هجدهم میلادی اشکمش مبدل به عرصهٔ مبارزه میان یاری ها و اوزبیک های قته غان شد. در سال ۱۷۱۳ و یا یکسال بعدتر آن یوسف علی خان پسر دوم میر یار بیگ اشکمش را از قندوز مجزا ساخت. در زمان میر ضیاءالدین ۱۱۳۰ – ۱۱٤۸ هجری مطابق ۱۷۱۸ – ۱۷۳۵ – ۱۷۳٦ میلادی در سال های نخستین حکومت نامبرده، شهر اشکمش مجدداً تحت سلطهٔ قندوز تحت حکمرانی یوسف بی جانشین محمود بی در آمد، اما ضیاءالدین بکمک قلمق های نواحی ایلیسک مجدداً آن را متصرف شد[۳۵۱]

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از همین زمان به بعد اشکمش بطور پایدار در تصرف یاری ها باقی ماند.

۹ - کشم:

یکی از شهر های باستانی تخارستان است. پیش از تهاجم اعراب در تشکیل جبغوی محلی بوده و بقول طبری و یعقوبی در آنجا شاهزاده یی ترکی بنام خماربیگ حکومت می کرد[۳۵۲]. هیوان - تسانگ سیاح چینی که از کشم باز دید بعمل آروده است سیاح موصوف کشم را تحت نام (کی لی سیمو) در یاداشت های خود ضبط نموده کشم را بمثابهٔ حوزه یی تحت اثر بدخشان وانمود ساخته است[۳۵۳]. مارکوپولو که در آغاز قرن سیزدهم میلادی به کشم سفر نموده است[۳۵٤] اطلاعات ارزنده یی را در بارهٔ کشم، بنام (سکاسیم) از خود بجا گذاشته است . ای. پ. مینایف مترجم و ناشر خاطرات مارکوپولو ضمن اعتراض و رد نظر و.و. بارتولد که سکاسیم مارکوپولو را با کشم یکی میداند مینایف سکاسیم مارکوپولو را با اشکاشم شهر سرحدی بدخشان یکی میداند. به نظر ما، در اینجا حق با، و.و. بارتولد است[۳۵۵]، زیرا نخست بدلیل اینکه سیاح موصوف بسیار آهسته حرکت مینمود (از بلخ تا تالقان را بمدت ۱۲ روز طی نموده در حالیکه در آنزمان کاروانها این فاصله را معمولاً بمدت شش روز طی نموده اند[۳۵٦]. به هیچ صورت نمیتوانست چنان فاصلهٔ دور میان تالقان و اشکاشم را که اضافه تر از دو صد و ده کیلو متر است) بمدت سه روز طی نماید. دیگر اینکه مارکوپولو در اشکاشم که در دو جناح ساحل رود پنج موقعیت دارد حضور فزیکی نداشته و در آن دیار نبوده است. موصوف تا مرکز بدخشان رفته و از آنجا بطرف جنوب دور زده، از راه درهٔ پنجشیر عازم کشمیر گردیده است. خود مارکوپولو خط السیر حرکت خویش را که از بلخ جانب شرق تا مرکز بدخشان و در ادامه بطرف جنوب کشیده است، بسیار دقیق توضیح داده و می نویسد:

« دوازده روز سفر میکنی (از بلخ: ب. احمد) آنجا قصر تایقان ... پس از سه روز شهر اسکاسیم که مقر فرمانروایی کدام شهزاده یی است و شهر و شهرک های دیگر آن بنام (کاستیوس) یاد میشود که در کوه هاست، از میان این شهر رود بزرگ در جریان است ... اسکاسیم منطقهٔ بزرگ است ... از همین شهر بمسافهٔ سه روزه راه می روی بجایی میرسی که آنجا سکنهٔ نیست و از خوردنی ها و نوشیدنی ها در آن دیار چیزی پیدا نمیشود وهمهٔ این چیز ها را خود مسافرین و زائرین با خود حمل می نمایند وپس از سه روز منطقهٔ بلاسیان (بدخشان) ... از بلاسیان (بدخشان) به سمت جنوب ده روز مسافه به « پسیا » (در درهٔ پنجشیر . ب. احمدوف) »[۳۵۷] قسمیکه می بینیم این جا همه چیز روشن است، بگونه یی که مینایف گمان میبرد و اسکاسیم مارکوپولو اشکاشیم نبوده بلکه کشم است که در فاصلهٔ هفتاد کیلو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

متری به سمت شرق تایقان در ساحل رود بهمین نام شاخهٔ چپ کوکچه واقع گردیده است. درقرن سیزدهم میلادی کشم مرکز منطقهٔ بزرگ بود. از حکایات مارکوپولو (« سکاسم کدام یک شهزاده یی »)، دیده میشود که کشم توسط مغولها تسخیر نگردیده و تا نیمهٔ نخست قرن چهاردهم میلادی استقلال خویش را حفظ نموده بود. در عهد تیمور، شاه رخ و ابو سعید ، کشم صرف بنام تحت اثر سمرقند وپس ازآن تحت اثر هرات قرار داشت، اما در عمل حکمرانان حقیقی آن از دودمان های شاهان محلی بدخشان شاه بهاءالدین و شاه محمود و اخلاف آنان بودند[۳۵۸].

در سالهای ١٤٦٩ و ١٥٠٥ میلادی در کشم خسرو شاه حکومت میکرد و پس ازآن اوزبیکهای بادیهٔ نشین او را از میان برداشتند و کشم جزو تیول محمود سلطان گردید که شیبانی خان به نامبرده تخارستان، قندوز، بغلان و بدخشان را داده بود[۳۵۹].

پس از سپری شدن زمان زمامداری خیلی ها کوتاه مدت شیبانیان، در بدخشان و کشم قدرت بدست حکمران تیموری ناصر میرزا برادر بابر افتاد و کوشش مکرر و مصرّانهٔ اوزبیکها بمنظوز تسخیر مجدد بدخشان بی نتیجه از آب در آمده و تیموریها در بدخشان تا سال ١٥٨٤ میلادی حکومت کردند، یعنی تا تسخیر کشور از جانب لشکریان عبدالله خان ثانی شیبانی و از همین زمان به بعد کشم جزوتیول عبدالمومن سلطان قرار گرفت و امیر حافظ علی منحیث زمامدار کشم مقرر گردید[۳٦۰]. درامتداد قرن های شانزدهم و هفدهم میلادی کشم پایتخت بدخشان بود، و از اینکه چه زمانی و توسط کدام یک از زمامداران، کشم مبدل به پایتخت کشور پهناور گردیده است منابع کتبی در این باره سکوت مینمایند و لیکن میتوان اطلاعات تلویحی در اثر سیدی علی ریس که در ماه رجب ۹۹۳هجری مطابق ۱۵۸۵ میلادی از راه کشم عازم گردیده بود در این باره میتوان بدست آورد «موصوف میگوید: با رسیدن به کشم پایتخت بدخشان ما از چهار باغ پادشاه و همچنان از باغ همایون پادشاه که بنام دو آب معروف است باز دید بعمل آوردیم[۳٦۱]. منظور از « پادشاه » همان سلیمان شاه تیموری است (که در سالهای ٩٣٦ - ٩٨٣ مطابق ١٥٣٠ - ١٥٧٥ در بدخشان زمامدار بود) که امیرالبحر موصوف پیش از آمدن به کشم با نامبرده در تالقان ملاقات کرده بود، بنأ میتوان حدس زد که همانا در زمان سلیمان شاه کشم بمثابهٔ پایتخت بدخشان عرض وجود نموده بود. در زمان ندر محمد خان کشم جزو تیول عبدالعزیز سلطان و پسانتر ها جزو اقطاع خسرو سلطان قرار گرفت.

۱۰ - قندوز:

بقول و.و. بارتولد « شهر قندوز که در نیمهٔ نخست قرن نوزدهم میلادی بمثابهٔ مرکز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یک دولت بزرگ بوده که فقط در جدید ترین زمانه ها قد بر افراشته است. (که ما آنرا خاطر نشان نموده ایم . ب. احمدوف)، گرچه حتی در قرن سیزدهم میلادی از قندوز نامبرده شده است »[۳۶۲]. در حقیقت وجه تسمیهٔ قندوز در تألیفات و کتب تاریخی و جغرافیایی فارسی و عربی، پیش از قرن سیزدهم میلادی به نظر نمی رسد و لیکن در قرن دهم میلادی نام ولوالیز (والوالیج) که در شرق خلم میان خلم و تالقان موقعیت داشته و بمثابهٔ شهر برزگ از آن نامبرده شده است که مسافه میان خلم و شهر ولوالیز دو روزه راه بوده است[۳۶۳].

«لستیرانج» در زمان خویش گمان برده بود که شهر قندوز بعوض شهر ولوالیز و یا در جوار آن به میان آمده است[۳۶۴]. مطالعهٔ دقیق نقشه های قدیمی جغرافیایی حدس و گمان موصوف را تأیید مینماید. طوریکه در نقشهٔ مینایف سکاسی و در نقشه های جغرافیای معاصر فاصله میان تاشقرغان (خلم پیشین) و قندوز ۱۱۵ کیلو متر و فاصلهٔ قندوز تا تالقان از راه خان آباد شصت دو کیلو متر می باشد، و اما در نظر باید داشت که فاصله میان قندوز وتالقان کوتاه تر است نسبت به فاصله میان تاشقرغان و قندوز، مگر باوصف کوتاه بودن آن به سبب موجودیت موانع متعدد آبی، صعب العبور میباشد[۳۶۵]. اطلاعات ارایه شده جغرافیا نویسان عربی در خصوص فواصل نسبی بین شهر ها (مسافهٔ دو روزه راه) درست میباشد و این امر واقعیت دارد که ولوالیز در میان خلم و تالقان واقع شده بود که قندوز فعلی یا درست در همان محل ولوالیز و یا در جوار آن بوجود آمده است که نتیجه گیری های در بالا یاد شده را عقیدهٔ لستیرانج نیز تأیید مینماید در این جا اظهارات و.و. بارتولد را با نظریات منابع کتبی موجود در خصوص زمان تخمینی پیدایش قندوز بمقایسه میگیریم . و.و. بارتولد قندوز را بمثابهٔ شهر مهم و بزرگ و مرکز منطقهٔ بزرگ در قرن سیزدهم میلادی بمحاسبه گرفته و آنرا پایتخت کشور پهناور در نیمهٔ نخست قرن نوزدهم میلادی میداند که تمام تخارستان شامل قلمرو آن میگردید. با توجه به حقایق بیان شده توسط رشیدالدین در این زمینه که از قندوز در ردیف شهر ها و مناطق بزرگ امپراتوری خوارزم شاهیان مانند:

اترار، جند، بناکِت، بخارا، نام برده است و گفته میشود که حکمران آن علاءالدین بورطاسی بود[۳۶۶]. عبدالرزاق سمرقندی نیز قندوز را در شمار شهر ها و مناطق بزرگ امپراتوری تیموریان بحساب میآورد[۳۶۷]. اطلاعات عدیده یی که مبین شکوه و جلال و اهمیت قندوز است، در «بابر نامه» در ج گردیده است. پس از مرگ سلطان ابو سعید قندوز تحت سلطهٔ سلطان محمود میرزا در آمد که در این زمینه خسرو شاه به او کومک بزرگی ارزانی داشت. برطبق گواهی «بابر نامه»: خسرو شاه پس از کشتن پدر خویش« به سمرقند نزد سلطان احمد میرزا آمد وپس از سپری شدن مدت چند ماه، خسرو شاه همراه با سید بدر و شماری چند از جوانان دیگر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسرکردگی احمد مشتاق پا به فرار نهاده و سلطان محمود میرزا را در حصار در نزد قمبر علی بیگ بردند از همان ببعد ساحات جنوب قاهقا و کوه تن، ترمذ، چغانیان، حصار، ختلان، قندوز و بدخشان تا کوه هندوکش تحت سلطهٔ سلطان محمود میرزا قرار گرفت »، از ادامهٔ حکایات «بابر نامه» بر می آید که خسرو شاه بزودی با تحمیق میرزا اعتماد او را جلب نمود سلطان محمود میرزا نیز « تمام ساحات از رودخانه آمو تا کوهای هندوکش غیر از بدخشان را » بوی ارزانی فرمود و خسروشاه نیز قندوز را بطور بنیادی تحکیم نموده آنرا به حیث پایتخت قلمرو خویش اعلان نمود[۳۶۸].

خسرو شاه تا سال ۱۵۰۵ میلادی یعنی تا فتح و تسخیر قندوز توسط شیبانی خان در آنجا حکومت نمود. سر دار اوزبیک های بادیه نشین آنزمان قندوز را برای برادر خویش محمود سلطان عنایت فرمود، اما پس از مرگ وی قندوز بدست امیر قمبر بی افتاد[۳۶۹]. پس از مرگ شیبانی خان (۱۵۱۰ میلادی) قندوز بدست بابر افتاد و سرنوشت آتیه آن بکلی روشن نبود و اما بی تردید میتوان گفت که قندوز تا ۹۳۲ هجری مطابق ۱۵۲۶/۱۵۲۵میلادی بنام بابر اداره میشد و در آتیه قندوز بدست سلیمان شاه پسر خان میرزا و اخلاف وی افتاد و فقط در شانزدهم ماه صفر سال ۹۹۲ هجری مطابق فبروری ۱۵۸٤ میلادی قندوز را لشکریان عبدالله خان ثانی تحت فرماندهی قل بابا کوکلتاش تصرف نمود.

خان خواهر زادهٔ خویش یعنی دین محمد سلطان پسر جانی محمد سلطان بانی سلالهٔ اشترخانیان[۳۷۰] را بحکمرانی شهر قندوز مقرر نمود. پس از مرگ عبدالله خان در روز گاران سیاه و تار که در میان دولت شیبانیان آتش فتنه وآشوب شعله ور بود ۱۰۰٦ هجری مطابق ۱۵۹۸ میلادی قندوز پس از محاصرهٔ سه ماهه به تصرف بدیع الزمان تیموری برادر زادهٔ محمد حکیم میرزا در آمد و محض پس از سپری شدن مدت پنج سال دوازدهم شوال ۱۰۱۱ هجری مطابق مارچ ۱٦۰۳ میلادی شهر بدست باقی محمد خان اشتر خانی ۱۰۱۲ هجری مطابق ۱٦۰۳ - ۱٦۰۵ - ۱٦۰٦ میلادی تسخیر و جزو قلمرو تیولداری بلخ شد و ولی محمد خان بصفت حکمران آن تعیین گردید[۳۷۱].

در زمان زمامداری ندر محمد خان، در قندوز نخست امیر عبدالرحمن آتالیق پس از او قوتلوق سلطان پسر ندر محمد خان در رأس قدرت بود[۳۷۲]. در زمان زمامداری امام قلی خان ۱۰۲۰ - ۱۰۵۲ هجری مطابق ۱٦۱۱ - ۱٦٤۲ میلادی قندوز مبدل به یورت محمود بی قته غان کُل اقتدار و پایتخت قلمرو وسیع و پهناور تخارستان حوزه هایی مانند: تالقان، کشم و تخارستان گردید[۳۷۳].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۱ - نارین:

(در حال حاضر نهرین)[۳۷٤] تغییر اسم نارین به نهرین از قرار معلوم در تازه ترین زمان صورت گرفته است، چونکه در سدّهٔ گذشته به اسم سابقه اش معروف بود[۳۷۵]. نارین در مسیر راه کاروان رو در ساحل رودخانه ای بهمین نام شاخهٔ راست رود قندوز واقع بوده که قندوز، اندراب و کشم را با هم وصل می نماید. نارین در قرن وسطی یک شهر مهم و مرکز حوزه یی بزرگ بود[۳۷٦]. درمورد نارین اطلاعات مختصر و پراگنده یی فقط از آغاز قرن شانزدهم میلادی در دست است با تحلیل حوادث مربوط به سال های ۹۱۳ هجری مطابق ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸ میلادی که درج « بابر نامه » است، میتوان حکم کرد که نارین در آغاز قرن شانزدهم میلادی تحت سلطهٔ بابر قرار داشت[۳۷۷] و هم اطلاعات چندانی در بارهٔ نارین در « عبدالله نامه » تألیفات حافظ تنیش که مربوط به وقایع سال ۹۹۲ هجری، ۱۵۸٤ میلادی یعنی مقارن تصرف آن توسط قوای شیبانیان و ضمیمهٔ آن به قلمرو بلخ میباشد آروده شده است[۳۷۸].

در زمان زمامداری ندر محمد خان ، محمد یار بیگ قرلق که در سال ۱۰۳۰ هجری مطابق ۱٦۲۰ - ۱٦۲۱ میلادی در همانجا فوت نمود بصفت حکمران نارین گماشته شده بود[۳۷۹].

۱۲ - رستاق:

شهر بزرگ تجاری است که به سمت شمال غرب فیض آباد امروزی در یک ساحهٔ وسیع در ساحل رودخانه ای که ار منابع متعددی بنام سر رستاق سر چشمه می گیرد، بساط گسترده است. ببرکت موقعیت جغرافیایی مساعدش [محل تقاطع راه های تجاری میباشد که ختلان (کولاب) را به فیض آباد و از راه هندوکش به هندوستان و کاشغر را به قندوز و بلخ و درنهایت بخراسان] وصل مینماید. شهر رستاق نقش بزرگی در حیات سیاسی - اقتصادی خان نشینی بلخ داشت. مرکز حوزه یی بزرگی بود که بقول محمود ابن ولی درامتداد قرن های شانزدهم و هفدهم حوزه های بزرگ بدخشان مانند، درهٔ درواز را تحت سلطهٔ خویش داشت[۳۸۰]. تابعیت درهٔ درواز در سال ۱۰٤۵ هجری - ۱٦۳۵ میلادی بوقوع پیوست[۳۸۱]. در خصوص اوضاع و احوال داخلی شهر و منطقهٔ در بالا یاد شده در قرن پانزدهم میلادی منابع کتبی سکوت مینمایند، از قرائن معلوم این شهر تا قرن شانزدهم میلادی تحت سُلطهٔ شاهان بدخشان قرار داشته است که اطلاعات چندی در بارهٔ آنان در تألیفات قرن شانزدهم میلادی به نظر میخورد. چنانکه امیر عبدالله نصراللهی میگوید که تخارستان، قندوز، بغلان و بدخشان با سرزمین های مربوط خویش در سال ۹۰۹هجری - ۱۵۰۳ - ۱۵۰٤ میلادی از طرف شیبانی خان تسخیر و به محمود سلطان عنایت و ارزانی شده بود[۳۸۲]. پس از مرگ موصوف حکمران نشینی رستاق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از هم پاشید و سقوط کرد.

محمد قورچی یکی از سلاح برداران خسرو شاه، حاکم شیبانی رستاق را بکشت و شهر را به تصرف خویش در آورد[۳۸۳] اما نامبرده هم دیر زمانی نپایید، در سال ۹۱۲ هجری - ۱۵۰۶ میلادی همه تخارستان و بدخشان مجدداً به تصرف شیبانی خان در آمد[۳۸٤]. پس از مرگ نامبرده رستاق به تصرف اخلاف ابو سعید، سلیمان شاه و پسران وی در آمد و فقط در سال ۱۵۸٤ میلادی بود که شهر توسط عبدالله خان ثانی شیبانی فتح گردید[۳۸۵] و در اوایل قرن هفدهم میلادی شاه بابر یکی از شاهان بدخشان با استفاده از اوضاع آشفتهٔ مسلط بر دولت شیبانی که بلافصل پس از مرگ عبدالله خان ثانی آغاز شده بود مجدداً سلطهٔ خویش را بر رستاق تأمین نمود. و فقط پس از سپری شدن سی و نه سال اشتر خانیان جا نشینان شیبانیان پس از مبارزات طولانی با پایداری و اصرّار ممتد شهر رستاق را بانقیاد خویش در آوردند. در عهد زمامداری ندر محمد خان در رستاق الله بیردی بی بویراق سمت حکمرانی داشت. در اواسط قرن هجدهم میلادی رستاق به تصرف باز ماندگان میر یاربیگ در آمد[۳۸٦].

۱۳ - تالقان:

این شهر باستانی در قرون وسطی مرکز تخارستان بود، به چنان بزرگی یک باره بگونه یی بُهت بر انگیزی از بلخ عقب افتاد و کوچکتر از او در درجهٔ دوم قرار گرفت[۳۸۷]. تالقان بطرف شرق قندوز در ساحل رودخانه ای بهمین نام شاخهٔ رود قندوز واقع گردیده است، فاصله میان بلخ تا، تالقان را مسافرین بمدت شش شبانه روز طی می نمودند[۳۸۸].

شهر تالقان ببرکت موقعیت جغرافیایی مساعدش که در تقاطع راه های تجاری واقع شده بود ، خاک حاصلخیز و شرایط اقلیمی مناسب اش، ثروتمند، معمور و قویاً استحکام یافته بود شهر تالقان باحفظ ویژه گیهای در بالا یاد شده اش در عهد زمامداران اعراب و چغتاییان همچنان پا بر جا ماند. اصطخری و ابن حَوقل در بارهٔ وفور و کثرت باغها و کشت و مزارع آن اطلاعاتی ارایه داده اند[۳۸۹]. مارکوپولو می نویسد:

« مدت دوازده روز راه می پیمایی (از بلخ .ب. احمدوف) به قصر تایقان میرسی ، که آنجا بازار بزرگی دارد، کشور معروف و قابل وصفی است »[۳۹۰].

مؤلف عبدالله نامه تالقان را یکی از بهترین ولایات بدخشان می شمارد[۳۹۱]. تالقان با اتخاذ وضعیت مرکز حوزه یی در عهد زمامداری تیمور و تیموریان درآغاز جزو قلمرو تیول پیر محمد پسر جهانگیر میرزا و در زمان زمامداری شاه رخ میرزا جز و تیول پسرش ابراهیم سلطان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود[۳۹۲]. تالقان در آغاز قرن شانزدهم میلادی از طرف حکمرانان، هر یک، سلطان محمود و خسرو شاه اداره میشد. در سال ۹۰۹ هجری – ۱۵۰۳ – ۱۵۰٤ میلادی آنگاه که تخارستان و بخش اعظم بدخشان توسط لشکریان شیبانی خان تسخیر گردیده بود، این ساحات چنانکه در بالا نیز به آن اشاره شد به محمود سلطان ارزانی و عنایت گردیده بود[۳۹۳].

پس از مرگ شیبانی خان بخش اعظم بدخشان و تخارستان مجدداً تحت تصرف تیموریان دقیق تر آنکه به تصرف سلیمان شاه پسر میرزا خان قرار گرفت و اما در زمان زمامداری شاه رخ میرزا و نواده و جانشین موصوف تالقان به تصرف شاه عماد که از سلسلهٔ شاهان بدخشان بود در آمد[۳۹٤].

در سال ۱۵۸٤ میلادی تالقان از طرف قوای شیبانی ها اشغال و محمود سلطان به صفت حکمران شهر تالقان تعیین شد[۳۹۵]، که به نوبه خویش تحت فرمان عبدالمومن سلطان حکمران شیبانی بلخ قرار داشت.

تالقان در عهد زمامداری اشترخانیان اهمیت خویش را بمثابهٔ مرکز حوزه یی حفظ نمود. در سال ۱۰۳۵ هجری – ۱٦۲۵ – ۱٦۲٦ میلادی تورسن سلطان پسر یار محمد خان که با خانوادهٔ خویش به بلخ نقل مکان نموده بود، بصفت حکمران تالقان تعیین گردید، دیری نگذشته بود که حکمران موصوف « مغرور گشته و به حرکات و اعمال ناشایست دست یازید » بدلایل یاد شده موصوف را از این سمت بر کنار نمودند و بعوض نامبرده نظربی آتالیق را بصفت حکمران تالقان مقرر و تا زمان تقرر موصوف بصفت سفیر هندوستان ربیع الثانی سال ۱۰٤٤ هجری – ۲٤ سپتامبر، ۲۳ اکتوبر ۱٦۳٤ میلادی در تالقان بسر برد پس از نامبرده در تالقان خسرو سلطان پسر ندر محمد خان بصفت حاکم آنجا توظیف شد[۳۹٦]. در زمان زمامداری محمود بی آتالیق مقتدر تالقان تحت تسلط قندوزقرار گرفت و پسانترها، در نیمهٔ نخست قرن هجدهم میلادی تالقان تحت تصرف میر سلطان شاه یاری ۱۱٦۱ – ۱۱۸٤ هجری – (۱۷٤۸ – ۱۷۷۰ میلادی) قرار گرفت[۳۹۷].

۱٤ – فرخار:

به استناد وجه تسمیهٔ آن، از مفهوم بی خار – وارخار، از دیدگاه « هواخواهان بوداساف یعنی ستاره پرستان »[۳۹۸] میتوان حکم کرد که فرخار تحت همین نام یک شهر متعلق بدوران پیش از اسلام است که در حال حاضر موجود بوده و در سمت جنوب شرق تالقان در ساحل رود ورسج که شاخهٔ از رود قندوز است واقع بوده بقول برهان الدین کشککی مسافهٔ آن تا، تالقان دوازده کروه میباشد[۳۹۹]. در مورد فرخار صرف در دو سه تألیفات کتبی مطالب مختصر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و پراگنده یی موجود است. حافظ تنیش بخاری ضمن ارایه اطلاعاتی در بارهٔ وقایع سیاسی متعلق به سال ۹۹۲ هجری - ۱۵۸٤ میلادی مینویسد که:

قوای فرستادهٔ شیبانیان بسر کردگی محمد باقی بی از فتح و تسخیر شهر فرخار عاجز ماندند و سرکردگان قوای شیبانی به اسارت فرخاریها در آمدند و فقط ببرکت وساطت شخصیت معروفی بنام خواجه سید، به نجات از تهلکه توفیق یافتند[٤٠٠]. از اینجا میتوان به این نتیجه رسید که فرخار توانسته بود، استقلال خویش را در برابر شیبانیان حفظ نماید و طوریکه ملاحظه میشود تا عهد زمامداری اشترخانیان استقلال فرخار بهمین منوال ادامه میابد. محمود بن امیر ولی ضمن توضیحات خویش در خصوص شهر ها ومناطق شامل قلمرو خان نشینی بلخ درجهٔ وابستگی آنها را نیز خاطر نشان ساخته است، در مورد فرخار چنین می نویسد:

« در منطقهٔ تخارستان هم شهری بنام فرخار است »[٤٠١] در عهد زمامداری میریار بیگ ورسج و تنگی درون که در فاصلهٔ میان کشم و فرخار موقعیت دارد تحت فرماندهی شاه اسماعیل پسر پنجم میریار بیگ قرار داشت. اما در ربع نخست قرن هجدهم میلادی فرخار از طرف میرزا نبات پسر ارشد میر ضیاءالدین که پسانترها نامبرده به اتفاق میر پادشاه علیه پدر خویش قیام کرد، اداره میشد[٤٠٢].

۱۵ - خوست:

در بین کوهها واقع بوده و اصطخری آن را از جملهٔ شهر های تخارستان بشمار می آورد[٤٠٣]. در عهد یاقوت خوست یکی از روستا های اندراب بود که آن نیز به نوبهٔ خویش جزو قلمرو بلخ بوده است[٤٠٤]. خوست در عهد تیمور و تیموریان[٤٠٥] و هم چنان درامتداد قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی شامل قلمرو بلخ بود[٤٠٦].

۱٦ - یمگان:

یمگان در قرن هفدهم میلادی یکی از روستا های تحت نفوذ کشم بود[٤٠٧] و اماپیش از آن شهری مستحکم بوده است[٤٠٨]. بر طبق اظهارات محمد طاهر بلخی در سال ۲٤۷ هجری (۸٦۱ - ۸٦۲ میلادی) در این سرزمین زلزلهٔ شدیدی بوقوع پیوست که[٤٠٩] بگمان اغلب شهر را ویران نمود وپسانترها در آن محل بجای شهر یمگان روستا هایی ظهور نمود.

در منابع کتبی اطلاعاتی در بارهٔ فرار ناصر خسرو (۱۰۰٤ - ۱۰۸۸ میلادی) از بلخ بجانب یمگان و راه اندازی و اعمار ساختمان های از جانب وی را میخوانیم[٤١٠].

آ. ای. بیرتیلس از مطالعهٔ دیوان و سایر تألیفات ناصرخسرو بویژه از « زادالمسافرین »

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

او به این نتیجه رسیده است که فرار ناصر خسرو به یمگان بگونه تخمینی در سالهای ٤٥١ – ٤٥٥ هجری – ١٠٥٩ – ١٠٦٣ میلادی رقم زده میشود[٤١١]. گفتنی است که محمود بن امیر ولی معمولاً در خصوص شهر هایی توضیحات میدهد که مرکز حوزه ها و یا از لحاظ موقعیت خویش در منطقه، حائز برتری های ویژه یی باشد. از قرائن معلوم انتخاب و متبارز ساختن یمگان از جانب محمود بن ولی، به سبب اهمیت اقتصادی آن بوده زیرا از یمگان نقره و احجار کریمه استخراج می شده است. محمود بن امیر ولی شماری از مناطق و شهر هایی را که درگذشته ها تحت نفوذ و سلطهٔ سایر مناطق و کشور ها بوده بدینقرار: غرجستان و جرش را از هرات ، چغچران و هزاره جات را که بخش کوهستانی افغانستان است که پیش از قرن هفدهم میلادی مربوط زابلستان بود، از زابلستان، وخش، قبادیان، ترمذ و خواجه میرزید را از ماوراءالنهر[٤١٢] جدا میکند و شامل قلمرو بلخ میسازد.

۱۷- غرچیستان:

(غرجستان، غرشیستان، غورستان) منطقهٔ کوهستانی است که از سمت غرب با قلمرو هرات، از سمت شرق با غوری و از سمت شمال با مرو رود و از استقامت جنوب با مناطق غزنی و غور محاط میباشد[٤١٣]. غرجستان تا عصر غزنویان قادر بدفاع از استقلال خویش بود و توسط دودمان محلی که در تاریخ به اسم « شار » « غرج الشار »[٤١٤] از آن نامبرده شده، اداره میشد. منطقهٔ غرجستان توسط سلطان محمود غزنوی فقط در سال ٤٢١ هجری – ١٠٣٠ میلادی یعنی در روزگاران اخیر حیاتش فتح گردیده بود[٤١٥]. چنگیز خان مدت دو سال تمام ١٢٢٢ – ١٢٢٣ میلادی بمنظور تصرف غرجستان جنگید و لیکن غوریها با یک تکتیک عالی تیت و پراگنده شدن خود در قلعه های قویاً استحکام یافته خویش مانند: رنگ، بندار، بلواران، لاغری، سناخانه، سنگ، اشیار وغیره در برابر مغولها مقاومت سخت نشان دادند[٤١٦]. رشیدالدین در باره کشته شدن تخوچارنویان یکی از سر لشکریان بزرگ چنگیز خان در غرجستان معلومات ارایه می نماید[٤١٧]. در همان زمان، غوریهای قلعهٔ اشیار توفیق یافتند تا دستجات محافظ مغولها را تارو مار نموده بار و بُنه گرانبهایی از لشکریان چنگیز خان به غنیمت بگیرند و خود آنان را اسیر کردند و هم شماری از اسیران را دوباره آزاد نمودند[٤١٨]. در باره اوضاع و احوال داخلی ساحه یاد شده در عهد امیرتیمور و تیموریان اطلاعاتی در دست نیست. در عهد شیبانیان در زمان زمامداری پیر محمد خان ۹۵۳ – ۹۷٤ هجری (١٥٤٦ – ١٥٦٦ میلادی) غرجستان جزو قلمرو بلخ بود.

پس از تصرف ماوراءالنهر توسط نوروز احمد خان (براق خان) در ۹۵۸ هجری – ١٥٥١

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میلادی و فرار عدهٔ کثیری از سلاطین شیبانیان از آن دیار، غرجستان (قبل از مرگ نوروز احمد خان در سال ۹٦۳ هجری مطابق ۱۵۵٦ میلادی از جانب پیر محمد خان نمایندهٔ حکمران بلخ عبدالله خان اداره می شد)[٤١٩] در اوایل قرن هفدهم میلادی در غرجستان مبارزه میان شیبانیان ، متاخر و اشترخانیان توسعه و گسترش یافت.

۱۸- چغچران :

(چغچران حالیه) در بخش علیای ساحل راست رود هریرود واقع بوده به استناد اطلاعات پراگندهٔ که در اختیار خویش داریم میتوانیم حکم نماییم که چغچران در قرن هفدهم میلادی تحت تابعیت خان نشینی بلخ قرار داشته است[٤٢٠].

۱۹- هزاره جات :

حدود دقیق آنرا نمیتوان مشخص نمود آ. ای. سنیساریف حدود آنرا به ترتیب زیر مشخص میگرداند « شرقاً این سرزمین به نصف النهار کوتل اونی، غرباً به نصف النهار واقع میان مرغاب و میمنه و شمالاً به میلان جنوبی تیر بند ترکستان و از سمت جنوب تقریباً به موازات شهر غزنی مطابقت مینماید ... بخش شرقی این ساحهٔ بزرگ را هزاره ها و بخش غربی آنرا ایماق ها اشغال نموده اند. در مورد اینکه خط حد بخشی میان این هر دو از کجا عبور مینماید، بطور مشخص و دقیق خاطر نشان نگردیده است[٤٢١]. اطلاعات آ. ای. سنیساریف متعلق به سدّهٔ ماست.

محمود بن امیر ولی، هزاره جات را با بیان مقداری شک و تردید که مبین اظهارات مشروط است در جوار شهر- قلعه « بربر » که در حوالی کاهمرد و قندهار موقعیت دارد، قرار میدهد. لیکن در ادامهٔ حکایات مؤرخ موصوف حاوی مقداری توضیحات در خصوص موضوع مورد بحث بوده و حدود کشور های همجوار را در جنوب و غرب مشخص و معین میگرداند .

همچنان مؤلف موصوف ضمن توضیح وقایع مربوط به سال ۱۰٤۹ هجری/ ۱٦۳۹ میلادی میگوید که هزاره جات از سمت جنوب با قندهار همجوار بوده بگونه که سرحدات جنوبی آن به ادامهٔ رود هلمند کشیده شده است و به ادامه مینویسد که « کاهمرد از شهر های عمدهٔ کوهستان هزاره جات بوده که تا حدود غور و غرجستان گسترده است »[٤٢٢]. متکی به این اطلاعات میتوان به نتیجه رسید که: سرحدات جنوبی هزاره جات موافق و هم جهت به جریان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میانهٔ رودهای کجرود، هلمند وبخش علیای رود ارغنداب و در سمت شمال خود به بخش علیای رود خُلم، بلخاب و سرپل و در سمت غرب خود، هزاره جات با غور و غرجستان و از سمت شرق دقیقاً همان طوریکه آ. ای. سنیساریف مشخص کرده است به نصف النهار کوتل اونی محاط میگردد. در بارهٔ اینکه در چه زمانی و توسط کدام شخص هزاره جات به بلخ الحاق گردیده است، منابع کتبی حاوی اطلاعات مختصر و پراگنده و اما خیلی ها دقیق است. کاهمرد شهر عمدهٔ هزاره جات در بهار سال ۱۵۸٤ میلادی توسط قوای عبدالله خان ثانی شیبانی تسخیر گردیده بود[٤٢٣].

در زمان ولی محمد خان هزاره جات توسط خواجه منصور تر خان حمکران اشترخانی اداره میشد[٤٢٤]. این حقایق شاهد آن است که هزاره جات در سالهای هشتاد قرن شانزدهم میلادی جزو قلمرو بلخ بوده است.

۲۰- راجع به جرَش:

در آثار و منابع کتبی اطلاعاتی درج نیست. لیکن در نقشه های جغرافیایی محل بس وسیعی بنام جرس نشان داده شده است که در بخش علیای رود بلخاب در مسیر راه کاروانرو که از گذرگاه ترمذ تا کابل امتداد دارد واقع شده است. از قرائن معلوم میشود که این همان جرش، محمود بن امیر ولی است که در گذشته ها مربوط هرات بود، و در سالهای سی ام قرن هفدهم میلادی به خان نشینی بلخ الحاق گردیده است[٤٢٥].

قدامت وَخش، قبادیان و ترمذ که محمود ابن ولی آنها رامربوط به بلخ میداند تا حدود معینی توسط باستان شناسان، جغرافیا نویسان و مؤرخین: آ. وامبیری، گالگین، بارتولد، کاستلسکی، ماسون، مندیلشتیم، شیشکین، یاکوبوفسکی، بیلینیسکی، دیاکونوف و دیگران، پژوهش و شناسایی گردیده است[٤٢٦].

وخش تا قرن دهم میلادی جزو متشکلهٔ ختلان و اما ترمذ به استناد توضیحات آثار جغرافیایی قرون وسطی منطقهٔ بزرگ و مستقل بوده است. از پژوهش مفصل و همه جانبهٔ آ. م. بیلینیسکی روشن است که ختلان در عهد اسد ابن عبدالله حکمران عرب در وابستگی بلخ وپسانترها در وابستگی سامانیان بوده است[٤٢٧]. در عهد سلالهٔ قره خانیان و خوارزم شاهیان وخش، ترمذ و سایرساحات ساحل راست رود جیحون تحت زمامداری همین دو سلاله بوده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۱- وخش:

قبل از دوران زمامداری اعراب بهمین نام معروف بوده است ، چنانچه اصطخری ختلان و وخش را از جملهٔ شهر های باستانی ساحل راست رود جیحون و هلاورد و لیواکیند را از جملهٔ شهر های بزرگ وخش میداند.

شایان توجه است که ختلان و وخش در همان زمان تحت یک حاکمیت واحد متحد و یک پارچه بودند[۴۲۸].

در قرن یازدهم میلادی وخش جزو قلمرو غزنویان بود[۴۲۹]. عین مطلب را میتوان در مورد ترمذ و چغانیان اظهار داشت زیراکه ساحات یاد شده توسط حکمرانان سلطان مسعود، حاجی بی تگین و ابوالقاسم داماد خود سلطان اداره میشد[۴۳۰].

در نیمهٔ دوم قرن یازدهم میلادی در ترمذ و چغانیان میان قراخانیان و سلجوقیان مبارزه شدید و بی امان براه افتاد و در آغاز کار پلهٔ کار زار به نفع قراخانیان سنگینی کرد و در سال ٤٦٤ هجری/ ۱۰۷۲ میلادی شمس المُلک النصر ٤٦٠ - ٤٧٢ هجری (۱۰٦۸ - ۱۰٦۹ - ۱۰۸۰ میلادی) یکی از نمایندگان این دودمان ترمذ را به تصرف خویش در آورد و موصوف همان وقت ساحل چپ رود جیحون را عبور نموده و بلخ را به تصرف خویش در آورد وپس از غارت و چپاول اساسی آن واپس به ترمذ عودت کرد[۴۳۱] و لیکن پس از سپری شدن مدت دو سال ترمذ بدست ملک شاه سلجوقی افتاد ٤٦٤ - ٤٨٥ هجری (۱۰۷۲ - ۱۰۹۲ میلادی) قشون ترکمن ها به عمق ساحهٔ ماوراءالنهر نفوذ و تا حدود سمرقند پیش رفتند و شمس الملک مجبوراً تقاضای صلح نمود و اساساً (در اینجا نظام الملک وزیر مقتدر بصفت میانجی عمل کرد) وبرطبق مفاد معاهده منعقد شدهٔ صلح بین دولتین، ترمذ بطور قطعی جزو امپراتوری سلجوقیان قرار گرفت اما، چغانیان همچنان بدست قراخانیان ماوراءالنهر باقی ماند[۴۳۲]. تقریباً تا به سالهای شصت قرن دوازدهم ترمذ همچنان بدست سلجوقیان باقی ماند و بعداً آن را قراخانیان به تصرف خویش در آوردند[۴۳۳].

در سال ٦۰۱ هجری/ ۱۲۰۵ میلادی ترمذ تحت سلطهٔ غوریان قرار داشت که از طرف بهرام شاه زمامدار غور اداره میشد و اما در سال بعد، ترمذ به تصرف محمد خوارزم شاه در آمد[۴۳٤]. مواد و مدارک باستان شناسی بدست آمده در جریان سالهای سی تا چهلم و دوران پس از جنگ سدهٔ ما باز تاب دهندهٔ اوضاع و احوال این دو شهر میباشد: ترمذ و هُلبک مرکز ختلان با صرف نظر از این که فقد این شهر ها به عرصهٔ مبارزه قراخانیان و سلجوقیان مبدل گشتند این شهر ها در قرن های یازدهم و دوازدهم میلادی در ردیف شهر های بزرگ رشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یافتهٔ اقتصادی آسیای میانه قرار داشتند.

چنانکه از نتایج حفریات باستان شناسی ساحه پیداست شهر ترمذ از لحاظ وسعت خویش برابر به یک و نیم چند سمرقند قرن هشتم میلادی و همچنان از لحاظ اندازه و بزرگی بمراتب بزرگ تر از سمرقند قرن دهم میلادی بود و بگونهٔ مثال یاد آور می شویم که صرف ناحیهٔ آهنگران شهر ترمذ بمساحت هشت هکتار ساحه را احتوا مینمود[۴۳۵]. تهاجم مغولها آسیب های بزرگی به این شهر بزرگ و شگوفان وارد آورد. خوارزم شاه ترسو و بی پروا نمی توانست سیستم مدافعهٔ شهر ترمذ را جهت دفع و طرد موفقیت آمیزتهاجم چنگیز خان سازماندهی نماید و گذشته از این ها اردوی بزرگ خود را که از لحاظ کمیت، نسبت به لشکریان مغول تفوق آشکاری داشت، به ساحات مختلف ماوراءالنهر پارچه، پارچه نمود و خودش به آنسوی رود پا به فرار نهاد. در آن روز گاران شهر ترمذ مانند سایر شهر های ماوراءالنهر و خراسان دارای قلعه های مستحکم بود وافزون برآن از گارنیزیون محلی ترمذ قطعات و جزوتامهای کثیری بسرکردگی فخرالدین حبش که قوای سجستانی در اختیار وی قرار داشت جابجا گردیده بود[۴۳۶].

جالب و حیرت انگیز است که جوینی و رشیدالدین ضمن تشریح وقایع و حوادث در بالا یاد شده مینویسند که بخش اعظم دیوار قلعهٔ شهر ترمذ در بستر امروزهٔ رودخانه آمو قرار داشت[۴۳۷]. مغولها پس از مجادلات سر سختانه و محاربات خونین[۴۳۸] و محاصره دوازده روزه قلعهٔ ترمذ را تسخیر و آنرا ویران کردند و همه باشندگان آنرا کاملاً از دم تیغ کشیدند، اما ترمذ نسبت به بلخ و سایر شهر هایی که توسط مغولها ویران گردیده بود، بسرعت، دو باره به پا ایستاد و قد برافراشت. چنانچه در اواسط قرن سیزدهم میلادی از ترمذ بمثابهٔ یک شهر بزرگ و زیبا و ثروتمند نامبرده شده است[۴۳۹].

شهر جدید ترمذ در محل سابقهٔ شهر ترمذ که توسط مغولها تخریب شده بود بنأ و اعمار نگردیده بلکه بقول م. ی. ماسون شهر جدید ترمذ بفاصلهٔ دو میل عربی (٤ کیلو متر) دورتر از ساحل رود آموخانه اعمار گردیده بود[۴۴۰]. شرف الدین علی یزدی در ردیف ترمذ جدید از ترمذ کهنه نیز نام می برد[۴۴۱]. در مورد احیای مجدد قسمی ترمذ کهنه مشخص تر باید گفت که باز سازی قلعه آن با نام خلیل سلطان مرتبط است که نامبرده از بیم مخاطره یی که از اثر تشدید تشنج اوضاع در اندخود و بلخ در سال ۱٤۰۷ میلادی توسط شاه رخ میرزا راه اندازی شده بود قلعهٔ کهنه ترمذ را که مشرف بر فراز ساحل رود آمو موقعیت داشت مجدداً احیأ کرد و تحکیم بخشید[۴۴۲]. در سالهای زمامداری شاه رخ میرزا ترمذ تحت اثر اولوغ بیگ قرار داشت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اماپس از مرگ ابوسعید ترمذ ضمیمهٔ تیول پسر وی یعنی سلطان محمود که حکمران چغانیان، حصار، ختلان، قندوز و بدخشان بود گردید.

در این وقت در ترمذ از جانب سلطان محمود، سید حسین اکبر حکومت مینمود که بقول «بابر نامه» نامبرده از اقارب سلطان بود. پس از تسخیر بخارا و سمرقند توسط شیبانی خان در چغانیان، شهر صفا و ترمذ باقی چغانیانی برادر کهتر خسرو شاه که در سال ۹۱۰ هجری/ ۱۵۰۴ - ۱۵۰۵ میلادی[۴۳] در این دیار حکومت میکرد به تحکیم و تقویت بیشتر موقعیت خویش پرداخت. پس از ۱۵۰۵ میلادی ترمذ وسایر مناطق ساحل راست رودخانه آمو بدست شیبانیان منتقل گشت، که در ترمذ سید محمد سلطان خلف بوبئ سلطان توظیف شد[۴۴].

در آستانهٔ ظهور اوزبیک های کوچی، ترمذ مجدداً در معرض ویرانی قرار گرفت که در این باره تنها محمود بن امیر ولی اطلاعاتی ارایه میدهد که بروفق اظهارات نامبرده این بار شهر ترمذ را یکی از شخصیت های متنفذ عالیجاه تیموری بنام سلطان علی محمد باقی ترخان در اثنای فرار خویش به آنسوی رود آمو ویران نمود[۴۵]. در نیمهٔ نخست قرن شانزدهم میلادی آنگاه که در خان نشینی بخارا میان شیبانیان و تیموریان متأخر آتش کشمکش های داخلی مشتعل بود ترمذ همانند بلخ به عرصهٔ نفاق و شقاق میانفیودالی مبدل گشته بود.

در زمان زمامداری کستین قرا سلطان ۹۳۳ - ۹۴۳ هجری/ ۱۵۲۷ - ۱۵۳۶ میلادی در بلخ تورسون محمد سلطان پسر مهدی سلطان شیبانی که پسانترها در اتحاد با همایون که در آن سالها حکمران بدخشان بود، پیوست، در ترمذ بر سراقتدار بود. لیکن در سال ۱۵۳۶ میلادی شیبانیان مؤفق به طرد این دست نشاندهٔ همایون از ترمذ گردیدند[۴۶].

در اینجا (ترمذ . م.) که تا ایندم (سیزدهم جمادی الثانی ۹۶۲ هجری/ هفتم ماه می ۱۵۵۵ میلادی) که تا حوالی قرشی توسط عبدالله خان فتح گردیده بود، قلچ قرا سطان پسر کستین قرا سلطان ظاهر گشت، از ورای حقایق ارایه شده معلوم میشود که ترمذ در سالهای سی ام قرن شانزدهم میلادی ضمیمهٔ تیولداری بلخ گردیده بود.

در مُحرم سال ۹۸۰ هجری / ماه می و جون ۱۵۷۲ میلادی در اثنای محاصرهٔ عبدالله خان ثانی ترمذ به مخروبه یی مبدل گشت و تجهیزات قلعهٔ ترمذ توسط منجنیق های سنگ انداز و نفت انداز تخریب گردیده بود. اما، در گرما گرم و شدت محاربه، شیخ الاسلام خواجه عبدالولی پارسا پسر و جانشین خواجه ابو نصر پارسا (وفات ۹۴۴ هجری / ۱۵۳۷ میلادی) از جانب بلخ با ارایهٔ پیشنهاد صلح به قرار گاه عبدالله خان حضور یافت و مطابق قرار داد منعقده بین جانبین درگیر جنگ پادشاه محمد سلطان پسر پیر محمد خان حکمران ترمذ شهر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را به قوای بخارا تسلیم داده و خودش عازم بلخ گردید و محمود سلطان از طرف عبدالله خان بصفت حکمران ترمذ تعیین گردیده و مینگلی بی قوش چی را بسمت اتالیق به نزد حکمران جدید ترمذ گماشتند[۴۴۸]. در عهد اشترخانیان شهر ترمذ فاقد استحکامات بیرونی بوده و گفتنی تر آنکه در آن روزگاران ترمذ مرکز منطقه یی هم بوده است. آنچه مؤلف همان عصر، در نیمهٔ نخست قرن شانزدهم میلادی در بارهٔ اوضاع و احوال شهر ترمذ ارایه میدهد « ترمذ – شهر قدیم است ... قلعهٔ آن در ساحل رود جیحون واقع بود. شهر بیرون آن خیلی ها بزرگ و مستحکم بود. مگر در حال حاضر به مخروبه یی مبدل گشته است ، قلعهٔ شهر درون که در حال حاضر کهنه شده است چندان بزرگ نیست و اما مستحکم است ... »[۴۴۹].

از قرن سیزدهم تا قرن پانزدهم میلادی اطلاعات اندکی در خصوص اوضاع و احوال وخش در دست است که صرف رشیدالدین در این باره چنین معلومات ارایه میدهد: که درست در آغاز محاصره سمرقند چنگیز خان لشکری را تحت فرماندهی « الک نویون » شاهزاده یساور به صوب وخش و تالقان گیسل داشت[۴۵۰].

در ربع اخیر قرن پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم میلادی در وخش خسرو شاه فرمان میراند که در سال ۹۰۹ هجری / ۱۵۰۳ میلادی تحت تضیق قوای شیبانی خان قرار گرفته، از آنجا بیرون رانده شد[۴۵۱]. شهر وخش در مصب رود وخش برود آمو موقعیت داشت که در سدهٔ گذشته به مخروبه یی مبدل گردیده بود. در سفر نامهٔ لوگوفیت که در آغاز سدهٔ ما در این دیار سفر داشته است چنین میخوانیم : « بقایای قلعهٔ وخش مشرف بر گذرگاه وخش ساحل رود آمو که از جانبی مدافع دهانهٔ وادی حاصلخیز قورغان تیپه و از جانبی هم به منزلهٔ تکیه گاهی برای آنعده جستجو گران طلا که از، ازمنه های باستان در این محل مشغول استخراج طلا به شیوه های سنتی بودند جلب نظر مینماید. قلعهٔ وخش در حال حاضر دارای شکل غیر منظم بوده و سنگهای سفید آهکی آن به شکل تلی از هاوار بروی زمین افتاده است »[۴۵۲]. برطبق حکایت محمد وفای کرمینه گی، محمد رحیم بنیان گذار سلالهٔ منغیتیه ۱۱۷۰ – ۱۱۷۲ هجری / ۱۷۵٦ – ۱۷۵۷ میلادی بخاطر حصار (بالایی و پایینی) بجنگهای دو ساله که ویرانی و خونریزی بس عظیمی را در پی داشت مبادرت ورزید[۴۵۳].

از قرائن معلوم آنزمان سالهای ۱۷۵٦ – ۱۷۵۷ میلادی قلعهٔ وخش تخریب گردیده بود.

۲۲ – خواجه میرزید:

به سبب محدودیت اطلاعات در منابع کتبی در خصوص خواجه میرزید تعیین دقیق محل و موقعیت آن ممکن و میسر نیست و یگانه اطلاعاتی که امکان آنرا میسر میگرداند که بطور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تقریبی محل و موقعیت آنرا تعیین نمود عبارت از بخش تاریخی « بحرالاسرار » اثر محمود بن امیر ولی است که در ضمن ارایه گزارش در بارهٔ بغاوت شهزادگان اشترخانی هر یک عباس سلطان و رحمن قلی سلطان علیه باقی محمد خان در سال ۱۰۱۰ هجری / ۱۶۰۱ - ۱۶۰۲ میلادی که در آن چنین گفته می شود: پس از شکست، شهزادگان از راه کش و چغانیان پا بفرار نهادند، عساکری برای تعقیب و گرفتاری آنان فرستاد شده بود که نخست به حصار شادمان و بعداً وارد چغانیان گردیده در استقامت ترمذ از مسیر ترناب و خواجه میرزید ادامه داد. صیاد « شهریست که در چهار کیلو متری جنوب شهر توز فعلی واقع است »، تعقیب کنندگان موفق نگردیدند که شهزادگان مغرور را گیر آورند زیرا که شهزادگان بطور نامحسوسی مخفی گریده بودند و صرف شهزاده عباس در گذرگاه ترمذ که در آن روزگاران بنام یار- داگ[۴۵۴] مسمی بود بدام افتاد از این همه پیداست که خواجه میرزید در محلی که باید میان ترناب و شهر صیاد واقع باشد موقعیت داشته است.

۲۳ - قبادیان :

(« قباذیان » جغرافیا نویسان عربی آنرا « قباذیان » می نامند) منطقهٔ ایست میان بخش سفلی رود وخش و کافرنهان، شهر قبادیان در ساحل راست رود کافرنهان و در فاصلهٔ پنجاه و پنج کیلو متری بسمت شمال گذرگاه (از رودخانه آمو) بنام ایواج[۴۵۵] واقع میباشد. بقول باستان شناسان بقایای خرابه های این شهر در فاصلهٔ یک کیلو متری بجانب شمال شرق شهر امروزی میکویان آباد دیده میشود[۴۵۶].

در زمرهٔ شهر های منطقهٔ قبادیان از شهر های مانند نودیز و واشجرد (واشگرد)، در آثار و منابع کتبی نام برده میشود که در قدامت خویش هم برابر و همزمان ترمذ است[۴۵۷] و موقعیت واشجرد با موقعیت قشلاق فعلی سرمزار که در ساحل راست رود ایلاک که امروزه به منطقهٔ فیض آباد مربوط میباشد، تطابقت مینماید[۴۵۸]. و اما تا جایی که مربوط به تشخیص و تعیین موقعیت شهر نودیز میشود، باید اظهار داشت که تعیین و تثبیت موقعیت آن درحال حاضر ممکن و میسر نمیباشد در عهد زمامداری اعراب در بلخ و احتمالاً در قرن دهم میلادی، قبادیان همراه با ختلان هر دو، مشترکاً یک واحد اداری را تشکیل میدادند و تحت اثر بلخ بودند[۴۵۹] و در عهد زمامداری غزنویان نیز بهمین موقف تحت سلطهٔ بلخ بسر میبرد، با این تفاوت که حالا دیگر قبادیان بمنزلهٔ مرکز حوزه یی مستقلی بود[۴۶۰]. در آغاز قرن سیزدهم میلادی قبادیان تحت اثر خوارزم شاه قرار داشت که در آن روز گاران در قبادیان ملک دغل چُوک حکومت مینمود[۴۶۱].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در عهد تیموریان مناطق ساحل راست رود خانه آمو از لحاظ اداری و تشکیلاتی دچار تغییرات عظیمی شدند و در این دوره شهر های حصار شادمان و قبادیان قد برافراشتند و شهر های ختلان و، وخش تحت سلطهٔ شان قرار گرفتند. در بارهٔ این که در دوران حیات شخص امیر تیمور، حاکمان این دیار چه کسانی بوده اند منابع کتبی سکوت اختیار مینمایند. و اما در « تزوکات تیمور » گفته میشود که تیمور منطقهٔ حصارشادمان را به امیر مینگلی بوقّه که تا آنزمان به خدمت تغلق تیمور حکمران مغولستان بود (۷۶۰ – ۷۷۱ هجری / ۱۳۵۹ – ۱۳۶۹– ۱۳۷۰ میلادی) عنایت و ارزانی فرمود[٤٦٢] در روزگاران آشفته و تار که بلافاصله پس از مرگ امیر تیمور کورگان آغاز گردید از شهزادگان میرک احمد و سیدی احمد پسران عمر شیخ که ایشان را در سال ۸۱۱ هجری / ۱٤۰۸ میلادی شیخ نورالدین میخواست برای تصرف حصار شادمان بفرستد یاد آوری میشود. و اما شهزادگان موصوف احتمالاً به نیت شیخ نورالدین پی برده وپیش از آن قرارگاه شیخ موصوف را ترک نموده و از گذرگاه رود آمو عبور و در روز های اخیر ماه ذوالقعدهٔ سال ۸۱۱ هجری / ماه اپریل ۱٤۰۹ میلادی خود را بنزد شاه رخ میرزا رسانیدند[٤٦٣]، سپس تا سال ۸۳۷ هجری / ۱٤۳۳ میلادی در حصار شادمان، میرزا محمد جهانگیر پسر محمد سلطان، حاکم دست نشاندهٔ شیخ نورالدین و یکی از مدعیان تاج و تخت تیمور حکومت مینمود[٤٦٤]. از سالهای هشتاد قرن پانزدهم میلادی حصار شادمان و در مجاروت با آن قبادیان و ختلان، طوریکه در بالا گفته شد به تصرف خسرو شاه قرار گرفت. سلطان حسین میرزا با استفاده از کشمکش های داخلی امپراتوری در ساحل چپ رود آمو سرزمینهای مانند[٤٦٥]: قندوز، بخشی از بدخشان، بغلان و ساحات تا هزاره جات بامیان را به تصرف خویش در آورد[٤٦٦]، و بخشی از قلمرو امپراتوری خسرو شاه در ساحل راست رودخانه آمو و قسماً مناطق حصار شادمان را طوریکه در بالا گفته شد، در بهار سال ۹۰۹ هجری قشون شیبانی خان بدون زحمت خاصی به تصرف خویش در آورده بود و گارنیزیون های مقیم حصار شادمان مربوط خسرو شاه و بقول مؤرخ همان عصر گر چه آنان در داخل قلعه های خویش آذوقه و خوار و بار و علیق برای مصارف ده ساله شرایط محاصره را در دسترس خویش داشتند[٤٦٧]، با آن هم علیه اوزبیک های بادیه نشین مقاومتی از خود نشان ندادند. سایر مناطق، قبادیان، چغانیان و ترمذ مدت یک سال بدست حکمرانان خسروشاه باقی ماند که در این باره حکایات «بابر نامه» که متعلق به وقایع سال ۹۱۰ هجری / ۱۵۰٤ – ۱۵۰۵ میلادی است چنین گواهی میدهد « من در ماه مُحَرم از دیار فرغانه به صوب خراسان عزیمت نمودم و در عرض راه در یک اتراق تابستانی که به ساحهٔ ایلاک منطقهٔ حصار شادمان بود رسیدیم وپس از رسیدن ما در قبادیان باقی چغانیانی برادر کوچک خسرو شاه نزد من خطیب قرشی را فرستاد وپس از خیر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواهی و خیر اندیشی نسبت بما خلوص نیت و ارادهٔ نیک خویش را مبنی بر پیوستنش یکجا با ما اظهار نموده و لحظهٔ که ما رودخانه آمو را از گذرگاه ایواج عبور نمودیم نامبرده نیز خود را بنزد ما رسانید و در خدمت رکاب من ایستاد و ما به اثر خواهش باقی در محلی در مقابل ترمذ آنسوی رود معطل کرده منتظر ایستادیم و باقی تمام آل و عیال و خانوادهٔ خویش را تا آخرین فرد از رودخانه آمو عبور داده و به ایشان ملحق گردید و پس از آن بجانب کاهمرد و بامیان حرکت کردیم »[٤٦٨].

از این توضیحات روشن است که پیش تر یعنی در ۹۱۰ هجری / ١٥٠٤ میلادی حکمرانان خسرو شاه نه تنها قبادیان بلکه چغانیان و ترمذ را رها کرده بودند و این مناطق همه بدست شیبانی خان انتقال یافته بود. شیبانی خان حصار شادمان وچغانیان را به اقارب خویش یعنی به حمزه سلطان و مهدی سلطان واگذار[٤٦٩] شد و ایشان تا سال ۹۱٦ هجری/ ١٥١١ میلادی در این دیار حکومت کردند[٤٧٠]. در شوال یا ذوالقعدهٔ سال ۹۱۷ هجری/ سپتامبر سال ١٥١١ میلادی، جنوری و فبروری سال ١٥١٢ میلادی پس از شکست سلاطین شیبانی در محل پل سنگین، وخش، حصار شادمان چغانیان و قبادیان بدست مغولهای بابر افتاد و در زمستان سال ۹۱۸ هجری/ ١٥١٣ میلادی ساحات در بالا یاد شده توسط عبید الله خان شیبانی دوباره آزاد گردیده و مناطق یاد شده را به پسران حمزه سلطان مقتول هریک عبدالطیف و عبدالمطلب عنایت و ارزانی داشتند[٤٧١]. اینکه آنان تا کدام زمان در این مناطق حکومت کرده اند به تشخیص آن توفیق نیافتیم و به استناد اطلاعات ارایه شده در تاریخ عبدالله نامه تا سال ۹۹۲ هجری/ ١٥٨٤ میلادی یعنی تا متابعت مجدد ساحات یاد شده از دولت شیبانی، این مناطق تحت فرمان سلیمان شاه تیموری و اخلاف او قرار داشت[٤٧٢].

در زمان اشترخانیان، قبادیان بحیث یک حوزهٔ تحت تابعیت خان نشینی بلخ قرار داشته و خیلی ثروتمند و معمور بود[٤٧٣] چنانچه در این زمینه محمد طاهر چنین گواهی میدهد « احیاناً اگر کسی در این ساحات سفری داشته باشد پس تمام مسیر راه سفرش در سایهٔ درختان باغات و دیوار احاطه باغ و باغچه ها واقع گردیده و دهات این مناطق بهم پیوست بوده ... با داشتن آب و هوای خوب و گوارا دارای انواع میوه های تازه و فراوان است ، میوه های این مناطق خیلی ها خوب بوده و قسماً انار این منطقه از شهرت خوب برخورداراست . خرید و فروش خربوزه در آن دیار مروج نیست و در صورتیکه مقدار انگور هم کمتر از یک خروار باشد خرید و فروش نمیشود ... مردم قبادیان خوش محضر و نیک معامله و مهمان نواز استند، و هر یک از خانوده های آن دیار یک اتاق فرش کرده و پاکیزه مختص برای پذیرایی مهمانان آماده و مهیا دارند »[٤٧٤].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ختلان با داشتن شهر ها و روستا های بزرگ مانند:

واشجرد، دشتگ ، دشت قولاق، یگ سو، یسی، قلعه زیم، از طریق « عقب » قانغورُت، چهار سو در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی چهارم حصهٔ ساحهٔ خان نشینی بلخ را تشکیل میداد[۴۷۵]. اوضاع تاریخی جرافیایی این مناطق پهناور که گذشته های دور آنها بخشی از باستان را میسازد و هم مناطق بیگ نشینی های زمانه های متأخر مانند: وخش، بلجوان، قبادیان و همچنان پامیر و خاشت را، م. آ. بیلینیسکی تا قرن دهم میلادی بطور مفصل مورد پژوهش خویش قرار داده است[۴۷۶].

از قرن یازدهم میلادی ختلان جزو قلمرو غزنویان بود و در اینجا در زمان خود سلطان محمود، ابوالخیر بلخی بحیث حکمران و عامل سلطان محمود حکمرانی میکرد و همچنان در این منطقه « جایی که اضافه تر از بیست باب مدرسه های با اختصاص موقوفات در آن واقع است » امام بو صادق تبّانی بصفت قاضی کلان تعیین شده بود[۴۷۷]. اوضاع داخلی ختلان از قرن دوازدهم تا پانزدهم میلادی خیلی ها شبیه به اوضاع داخلی مناطق واقع در ساحل راست رود آمو میباشد در این دوران ختلان نخست جزو قلمرو دولت قره خانیان، و پس از آن جزو دولت خوارزم شاهیان و پسانتر آن هم جزو اولوس چغتاییان و درفرجام جزو قلمرو دولت تیمور و تیموریان بود.

در زمان زمامداری خسرو شاه، امیر ولی برادر کوچک وی که مانند برادر بزرگ خویش بگونهٔ حزن انگیزی پدرود حیات گفت در ختلان بر سر اقتدار بود که در سال ۹۱۰ هجری/ ۱۵۰٤ میلادی او نیز با همراهی دستهٔ کوچکی از ختلان به قصد الحاق به بابر به صوب کابل پا به فرار نهاد، اما در ساحهٔ ایلان چیق، ایماق های سابقاً ساکن در آنجا و حالا سفر کنندگان بجانب کابل به مقصد پیوستن به بابر، در اتحاد با قبایل نکودری، قشقایی و دیگران در محلی بنام سر آب راه را برای امیر ولی سدّ و او را تارو مار کردند و امیر ولی از این تهلکه جان بسلامت برده و پا به فرار نهاده به نزد شیبانی خان آمد و شیبانی خان هم « فرمان داد که او را در بازار سمرقند بر ملاء عام گردن بزنند »[۴۷۸]. از همین زمان به بعد ختلان بدست اوزبیک های بادیه نشین افتاد و اندکی پس از مرگ شیبانی خان در اینجا اخلاف میرزا سلطان ویس تیموری که در تاریخ بنام میرزا معروف است بر سر اقتدار آمد. تا سال ۱۵۸٤ میلادی یعنی تا تصرف ختلان از جانب عبدالله خان ثانی در ختلان شاه رخ میرزا نواده سلیمان شاه حکومت نمود[۴۷۹].

اما در آنزمان این مناطق تحت اثر حکومت بلخ نبود، بلکه مستقیماً تحت اثر بخارا قرار داشت. در زمان زمامداری ندر محمد خان ختلان جزو قلمرو بلخ بود و به ترتیب زیر: پسران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موصوف حکومت کردند : عبدالعزیز سلطان، خسرو سلطان و بهرام سلطان و درعهد زمامداری عبیدالله خان بوری بی قته غان برادر زادۀ محمود بی قته غان معروف در ختلان حکومت مینمودند[۴۸۰]. (بطور مفصل نگاه: فصل سوم)

دربرهه زمانی و دوران مورد پژوهش ما این منطقه یک ساحه وسیع و پهناور را احتوا می نمود که در سمت شرق خویش با سرزمین های قرغزهای پامیر، در سمت غرب با وخش و قبادیان و در سمت شمال با درۀ حصار و در سمت جنوب خود با کوه های تخارستان محاط میگردید[۴۸۱].

در خصوص اوضاع داخلی ، فنون استحکامات شهری و سایر تأسیسات و ساختمان های پایتخت ختلان منابع و آثار کتبی سکوت مینمایند. در زمانه های باستان پایتخت ختلان، محلی بنام هُلبک[۴۸۲] بوده که محمود بن امیر ولی از یک هُلبوک یاد آور میشود که در روز گاران مؤلف موصوف آن محل را « زیم » مینامیدند[۴۸۳] . آ. م. بیلینیسکی در بارۀ شهر قباد آباد بگواهی های طبری استناد مینماید و همچنان به نامهای « ویزی » یا « بیزی » (زیم ؟). وی ادامه داده مینویسد « آیا این نام ها ارتباطی به شهر قبادیان (قوادیان) دارند ؟.

زیرا، قبادیان که در ساحل راست کافرنهان موقعیت دارد و ضمناً با در نظر داشت اینکه در ساحل راست رود وخش محلی بنام تخت قباد در مجاورت مستقیم با ختلان وجود دارد اظهار نظر تأییدی در این خصوص دشوار است »[۴۸۴].

موقعیت هُلبک که بهمگان هویداست و به هیچ وجه نمیتواند تردید آمیز باشد که به سمت جنوب کولاب حالیه موقعیت داشته و در حال حاضر نیز موجود است که بنام هُولبوگ یاد میشود، متکی به وقایع مربوط به سال های ۱۰۴۲ – ۱۰۴۸ هجری / ۱۶۳۳ – ۱۶۳۲ – ۱۶۳۸ – ۱۶۳۹ میلادی که در بخش تاریخی « بحرالاسرار » تشریح گردیده است. که شهر زیم در درواز موقعیت داشته که تا آنزمان از طرف شاهان بدخشی اداره میشده است[۴۸۵].

۲۳ – کولاب پایتخت جدید خُتّلان:

در قرن شانزهم میلادی بظهور رسید و بگواهی « عبدالله نامه » کولاب شهر بزرگی نبوده و اما دارای قلعه مستحکم سه دروازه یی بود که : دروازۀ چهارسو بطرف شمال، دروازۀ امام بطرف غرب و بطرف جنوب آن درب الحیوان قرار داشت. شهر کولاب از استقامت شرقی خود به کوه هایی محاط بوده که از این کوه ها بمثابۀ سپر دفاعی شهر استفاده میشد[۴۸۶]. اما باید خاطر نشان ساخت که در قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم میلادی این منطقه مانند گذشته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ها بنام ختلان یاد میشد.

از قرائن پیداست که منطقهٔ ختلان بنام جدید خویش (کولاب) در نیمهٔ دوم قرن هجدهم میلادی در زمان دودمان منغیتیه اشتهار یافته است.

در زمرهٔ سایر شهر های تحت اثر ختلان میتوان موقعیت صرف دو شهر آن را تعیین و تثبیت نمود: یکی واشجرد که در بارهٔ آن در بالا توضیحاتی داده شد و دیگری قانغورات است که به فاصلهٔ چندانی در سمت جنوب راه کاروانرو که از کولاب (از راه بلجوان) به فیض آباد (واشجرد باستانی) در جوار سلسله جبال سبستان تاغ ادامه دارد، واقع گردیده است.

محمد صالح و سیدی علی ریس از دشت کولاب و چهارسو که هر دو مربوط حوزهٔ ختلان بود یاد آور میشود[٤٨٧]. میتوان پنداشت که دشت کولاب این همین رباط دشت باشد که به جانب شمال شرق کولاب در ساحل راست رود گووشان که شاخهٔ راست رود پنج است واقع میباشد.

مطابق خط السیری که سید علی ریس از رستاق به سمرقند آمده و چهار سو در محل میان کولاب و پل معروف سنگی وخش واقع بود[٤٨٨]. محمود بن امیر ولی در بخش تاریخی اثر خویش مینویسد که: دهکده چهار سو از فیض و برکت وجود ذخایر وافر خوردنی ها و آشامیدنی های خویش نسبت به همهٔ روستا های ماحول خویش در مقام برتر قرار دارد[٤٨٩].

آیا این همان توتقاول نیست که مطابق نقشه توپوگرافی مینایف سکاسی در سمت شرقی و جوار پل سنگی واقع گردیده است[٤٩٠] ؟

این بود معلومات کلی و اطلاعات اجمالی در خصوص شهر های عمدهٔ خان نشینی بلخ .

پایان فصل نخست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

فصل دوم

شکل گیری خان نشینی بلخ و حیات سیاسی آن از قرن شانزدهم تا اوایل قرن هجدهم میلادی

از اواخر قرن پانزدهم میلادی تا اوایل قرن شانزدهم میلادی اوضاع نهایت متشتت، ناپایدار و لرزان سیاسی و اقتصادی شاخص عمده برای آسیای میانه و کشور های شرقی همجوار آن یعنی ممالک که در گذشته ها جزو قلمرو و دولت تیموری بود، می باشد.

نظام تیولداری رو به رشد زمان تیمور در ادامهٔ حیات خویش در زمان شاه رخ میرزا ۸۰۷/۱٤۰۵ – ۸۵۰/۱٤٤۷ و ابو سعید ۸۵۵/۱٤۵۱ – ۸۷۳/ ۱٤٦۹ توسعه و انکشاف مزید یافته بود نه تنها زمینهٔ رشد مالکیت زمینداری بزرگ را مساعد گردانید که از فیض آن اشرافیت فیودالی منابع عظیمی را بمثابهٔ سرچشمهٔ عواید و ثروت اندوزی در اختیار خویش داشت، بلکه نقش قاطعی را نیز در حیات سیاسی و اجتماعی کشور ایفأ نمود، به این معنی که فرمانروا های عالی مقام، مملکت را میان پسران، اقارب، جانشینان و قوماندانان بزرگ خویش منقسم نموده، در صدد آن بودند که تا به کومک آنان بتواند دستگاه حکومت مرکزی را تحکیم نمایند. اما بر عکس، طوریکه مشاهده میکنیم، مثلاً در تیولداری بلخ شیبانیان و اشترخانیان، حکمرانان بخش ها بالخصوص تیولداران بزرگ گرایش قویی در جهت تأمین استقلال تیول مربوط خویش داشته و در فرصت های مناسب از تحت سلطهٔ دولت مرکزی خود را بیرون میکشیدند

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و در فرجام نتیجه این می بود که قلمرو نظام تیولداری منجر به انقسام به بخشهای کوچک و کوچکتر و کشور دچار جنگهای فیودالی میگردید. از سالهای هشتادم تا نودم قرن پانزدهم میلادی در نتیجهٔ نزاع و نفاق میان فیودالی و فروپاشی نظام و زوال دودمانی که دولت سلطان حسین منجمله بلخ و قلمرو مربوط آن را فرا گرفته بود. پیآمد این همه آن بود که فتح کشور را بدست شیبانی خان ۹۰۵ – ۹۱٦ هجری/ ۱۵۰۰ – ۱۵۱۰ میلادی زمینه چینی نموده و به یک امر مقدر شدهٔ مسلم مبدل گردانید.

در بهار سال ۱۵۰۵ میلادی اوزبیک های بادیهٔ نشین، قندز، بغلان، ارهنگ و بخشی از بدخشان مانند اشکمش، فرخار و... و همچنان در همین سال ۱۵۰۵ میلادی اندخود، فاریاب و میمنه را توانستند به متصرفات خویش بیفزایند.

بلخ را نیز پس از محاصره چهار ماهه در پانزدهم جمادی الثانی سال ۹۱۱ هجری/ ۱۵ نوامبر ۱۵۰٦ میلادی متصرف شدند[۱]. همچنان در نتیجه عملیات های محاربوی سالهای ۱۵۰۷ – ۱۵۰۸ میلادی شیبانیان توانستند حاکمیت خویش را بر هرات، جام، مرو شاه جهان، مشهد، سبزوار، گرگان و دامغان تأمین نمایند[۲].

به این ترتیب مقارن پاییز سال ۱۵۰۸ میلادی بخش اعظم سرزمین ایران امروزی و افغانستان شمالی به استثنای هزاره جات* و بدخشان که در سال ۱۵۰۷ میلادی، خان میرزا تیموری (اسم اصلیش سلطان ویس میرزا) است، در ساحات یاد شده تسلط پیدا کرده بود، بدست شیبانی و اوزبیک های بادیهٔ نشین فتح گردید و سرحدات متصرفات خراسانی شیبانیان در استقامت غرب تا سمنان و از جانب شرق بحوالی بدخشان و در سمت جنوب تا کاهمرد و غوری توسعه یافت.

مناطق فتح شده مربوط ساحات ایران امروزی افغانستان شمالی را شیبانیان میان اقارب، امرای مقرب دربار و وارثان خویش منقسم نمودند که از آن جمله بلخ و مضافات آن را به پسر خورد سن خویش خرم شاه سلطان داد[۳]. و اما شیبانیان که بطور ممتد و مستمر با اوزبیک ها و قزاق ها و طوایف و عشائر خودشان در دشت قپچاق و حکمرانان مغولستان[٤] در حال جنگ و ستیز بودند، قادر به حفظ و تحکیم ساحات مفتوحهٔ خویش نگردیده پس از کشته شدن شیبان خان در حوالی مرو (سی ام شعبان ۹۱٦ هجری/ چهارم دسامبر سال ۱۵۱۰ میلادی) این مناطق به تصرف صفویها که در اوایل قرن شانزدهم میلادی از اردبیل به جانب مشرق در حرکت بودند در آمد. مسلماً پس از غلبه بر قوای متحد صفویها و بابر (رمضان ۹۱۸ هجری/ نوامبر – دسامبر ۱۵۱۲ میلادی) در حوالی غجدوان به اوزبیک ها (بوبی سلطان) امکان آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میسر گشت که برای چند ماهی محدود بلخ و مناطق مربوط آن را مجدداً بدست بیآورند[۵].

در ربیع الثانی سال ۹۲۲ هجری/ ماه می سال ۱۵۱٦ میلادی بلخ و مناطق مربوط آن توسط تیموریان محمد زمان پسر بدیع الزمان و اُرده شیخ اشغال گردیده بود، چنانچه موصوف در غرجستان به جمع آوری قوای بزرگ از قبایل بادیهٔ نشین هزاره های نکودری نایل آمده بود[٦]. پیروزی های اخیر به حد قابل ملاحظه یی توانمندی شاه اسماعیل صفوی را در جنگ و درگیری با کشور ترکیه و سرکوبی قیام در نخجوان، رشت و فومن تأمین نمود.

حکومت محمد زمان پس از دو نیم ماه فرمانروایی در بلخ به اثر اختلافات وی با امیر اُرده شیخ بر سر تقسیم قدرت در بلخ و مضافات آن از هم پاشید، محمد زمان میخواست بلخ و مناطق آنرا تحت قیادت دیوان عالی نگهداشته و اما شبورغان را بیکی از اقارب خویش بسپارد. اُرده شیخ میخواست بلخ را به برادر خویش قوام بیگ و شبورغان را به ایمین بیگ، عم خویش بدهد و بدینگونه او میخواست اقتدار را در دست خویش متمرکز ساخته و در نظر داشت که محمد زمان را بصفت حکمران نام نهاد نگهدارد. بناً جار و جنجال که به این مناسبت در گرفته بود منجر به تصادم مسلحانه شد، که در نتیجهٔ آن محمد زمان از بلخ رانده گشت[۷]. محمد زمان در صدد آن شد که اختلافات خویش را با ارده شیخ از راه مصالحه حل و فصل نماید بناً جهت گفتگو خواند میر مؤرخ را به بلخ فرستاد، خواند میر از سال ۹۲۰ هجری/ ۱۵۱٤ میلادی در ملازمت رکاب محمد زمان قرار داشت. خواند میر از جانب محمد زمان به ارده شیخ و قوام بیگ شرایط آتی صلح را پیشنهاد نمود: بلخ باید بدون هیچگونه پیش شرطی به محمد زمان اعاده گردد که در این صورت ارده شیخ و قوام بیگ و اعضای خانواده و اقارب آنان نه تنها مورد الطاف و عفو محمد زمان قرار خواهند گرفت بلکه دیار اصلی خویش یعنی غرجستان را نیز بدست خواهند آورد.

ارده شیخ با حفظ حرمت و رعایت ادب این شرایط مصالحه را رد نمود و به نمایندهٔ محمد زمان چنین اظهار داشت: اگر شهزاده با عدهٔ اندک محافظین خویش به بلخ تشریف بیآورند و عهد پیمان نمایند که قصد خون و غرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تأکید میابد و الا فلا[۸].

محمد زمان یقین حاصل کرده بود که این نزاع از راه مصالحه حل نمیشود و مدت سی شبانه روز شهر بلخ را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش قرار داد و دراین اثنا ارده شیخ چاپاری به نزد بابر بکابل فرستاد (نام چاپار موصوف، محمد خلیل بود) و در پیام خویش توضیح داده بود که با بی صبری انتظار ورد پادشاه را به بلخ میکشد و حاضر است از راه دیوار شهر کلید شهر را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به او تفویض نماید و بمحض اینکه محمد زمان از این موضوع آگاهی حاصل نمود فوراً حلقهٔ محاصرهٔ شهر – قلعه بلخ را شکستانده به جانب درهٔ گز عزیمت نمود و در آنجا قوای خویش را توسط قشونی که امرأ هر یک: میرزا علی بیگ و محمد باقی پسران شاه رخ و امیر محمد بروندق برلاس با خود از بدخشان آروده بودند از لحاظ توانایی و امکانات محاربوی تقویت و اکمال نمود و هم با ارده شیخ گفتگوها را مجدداً ادامه داد. در این دور از گفتگوها نمایندگان از جانب محمد زمان، امیر محمد قلی دیوان به بلخ آمد و از جانب ارده شیخ، عبدالله و حیدر تر خان به غرجستان رفتند، جانبین به توافق رسیدند که پیمان صلح ببندند و مشروط بر آن بود که محمد زمان و ارده شیخ هر دو جهت عقد قرار داد و نهایی ساختن پیمان صلح به روستای توخته با هم دیدار و ملاقات نمایند.

دهکدهٔ توخته در فاصلهٔ دو فرسنگی شهر بلخ واقع است که این ملاقات بامداد نخستین چهار شنبهٔ ماه ربیع الاول سال ۹۲۳ هجری/ ۲۵ ماه مارچ ۱۵۱۷ میلادی درروستای یاد شده صورت پذیرفت. ارده شیخ سه مراتبه سوگند به زبان آورد که نسبت به محمد زمان وفادار مانده و قول ایمان و اطمینان میدهد که برای او خدمت میکند و محمد زمان، هم زندگی و سلامت او و اقارب او را تضمین مینماید. بعداً هر دو در حالیکه از جانب محافظین هر یک که تعداد شان از چهل تا پنجاه نفر می رسید، بدرقه میشدند بجانب شهر بلخ روان شدند. و اما در عرض راه تعداد افراد محمد زمان به هزار نفر بالغ گشت و اینان افرادی بودند که پیش از آغاز گفتگوها توسط محمد زمان درروستای توخته جا بجا شده بود. ارده شیخ با دیدن این وضع نگران شده تصمیم گرفت که پا به فرار نهاده خود را به قلعهٔ بلخ برساند و به دفاع بپردازد محمد زمان از این نیت او آگاهی حاصل کرده به نزد وی یک تعداد اشخاص مطمئین خود را مؤظف گردانید و لحظه یی که هر دو به گذرگاه رسیدند محمد زمان ارده شیخ را مخاطب قرار داده نسبت بخودش بخیانت متهم نمود و امر داد تا سرش را ببرند، نفرات محمد زمان سر ارده شیخ را بریدند و بقدمش نهادند[۹].

قوام بیگ از حادثهٔ که بوقوع پیوسته بود، آگاهی حاصل نموده و به عجله اقدام به جمع آوری قوای خویش نموده و به صوب کابل چاپاری که حامل پیامی عنوانی بابر بود گسیل داشت و در این پیام از بابر دعوت بعمل آمده بود که تا به بلخ بیاید که در این اثنأ در حومهٔ بلخ قوای قابل ملاحظه یی به فرماندهی ظفر بیگ به اساس تقاضای بار نخست ارده شیخ که شهر بلخ توسط محمد زمان به حلقهٔ محاصره کشیده شده بود از جانب بابر به بلخ گسیل شده بود ، پدیدار گشت، قوام بیگ به استقبال او بر آمده کلید شهر را به او تسلیم نمود[۱۰]. تحت تأثیر چنین اوضاع و احوال محمد زمان مجبور شد که مجدداً به سان و چهاریک برود و از آنجا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محمد باقی برلاس را بصفت قاصد نزد بابر با پیامی در خصوص تسلیم شدنش فرستاد، پس از سپری شدن چند روز بابر با یک نیروی چهار هزار نفری از کابل به آنصوب حرکت کرده این خبر محمد زمان را واداشت که سان و چهاریک را ترک کرده به قره یغاچ برود و محمد باقی برلاس با پیام و قاصد بابر میر محمد حسین به عنوانی محمد زمان به قره یغاچ نزد محمد زمان رسیدند. متن پیام بابر بدست ما نرسیده مگر به اساس گواهی خواند میر ، ظهیرالدین محمد بابر در پیام خویش مینویسد:

که آمدنش به بلخ بمسایل دولتی ارتباط دارد وعده داده بود که بدون معطلی پس از تسلیم شدن آنان بلخ و مضافات آنرا واپس به محمد زمان خان اعاده نموده خودش عازم کابل میگردد، به حرفهای بابر باور نموده محمد زمان میخواست به نزد او به بلخ برود، اما از جانب سید هادی مربی و ناصح روحانی که از دوران شهزاد گی اش در، در بار میزیست و این روحانی در گذشته ها مربی شیبان خان نیز بود، برفتن محمد زمان به نزد بابر به بلخ نظر موافق نداد بناً به اساس مشورت های آن مرد روحانی در بار، محمد زمان خودش نه بلکه میر محمد حسین را با شاه اسکندر نزد بابر با چنین پاسخی فرستاد: در حال حاضر او نمیتواند بقدم بوسی آن حضرت حضور یابد ، اما حتماً این کار را بمجردیکه پادشاهی بلخ را به او اعاده و خودش بجانب کابل عزیمت نماید انجام خواهد داد و در آتیه محمد زمان در صدد آن شد که ایمین بیگ را با خود متحد سازد و علیه بابر مبارزهٔ مشترک نمایند، بناً بجانب شبورغان عازم گردید اما بابر نسبت به او سبقت جسته به قره یغاچ حمله ور گردید، بار و بُنه او را متصرف شد در این زمینه ایمین بیگ با، بابر مساعدت نمود، زیرا ایمین بیگ موصوف از طرف محمد زمان جهت تقویت دفاعیهٔ قره یغاچ علیه بابر توظیف گردیده بود.

پس از این واقعه محمد زمان مجدداً متواری غرجستان گشت و مدت طولانی را در مناطق کوهستانی آن دیار آواره و سرگردان سپری نمود. موصوف بدفعات متعدد در صدد تسخیر مجدد بلخ بر آمد اما توفیق حاصل نکرد و پس از آن به مناطق سان و چهاریک و از آنجا بطرف شبورغان حرکت کرد در این جا محمد زمان تلفات زیادی را متحمل شده و از جانب قوای متحده ایمین بیگ و ابراهیم چابوک محاصره گردیده به اسارت ایشان در آمد و به کابل به نزد بابر فرستاده شد . بقول خواند میر بابر گناهان او را مورد عفو خویش قرار داد. میان نزدیکان خویش به او جای داد و پس از دو ماه به موصوف بلخ را واگذار شد.

محمد زمان در اینجا تا ماه ذی القعده سال ۹۲۹ هجری/ سپتامبر ۱۵۲۳ میلادی گاهی نزد بابر و گاهی نزد شاه اسماعیل صفوی تملق کنان حکومت کرد[۱۱]. در خصوص حوادثی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که سال های ۱۵۲۳ – ۱۵۲۵ میلادی در بلخ و مضافات آن رخ داده است معلومات اندک در دست است طوریکه محمود بن امیر ولی توضیح می دهد، در آغاز سال ۹۳۰ هجری/ نوامبر ۱۵۲۳ میلادی در اثنای لشکر کشی سلاطین شیبانی (سیوینچ خواجه خان، عبیدالله خان، جانی بیگ سلطان و سایرین) بالای هرات، در بلخ شخصی بنام قاضی صالح حکمروایی داشت نامبرده اوزبیک ها را با « نان و نمک »[۱۲] استقبال نمود، قراریکه ملاحظه میشود محمد زمان صرف بنام حکمران بوده است، اما حکمروایی را در شهر عملاً به نمایندگی بابر قاضی صالح به عهده داشت.

در ۲۱ ماه رمضان سال ۹۳۲ هجری/ دوم جون سال ۱۵۲٦ میلادی کستین قرا سلطان[۱۳] پسر دوم جانی بیگ سلطان از سلسلهٔ شیبانیان در بلخ بقدرت رسید از همین زمان به بعد بلخ بمثابهٔ جزو متشکلهٔ دولت شیبانیان تثبیت گردید.

پس از شیبانیان، اشترخانیان در بلخ جانشین آنان گردید و پسانتر ها تخارستان، بدخشان و مناطق کوهستان مرکزی افغانستان، وادیهای قاشقا دریا و کولاب درهٔ در زمرهٔ مضافات بلخ در آمد و یک بخش جداگانه یی را تشکیل نمود.

کستین قرا سلطان مدت هجده سال در بلخ حکومت کرده است ۹۳۲ – ۹۵۱ هجری/ ۱۵٤٤ – ۱۵۲٦ میلادی کستین قرا سلطان در کدام مناطق افغاستان شمالی نفوذ و حکمروایی داشت و حکومت او چگونه جریان پیدا کرده است از جملهٔ مطالبی است که روشن کردن آن ناممکن است . بروفق گواهی های منابعی که حاوی مطالب اندکی در خصوص دورهٔ زمامداری کستین قرا سلطان می باشد می توان چنین اظهار داشت:

نخست از همه در مورد ساحهٔ اراضی: قرار معلوم در بهار سال ۱۵۲۳ میلادی تهاجمات اوزبیک های بادیهٔ نشین در کرانه های چپ رودخانه آمو که با ویرانی ها توأم بود این نوع تهاجمات در حومه و حوالی: هرات، مرو، مشهد، شبورغان، اندخوی و بلخ[۱٤] توسط شیبانیان در بهار سال ۱۵۲۳ میلادی شدت یافت. در آغاز سال ۱۵۲۰ مناطق هرات، مرو و بلخ مجدداً به تاراج برده شد[۱۵]. شاه اسماعیل صفوی و بابر که هر دو از تهاجمات اوزبیکهای صحرا نورد مضطرب گردیده بودند به تحکیم مناطق جوار رودخانه آمو پرداختند، مثلاً شاه اسماعیل پسر خویش شاه طهماسب را با دو نفر همرکاب، امیر سلطان را (بصفت اتالیق) و غیاث الدین را (بمقام صدر) بایک لشکر، همچنان دورمش خان را جهت سازماندهی امور تدافعی مناطق غربی ایران به فیروز کوه گسیل داشت و شاه اسماعیل خودش به همدان آمد[۱٦]. بابر هم نیرو های محافظ بامیان کاهمرد و غوری را تقویت بخشید[۱۷].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در بهار ۹۲۹ هجری/ مارچ اپریل ۱۵۲۳ میلادی عبیدالله خان بفرماندهی قشون سی هزار نفری مجدداً بقلمرو خراسان حمله ور شد . اوزبیکها مدت دوازده شبانه روز بمحاصره هرات ادامه داده و در فرجام توانستند بلوک های هرات را مغلوب و با غنایم بی حد و شماری واپس بر گردند[۱۸].

پس از یک سال در بهار سال ۱۵۲٤ میلادی اوزبیک های بادیهٔ نشین بفرماندهی سیوینچ خواجه خان، عبیدالله خان و جانی بیگ و دیگران مجدداً بلخ را متصرف شدند و هرات را بمحاصره خویش کشیدند. بر طبق اشارات تلویحی مورخی که می گوید: اوزبیک ها در این عملیات در آستانهٔ فتح و پیروزی بودند که ناگهان، بعضی از سلاطین شیبانی از روی خود پسندی و دو رویی سیوینچ خواجه خان را فریب داده و در گرماگرم نبرد میدان کار زار را رها و بجانب مرغاب عزیمت کردند، بناً سیوینچ خواجه خان مجبور شد تا از ادامهٔ محاصره هرات منصرف شده و عقب نشینی نماید[۱۹]، در این اثنأ اوزبیک ها نه تنها هرات بلکه مربوطات آن وهم مناطق شامل هر دو ساحل رود مرغاب خراسان و همچنان بلخ را از دست دادند.

در پاییز ۱۵۲٦ میلادی سلاطین شیبانی بفرماندهی عبیدالله خان مجدداً بخراسان یورش آوردند و مناطق وسیعی از ساحهٔ هرات را به اشغال خویش در آوردند، اما آنان توانستند صرف در مرغاب شرقی خود را تثبیت و قایم نمایند[۲۰].

چنانیکه در بالا نیز گفته شد بلخ و مناطق مربوط آن در تصرف کستین قرا سلطان بود و سایر نقاط افغانستان شمالی و مرکزی که درگذشته از جملهٔ متصرفات بابر بود به اشغال کستین قرا در آمد. آنزمان اوزبیکها حومه و حوالی ایبک، خرم وسارباغ و غوری را به تصرف خویش داشتند[۲۱]. در سالهای بعد اوزبیک های صحرا نورد اسباب اضطراب خاطر صفویهای ایران را نیز فراهم ساختند، چنانچه زین الدین واصفی در مورد تهاجم گیلدی محمد حکمروای شیبانی مقیم تاشکند در سال ۹۳۵ هجری/ ۱۵۲۸ - ۱۵۲۹ میلادی بر خراسان و اشغال مرو را توسط نامبرده حکایت میکند[۲۲]. صفویها که خود دست و پا بستهٔ جنگ های داخلی، جنگ در ماروأی قفقاز و جنگ با کشور ترکیه بودند قادر بمقاومت نمودن به مقابل تهاجمات اوزبیک ها نبودند و افزون براینها تصرف دایمی هرات توسط عبیدالله خان در سال ۹٤۲ هجری/ ۱۵۳۵ میلادی صفویها را به تضعیف قرین ساخته بود.

بابر که متحد قزل باشها شمرده میشد به عین مشکل گرفتار بود زیرا بابر با قبایل آزادیخواه افغانها که هند شمالی را متصرف شده بودند خود مصروف نزاع بود. از ورأی حقایق که در بالا گفته شد دیده میشود که اوزبیکهای بادیه نشین در سال ۱۵۲٦ میلادی مؤفق

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به استقرار تسلط خویش بالای تمام مناطق ساحلی رودخانه آمو، افغانستان شمالی یعنی از رود مرغاب در غرب و تا دهانهٔ رودخانه کوکچه در شرق که سرحدات متصرفات کستین قرا سلطان تا جریان وسطی رود سرخاب میرسید، شدند، مناطق قندز و تالقان در آنزمان هنوز در زمرهٔ متصرفات بابر بشمار می آمد و مانند قندهار و بدخشان اداره و حفظ آنها ایجاب مصارف گزاف و استخدام نیروی عظیمی را مینمود. « ... بابر در مورد وقایع سال ۱۵۲۶ میلادی مینویسد:

از این مناطق منفعت ناچیزی هم عاید نبود و اما برعکس، شماری از این مناطق که بر شمرده شد (بدخشان، قندز، کابل، قندهار – بوری احمدوف) بدشمن نزدیک واقع شده بودند و ایجاب کومک قابل ملاحظه یی را به آن مناطق مینمود »[۲۳].

در دسامبر ۱۵۲۵ میلادی بمجردیکه همایون از بدخشان احضار شد[۲۴]، اداره بدخشان به هندال میرزا تفویض گردید و در ۱۵۲۷ میلادی هندال میرزا نیز از طرف بابر احضار گشت و اداره این منطقه وسیع را به سلیمان میرزا پسر خان میرزا سپرد[۲۵]. حکمران جدید روش مستقلا نه یی را پیش گرفت به این صورت با آغاز سال ۱۵۲۷ میلادی بدخشان هم از قلمرو و متصرفات بابر بیرون رفت و بدخشان بمثابهٔ شاهزاده نشینی مستقل تا سالهای هشتاد قرن شانزدهم میلادی اداره گردید و گاه، گاهی با پیش برد مبارزات پیروزمندانه علیه حکمرانان شیبانی بلخ، واخان را بحال نیمه مستقل حفظ نمود، چنانچه بقول محمد حیدر از برکت واخان تمام بدخشان رشد و ترقی نمود[۲۶].

سالهای نخستین حکومت کستین قرا سلطان در مبارزه با همایون حکمران بابری کابل و شاه سلیمان حکمران بدخشان سپری شد. بیگ های سرحدی همایون اکثر اوقات ساحات مربوط بلخ را غارت مینمودند که در نتیجهٔ آن غالباً به بر خورد های مسلحانه منجر می گشت[۲۷]، همایون در ماه مارچ سال ۱۵۲۹ میلادی در اتحاد با ترسون محمد حاکم ترمذ بساحل راست رودخانه آمو حمله ور گشته قبادیان را اشغال نمود که این واقعه میتوانست آتش جنگ را میان دولت های شیبانی و بابری مشتعل سازد. لازم به توضیح دارد که احتمالاً، اعلان کابل بمثابهٔ قلمرو تیولداری همایون از جانب بابر بازتابی است که تحت تاثیر اوضاع و احوال در بالا یاد شده بوقوع می پیوندد[۲۸]، بویژه، سلیمان شاه حکمران بدخشان مایهٔ اضطراب بلخ محسوب میگردید، چنانچه وی در ماه ربیع الاول سال ۹۴۳ هجری/ اواسط اگست ۱۵۳۶ میلادی بر بخشهایی از ساحه بلخ حمله ور گردیده و پنجم دسامبر همان سال خود بلخ را اشغال نموده و کستین قرا سلطان را به ساحل راست رودخانه آمو راند، اما، سلیمان شاه اضافه تر از دو تا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سه ماه در بلخ دوام آورده نتوانست ، زیرا ! از اثر تضیق کستین قرا سلطان از بلخ عقب رانده شد[۲۹]. البته که این مؤفقیت او بدون کومک عبیدالله خان میسر نبود. پس از کسب تجارب تلخ شکست، سلطان کستین قرا به تقویت بیشتر استحکامات شهر بلخ پرداخت در ۹٤٦ هجری/ ۱۵۳۹ – ۱۵٤۰ میلادی نامبرده مجدداً قلعهٔ داخلی شهر را مَرَمَّت و باز سازی نمود[۳۰]. موقف کستین قرا سلطان بسرعت قوت گرفت و تاجایی که درتابستان ۹٤۸ هجری / ۱۵٤۱ میلادی با استفاده از اوضاع ناآرام سیاسی که در نتیجهٔ مرگ عبیدالله خان (۸ ذی القعده سال ۹٤٦ هجری/ ۱۷ مارچ ۱۵٤۰ در ماوراءالنهر پدید آمده بود حتی در صدد جدا نمودن بخارا از برهان سلطان شد لاکن موضوع بگونه مسالمت آمیز حل و فصل شد و کستین قرا سلطان پس از ازدواج با مغول سلطان به سرزمین خویش بر گشت[۳۱].

بگواهی منابع کتبی در دوره زمامداری کستین قرا سلطان شعله های آتش ناآرامی ها و اضطراب و آشوب و اغتشاش میان اهالی و قشون در خود بلخ زبانه میکشید (مصفلاً : نگاه در فصل سوم) این وقایع و حوادث در ۹۵۰ هجری/ ٤-۱۵٤۳ میلادی بوقوع پیوسته است[۳۲].

پس از وفات کستین قرا سلطان (۲۱ رجب ۹۵۱ هجری/ ۸ اکتوبر ۱۵٤٤ میلادی) اقتدار بدست پسر صغیر و نابالغ او ، قلچ قرا سلطان ، قایم مقام بلخ رسید که تقریباً مدت دو سال حکومت نمود که در زمان زمامداری نامبرده سی ام ذی القعدهٔ ۹۵۱ هجری/ ۱٤ فبروری ۱۵٤۵ میلادی سلیمان شاه مجدداً بلخ را متصرف و اما بسرعت از آنجا دو باره عقب زده شد[۳۳]. دهم صفر سال ۹۵۳ / اپریل سال ۱۵٤٦ میلادی پیر محمد خان پسر بزرگ جانی بیگ خان در بلخ بقدرت رسید که در زمان نامبرده ۹۵۳ – ۹۷٤ هجری/ ۱۵٤٦ – ۱۵٦۷ میلادی خان نشینی بلخ تا حدی نیرومند گردید که حتی نقش عظیمی در حیات سیاسی ماوراءالنهر و بدخشان داشت و افزون بر آن در زمان موصوف خان نشینی بلخ استقلال کامل خویش را حصول نموده و عبدالعزیز خان ، خان بخارا ۹٤۷ – ۹۵۷ /۱۵٤۰ – ۱۵۵۰ میلادی در صدد خاتمه بخشیدن به استقلال بلخ شد و آمادگی یک تهاجم را بر بلخ تدارک دید[۳٤].

بروفق حکایهٔ سید راقم (معلوم نیست که سید راقم این معلومات را از کجا گرفته است)، عبدالعزیز خان بلخ را متصرف شد[۳۵]. و لیکن در بارهٔ این موضوع در سایر منابع کتبی اشاراتی بعمل نیامده است ، از جانب دیگر تمام پلان های تهاجمی که در نظر بود بر بلخ انجام گیرد عملی نشد زیرا که ناگهان عبدالعزیز خان داعی اجل را لبیک گفت [۳٦] ربیع الثانی ۹۵۷ هجری/ ۱٦ ماه می ۱۵۵۰ میلادی سلطان محمد یار نواده شیبانی خان که یک عنصر ضعیف الاراده و بی استعداد بود بر سریر سلطنت بخارا تکیه زد، در همین روز گاران پیر محمد خان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به بهانهٔ اظهار تسلیت بمناست وقوع حادثهٔ فوت عبدالعزیز خان عازم بخارا گشت. بقول حافظ تنیش بخاری پیر محمد خان به تذویر و ترفند های گوناگون اقتدار اعلی بخارا به تصاحب خویش در آورد[۳٦]. بقول سلطان محمد البلخی بگمان اغلب حوادث که خان بلخ را احاطه کرده بود ماه شعبان ۹۵۷ هجری/ ۱۸ اگست ۱۵۵۰ میلادی بوقوع پیوسته است[۳۷].

بخش اعظم اشراف و اعیان و روحانیون از پیر محمد خان حمایت خویش را ابراز نکردند و همچنان پیر محمد خان به جلب حمایت کُل اختیار خواجه محمد اسلام توفیق نیافت. بقول محمد طاهر و بدرالدین کشمیری سپس پیر محمد خان در سعی آن شد که تا نمایندهٔ خویش عمر غازی سلطان پسر رستم سلطان شیبانی را که بیشتر بنام اوزبیک سلطان معروف بود بر سریر اقتدار بخارا بنشاند. مؤلف « روضة الرضوان » از قول میرزا تیمور قلی متکفل صراف خانه قصر (داروغه صراف خانه) چنین حاکی است « باری امرأی معروف با تمسک قرار دادن قانون یاسای چنگیز خان بخاطر ابراز حمایت خویش از اوزبیک سلطان به نزد پیرو پیشوای مذهبی او (خواجه محمد اسلام – ب . احمد) مراجعه نمودند ولیکن بجواب آنان ایشان موصوف چنین اظهار داشت که « درویشان از چنگیز خان اطاعت نمیکنند فقط تابع ارادهٔ الله هستند » در یاداشت اخطاریه امرأ عنوانی ایشان گفته شده بود که پیر محمد خان از ، اوزبیک خان حمایت مینماید به دلیل آنکه اوزبیک خان نسبت به سایرین بزرگ و جسور تر است، ایشان خواجه محمد اسلام جواب جدی و قطعی داد و گفت « اگر اوزبیک سلطان را پیر محمد مدح و تمجید مینماید، عبدالله خان را الله تعالی نازل میفرماید »[۳۸]. پیر محمد خان تقریباً مدت یکسال بصفت فرمانروای اعلی بخارا باقی ماند و لیک، از اینکه نتوانسته بود حمایت امرأی بخارا و ایشان خواجه محمد اسلام را نسبت به خویشتن جلب نماید بناً مجبور شد که در اواسط سال ۹۵۸ هجری/ جون و جولای ۱۵۵۱ میلادی بخارا را ترک و عنان اقتدار اعلی بخارا را مجدداً به سلطان محمد یار که در این فاصله زمانی از سمرقند خواسته شده بود واگذار شود[۳۹].

در سالهایی که اختلافات شدیدی در ماوراءالنهر ۱۵۵۱ – ۱۵۵٦ میلادی رونما بود ، اوانی که سلاطین شیبانی بمنظور حصول اقتدار اعلی با هم دیگر در گیر مبارزهٔ شدید قدرت بودند پیر محمد خان به همه احوال توانسته بود اقارب، پسران ونزدیکان خویش و نواسه های جانی بیگ سلطان را (که در اواخر شوال ۹۳٤ هجری/ جون ۱۵۲۸ میلادی وفات کرد) که مناطق مختلف ماوراءالنهر را تحت ادارهٔ خویش داشتند ابقأ و حمایت نماید، از جملهٔ آن همه، دو نفر هر یک عبدالله خان (و. ۹٤۰ هجری / ۱۵۳۳ میلادی) و اوزبیک خان ، با ثبات تر ، فعال تر و جوان تر بودند .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیر محمد خان مانند گذشته اوزبیک خان را بر سایرین ترجیح داد که نامبرده با عبدالله خان هر دو در اثنای یورش نوروز احمد خان در میانکال مانده به مقابل تهاجمات دشمن از خود پایداری نشان داده بودند . در رابطه به این وقایع حکایات حافظ تنیش شایان توجه است که چنین می نگارد :

حکمرانان میانکال زمانیکه از حمله نو روز احمد خان و سلطان عبدالطیف مطلع گشتند پا به فرار نهاده و از ساحهٔ قلمرو تحت فرمان خویش بیرون جهیدند . مثلاً : رستم خان با پسر خویش اوزبیک خان بجانب بخارا پا به فرار نهادند و اسکندر خان با تمام اعضای خانوادهٔ خویش به استثنای عبدالله خان در بلخ به نزد پیر محمد خان رفت و اما عبدالله خان با بیگهای وفادار عقب دیوار های مستحکم کرمینه مخفی شدند و متحدین به مدت دوازده شبانه روز محاصره را ادامه دادند ، اما مؤفق نشدند ، عبدالله خان چند روز دیگر با قوای براق خان و عبدالطیف سلطان[۴۰] مبارزه را ادامه داده اما نتیجه مطلوب نگرفت . نوروز خان حکمران تاشکند و ترکستان در ۹۶۰ هجری/ ۱۵۵۳ میلادی مجدداً در ساحهٔ ماوراءالنهر به تهاجم پرداخته و سمرقند را در حلقهٔ محاصره خویش در آورده مگر به تسخیر آن مؤفق نگردید و به همراه برهان سلطان حکمروای بخارا متحد گشت و کیش (شهر سبز) را بمحاصره کشید و حکمران بخارا، برهان سلطان بجانب نی سیف (قرشی) که در آن زمان تحت سلطه عبدالله خان قرار داشت عزیمت نمود . پیر محمد خان این بار دعوت عبدالله خان را پذیرفته و بفرماندهی قشون بلخ به تعرض پرداخت، در نظر اول چنین معلوم شد که پیر محمد خان و عبدالله خان به مخالفت های سابقهٔ خویش پشت کرده و با همدیگر متحد گشته اند، پیر محمد خان صرف یکبار به چنین اتحادی با عبدالله خان تن در داد و آنهم تحت تاثیر مخاطرهٔ که از جانب نوروز احمد خان ایجاد شده بود جامه عمل پوشید زیرا که پیر محمد خان چنین حریف نیرومند چون نوروز احمد خان را در همسایگی خویش نمیتوانست تحمل نماید .

در این هنگام نبرد خونینی در حوالی کاسان میان عبدالله خان و برهان سلطان بوقوع پیوست و پیر محمد خان در آن صحنه زمانی حاضر شده بود که تفوق قوا بجانب عبدالله خان بود ، بناً برهان سلطان تلفات سنگینی را متحمل و جانب بخارا عقب نشینی کرد . عبدالله خان و پیر محمد خان هر دو متفقاً به صوب کیش (شهر سبز) عزیمت نمودند ، نوروز احمد خان که از این موضوع آگاهی حاصل نمود از محاصره شهر سبز دست کشیده به استقامت قلمرو خویش عقب نشست و در این اثنأ پیر محمد خان بجانب بلخ حرکت نمود[۴۱]. در ۹۶۱ هجری/ ۱۵۵٤ میلادی نوروز احمد خان مجدداً به ماوراءالنهر حمله ور گشت و این مناطق را (میانکال، نی سیف و کیش) را از تحت سلطه اخلاف جانی بیگ بیرون کشید . نوروز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

احمد خان در نبرد که در جوار قرشی بوقوع پیوست تلفات سنگینی را به جانب مقابل خویش وارد آورد . چنانچه در نتیجهٔ این نبرد پانزدهم ماه محرم ۹٦۲ هجری / دهم دسامبر ۱۵۵٤ میلادی رستم خان کشته شد، عبدالله خان ، اوزبیک سلطان ، خسرو سلطان ، دوستم سلطان ، عبادالله سلطان فرار نموده به نزد پیر محمد خان آمدند و پیر محمد خان آنان را به اندخوی ، شبورغان اعزام نمود[٤۲]. چنان که مؤرخ بلخ اطلاع میدهد پیر محمد خان تصمیم گرفت که از نوروز احمد خان و اخلاف وی انتقام شکست برادر زاده ها و خواهر زاده های خویش را در حوالی قرشی بگیرد بناً به ماوراءالنهر حمله ور شد در نبردکه در بیست ویکم جمادی الاول ۹٦۲ هجری / پانزدهم اپریل ۱۵۵۵ میلادی که در محل فاراخین و میانکال بوقوع پیوسته بود شکست خورد[٤۳]، نوروز احمد خان که از این حادثه نگران و ناراحت شده بود بدقت تمام به تدارک تسخیر نقاط باقیمانده ماوراءالنهر پرداخته و در ماه رجب ۹٦۲/ ۱۵۵۵میلادی قشونی را علیه برهان سلطان بجانب بخارا فرماندهی کرد[٤٤].

محاصره بخارا توسط نوروز احمد خان مدت سه ماه بطول انجامید ، گرسنگی هولناکی آغازید اوضاع و احوال محاصره شدگان تا آن حدی بوخامت گرایید که بقول مؤلف « روضة الرضوان » که احدی را توانایی جنبیدن از محلی به محلی نبود[٤۵].

برهان سلطان از عبدالله خان که در این اثنأ در شبورغان بسر میبرد تقاضای کومک نمود و تعهد نمود در صورت ابراز مساعدت در بدل آن بخارا را بوی تسلیم نموده و خودش نیز شخصاً به ملازمت وی قرار میگیرد[٤٦]، عبدالله خان بدون ضیاع وقت از گذر گاه بورده لق رودخانه[٤۷] آمو بجانب ساحل راست رود آمو عبور نموده و بالای قشونی که از جانب براق خان فرستاده شده بود در قسمت فاراب غلبه نموده و خودش بجانب بخارا حرکت کرد و در روستای بنام شهر اسلام[٤۸] از جانب برهان سلطان ضمن تشریفات برازنده یی استقبال شد و برهان سلطان برطبق تعهد قبلی خویش بخارا ، را به عبدالله خان تسلیم و خودش به جانب قره کول[٤۹] عازم گردید . پس از سپری شدن یک و نیم ماه[۵۰] عبدالله خان تحت تضیق همین برهان سلطان مجبور به ترک بخارا گردیده و مجدداً به بلخ عودت نمود[۵۱]. تا بهار سال آینده ۹٦۳ هجری / ۱۵۵٦ میلادی عبدالله خان در ساحهٔ چیچکتو و میمنه که از جانب پیر محمد خان به او تفویض گردیده بود سپری نمود .

بقول حافظ تنیش ، پیر محمد خان به برادر زادهٔ خویش عطف توجه نموده به او سلاح و هر آنچه که ضرورت داشت کومک نمود[۵۲]. اندکی پیش از بهار ۹٦۳ / ۱۵۵٦ میلادی با استفاده از فراخوان امیران هر یک : جان کیلدی اتالیق قونغرات، خُلق لی اتالیق ، تیمور قلی و دیگران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که علیه برهان سلطان قیام کرده و قلعهٔ مستحکم آنزمان قره کول را اشغال کرده بودند عبدالله خان بدانسوی شتافته مجدداً به ماوراءالنهر حمله ور گشت و توسط همین امیران بجانب قره کول بدرقه گردید[۵۳]. بقول بدرالدین کشمیری عبدالله خان و امیران قره کول منطقهٔ بخارا را غارت کردند[۵۴]. برهان سلطان مجدداً جهت در یافت کومک به نوروز احمد خان روی آورد . نوروز احمد خان با برهان سلطان یکجا بسرکردگی یک قشون دو صد هزار نفری (رقم زیاد و مبالغه آمیز است) به قره کول یورش برد و نبرد محاصره وی چند روز به درازا کشید و در نهایت امر جانبین با هم پیمان صلح بستند و عبدالله خان بجانب میمنه و چیچکتو رهسپار گردید[۵۵]. شب هجدهم ذوالقعده ۹٦۳ هجری / سپتامبر ۱۵۵٦ میلادی نوروز احمد در محلی بنام رباط خواجه داعی اجل را لبیک گفت[۵٦]. عبدالله خان با استفاده از حادثه مرگ نوروز احمد خان و به کومک پیر محمد خان و امیران بخارا و همچنان به کومک خواجهٔ کُل اختیار جویباری این مراتبه بطور قطعی بخارا ، را به تصرف خویش در آورد[۵۷].

در نماز جمعه دوم شعبان ۹٦٤ هجری / سیزدهم جون ۱۵۵۷ میلادی در مسجد جامع بخارا بنام پیر محمد خان خطبه خوانده شد ، نامبرده در سمت خان اعلی همه یی اوزبیک ها تا آغاز ماه شعبان ۹٦۸ هجری / ۱۷ - ۱۸ اپریل ۱۵٦۱ میلادی باقیماند . گرچه بنام پیر محمد خان خطبه خوانده شد و سکه ضرب زده شد ، اما حکومت[۵۸] موصوف محض بنام بود ، به دلیل فعالیتهای سلیمان شاه حکمران بدخشان در سرحدات بلخ، افزون بر آن کشیدگی و ناآرامی های داخلی (بغاوت پسر او دین محمد سلطان و امیر خدایداد در شبورغان) او نمیتوانست به بخارا حضور داشته باشد، بنأ حکومت پیر محمد خان در بخارا در واقعیت امر صرف بنام بود و عملاً عبدالله خان از ۱۵۵۷ میلادی زمام امور را بدست خویش داشت .

عبدالله خان جهت تابع ساختن سایر نقاط دفعتاً دست بکار شد و در همین سال ۱۵۵۷ میلادی چهار جوی را که از لحاظ سیاسی - اقتصادی یک نقطهٔ مهم و استراتیژیک در ساحهٔ رودخانه آمو بود در تحت تصرف خویش در آورد . اما تا جایی که مربوط به پیر محمد خان میشود موصوف بدون تاخیر، با سلیمان شاه داخل جنگ گردید . بقول مؤرخ بلخ ، سلیمان شاه در ماه ذوالقعدهٔ ۹٦۷ هجری / جولای ۱۵٦۰ میلادی با یک قشون بزرگی به ساحهٔ قلمرو بلخ حمله ور گردید[۵۹]، پیر محمد خان قاصدی به بخارا نزد عبدالله خان گسیل داشت و تقاضای کومک را نمود ، عبدالله خان هم دفعتاً به کومک کاکای خویش شتافت در این اثنأ سلیمان شاه حومهٔ و حوالی بلخ را غارت کرده و در شبورغان و سرپل موقعیت خویش را بطور اساسی تحکیم نمود .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گرچه سلاطین شیبانی تا ورود عبدالله خان به بلخ از قدرت عظیم بر خوردار بودند ، در این میان امیران بلخ (محمد قلی بی اتالیق ، خوجم یار اتالیق ، خواجه موگ اتالیق ، محمد مراد بی اتالیق و سایرین) که پیر محمد خان تحت تاثیر ایشان قرار داشته و با یک طبع پریشان و حواس مضطرب پادشاهی میکرد.

در شورای نظامی که به اشتراک هر دو خان پیش برده شده بود در نتیجه، فیصله بر آن شد که در قلعهٔ بلخ به نظام محاربوی مدافعه بگذرند زیرا در محاربه میدان بالای سلیمان شاه نمیتوان فایق آمد و اما پس از بحث و بررسی پرشور و طوفانی فیصله بعمل آمد که علیه پادشاه تیموری یک نیرو متحد شیبانی به تعرض بپردازد، نیروی متحد شیبانی به این منظور بالای شبورغان یورش برد و در محل چشمهٔ گازران درجوار سرپل نبرد خونینی در گرفت[۶۰] و پیروزی در این جنگ نصیب نیروی متحد شیبانی گردید[۶۱]. سلیمان شاه نخست بجانب کوهستانات فرار کرد وپس ازآن با تحمل دشواری های فراوان تا دیار خویش بدخشان خود را رسانید.

ابراهیم میرزا پسر سلیمان شاه تمام وسایل حمل و نقل خویش را از دست داده به درهٔ گز ماند و در این محل از جانب دستجات محمد مراد بی اسیر و به قرار گاه پیر محمد خان و عبدالله خان تسلیم داده شد وپس از سپری شدن چهل روز در چهارتاق بلخ حلق آویز گردید[۶۲].

پیر محمد خان که از پیروزی اخیر بالای سلیمان شاه پرو بال گشوده بود با خود فیصله نمود که شهر های مهم تخارستان مانند قندز و تالقان را به تصرف خویش در آورد . و در یازدهم ذوالحجه ۹٦۷ هجری/ پنجم سپتامبر ۱۵٦۰ میلادی به آنسو شتافت[۶۳]، نتیجه این لشکرکشی چه بود ؟ در منابع در این خصوص چیزی گفته نشده است ، بکلام ابوالفضل علاّمی ، سلیمان شاه مقاومت نتوانسته به نزد اکبر شاه به اگره رفت[۶۴]. بنأ این مناطق مجدداً جزو قلمرو بلخ و به ساحات تحت نفوذ بلخ ضمیمه گشت . در ۹٦۸ هجری/ ۱۵٦۱ میلادی جدایی نهایی میان پیر محمد خان و عبدالله خان رخ داد ، بقول وقایع نگار، علت آن میتواند همان تلاش پیر محمد خان در جهت استراد بخارا از عبدالله خان باشد، که پیر محمد خان در این معامله میخواست که حکومت بلخ را به عوض بخارا به عبدالله خان واگذار شود . بهار ۱۵٦۱ میلادی میان هر دو در این خصوص گفتگوهایی در شبورغان صورت گرفت عبدالله خان به نسبت که بلخ در جوار خراسان واقع است (در این بحث مقصد آن ایران است) و عبدالله خان تسخیر آنرا در سر می پرورانید بنأ با پیشنهاد کاکای خویش در خصوص عوض و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معاوضهٔ بلخ و بخارا موافقه نمود ، جانبین اسناد مربوط را امضأ و نمایندگان خویش را جهت اجرای تشریفات معاوضهٔ قدرت انتخاب کردند .

اما این مراسم اجرا نشد ، به عقیدهٔ حافظ تنیش این تعلیق معلول اوضاع و احوال آتی بود : دین محمد خان پسر پیر محمد خان علیه پدرش به قیام برخاست و خواجه محمد اسلام هم در این معامله به موضع مخالفت نشست. چنانچه به کوکلتاش که حامل این پیام بود و به جویبار کولاب آمده بود چنین اظهار داشت : « خان ما بدون اینکه با ما مشوره نماید به فکر معاوضهٔ بخارا، با، بلخ شده است و یا اگر او بفکرآنست که بخارا بدون حمایت کسی تحت سلطهٔ او قرار دارد ، پس بگذار هر طوریکه فکر اوست عمل نماید ، بگذار او را به هر کسی که میخواهد، واگذار شود (زنده باشیم) خواهیم دید که از این عملکرد او چه بر میآید ! »[۶۵]، به این ترتیب ، جامهٔ عمل پوشیدن این ساخت و پاخت پیش از پیش بررسی نشده بود، به نظر ما نقش قاطعی را در این خصوص اوضاع و احوال که بیان نمودیم، ایفا مینمود.

تا جایی که مربوط به قیام دین محمد سلطان می شود پیر محمد خان میتوانست او را سرکوب نماید چنانچه پس از عزیمت عبدالله خان به ماوراءالنهر همین عمل سرکوب پسر باغی خویش را جامهٔ عمل پوشانید[۶۶]. عبدالله خان پس از مواصلت به بخارا، شعبان ۹۶۸ هجری/ اپریل - می ۱۵۶۱ میلادی دفعتاً پدر خویش اسکندر خان را از کرمینه خواست و بر سریر سلطنت بخارا نشاند و بقول مؤرخی اسم پیر محمد را از خطبه انداخت[۶۷]. منابع کتبی در خصوص وقایع که در سالهای اخیر تا زمان وفات پیر محمد خان، بیستم شعبان ۹۷۴ هجری/ دوازدهم مارچ ۱۵۶۷ میلادی در بلخ رخ داده است سکوت اختیار مینمایند.

بقول مؤرخ ، پیر محمد خان و قسماً کستین قرا سلطان سیاست های داخلی و خارجی فعال داشتند ، در زمان زمامداری آنان ساحهٔ بلخ با الحاق ابیورد ، مناطق مرو و ترمذ وسعت پیدا کرد که در رأس اقتدار مناطق در بالا یاد شده نواسه ها و پسران نامبرده یعنی پاینده محمد سلطان (در مرو) ، پادشاه محمد سلطان (در ترمذ) و عبدل محمد (در ابیورد)[۶۸] قرار داشتند و در سرحدات جنوبی گرزوان و غرجستان، بیرم اوغلان و حق نظر اوغلان توظیف گردیده بودند.[۶۹]

مناطق یاد شده بحد قابل ملاحظه یی تحکیم یافته بود. و اما گفتنی است که در سالهای اخیر حکمروایی پسران دین محمد خان، ساحات قندز ، بغلان ، تالقان و سایر شهر های تخارستان را سلیمان شاه و نواده او خسرو میرزا متصرف شدند. دین محمد خان تقریباً مدت شش سال (شعبان ۹۷۴ - شوال ۹۸۰ هجری/ مارچ ۱۵۶۷ - فبروری ۱۵۷۳ میلادی) زمامدار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بلخ بود و استقلال ساحهٔ قلمرو خویش را با یک نیروی عظیم و پر ارجی حفظ کرده بود که در این امر سلاطین حصار بادی (اوزبیک خان با عبدالله خان در موضع مخاصمت قرار داشت) حمایت قابل ملاحظه یی با وی از خود ابراز نموده بودند.

دین محمد خان در آن زمان به مانور ماهرانه یی پرداخته و محض در لفظ اطاعت و فرمانبرداری خویش را از تاج و تخت بخارا و عبدالله خان اظهار می داشت، چنانچه لحظهٔ که عبدالله خان بمقابل حریفان قزل باش خویش در حال تدارک جنگی بود ، دین محمد خان یک نیروی کوچک نظامی را بکمک او به بخارا سوق داد . عبدالله خان صرف نظر از این که مصروف سعی و تلاش در جهت متحد ساختن ماوراءالنهر بود، پلان خلع اقتدار، حاکم استقلال طلب بلخ را در سر می پرورانید در پاییز ۱۵٦۷ میلادی در مرو شخصاً حضور فزیکی یافت و به عقیدهٔ حافظ تنیش عبدالله خان آرزو داشت که زمستان را در مرو سپری و در بهار سال آینده به خراسان علیه قزل باشان حمله ور شود[۷۰]. در غله جات خواجهٔ جویبار حقایق جالبی گفته شده است که امکان آنرا بدست میدهد که تا بتوان بهدف اصلی آمدن عبدالله خان بمرو را پی برد و در آن گفته میشود که پاینده محمد خان حاکم مرو، پس از وفات خواجه محمد اسلام ۲٤ صفر ۹۷۱ هجری/ ۱٤ اکتوبر ۱۵٦۳ میلادی ذخایر غله جات خواجه را باز نموده و آنها را مصادره کرد[۷۱]. بنا بر آن میتوان گمان برد که تهاجم به مرو واقعاً بمنظور تصرف مرو انجام یافته باشد و تمام حقایقی که در بالا گفته شد فقط همه و همه بمنظور تحقق همین هدف بوده است. اظهارات آتی خود خواجه سعد نیز مؤید این مدعا می تواند باشد که گویا چند سال پیش اظهار نموده بود که این شهر با داشتن چنین حاکم که به چنان عمل ناشایست مبادرت ورزیده است سزای عمل خویش را خواهد دید و ویران خواهد گشت[۷۲].

بقول مؤرخ آنزمان ، شهر مرو محاصره شد و جنگ خونینی چند روز ادامه داشت لاکن قشون بخاری نتوانست که شهر را تسخیر نماید و حتی پس از تخریب بند آبی که بر بالای رود مرغاب بسته شده بود ، این بند آب به فرمان عبدالله خان تخریب گردید، این بند زمانی هم توسط مغولها ویران شده بود که پسانترها در ۸۱۰ هجری/ ۱٤۰۷ میلادی در عهد تیموریان بفرمان شاه رخ میرزا باز سازی گردیده بود .

در ۹۷۸ هجری/ ۱۵۷۰ میلادی[۷۳] عبدالله خان به اندخوی لشکرکشیدکه در این عملیات اوزبیک سلطان هم با او سهیم بود که در آغاز شهر و قلعهٔ اندخوی به محاصره کشیده شد و حکمرانان اندخوی هر یک شاه محمد سلطان و اتالیق موصوف جان دولت بی نایمان مقاومت سرسختانه از خود نشان دادند و اما در مقابل قوای متفوق ایستادگی کرده نتوانستند بناً قلعهٔ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اندخوی را یکجا همراه با اشراف اعیان و اشخاص نامور آن تسلیم اوزبیگ سلطان نمودند که نامبرده خودش به شهر نرفت و عبدالله خان مجبور بود که به صوب شبورغان به حرکت خویش ادامه بدهد[۷۴] و اوزبیک سلطان هم علی الرغم آرزویش نمیخواست که مناسبات خویش را با آنها یک باره خدشئه دار نماید بناً در اندخوی نفر خویش را گماشته و خودش به دنبال عبدالله خان به صوب شبورغان تاخت و در حصه های خواجه دو کوه شبورغان با عبدالله خان پیوست و عبدالله خان باوی پیشامد سرد نمود اوزبیک سلطان که از بر خورد سرد عبدالله خان هراسیده بود حیات خویش را بمخاطره دید و شب هنگام به جانب بلخ رفت و با دین محمد خان متحد گشت[۷۵].

باوصف که پادشاه محمد سلطان و اطرافیان او (محمد قلی بی، عرب بی قوشچی) به استحکام قلعهٔ شبورغان یقین داشتند و مصمم هم بودند که بمقابل عبدالله خان به مقابله بپردازند و لاکن بدون ابراز مقاومت قلعهٔ شبورغان را به عبدالله خان تسلیم دادند.

پس از تصرف شبورغان قشون بخارا، بجانب بلخ عزیمت نمود و در آنجا نیز کار بجنگ نکشید و جانبین پیمان صلح بستند . بقول حافظ تنیش عبدالله خان رضایت مولانا محمد امین زاهد و سعید میرام شاه رهبران جامعهٔ روحانیت بلخ را حاصل و ایشان را نسبت به خودش مخلص و معتقد گردانید[۷۶].

در بهار سال بعد ۹۸۰ هجری/ می – جون ۱۵۷۲ میلادی عبدالله خان مجدداً در تلاش تسخیر ترمذ بساحل رودخانه آمو ظاهر گشت در این باره حافظ تنیش بوضوح میگوید که خان پیش از این تدارکات و دقت زیادی بخرچ داده بود و گفته میشود که خان بدون تاخیر پس از باز گشت از اندخوی و شبورغان (جنوری ۱۵۷۱ میلادی) [۷۷] این تصمیم را اتخاذ نمود و لاکن نتوانست به تصرف ترمذ توفیق یابد و علت آنهم موجودیت دیوار های مستحکم قلعهٔ ترمذ بود که مدافعین قلعهٔ ترمذ توانستند تهاجم، نخستین ، قشون بخاری را دفع و طرد نموده وتلاش آنان را در تسخیر قلعه بی نتیجه سازند، بنابران، قشون بخارا مجبور شد که از محاربهٔ تعرضی به محاربهٔ محاصرهٔ حصار بگذرد که اصولاً مدت ادامهٔ آن طولانی است. قلعهٔ ترمذ را میتوان صرف از سه جناح به محاصره کشید، اما دیوار جناح جنوب قلعه به ساحل رودخانه آمو بحدی نزدیک بود که محاصره آن ناممکن بود و همین محاط بودن دیوار جنوبی قلعه به رودخانه آمو به مدافعین قلعه امکانات دفاعی بیشتر می بخشید و در طول مدت زمان محاصره، محاصره شدگان از راه دیوار جنوبی قلعه با ساحل چپ رود آمو ارتباط محکمی داشتند و تمام ضروریات خویش را مانند نیروی بشری، اسلحه و از همه مهم تر خوار و بار، را از آنسوی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رودخانه آمو اکمال مینمودند . اسیران که در ساحل چپ رود آمو از جانب قراول قشون بخاری اسیر میگشتند به جواب استفسار اظهار می داشتند که دین محمد خان و اوزبیک خان از اندخوی، شبورغان، غرجستان، میمنه و مضافات بلخ قشون بزرگی را جمع آوری نموده به کومک محاصره گشته گان ترمذ می شتابند[۷۸]، پس از استماع این اطلاعات وضع پیچیده یی برای قشون بخارا پدید آمد زیرا دین محمد خان و اوزبیک سلطان توانایی آنرا داشتند که قشون بخاری را که « موضع سرپل » را در ساحل چپ رود آمو اشغال کرده بودند به عقب زده از رودخانه آمو عبور و قوای بخاری را که ترمذ را تحت محاصرهٔ خویش داشت تحت مخاطرهٔ جدی قرار بدهند بنأ شورای نظامی به فوریت تمام و بطور اضطراری تشکیل جلسه داده و تصمیم اتخاذ نمود که بساحل چپ رود آمو باید نیروی بسنده فرستاده شود، تا از مخاطرهٔ که در حال خزیدن است جلوگیری بعمل آید. قشون بخارا میبایستی از گذرگاه ایواج که پاینتر از ترمذ موقعیت دارد عبور داده شود، قرار معلوم قوا از کلیف عبور داده شده بود. زیرا، کلیف نقطه یی بود که نه تنها تعرض قشون بخاری را به دو جناح ساحل تأمین مینمود بلکه مخاطره جدی را برای خود بلخ، شبورغان و اندخوی ایجاد می نمود . مطابق این پلان غندهای عبادالله سلطان، محمد قاسم سلطان و امیرعلی مردان بهادر، ذریعه کشتی ها از گذرگاه ایواج به ساحل چپ رودخانه آمو عبور نمودند و ابوالخیر سلطان با یک قشون قابل ملاحظه یی در پایین تر از ترمذ جابجا گردید[۷۹] و خود عبدالله خان با قشون محاصره کننده ترمذ بساحل راست رودخانه آمو جابجا گردید، پلان احضار شده خیلی ها ثمر بخش از آب در آمد زیرا خبر ظهور ناگهانی قشون بخارا در ساحل چپ رودخانه آمو به اسرع زمان به سراسر ساحهٔ بلخ، اندخوی، شبورغان شایع گردید و در نهایت امر یک هیجان مملو از اضطراب و آشفتگی در میان مردم ایجاد گردید و در نتیجه اوزبیک خان از بیم این که به رود آمو تضیق شده از متصرفات خویش (شبورغان) منفصل و منزوی گردیده و بالاخره قلع و قمع خواهد شد با غند خویش اردوگاه را ترک نمود و عین همین عمل او را دین محمد نیز پیروی نمود[۸۰]. محاصره ترمذ از جانب قوای بخارا ادامه داشت، محاصره شدگان گاه گاهی از داخل قلعه بیرون جهیده با محاصره کنندگان بخاری به نبرد میپرداختند و پس از سپری شدن یک هفته مجبور شدند که شبیخون های ناگهانی را قطع نمایند قوای « توپچی » لشکر بخاری توسط (منجنیق و اَلَو انداز) شروع به انداخت نمودند و به تحکیمات شهری خسارات بزرگی را وارد آوردند و چاپار هایی که به بلخ بمنظور جلب کومک فرستاده شده بودند همراه با شیخ الاسلام پارسا که معروف به خواجه جان خواجه است واپس به ترمذ عودت کردند ، شیخ الاسلام مکتوبی از جانب دین محمد خان مبنی بر تقاضای عفو برای پادشاه محمد سلطان حاکم ترمذ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عنوانی عبدالله خان با خود داشت و در این مکتوب گفته شده بود که با وساطت شیخ الاسلام کلید شهر ترمذ را به عبدالله خان تفویض مینماید . شیخ الاسلام پادشاه محمد سلطان را با خود به قرار گاه عبدالله خان برد و از جانب دین محمد خان و اشراف و اعیان ترمذ به عبدالله خان عذر خواهی نموده ، کلید شهر ترمذ را به عبدالله خان تفویض نمود . عبدالله خان پسر کاکای خویش محمود سلطان پسر سلیمان سلطان را بصفت حاکم[۸۱] ترمذ مقرر کرده و پادشاه محمد را به بلخ عودت داد.

اما مناسبات صلح آمیز بلخ و بخارا دیری دوام نکرد و خود عبدالله خان به بهانه یی این که دین محمد خان حاکم بلخ با رهبران طایفهٔ نایمان از در مخالفت پیش آمده است در ماه رجب ۹۸۰ هجری/ آغاز نوامبر ۱۵۷۲ میلادی با یک تهاجم مجدد بالای بلخ پیمان صلح را نقض نمود که در این خصوص در تاریخ عبدالله خان مفصلاً حکایت شده است ،قضیه از این قرار بود که دین محمد خان اموال و دارایی میرزا علی بی نایمان و جان دولت بی برادر او را مصادره نموده و خود آنان را از بلخ بیرون رانده و به اندخوی تبعید نموده بود و این دو برادر نایمانی پس از مواصلت به اندخوی پس از مشوره ، چاپاری به بخارا نزد عبدالله خان بمنظور داد خواهی فرستادند و از عبدالله خان استمداد کومک نمودند که آنان را در برابر مظالم حاکم بلخ مورد حمایت خویش قرار دهد عبدالله خان با کمال رغبت در این منازعه مداخله کرده و امیر جولتای را ضمن نامه یی به صوب اندخوی فرستاد ودر مکتوب ارسالی خویش تحریر داشت که ایشان را تحت حمایت خویش قرار می دهد و همزمان به این به بلخ گنجی علی بهادر را با تقاضا نامهٔ مبنی بر اعادهٔ اموال مصادره شده سران طایفهٔ نایمان و توظیف مجدد آن دو برادر را به مشاغل سابقهٔ شان عنوانی دین محمد خان فرستاد، جان دولت بی و میرزا علی بی اندخوی را به جولتای بی سپرده و خودشان نزد عبدالله خان به بخارا رفته در خدمت او قرار گرفتند ، و از این که دین محمد خان تقاضای عبدالله خان را رد نمود بناً گنجی علی بهادر با دست خالی[۸۲] از بلخ به بخارا عودت نمود، مگر عبدالله خان زیرکی و ابتکار بخرچ داده این عمل دین محمد خان را اساس و انگیزهٔ جنگ قرار نداده بلکه از متحدین دین محمد خان، هریک اوزبیک خان حاکم بدخشان * و سلاطین حصار هراسیده ابتدا خواست که اوزبیک خان را از دین محمد تجرید نماید به این منظور بمجرد عبور قشون بخاری از رودخانه آمو امیران هر یک جولتای بی و تنیش بی جلایر را به نزد اوزبیک خان به شبورغان فرستاد مگر اوزبیک خان نه تنها پیشنهاد عبدالله خان را مبنی بر صلح و اتحاد رد نمود بلکه فرستادگان او را نیز توقیف نمود بنابران، عبدالله خان تهاجم خویش را بر بلخ معطل قرار داد و قشون بخاری در طول ماه نوامبر در کنار رودخانه آمو بودند و دراین زمان بموقع قوای کومکی از ماوراءالنهر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به آنان رسید و عبدالله خان تهاجم خویش را در اوایل ماه شعبان ۹۸۰ هجری/ دسامبر ۱۵۷۲ میلادی آغاز نموده وپس از گذشت یک هفته قشون بخاری تا (قوروق) یکه چنار که در جوار بلخ قرار دارد رسید . مدت ۹ ماه محاربات شدید محاصرهٔ حصار در حوالی بلخ به درازا کشید در ماه دسامبر ۱۵۷۲ میلادی قشون بخاری توانست که موانع آبی (آب کنده) (خندق آبی قلعه .م) و خاکریز زمینی قلعه را عبور نمایند وبخش خارجی قلعهٔ بلخ را تصرف نمایند . دین محمد خان در قسمت داخلی شهر که خیلی ها تحکیم یافته بود مخفی گردید واما، به اثر تهاجمات متقابل برق آسا و شبیخونهای ناگهانی و پیروزمندانه محاصره شدگان تلفات سنگینی به قوای عبدالله خان وارد آمد، بناً قشون متعرض عبدالله خان بحال توقف در آورده شد[۸۳].

در آغاز شعبان ۹۸۰ هجری/ فبروری ۱۵۷۳ میلادی عبدالله خان نیروی تقویتی جدید در یافت نمود، عبدالله خان این نیروی تازه دم رااز شهر سبز بفرماندهی عباداللهٔ سلطان و از میانکال بفرماندهی دوستیم سلطان دریافت کرد[۸٤]. بقول مؤلف « عبدالله نامه » حکمران خوارزم خاجیم خان (خاجی محمد خان ۹٦۵ - ۱۰۱۱ هجری/ ۱۵۵۸ - ۱٦۰۲ میلادی) گویا که او نیز گروهی را بفرماندهی پسر ارشدش سیوینچ محمد سلطان به کومک عبدالله خان فرستاده است[۸۵]. نیروی تقویتی تازه دم که کمیت آن بحد قابل ملاحظه یی میرسید به عبدالله خان امکان آنرا میسر می ساخت که بالای بخش داخلی تحکیمات شهر بلخ یورش ببرد ، یورش عبدالله خان بالای قلعه و شهر بلخ مجدداً آغاز گردید و در حالی که قشون بخارا قرین فتح و ظفر بود که ناگهان اوضاع جدیدی ایجاد شد که این فتح و پیروزی قریب الوقوع را اخلال میکرد، پیش از آغاز تهاجم، از اردوگاه بخاری فقیر سلطان با غند خویش پا به فرار نهاده و با دین محمد خان متحد گردید، وافزون برآن سلیمان شاه تیموری همراه با حکمران حصار شادمان هاشم سلطان دعوت دین محمد خان را پذیرفته به ساحهٔ بلخ حمله ور گردیدند و اردوگاه خلم را شکستند[۸٦]. شورای نظامی که در شرایط اضطرای گردهم آمده بودند فیصله نمودند که جنگ را با شهر بلخ با نیروی اندک ادامه داده و مناصفهٔ قشون را در دفاع از اردوگاه خُلم به آن استقامت سوق نمایند چنانچه غند پیشتاز ایکیم بی میرآخور در عقب روستای سیاه گرد[۸۷] در ساحل رودخانه آمو دستجات سواری هاشم سلطان و سلیمان شاه را بدام انداخته همه را بکشتند و آنانی که هراسیده بودند خود را به رودخانه آمو انداختند و در آب غرق شدند ، این خبر در خلم یک دهشت ناگهانی ایجاد کرد درنهایت سلیمان شاه و هاشم سلطان اردوگاه خویش را از خلم بیرون کشیده و ساحهٔ بلخ را ترک گفتند[۸۸].

نبرد بمنظور تسخیر شهر داخلی بلخ در تمام امتداد تابستان ادامه پیدا کرد، در شهر گرسنگی آغاز شد و امراض اپیدیمیگ شیوع یافت، بقول بدرالداین کشمیری در جریان مدت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محاصره (بحساب او هشت و نیم ماه) در این شهر هفتاد هزار انسان اعم از مردان، زنان و اطفال تلف شدند[۸۹]، در چنین اوضاع و احوال بود که دین محمد خان و درجه داران عالی مقام بلخ تصمیم گرفتند که بوساطت خواجه محمد طاهر که بمنزلهٔ یک عنصر روحانی از شهرت عالی در بلخ[۹۰] بر خوردار بود شهر را تسلیم دهند به این منظور به خواجه محمد طاهر رجوع نمودند و او به قرارگاه عبدالله خان رفت (او در شهر داخلی در خانهٔ سعید میر عرب پسر میر عبدالله خان ترمذی ماند) و پس ازگفتگوهایی که تمام طول روز را در بر گرفت و در نهایت امر عبدالله خان پذیرفت که گناهان دین محمد خان را مورد عفو خویش قرار دهد . پیمان صلح عقد گردید که برطبق مفاد آن دین محمد خان شهر را به عبدالله خان تسلیم داد و بالمقابل عبدالله خان به او امان و مصؤنیت داده و حیاتش را دو باره بخشید و برای دین محمد خان و برادرانش در ماوراءالنهر اقطاع مقرر داشت .

فردای آن روز دین محمد خان با اعضای خانواده خویش همراه با خزائن بلخ در قرارگاه عبدالله خان ظاهر گشت، آنان را عبدالله خان به ماوراءالنهر[۹۱] فرستاد و در داخل شهر بلخ غارت و توقیف آغاز شد و صمیمی ترین و ساعی ترین هوادارن و دوستان دین محمد خان را اعدام نمودند و اکثر آنان به حصار و بدخشان و هند متواری گردیدند. عبدالله خان ساحهٔ قلمرو بلخ را میان امیران خویش تقسیم نمود : در بلخ و مضافات آن نویون نظر بی نایمان کبیر تعیین گردید، میمنه به علی مردان بی، اندخوی و غرجستان به جولتای بی، ساحه ایبک به شاه سید بی کرکوک و همچنان خلم به دوستیم بی چشم و ابرو، تعلق گرفت و سایر امیران که خدمت کرده بودند به هر یک، یک ساحهٔ معین عنایت گردید[۹۲]، و اما اوزبیگ سلطان همچنان مجبور بود که شبورغان را به سویوندوق پهلوان که حامل پیام اخطاریه از جانب عبدالله خان بود تسلیم نماید[۹۳].

در سال های بعد، یعنی تا آغاز سال ۱۵۸٤ میلادی عبدالله خان در ساحل چپ رودخانه آمو بطور مجدّانه محاربات توسعوی خویش را پیش نبرد اما بمنظور تسخیر سایر مناطق ماوراءالنهر مجادلات بی امانی نموده و در طول این مدت حصار شادمان (۱۵۷٤ میلادی)[۹٤]، سمرقند و تمام مناطق جنوب سِر دریا (۱۵۷۸ میلادی) را به تصرف خویش در آورد[۹۵]. عبدالله خان تاشکند را فتح و خود را تا اترار و سیرام رسایند و این مناطق را از بابا سلطان گرفته و به درویش خان برادر بابا سلطان تسلیم نمود و خودش واپس به سمرقند عودت کرد[۹٦] و در روز های اخیر جولای سال ۱۵۷٦ میلادی عبدالله خان بخوارزم رفته هزار اسپ و خانکو را متصرف شد، در این اثنأ تیمور سلطان پیشنهاد صلح نمود و مجبور شد که حکومت بخارا را بحیث اقتدار اعلی برسمیت بشناسد[۹۷]. اما چنین تبعیت ها بیشترینه جنبهٔ تشریفاتی داشته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و چنان که می دانیم عبدالله خان خوارزم را پسانتر ها یعنی در سال ۱۵۹۸ میلادی ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخت و افزون برآن عبدالله خان حوادثی را که در بلخ و مضافات آن میگذشت بطور متداوم و بدقت تحت نظر خویش داشت . پس از تصرف حصار شادمان توسط عبدالله خان بعضی از سلاطین مانند (فقیر سلطان، ابوالقاسم سلطان، محمد قاسم سلطان و دیگران) به جانب کولاب پا به فرار نهادند[۹۸]. عبدالله خان قشونی را تحت فرماندهی برادر خویش عبدالطیف به بلخ اعزام داشت و طوری که معلوم شد محمد قاسم سلطان (پسر برک خان) و مظفر سلطان (پسر علی خان جوانمرد) در کولاب مقاومت نتوانسته بساحل چپ رودخانه آمو عبور و با شاه رخ میرزا نواسه سلیمان شاه که در آنوقت در بعضی مناطق حکمروایی داشت متحد گردیدند[۹۹]. یازدهم ربیع الثانی ۹۸۷ هجری/ دهم جون ۱۵۷۹ میلادی این سلاطین همراه با شاه رخ به بهانهٔ زیارت آرامگاه علی ابن ابو طالب در دهکدهٔ خواجه خیران آمده و بغارت روستا های مربوط ساحهٔ قلمرو بلخ پرداختند. عبدالطیف سلطان و نظر بی نایمان با شاه سید بی حاکم ایبک یکجا علیه این سلاطین آشوبگر تیموری تاخته و آنان را قلع و قمع نمودند .

بقول حافظ تنیش سر های بریدهٔ بسیاری از امرأی چغتایی را (تمام امرأی تیموری در آن زمان بهمین نام یاد میشدند) به ماوراءالنهر گسیل و در چهارسوی شهر سمرقند آویختند[۱۰۰]. به عقیده ما عبدالطیف سلطان از اواسط سالهای هفتاد بطور غیر قابل تردید در قلمرو بلخ پایید، گر چه تا توظیف شدن عبدالمومن سلطان از لحاظ حقوقی نظر بی نایمان در رأس اقتدار قلمرو بلخ قرار داشت، عبدالطیف سلطان پس از توظیف شدن عبدالمومن در بلخ چندی دیگر هم سپری نموده و در اواخر ماه محرم سال ۹۹۱ هجری/ ۲۳فبروری ۱۵۸۳ میلادی به شبورغان آمد[۱۰۱].

عبدالمومن سلطان، پسر و وارث[۱۰۲] تاج وتخت عبدالله خان در آغاز ماه رمضان ۹۹۰ هجری/ نوزدهم سپتامبر ۱۵۸۲ میلادی در بلخ تعیین شد در این زمان موصوف پانزده سال داشت به نسبت صغر سن عبدالمومن امیر جان کیلدی را با داشتن اختیارات تام در کنار نامبرده گماشتند[۱۰۳].

در آغاز سالهای هشتاد قرن شانزدهم میلادی پس از محاربات خونین و خانمانسوز طولانی ۹۷۵ -۹۹۱ هجری/ سی ام جنوری ۱۵۶۷- ۱۵۸۳ میلادی عبدالله خان توفیق یافت تا به فعالیتهای تجزیه طلبانهٔ سلاطین جداگانهٔ شیبانی خاتمه داده و ماوراءالنهر و ترکستان یعنی سرزمینهایی را که بساحل راست رودخانه آمو و سِر دریا موقعیت دارند تحت سلطه خویش در آورده یک پارچه و متحد سازد که این وضع به او مجال میداد تا فعالیتهای نظامی خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را بساحل چپ رودخانه آمو علیه سلیمان شاه و اخلاف او، و شاهان بدخشان مجدداً از سر گیرد، به این منظور عبدالله خان ششم محرّم ۹۹۲ هجری/ ۲۰ جنوری ۱۵۸٤ میلادی[۱۰٤] از بخارا حرکت کرد و پنجم فبروری در محله گکی بنام آدینه مسجد ، که بقول محمود بن امیر، ولی در سه فرسنگی غرب بلخ موقعیت دارد[۱۰۵] مواصلت ورزید، در همین محله عبدالمومن خان و اشراف و اعیان بلخ ، رهبران و شخصیتهای برجستهٔ جامعهٔ روحانیت بلخ در رأس شیخ الاسلام عبدالولی و پسر او دیدار خواجه قرار داشت از عبدالله خان با بر گذاری مراسم خاص و تشریفات رسمی استقبال گرم و در خور تمجید بعمل آوردند .

دوازدهم فبروری ۱۵۸٤ میلادی قشون بخارا به بلخ تحشد کرد و پس از یک تنفس کوتاه عبدالله خان این قشون را به تخارستان و بدخشان سوق نمود و در حوالی آق سرای که مربوط به منطقهٔ قندز میشود این قشون بدو گروپ منقسم شد : یک گروپ آن بفرماندهی عبدالله خان به محاصره شهر اصلی قندز پرداخت و گروپ دیگر آن بفرماندهی امیر شاه سعید بی بجانب کاهمرد و غور سوق گردید[۱۰٦].

قندز پس از محاصره دو هفته یی در شانزدهم صفر ۹۹۲ هجری / ۲۹ فبروری ۱۵۸٤ میلادی به تصرف عبدالله خان در آمد، عبدالله خان قندز را به دین محمد سلطان (متولد ۹۷۲ هجری/ ۱۵٦٤ - ۱۵٦۵ میلادی پسر جانی محمد خان عنایت فرمود[۱۰۷].

بروفق گواهی حافظ تنیش، پس از وعده ها و فرستاده های گوناگون در نهایت امر قُل بابا کوکلتاش مؤفق به این گردید که قورچی بیگ و محمد زمان بیگ را به این امر متمایل گرداند که از راه دیوار شهر کلید شهر کولاب را تسلیم بدهند[۱۰۸].

شاه رخ میرزا نواده سلیمان شاه بمقابل نیروی متفوق شیبانیان تاب و مقاومت نیاورده به جانب کابل پا به فرار نهاد. قشون شیبانی در آن سالها همچنان تالقان، بغلان، نارین، کشند، غوری و خنجان، اندراب ، کاهمرد و بدخشان را که رستاق و کشم و قلعهٔ ظفر نیز شامل آن می گردید فتح نمود و لوای پیشتاز بفرماندهی دین محمد سلطان از راه هندوکش عبور کرده و خود را تا حوالی سراولنگ کابل رسانید[۱۰۹]. به این ترتیب عبدالله خان در سال ۱۵۸٤ میلادی توانسته بود صرف بخشی از تخارستان و بدخشان را تحت تصرف خویش در آورد و اکثر قلعه های دفاعی نواحی کوهستانی آن دیار بحال قبلی خود پابر جا بود که پسانتر ها افراد این قلعه ها قشون بخاری را تاور مار کردند، در این مورد میتوان مثال خوبی را از مدافعین خوست ارایه نمود، لحظهٔ که قشون شیبانی بفرماندهی امیر محمد باقی بی بطور ساده لوحانه در عرض راه های ورودی و تقرب شهر خوست ظاهر گشت، حکمران خوست سهراب پادشاه، منصور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواجهٔ کلان و سید هاشم، قلعهٔ خوست را بطور مسالمت آمیز به وی تسلیم دادند و به بهانهٔ این که در شهر سرباز خانه وجود ندارد، سربازان قشون بخاری را در شهر در منازل شخصی اهالی خوست تقسیم و جا بجا نمودند و در نیمه های شب بالای این سربازان یورش بردند و شبیخون زدند و همه را قلع و قمع کردند و سرداران این قشون را به اسارت خویش در آوردند و اسیر شدگان اضافه تر از مدت دو سال در زندان های خوست به سر بردند و فقط در سال که عبدالمومن خان کولاب را ۹۹٤ هجری/ ۱۵۸٦ میلادی به اشغال خویش در آورد این اسیران از زندانهای خوست رها گردیدند[۱۱۰].

مجادلات دو سالهٔ ۱۵۸۵ – ۱۵۸٦ میلادی بمنظور تسخیر ختلان (کولاب) برای عبدالله خان خیلی ها دشوار و خلاف توقع بود . در سال ۹۹۳ هجری/ ۱۵۸۵ میلادی که عبدالله خان در ایبک قرار داشت اطلاع حاصل کرد که سادات محلی و امرأ چغتایی، محمد زمان میرزا پسر شاه رخ میرزا را بحیث حکمران کولاب اعلان کرده و به تحکیم قلعهٔ آن مبادرت ورزیده اند، پس تشبث مسالمت آمیز عبدالله خان مبنی بر انقیاد کولاب به ناکامی منجر گشت و فرستادگان موصوف هر یک : جان دولت بی و جولتای بی از کولاب دست خالی بر گشتند و عبدالله خان در این مورد در اوایل ماه رجب ۹۹۳ هجری/ ۲۹ جون ۱۵۸۵ میلادی آگاهی حاصل نمود. به اساس گواهی «عبدالله نامه» میتوان به داوری نشست که عبدالله خان در آنزمان میخواست که پلان اشغال ساحات باقیمانده تخارستان و بدخشان را ادامه بدهد اما موضوع کولاب بطور جدی این پلان را بر هم زد، زیرا که دورشدن نیروهای عمده و اصلی بخارا در مناطق کوهستانی تخارستان و بدخشان در اوضاع و احوالی که اوزبیک خان حکمران حصار شادمان با تلاشهای تجزیه طلبانهٔ خویش در همسایگی کولاب قرار داشت برای عبدالله خان میتوانست عواقب جدی در بر داشته باشد، بنأ عبدالله خان مجبور بود که بدقت هر چه تمام تر احضارات محکمی را جهت تهاجم به کولاب تدارک ببیند چنانچه در اوایل ماه اپریل ۱۵۸٦ میلادی یک قشون به کمیت نسبتاً عظیمی را بفرماندهی عبدالمومن سلطان به صوب کولاب سوق داده و مدت چهل شبانه روز محاصره قلعهٔ کولاب را ادامه داد اما از برکت تجهیزات دفاعی مستحکم و مقاومت آشکارای محاصره شدگان مدافعین قلعه توانستند قشون شیبانی را که تلفات سنگینی را متحمل گردیده بود وادار به عقب نشینی نماید[۱۱۱].

عبدالله خان شخصاً باقشون اصلی « توپخانه » خویش بکولاب یورش برد و بمحاصرهٔ آن ادامه داده و در نهایت امر (بیست و یکم جمادی الثانی)/ جون ۱۵۸٦ میلادی[۱۱۲] مقاومت کولابی ها را در هم شکست و قلعهٔ کولاب فرو ریخت و بفرمان خان، قشون شیبانی قلعهٔ کولاب و استحکامات شهری آنرا ویران کردند و سر ها را بریدند و اموال و دارایی اهالی آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را به غارت بردند[۱۱۳]. عبدالله خان منطقهٔ کولاب را به هزاره سلطان پسر ارشد اوزبیک سلطان (نام اصلی اش اسکندر سلطان است)[۱۱۴] عنایت فرمود که هزاره سلطان بر خلاف پدرش با صداقت و ارادت در خدمت عبدالله خان قرار گرفت . عبدالله خان پس از تصرف کولاب در اواسط جون ۱۵۸٦ میلادی در قوروق سرای که در جناح راست کولاب واقع است اوتراق گرفت[۱۱۵] و در این اثنأ، سال ۱۵۸٦ سلیمان شاه و خسرو میرزا به کومک اکبر شاه ۹٦۳ - ۱۰۱٤ هجری/ ۱۵۵٦ - ۱٦۰۵ میلادی و جمعی از هوادران خویش در افغانستان شمالی در حوالی تخارستان و بدخشان جهت استراد قلمرو خویش دو مراتبه به تهاجم پرداختند چنانچه تا تالقان پیش تاختند و تالقان را هم متصرف شدند، لیکن عبدالله خان با شتاب تندی با قشون خویش نخست بجانب ایبک چرخید و در ادامه با لشکری که در ایبک داشت یکجا علیه سلیمان شاه و خسرو میرزا دست بکار شده و سلیمان شاه و خسرو میرزا را وادار به ترک تالقان نمود که در عودت از جانب دستجات قشون شیبانی بفرماندهی قل بابا کوکلتاش تا هندوکش تعقیب گردیدند[۱۱٦] و در بهار سال بعد در ماه جمادی الاول ۹۹۵هجری/ اپریل ۱۵۸۷ میلادی سلیمان شاه و خسرو میرزا با استفاده از غیابت عبدالله خان و عبدالمومن خان (اولی در بخارا و دومی در دشت زردک بود)، مجدداً به قلمرو بلخ هجوم بردند در این مرتبه مؤفق تر و بدون مشکلات، ختلان و تالقان را متصرف و حومهٔ قندز را غارت نمودند و کسانی بنام های ملا بابا و حسن بیگ شیخ عمری از هواداران سلیمان شاه در بدخشان، کشم را متصرف گردیدند[۱۱۷]، بعداً ملا بابا و حسن بیگ شیخ عمری قشون خود را به جانب قندز سوق نمودند، دین محمد سلطان توانست در محله گگ گولیکان در حوالی قندز پیش قراول متحدین را که مشتمل از سه صد نفر چابک سوار بود مغلوب گرداند، و اما دفعتاً قسم کلی قشون متحدین مواصلت ورزید که بقول محمود بن امیر ولی این سپاه به سی هزار نفر میرسید[۱۱۸]، بنابران قندز را دهشت جدی فرا گرفت از جانب دیگر کومک بموقعی از بلخ بفرماندهی عبدالمومن خان به قندز مواصلت ورزید، عبدالله خان از ماوراءالنهر حرکت کرد، اما، تا رسیدن عبدالله خان به قندز دین محمد خان و عبدالمومن توانستند قشون متحدین سلیمان شاه را مغلوب گردانند و سلیمان شاه با همرکابان باقیماندهٔ خویش مجدداً به جانب کابل پا به فرار نهاده[۱۱۹] و دو باره در صدد احیای اوضاع و احوال خویش در بدخشان نگردید.

چندی بعد یعنی در ۹۹۷هجری/ ۱۵۸۹ میلادی هواداران تیموریان در بدخشان و ختلان زیر نقاب محمد زمان خان نواسه سلیمان شاه علیه شیبانیان به قیام برخاستند و کولاب را به تصرف خویش در آوردند (در آنزمان شهزاده زمان هفت - هشت ساله بود آیا او میتوانست به اراده شخصی خویش این تصمیم را اتخاذ نماید ؟) این شهزاده آخرین فرد سلالهٔ تیموریان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود که در صدد مقاومت مسلحانه علیه شیبانیان بر آمد، اما از طرف شیبانیان قلع و قمع گردیده و به بدخشان متواری گشت و بقول مؤرخ آنزمان این شهزاده یکجا با هواداران خویش در تنگه های کوهای بدخشان مفقود الاثر گردید[۱۲۰].

در زمان زمامداری عبدالمومن خان ۹۹۰ - ۱۰۰۶ هجری/ ۱۵۸۲ - ۱۵۹۸ میلادی ساحهٔ اراضی وسیعی شامل قلمرو حکومت بلخ میگردید که سرحدات آن در غرب به رود مرغاب و در شرق به رودخانه کوکچه و در شمال برود آمو و در جنوب تا گردنه های هندوکش میرسید، و ساحهٔ اراضی که در شمال آمو قرار داشت یعنی ترمذ و کولاب تا سال ۱۵۸۷ میلادی مستقیماً تحت ادارهٔ بخارا بود پس از تصرف هرات در ۹۹۵/۱۵۸۷ و عنایت آن به قل بابا کوکلتاش[۱۲۱] که عبدالمومن مخالف عنایت آن شهر به قل بابا کوکلتاش بود و عبدالله خان هم برای اینکه مناسباتش با عبدالمومن تیره نشود ترمذ و کولاب را به او عنایت فرمود، بنابر آن این دو منطقه شامل قلمرو بلخ گرید .

پیر محمد خان ثانی پسر سلیمان سلطان و پسر عم عبدالله خان متوفا و همان پیر محمد خان که پس از جنگهای مغلوبه و سرکوبگر سال ۱۰۰۹ هجری/ ۱۶۰۱ میلادی در میانکال پنهان شد، موصوف از سال ۱۰۰۶ - ۱۰۰۹ هجری/ ۱۵۹۸ - ۱۶۰۱ میلادی سمت خان اعلی کُل اوزبیکها را داشت[۱۲۲].

در سال ۱۰۰۹ هجری / ۱۶۰۱ میلادی پس از زوال دودمان شیبانی اقتدار اعلی بدست اشترخانیان انتقال یافت که نخستین خان اعلی آنان جانی محمد سلطان بود[۱۲۳]. اشترخانیان کشور پارچه، پارچه یی را که دستخوش نفاق و شقاق های داخلی و کشمکش های میانفیودالی بود از شیبانیان بمیراث گرفتند که تاشکند و ترکستان از جانب قزاقها مانند (توکل، ایشم بهادر و دیگران)اشغال شده بود، فرغانه و اندجان بدست (امین سلطان پسر برک خان و دیگران) و حصار شادمان چغانیان و ختلان بدست محمد سلیم سلطان خلف جانی بیگ سلطان شیبانی بود، اما در بلخ دست نشاندهٔ صفویها بر سر اقتدار بود رویهمرفته در چنان اوضاع و احوال اشترخانیان توفیق یافتند تا اوضاع نابسامان کشور را ثبات بخشیده و کنترول خویش را در مناطق یاد شده تأمین نماید که در این داعیه روحانیون اسلامی و آن اقشار اجتماعی که در نتیجهٔ بی نظمی ها و کشمکش های داخلی سال ۱۵۹۸ میلادی تلفات سنگینی را متحمل شده بودند نقش عظیمی را ایفأ نمودند .

به بلخ برگردیم، پس از عودت عبدالمومن خان از بلخ در ۱۰۰۶ هجری/ ۱۵۹۸ میلادی گروهی از امرأی بخاری و بلخی عبدالامین سلطان را که بیشتر به اسفند سلطان معروف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بوده پسر خواندهٔ عبادالله سلطان است برسریر اقتدار اعلی بلخ نشاندند[۱۲۴] نامبرده توانست که مخالفین خویش را از صحنه برچیده و مواضع خویش را نه تنها در بلخ بلکه در قندز، تالقان، غوری، بغلان، اندخوی و شبورغان تحکیم ببخشد[۱۲۵]، اما مؤفق به استقرار اوضاع در کشور نگردیده و اندکی بیشتر از سه سال حکومت نموده و در سال ۱۰۰۹ هجری/ ۱۶۰۶ میلادی سرنگون و بجایش سلطان محمد ابراهیم[۱۲۶] به حمایت عوامل صفوی بلخ براریکهٔ اقتدار بلخ تکیه زد.

سلطان محمد ابراهیم که در، دربار شاه عباس اول صفوی در ایران تربیت یافته بود[۱۲۷]، در مورد چگونگی به اقتدار رسیدن نامبرده سه عقیده موجود است.

بقول مؤرخ شاه عباس که می گوید : سلطان محمد ابراهیم در خراسان توسط آن امرأی بخاری که از سیاست های پیر محمد خان و باقی محمد خان حکمران سمرقند ناراضی بودند دعوت شده، شاه عباس هم از این اتفاق بمثابهٔ زمینهٔ مناسبی استفاده برد[۱۲۸].

مؤرخین آسیای میانه را عقیده بر آنست که امرأ و جانشینان بلخ با پیشنهاد مشابهی به شاه عباس مراجعه نمودند[۱۲۹]، به عقیدهٔ ما از این دو نظر، نظر مؤرخین آسیای میانه قرین واقعیت است، زیرا که شهزاده محمد ابراهیم نه در بخارا بلکه در بلخ جلوس کرد.

گروه سوم را عقیده بر آنست که میگویند : شاه عباس سلطان محمد ابراهیم را اصلاً به بخارا فرستاده بود، اما شهزاده محمد ابراهیم در مشهد تحت تاثیر امرآی خویش و خدای نظر بی قونغورات در عرض راه بخارا تغییر عقیده داده و بجانب بلخ چرخید[۱۳۰]. سلطان محمد ابراهیم تقریباً یکسال حکومت کرد و پس از یک سال، در ۱۰۱۰ هجری/ ۱۶۰۱ میلادی از جانب باقی محمد خان و، ولی محمد خان سقوط داده شد[۱۳۱] که نقش بس عمدهٔ را در سقوط موصوف تعصبات مذهبی شیعه و سنی از یک سو و از جانب دیگر خصایص استبداد پسند و قلدرمأبانهٔ غیر متعارف خود سلطان محمد ابرهیم بازی نمود که بقول منشی محمد یوسف « پس از سپری شدن مدت کمتر از دو ماه پس از تاجگذاری در بلخ در خصوص محمد ابراهیم میگفتند که شب هنگام در بازار ها و کوچه ها کسانی را می کشتند و جسد کشته شده گان را در جاده ها می نهادند، و قاتلین و مسببین این جنایات محرم و مکتوم میماندند، برای همگان روشن شد که این عمل ناشایسته کار قدرتمندان و سریر نشینان بلخ است »[۱۳۲].

محمود بن امیر ولی میگوید که محمد ابراهیم شروع به تضییق امرأی عالی مقام نمود که این وضع خود مسبب و مشوق تهاجم ولی محمد و باقی محمد در بلخ بود، این حمله از ماه محّرم تا دوم ربیع الاول سال ۱۰۱۰ هجری/ جولای تا آغاز دسامبر ۱۶۰۱ میلادی ادامه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یافت، چنانچه در عرض راه بمقاومت شیبانیان هریک سلیم سلطان و عبادالله سلطان پسران پیر محمد خان که در آنزمان در حصار شادمان و چغانیان حکمروایی داشتند مواجه گردید، حصار شادمان بدون مقاومت تسلیم شد و محمد سلیم با فرزندان خویش سلطان عبدالله و سلطان عبیدالله بجانب بلخ پا به فرار نهاد و در بلخ با ابراهیم خان متحد گشت، مگر سلطان عبادالله در این زمان در چغانیان (ده نو) قرار داشت و قوماندان (کوتوال) قلعهٔ ترمذ امیر عادل بی علیه اشترخانیان مقاومت از خود نشان داد که در نتیجهٔ آن باقی محمد خان در چغانیان معطل شده و ولی محمد خان بجانب بلخ فرستاده شده بود[۱۳۳].

بقول محمد طالب در فرجام به اثر وساطت عبدی خواجه پسر خواجه تاج الدین جویباری باقی محمد خان مؤفق به عقد پیمان صلح با آنان شده و ایشان را متمایل به خویش گردانید[۱۳٤].

حضور فزیکی قشون اشترخانیان در ساحل چپ رودخانه آمو باعث آشفتگی . هیجان عظیمی گردید، و ابراهیم خان در این وقت در چهار باغ سیاه جرد قرار داشت، اما تعداد مخالفین محمد ابراهیم هم در سیاه جرد و هم در بلخ از حد و حدود بیرون بود، بنآبر آن امرأی بلخ خیانت و بی وفایی خویش را بمقابل سلطان محمد ابرهیم از آغاز نبرد در سیاه جرد از لحظهٔ که هر دو سپاه بمقابل همدیگر صف آراستند آغاز نموده بودند، چنانچه گروهی از امرأی که دست پروردهٔ دوران سلطهٔ شیبانیان بودند در صدد نجات موقف خویش از این اوضاع ناهنجار بر آمدند و محمد سلیم را که دربالا هم از آن یاد آورد شدیم بر سریر سلطنت بلخ نشاندند بگواهی منشی محمد یوسف که میگوید : « در لحظه یی که هر دو قشون در برابر همدیگر صف آراستند تک، تک امیران [دلیر بلخی] که علیه ولی محمد خان در جنگ بر آمده بودند شمشیر و تیرکش خود را بگردن خویش آویخته و برکاب ولی محمد خان خود را انداخته و برکاب نامبرده بوسه میزدند »، محمد سلیم و جهانگیر سلطان پسر سعید محمد سلطان در، درب اشتر خوار[۱۳۵] محمد ابرهیم را توقیف نمودند و مزید بر اینها سرش را بریده « بزیر سُم اسپ ولی محمد خان افگندند »[۱۳٦] و باقی محمد خان که در چغانیان معطل شده بود در آغاز نبرد بموقع خود را بکمک ولی محمد خان رسانیده بود و بمحاصره شهر بلخ ضرورت احساس نگردید زیرا که امرأ نظر بی و شکور بی کلید شهر را از راه دیوار شهر آورده و شهر بلخ را به اشترخانیان تسلیم دادند به این ترتیب در نوامبر سال ۱٦۰۱ میلادی اشترخانیان شهر بلخ را متصرف شدند و در این جا خطبه بنام جانی محمد خان خوانده شد و ولی محمد خان بمقام فرمانروایی اعلی بلخ تعیین گردید[۱۳۷].

بهار سال ۱٦۰۲ میلادی باقی محمد خان مؤفق به تسخیر چغانیان و ترمذ گردید و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اغتشاش سلطان عباس و رحمانقلی سلطان را که مدعی تاج و تخت بلخ بودند سرکوب نمود، مگر در اوایل جولای همان سال درنهایت سرو کارش با شاه عباس صفوی که با یک قشون بزرگ بمنظور تسخیر بلخ عزیمت کرده بود، شد[۱۳۸]. رهبران صفویها این مراتبه پلان دور و درازی با خود همراه داشتند که مطابق آن باید تمام دودمان اشترخانیان را خلع اقتدار نموده و سلطان محمد سلیم را در ماوراءالنهر براریکهٔ قدرت بنشانند . از عزیمت قشون قزل باشها بمنظور حمله بر بلخ و هم از فرستادن قاصد شاه عباس به بخارا، جانی محمد خان و باقی محمد خان به اسرع وقت اطلاع دریافت. در اواسط ماه اگست سال ۱۶۰۲ میلادی لشکریان صفوی در حوالی اندخوی به تعرض پرداخت و مومن بی حکمران اندخوی علیه سپاه قزلباشها مقاومت جدی از خود نشان داد، اما به اثر خیانت نزدیکان خویش که او را با قرار گاه شاه عباس ارتباط دادند و این موضوع باعث آن شد که قزلباشها قلعهٔ اندخوی را تسخیر نمایند[۱۳۹] و پس از آن قشون صفویها به عجله خود را در نزدیکی محلهٔ بنام پل خطب رسانیدند، اما، اشترخانیان از وضع پیش آمده دست و پاچه نشده و ولی محمد خان توانست بلخ را تحکیم و راه پیشروی را بروی سپاه قزلباشها در حصه پل خطب سد نماید و باقی محمد خان تمام قلعه های اطراف خویش را تحکیم بخشیده از رودخانه آمو عبور نموده و در حصهٔ پل خطب با برادر خویش پیوست. به سخنی اشترخانیان در این کار زار بر قزلباشها فایق آمده و شاه عباس با سپاه باقیماندهٔ خویش به صوب ایران عقب نشینی نمود[۱۴۰].

جانی محمد خان و باقی محمد خان از بیم وقوع اغتشاشات تازه واپس بجانب ماوراءالنهر عودت کردند، مگر در اوایل ماه مارچ ۱۶۰۳ میلادی در رابطه به تشدید فعالیتهای بدیع الزمان برادر زادهٔ محمد حکیم میرزا در سرحدات قلمرو بلخ، هر دو مجبور شدند که مجدداً با یک نیروی تازه دم بقلمرو بلخ عودت نمایند، بدیع الزمان در هنگام زمامداری پیر محمد ثانی با استفاده از گرفتاریهای پیر محمد خان ثانی که با سلاطین قزاق مصروف جدل بود، نخست در مسچی و قره تگینی وپس ازآن در بدخشان اقتدار را متصرف و حتی قندز را نیز در تحت متابعت خویش در آورد و افزون بر اینها نامبرده اکثر اوقات به یورش های غارت گرانهٔ پی هم دست یازیده و باشندگان غیر نظامی حومه و حوالی بلخ را چپاول مینمود . یورش اشترخانیان علیه بدیع الزمان در اواسط ماه مارچ ۱۶۰۳ میلادی بوقوع پیوست آنان نخست شهر قندز مقر بدیع الزمان را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش در آوردند که پس از جنگهای حصاری طولانی و طاقت فرسای محاصروی قندز را در چهاردهم ماه شوال ۱۰۱۱ هجری/ ۲۶ مارچ ۱۶۰۳ میلادی به تصرف خویش در آوردند و بدیع الزمان نخست پا به فرار نهاد و اما پس از سپری شدن چند روز نزدیکان او جسد نامبرده را از قرار گاه باقی محمد خان محل که او در آنجا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کشته شده بود، بدست آوردند[۱٤۱].

در این اثنأ قبیلهٔ ایماق قرایی که در حومهٔ قندز متوطن بودند قتل عام گردیدند، که این موضوع را منشی محمد یوسف چنین توضیح می دهد : زمانیکه آنان از نیت خانان (باقی محمد و ولی محمد – بوری احمدوف)، آگاهی حاصل کردند یک نفر را از میان خویش بصفت سر کرده انتخاب کرده و بمنظور تحکیم مؤثر و بنیادی قلعهٔ خویش یک نیروی اضطراری را از مجموعهٔ مردم برای مدافعه خود گماریدند »[۱٤۲]. در همین سال سایر شهر های تخارستان تسخیر و به بلخ الحاق گردیده بود و ولی محمد خان، باقی جان پروانه چی را بصفت حکمران آنجا تعیین نمود. در ششم جمادی الثانی سال ۱۰۱۲ هجری/ دوازدهم نوامبر سال ۱٦۰۳ میلادی جانی محمد خان وفات نمود، سلاطین و روحانیون اشترخانی پس از مدت هفت شبانه روز سوگواری به تاریخ دوازدهم جمادی الثانی ۱۰۱۲ هجری/ هجدهم نوامبر ۱٦۰۳ میلادی باقی محمد خان را بحیث خان اعلی اوزبیکان انتخاب نمودند از همین زمان ببعد، پایتخت خان نشینی از شهر سمرقند به شهر بخارا انتقال داده شد[۱٤۳].

باقی محمد خان مدت زیادی حکومت نکرده و تمام دورهٔ حکومتش بمدت سه سال خلاصه میشود، باقی محمد خان در سال ۱۰۱۵ هجری/ ۱٦۰٦ میلادی وفات یافت . دوران حکومت نامبرده با از دست دادن ترکستان، سیرام، سوزاک، تاشکند و فرغانه که از طرف سلاطین قزاق در اتحاد با اخلاف سیونچی خواجه اشغال شده و با تشدید حملات قزاقان، قراقلپاقان، قرغزان و قلمقان در ساحات داخلی ماوراءالنهر[۱٤٤] و همچنان نفاق و شقاق میانفئودالی در حصار، چغانیان، قندز و بدخشان توأم بوده است. پس از بقدرت رسیدن ولی محمد خان، فئودالان حصار و چغانیان بر علیه زمامداران اشترخانیان شوریده و عبدالله سلطان پسر محمد سلیم را از دودمان شیبانیان که در بالا نیز از او یاد آور شدیم براریکهٔ قدرت نشاندند، در کولاب زمام اقتدار را یکی از میرزا های چغتایی بنام میرزا حسن بدست گرفت و همچنان در تخارستان کسی بنام میرزا حسین به اقتدار رسید، رستم سلطان پسر و جانشین ولی محمد خان در قلعهٔ قندز بحال محاصره باقیماند، ولی محمد خان جهت سرکوبی اینهمه، سلاطین هر یک امام قلی خان و ندر محمد خان را که هر دو از سال ۱٦۰۱ میلادی به این سو در سمرقند و کشم حکمروایی داشتند مامور گردانید[۱٤۵]، که در نتیجه،(دِه نو) پس از یک محاصرهٔ کوتاه سقوط کرد، امرأ و محاسن سفیدان روستا های (روئسای بلوکات و ساده جات) تا آغاز محاصره از جانب سلاطین اشترخانی توقیف و دیگران منجمله عبدالله سلطان حلق آویز گردیدند. اشترخانیان با یک قشون عظیم بجانب حصار و کولاب لغزیدند که کمیت قشون اشترخانیان را در این دور لشکر کشی میتوان از تعداد چهل دو نفر امرأ که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در این سوقیات اشتراک ورزیده بودند تخمین زد[۱۴۶]. این سپاه در محلهٔ خواجه عماد از حال رفتار بوضعیت نظام محاربوی گذشته و در محل (نیک دره) پس از یک محاربهٔ خونین مؤفق به سرکوبی قشون سه هزار نفری حصاریها گردید وپس ازاین همه کولاب را بدون مقاومت متصرف شد که میرزا حسین با لشکر باقیماندهٔ خویش به صوب (چهار دختران) پا به فرار نهاد و جزوتامهای سپاه رزاق بیردی بی که بمنظور تعقیب آن فرستاده شده بود اثری از آنرا نیافته و با غارت اهالی آنجا با غنایم فراوانی واپس عودت کرد. پس از سپری شدن یک هفته چاپاری از بخارا که حامل فرمان ولی محمد خان عنوانی امام قلی سلطان بود مواصلت ورزید که در آن فرمان گفته میشد که به قندز رفته و به آشوب میرزا حسین نقطهٔ پایانی بگذارد، قشون اشترخانیان از گذرگاه ایواج رودخانه آمو عبور نموده و از راه خلم خود را به روستای ینگی اریغ که در نزدیکی قندز واقع است رسانید، اما میرزا از ادامهٔ محاصرهٔ قندز منصرف شده و بجانب غوری عقب نشست و در فرجام امام قلی سلطان او را در کوه های بدخشان در محله گک بنام(تنگی مَرَج) کشف و در یک محاربهٔ خونین سپاه میرزا حسین را تار و مار نمود و میرزا حسین با همرکابان زنده ماندهٔ خویش بجانب کافرستان[۱۴۷] پابه فرار نهاد.

این پیروزی شهرت امام قلی سلطان را در بین لشکریان بالا برد که این خود مایهٔ تشویش حلقات بالایی را فراهم آورد، بهمین علت بود که ولی محمد خان با خود فیصله کرد که حالا باید دیگر امام قلی را در قندز از صحنهٔ هستی بردارد بنابرآن او ذریعهٔ دوستیم ارغون اتالیق و سران چریک های قته غان هر یک عبدالرحمن و قراچه بهادر توطئه قتل او را چید، اما توطئه کشف و بی اثر گردید و این مسئله نقطهٔ آغاز خصومت میان امام قلی خان و ولی محمد خان شد[۱۴۸]. امام قلی سلطان به قلمرو خویش یعنی سمرقند عودت نکرده بل به بخارا نزد ولی محمد رفته در مورد توضیحات خواست[۱۴۹]، این رفتن او نزد خان بخارا قبول مخاطرهٔ جدی برای امام قلی سلطان تلقی میگردید و اما از جانبی هم امام قلی سلطان در پایتخت هواداران زیادی داشت و از سوی دیگر ولی محمد خان هم « بخش اعظم اوقات خویش را به می گساری و عیاشی و کار های ناشایست صرف می نمود »[۱۵۰] بناً ولی محمد خان در پایتخت از حسن شهرت چندانی بر خوردار نبود. نواحی شمالی قلمرو اقتدار اعلی همچنان آشفته و ناآرام بود در این نواحی فعالیت سلاطین قزاق (ابولای بهادر و دیگران) هر چه بیشتر و بیشتر شدت میگرفت این سلاطین قزاق همیشه یورش های خانمانسوزی را در ساحات داخلی ماوراءالنهر براه می انداختند[۱۵۱]. ولی محمد خان مجموعهٔ این اوضاع را بمحاسبهٔ خویش گرفته بمقابل برادر زادهٔ خویش مجبور به عقب نشینی گردیده فرمان اعدام توطئه گران را صادر نمود و حقوق مسلم امام قلی سلطان و ندر محمد خان را در خصوص زمامداری ایشان بالای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سمرقند و کشم به رسمیت شناخته ، بلا تردید و بلا منازع اعلان نمود. در سالهای اخیر موقف امام قلی سلطان و ندر محمد خان آنقدر ها تحکیم یافت که روحانیون و درجه داران معروف سمرقند و بخارا بگونه آشکارا « به استناد علم نجوم ماوراءالنهر در خصوص برتری با وقار ستارهٔ بخت هر دو سلطان » صحبت میکردند[۱۵۲]. محمود بن امیر ولی در این مورد حکایت جالبی دارد که میگوید:

باری در منزل یکی از امرای متنفذ بنام امیر حاجی بی قوشچی در محضر و ازدحام جمعی از سلاطین، رهبران و سران قبایل و سرداران عشایر بادیه نشین در خصوص آینده سلاطین موصوف توسط منجمین پیشگویی صورت گرفت، مگرحاجی بی در صبح فردای آن روز این موضوع را به ولی محمد خان اطلاع داد و ولی محمد خان تصمیم گرفت که این هر دو را از همدیگر دور و مجزا نگهدارد (قلمرو ندر محمد خان و امام قلی سلطان در جوار همدیگر واقع بود و این هر دو هر لحظهٔ که میخواستند میتوانستند با هم یکی شوند و متحداً عمل نمایند). ولی محمد خان در سال ۱۰۱۵ هجری/ ۱٦۰٦ میلادی بلخ را از دیوان عالی منفصل و آنرا اقطاع ندر محمد خان ساخت و حاجی بی را به او بصفت اتالیق تعیین نمود، منصور خواجه بوظیفه پروانه چی و ندر میرزایی کیلتاک به سمت قوش بیگی ماندند و اما مقام میرآ خور را مومن بی بحرین عهده دار گشت[۱۵۳]. جالب توجه است که ولی محمد خان پسر خویش رستم سلطان را از قندز باز خوانده و در حصارشادمان توظیف نمود[۱۵٤]. محاسبهٔ ولی محمد خان در این تغییر و تبدلات، ساده و بسیط بود. نخست، ندر محمد جوان (متولد ۱۰۰۰ هجری/ ۱۵۹۲ میلادی در احاطه حلقه قوی از امرأی مجرب که با نامبرده توظیف بودند نمیتوانست آزادی عمل داشته باشد و افزون بر آن در صورت راه اندازی دسایس و یا تعرض علنی قزلباشها، شده میتوانست که ندر محمد خان در مقام مدافع بلخ حیات خود را از دست بدهد، ثانیاً او مجلوب و میخکوب قلمرو خویش میگردید. اما، امام قلی سلطان از استقامت جنوب با قشون رستم سلطان و از استقامت شمال غرب توسط قشون شخص ولی محمد خان محاصره بود . در چنین اوضاع و احوال بعید خواهد بود که آن هر دو بفکر استقلالیت خویش بیفتند. به این ترتیب ولی محمد خان با توظیف ندر محمد خان به سمت حاکم بلخ هدف مغرضانهٔ داشت. اگر اوضاع قلمرو بلخ را پس از عودت ولی محمد خان در سال ۱٦۰٦ میلادی از بلخ بطور اجمال از نظر بگذرانیم نیات شوم ولی محمد خان بیشتر قابل فهم میشود : در همان سال محمد سلیم سلطان و جهانگیر به کومک قزلباشها در اوبه و شفیلان پس از شکست خویش در پاییز سال ۱٦۰۱ میلادی در بلخ در بخشهای کوهستانی هزاره جات به تدارک قوا پرداختند و با بدرقه قشون صفویها مجدداً به قلمرو بلخ به حملات خویش ادامه دادند. شاه بیگ کوکلتاش و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همچنان حکمران میمنه، شبرغان، گرزوان وسایر شهر ها به تحکیم قلعه های خویش پرداختند و هم از وضعیت جدید پیش آمدهٔ نظامی ولی محمد خان را ملتفت گردانیدند و ولی محمد خان قشونی را با کمیت قابل ملاحظهٔ یی بفرماندهی حاجی بی قوش بیگی را بکمک شان سوق داد، تا آنزمان سلاطین موصوف شیبانی تا رود مرغاب خود را رسانیده و شروع به عبور از رود مرغاب نمودند و در قسمت مروچاق نیرو های چریکی قته غان با آنها یکجا شد. هر دو لشکریکجاباهم بجانب المار لغزیدند و در یک نبرد شدید هر دو جانب متحمل تلفات سنگینی شدند، در نتیجه، پیروزی نصیب قشون اشترخانیان گردید و محمد سلیم سلطان و جهانگیر سلطان که ازاین ورطه جان بسلامت برده بودند با قوای باقیماندهٔ خویش بجانب غرجستان پا به فرار نهادند. در مورد این وقایع گفته میشود که : بلا فاصله احتمالاً در سال بعد یعنی ۱۶۰۷ میلادی مقارن جلوس ندر محمد خان بر سریر سلطنت بلخ آنان مجدداً بر قلمرو بلخ حمله ور شده شهر اخچه را متصرف گردیدند، اما این مراتبه پیروزی نصیب شان نشده و از جانب قشون بلخ مغلوب گردیدند که محمد سلیم سلطان واپس بجانب خراسان فرار کرده و سرنوشت بعدی آن مکتوم است، اما جهانگیر سلطان با پنج تا ده نفراسپ سوار خویش بجانب سیاه جرد و از آنجا از راه مزار شریف بجانب درهٔ گز و از آنجا بولایت سان و چهاریک متواری گشت و پس از مدت مدید آوارگی در ساحهٔ درزاب و گرزوان در فرجام در بلخ در خانهٔ قل بابا قلمق مخفی گردید و در همین محل نامبرده توسط ملازمان ندر محمد خان دستگیر و بفرمان ندر محمد خان حلق آویز گردید[۱۵۵].

حاجی بی بمقام اتالیق تقریباً مدت یک سال در بلخ نزد ندر محمد خان سپری نمود و در سال ۱۶۰۷ میلادی بفرمان ولی محمد خان، بعوض او شاه بیگ کوکلتاش بصفت اتالیق ندر محمد خان در بلخ تعیین گردید. و بقول محمود بن امیر ولی و مؤلف « تاریخ مقیم خانی »، شاه بیگ کوکلتاش فوراً سلطان را از کار های دولتی تجرید کرده[۱۵۶] و افزون بر آن بقول مؤرخین، ستم و بیدادگریهای شاه بیگ کوکلتاش تا درجه یی رسید که « بیدادگریهای ایام حجاج[۱۵۷] را تحت الشعاع خویش قرار داده بود » بقول مؤرخی با گذشت هر روز اعتراض و نارضایتی توده های مردم علیه شاه بیگ کوکلتاش بالا می گرفت و این خود زمینهٔ مناسبی برای ندر محمد خان بود که از این نارضایتی مردم علیه شاه بیگ استفاده نماید. در نهایت امر توطئه یی علیه شاه بیگ کوکلتاش چیده شد (پاییز سال ۱۰۱۷ هجری/ ۱۶۰۸ میلادی) اما شاه بیگ پس از آگاهی از توطئه چیده شده علیه خودش از باشگاه خویش فرار نموده و در مدرسهٔ ندر محمد خان پنهان گردید و دیوار های مدرسه را سنگر بندی نموده و در تمام طول روز بدفاع پرداخت، و شب هنگام اسیر و کشته شد[۱۵۸]. بقول محمود بن امیر ولی در زمرهٔ هوادران شاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیگ کوکلتاش منصور خواجه پروانه چی هم شامل بود که بفرمان ندر محمد خان او نیز اعدام گردید[۱۵۹]. قتل و سرکوبی دست نشانده های ولی محمد خان در بلخ، در دربار بخارا بگونه های مختلف ارزیابی گردید . اکثریت عظیم امرأ و درجه داران (ارکان دولت و اعیان حشمت) حتی به ندر محمد خان چاپار هایی فرستادند و وعده هرگونه حمایت خود را از او ابراز داشتند، اما ولی محمد خان عصبانی و خشمگین بفرماندهی قشون خود بجانب بلخ حرکت کرد و تمام تدابیری را که میتوانست در جهت تجرید امام قلی سلطان موثر باشد اتخاذ نمود و نظر کوکلتاش را بصفت اتالیق وی تعیین نموده و برایش فرمان داد که به سلطان امام قلی چشم خم نکند[۱۶۰]. تشبث ولی محمد خان بمنظور تجرید امام قلی به ثمر نرسیده، زیرا پس از عزیمت ولی محمد خان و قشونش به قرشی، امام قلی و اطرافیان مقرب وی، نظر کوکلتاش را بکشتند و « در جهت تأمین استقلال خویش بر خاسته و اقدام به تحکیم سمرقند نمودند »[۱۶۱]. زمانی که ولی محمد خان از این حادثه آگاهی حاصل نمود یک بخش قشون خویش را بجانب بلخ سوق داده و خودش با یک بخش دیگری از سپاه خویش واپس به جانب سمرقند رجعت کرد، ازاینکه امام قلی با یک گارنیزیون معدود نمیتوانست بمقابلهٔ خان بپردازد بناً پس از سپری شدن چند یوم بحال محاصره، بمشوره امرأ و روحانیون متقاضی صلح گردید اما این تقاضای او از جانب ولی محمد خان رد شد و همان شب امام قلی بجانب بلخ متواری گشت . بقول محمود بن امیر ولی پس از سپری شدن چند روز، مقارن سال ۱۰۱۸ هجری/ ۱۶۰۹ میلادی یورش های ولی محمد خان بالای بلخ از سر گرفته شد، ولی محمد خان با شتاب هر چه تمام تر رودخانه آمو را عبور و بساحل جنوب رود آمو ظاهر گشت . و بنأبر وساطت شیخ عبدالله موضوع بگونهٔ مسالمت آمیز با عقد پیمان صلح میان جانبین نزاع خاتمه یافته تقلی گردید . اما این صلح چندان پایدار نبوده و در سال بعد ۱۰۱۹ هجری/ ۱۶۱۰ میلادی محاربهٔ شدیدی میان بلخ و بخارا بوقوع پیوست که بطور نهایی تعیین کنندهٔ سرنوشت سلطنت بخارا بود[۱۶۲].

ندر محمد خان و اما قلی با شتاب تمام، همهٔ آنچیزی که لازم بود تدارک دیده و بر ماوراءالنهر به تعرض پرداختند. تهاجم آنان در مرحلهٔ نخست بطور مؤفقانه توسعه یافت، چغانیان بدون کدام تصادم خاصی تسخیر گردید، اما حصار شادمان که رستم سلطان و طاهر بی قرغز اتالیق در آنجا حضور داشتند از خود مقاومت نشان دادند، محاصره این قلعه از سببی به درازا کشید که ولی محمد خان بمنظور نجات آنان یک بخش از قشون خویش را به حصار شادمان سوق داده و خودش بجانب ترمذ حرکت کرد[۱۶۳]. بنابران، در چنین وضعیت ندر محمد خان و امام قلی از بیم اینکه ارتباط شان با بلخ قطع نگردد از محاصرهٔ حصار شادمان منصرف گردیده و فوراً خود را به ترمذ رسانیدند و به عقب دیوار های مستحکم آن سنگر گرفتند و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جنگ میان ولی محمد خان و آن دو در راه های ورودی ترمذ بمدت چند روز ادامه پیدا کرد و درنهایت بوساطت علماً و مشایخ هر دو جناح مخاصمه، حاضر به عقد پیمان صلح گردیدند و در آتیه ها این صلح نیز پایداری از خود نشان نداده[۱۶۴] و در بهار سال ۱۶۱۱ میلادی جنگ نخست از طرف ندر محمد خان و امام قلی آغاز گشت، آنان (گرم) را بدون مقاومت اشغال و اردوگاه محله گک تنگی حرم را ویران کردند، ولی محمد خان بمقابلهٔ آنان شتافته و خود را تا محل کتلیش که میان قرشی و خواجه آب گرم موقعیت دارد رسانیده و از خیانت یلنگتوش بی، بی اوغلی، محمد باقی قلمق، خواجه هاشمی، ندر بیگ و سایر بیگهای سمرقند اطلاع حاصل کرد[۱۶۵]، اشخاص موصوف به سلاطین نامبرده به این متن پیام فرستادند که : از این روز ببعد شهر به اختیار ما قرار دارد، بگواهی محمود بن امیر ولی، ولی محمد خان خیلی ها عصبانی گردیده و اکثر نزدیکان و جنگاوران او، او را رها کرده به قشون امام قلی پیوستند. خان مجبور شد که به بخارا بر گردد، ندر محمد خان و امام قلی نیز به جانب بخارا خزیدند و در جوار سمرقند، آن دستجات که از قشون ولی محمد خان جدا شده بودند به آنان پیوستند، ولی محمد خان امیداور بود که مسئله دفاع از پایتخت را سازمان دهی نموده و از این وضع دشوار بیرون آید اما یک هفته نگذشته بود که این امیدواری خان به یأس مبدل گشت زیرا که محمد زمان، چاکر سابق ولی محمد خان از فرمانبرداری به خان سر پیچی نموده ارک را در اشغال خود در آورد و در این اثنأ ندر محمد و امام قلی در راه های ورودی شهر بخارا مواصلت ورزیده بودند[۱۶۶]. برای ولی محمد خان همه چیز خاتمه یافته بود او با اعضای خانواده خویش که از جانب چند تن از امرأ بدرقه میشد از راه چهارجوی به ایران فرار کرد[۱۶۷]. پس از آن امرأ، سران قبایل و عشایر و روحانیون مسلمان : خواجه هاشمی، صالح خواجه[۱۶۸]، عالم شیخ، اسلاف قاسم شیخ عزیزان، مولانا ساقی زمانی، مولانا یوسف قراباحی و امرأ : پاینده اتالیق، جومان بی، شکور بی، محمد باقی بی و یلنگتوش بی در آخر سال ۱۰۱۹ هجری/ فبروری ۱۶۱۱ میلادی امام قلی سلطان را در بالای نمد سفید نشاندند و او را بصفت خان اعلی بخارا اعلان و در رأس اقتدار اعلی بخارا قرار دادند[۱۶۹].

در اواسط سال ۱۰۲۰ هجری/ اگست ۱۶۱۱ میلادی ولی محمد[۱۷۰] به کومک شاه عباس صفوی سعی و تلاش ورزدید تا واپس به ماوای خویش به ماوراءالنهر عودت نماید. بقول منشی محمد یوسف که کنون از جملهٔ مؤثق ترین منابع آن روز گاران شمرده میشود، چنین مینگارد : « شاه عباس او را (ولی محمد خان را – مؤلف) بحرمت تمام و با تشریفات خاص پذیرفت و به درخواست او همراه با او قشون هشتاد هزار نفری قزلباشها را عیله امام قلی خان سوق داد، امام قلی خان از شنیدن این خبر غمگین و پریشان خاطر و سراسیمه گشته به نزد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قطب القدسین خواجه هاشمی ... روانه شد ... آن حضرت بزرگوار پس از استماع [او] بحالت سکرات و جذبهٔ افتاده و بعالم رویأ فرو رفت و به بشارت فتح و پیروزی بر دشمنان ملهم گشت و فرمود که شاگردانش همه جمع آیند و سپس بسوی یکی از آنان، به مولانا ساقی خلیفهٔ سابق او ... نگاه های تند خویش را دوخته فرمود.

« بیا ! به برکت ایمان هیچ کس در این جنگ نسبت به ما گوی سبقت را نرباید ».

بامداد فردای آن روز هر دو قشون متخاصم به نظام رزم به مقابل هم صف ها آراستند [شیخ] با باورمندی به خرقهٔ تیردان متبرک خویش، در پیشاپیش لشکریان بخارا مقدم بر همه بجنگ پرداخته [بمجردیکه] او یکی از تیر های کراماتی شصت گانه [خویش] را بجانب قشون مخاصم پرتاب نمود به ارادهٔ الهی و بیاری ارواح مقدس اسالیف و ببرکت کرامات این حضرت عالیجاه باد قوی و شدیدی وزیده ... و انبوه متکاثف گرد و خاک را از زمین بالا آورده و به سر و صورت و چشمان افراد قشون مقابل چنان کوفت که دنیا را برایشان تیره و تار گردانید و بلادرنگ شیخ فرمان داد که قشون بخارا به لشکریان دشمن یورش ببرند [اوزبیک ها] با شمشیر های سّفاک در دست چنان [قزلباشها را] کشتار کردند که هیچ فرد از اوشان زنده نماند و ولی محمد خان اسیر شده و به حضور امام قلی خان برده شد ... و بفرمان موصوف او را گردن زدند »[۱۷۱].

با تأسف باید اذعان نمود که در این موارد اطلاعات ما نامؤثق و نامکمل است. محمود بن امیر ولی وقایع نگار همان عصر که اوضاع ماوراءالنهر و خراسان آنزمان را خوب واقف بود در خصوص این وقایع بدقت و به تفصیل مینگارد:

ولی محمد خان از بخارا فرار نموده به مرو نزد حاکم دست نشاندهٔ صفوی آمد و حاکم صفوی چهارجوی از او با تشریفات مجلل استقبال گرم بعمل آورد در این جا ولی محمد خان پسر خویش رستم سلطان را با پیام و دستوری غرض جمع آوری قشون بخاطر ادامهٔ محاربه علیه ندر محمد خان و امام قلی خان از استقامت هرات به غرجستان فرستاد و خودش از راه مشهد به قزوین و اصفهان آمد شاه عباس صفوی از ولی محمد خان استقبال گرم نموده با تکریم خاص مقدمش را گرامی داشت و سپس یک سپاه به کمیت بزرگ از قزلباشها را با تمام تجهیزات لازمه برایش سپرده و بماوراءالنهر سوقش داد و حاکم مرو بفرمان شاه عباس یک قوای توپچی را بفرماندهی چین بوداغ توپچی باشی به اختیار ولی محمد خان قرار داد.

قراول که ذریعه آنان فرستاده شده بود از عرض راه شب هنگام بجانب چهار جوی دور زده نظر کوکلتاش ثانی حاکم آنجا را بکشتند | نظر کوکلتاش اول آتالیق امام قلی بود که اعداد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گردیده بود] و چهارجوی را متصرف شدند، خسرو قوشچی حاکم قره کول در صدد آن شد که مقاومت نماید لاکن او را نیز مغلوب خویش گردانیدند. ولی محمد خان از قره کول به آن عده از امرأ بخاری که در مجادلهٔ او غرض حصول به تاج و تخت بخارا از وی پشتیبانی میکردند نامهٔ گسیل داشت. خبر تعرض ولی محمد خان، تقرب و خزش او به جانب بخارا، در پایتخت هیجان و سراسیمگی پدید آورده و امام قلی خان از طرف قشون قزلباشها تعقیب میگردید از بخارا بقرشی فرار و متعاقباً به بلخ به نزد ندر محمد خان چاپاری مبنی بر تقاضای کومک فرستاده و خودش به تحکیم قرشی مبادرت ورزید، چرا امام قلی خان این مراتبه به عوض سمرقند، قرشی را نقطهٔ مقاومت خویش انتخاب نمود ؟ محمود بن امیر ولی به این سوال چنین پاسخ میدهد:

امام قلی خان در نظر داشت که در صورتیکه چانس با او یاری نکند، ماوراءالنهر را ترک و به بلخ متواری[۱۷۲] گردد. قرشی که پایین تر از سمرقند موقعیت دارد به بلخ نزدیک تر است. مگر چنین چیزی اتفاق نیافتاد زیرا که تعداد هوا خواهان امام قلی خان نه تنها در قرشی بلکه در سمرقند هم از حد بیرون بوده است. چنانچه در زیر خواهیم دید که به کومک همین هوا خواهان خویش امام قلی خان بر ولی محمد خان و متحدین او غالب آمد و در آتیه ها وقایع به قرار زیر سیر و انکشاف نمود : شکور بی سرا و یلنگتوش بی الچین که در آنزمان بر اوضاع سمرقند تسلط داشتند با امرأ و رهبران جامعهٔ روحانیت بخارا مشوره نموده به این فیصله رسیدند که از امام قلی خان پشتیبانی نموده و به ولی محمد، عامل و دست نشاندهٔ قزلباشها امکان آنرا ندهند که براریکهٔ اقتدار ماوراءالنهر تکیه بزند. یلنگتوش بی امام قلی خان را به سمرقند آورده و همه یی آنان مشترکاً یکجا بمنظور ادامه مجادله با حریف به اتخاذ تدابیر آغاز بکار و فعالیت نمودند، که دشمن در این لحظه در محلهٔ زرمان که در قریب های سمرقند موقعیت دارد قرار داشت و از اینکه قوای جانبین مساوی نبود بناً، امام قلی خان و امرأی او جهت دریافت کومک دست نیاز به کومک را بجانب رهبران قزاقها، ایشم سلطان و ابولای سلطان دراز نمودند، جالب توجه است که ولی محمد خان نیز از قزاقهای دشت قپچاق طالب کومک گردیده بود اما قزاقان بدون معطلی به جواب امام قلی خان پرداخته و بجانب سمرقند عزیمت نمودند. اما ابولای سلطان به بهانهٔ اینکه او، و سپاهیانش از سرعت زیاد راه پیمایی خسته شده اند از عرض راه بجانب ساگارچ دور زده و یک بخش از قشون خویش را بفرماندهی برادر خویش جانگ سلطان بسوی سمرقند سوق داد، ایشم سلطان دستجاتی از قشون خویش را بفرماندهی پسر ارشد خویش جانی بیگ سلطان به کومک امام قلی خان فرستاد و خودش در میانکال اوتراق کرد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اواسط سال ۱۰۲۰ هجری/ اگست ۱٦۱۱ میلادی در محل بنام باغ شمالی بین متخاصمین محاربه آغاز گردید و در این اثنأ اقطاع داران توانستند بموقع خود را به کومک امام قلی خان برسانند و از جانب دیگر سرنوشت این جنگ را قزاقها و قزلباشها با بیرون رفتن خویش از صحنهٔ محاربه و غارت و چپاول اردو گاه و باروبنهٔ ولی محمد خان ازپیش تعیین کرده بودند در این جنگ امام قلی خان بر ولی محمد خان غلبه نمود و ولی محمد خان بدست امام قلی خان به اسارت افتاد[۱۷۳]. ندر محمد خان که در عرض راه بلخ و سمرقند بود در خصوص فتح و پیروزی برادر خویش اطلاع حاصل کرد. قزاقهای ابولای سلطان پس از غارت و چپاول حومهٔ شهر سمرقند بجانب ترکستان رهسپار شدند[۱۷٤] و ایشم سلطان هنوز هم در میانکال بود. امام قلی خان از نامبرده هراسیده خود را به قلعهٔ سمرقند رسانید و با یلنگتوش بی و شکور بی جلسهٔ مشورتی دایر نموده و موضوع را چنین حل و فصل نمود : تاشکند و ترکستان و مضافات آن به ایشم سلطان و سوگارچ را به پسر ایشم سلطان جانی بیگ سلطان واگذار شود[۱۷۵]. از همین زمان ببعد اضافه تر از سی سال حکومت مشترک امام قلی و ندر محمد خان بنام دولت اشترخانی آغاز گردید، گر چه هر دو برادر لقب خان را بکار میبردند. برادر کلان یعنی امام قلی خان را خان اعلی (خان کلان) و ندر محمد خان (خان خورد) می نامیدند[۱۷٦]. تابعیت بلخ از بخارا و همچنان ندر محمد خان از امام قلی خان فقط جنبهٔ اسمی و تشریفاتی داشت و از همین سبب ندر محمد خان نسبت به خان اعلی از شهرت عظیمی بر خور دار بود، چنانچه ای. د. خخلوف که در سالهای بیستم سدهٔ هفدهم[۱۷۷] میلادی به بخارا سفر داشت به این موضوع اشاره یی دارد و همینطور موضوع شهرت بلند بالای ندر محمد خان در منابع حکایوی نیز بازتاب یافته است. کومک و پشتبانی قلمرو بلخ از خان بخارا در جنگها و لشکر کشی ها، در استقرار اوضاع سیاسی ماوراءالنهر و تحکیم دستگاه مرکزی دولت اشترخانی در دورهٔ امام قلی خان نقش بس عظیم و ارزنده یی را ایفأ نموده است[۱۷۸].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنون بمطالعه و بررسی اوضاع داخلی بلخ در امتداد سدهٔ هفدهم و آغاز قرن هجدهم میلادی (دورهٔ اشترخانیان مترجم) میپردازیم

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

در نیمهٔ نخست قرن هفدهم میلادی ساحهٔ اراضی خان نشینی بلخ وسعت قابل ملاحظه یی یافته بود و افزون بر آن، غیر وابستگی و خود مختاری خویش را نیز تحکیم بخشیده بود، قلمرو خان نشینی بلخ یک ساحهٔ وسیعی را احتوا مینمود که شمالاً و جنوباً از میلان جنوبی سلسله کوه های حصار تا هندوکش و همچنان شرقاً و غرباً از پامیر تا رود مرغاب پهنا داشت که این ساحهٔ اراضی، بیشتر از شصت ولایت و نواحی را در خود احتوا مینمود. در آغاز سالهای سی ام قرن هفدهم میلادی ندر محمد خان توانست مجدداً چندین منطقهٔ بدخشان را مانند درهٔ درواز، روشن، راغ، چترال و باشقیر و از ختلان تا ناحیهٔ کوهستانی زم را به تصرف خویش در آورد.

در سال ۱۰۴۳ هجری/ ۱۶۳۳ میلادی قشونی تحت فرماندهی امرأ : ساقی بی پروانه چی دورمان، الله بیردی بی و خوجم اتالیق، بالای درواز به یورش پرداخت که در نتیجهٔ آن شاه غریب حکمران درواز به تحکیم قلعهٔ خویش پرداخته و بمقاومت آگنده از یأس مبادرت ورزید که بویژه محاصرهٔ قلعه های زاین بار دار و زمّ دشوار تر بود، زیرا که در این نقاط مقاومت، امرأی ندر محمد خان تلفات زیادی را متحمل شده و بخش قابل ملاحظه یی از افراد قشون خویش را به تلفات دادند و بخش اعظم این تلفات را دستجات محافظ این قلعه ها به آنان وارد آوردند و در نهایت امر از اثر کمبود خوراکه و علیق شاه غریب مجبور شد به عقد پیمان صلح برطبق شرایط تحمیلی که از جانب امرأی مهاجم ندر محمد خان پیش کشیده شده

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود تن در دهد که در آن گفته میشد: شاه غریب مؤظف است که مالیات(باج و خراج) چهار سال قبل را بپردازد و بنام ندر محمد خان خطبه بخواند و افزون بر این ها شاه غریب یکی از پسران خویش را به عنوان گروگان به در بار ندر محمد خان به بلخ بفرستد.

در سال ۱٦۳۵ میلادی قشون بلخ منطقهٔ روشن را تسخیر و شاه دره، حکمران آنجا را بکشت و روشن را ضمیمهٔ قلمرو بلخ ساخت. بقول محمود بن امیر ولی تابعیت درواز در ماه شوال ۱۰٤٤ هجری/ مارچ و اپریل ۱٦۳۵ میلادی تحقق پذیرفت[۱۷۹]. اقتدار اعلی در آنزمان مجبور بود که شاه بابر حکمران چترال و باشقیر را برسمیت بشناسد و شاه بابر بصفت واسال بلخ، بحیث حکمران ولایات یاد شده باقیماند[۱۸۰]. زمّ استقلال خویش را هنوز چند سال دیگر هم حفظ نموده و در سال ۱۰٤۸ هجری/ ۱٦۳۸ میلادی بدست باقی ویرات اتالیق تسخیر گردید. قشون بلخ مواضع خویش را در بخش شرقی بدخشان تحکیم نموده و اکثر اوقات تهاجماتی را بالای (سیاه پوشان کتور) انجام می دادند. محمود بن امیر ولی در مورد یکی از این تهاجمات که در تابستان سال ۱٦۳۵ میلادی به کتور صورت گرفته بود به این تفصیل حکایت مینماید : در جملهٔ سر کرده گان این تهاجم، شخصی بنام سید میر یحیی (که از سال ۱٦۲۱ میلادی) از جملهٔ مقربین ندر محمد خان بود[۱۸۱] شامل بود . شاملین پلان تهاجم، در کشم گرد هم جمع آمده و از آنجا بجانب گیمراغ و از راه گیمراغ به گردنهٔ(وارزی) که از همین نقطه رود کوکچه سر چشمه میگیرد، پیش تاختند، اما قادر به اشغال گردنهٔ(وارزی) نگردیدند. زیرا که اهالی آنجا سیاهپوشان با سلاح تیرو کمان و سنگ پارچهٔ ها براه های ورودی و تقرب تهاجم نموده مهاجمین بلخ را تحت ضربات خویش قرار دادند، بنأ امرأی بلخی مجبور شدند که تعداد دستجات چند از نیرو های خویش را به گردنهٔ وارزی بفرستند.

بقول مؤرخ دورهٔ تیموری افراد نیروهای بلخ خود را به گردنهٔ (وارزی) سرچشمه رود کوکچه رسانیده و مسیر آب رود کوکچه را بجانب محل بود و باش سیاهپوشان بستند و خانه و کاشانهٔ سیاهپوشان را زیر آب غرق نمودند[۱۸۲] و اهالی سپاهپوشان مجبور شدند که مواضع مستحکم خویش را ترک و بصوب تنگهٔ در بند کوه، متفرق شوند و پس از این مهاجمین بلخی از راه کوتل که در اختیار داشتند خود را تا رود (ماندی جان) رسانیده و از پل کتورعبور نموده خود را تا کتور رسانیدند به این ترتیب سیاهپوشان ناگهان غافلگیر شدند و سپاهیان بلخی توانستند دوازده روستای معروف کتور را به اشغال خویش در آورند و به غارت و چپاول بی سابقه یی دست یازیدند و باوصف اینهمه انقیاد سیاهپوشان به آنان میسر نگردید، اما مهاجمین بلخی با غنایم وافر و اسیران بیشماری از کتور عودت کردند[۱۸۳].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این دوره همچنان بمثابهٔ دورهٔ مبارزه بلخ با دولت های صفوی ایران و دولت بابری هند بشمار می آید زیرا که هر دو دولت در صدد تصرف بلخ یعنی سر زمین که در مناسبات اقتصادی منطقه نقش بس ارزنده یی ایفأ میکرد، بودند (معلومات مفصل در خصوص روابط دولت های یاد شده را در فصل جدا گانه داریم) اما نه دولت صفوی ایران و نه دولت بابری هند توانستند به این آرزوی خویش نایل آیند.

در سال ١٦٤٢ میلادی امام قلی خان بینایی چشمان خویش را از دست داده نابینا گشت و در دولت اشترخانی یکنوع « سراسیمگی و عدم کفایه و خلأ زعامت پدیدار گشت » و امام قلی خان بمنظور نجات دودمان اقتدار، ندر محمد خان را از بلخ به بخارا فرا خوانده زمام امور و عنان اقتدار اعلی ماوراءالنهر را به او تفویض نمود[١٨٤]. ندر محمد خان در سال ١٦٤٢ میلادی عازم بخارا گردید و سوال این چنین مطرح است که آیا ندر محمد خان کدام یک از جملهٔ دوازده پسر خویش را به جانشینی خویش در تاج و تخت بلخ گماریده بود ؟ بگواهی « بحرالاسرار » ندر محمد خان هیچ یک از پسران ارشدش را به جانشینی خویش در بلخ نه گماشته بود، نه عبدالعزیز سلطان نه خسرو سلطان را وافزون برآن باید گفت که بهرام سلطان طرف اعتمادش نبود[١٨٥]. و پسر ارشدش عبدالعزیز سلطان را با خود به ماوراءالنهر برد. بنابر بگواهی « بحرالاسرار » ندر محمد خان هیچ یک از پسرانش را در تاج و تخت بلخ به جانشینی خویش منسوب نساخته بود. اما بسخن دیگر هم گفته میشود که سبحانقلی سلطان را تحت نظر یکی از امرای معتمد خویش در سمت جانشینی خویش در تاج و تخت بلخ گماشته بود .

ندر محمد خان پس از چهار سال زمامداری در ماوراءالنهر ١٠٥٥ هجری/ ١٦٤٥ میلادی توسط سران قبایل اوزبیکهای بادیه نشین سقوط داده شده بود، بقول خوجم قلی بیگ بلخی یکی از علل عمده سقوط ندر محمد خان همانا جانبداری و تمایل شدید او به امرای بلخی بود و ندر محمد خان در برابر امرای بخاری الطفات چندانی از خود نشان نمی داد[١٨٦]. منشی محمد یوسف میگوید که مردم در آنزمان « به آسایش مادی و آزادی عادت کرده بودند »[١٨٧]، در این جا وضاحتاً مرام از اشرافیت فئودالی است که در این زمینه .م. ا. عبدالرحیموف توضیحات درستی داده است که میگوید : « متناسب به رشد مناسبات فئودالی »[١٨٨] در جامعه نقش این قشر اشراف فئودال نیز بالا میگرفت.

عبدالعزیز سلطان را امرای بخاری به بهانهٔ اینکه قزاقها شهر سِر دریا را متصرف شده اند به خُجند برده بصفت خان اعلی اوزبیکها اعلان نمودند، ندر محمد خان که در این لحظه در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قرشی حضور داشت از موضوع مطلع و بجانب بلخ پا به فرار نهاده و شروع به تحکیم بلخ، میمنه و سایر شهر های خان نشینی نمود زیرا از همین مناطق عبدالعزیز خان میتوانست به کومک قزل باشها و یا بابری های هند به بلخ یورش ببرد بناً ندر محمد خان از بیم تعرض نامبرده امرأ و پسران طرف اعتماد خویش را بمناطق و ولایات مختلف خان نشینی توظیف ساخت چنانچه خسرو سلطان را به غوری، بهرام سلطان را به کولاب، سبحانقلی سلطان را به سان و چهاریک و قتلق سلطان را به قندز و قاسم سلطان پسر خسرو سلطان را به اندخوی و میمنه گماشت[۱۸۹] مگر پسران ندر محمد خان بویژه قتلق سلطان، خسرو سلطان و سبحانقلی سلطان سزاوار اعتماد پدر نشدند، زیرا : قتلق سلطان نخستین کسی بود که از انقیاد پدر سر باز زد بناً ندر محمد خان قشونی را تحت فرماندهی سبحانقلی سلطان علیه او فرستاد، سبحانقلی سلطان در حوالی قندز قوای برادر خویش رامضمحل و خود او را بکشت و به پدر خویش نیز خیانت کرد زیرا : قاسم سلطان را بجانب خویش متمایل گردانیده و هر دوی آنان ولایات را که برایشان تفویض گردیده بود رها نموده و به بخارا به نزد عبدالعزیز خان رهسپار شدند . بهمین مناسبت پیام جالبی از سبحانقلی سلطان را به برادر زادهٔ اش که در تاریخ « مقیم خانی » درج است میخوانیم : « من... فیصله نمودم که جهت خدمتگزاری نزد عبدالعزیز بروم و تو در این سفر مرا همراهی کن قسمیکه [من اطمینان دارم] کار مطابق آرزوی [من] خواهد بود. چونکه پدر پیر شده و دولت از وی گشته است »[۱۹۰]. هر دو یکجا عازم بخارا شدند عبدالعزیز خان برادران را در آغوش باز پذیرفته با نثار بوسه ها استقبال شان نمود و دختر خویش را به عقد نکاح قاسم سلطان پسر خسروسلطان در آورد* و به سبحانقلی سلطان وعده جانشینی بلخ را داد، اما چندین ماه سپری گشت و عبدالعزیز خان در اجرای وعده خویش تأنی و تأخیر بخرچ داد سبحانقلی سلطان مشکوک گردیده و طوری احساس نموده که زیر کاسه نیم کاسه یی هست و شاید وعدهٔ عبدالعزیز یک نیرنگ بیش نبوده باشد بناً سبحانقلی سلطان با این ذهنیت مسموم و مشکوک از بخارا پا به فرار نهاد و عبدالعزیز خان به تعقیب او سپاهی را تحت فرماندهی سیوینچی بی دیوان بیگی سوق داد آنان سبحانقلی را در سرپل گیر آوردند، اما سبحانقلی توانسته بود که در سر پل خود را تحکیم و تثبیت نماید.

منشی محمد یوسف در این باره چنین میگوید : سبحانقلی فقط اضافه تر از دو صد نفر در اختیار خویش نداشت و بسهولت توانست جزو تام دفاعی خویش را از دستجات بزرگ پیگرد خود تکمیل نماید. نامبرده مینویسد « در همان روز او [با ملازمان خویش] مجلسی ترتیب داد و در این مجلس تصمیم اتخاذ گردید که [امرای عبدالعزیز خان را دعوت نماید] فرمان داد تا امرأ بداخل [قلعه] تشریف فرما شده و در محفل دعوت مکتوب [خان] را ارایه و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وکیل خویش را معرفی نمایند، آن هجده تن امرأی محترم [بخارا] هر یک شان سردار قبیله یی و فرمانده قشون های عظیم و جنگاوران و جسورانی بودند، آرام، آرام [بصوب محل مدعوین] براه افتادند و پس از ارایهٔ نامه رسمی و وکیل، سیوینچی بی دیوان بیگی اوتارچی شیخ الامرأ از جا بلند شده و خطاب [به سبحانقلی سلطان] اظهار نمود : « اعلیحضرت شان [عبدالعزیز خان] از روی نیک بینی و حسن نیتی که [نسبت به شما] دارند چند جمله را محرمانه اظهار کرده اند که من باید او را بگوش شما بگویم » گفته بجانب سبحانقلی حرکت کرد [در این اثنأ] یکی از گماشتگان جوان [سبحانقلی سلطان] چنان ضربه محکم با دشنهٔ از یک جناح شیخ الامرأ کوبید که خنجر از جناح دیگر نامبرده بیرون شد، در این اثنأ هر یک از [گماشتگان سبحانقلی سلطان] بجانب قربانی خویش که از پیش تعیین و نشانی شده بود هجوم برده با ضربات دشنه و خنجر به اندک زمانی همهٔ امرأی عبدالعزیز خان را بدیار عدم رهسپار ساختند ».

قشون بخاری که در راه های ورودی سرپل ایستاده بودند از موضوع آگاهی حاصل نموده تیت و پراگنده گشته، روستا های حومهٔ شهر سرپل را بکلی ویران نمودند[۱۹۱].

نافرمانی و بیرون جهیدن های پسران ندر محمد خان از دایرهٔ انقیاد پدر، انگیزهٔ حمله عبدالعزیز خان بر بلخ گردیده و نامبرده بمنظور تهاجم بر بلخ احضارات ثمر بخشی را تدارک دیده بود، بنابران، ندر محمد خان با خود به این فیصله رسیده بود که برای بی اثر ساختن تهاجم عبدالعزیز خان کومک بابری های هند را بسوی خویش جلب نماید، بگواهی مؤلف « لطایف الاخبار » منصور خواجه با تقاضای نامه کومک رهسپار دربار هند گردید[۱۹۲]. شاه جهان که انتظار چنین چیزی را می کشید بلادرنگ قشون بزرگی را تحت فرماندهی پسر کهتر خویش مراد بخش و امیر علی مردان بجانب بلخ سوق داد[۱۹۳]. قشون هندی بجانب بلخ تاخت و این خطهٔ پهناور و ثروتمند را در سال ۱٦٤٦ میلادی[۱۹٤] متصرف شد. قشون بابری های هند از هندوکش عبور نموده، بجانب غوری تاخت، خسرو سلطان حکمران غوری در برابر قشون هندی مقاومتی از خود نشان نداده و به استقبال شان برآمده قلعهٔ غوری را تسلیم آنان نمود[۱۹۵].

مراد بخش و علی مردان بسهولت سایر ولایات بلخ را تا جوار کولاب متصرف و بهرام سلطان حکمران کولاب را به هند فرستادند[۱۹٦]. قشون هندی تا جوار روستای خواجه خیران رسیده، ندر محمد خان از سوءنیات مراد بخش آگاهی حاصل نموده و از بلخ بجانب شبورغان پا به فرار نهاد. (بقول منشی محمد یوسف از نیات سوء مراد بخش در خصوص ندر محمد خان، به ندر محمد خان یکی از امرأی مغولی که درگذشته ها با آنان یکجا بوده هوشدار داده است). بخشی از قشون هندی که جهت تعقیب ندر محمد خان فرستاده شده بود در محلی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میان شبورغان و اندخوی از جانب ندر محمد خان و قاسم سلطان مضمحل گردید و یاد آور باید شد که ندر محمد خان در این حوالی نپائیده به نزد شاه عباس به اصفهان متواری گشت[۱۹۷].

بابری ها اندکی بیشتر از دو سال در بلخ حکومت کردند، لاکن مردم آندیار را وادار به انقیاد از خود کرده نتوانستند، نه تنها بلخ بلکه در سایر نواحی آن، مردم تحت فشار مالیات سنگین و کمرشکن دچار ورشکستگی و فقر شدیدگردیده بهمین حال هم، مردم همه جا به مقابل بابری ها از خود مقاومت نشان داده و در هر محل و هر لحظه یی ممکن می افتاد هندی ها و چغتایی ها را می کشتند، در خود شهر بلخ چنان گرسنگی و گران قیمتی آغاز شد که « قیمت یک خروار گندم[۱۹۸] به یک هزار روپیه بالا رفت »[۱۹۹]، و در داخل خود قشون هندی نفاق و بی نظمی پدیدار گشت.

در احاطهٔ چنین شرایط مراد بخش زمام قشون را به امیر علی مردان[۲۰۰] تسلیم داده و خودش به هندوستان رفت و اورنگ زیب که از جانب پدر جهت اعاده نظم به بلخ توظیف گردیده بود نتوانست خوب از آب در آید در تابستان همان سال ۱٦٤۸ میلادی از گذرگاه رودخانه آمو لشکر دو صد هزار نفری عبدالعزیز عبور نموده و در بات قاق کولی أخچه اردوگاه بر پا کرد، درپاسخ، اورنگ زیب هم قشون یکصد هزار نفری خویش را بمقابلش سوق و در روستای فیض آباد که در فاصلهٔ هفت کروهی از بلخ قرار دارد برای خود اردوگاه بر پا نمود، هر دو لشکر علیه همدیگر صف آراسته بودند و در جریان پنجاه روز وقتاً فوقتاً با هم زد و خورد های انجام می دادند[۲۰۱]. که در نهایت امر نتیجه این بود که قشون هندی متحمل تلفات بی شماری گردید. بگواهی مؤرخ همانزمان تمام قوماندانان چغتایی کشته شدند و هم سرمای پاییز آن سال بسا شدید بود چنانچه گفته میشود که « غلامان هندی بخاطر یکه اندکی گرم شوند اعضا بدن و تنه های خویش را به بخاری های آتش دار می چسپانیدند و خود را میسوزانیدند و همه افراد چنان کم انرژی شده بودند که احدی را یارای سر کشیدن از دروازه اتاق ها نبود »، بهای یک قرص نان به دو روپیه رسیده بود[۲۰۲] و افزون بر اینها عبدالعزیز خان راه های اکمالاتی کابل و هندوستان را بروی قشون هند مقیم بلخ بسته بود که این خود به شدت وخامت اوضاع آنان می افزود.

انیسیم گریبوف سفیر روسیه که در این سالها در ایران و آسیای میانه سفر کرده بود میگوید که شاه جهان « یک مبلغ هنگفت پول نقد را از فصل حقوق و مواجب منسوبین لشکری خویش را با یک مقدار زیاد گندم که بالای به تعداد سی هزار راس نر گاو اخته[۲۰۳] ارکاب بود بجانب بلخ ارسال نمود » اما این همه کومک ها بمنظور اصلیش نرسیده و در عرض

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

راه تا بلخ توسط رهزنان اوزبیک به غارت برده شد. پس ماندن در شهر در وضعیت محاصره و بحال گرسنه برای قشون هندی بی مفهوم بود، بناً اورنگزیب چاپاری را همرا با پیام گزارشی « در خصوص وضع ناهنجار و بد بیاریهای [خویش] » به شاه جهان گسیل داشت.

شاه جهان مجبور بود که پیش از فرا رسیدن سرمای زمستان اردوی خود را از بلخ به جانب هند تخلیه نماید. شاه جهان به پسر خویش اورنگزیب فرمان داد که تا ندر محمد خان را از ایران خواسته و عنان اقتدار بلخ را به او بسپارد و خودش واپس به هندوستان عودت نماید[۲۰٤].

ندر محمد خان تا اندخوی آمده و از تهاجمات نوبتی هندیها هراسیده در اندخوی اتراق کرده و قاسم سلطان را به بلخ نزد اورنگزیب فرستاد و خودش با قشون قزلباشها حکمران میمنه رستم خان دیکانی را محاصره کرد اورنگزیب در اکتوبر ۱٦٤۸ میلادی بالا تر از توقع و چشم داشت ندر محمد خان زمام امور و عنان اقتدار اعلی بلخ را به ندر محمد خان اعاده و خودش رهسپار هندوستان شد و ندر محمد خان محض پس از رفتن اورنگزیب به بلخ رفته مجدداً زمام امور بلخ را تصاحب کرد[۲۰۵]. بروفق نگارش منابع، قشون بلخ، لشکر هندوستان را تا قندز تعقیب نمود و فقط حمله قشون بخاری در قلمرو بلخ بسرکردکی باقی بی یوز، ندر محمد خان را مجبور ساخت تا از تعقیب قشون هند دست کشیده واپس به بلخ عودت نماید[۲۰٦].

میخواهم به یک نکتهٔ مهم و حائز اهمیتی تماس بگیرم و آن اینکه : لابد، ضرورت به توضیح ندارد پس از آنکه لشکر هندی بلخ را ترک گفت عبدالعزیز خان حلقهٔ محاصرهٔ بلخ را شکسته و قاسم سلطان را همراه با خود به بخارا برد[۲۰۷]. و از جانبی هم این را نا گفته میدانیم که عبدالعزیز به هیچ وجه به این امر راضی نبود که ندر محمد خان در بلخ بر سر اقتدار باشد پس سوال چنین مطرح میشود که چطور شد که یکباره و ناگهانی و خلاف توقع و انتظار همه، او اجازه می دهد که ندر محمد خان مجدداً براریکهٔ اقتدار بلخ تکیه بزند ؟ بقول منشی محمد یوسف که میگوید: « شاه عباس صفوی میخواست همراه با ندر محمد خان قشون خویش را علیه دشمنان او بفرستد – اما خان با او موافقت نکرد، زیرا! ندر محمد خان از سر نوشت هولناک و حزن انگیز ولی محمد که ناشی از همراهی قشون صفوی با او بود درس عبرت گرفته بود[۲۰۸]. بناً، ندر محمد خان از ایران تک و تنها و بدون همراهی قشون اجنبی آمده بود».

اظهارات منشی محمد یوسف با واقعیت وفق ندارد زیرا : ندر محمد خان از ایران تک و تنها نیامده بود بلکه همراه با خود یک قشون با کمیت قابل ملاحظه یی از قزلباشها را آورده بود ورنه عبدالعزیز خان در حالیکه یک اردوی عظیم تحت فرمان خویش داشت و بهدف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خویش قرین شده بود تحت چنین شرایطی به ندر محمد خان اجازه نمی داد که به این آسانی اقتدار بلخ را دوباره تصاحب نماید. انیسیم گریبوف میگوید که شاه عباس به ندر محمد خان « از شهر های مختلف یک لشکر به کمیت هفتاد هزار نفر تدارک دیده و در اختیار او قرار داد »[۲۰۹].

زمامداری آخرین بار ندر محمد خان در بلخ مدت سه سال طول کشید زیراکه در بهار سال ۱٦۵۱ میلادی سبحانقلی سلطان، با بر خورداری از پشتیبانی قملق ها و عبدالعزیز خان، از جناح دره گز بالای بلخ به تعرض پرداخته و آنرا به حلقهٔ محاصرهٔ خویش در آورده و محاصره را مدت دو ماه ادامه داد : وضع اهالی و ساکنین بلخ بوخامت گرایید و هم امرای ندر محمد خان یکی پی دیگری پا به فرار نهاده بجانب سبحانقلی سلطان پناهنده شدند جهت ادامه مقاومت نه نیرو مانده بود و نه امکانات، « همهٔ سادات، قضات، نجبا و جوانمردان بلخ دروازهٔ [شهر] را باز کرده [سبحانقلی] نامور را بشهر عبور دادند » ، ندر محمد خان به شهر داخلی بلخ خود را تحکیم کرد مگر او مقاومت نتوانسته بلخ را به قصد مکه ترک گفته و به مکه متواری شد[۲۱۰].

سبحانقلی سلطان مدت سی سال ۱۰٦۱ – ۱۰۹۲ هجری / ۱٦۵۱ – ۱٦۸۱ میلادی در بلخ و بدخشان حکومت کرد موصوف در کوتاه زمان توانست اوضاع کشور را استقرار بخشیده و مانند ندر محمد خان حکومت بلخ را مستقل از بخارا نگهدارد، عبدالعزیز خان نخست در صدد از بین بردن او و نشاندن نمایندهٔ خویش قاسم سلطان به تاج و تخت بلخ شد اما نتوانست این تصمیم خویش را جامهٔ عمل بپوشاند[۲۱۱].

در سال ۱۰۷۰ هجری / ۱٦٦۰ میلادی قاسم سلطان به قیادت قشونی در نواحی خُلم پدیدار گشت، مگر این یورش برای او یک تقدیر شوم و فلاکتبار بود : او توسط ملازمان که از جانب سبحانقلی نزد او فرستاده شده بود، کشته شد[۲۱۲]. طوریکه دیده میشود سبحانقلی خان به شیوه یی بر خورد میکند که هفت سال قبل در موضع سرپل عبدالعزیز خان می خواست با او بر خورد کند. پس از این وقایع عبدالعزیز خان مجبور شده بود که سبحانقلی خان را بمثابهٔ فرد مستحق تاج و تخت بلخ برسمیت شناخته و نامبرده را وارث تاج و تخت بخارا بداند[۲۱۳]. فضای خصومت آمیز و وخامت بار بالقوهٔ که میان سبحانقلی خان و عبدالعزیز خان شکل گرفته بود گاه گاهی منجر به تصادم خصمانه بین آن دو گردیده و بمثابهٔ شاخصی در طول تمام دورهٔ اقتدار شان باقی بود . بلی ! درست است، که در سال ۱٦٦۱ میلادی آوانی که خان ابوالغازی – خان خیوه (۱۰۵۳ – ۱۰۷٤ هجری / ۱٦٤۳ – ۱٦٦۳ میلادی) با لشکر عظیمی به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قلمرو خان نشینی بخارا یورش آورده بود، فرمانروای بلخ به کومک برادر خویش « قشون بلخ و بدخشان »[۲۱۴] را فرستاد، لاکن این توافق در مناسبات خان اعلی بخارا و تیولدار بلخ یگانه مورد استثنایی بود که بوقوع پیوسته بود. زیرا پسانتر ها بملاحظه می رسد که خود سبحانقلی خان، خانات خیوه را بفعالیت های جدی تری علیه بخارا تشویق می نماید. در سال بعد، ۱٦٦۲ میلادی ابوالغازی یورش جدیدی را بر ماوراءالنهر براه انداخت، مضافات و ساحات مربوط به ساحهٔ بخارا را به ویرانی کشانیده و حتی بعضی از شهر های مستحکم آنرا، مانند، قراکول، واردان زی و چهارجوی را به اشغال خویش در آورد[۲۱۵].

در دوران انوش پسر و جانشین ابوالفضل غازی ، ۱۰۷٤ – ۱۰۹۸ هجری / ۱٦٦۳ – ۱٦۸۷ میلادی هجوم های خیوه یی ها در ساحهٔ قلمرو خان نشینی بخارا رو به فزونی گرفت . در پاییز سال ۱٦۸۰ میلادی خیوه یی ها مؤفق به تصرف شهر بیرونی بخارا شدند[۲۱٦] و عبدالعزیز خان در آن لحظات در کرمینه قرار داشت، موصوف به دشواری توانسته بود که خود را به شهر درونی بخارا رسانده و دشمن را از شهر بخارا عقب براند[۲۱۷].

از جانب دیگر عبدالعزیز نیز در مبارزهٔ خویش علیه بلخ، خیوه یی ها را میکشانید . بقول پازوخین ها، که در تابستان ۱٦۷۰ میلادی از بخارا ضمن سفری دیدار بعمل آورده اند میگوید که عبور عبدالعزیز خان در سال ۱٦٦۹ میلادی در اتحاد با انوش علیه بلخ جنگ را آغاز نمود[۲۱۸] و در رابطه به وقایع سال ۱٦٦۹ میلادی باریس پازوخین مینویسد : « خان خیوه تا حوالی بلخ پیش تاخته روستا ها و اولوس زیادی را به ویرانی کشانیده و به بفرمان خان خیوه لشکریان به کومک خان اعلی بخارا پرداختند، زیرا که خان بخارا با پاد شاه بلخ میانهٔ دوستانه نداشتند و مدت یک و نیم سال تمام در دو جناح ساحل رود آمو در برابر هم صف آراسته بودند و فقط در ماه سپتمبر سال ۱٦۷۰ میلادی با هم مصالحه کردند »[۲۱۹].

در آتیه ها، مناسبات میان هر دو خان نشینی تا حدی بوخامت گرایید که در سال ۱٦۷۵ میلادی سبحانقلی خان در اتحاد با آنوش، خان خیوه عیله بخارا به فعالیت رزمی پرداخته از جملهٔ پنج شهر بهترین و هم حومهٔ و اطراف بیست شهر را از خان بخارا متصرف گردیدند»[۲۲۰] و در نهایت امر، عبدالعزیز خان مجبور شد که در روز اول سال ۱۰۹۲ هجری/ ۲۱ جنوری ۱٦۸۱ میلادی تاج و تخت بخارا را به سبحانقلی خان واگذار شود[۲۲۱] در « اندرز نامهٔ شاهی » گفته میشود، که در آنزمان در میان امرأ بویژه « در پایتخت در زمرهٔ همرکابان فرمانروا » سبحانقلی خان هوا خواهان زیادی داشت[۲۲۲] و این حقیقت یکی از علل اصلی باز نشستگی عبدالعزیز خان گردیده بود .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در بررسی وقایع سالهای ۸۰ – ۹۰ قرن هفدهم میلادی به حدت و وخامت روابط میان سرداران نظامی فیئودال در بخارا و بلخ اشاره شده است و گفته می شود که ولایات و نواحی زیادی از خان نشینی بلخ در معرض نفاق و شقاق داخلی سران قبایل جداگانه کوچی قرار گرفته بود. چنانچه در خود بلخ در میان پسران سبحانقلی خان که هر یک شان از جانب حلقات علیحدهٔ قشر بالائی فیئودالان حمایت میشدند مجادلهٔ شدیدی آغاز شده بود چنانچه اسکندر سلطان که در اواسط ماه ربیع الثانی سال ۱۰۹۲ هجری / ماه می ۱٦۸۱ میلادی به بلخ تعیین گردیده بود و در اوایل ماه می ۱٦۸۳ میلادی خلع قدرت گردید « بگواهی منشی محمد یوسف، موزون سرای که محب و محرم اسرار[۲۲۳] ابوالمنصور برادر اسکندر سلطان طعام مسموم شدهٔ را به اسکندر سلطان خورانیده و او را بکشت» پس از کشته شدن اسکندر سلطان سبحانقلی خان عبادالله سلطان را که بزرگتر از ابوالمنصور بود و او نیز در بلخ بسر میبرد بسمت حکمرانی بلخ و هم وارث تاج و تخت منسوب کرد . اما هواداران ابوالمنصور از بیم انتقام کشی و سرکوبی احتمالی خویش، بالای امام قلی اتالیق قیلیچی و عابد دیوان بیگی قونغورات فشار وارد آوردند تا به سریر سلطنت بلخ بعوض عبادالله سلطان ، ابوالمنصور را بنشاند و بعداً عبادالله سلطان را بطور فزیکی نابود گردانند و این خواست آنان جامهٔ عمل پوشید و ابوالمنصور براریکهٔ اقتدار بلخ تکیه زده در کشور رژیم حکومت استبدادی را مستقر ساخت و اما، او موفق به خاتمه بخشیدن به نفاق و شقاق های داخلی نگردید. در آغاز ماه اگست سال ۱٦۸۳ میلادی او خودش نیز قربانی یک توطئه که از جانب برادرش صدیق محمد سلطان براه انداخته شده بود گردید، در این توطئه خواجه ندر میر آب ترکمن ، حاجی خدای بخشی و دیگران سهیم بودند[۲۲٤].

صدیق محمد بمخالفت یک تعداد از سران قبایل کوچی مانند: یار محمد توقسابی از قبیلهٔ مینگ و بدیع میر آخور قونغورات و بیات قرا توقسابی سران قبیلهٔ آلچین مواجه گردید که دو نفر نخستین از مقربین ابوالمنصور بودند که پس از کشته شدن وی از بیم « اشتراک خویش » از بلخ فرار نمودند .

یار محمد توقسابی در میمنه رفته با قبیلهٔ خویش پیوست و برضد صدیق محمد دست به قیام زد و همچنان بدیع میر آخور نیز به عین عمل دست یازید، آدینه محمد دیوان بیگی برادر یار محمد توقسابی به تعقیب برادر خویش از بلخ پا به فرار نهاده و در شبورغان او نیزدر برابر صدیق محمد علم قیام بر افراشت . صدیق محمد اغتشاش قبیلهٔ مینگ را به شیوهٔ بغایت ظالمانه یی سرکوب نمود . چنانچه در این مورد مؤرخ همان وقت مینویسد: « زنان، اطفال، مال و مواشی اشیأ و هم افراد قبیلهٔ مینگ همه را یکجا به باد فنا سپرده بودند »[۲۲۵]. در اثنأی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بازگشت صدیق محمد از شبورغان، بالای دستجات قراول پیش رانده شدهٔ او، حملاتی از جانب افراد بدیع میر آخور صورت گرفت و لیکن از جانب افراد صدیق محمد دفع و طرد و مضمحل گردیدند. بیات قرا توقسابی با استفاده از غیابت صدیق محمد احتمالاً از استقامت چهار دره[۲۲۶] به نواحی بلخ حمله ور گردیده و تا جوار روستای خواجه خیران، روستا های آن محل را تاراج نمود . ولیک در نهایت امر به کمیت چهار صد سوار افراد بیات قرا بدست افراد صدیق محمد به اسارت افتادند[۲۲۷]. زمستان (اواخر پاییز .م.) همان سال ۱۰۹۷ هجری/ اکتوبر و نوامبر ۱٦۸٦ میلادی[۲۲۸] سبحانقلی خان نیرو های خود را بجانب بلخ لغزانید وعلت آنهم این بود که : زمانی که انوش، خان خیوه بقلمرو بخارا هجوم آورده و حتی سمرقند و شهر سبز را متصرف گردید[۲۲۹]، سبحانقلی خان از پسر خویش صدیق محمد جویای کومک شده بود، صدیق محمد خان به کومک پدر خویش با قشون بلخ و بدخشان به آنسوی شتافت و اما از کلیف پیشتر نرفت، بقول مؤرخ دستجات کوچکی[۲۳۰] را به کومک پدر خویش گسیل داشت، قراریکه بملاحظه رسید این دستجات نه بمنظور کومک به خان بخارا بلکه برای روشن ساختن اوضاع فرستاده شده بود. و خود صدیق محمد خان در کلیف قرار داشته و پس از سپری نمودن چند روز و پس از وقوف به اینکه انوش سمرقند را متصرف و بخارا را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش در آورده است قوای خود را واپس به بلخ عودت داد[۲۳۱] بنأً سبحانقلی خان دست نیاز به کومک خویش را بسوی محمود بی قونغورات آتالیق قته غان دراز کرد، محمود بی که از سال ۱٦۸٦ میلادی تخارستان را اداره میکرد به تقاضای سبحانقلی خان پاسخ مثبت داده و قشون محمود بی در سرکوبی اغتشاش خُجند و حصار در دفع و طرد قشون متعرض خیوه نقش تعیین کننده یی را ایفأ نمود[۲۳۲].

حالا سبحانقلی خان برای توجیه تهاجم خویش بر بلخ علل خوبی بدست آورده بود، اما او محض در انتظار یک انگیزهٔ مناسب نشسته بود که آنهم بفوریت برایش میسر گشت و آن این که: سعید خواجه نقیب فرستادهٔ صدیق محمد به ماوراءالنهر واپس به بلخ بر نگشت و نزد سبحانقلی خان به خدمت وی مشغول گشت . صدیق محمد خان، سعید خواجهٔ را متهم به خیانت نسبت به خویش نموده و حسن خواجه پدر سعید خواجهٔ نقیب را به عنوان مسؤل خیانت پسر شمرده « دستور داد تا [اموال] حسن خواجه را به تاراج ببرند و خود حسن خواجه را به هندوستان بفرستند »، افزون بر اینها دو برادرش هر یک عبدالغنی سلطان و ابوالقاسم سلطان را به سوءظن اینکه « آنان حکومت و قلمرو او را به افتضاح و ابتذال خواهند کشاند » بدون اینکه هیچ جرمی داشته باشند، آنان را بکشت.

این مطلب تمسک قوی تری را جهت تهاجم بر بلخ و از صحنه زدودن پسر بی اطاعت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و گردن کش خویش را بدست سبحانقلی خان داد .

جنگ میان پدر و پسر چنین آغاز شد : قشون بخارا از گذرگاه کلیف از رودخانه آمو عبور و در حصهٔ خان آباد (امام صاحب ؟ .م.) توقف نمود[۲۳۳]، صدیق محمد در آغاز اندکی سراسیمه شده و سپس دروازه های ورودی قلعهٔ بلخ را مسدود نموده و فیصله نمود که بمقاومت عیله پدر بپردازد .

« از آنجایی که فتح و تسخیر این قلعه از امکان بعید و از طاقت بشری بالا بود »[۲۳٤] سبحانقلی خان دست به نیرنگ یازیده و تصمیمش بر آن شد که تا صدیق محمد را بدون جنگ و خونریزی و به لطایف الحیل از صحنهٔ هستی بزداید، جهت تحقق این هدف موصوف خواجه محمد یوسف نقشبندی را با نامهٔ که دارای محتوی ذیل بود به بلخ به نزد پسر گسیل داشت :

« در نیات و اذهان ما جز محبت و رغبت قلبی هیچگونه سؤ قصدی نسبت به پسر عزیز مان وجود ندارد و خود شان بهتر میدانند که از قضأ و قدر الهی جز – او، سایر پسران [ما] پدرود حیات گفته اند و بما غیر از وی دیگر مایهٔ دلخوشی و قوت قلب باقی نمانده است بناً مابمنظور دیدار وی آمده ایم »[۲۳۵].

خواجه سمندر ترمذی در خصوص این وقایع که توضیحات وی جنبهٔ اطلاعاتی بیشتری را حاویست مینویسد : سبحانقلی خان با پسر خویش به گفتگو های طولانی پرداخت، که بار نخست قلچ قرا بی داد خواه « قوماندان جزوتامهای سواره نظام ترکی » را به نزد پسر اعزام داشت که حامل پیام دارای محتوی اخطاریه که در بخشی از آن چنین گفته میشد : « اگر قلب خویش را با نقش و نگار خیر اندیشی مزین سازید در آنصورت در آستان ما پناه گیرید که از جانب ما مورد الطاف و نوازش و بزرگداشت قرار میگیرید و اگر سکهٔ صمیمیت را با لکه های تظاهر و دو رویی و منافقت داغدار میسازید در آنصورت حتماً در ضرابخانهٔ مجازات ما ذوب میشوید »[۲۳٦].

از قرائن معلوم است که قلچ قرا بی داد خواه در این ماموریت خویش نتوانست شهزاده را متقاعد گرداند و در مراتبه ثانی خواجه محمد امین کتابدار ماموریت مشابهی را عهده دار گشت[۲۳۷] و این مراتبه شهزاده در حلقهٔ امرأی هوادارش به حضور پدر شرف یاب گردید و پدرش او را به آغوش باز پذیرا شد و افزون بر آن سبحانقلی خان او را « در پهلوی خویش نشانده و با زبان بُرّا تر از تیغ به توصیف و تمجید از شایستگی هایش او را مسحور و مفتون خویش گردانید » اما پس از رسیدن به ارک بلخ فرمان توقیف و اعدام مؤجل او را صادر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرد[۲۳۸]. و پس از آن اعدام های تصفیوی هولناکی را براه انداخت و تمام هواداران صدیق محمد را دستگیر نموده گردن زدند. سبحانقلی خان زمام امور بلخ را به محمد جان اتالیق یوز سپرده و خودش در آغاز ماه مارچ ۱٦۸۷ میلادی به بخارا عودت نمود[۲۳۹].

محمد جان اتالیق فقط چند هفته حکومت کرد و بفرمان سبحانقلی خان بر کنار گردید، سبحانقلی خان گویا که به در خواست « اعیان و اشراف ساحات قلمرو بلخ » به بلخ حضور یافت . از حکایات محمد یوسف منشی چنین بر میآید که اتالیق مانند اسلاف خویش میخواست در بلخ مستقلانه حکومت نماید و به عوض موصوف جویم بیک اتالیق تعیین گردید، جویم بی تا فرار رسیدن زمان مرگ خویش سال ۱۰۹۹ هجری / ۱٦۸۸ میلادی به بلخ حکومت راند .

در آغاز ماه شوال سال ۱۰۹۹ هجری / آغاز ماه اگست ۱٦۸۸ میلادی[۲٤۰] محمود بی اتالیق بحیث فرمانروای بلخ با اضافه بدخشان[۲٤۱] توظیف گردید و در زمان زمامداری موصوف مناسبات بلخ و بدخشان رو به تیرگی گرایید و افزون بر آن در خود بلخ اوضاع سیاسی که از جانب سرداران قبایل بادیه نشین تشدید میگردید بوخامت گرایید . در بالا از قیام بیات قرا که (در بهار سال ۱٦۸۵ میلادی) در زمان صدیق محمد بوقوع پیوسته بود بیان داشتیم، در آنزمان بیات قرا مغلوب گردیده و در قلعهٔ کوهی لامان که در شمال واقع است پنهان گردید . محمود بی دو مراتبه به آن دیار سپاه کشید اما نتوانست براو غلبه یابد، بیات قرا بدفعات مکرر عهد بسته بود تا تهاجمات نوبتی خویش را در نواحی و مضافات بلخ قطع نماید و از محمود بی اتالیق اطاعت نماید . این مرتبه پیشنهاد نمود که محمود بی برای این بار از محاصرهٔ قلعهٔ لامان منصرف و واپس بجانب بلخ عودت نماید[۲٤۲] در آنصورت بیات قرا برای همیش نوکر مطمئین وی خواهد بود، محمود بی به حرفهای بیات قرا باور نموده از محاصرهٔ قلعهٔ لامان منصرف و واپس به جانب بلخ رهسپار گردید. لاکن بیات قرا باز هم بقول خود و فا نکرده و افزون بر آن میر یار بیگ را که در بارهٔ موصوف در بالا یاد آور شدیم، به خود متمایل ساخته و متحداً تاخت و تاز هایی را بالای ساحات قندز و کشم انجام داد. محمود بی هفت مراتبه جهت سرکوبی آن هر دو به آن دیار لشکر کشید اما هر مراتبه آنان با مال و ثروت تاراج کردهٔ خویش به کوه ها متواری میگشتند.

در یکی از هجومهای نوبتی در مضافات قندز غازی بیگ پسر میر یار بیگ به اسارت در آمده و بقرارگاه محمود بی برده شد و محمود بی او را به غول و زنجیر بسته و به پدرش میر یار بیگ چاپاری با نامهٔ با جملات زیر فرستاد : ... « یک بار جستی ملخک ... امروز یا فردا بیات قرا حساب خویش باید بپردازد ! زیرا دیگر با فرار نمودن ها جان بسلامت بردن بس

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است [حالا که تازه آغاز کار است] این نزاع میان ما و شما و او باقی است به این مناسبت بگذار او (یعنی میر یار بیگ – بوری احمد) در این خصوص خوب و بدقت فکر کند »[۲۴۳]. از حکایات منشی محمد یوسف بر می آید که در نتیجه نهایی، آنان هر دو موافقه نمودند که با هم در ورسج دیداری ترتیب دهند، ملاقات میان آنان در ورسج صورت گرفت و در جریان گفتگو محمود بی اتالیق « روی آب آمد و با خنجریکه در ساق موزه اش از پیش جا سازی شده بود قبضه نموده [و بر بالای سر میر یار بیگ به تعلیق در آورد] پیر مرد قدرت مقاومت را نداشت و شروع به گریه و التماس نموده ، امان خواست. اتالیق با توجه به اینکه پیر مرد نسب سادات داشته و محاسن سفید و معمر است او را، امان داد . [بعداً پدر و پسر را آزاد ساخته] و هر دو را یکجا [به جوزگون فرستاد] »[۲۴۴] در مورد نتایج این ملاقات نگارنده چیزی بیشتر از این نمی نویسد . اما قراریکه از حکایات آتیه بنظر می رسد که محمود بی اتالیق با میر یار بیگ به توافق می رسد که میر یار بیگ باید از عوائد معدن بدخشان مبالغی به خزانهٔ بلخ بپردازد. محمود بی با حل و فصل مناقشات خویش با میر یار بیگ بر علیه بیات قرا پرداخت و در این مراتبه بر بیات قرا غلبه حاصل نمود و خود بیات قرا در این درگیری کشته شد، در این کار زار بخش بزرگی از قبیلهٔ آلچین قلع و قمع[۲۴۵] گردیند. لاکن مناسبات حسنه میان میر یار بیگ و محمود بی اتالیق ناپایدار از آب در آمد، این روابط در ۱۱۰۳ هجری / پاییز ۱۶۹۱ میلادی با تصمیم گیری میر یار بیگ مبنی بر راندن ماموران محمود بی از معدن بدخشان نقض گردید. بنأ محمود بی اتالیق قشون بزرگی را بصوب بدخشان سوق داد. جبلی های میر یار بیگ در ساحل راست رودخانه کوکچه پیش قراول بودند در تصادم نخستین از هم پاشیدند، محمود بی اتالیق به پیش تاخت و قلعهٔ جوزگون را در چمبر محاصرهٔ خویش قرار داد و محاربهٔ حصار مدت ده یوم طول کشید و در نهایت امر، میر یار بیگ مجدداً امان خواست، پس از گفتگوهای طولانی اتالیق به صلح مشروط راضی شد و آن اینکه میر یار بیگ باید از عوائد معدن باج دو سال آینده را طور پیشکی پرداخته تحویل خزانه بلخ نماید.

در سال ۱۱۰۰ هجری / ۱۶۸۹ میلادی خان نشینی بلخ به کومک سبحانقلی خان به تسخیر بالا مرغاب توفیق یافت، زیرا که بالا مرغاب را در سال های حکومت خویش، ندر محمد خان به نشانهٔ حسن همجواری به دولت صفویهای ایران واگذار شده بود .

قشون های بخارا، بلخ و بدخشان را از راه اندخوی به آنصوب تاخته و بالا مرغاب را در حقلهٔ تنگ محاصرهٔ خویش قرار داد، پس از سپری شدن چند روز عبدالله خان حاکم قزلباش آنجا مجبور شد که قلعهٔ مرغاب را تسلیم امرای قشون اشترخانیان نماید[۲۴۶].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اواسط سال ۱۱۰۶ / جنوری – فبروری ۱۶۹۵ میلادی قبیلهٔ کورام که در آنزمان در نواحی ایالت بلخ بود و باش داشتند بر علیه محمود بی اتالیق شوریدند . از جانبی هم یاد آوری این قبیله در قرن هفدهم میلادی بسی غریب به نظر میرسد زیرا که قبیلهٔ کورام که در جنوب شرق تاشکند توطن داشتند فقط از دو سده به این سو معروف و شناخته شده است[۲۴۷]. چه وقت و بچه سبب مهاجرت قبیلهٔ کورام در ساحهٔ بلخ صورت گرفته است و تا این دم در کدام ساحه اتراق و ایلاق داشته اند. ؟ دادن پاسخ درست به این سوالات دشوار است. نسخهٔ لندنی « بحرالاسرار » که گواهی های ارزنده یی را در این خصوص احتوا می نماید، در آن گفته می شود، مثلاً در زمان قیام تاشکند علیه اسکندر سلطان ۱۰۴۵ هجری / ۱۶۳۵ میلادی سرداران قیام کننده گان با جلب حمایت قبیله کورام توانستند که سلطان را از صحنه هستی بزدایند، چنانچه از حکایات آتیه مؤرخ فهمیده میشود که اسکندر سلطان و بیگ محمد کیریک آتالیق سلطان موصوف، پس از قیام از تاشکند فرار نمودند و اما در حوالی چیناس افراد قبیلهٔ کورام راه را بر اوشان بسته و هر دو را بکشتند[۲۴۸].

این وقایع مسبب آن گشت که تا امام قلی خان، لشکری به جهت کیفر دهی به تاشکند فرستاده و به سران قیام کننده گان کیفر بی امان و بغایت شدیدی را روا داشت.

به تصور ما سران قبیلهٔ کورام مورد کیفردهی امام قلی خان قرار گرفته بودند و خانواده های زیادی از قبیلهٔ کورام به ساحل چپ رود آمو فرار و تبعید شده بودند. و بقولی هم کورامی ها را دراین سالها « در چند محله [بلخ] مورد تاراج خویش قرار داده و منازل اشخاص نامدار آنان را به غارت برده و خون [آنها را] ریختاندند ».

تلاشهای محمود بی آتالیق در جهت فرونشاندن شعله های آتش اغتشاش قبیلهٔ کورام بی ثمر بود و افزون بر این « آنها (کورامی ها – مولف) هنوز سعی می ورزیدند که شعله های آتش [اغتشاش را زبانه دار تر نماید] ». چاپار های آتالیق یکی پی دیگری بجانب بخارا می جهیدند و وقوع حوداث را به اطلاع سبحانقلی خان می رسانیدند و آتالیق اکثراً به سبحانقلی خان می نوشت که : « این مردم در نتیجهٔ خشم و تنگ نظری که نسبت بمن دارند بمن حمله میآورند که تا مرا از کارم منفصل نمایند و اگر من سعی در استقرار اوضاع در بین آنها نمایم، در آنصورت اغتشاش هنوز تند تر می شود، و اگر من از این اعمال خشونت بار آنها چشم ببندم در آنصورت آنها اهالی این ایالت را مورد شکنجه و عذاب قرار میدهند، پس خواهش منْ از شما این است که شما شهزاده محمد مقیم سلطان را به بلخ به منظور اعادهٔ نظم [اینجا] بفرستید »[۲۴۹].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سبحانقلی خان بدلایل صغر سن محمد مقیم سلطان، به تقاضای محمود بی موافقت نشان نداد[۲۵۰]. این جواب رد،پاسخی بود به نامهٔ آخرین آتالیق . و در نهایت امر سرداران قبیلهٔ کورام با محمود بی آتالیق در بلخ ملاقات نمودند و همه به این نتیجه رسیدند که آتالیق مستعفی گردد و همه یکجا نزد خان به بخارا میرویم و موافقت خان را مبنی بر فرستادن محمد مقیم سلطان حاصل مینمایم، لاکن در ساحل رودخانه آمو محمود بی آتالیق به بهانهٔ اینکه بهتر است، جدا، جدا تا بخارا بروند خود را از سران قبیلهٔ کورام جدا کرده واپس به جانب بلخ حرکت کرد و بمجرد یکه به ارک قلعهٔ بلخ داخل شد از اشراف و اعیان بلخ شورایی گرد آورد و همه به اتفاق آرأ صالح خواجه را بر سریر سلطنت بلخ نشاندند[۲۵۱]، مگر امرأی کورام تا بخارا رفته در مورد بد عهدی های محمود بی به خان حکایت و شکایت نمودند[۲۵۲] و سبحانقلی خان از آتالیق ناراض گردید و بویژه از اقدامات اخیر وی، بقلم شخص خود به اتالیق پیامی نوشت[۲۵۳]. آتالیق سعی ورزید که تا جرایم خویش را در پیوند به اوضاع بغرنج سیاسی که در این اواخر در بلخ ایجاد گردیده بود توضیح داده و آن را ناشی از آن وضع پیچیدهٔ سیاسی وانمود ساخته توجیه پذیر گرداند . و به خان اطمینان داد که اگر خان، محمد مقیم سلطان را به بلخ بفرستد او خواجه صالح را از بلخ به بخارا فرستاده و زمام امور و عنان اقتدار بلخ را به محمد مقیم سلطان بسپارد . این ارسال و مراسله بیشتر دو نیم سال طول کشید « در نهایت امر شکایات امرای کورام، سبحانقلی خان را وادار بر این ساخت که بر عقیده و تصمیم ماه اگست خویش نسبت به محمود بی تجدید نظر نماید. نخست سبحانقلی خان محمود بی را با بدخشی ها تصادم داد، بدخشی ها در آنزمان بالای قندز یورش بردند و « یک فضای مملو از هیجان و اغتشاش را [در آن دیار] ایجاد کردند » محمود بی در پهلوی صالح خواجه دو نفر از امرای متعهد خویش، هر یک یار محمد بی مینگ (بصفت آتالیق) و ندر بی ترکمن را (بسمت دیوان بیگی) گماشته و خودش به یورت خویش یورش برده مصروف اعادهٔ نظم گردید[۲۵۴].

سبحانقلی خان با استفاده از غیابت آتالیق محمود بی، با یک قشون عظیمی که در ترکیب آن جزو تام های قزاق و قراقلپاق ها بودند به بلخ حمله ور گردید. صالح خواجه محمود بی را از قندز طلبید و اتالیق هم بفوریت بجانب بلخ آمده و بمدافعهٔ شهر بلخ پرداخت . محاربات حصاری مدت بیست یوم به درازا کشید و سبحانقلی خان قادر به درهم شکستن مقاومت بلخی ها نگردید، و در نهایت امر با محمود بی آتالیق پیمان صلح را عقد و خودش قلمرو مملکت بلخ را ترک گفت .

لاکن صالح خواجه و محمود بی آتالیق قادر به حفظ قدرت، در دست خویش نشدند، زیرا که سرداران نظامی فیئودال و اشراف و اعیان قبایل بادیه نشین اوزبیک آن هر دو را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برسمیت نشناخت و در آغاز سال ۱۱۰۹ هجری / جولای - اگست ۱۶۹۷ میلادی در بلخ بی نظمی مسلط گردیده و آتالیق مجبور بود که بخواستهای سبحانقلی خان لبیک گفته و صالح خواجه را به هندوستان فرستاده و عنان اقتدار بلخ را به مقیم سلطان واگذار نماید[۲۵۵].

سالهای زمامداری محمد مقیم سلطان (تا اخر سال ۱۱۱۸ هجری / بهار ۱۷۰۷ میلادی) با تشدید نفاق و نزاع میانفئودالی و تضعیف دستگاه حکومت مرکزی نقد گردیده است زیرا که جانشین جوان متمایل و مصروف « عیاشی و شهوت رانی و تن پروری شد ...[او کاملاً] از [مواظبت] خزانه دولت و قشون غافل گردید.»[۲۵۶]. اقتدار کاملاً نخست بدست عادل بی سردار قبیلهٔ مینگ ها و پس ازآن بدست یار محمد بی آتالیق متمرکز گردید بود[۲۵۷] و در نهایت امر نه به سلطان و نه به امرای مجرب و پر اقتدار او میسر گشت که تا از فروپاشی و اضمحلال خان نشینی بلخ جلوگیری بعمل آورند، چنانچه محمود بی قته غان از بی نظمی ها و آنارشی پاد شاهی استفاده کرده در بهار سال ۱۷۰۷ میلادی محمد مقیم سلطان را بشکل فزیکی نابود و خودش تاج و تخت بلخ را غصب نموده و بفرمانروای بلامنازع بلخ مبدل گشت. گفتنی است که منابع را اعتقاد بر آنست که در این بازی محمود بی قته غان از جانب حلقات متنفذ درباریان شاهی بلخ حمایت و پشتیبانی گردیده است.

« میر محمد امین بخاری مینویسد: زمانیکه کاسهٔ حیات [محمدمقیم] سلطان لبریز شد و آوان که لذت زندگی او به آخر رسید و لحظهٔ وداع با شبابیت فرا رسید، امرای بلخی دست حمایت و پشتیبانی را بسوی او دراز نکردند و چنان با خونسردی و بی تفاوتی وانمود کردند که گویا آنان هیچ چیزی را احساس نکرده اند »[۲۵۸].

به سخنی، او نتوانست به فعالیتهای تجزیه طلبانه حکمرانان نواحی و ولایات مختلف و اغتشاشات قبایل بادیه نشین، تفتین و توطئه های حلقات قشر بالایی، اشراف و اعیان و سرداران نظامی - فیئودال نقطه پایان گذاشته و در نهایت از سقوط و اضمحلال خان نشینی بلخ جلوگیری بعمل آورد.

پایان فصل دوم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

فصل سوم

مناسبات اجتماعی - اقتصادی و ساختار دولتی خان نشینی بلخ درامتداد قرن شانزدهم و نیمه ی نخست قرن هجدهم میلادی

نفوس، ساحهٔ شامل قلمرو و اشتغال اصلی اهالی بلخ

چشم انداز ساحهٔ اراضی قلمرو خان نشینی بلخ را میتوان چنین تجسم نمود:

کوههای بلند، با گردنه های کم ارتفاع و دره های تنگ دریایی خویش، که این دره ها موازی باهم و با فواصل اندک از همدیگر منفصل بوده و در گسترهٔ پهن دشت شوره زار سنگلاخی در نوار ساحل جنوبی رود جیحون دامن گسترانیده است که شرقاً و غرباً از ارتفاعات پامیر تا رود مرغاب امتداد دارد، میباشد.

باشندگان اصلی اهالی بلخ را عشایر کوچی هایی تشکیل میدادند که در منابع روایتی تحت اصطلاحات:

ویماق، وماق، ایل، اولسات، حشم، احشام، احشامات، صحرایی، صحرا نشین از آنان یاد شده است که از آنجمله کلمات ویماق و وماق، کلمهٔ ترکی بوده و بمعنی قوم و قبیله است و کلمهٔ ایل بمعنی عشیره و طایفه است و این کلمهٔ ترکی و هم عربی است، کلمات حشم، احشام و احشامات کلمات عربی بوده و در صیغهٔ جمع و مفرد خویش بمعنی ملتزمین رکاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است و کلمات صحرایی و صحرا نشین، کلمات مرکب عربی فارسی بوده و نیاز به توضیح ندارد[1]. همچنان در رکن چهارم جلد ششم « بحرالاسرار » که تاریخ سیاسی خان نشینی بلخ را در نیمهٔ نخست قرن هفدهم میلادی احتوا مینماید بیشتر از پنجاه قبیله و طایفهٔ کوچی و نیمه کوچی که منشأ ترک مغولی دارند چنین نام برده است*.

۱- دورمان
۲ - نایمان
۳ - منغیت
٤ - قونغرات
٥ - بحرین
٦ - اوی شون (اوسون)
۷ - جلایر
۸ - ارغون (ارغین)
۱۰ - کبرک
۱۱ - مینگ
۱۲ - قوش چی
۱۳ - أس
۱٤ - قته غان
۱٥ - قلمق
۱٦ - ارلات
۱۷ - بوی راق
۱۸ - قیرایت
۲۰ - سرای
۲۱ - اُوی رات
۲۲ - قورَمَه
۲۳ - چیناس
۲٤ - دوگداک
۲٥ - یوز
۲٦ - قیلیچی
۲۷ - یابُو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۸ – اُوز
۲۹ – مُغُل
۳۰ – مَجَر
۳۱ – ای ان لی (قولان)
۳۲ – قوقه
۳۳ – عرب
۳٤ – الچین
۳۵ – قنغلی
۳٦ – کُولنگی
۳۷ – قوش أیاق
۳۸ – شرین
۳۹ – بُوله چی
٤۰ – میکریت
٤۱ – یاباغو
٤۲ – فولب چی
٤۳ – اُیغور
٤٤ – شاد باقلی
٤۵ – شون قرلی
٤٦ – می سوت
٤۷ – قرلق
٤۸ – قرا قیات
٤۹ – هزاره
۵۰ – زیریکی
۵۱ – کیلگی
۵۲ – جمشیدی
۵۳ – طاهری
۵٤ – ترکمن ها[۲]

به دلایل نبود معلومات مفصل و بسنده در خصوص تعداد نفوس و محل مشخص توطن هر یک از این قبایل، تثبیت و تعیین نمودن تعداد نفوس، محل و موقعیت جداگانهٔ هریک از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این عشایر برای ما مقدور و میسر نیست.

در دو اثر نسخهٔ خطی یکی از محمود بن امیر ولی و دیگری از منشی محمد یوسف اطلاعات اندک و پراگنده یی صرف در مورد محل توطن قپچاقها، مینگ ها، قته غان ها و نایمان ها و طوایف جداگانه هزاره جات مانند: تولکیچی، سیقان چی، زیرینگی و کیلیگی را بدست می دهد.

در منابع کتبی اصطلاح یورت (موازی و مترادف به اصطلاح « اولس ») بکار رفته است که محل توطن اولس قپچاق ها در ساحات چیچکتو، قیصار، المار و یاباغو و یورت مینگ ها، میمنه و مضافات آن و محل بود و باش قبایل قونغرات ها در ساحهٔ ترمذ و ساحات مماس به ساحل راست رودخانه آمو و ساحهٔ بود باش قبیلهٔ قته غان ها ساحات قندز و از نایمان ها و قنغل ها در حومه و حوالی خُلم و ایبک گفته شده است.

قبایل تولکیچی، سیقان چی، زیرینگی، و کیلیگی در مناطق اندراب، کاهمرد، مغلان و درهٔ سوف[۳] بحال کوچی میزیستند.

گفتنی است که در ساحهٔ خان نشینی بلخ گروه های از اعراب کوچی میزیستند که همانا اخلاف فاتحین پیشین اعراب بودند و بگواهی محمود بن امیر ولی یورت این عربهای کوچی در حومه و اطراف خُلم باستانی بود[٤].

این کوچی ها به چاروا داری و پرورش بز و گوسفند که یک اشتغال شاق بوده و از مشاغلان خویش سعی و کوشش و تحمل مشقات بس عظیمی را مطالبه مینماید، مصروف بودند .این کوچیان از برکت حضور شماری از شرایط عینی مساعد، مانند، موجودیت آب، زمین های زراعتی در این ساحات به امور مربوط به پرورش بز و گوسفند بیشتر و به چاروا داری (حیوانات بارکش مانند اسپ و اشتر) کمتر اشتغال می ورزیدند و در صورت حضور علل نامساعد (مرگ و میر دستجمعی حیوانات، افلاس و ورشکستگی و فقدان امکانات کوچیدن های متناوب) بخشی از کوچیان شکل حیات حضری و توطن دایمی را اختیار می نمودند « پ.پ. ایوانوف می نویسد : در میان جامعهٔ کوچیان در تمام مدت هستی شان گروه های قابل ملاحظه یی از خانوار ها بملاحظه رسیده است که دستخوش پروسهٔ ثروت زدایی و فقر همگانی شده اند که برای این چنین افراد یکی از شیوه های مؤثر بیرون رفت از اینگونه بحران اقتصادی که معلول تشدید وخامت شرایط گوناگون نامساعد زندگی اجتماعی شان می باشد . گذشتن به شکل حیات حضری و توطن دایمی است »[٥].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اوضاع و احوال مساعدیکه این مالدار پیشین و دهقانکار حاضر قادر به تحصیل مجدد مال و مواشی می گردید در آن صورت گاو آهن را کنار گذاشته بروال گذشته در پی اشتغال گذشته خویش یعنی پرورش مال و مواشی میرفت، و اما عدهٔ زیادی را دسترسی به آن، میسر نبود و اکثراً برای دایم، بحال دهقان کار باقی میماندند که نمونه های متعددی از اهالی اندراب، غرج، چیچکتو، درهٔ سوف و کاهمرد موءید ادعای بالا است. مزید براینها باید گفت که در مناطق کوهستانی اهالی کوچی و نیمه کوچی ها به تولید محصولات غله جات، سبزیجات و میوه جات مبادرت می ورزیدند که در این مورد نوشتهٔ مؤرخ همان وقت را در بارهٔ چیچکتو چنین میخوانیم : « باشندگان آن اکثراً کوچیان و ایماق ها هستند چیچکتو منزلگاه قبیلهٔ خوش بایی ؟ جمشیدی بوده و قپچاق ها نیز در آنجا موقعیت گرفته اند .

اشجار غیر مثمر [کلاً] و اشجار مثمر [قسماً] در آنجا کمتر هستند و محصولات آن دیار منحصر به غله جات و سبزیجات بوده چنانچه خربوزهٔ چیچکتو از شهرت خاصی بر خودار است »[۶] و یا حوزهٔ کاهمرد را که بخش اعظم باشندگان آن کوچیان « که مشتمل از ترک، هزاره، ممزوج، سایقان چی، تو لکیچی، کیلیگی، زی راقی میباشند » در نظر بگیریم و یکجا با آنها مناطقی هم بودند که دارای باشندگان حضری بوده و عوائد شان « عبارت بود از [تولید] گندم و سایر غله و حبوبات »[۷]. افزون بر اینها قبایل کوچیان اشتغال به شکار و حرفه های خانگی داشتند که از اشتغال سال تمام به شکار از این رهگذر خوراکه خود را اکمال مینمودند که حرفه های « خانگی »[۸] و (یورتی) کوچیان که عمدتاً بدوش زنان بود بمثابهٔ منبع عوائد معاونه بشمار می آمدند « صنایع » بدوی خانگی کوچیان متکی به مواد خام دام داری بود که اهالی و باشندگان افغانستان شمالی فعلی در آن هنگام مثلاً [در بلخاب] خوست، غرج، کشم لباسهای پشمی، و در ختلان و دیگر جا ها ریسمان، نمد، قالین و در کشم بکس های چرمی و همچنان در سایر مناطق جراب های پشمی پوستین و کلاه های پوستی[۹] تولید مینمودند .

طوایف کوچیان بمناطق شهری و زراعتی همجوار خویش یورشهای تاراجگرانه را سازماندهی میکردند[۱۰] این تهاجمات غارتگرانه که از جانب سرداران نظامی – فئودال و یا شخص خان سازماندهی میگردید برای آن بود که « سود آوری آن برای اشراف و سرداران نظامی – فئودال کمتر از آن منفعتی نبود که از راه استثمار افراد عادی کوچیان بدست می آوردند»[۱۱] تهاجمات تاراجگرانه معمولاً در فصل زمستان راه اندازی میگردید زیرا در این فصل از اثر کمبود علیق[۱۲] حاصل دهی دامها بشدت کاهش میافت وافزون برآن چنین تهاجمات از دید گاه مارکس و انگلس عبارت بود از : « در شیوهٔ تولید بدوی که خود یگانه طریقه ممکنهٔ شیوهٔ تولید سنتی است اینگونه تهاجم ها اشکال منظم مناسبات است که با تناسب رشد و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

افزایش نفوس مبسوطاً مورد کار برد قرار گرفته و نیازمندی ظهور و پیدایش وسایل تولید جدید را در شرایط همین مسئله ازدیاد نفوس، هم مطرح و هم فراهم میسازد »[۱۳].

در « بحرالاسرار » نمونه های متعددی از تهاجمات تاراجگرانه عشایر کوچیان بالای کشور های همجوار بلخ حکایت شده است . چنانچه در سال ۱۰٤۱ هجری / ۱٦۳۱ - ۱٦۳۲ میلادی قشون بلخ که عمدتاً از اجتماع افراد ملیشهٔ طوایف کوچیان بادیهٔ نشین مشتمل بود هجوم غارتگرانه و خانمان براندازی را بالای ساحات بادغیس، هرات و مشهد انجام دادند، که در آن هنگام این مناطق از لحاظ امکانات دفاعی خویش در سطح نازلی قرار داشتند مدت ده روز تمام در معرض تاراج سر تا سری قرار گرفته بودند و اموال و اشیای تاراج شده به چیچکتو آورده شده و میان امرأ و نظامیان با در نظر داشت موقعیت اجتماعی و به تناسب اقتدار سیاسی - نظامی شان سهم بندی و تقسیم گردید . چنانچه یک بر پنجم حصهٔ این غنایم را عبدالعزیز سلطان به خود اختصاص داد، که از آنجمله بیست هزار گوسفند و چند گلهٔ اسپ و بیست قطار اشتر و مناصفهٔ جواهرات قیمتی را به اسکورت جزوتامهای محافظ خود، برای پدر خویش، ندرمحمد خان، به بلخ گسیل داشت[۱٤].

در آثار و منابع کتبی در خصوص اصول و قواعد معین توزیع غنایم جنگی معلومات دقیقی وجود ندارد. اما، از یک مورد مشخص و روشن، میتوان به این نتیجه رسید که در بین ترکان و هم مغولان کوچی دشت قپچاق این اصل بر پا بوده که غنایم جنگی همه بطور مکمل به شخص فاتحان نظامی متعلق بوده و از تقسیم نمودن آن برای همگان مستثنی بوده است[۱۵]. در خصوص هجومهای غارتگرانهٔ یاد شده محمود بن امیر ولی حکایت جالبی دارد : عبدالعزیز سلطان حکمران میمنه و عبدالرحمن، آتالیق موصوف، با لشکر و اولوس خویش شخصاً در یورش های غارتگرانه اشتراک داشته و در این حملات مال و مواشی اهالی حوزهٔ همجوار خویش یعنی ساحات بادغیس را به تاراج گرفتند . و پس از عودت به میمنه غنایم بدست آوردهٔ خویش را به ترتیب زیر توزیع نمودند : برای ندر محمد خان یک پنجم کُل غنایم که عبارت بود از : سه صد نفر اشتر لوک همراه با نیزه، چند قبضه شمشیر اروپایی و چند سیت ظروف، چند ده اسپهای عراقی و مقدار زیادی از تکه های ابریشمی، نخی، پشمی، سندی، زُمرُد، لعل و دیگر احجار قیمتی و همچنان بخشی را هم به امرأ و سلاطین، نظر به موقعیت شان یعنی (علی تفاوت و مرتبه هُم) توزیع نموده و باقی مانده را برای خود نگهداشت[۱٦]. از اظهارات بالا پیداست که غنایم متعلق به اشرافیت فئودال از تقسیم همگانی مستثنی بوده است . این مطلب ضرورت به توضیح بیشتر ندارد و بخودی خود مفهوم است که اشرافیت فئودال و سرداران - نظامی قبایل کوچی در جامعهٔ فئودالی دارای روحیهٔ برتری جویانه بوده و این

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امر که، این یا آن خان چقدر میتوانست بر سر اقتدار خویش پایدار بماند یا نه، بستگی داشت به درجهٔ حمایت و پشتیبانی سرداران نظامی – فئودال از این یا آن خان .

تجارت :

تجارت عمدتاً مبادلوی بوده و تجارت عشایر کوچی در سطح نازل رشد خویش قرار داشت . امتعهٔ مورد داد و ستد طوایف کوچی عبارت بود از، دامها و چند نوع متاع که از محصولات حیوانی تهیه میشد. همینطور شایان دقت است که عشایر کوچی به تجارت برده های که مشتمل از هزاره ها و کفار کتور و سیاهپوشان بود اشتغال میورزیدند[۱۷]. طوایف کوچی در اثنای یورش های غارتگرانهٔ خویش نه تنها دامها، امتعه، محصولات صنعتی و کشاورزی را بلکه انسانها، عمدتاً زنان و اطفال را نیز به غنیمت می برداشتند. در میان عشایر مغولی و هم عشایر ترکی رسم بر این بود که هر شخص که در نتیجهٔ جنگ، مغلوب و یا به اسارت گرفته میشد، ولو این اشخاص هرکسی و هر چه می بودند مثلاً بیگانه (از پیروان ادیان دیگر) و یا هم کیش و هم قبیلهٔ خود شان تفاوتی نداشت در زمرهٔ (غنایم) بحساب می آمد[۱۸] و به برده مبدل میگردیدند[۱۹] در منابع کتبی قرنهای پانزدهم و هفدهم میلادی حکایات بی شمار در خصوص اینکه اگر طایفه یی به اغوا و تحریک اشراف قبیله و یا به اذن اقتدار اعلی به یورت قبایل دیگر یورش میبردند چپاول و غارت بی رحمانه راه اندازی و زنان و اطفال آن قبایل مغلوب را بمثابهٔ غنایم جنگی ولجه میکردند[۲۰].

بناً سه عامل اثرگذار منفی: تهاجمات تاراجگرانه از یکسو نفاق و شقاق میانفئودالی سرداران نظامی – فئودال از سوی دیگر، و خود ساختار نظام فئودالی جامعهٔ آن عصر هم از جانب دیگر، دست به دست هم داده، اثرات مهلکی را بر ابعاد مختلف حیات نه تنها بخش حضری جامعه، بلکه بالای زندگی عشایر کوچی نیز وارد آورده بود .

بگواهی محمد کاظم که میگوید: در آستانهٔ تهاجم نادر شاه افشار به بلخ، ساحات مروچاق، بادغیس و بلخ بحال مخروبه و بایر قرار داشت که در این ساحات کمیت نفوس اهالی آن از یکصد تا دو صد خانوار بیشتر نبوده و مسافرین که از هرات به بلخ و یا برعکس عزیمت میکردند در مسیر راه خطر جدی گرسنگی و مرگ تهدید شان مینمود[۲۱].

اهالی مسکون ساحهٔ قلمرو خان نشینی بلخ عمدتاً به کشاورزی و زمینداری و اهالی شهر نشین آن به پیشه وری و تجارت اشتغال داشتند .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بروفق گواهی های منابع کتبی مربوط به قرنهای شانزدهم و هجدهم میلادی و تایید پژوهشهای بنیادی هر یک، ن. ای. واوی لوف، د. د. بوکینیچ[۲۲]، اشتغال کشاورزی در افغانستان شمالی در دوران که تحت پژوهش ما قرار دارد پر شعب بوده که در ردیف غله جات، رستنی های الیاف صنعتی نیز زرع میگردید . همچنان باغداری و پالیز کاری در آن زمان خوب انکشاف یافته بود، چنانچه بند امیر در بلخآب در همین دوران بازسازی گردیده است . درساحات اندخود، أخچه، خُلم و بلخ کمبود شدید آب احساس میشد، شبکهٔ آبیاری این مناطق ترمیم گردیده و در فرجام باعث بهبود وضع آبیاری این ساحات شده بود[۲۳].

در اواخر سالهای هشتاد قرن شانزدهم میلادی به فرمان عبدالله خان ثانی نهری از رود آمو در ساحهٔ ارهن سرای (حضرت امام) حفر گردید، که از برکت آن تمام نوار صحرایی ساحهٔ مربوطه تحت آبیاری قرار گرفته و باعث ایجاد صد ها واحد ملکیت زمینداری و کشاورزی توسط افرادی که از ساحات قندز، ختلان و بغلان کوچیده بودند گردید، برطبق اطلاعات حافظ تنیش بخاری از جملهٔ همین زمین ها بمساحت یکصد و بیست جفت قلبه گاو زمین آن به شخص عبدالله خان ثانی تعلق داشت[۲٤].

در شرایط خاور زمین که زمینداری آن از نوع آبیاری توسط آب جاری از سطح زمین است و تجهیزات مربوط به ترمیم و اعمار سیستم آبیاری در اختیار حکومت مرکزی قرار داشت و امور مربوط توسط دولت مرکزی سازماندهی میگردید[۲۵]. (از اینکه آب یکی از عوامل مهم عینی در امر انقیاد دهاقین بوده بناً آب نقش ارزنده یی را در این راستا بازی می نمود) چنانچه توسعه و انکشاف زمینداری در خان نشینی بلخ در قرن هفدهم میلادی یکی از عوامل عمدهٔ استقرار و بهبود نسبی اوضاع سیاسی بلخ بمقایسهٔ اوضاع بی ثبات و ناپایدار ماوراءالنهر بود .

به کومک اطلاعات که در منابع کتبی بیان شده میتوان بوضاحت کامل ثابت کرد که در دورهٔ که تحت پژوهش ما قرار دارد در تمام ساحات افغانستان شمالی امروزی (جز از مناطق مرتفع کوهستانی و ساحات بایر صحرایی) کشت و زرع غله جات صورت میگرفته است، که با تأسف، منابع کتبی از توضیح اینکه کدام شکل کشت و زرع و کدام نوع غله جات بیشتر مروج بوده قاصراند، بگواهی محمود بن امیر ولی در اندراب، باغ اَوَرس، باغ حبش، بغلان، ورسج، غوری، چیچکتو، ختلان،رستاق، سان و چهاریک، شبورغان، شهر روان، قندز و میمنه انواع مختلف غله جات کشت و زرع میگردید[۲٦]، لیکن به کشت و زرع پنبه به استناد همان « بحرالاسرار » صرف اهالی دو منطقه،یکی شهر روان و دیگر آن قندز مبادرت می ورزیدند[۲۷].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باغداری و سبزی کاری در ساحهٔ بلخ یکی از جملهٔ مهمترین رشته های تولید کشاورزی بحساب می آمد[۲۸]. بسیاری محصولات و تولیدات بلخ و نواحی اطراف آن به کشور های همجوار مانند هندوستان و روسیهٔ دور انتقال داده میشد از زمرهٔ انواع محصولات کشاورزی بویژه از بادام، پسته، چهار مغز، سیب، ناک، خربوزه، انجیر خشک وغیره نام برده اند[۲۹]. از این محصولات هم بشکل خشک کرده آن و هم شکل تازهٔ آن مانند انگور و خربوزه و غیره صادر میگردید.

فرانسوه بیرنی طبیب دربار اورنگزیب بابری ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هجری / ۱۶۵۸ - ۱۷۰۶ میلادی ضمن تشریح محلات جالب و دیدنی دهلی بگونهٔ مثال در بارهٔ فروشگاه ها و بازار بس مؤقر میوه جات آن میگوید: این « بازار معمولاً در فصل تابستان از میوه های خشک و وارده از پارس، بلخ، بخارا و سمرقند مملو می باشد » و هم در بارهٔ خربوزه های قابل وصف آن که در تمام طول زمستان بفروش میرسد، یاد آور می شود و در ادامهٔ اظهارات خویش میگوید : « اما ناخوشایند آنست که این میوه جات بگونهٔ خلاف انتظار خیلی ها گرانقیمت اند، من شخصاً بهای یک عدد خربوزه را پرسیدم که بهای یک عدد خربوزه به یک و نیم کرون بالغ میگردید[۳۰]. میوه جات که از جملهٔ غنی ترین غذا ها از لحاظ مواد مفیده است، غذای اساسی اشراف و اعیان و امرأ را تشکیل می دهد »[۳۱]. میوه جات در مجموع و خربوزه ای که ازجانب فرانسوه بیرنی در بارهٔ آن اشاره شده است در خود بلخ و مناطق اکناف آن کشت و زرع میگردید[۳۲] و جایگاه مهمی را در اقلام صادراتی کشور احراز مینمود .

اهالی متوطن و عمدتاً شهرنیشنان بلخ به پیشه وری و تجارت اشتغال داشتند، خاطر نشان باید کرد که منبع و اثر جداگانه ای که بتوان به استناد آن به تشریح کلی اوضاع و احوال آنها پرداخت وجود ندارد. نتیجه گیریهای ما در مورد پیشه وری و تجارت بلخ و شهر های مربوط آن در قرنهای هفدهم و هجدهم میلادی به اطلاعات خیلی ها ناچیز و پراکنده یی آثار و منابع روایتی و اسناد و مدارک که در آرشیف مرکزی دولتی اسناد قدیم محافظه میشود و هم اطلاعات تدقیق شده ذریعه جواسیس « جهانگردان » انگلیسی سالهای ۶۰ - ۷۰ سدهٔ گذشته هریک میرزا، مونتیگمری، مینس فیلد، فورسایت و دیگران استوار میباشد . مدارک پژوهش شده توسط آنان بما این امکان را میسر گردانیده است که تا به این نتیجه برسیم که پیشه وری و تجارت افزون برخود بلخ، در مضافات آن مانند : اندخود، شبورغان، خلم، قندز، تالقان، اشکمش، جوزجان، ایبک، فیض آباد وغیره رشد و توسعه یافته بود[۳۳].

در منابع و آثار که در اختیار ما قرار دارد اطلاعات مشخص و دقیق در مورد اینکه کدام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کارخانه و دستگاه صنعتی تولیدی مشخص در چه رشته یی وجود داشته است چیزی گفته نشده است و بطور عام تحت عنوان کارخانه[۳۴] و اهل حِرَف[۳۵] و صنایع از آنها نام برده شده است. اما، تثبیت فهرست آنها بی تردید که مشروط و مقید است بر پایهٔ اطلاعات پراگنده خود محمود بن امیر ولی و افزون بر آن از روی فهرست اقلام مال التجارهٔ صادراتی از بلخ به کشور روسیه و همچنان از روی فهرست نام اشیای که بشکل تحفه و تارتق و یا بمقصد فروش از بلخ به آن دیار فرستاده شده است، میتوان پی برد که کدام اجناس در کشور بلخ آن زمان تولید میشده است و افزون بر این ها در « بحرالاسرار » گفته میشود که در کارخانجات صنایع بلخ تجهیزات اسپ، کرباس و پارچه های قشنگ ابریشمی گوناگون تولید میشود[۳۶].

در فرمان مورخ یازدهم سپتامبر ۱٦٤۲ میلادی ندر محمد خان که ذریعهٔ سفیر خویش خواجه ابراهیم بدربار تزار روسیه میخایل فیودرویچ، گسیل داشته بود فهرست هجده قلم اجناس را بمثابهٔ تحایف درج کرده است که در شمار آنها افزون بر اینها (از احجار قیمتی پوست سگ آبی و پلنگ ، اسپهای یورغه و حجاب عروسی هندی) از اشیای زیر نامبرده شده است که بی تردید توسط پیشه وران بلخ و شهر های مربوط آن تولید شده اشت : کرباس، الهٔ چه، قمق، مخمل های با رنگ های مختلف، قیسیه، متقال، تولون باسی، چادر، قالین ابریشمی، سرجایی، ظروف کرکی[۳۷].

میرزا و مینس فیلد در خصوص محصولات منابع در فیض آباد (شهر جوزگون) مرکز بدخشان اطلاعات ارزنده یی را ارایه میدهند، میرزا در شهر فیض آباد استادان ماهر و توانایی را دیده است که اشیأ و ظروف فلزی مانند: هرکاره، دیگ، تاوه، شمعدانی های نقر شده و مزین با نقش و نگار را تولید نموده در بازار برای فروش عرضه میداشتند و مینس فیلد در خصوص محصولاتی که افزون برمحصولاتی که میرزا در خصوص آنها یاد آور شده است چنین میگوید: انواع کفشها، نیم ساقها و ألچه هم برای مصرف بازار داخلی و هم برای صادرات به بازار های خارجی[۳۸].

بگواهی محمد کاظم در سال ۱۷۳۸ - ۱۷۳۹ میلادی در زمان تصرف قندز توسط رضا قلی خان و طهماسب خان در بازاری که متعلق به یوسف خان حکمران قندز بود دکانهای از نوع: بزازی، بقالی، سیمساری و زرگری بمشاهده رسیده است. مینس فیلد در یاداشت های خویش از معماری ها و نقاشی ها نیز یاد آور شده است[۳۹].

« در بخش کوه های شادیان بحرالاسرار » یک مطلب جالبی را چنین میخوانیم : « در خمیدگی و میلان قله کوه (یماچ شمالی .م.) شادیان ذخیره گاه برف های زمستانی وجود دارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که در ایام تابستان برف آن به شهر بلخ آورده میشود »[۴۰].

از ظواهر امر پیداست که این برفها بمنظور رفع نیازمندی های یومیهٔ در بار بلخ، حضرات عالیجاه و اغنیا به مصرف میرسیده است.

به استناد منابع نسخ خطی میتوان حکم کرد که در اعماق زمین این خطهٔ پهناور از لحاظ داشتن معدنیات از نوع : طلا، نقره، مس، قله یی، سرب، آهن، گوگرد و همچنان از زمرهٔ احجار قیمتی مانند : لعل در (کشم، یومگان، رستاق)، سنگ لاجورد در (کشم و بدخشان)، لعل و یاقوت در (رستاق)، یاقوت در (بدخشان)، لاجورد و بلور کوهی در (بدخشان) وغیره[۴۱] ... سر شار و غنی میباشد . در آثار و منابع کتبی معروف در خصوص استخراج طلا، نقره، اطلاعات مشخص و دقیق وجود ندارد . صرف، محمود بن امیر ولی در بخش از کتاب معروف خویش « بحرالاسرار » در بارهٔ درهٔ یومگان مینویسد : « در آنجا معدن نقره موجود است و اما استخراج نمیشود . و در آن حوالی معدن دیگری نیز موجود است که از آن سنگهای که شبیه به رنگ یاقوت است استخراج میشود، مگر [او] یاقوت نبوده و از آن نقره بدست میآید و گاه گاهی هم توته های بشکل یاقوت بدست میاید »[۴۲] همچنان استخراج طلا نیز از آب رود خانه در این دیار از ویژگیهای خاصی بر خوردار است . مؤلف « بحرالاسرار » در محلی دیگر می نویسد : از برکت این رود خانه (جیحون) مردم آن دیار، در حوالی ختلان به استخراج طلا می پردازند که ترتیب استخراج آن چنین است:

در هنگام آب خیزی آب رود خانه همراه با گل و لای رود خانه ذرات کوچک طلا را بساحل پرتاب مینماید و تمام اهالی ختلان سالانه چند مثقال (از همین طلای که به شیوهٔ بدوی استخراج مینمایند) بگونهٔ مالیه به خزانه دولت تحویل می دهند و در دفاتر اخذ مالیات، این مردم را (مردم طلاجات) می نامند که نظیر آنان بجز از ساحل همین رود خانه در محلات دیگر به ندرت بمشاهده میرسد[۴۳]. این شیوهٔ بدوی استخراج طلا در آسیای میانه از زمانه های دور تا آغاز سدهٔ ما وجود داشته است و اینک در این خصوص ابن خرداد به، چنین مینویسد : « و اما در عین همان رود خانه (در وخش - بوری احمد) در پایین این گذر گاه روستایی است که بنام وخه یاد میشود که در جوار روستای یاد شده شاخهٔ از رود جریان دارد که از محلی بنام وخش جِرد سر چشمه میگیرد و بنام رود وخش مسمی است که برود خانه جیحون سرا زیر میشود .

باشندگان وخش بساحل رود جیحون رفته و پوست بزی را که دارای مو های دراز باشد در ساحل رود خانه فرش نموده و با میخ های که در چهار گوشهٔ آن میکوبند مجکم میبندند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و پس از آن یک نفر در داخل رود خانه پایین شده مقداری از آب رود خانه را که دارای گل و لای و ذرات کوچک طلا میباشد با ظرفی برداشته بروی پوست بز پاش میدهند به ترتیبی که آب پس از رسوب دادن ذرات کوچک طلا در خلال مو های پوست بز دو باره به رود خانه میریزد و این عملیه تا زمانی تکرار میگردد که اطمینان حاصل شود که کمیت مورد نظر از ذرات طلا در خلال مو های پوست بز گیر آمده و رسوب کرده باشد و بعداً پوست بز را از محلش کنده بجای دیگری که بهمین منظور در همان نزدیکی ها آماده شده است به منظور خشکیدن تحت شعاع آفتاب قرار می دهند و پس از خشکیدن پوست بز، ذرات کوچک طلای رسوب کرده را به شیوهٔ تکاندن از خلال مو های پوست بز جدا مینمایند . این نوع طلای که به این شیوهٔ ریگشوی استخراج میگردد دارای کیفیت عالی است زیرا که طلای آن خالص تر است در بلخ مردم این نوع طلا را (زر خالص) مینامند »[۴۴].

حکایه نویسان که در آغاز سدهٔ بیستم در آسیای میانه سفر نموده اند در جریان سفر خویش این شیوهٔ بدوی استخراج طلا را از آب های رود خانه ها بچشم سر خویش مشاهده نموده اند، تا حدودی اطلاعات و اظهارات در بالا بیان شده ابن خرداد به، را تایید نموده و خود به شرح تفصیلات و بیان جزئیات جالبی می پردازند[۴۵].

دربسیاری از معاونین رود خانهٔ آمو مانند : رود خانه پنج، رود قزل سو (کیچیک سرخاب)، کولابدریا، یخ سو به شیوهٔ که بیان گردید به استخراج طلا می پرداختند . به عین شیوه در محل، بیلور تاغ آنجا که سرچشمهٔ رود خانهٔ آمو است به استخراج نقره مبادرت می ورزیدند[۴۶].

پیداوار ذیقیمت ختلان و بدخشان و سایر ساحات باستانی ساحلی مانند طلا و احجار قیمتی آن دیار توجه سرمایه داران و کارپردازان بخش خصوصی کشور های غربی مانند (انگلیس، فرانسه و روسیه) را در آغاز سدهٔ هجدهم میلادی جلب نموده بود[۴۷].

بر بنیاد اطلاعات ارایه شده وضعیت صنعت استخراج معادن آنزمان کشور را میتوان چنین ارزیابی نمود : پروسهٔ استخراج معادن بشیوه های خیلی ها بدوی آن، صورت گرفته و از لحاظ رشد آتیهٔ خویش به همان سطح که در گذشته های دور بود، قرار دارد.

در استخراج معادن از نیروی کار بردگان و اهالی (احتمالاً در مهمترین استخراج ها) استفاده میگردید . امور استخراج معادن و بویژه، مهمترین آنها تحت کنترول دودمان حاکم و یا کم از کم تحت کنترول ویا ادارهٔ شهزادهٔ محلی پیش برده میشد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تصنیف و طبقه بندی مالکیت فئودالی زمین

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

مطالعات مقایسوی و تطبیقی آثار و منابع روایتی با منابع مستند وهم نتایج مطالعات دانشمندان بزرگ شوروی را که قسماً از آنان نام میبریم : ب.ن. ذخادیر، الف. یو. یاکوبوفسکی، یی. پ. پیتروشیفسکی، الف. الف. علی زاد که در خصوص تصنیف، اشکال و طبقه بندی مالکیت فئودالی زمین در سایر ساحات کشور های خاور زمین به انجام رسانیده اند بما این امکان را میسر ساخت تا در ساحهٔ خان نشینی بلخ نیز، این گونه به تصنیف و طبقه بندی مالکیت فئودالی زمین بپردازیم :

۱. زمین های دولتی
۲. زمین های خان
۳. زمین های اقطاع
٤. زمین های وقفی
٥. زمین های قبایل کوچی

۱ - زمین های دولتی :

(مملاک - اراضی مملاک) این اراضی مستقیماً تحت اداره ارگان مالی (دیوان مال) قرار داشت ومنشأ پیدایش زمین های دولتی را طوریکه م. الف. عبدالرحیموف که بی تردید بدرستی تشخیص نموده است از آن زمین هایست که در نتیجهٔ استیلاء و غلبه بر حریفان ضبط

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گردیده است و آنهم به علتی که این زمین ها بایر و بیابان اند[٤٨] زمینهای دولتی را دهقانان بی زمین کشت و زرع می نمودند و یک سوم و یا یک پنجم حاصلات خویش را بنام خراج به خزانهٔ دولت می پرداختند[٤٩] و این گونه عوائد زمینها به ترتیب زیر میان طبقات حاکمه توزیع میگردید، بخشی از آن جهت پرداخت حقوق و مواجب (کارمندان دولتی) بخشی دیگر بشکل سوبسید و قسمتی هم بشکل تحایف.

۲ - زمین های خان :

(ملک خاص - املاک) عبارت بود از حاصلخیز ترین ساحهٔ اراضی مانند قوروغ ها و علفچر های حاصل خیزکه موقعیت های خاص را اشغال مینمودند و در آنزمانه ها اقتدار اعلی یعنی خان مالک یگانه و بلا منازع آن بود که به قول ف.انگلس « مالک اعلی » او بود[٥٠]. این بزرگترین نوع مالکیت فئودالی زمین را لازم است که قدری مفصل تر بررسی نمائیم . به سبب نبود اطلاعات بسنده حتی تعیین تقریبی مرز های ساحهٔ اراضی ملکیت خان میسر نیست و اما بررسی و مطالعهٔ دقیق محتویات « بحرالاسرار » بویژه بخش پایانی آن این امکان را میسر ساخت[٥١] که تا بتوان تثبیت نمود که بخش عمده و اصلی این زمین های متعلق به خان های بلخ در ساحهٔ اراضی پایتخت مرکزی متمرکز بوده است و چنانچه محتویات فرامین وقفی سبحانقلی خان که بخدمت مدرسهٔ خود او بطور وقف اعطا گردیده بود، مؤید نتیجه گریهای بالا است[٥٢]. این یک امر تصادفی نبوده که ندر محمد خان سعی و تلاش بس عظیمی را درجهت احیای مجدد سیستم آبیاری هجده نهر بلخ بخرچ داده و به تعداد سه صد هزار نفر از باشندگان و اهالی را برای به ثمر رسانیدن این اقدام خود بسیج نموده بود[٥٣].

خان در سایر ساحات مانند قندز، ارهن سرای، جوزجان، زمینهایی داشت که این زمین ها (زر خرید) بوده و خیلی ها معمور و آباد بودند، چنانچه محمود بن امیر ولی در خصوص یک مورد آن که در جوزجان واقع گردیده بود چنین مینویسد : « در ساحهٔ این زمین ها روستا های زیاد جا بجا بوده و بزرگترین آنها روستای خانقاه است که در حال حاضر بخش اعظم این زمین ها ملکیت زر خرید «خلافت مآب» اعلیحضرت محمد ندر خان است »[٥٤].

بهترین مالچر ها و قوروغ ها جزو ملکیت خان بود که در جملهٔ آنها شکار گاه باغ حبش، قوروغ شاه مار در خلم، آغا جیلغ در درهٔ گز و شکار گاه در درهٔ امرخ (ساحهٔ زارع و قپچاق) و قوروغ های هم در حوالی خان آباد بلخ و غیره شامل آن بود[٥٥]. خان، قوروغ و شکار گاهی هم در چول (دشت .م.) زردک که بنام بیابان محمود هم معروف است و در غرب اندخود و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سر حد بلخ و هرات واقع گردیده بود داشت[۵۶].

در بالا (فصل نخست) در خصوص تعداد چهار باغهای ندر محمد خان سخنی چند در میان بود که این چهار باغ ها در خود بلخ و ساحات مربوطه اش موقعیت داشتند که این چهار باغ ها نه تنها بمثابهٔ قرار گاه های تابستانی و استراحت گاه های خان و خانواده اش بودند بلکه در ساحهٔ بسیاری از آنها در ردیف سایر ادارات (خزانه، فراشخانه، طعامخانه، تالار شرفیابی حضور وغیره)، (کارخانجات خاصّه) خان نیز جا گزین گردیده بود، چنانچه در این مورد محمود بن امیر ولی طور نمونه در خصوص سه چهار باغ خان که کارخانجات خاصّهٔ خان در آن جابجا گردیده بود سخن میگوید که این ها در روستا هایی مانند: شهرک، ینگی، سیاه جرد، دولت آباد، مصر آباد، درهٔ گز، بادهٔ علیشیر جابجا گردیده بودند که در این کارخانجات تقریباً تمام کالا های سنتی و متعارف آسیای میانه که دارای گسترده ترین موارد تقاضا و مصرف نه تنها در بازار های داخلی بوده، بلکه برای رفع نیازمندیهای بازار های خارجی نیز تولید می گردیده است .

بزرگترین کارخانجات خان در خود بلخ کار گذاشته شده بود که امور مواظبت از آنرا امیر عبدالرزاق بیردی، اتالق خود خان، عهده دار بود . در این کارخانه تکه های نازک نخی، تکه های ابریشمی که (رسته جات) بازار های بلخ و بسا شهر های دیگر را آراسته می کرد، تولید میگردید. و در کارخانجات دیگر که در چهار باغ اصلی، باغ خان، جابجا گردیده بود، تنها تجهیزات و یراق اسپ تولید میگردید[۵۷].

محمود بن امیر ولی حکایت جالبی را در خصوص گویا تهاجم خود سرانهٔ ۱۰۴۱ / ۱۶۳۱ – ۱۶۳۲ میلادی عبدالعزیز سلطان بخراسان میآورد و در بخشی از این حکایت گفته میشود که پس از عودت سلطان به پایتختش (میمنه) او را به بلخ احضار کردند، اما، در نهایت امر ندر محمد خان او را مورد عفو خویش قرار داده و نامبرده را پهلوی خویش نشانده و هدایای گرانبهایی، پول نقد و اشیأ و چند کارخانجات مانند: دوشک خانه، فراش خانه و گلهٔ اسپ ها و قطار اشتران و اسلحه و وغیره برایش عنایت فرمود[۵۸].

در باره وظایف و اهمیت دوشک خانه با استفاده از محتویات « مهمان نامهٔ بخارا » میتوان گفت که در این رساله در بارهٔ وظایف دوشک خانه که تهیه « البسه نظامی مورد احتیاج نظامیان که از وجوه مالی دولت تهیه میگردد جزو مکلفیت های آن میباشد یاد آور شده است »[۶۰].

در حال حاضر صحبت ما در بارهٔ دوشک خانه است طوریکه معلوم است فعالیت آن متکی به عوائدی است که از زمین های دولتی بدست میآید. از گفتار بالا معلوم شد که در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جملهٔ تحایف که ندر محمد خان به پسر خویش اهدا کرد کارخانهٔ دوشک نیز شامل بود، از این جا پیداست که کارخانهٔ که البسه عسکری را تولید مینمود شخصاً تحت تصرف و ادارهٔ خان قرار داشت.

تا جایی که مربوط به فراش خانه میشود که در « بحرالاسرار » از آن یاد آوری شده، بگمان من این دستگاه قالین بافی، پای انداز بافی وغیره ... بافی بوده است که بمنظور رفع نیازمندی های شان بمصرف میرسیده است. لابُد خان افزون بر این نوع کارخانجات مالک فروشگاه ها، آسیاب ها وغیره مؤسسات دیگر هم بوده، اما به استثنأی مواردی که مؤلف « بحرالاسرار » در خصوص عنایت و اختصاص دو هزار جلد کتاب، یک باب حمام و یک قطعه زمین مزروعه و یک حلقه آسیاب شخصی خان که بوقف مدرسهٔ که جدیداً در بلخ احداث گردیده بود یاد آور گردیده است. در بارهٔ متباقی آن اطلاعات در دست نداریم[۶۱].

در امور استخراج معادن میتوان گفت که کم از کم معادن بزرگ و معادن طلا تحت ادارهٔ دودمان حاکم و معادن کوچکترآن البته با انتقال بخشی از عوائد آن به دیوان خان « دیوان سر کار خاصّه » تحت ادارهٔ فرمانروایان محلی قرار داشت.

وقایع نگار همانزمان می گوید که « آنها (معادن طلا – ب الف) مدام الاوقات ملکیت شخصی اقتدار اعلی محسوب میشدند که توسط گماشتگان و تعداد کثیری از بردگان در جهت استخراج آن مبادرت می ورزید »[۶۲]. معادن بدخشان از سالهای هشتاد قرن شانزدهم میلادی تا سالهای نود قرن هفدهم میلادی همچنان تحت ادارهٔ خان بلخ قرار داشت که توسط گماشتگان ویژهٔ شان اداره میگردید[۶۳]. و صرف از اواخر قرن هفدهم میلادی اوانی که آتش نفاق و کشمکش های داخلی در خان نشینی بلخ شعله ور گردید حکام محلی مجدداً معادن را تحت ادارهٔ خویش در آوردند که در این رابطه حکایت جالبی را از مؤرخ بلخ چنین می خوانیم:

« تا که مدت یکسال از حکومت محمود بی امارت پناه سپری شد همه اهالی منطقهٔ بلخ در بستر امن و آرامش خاطر غنوده بودند ... در این زمان چند نفر از جملهٔ خدمتگزاران بلند پایهٔ دربار که بمنظور ادارهٔ معادن بدخشان به آن دیار عزیمت کرده بودند با دست خالی بر گشتند و ضمناً از عدم اطاعت و نافرمانی میر یار بیگ [از حکومت مرکزی] امارت پناه محمود بی اتالیق را در جریان گذاشتند امارت پناه محمود بی به میر یار بیگ حاکم بدخشان توصیه نامه یی نوشت و از تکرار چنین اعمال ناجایز و ناپسند وی را بر حذر داشت و اما، میر یار بیگ به پندار اینکه قلعه اش مستحکم و رخنه ناپذیر است در جهت ابراز خصومت و نافرمانی هایش در برابر دولت مرکزی مُصِر بود، از این رویداد امارت پناه محمود بی اتالیق بخشم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آمده ... و بفوریت فرمان بسیج لشکریان را صادر نموده ... و در سال ۱۱۰۳ / ۱۶۹۱ – ۱۶۹۲ میلادی رایت شجاعت و دلیری را بر افراشته، [اتالیق] به لشکر کشی [علیه میر یار بیگ] مبادرت ورزید.

دشمن در جریان ده یوم سعی و تلاش زیادی در جهت دفاع قلعهٔ [جوزون] پرداخت سرانجام دریافت که در این در گیری پیروزی نصیب وی نخواهد شد. در روز دهم [میر یار بیگ] تعدادی از سادات درویشان، پارسایان متدین، پیر مردان و کهنسالان [قلعه جوزون] را به عذر خواهی به [نزد اتالیق] فرستاد تا کردهٔ او را نادیده انگاشته او را مورد عفو خویش قرار بدهد امرأ هم در جهت استقرار صلح و آشتی به وساطت پرداختند و امارت پناه عذر خواهی میر یار بیگ را پذیرفت و اما، پرداخت فوری عوائد دو سالهٔ معدن را طور پیش شرط پیش کشید ... »[٦٤]. از قرائن معلوم هر دو جانب به توافق رسیدند که اعتبار از همان روز ادارهٔ معدن به میر یار بیگ متعلق بوده و میر یار بیگ (حاکم بدخشان) بخشی از عوائد (معادن بدخشان) را به بلخ گسیل بدارد[٦٥]. از گفتار بالا پیداست که خان ثروتمند ترین فرد و نخستین مقام را در میان فئودالان کشور خویش از لحاظ ثروت و دارایی خویش احراز مینمود. محمد یوسف منشی در بارهٔ یکی از ثروتمند ترین خانان بلخ یعنی ندر محمد خان چنین مینویسد که : ندر محمد خان از لحاظ موقف مال و دارایی ثروتمند ترین خان دودمان شیبانی و اشتر خانی بود . و هیچ یکی از خانان و امرأ در دودمان شیبانیان و اشترخانیان در ثروت و دارایی بمنزلت او نمیرسیدند . که بگونه مثال میتوان گفت که نامبرده ششصد قطار اشتران زیر بار، به تعداد هزار اسپان خوش نسل در اصطبل و افزون بر این ها چندین گله های اسپ در چراگاه های خویش نیز داشت . و تنها تعداد یک جنس گوسفند قره قل سور سرمه یی او بالغ بر هشتاد هزار رأس میشد و افزون بر اینها حیوانات از انواع گوناگون دیگر در زمرهٔ دارایی خان شامل بود . خان در [دیپو های] قصر خویش به تعداد ششصد صندوق مملو از مخمل های نارنجی فرانکویی بود، داشت . به تناسب کمیت این مال و دارایی که در بالا گفته شد متباقی ثروت او را نیزمیتوان به سنجش گرفت »[٦٦]. درخصوص ثروت و دارایی ندر محمد خان در رکن چهارم « بحرالاسرار » اطلاعات چندانی درج است و در آن در بارهٔ سفر سال ۱۰٤۸هجری/ ۱٦۳۸ – ۱٦۳۹ میلادی ندر محمد خان که از بلخ به بخارا به نزد برادر بزرگش آمده بود، که توسط سه صد نفر از امرأ و ذوات عالیمقام مشایعت میگردید و تحایف و هدایای ندر محمد خان به برادرش توسط دو صد رأس اسپ و اشتر حمل میگردید . « اسپان خوش نسل و اشتران نسلی که خان بقسم پیشکش و تحفه با خود برده بود از این جمله مستثنی بود » . و تنها در یک مراسم حضور بهم رسانی که در ۲۵ رمضان ۱۰٤۸ هجری/ ۳۰ جنوری ۱٦۳۹ میلادی که در باغ خانم جایی که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اقامتگاه ندر محمد خان در این سفر بود . ندر محمد خان برای برادرش این هدایا را پیشکش نمود : هفت هزار تنگهٔ نقد، سی رأس اسپ عربی با تجهیزات مکمل (لگام ها، زین ها، زین پوش ها وجل های) زر دوزی و سیمکاری شده، دو صد رأس اسپ دیگر، یکصد قطار اشتر و بهمین تعداد قاطران، پنجاه کوزه یا خم لعل، زُمرُد، فیروزه و یک پایه میز مرصَّع با مروارید . (خان)، چندین سیت پیاله درجن و ظروف چینایی و رومی، مطلا کاری شده درجن های دوازده عددی سیتهای ظروف (یک خانه یی) صیقل کاری شده و مطلا کاری شده کوپی، یک تخته سر پردهٔ زر دوزی شده (طلا دوزی)، یک باب تجیر که ارتفاعش ده گز، طول دورا دور آن یعنی محیطش هشتاد گام و همچنان بیست باب خیمهٔ (طلا دوزی) زر دوزی شده برای (شامیانه)، و افزون بر اینها، غلامان و کنیزان چندانی ... وغیره .

در همین مجلس به تعداد هفتصد نفر شخصیتهای عالیجاه بخارایی را، ندر محمد خان با چپن های قیمتی، سلاحها، کمربند ها و اسپان و سایر هدایا و تحایف ذیقیمت مورد عنایت و تفقد خویش قرار داد [۶۷].

ثروت و دارایی شخصی خان توسط ادارهٔ بخصوص مالی (دیوان سر کار خاصَّه) اداره میگردید که در رأس آن اشخاص و گماشتگان خاص، شخص خان، که در مرکز بنام صاحب دیوان سر کار خاصَّه و دفتر دار دیوان خاصَّه و در اطراف و محلات اداره کننده بخصوص آن بنام (سر کار) یاد میگردید[۶۸].

۳ - زمینهای اقطاع:

اقطاع کلمهٔ عربی است معنی لغوی آن « توته »، « تقسیم »، « تقسیم کردن زمین » اقطاع از جانب اقتدار اعلی به اعضاء و منسوبین دودمان حاکم و هم به سرداران نظامی فئودال بمنزلهٔ تیول داده میشد. به استناد اطلاعات که در آثار و منابع کتبی قرن های شانزدهم و هفدهم میلادی درج است اقطاع میتوانست یک حوزه و یا یک منطقه در کلیت خویش باشد و این امر بستگی داشت بوضع، پایگاه اجتماعی و اقتدار تصاحب کننده اقطاع که (اقطاع دار) نامیده می شد که این نوع عنایات و ارزانی را آثار کتبی قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی به مقولهٔ اقطاع مصطلح گردانیده اند. گاه گاهی هم در بیان این مفهوم از اصطلاح سیورغال استفاده شده است که یک اصطلاح (ترک - مغل بوده و بمعنی عنایت و ارزانی و پاداش و انعام) میباشد که اصطلاح نخستین [اقطاع] در قرنهای نهم و دهم میلادی شکل گرفته و درکشور های شرق میانه، شرق نزدیک مبسوطاً متعارف بوده که در قدیمتر ها سازمان مخصوص اجتماعی دارای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مفهوم حقوقی اجتماعی [یعنی فئودالیزم] با واگذاری ساحهٔ معین زمین و اراضی به شکل پاداش مشروط و تیول در اختیار تصاحب کننده آن (اقطاع دار)، مبین یک سلسله امتیازات اقتصادی و حقوقی (اقطاع دار) بود[۶۹]. اصطلاح سیورغال[۷۰] که در عصر تیموریان یعنی در فواصل قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی پا به عرصهٔ تداول گذاشته است . همچنان که یی.پ. پتروشیفسکی بدرستی خاطر نشان می سازد که سیورغال عبارت است از مرحلهٔ بعدی رشد و تکامل مفهوم حقوقی اجتماعی اقطاع در شرایط نوین شگوفایی سیستم تیول دارای نظامی است[۷۱]. و اما وجه تمایز سیورغال و اقطاع در اینست که سیورغال اساساً میراثی است و واگذاری آن به دارنده آن مبین مصؤنیت مالیاتی و اداری و قضایی است[۷۲]. و حق دارندهٔ میراث سیورغال در صورت عدم وفاداری و خیانت وی نسبت به عنایت کنندهٔ آن از وی سلب میشود که در این مورد تمام منابع کتبی مهم قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی (شامی – عبدالرزاق سمرقندی و دیگران) اطلاعات تاییدی ارایهٔ می دهند.

م.ا. عبدالرحیموف اصطلاح اقطاع را با اصطلاح تنخواه که پدیدهٔ قرن نزدهم میلادی است یکی میداندکه به باور نامبرده مفهوم تنخواه «بمنزلهٔ بازگشت به شکل مبتدی اقطاع شمرده می شد »[۷۳] و اما مدارک عینی که از جانب آنها ارایه شده است اظهارات و ادعای آنان را بدلایل زیر تایید نمیکند: نخست اینکه مدارک ارایه شدهٔ آنان در این زمینه (اساساً عبارت از مکتوب امیر حیدر است) که این مکاتیب مربوط به آغاز سدهٔ نزدهم میلادی است، در ثانی، در این مکاتیب همزمان با اصطلاح تنخواه اصطلاح اقطاع بکار گرفته نشده است و صرف گاه گاهی اصطلاح تنخواه به شکل ساده « حکم نموده بودیم » « مرحمت نمودیم »، « مهربانی نمودیم » بیان گردیده است. اما در جای دیگر نامبرده، کاملاً درست تشخیص نموده و چنین میگوید:

از قرائن معلوم اصطلاح « تنخواه » برای نخستین بار در قرن شانزدهم میلادی در آسیای میانه بوجود آمده است و آن عبارت است از عنایت ساحهٔ معین اراضی که معاف از اجاره بها و مالیات برای نظامیان (صحیح تر آن – قشر نظامیان – ب. الف) و قشر سزاواران و شایستگان»[۷۴] میباشد. به استناد مدارک ارزنده یی که از گنجینهٔ موزیم بخارا (این مدارک مربوط به نیمهٔ دوم قرن نزدهم میلادی است)، م.ا. عبدالرحیموف، قادر به تشخیص اندازهٔ دقیق تنخواه می شود : که برای بهادران از ۱۱ – ۲۳ طناب، برای میرزا باشی از ۲۵ – ۳۵ طناب، برای جی باشی چهل طناب، برای قراول بیگی ٤٧ طناب و بهمین منوال.

« پژوهشگر در ادامهٔ سخنان خویش میگوید: ذوات دارای مناصب بزرگ مانند پروانه چی، داد خواه، دهکده بزرگ مکمل را با صد ها طناب زمین و افزون برآن عوائد مؤسسات

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را بمنزلهٔ تنخواه دریافت مینمودند »[۷۵]. قراریکه از اطلاعات ارایه شده منابع کتبی بمشاهده می رسد اصطلاحات اقطاع و تنخواه به هیچ وجه با هم یکی نبوده بلکه از لحاظ طینت اجتماعی خویش بکلی مفاهیم حقوقی اجتماعی متفاوت نظام فئودالی است. در خصوص تنخواه قسمی که م.ا. عبدالرحیموف بدرستی می گوید که دارندهٔ آن (تنخواه دار) « در زمان زمامداری شیبانیان و اشترخانیان ... اشراف کوچی که دارندگان یورت، اولوس و یا وارثان سیورغال بودند در سمت تنخواه دار از حق تصاحب عوائد مالیات ساحهٔ معین اراضی ... و حق اداره آن با مصؤنیت تام اداری – قضایی در رابطه با مالیات بر خوردار بودند ... »[۷۶].

پس مفهوم حقوقی – اجتماعی اقطاع در نظام فئودالی قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی تا یک حدی میتوانست با مفهوم سیورغال یکی و عینی باشد نه با مفهوم تنخواه، زیرا تنخواه عبارت از عنایت عوائد مالیات نسبتاً کوچک زمین به قشر نظامیان و اما کمی پسانتر ها (از اواخر قرن هجدهم میلادی) برای مستخدمین کوچک بگونهٔ پاداش بود. چنانچه عبادالله خواجه ابن عارف خواجه بخاری تحت نام تنخواه اشارهٔ مستقیم به پاداش قشر نظامیان دارد[۷۷] .این سخنان حافظ تنیش بخاری میتواند مؤید اظهارات بالا باشد که در خصوص مبارزهٔ عبدالله خان علیه خدای بیردی سلطان حاکم حوزهٔ نیسیف، راه اندازی شده بود.

در سال ۹۵۹ هجری / ۱۵۵۲ میلادی « پس از آنکه [عبدالله خان] درفش ظفر نمون خویش را بر فراز ولایت قاصبی برافراشت چندین روستای نیسیف را برسم تنخواه به قشون ظفر آفرین خویش پاداش ارزانی و عنایت فرمود »[۷۸].

مثالی بر سبیل تایید این سخنان از « عبیدالله نامه » که مربوط به وقایع صدمه زدن عوامل دولت مرکزی به حقوق تنخواه داران یعنی اشراف اوزبیکهای کوچی – نظامی میباشد نقل قول مینمایم:

« این احمقان نالایق (اطرافیان نزدیک عبیدالله خان – بوری احمد) با دهشت و ارعاب مردم اوزبیک، بدون سنجش عواقب تضیق مردم، با کمال وقاحت اقدام به نقض آزادانهٔ قوانین نموده و بالای کارمندان نظامی فرمان رانده و کار را تا آنجا کشانیده اند که فرمانی نشر نموده و بر وفق این فرمان زمین ها و تنخواه های متعلق به اوزبیکان را برای خویشتن تصاحب نموده اند ... و آن زمین هایی که از عوائد آنها نظامیان به اساس برات (حواله) جیره خویش را دریافت مینمودند، این زمینها در دفاتر صرفیات رسماً بنام نظامیان قید گردیده بود ... آنان (اطرافیان نزدیک عبیدالله خان .م.) این اسناد را از بین برده و به [این ترتیب] نظامیان را جز از کاغذ چیزی بیش حاصل شان نشد»[۷۹].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ب.ا.وس.یی. پازوخین در سال ۱٦۷۱ میلادی به آسیای میانه سفر نموده خاطر نشان ساخته اند که « تمام روستا ها بمنزلهٔ پاداش به قشون و به افراد تمام رتب و رده ها توضیح گردیده است »[۸۰] پس تنخواه در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی نوع ویژه یی از پاداش بوده است که از جانب دولت مرکزی به نظامیان و قشر پایین رتبه کارمندان دولتی،عنایت و ارزانی می گردیده است.

مجدداً برمیگردیم به اصطلاح اقطاع که در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی با اصطلاح سیورغال مترادف بوده و عبارت از پاداش مشروط زمین با اعطأ حقوق اقتصادی، اداری، قضایی به منسوبین دودمان حاکم، کارمندان و منسوبین خدمتگزار نظامی و سرداران نظامی فئودال و شخصیتهای برجستهٔ دولتی را در بدل خدمات برجستهٔ شان که مبین وفاداری آنان نسبت به تاج و تخت می بود، است. از ویژگی های این دوران اینست که نه اقطاع و نه سیورغال هیچ کدام از آنها موروثی نبود. عنایت و ارزانی آن جداً مشروط بود زیرا، اقتدار اعلی می توانست آنرا دو باره مسترد نماید یا به اقطاع دیگر تعویض نماید، و یا کمیت آنرا تنقیص نماید و یا اینکه بمقدار آن بیافزاید. در این خصوص چند مثال میآوریم: چنانچه حافظ تنیش بخاری ضمن حکایت وقایع مربوط به سال ۹۵۹ هجری / ۱۵۵۲ میلادی میگوید که : شهر سبز و مناطق مربوط آن سیورغال خدای بیردی سلطان بود[۸۱]. در جای دیگر همین اثر (به ارتباط تهاجم به بلخ ۹۸۰ هجری/ ۱۵۷۲ میلادی) از مالک جدید شهر سبز ابوالخیر سلطان نام برده میشود که نامبرده در ساحل رود جیحون با عبدالله خان و قشون شهر سبز و مضافاتش که« در آنزمان جزو قلمرو اقطاع موصوف بود » پیوست[۸۲].

پس از آنزمان برسر خدای بیردی خان چه آمد ؟ در سال ۹٦٤ هجری / ۱۵۵۷ میلادی ما او را بصفت حکمران نیسیف در میابیم نیسیف که در زمرهٔ ملکیت سیورغال وی در آمد[۸۳]. از قرائن معلوم پس از عودت عبدالله خان تحت تضیق تهاجمی نوروز احمد خان (براق) به ساحل جنوبی رود آمو اعتبار از سال ۱۵۵۲ میلادی بوده است. در پاییز ۹٦٤ هجری / سپتامبر ۱۵۵۷ میلادی عبدالله خان با تصرف قدرت در آنجا قوای خویش را علیه وی حرکت داده نیسیف را بمحاصره کشید و این محاصره مدت دو ماه طول کشید و اما عبدالله خان نتوانست به نتیجهٔ مطلوب برسد، بنابران بین هر دو امیر پیمان مصالحه بسته شد و مطابق آن خدای بیردی منطقهٔ سوگارج را به عنوان سیورغال به تصرف خویش در آورد و در نیسیف عبادالله سلطان برادر عبدالله خان جا بجا گردید[۸۴].

اینک به بیان یک مثال دیگر میپردازیم: شغی خان سلطان قزاق و پسرش توکل علیه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بابا خان حاکم شیبانی تاشکند و ترکستان و چندین تن از سلاطین قزاقی متحدین بابا خان بجانبداری عبدالله خان پرداخته و به او کومک بزرگی نمودند در اِزأ این خدمت نامبرده، عبدالله خان برای شغی خان منطقهٔ خجند را طور اقطاع عنایت و ارزانی داشت و هم بابا خان به چند تن از سلاطین قزاقی متحدین خویش که به یاری او ۹۸۷ هجری/ ۱۵۷۹ میلادی علیه عبدالله خان پرداخته بودند مناطق یسی و ساوران را بگونه سیورغال عنایت فرمود[۸۵]. در سال ۹۹٤ هجری/ ۱۵۸٦ میلادی بدخشی ها بسرکردگی شخصی بنام حسن بیگ شیخ عمری و ملا بابا ولی علیه شیبانیان دست به آشوب زده و شاه نظر دیوان، حکمران شیبانی بدخشان را به فرار واداشتند، در واکنش به این غائیله عبدالمومن خان حکمران بلخ در نوبت نخست امرأیی که در ساحات بدخشان ملک اقطاع داشتند در آن دیار گسیل داشت[۸٦]. و اما این امرأ قادر به فرو نشاندن آشوب نشدند و الزاماً عبدالله خان با عبدالمومن خان هر دو یکجا به سوب بدخشان لشکر کشیدند، قابل یاد آوری است که در این لشکر کشی اوزبیک سلطان نیز ترغیب و سهیم گردیده بود. که در فرجام کار افزون بر اقطاع های قبلی خویش منطقهٔ کولاب را بمثابهٔ اقطاع بدست آورد[۸۷].

میر محمد امین بخاری مثال جالبی را حکایه نموده و به وضاحت کامل بیان میدارد : که خان در اوضاع و احوال استثنایی در قبال جسارت، دلیری و از خود گذریهای امراء به کمیت اقطاع آنان می افزود : اینک آنچه که در این مورد حکایت می نماید:

« پس از آنکه امرأ و سرداران نظامی فئودال از پادشاه ناترس و بی باک خویش حرفهای مبنی بر (ناگزیری تهاجم بر بالای بلخ علیه محمود بی، را استماع نمودند. این وقایع متعلق به سال ۱۱۱۸ هجری/ ۱۷۰٦ میلادی میشود – بوری احمد) همهٔ آنان در برابر او بزمین خم شده گفتند، « در راه تحقق آرمانهای پادشاهٔ خویش ما از حیات خویش میگذریم ... از قضأ ما بندگان صاحب یک جان هستیم، آری هزار جان هم میداشتیم ؟ ما همهٔ آنها را بزیر سُمّ اسپ تندرو پادشاه خویش نثار میکردیم ! »

لحظهٔ که پادشاه این حرفهای وفاداری و اظهارات مبنی بر بخاطر او مردن را از زبان امرأ و نمایندگان قوا و قشون خویش استماع فرمود، پادشاه به میزان حقوق و مواجب همهٔ آنان افزوده و ایشان را مفتخر و بختیار گردانید و به تفقد و عنایت هدایای (آتیه .م.) خویش آنان را رجامند گردانید . »[۸۸]. به این صورت اصطلاحات اقطاع و سیورغال در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی در منابع و آثار کتبی به عین مفهوم بکار رفته است . چگونگی این پاداش بکلی وابسته به شجاعت و جان نثاری خود دارندهٔ سیورغال (اقطاع) و اراده و تصمیم حاکمیت یعنی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خان بود . در یک مثال دیگر مربوط بوقایع سال ۹۹۲ هجری است ابوالفضل علاّمی در بارهٔ نزاع و نفاق میان میرزا سلیمان و میرزا شاه رخ نواسهٔ نامبرده چنین حکایت مینماید: شاه رخ می خواست بخشی از بدخشان را برای خویش اختصاص دهد، اما میرزا سلیمان در این کار با او بمخالفت بر خاست و در فرجام (برسم سیورغال) صرف کشم را دریافت نمود.

شایان توجه است که اصطلاح اقطاع به مفهوم پاداش مشروط زمین با پیدایش اصطلاح جا گیر در هند بابری معادل و همزمان بوده است. مثلاً در عهد اکبر منطقهٔ بیگرام اقطاع امیر شاه بیگ و منطقهٔ جونپور اقطاع قاضی علی بود . از ظواهر امر پیداست که در هندوستان جاگیر از لحاظ کمیت خویش نسبت به اقطاع کمتر بوده و اطلاعات ارایه شده توسط ابوالفضل نیز مؤید این ادعای ماست که میگوید : حوزهٔ مالوه به چندین نفر اقطاع داران متعلق بود[۸۹].

در قرن هفدهم میلادی در بلخ اصطلاح اقطاع اصطلاح سیورغال را بکلی از عرصهٔ تداول بیرون رانده و صرف در موارد اندکی در صفحات منابع اولیه کتبی اصطلاح سیورغال بچشم میخورد، چنانچه در « بحرالاسرار » که منبع اصلی همین دوره است صرف در، دو، سه مورد، در آن از اصطلاح سیورغال یاد آوری شده است. مثلاً : ضمن اطلاع دهی وقایع آزاد سازی تاشکند از تسلط ایشم سلطان توسط قشون ولی محمد خان گفته میشود که پس از آزادی شهر، غایب نظر، یکی از قوماندانان ولی محمد خان به احیای مجدد نواحی آسیب دیده شهر اقدام و به آسیب دیدگان مساعدت نمود، علما و مشایخ و سایر حضرات قابل حرمت را نوازش نموده و برای آنان سیورغال عنایت و ارزانی داشت[۹۰]. مثال دیگری را از نظر میگذرانیم: در عهد ندر محمد خان (در سالهای حکمروایی موصوف در بلخ) دو نفر از شعرأ هر یک شیخ نظام و مولانا شریف واله، مالکین املاک نسبتاً کوچک سیورغال بودند[۹۱]. احتمالاً اینجا ما با پاداشهای که ویژه یی همان دوران بوده سروکار داریم که مؤلف « رسالهٔ حبیبیه » دقیقاً به تشخیص آن پرداخته است و در آن رساله گفته میشود:

« اگر اسلام شاه [حاجت برآر]، زمینی را از [بخشی] مملاک به یگان کسی به طور هدیه مرحمت می نماید. اگر این زمین به علما و سادات داده میشود در آنصورت آنرا سیورغال اما اگر به نظامیان داده شود در آنصورت تنخواه نامیده میشود »[۹۲]. در منابع و آثار کتبی مربوط به قرنهای هفدهم و آغاز قرن هجدهم میلادی اصطلاح سیورغال اضافه تر از موارد در بالا یاد شده به نظر نمیخورد، زیرا در تمام ساحهٔ قلمرو بلخ و در بخشی از قلمرو ماوراءالنهر بر تری اصطلاح اقطاع در تداول و کار برد خویش نسبت به اصطلاح سیورغال به یک امر مسلم مبدل گردیده بود. به بیان چند مثال دیگر میپردازیم: در سال ۱۰۱٤/۱٦۰۵ هجری باقی محمد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خان به ندر محمد خان که در آنزمان چهارده ساله بود ولایت سوگارج را به طور اقطاع ارزانی فرمود. از آنجایی که شهزادهٔ نامبرده از لحاظ حقوقی محکوم به صغر سن بود بنأ همراه با موصوف اتالیق امان قلی بی امیر مجرب را توظیف گردانید[۹۳]، در تعیین اتالیق امان قلی بی همراه با ندر محمد خان صرف مسئله صغر سن موصوف یگانه دلیل نبود بلکه ندر محمد خان خلف مستقیم باقی خان نه بلکه برادر زادهٔ وی یعنی پسر دین محمد خان برادر بزرگ باقی محمد خان بود با وجود همهٔ این نامستقیمی های خلف، مناسبات شان مانند سلف و خلف مستقیم بود . در سال ۱۰٤۰ هجری/ ۱٦۳۰ - ۱٦۳۱ میلادی دو پسر ارشد ندر محمد خان عبدالعزیز خان و بهرام سلطان برسم اقطاع بقدر بسنده ساحهٔ پهناوری را بدست آورده بودند. برای عبدالعزیز سلطان (مملکت غربی) یعنی بخش غربی خان نشینی را که مرکز آن میمنه بود، ارزانی شده بود. محمود بن امیر ولی بطور دقیق اینگونه. حدود آنرا معین می سازد : افزون بر میمنه حوزهٔ های پهناور و وسیعی مانند فاریاب، چیچکتو، شبورغان، اندخود و جوزجان در آن شامل بود. و هر یکی از این حوزه ها زمانی به تنهایی خویش یک اقطاع علیحده محسوب می شدند و کنون، ۱۰٤٥ هجری / ۱٦۳٥ میلادی جز اقطاع عبدالعزیز سلطان بشمار می رفتند و همچنان اقطاع بهرام سلطان در ساحهٔ وسیعی از (مملکت) ختلان تشکیل میگردید که اندازه آن مفصلاً در بالا نگارش یافته است . اما در خصوص اقطاع امرای معروف باید گفت که اقطاع آنان صرف به یک حوزه محدود میگردید. چنانچه قندز اقطاع عبدالرحمن اتالیق و ترمذ از اوراز بی اتالیق و اندراب اقطاع یاد گار قورچی بود[۹٤].

بزرگترین اقطاع دار یلنگتوش بی مقتدر از طایفه آلچین بود که در اقطاع موصوف تنها در ساحهٔ افغانستان شمالی مناطق مانند : درهٔ صوف، ملغان، کاهمرد، یورت های قبایل کوچی مانند: تولکیچی، سایقانچی، زیرینگی، کیلگی، هزاره نکودری یعنی همهٔ غرجستان تا سرحدات غزنی و قند هار شامل آن میشد[۹٥]. تقریباً شبیه اظهارات بالا در مورد تعیین حدود ساحهٔ اقطاع یلنگتوش بهادر، سفیر روسیه انی سیم گری بوف میگوید : «روستا های بین سرحدات بلخ و هند و روستا های بین دولتهای شاهی بلخ و بخارا بمثابهٔ تیول متعلق به فرد مقرب والاشان یعنی شهزاده یلنگتوش بی بود»[۹٦]. مؤلف « بحرالاسرار » میگوید که یلنگتوش بی، ثروتمندترین فرد پس از ندر محمد خان بود. اندازه ثروت موصوف از لحاظ کمیت با خزانهٔ دولت (خزانهٔ امیر) برابری مینمود. حیثیت و اعتبار او نیز کمتر از هیچ پادشاهی نبود[۹۷].

گفتنی است، طوریکه م. ا. عبدالرحیموف در قسمت تشخیص دقیق سیورغال نظر صحیح ارایه نموده است در مورد پاداش اقطاع نیز خاطر نشان می سازد که : « با توریث این یا آن مقام و وظایف روحانی و یا اشرافی مرتبط بوده است.»[۹۸] در این مورد عبدالرحمن اتالیق اوشون

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میتواند نمونهٔ مثال خوبی باشد : نخست موصوف در سمت خزانه دار (خزانه چی گری)، پس از آن در پست پروانه چی (پروانه چی گری) وپسانترهاهم تا مقام دیوان بیگی بکار گماشته شد. محمود بن امیر ولی میگوید : که به پاس سعی و تلاش و فداکاریهای موصوف برایش اندخود را که یکی از بزرگترین حوزه های غربی بلخ بود بطور اقطاع عنایت فرمود. و پس از توظیف عبدالعزیز سلطان بسمت حکمران ساحه غربی، عبدالرحمن اوشون را بصفت اتالیق در نزد وی گماریدند پس از سپری شدن مدتی در نتیجهٔ تفتین مدسسین، مناسبات او با سلطان غیر دوستانه و خدشه دار گردید و در نتیجهٔ آن اوشون از این سمت بر کنار گردید. محمود بن امیر ولی در ادامهٔ اظهارات خویش میگوید « خان به عبدالرحمن اوشون حوزهٔ قندز را که یکی از بزرگترین حوزه های »[۹۹] خان نشینی محسوب میگردید طور اقطاع عنایت فرمود. البته که میتوانیم به بیان مثالهای بیشتری در این باره ادامه بدهیم، اما، مثالهای داده شده بسنده بوده و میتواند ما را معتقد به این امر بسازد که در خان نشینی بلخ توزیع و تقسیم زمین بمثابهٔ اقطاع به میزان گسترده یی بسط و توسعه یافته بوده است.

٤ - زمینهای وقفی:

طینت اجتماعی وقف بحدی کافی در آثار و منابع کتبی تشریح و توضیح گردیده است[۱۰۰]. بناً ما صرفاً در اینجا یک بُعد از مسئله را خاطر نشان میسازیم که : این نوع زمین ها در تمام حوزه های بزرگ خان نشینی بلخ وجود داشته و کمیت و اندازه آنهم بزرگ بوده است. در اندخود، جوزجان، ارهن سرای، کاهمرد، بدخشان و در خود بلخ و مضافات آن زمین های وقفی وجود داشته است. ساحهٔ بزرگ زمین های وقفی متعلق به مزارات « حضرات روحانی » مثل مزار حضرت علی کرام الله وجه، در روستای خواجه خیران (مزار شریف فعلی)[۱۰۱]، مزار یحیی بن زید در جوزجان (سرپل فعلی .م.)[۱۰۲]، مدرسه های ندر محمد خان و سبحانقلی خان در بلخ، سادات ارهن سرای و اخلاف شخصیت معروف روحانی سید بَرَکه اندخویی بود[۱۰۳]. با استفاده از فرمانهای سی گانهٔ وقفی که در کشور همسایهٔ ما افغانستان، تا روزگاران ما، ابقا شده است و به لطف شاگرد ما محمد یعقوب واحدی از افغانستان بدسترس ما قرار گرفته است، توانسته ایم مشخص نمایم که تعداد ده روستا از آنجمله بلون غور که تخمیناً در مسافت پانزده کیلو متری جنوب سرپل امروزی موقعیت دارد، بوقف آرامگاه یحیی بن زید ثبت و قید بوده است و همچنان ثروت عظیمی بشکل وقف بمدرسه های یاد شده اختصاص یافته بود. زمین های وقفی مدرسهٔ ندر محمد خان در سه روستای بزرگ بلخ موقعیت داشت و مزید بر اینها به این مدارس آسیابها و فروشگاه ها بطور وقفی اختصاص یافته بود[۱۰۴]. چنانچه بمدرسهٔ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سبحانقلی خان افزون بر فروشگاه، حمام، جهاز روغن کشی، دکانهای بقالی و خوراکه فروشی و کارخانجات تنباکو (نصوار دهن .م.)، روستا های بزرگ مانند سید آباد، رحمت آباد، جوگی رباط و زمین های آبشین بشکل وقف عنایت گردیده بود، برطبق محاسبهٔ ا.د. داویدؤف از مطالعه و بررسی دقیق فرمانهای وقفی مؤسسات عنایت شده به مدرسهٔ سبحانقلی خان میتوان دریافت که کمیت اراضی وقفی بمدرسهٔ یاد شده به مساحت دو صد هکتار زمین بالغ بوده است[۱۰۵]. دارندگان زمینهای وقفی این ها را از راه به اجاره دادن آنها به دهاقین، دهاقین بی زمین (کارنده ها) مورد بهره برداری قرار میدادند. بزرگترین وقف داران معمولاً از اهل سادات بودند، بگواهی ابن عرب شاه سید بَرَکه که در بالا از آن عالیجاه نام بردیم در زمان تیمور تمام حوزهٔ اندخود را با تمام روستا های مربوطه اش بمنزلهٔ وقف به تصاحب خویش داشت[۱۰۶] در آتیه ها در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی اندازهٔ ملکیت وقف اخلاف اوشان مقداری تقلیل یافت و برای حالا دیگر بخشی از روستا های اندخود متعلق به ایشان بود[۱۰۷] و در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی آنان مجبور بودند که به ثلث عوائید سابقهٔ خویش قناعت نمایند[۱۰۸]. و اما با در نظر داشت اوضاع و احوال آنزمان که اندخود از جملهٔ بزرگترین حوزه های بلخ بوده و در قلمرو آن روستا های متعدد معمور شامل بوده و ثلث عوائید وقفی آن نیز کمیت بس هنگفتی را تشکیل میداده است.

۵ - زمین های مربوط اقوام و قبایل کوچی:

تحت عنوان یورت (مغلی) « یورت » (جولان گاه دایمی و هم محل کوچیدن های تکرار و مکرر.م.) است منظور از ساحهٔ اراضی است که اقوام و قبایل و یا طوایف علیحده کوچی ها با مال و مواشی خویش در حال کوچیدن های تکرار و مکرر در یک ساحهٔ معین بسر می برند می باشد، یورت که شامل چراگاه ها همراه با منابع آبی واقع در آن می باشد و مورد استفاده مشترک گروه معین کوچیان بوده و متعلق به عموم اعضای گروهٔ موصوف است. لاکن حق اداره کردن نه تنها چراگاه ها بلکه خود افراد قبایل کوچی آن هم مطابق به احکام « یاسا » بدست رهبران قبایل و عشایر کوچی قرار داشت[۱۰۹] بهمین لحاظ محل کوچیدن ها یعنی یورت میان اقوام و قبایل و طوایف کوچی ها تقسیم گردیده و دقیقاً مرز بندی گردیده است بنأ نه تنها استفاده از یورت بیگانه و سایر قبایل بلکه کوچکترین انحراف از خط السیر تعیین شده در جریان جولان های نوبتی و تکراری بمنزلهٔ نقض احکام « یاسا » تلقی گردیده و غالباً منجر به تصادمات مسلحانه می گردید[۱۱۰]. با وصف حفظ بقایای مناسبات پدر سالاری - فئودالی، در بین قبایل و طوایف کوچیان افغانستان شمالی، میان کوچیان مغلی، دشت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قپچاق، ایران، عشایر عربی، ترکمنان، کردان، ترکان و آذربایجانیان مناسبات حاکم، در آنزمان مناسبات فئودالی بوده، نه تنها مال و مواشی بلکه زمین (چراگاه ها) و منابع واقع در آن، مانند آب، ملکیت شخصی محسوب میگردید و اینها همه متعلق به اشرافیت فئودالی، خان، سلطان، بی، بهادر، و محاسن سفیدان یعنی بزرگان اقوام و عشایر بود. کوچییان چه در زمستان و چه در تابستان در یورت خویش قرار داشته و محلات کوچیدن و منابع آبی در آن در میان اقوام کوچی دقیقاً مرز بندی شده و این مرز ها شدیداً رعایت میگردید. بگواهی روزبهان یکی از مقرب ترین مقامداران شیبانی خان، حدود ساحهٔ اراضی اقوام و قبایل کوچی برطبق احکام یاسا دقیقاً مرز بندی و شدیداً رعایت گردیده و یاسا در این زمینه از عهد چنگیز خان، جوجی و شیبانی خان یگانه دستور العمل رهنمودی حاکم و نافذ بود[۱۱۱]. و در این زمینه، پلان کارپین نیز اطلاعاتی ارایه کرده است[۱۱۲]. اشراف طوایف کوچی افزون بر امور رهبری طایفهٔ خویش، وظیفهٔ حاکمیت را نیز عهده دار بود. و در عین حال حاکمیت تام بالای جان و مال افراد قبیلهٔ خود داشته از انسجام امور کوچیدن، تا فیصله های نهایی منازعات و کشمکش های میان افراد و گروه ها را رهبری مینمود[۱۱۳]. در بین این قبایل، افراد عادی مانند : شخم کاران مورد استثمار شدید و بی رحمانهٔ اشراف کوچییان قرار می گرفتند. کوچییان مکلف به پرداخت انواع متعدد مالیات مانند (سواعیم زکات، بیرات، سوغوم، پیشکش، ساورین) بودند. پاس ها همراه با حیوانات خویش کار های گوناگونی را در ملک ارباب خود انجام میدادند[۱۱۴]. وضعیت زندگی افراد عادی کوچییان به سبب حاکمیت بقایای (مناسبات نظام .م.) پدر سالاری از این هم بدتر و خشن تر بود. زیرا ! این افراد حق نداشتند که محیط و چهار چوپ قبیلهٔ و ماواء و مسکن آبایی خویش را رها نموده به محلات دیگر بروند، زیرا که سنت متعارف مسلط بین عشایر مغلی (این مناسبات را) با عادات قبیلوی و عرقی تقویه و تحکیم نموده و از آنها این حق را سلب کرده بود و افراد عادی کوچییان نمیتوانستند که تا قوم قبیلهٔخویش را ترک نموده به محلات دیگر بروند . زیراکه در صورت رفتن، هم در نزد فئودال و رئیس قبیله خویش به عنوان متخلف از چهار چوب قبیلهٔ خویش اخراج و محروم از حمایت قوانین قبیلهٔ اصلی خویش شمرده میشد و در صورت پیوستن به قبیلهٔ جدید، قبیلهٔ جدید نیز او را در قطار افراد عضو مساوی الحقوق قبیلهٔ خویش بشمار نمی آوردند . بناً، افراد عادی این جوامع نمیتوانستند طایفهٔ خویش را رها و به طوایف دیگر بپیوندند و به این ترتیب بیک وابستهٔ واقعی طایفه و اولوس خویش مبدل میگردیدند. که این اوضاع و احوال به اشرافیت فئودالی زمینهٔ مناسبی را در جهت تشدید استثمار بیرحمانهٔ نیروی کار زندهٔ افراد بی بضاعت قبیلهٔ خودی را فراهم میآورد .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عوائد – مالیات و مکلفیت های فئودالی

مطالعه و بررسی منابع و آثار کتبی متعدد و آثار و منابع ویژه و مختص دورهٔ مورد پژوهش ما تحت عنوان «جوامع فئودالی شرق» نشان داد که در این دیار نظام اقتصاد طبیعی که حاوی شکل متداول بهره برداری زمین یعنی شکل عوائد محصولاتی آن مسلط بوده است، ف. انگلس ضمن خاطر نشان ساختن آن مینویسد « ... اقتصاد طبیعی بنابر خصلت ویژهٔ خویش و چه این شکل در کلیت خویش بویژه بمثابهٔ شالودهٔ مناسبات اجتماعی محکوم به کساد، مانند، آنچنانکه در آسیا بمشاهده میرسد باشد، توانمند و مناسب و بدرد بخور نیست.»[۱۱۵]

مالیات:

در دورهٔ مورد پژوهش ما شکل اساسی مالیات پرداخت مال (لفظ عربی بمعنی : بضاعت، دارایی و استطاعت، پول، چاروا)، یا به عبارهٔ دیگر خراج[۱۱۶]، یعنی سپردن زمین بکشتمندی، که میزان و کمیت این خراج و مالیه مربوط میشود به کیفیت زمین، موقعیت زمین، دوری و نزدیکی آن از بازار و هم مربوط است به اراده و نیت خان یا پادشاه که از یک بر سوم تا یک بر پنجم بخش محصولات تعیین میگردید. در آثار و منابع کتبی که در دسترس ما قرار دارد در ترادف اصطلاح مال و خراج همچنان اصطلاحات مال و غلات[۱۱۷] و مال جهات[۱۱۸] بچشم میخورد. که در این جا، در شکل نخست مالیه دهی، یعنی مال و غلات ما با پرداخت مالیه بشکل جنس یعنی خراج سر و کار داریم و در صورت دوم یعنی پرداخت مالیه بشکل مال و جِهات چنانکه، یی. پ. پیتروشیفسکی، دقیقاً به تشخیص درست[۱۱۹] آن نایل گشته است، ما با

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پرداخت همین مالیات بشکل پول سرو کار داریم .

خاطر نشان باید ساخت که، پرداخت مالیه بشکل پول در آن زمان خیلی ها از موارد نادر بوده، بناً پرداخت مالیات عمدتاً بشکل جنس یعنی بشکل خراج صورت می گرفت .

ده یک :

(مترادف عشر) و، ده دو (یک پنجم) از جملهٔ اشکال اصلی مالیات این دوران بوده و هر دو شکل این مالیات از زمین های « متبرئه » (ملک خُور، ملک خُور خالص)[۱۲۰] اخذ می گردید که در این رابطه اطلاعات و اشارات ارزنده یی را بدرالدین کشمیری و مؤرخ اندخود (صوفی جان آغا .م.) ارایه داشته که برطبق اظهارات آنان مالیات ده یک از زمین های تخم ریز و مالیات پنج یک از باغات، پالیز، باغچه، حیاط و چاه های آب بوده است[۱۲۱]. اقوام و قبایل کوچی یاد شده مالیاتهای تحت عنوان قوپ چور یساغی (از لفظ عربی قوپ چور – چرا گاه، مالیات در بدل استفاده از چراگاه ها) که یکصدم رأس چاروا و یا هفتاد تنگه در هر یکصد رأس چاروا[۱۲۲] و سواعیم زکات، که از چهل رأس بز و گوسفند یک رأس برای « فقرا »، از اقشار تاجر و پیشه ور به کمیت دو فی صد مالیه از ارزش مجموعی امتعهٔ نقل و انتقال شونده و تحت عنوان تمغاه (مغلی) و باج (حق العبور) اخذ میگردید[۱۲۳]. اندازه تمغاه را نمی توان معین و مشخص نمود، اما میتوان افزود که این نوع مالیات سؤ تاثیر مهلکی بر رشد و انکشاف پیشه وری و تجارت داشته و از آن جایی که غالباً نارضایتی اقشار تاجر و پیشه ور را بر می انگیخت[۱۲۴] بناً؛ میتوان گمان برد که حجم و کمیت تمغاه بزرگ بوده است . از جملهٔ مالیاتهای متعدد آن دوران در منابع و آثار کتبی این عناوین درج گردیده است .عوارضات، اخراجات، تغر،علوفه، قونال غه، میر آبانه، طرخ، بیگار،مرد کار، حشر، پیشکش، سواری، تحایف و هدایا، نثار وغیره[۱۲۵] :

– **عوارضات:** (صیغهٔ جمع – کلمهٔ عربی – فارسی – عارضه)

– **اخراجات** : (کلمهٔ عربی در لغت مصارف – هزینه) : عبارت از مالیات های حالات غیر مترقبه و اضطراری بمنظور تأمین مخارج نظامی اشکال مختلف مصارفات برای حفظ و ابقای مامورین و منصبداران دولتی است که از تمام اهالی اعم از روستایی ها و شهر نشینان اخذ می گردید[۱۲۶].

– **تغر:** (کلمهٔ فارسی بمعنی خوار و بار است و وزن آن مساوی به یکصد من تبریزی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی ۲۹۵ کیلو گرام است) از جملهٔ مالیاتهای حالات غیر مترقبه و اضطراری است که در اوقات جنگ و لشرکشی ها از اتباع و اهالی بشکل آذوقه و خوار بار اخذ میگردید[۱۲۷]، که در منابع و آثار کتبی تحت نام آذوقه[۱۲۸]، غلات[۱۲۹]، اطمع[۱۳۰]، اشروبه[۱۳۱] و آش لغ[۱۳۲] بمشاهده می رسد.

در رابطه به مسایل تفریحی مانند : به شکار رفتن شاه یا خان و یا اعزام نمایندگان، اعزام چاپار ها در داخل ساحهٔ قلمرو در بین اتباع و اهالی، باشندگان آن محلات مکلفیت های را تحت عنوان قونالغه (ترکی – در لغت (شامانه .م.) (اتراق شبانه)، علوفه – الفه (عربی) بدوش میکشیدند[۱۳۳].

در محل که شخص خان با ملتزمین و شکارچیان متعدد خویش و یا فرستاده ها و چاپار های خان اتراق مینمودند اتباع و اهالی آن محل مکلفیت داشتند برای آنان محل اتراق شبانه، غذا – علیق برای اسپان اوشان تهیه ببینند.

مردکار:

(فارسی – کارگر روزمزد) کلمهٔ مترادف آن از زمان ساسانیان بنام بیگار[۱۳۴] وجود داشته که عبارت از بسیج اجباری افراد توسط دولت مرکزی و حاکم محلی است که بمنظور : انشأ کانالها، ترمیم بند ها، اعمار پل ها، سرکها، قلعه ها و قصر ها راه اندازی میگردید . مردکار یکی از شاقه ترین اشکال مکلفیت ها است که افراد بسیج شده به این منظور مجبور و مکلف بودند که برای مدتی و گاهی هم برای مدت قابل ملاحظه یی از کار های شخصی مربوط خویش منفصل گردیده و مصروف کار های به نفع طبقات حاکمه گردند.

بسیج افراد در این مورد به شیوه تقسیم بندی خاص به اساس فرمان اقتدار اعلی – خان، به ترتیبی که از هر جفت گاو زمین زراعتی به تعداد یک تا دو نفر معین میگردید[۱۳۵] صورت میپذیرفت . چنانچه بدرالدین کشمیری به تعداد چهار قطعه فرامین عبدالله خان را که طبع سالهای ۹۸۷ – ۹۹۳ هجری/ ۱۵۷۹ – ۱۵۸۳ میلادی میباشد که در خصوص مکلفیت حکمرانان حصار، قبادیان، شهر صفا و ده نو بوده، اما باید این حکمرانان به تعداد ده هزار افراد مرد کار[۱۳۶] را بمنظور اعمار و انشأ انهار در منطقهٔ رود وخش، جهت آبیاری زمینهای مربوط به خواجه سید، روحانی و فئودال بزرگ بسیج مینمودند . محمود بن امیر ولی نیز به بیان مثال مشابه دیگر به مثال بالا میپردازد : زمانیکه به بازسازی بند آب سره، درهٔ گز، ضرورت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

احساس گردید ندر محمد خان به منظور تحقق این هدف سه صد هزار افراد را بسیج و بکار گماشت[۱۳۷].

حشر:

حشر نیز عیناً مانند مرد کار بوده اما به این تفاوت که حشر در ظاهر امر جنبهٔ اجباری نداشته و با اعلان کردن اعمار این یا آن ساختمان خود افراد به میل خاطر بمنظور اینکه مورد بی التفاتی حکمران خویش واقع نگردند حاضر بخدمت میشدند .

پیشکش:

کلمهٔ فارسی است - بخشش است و سواری (کلمهٔ ترکی است، بمعنی پیشکش، هدیه، نذر) تحفه و هدایا به عین مفهوم عبارت از مکلفیت های است که اهالی و اتباع شهر ها و روستا های که به شهر یا روستا های شان اشراف و خان و یا پاد شاه تشریف فرما میشد و یا از راه شهر و یا دیار آنها عبور می نمود، جمع آوری گردیده و به ذوات نامبرده طور پیشکش تقدیم میگردید .

نثار:

(کلمهٔ عربی است بمعنی پاشیدن) یعنی پاشیدن پول بالای دوشیزه گان مربوط به قشر اشرافی رده های خاص و بالایی جامعه در اثنای ملاقی شدن با آنها است[۱۳۸].

طرخ:

همچنان در آثار و منابع کتبی اصطلاح طرخ نیز بمشاهده میرسد[۱۳۹] که (کلمهٔ عربی بوده بمعنی پرتاب کردن، نشاندن، گذاشتن، ماندن مالیات) که عبارت است از مکلفیت های اتباع و اهالی در وضعیت :

۱- خریداری غلات وغیره حاصلات از ذخایر دولت به نرخ بلند .

۲- فروش امتعهٔ مربوط خویش بدولت به نرخ نازل .

۳ - تحویل دهی غلات بدولت به نرخ نازل بویژه در سالهای بی حاصلی و گرسنگی[۱۴۰].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این بود اشکال اساسی مالیات و مکلفیت های رعایای خان نشینی بلخ . احتمالاً سایر اشکال مالیات و مکلفیت های جز از این ها هم در قلمرو خان نشینی بلخ وجود داشته، اما در آثار و منابع کتبی از آنها یاد آوری بعمل نیامده است.

م.ا. عبدالرحیموف در قلمرو خان نشینی بخارا در خصوص مالیات و مکلفیت های : میرآبانه (یعنی سو پولی، مالیات بخاطر استفاده از آب) ، داروغگی (مالیات به نفع حاکم محلی)، مشرفانه، سامان پولی یعنی کاه پولی و یا کاه را جنساً تحویل دولت دادن، امینآنه، مدد لشکر وغیره توضیحات داده است[۱۴۱]. از قرائن معلوم ، مالیات و مکلفیت های غیرمتعارف حالات اضطراری نیز در ساحهٔ قلمرو خان نشینی بلخ وجود داشته است .

از توضیحات بالا میتوان به این نتیجه رسید :

۱ – ساحهٔ اراضی اصلی و منابع آبیاری مربوط به آن عمدتاً بدست فئودالان بود، که این ساحهٔ اراضی بخشی از اهالی و اتباع کم زمین و بی زمین را در خود جا داده بود . و این اهالی و اتباع مجبور بودند که بصفت اجاره دار در زمین ارباب خویش مصروف کار شده و مکلف به پرداخت مالیاتهای سنگین بدولت و هم به انجام کار های مختلف به نفع ارباب، دولت و روحانیون فئودال بودند .

۲ – تمرکز وسایل اساسی تولید در دست فئودالان بلخ به آنان امکان آنرا میسر گردانیده بود که توده های دهاقین را بطور محکم در تحت تسلط خویش نگهداشته و آنان را به معرض استثمار شدید و بی رحمانهٔ خویش قرار دهند .

۳ – با وصف حضور بقایای مناسبات نظام پدر سالاری – فئودالی، جامعهٔ بلخ یک جامعه فئودالی گفته میشد و در مجاورت مناسبات اقتصاد طبیعی، مناسبات کالا – پول، در آن دیار تدریجاً رشد و تکامل یافته بود.

ساختار دولتی

ساختار دولتی خان نشینی های فئودالی آسیای میانه (این مطلب کاملاً مربوط به دولت تیموری میشود) بنابر علل زیر:

۱ – نبود اطلاعات بسنده در منابع و آثار کتبی و روایتی.

۲ – به علل عدم پیشبرد پژوهش ها و تحقیقات، زیرا به کمیت قابل ملاحظه یی از منابع

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و آثار متعدد مستند و روایتی تا هنوز ناشناخته مانده است . اثر و منبع پژوهشی که مختص و مربوط در این خصوص باشد، تا کنون جز « مجمع الارقام » (اواخر قرن هجدهم میلادی)[۱٤۲]. و هم در بارهٔ ساختار دولتی این یا آن خان نشینی فئودالی آسیای میانه، تا الحال جدیداً کشف و یا بدسترس ما قرار نگرفته است بنابر آن، ما صرف میتوانیم بر بنیاد کلی ترین شاخص های این نظام ها و اطلاعات پراگنده و جسته و گریختهٔ ناپیوست که محتویات آثار مستند و روایتی را تشکیل می دهند، نتیجه گریهای خویش را استوار سازیم .

همچنان گفتنی است که **آشنایی و بررسی مفصل و حصول توفیق به توضیح این موضوعات مهم مورد پژوهش ما، صرف به سعی و مجاهدت دستجمعی، گروهی از دانشمندان دارای تخصص درجهٔ عالی میسر گردیده است وبس !**

در طی اضافه تر از بیست سال پژوهش و تحقیق منابع دست اول کتبی دوران تیمور و تیموریان و همینگونه زمان شیبانیان و اشترخانیان مؤفق به جمع آوری مواد و مطالب واقعی شده ایم که امکان آنرا میسر گردانیده است که تا حدودی ساختار دولتی شیبانیان و اشترخانیان، را و هم قسماً ساختار دولتی خان نشینی بلخ را درامتداد قرن شانزدهم – نیمهٔ دوم قرن هجدهم میلادی معین نمایم.

در رأس دولت بلخ، شخصی که توسط خان اعلی (خان بخارا) تعیین میگردید قرار میگرفت . این اشخاص معمولاً از زمرهٔ وارثین تاج و تخت (ماوراءالنهر .م.) میبودند[۱٤۳].

در زمان شیبانیان حکمرانان بلخ را بنام نواب (جانشین و معاون) و یا هم بنام خان[۱٤٤] و در بعضی اوقات قوغُل خان[۱٤٥] و در اواخر، صرف به عنوان خان کوچک (خان خورد)[۱٤٦] نامیده میشدند و این خان اقتدار وسلطهٔ خویش را به کومک میکانیزم اداری معینی که دارای ساختار و سلسله مراتب، مامورین دارای مقام، مناصب و درجات بالترتیب بودند اعمال مینمود که به قول و.ا. لنین، چیزیکه بدون آن ممکن نبوده توده های زحمتکش را در انقیاد خویش نگهداشت[۱٤۷].

شورای دولتی بنام (کینگاش، مشورت، مجلس عالی) که مشتمل از سرداران نظامی فئودال، رهبران عشایر کوچی، رهبران جامعهٔ روحانیت، درجات مختلف شخصیتهای لشکری و کشوری دارای مناصب و رتب عالی، سلاطین و اوغلان ها بود در ادارهٔ امور دولت نقش بزرگی را به عهده خویش داشتند و بویژه در زمان اشترخانیان این چنین شورا ها بنام چنغی – جرگه[۱٤۸] – قورولتای نامیده میشد[۱٤۹] و همهٔ تدابیر و اقدامات که از طرف خان پیش کشیده میشد نخست در این شورا مورد بحث و مداقه قرار میگرفت و پس ازآن به مِنَصَّهٔ اجرا پیاده میگردید .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از لابلای محتویات آثار و منابع کتبی دست اول مربوط به قرن های پانزدهم - شانزدهم میلادی تعیین و تشخیص اینکه کدام ادارات و مؤسسات عالی دولتی چه وظایف را اجرا مینموده است بس دشوار است و ما صرف این قدر توانسته ایم که در آثار مربوط به عهد تیموریان متأخر یعنی سالهای هشتاد و نود قرن پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم میلادی طور نمونه از زمان میرزا حسین و بدیع الزمان که شیبانیان وارثین تاج و تخت آنان بوده است مطالب و اطلاعات چندی را در این باره بدست آوریم .

در اثر خواند میر میتوان به چنین عناوین مؤسسات و ادارات عالی دولتی بر خورد . مانند : دیوان عالی، دیوان امارات، دیوان مال یا دیوان املاک (اداره مالی) دیوان تواجی (ادارهٔ نظامی)، دیوان یارغو (دیوان داد گستری)[۱۵۰].

احتمالاً میکانیزم دولتی عصر تیمور و تیموریان بویژه شاه رخ میرزا، میرزا الغ بیگ، ابو سعید، سلطان حسین دارای ادارات و مؤسسات مرکزی (دیوان ها) نبوده و متکی به منابع اولیه نسخ خطی قرن های شانزدهم - هجدهم میلادی میتوان به این خلاصه رسید که ادارات مختلف دستگاه دولتی شیبانیان و اشترخانیان از لحاظ وظایف خویش بی تداخل بوده و مبسوطاً و بقدر بسنده (بهمدیگر) هماهنگ بودند.

در « عبدالله نامه » از دیوان مشرف نام برده شده است که دیوان یاد شده را امیر معروف قل بابا کوکلتاش اداره مینمود[۱۵۱]. اما در بارهٔ وظایف و مکلفیت های این دیوان هیچ نوع توضیحاتی داده نشده است.

به عقیده ا.ک. اریندس، این دیوان و مامورین آن تا عهد پیش از مغل ها مکلفیت داشتند که « مراقب کار های تولیدی بوده و جلو سؤ استفاده را در این عرصه بگیرد » و همچنان « دیوان مشرف مؤظف بود که گرایش های و کنش های فرد، فرد، اعضای خانوادهٔ سلطنتی و بهمینطور کنش سایر مردم اعم از صاحبان مشاغل دولتی و غیر دولتی را تحت مراقبت و دیده بانی مخفیانهٔ خویش قرار دهد . »[۱۵۲]

از آن جایی که دیوان یاد شده به قل بابا کوکلتاش برادر کوچک عبدالله خان اعتماد شده بود میتوان حدس زد که دیوان مشرف همچنان وظایف پیشین خویش را در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی نیز همچنان حفظ نموده بود .

در تألیفات محمود بن امیر ولی از اصطلاح دیوان سر کار خاصّه یاد آوری گردیده است[۱۵۳]، که این دیوان امور دارایی شخصی خان و عوائید حاصله از آنرا اداره مینمود، در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مهمان نامهٔ بخارا، وظایف این ادارات چنین مشخص میگردد .

« ... او عوائد حاصله از زمین های دولتی (اراضی سلطان)، آسیاب و دکاکین عالی را جمع آوری مینمود . که در اختیار خزاین نجبای عالیجاه و بر گزیدگان قرار داده میشد که از آن مصارف ضروری شاه و همچنان مصارف لباس و جالباسی، مصارف (طعام روز کورونیش) یعنی غذای روز های باریابی حضور در سطح عالی و غیره تهیه میگردید »[۱۵۴]

دیوان دیگر یکه در خان نشینی بلخ وجود داشت عبارت بود از دیوان سر زمین های نیمه مستقل، بطور مثال میتوان از دیوان بدخشان یاد آور شد که ریاست آن دیوان را در زمان ندر محمد خان مولانا محمد سعید به عهده داشت[۱۵۵].

همچنان تشکیلات این یا آن دیوان های دیگر در حال حاضر برای ما مشکل است که عناوین آنها را معین نماییم. با وصف این همه محدودیت ها، ما توانسته ایم، اصطلاحات متعددی را در خصوص رتب و مناصب منسوبین این دیوان ها از منابع دست اول کتبی بدست بیآوریم، که بما اجازه میدهد تا بطور مشروط، صرف معین نماییم که چه کسی در کدام دیوان میتوانست مربوط باشد. یاد آور باید شد که داشتن این یا آن منصب و رتبه و یا احراز مقام های مختلف دیگر مانند : سفیر، نمایندهٔ خاص، قوماندان قطعه و جزوتام مستقل نظامی و حتی بصفت حکمران یک قلمرو به تصمیم و ارادهٔ شخصی خان بستگی داشت، اما این مسئله، بخوبی وضاحت دارد که خان تسلط خویش را بکمک همین ادارات و مؤسسات مرکزی بالای رعایای خویش تحقق می بخشید.

در مراسم تشریفات و سلسلهٔ مراتب خان های اوزبیک بلخ و بخارا، پایگاه سیاسی – اجتماعی، مقام و رتبهٔ شخصیتها محاسبه و جداً مد نظر گرفته میشد .

محمود بن امیر ولی که شاهد عینی و اشتراک کنندهٔ تقریباً در تمام حضور بهم رسانی ها و مراسم شرفیابی های ندر محمد خان بود، شخصیتهای دارای مقام و منصب را بدو گروه، درجه اول و درجه دوم تقسیم بندی مینماید و اظهار میدارد که در تمام مراسم حضور بهم رسانی های خان این ذوات به اساس همین تقسیمات اخذ موقعیت مینمودند[۱۵۶]. بر بنیاد این اصول ضمن معرفی مقام ها و مناصب، صلاح بر آن دیده و مناسب یافتیم که از روی ترتیب مراسم تشریفات دربار سلطنتی و رعایت سلسله مراتب را تمسک قرار داده و از آن نقش و جایگاه این یا آن صاحب مقام را، در حیات سیاسی کشور واضح سازیم مطابق به اصول تشریفات و رعایت سلسله مراتب در حضور بهم رسانی های در دربار خان ذوات و شخصیتها به این ترتیب اخذ موقعیت مینمودند :

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بجناح چپ خان از زمرهٔ مقام داران درجه اول، نقیب و آتالیق اخذ موقعیت و جلوس مینمودند

نقیب؛ (کلمهٔ عربی بمعنی رهبر بزرگ جماعت ها): این مقام مختص شخصیتهایی بود که در اصل و نسب خویش از اهل سادات میبودند . بقول محمود بن امیر ولی احترام به این (صنف) به این اصیل زادگان و نجیب زادگان تا آن حدی بود که تمام شهزادگان حتی قوغولقه خان یعنی ولیعهد، وارث و معاون (وصی و جانشین) پادشاه، همه پایینتر از آن والاشأن اخذ موقعیت نموده جلوس مینمودند . مقام و وظیفهٔ نقیب موروثی بود[۱۵۷]، بگواهی محمود بن امیر ولی این وظیفه و مقام را تا اواسط سالهای بیستم قرن هفدهم میلادی در بلخ اخلاف سید عطا بعهده داشته و یکی از آنها بنام الاف خواجه در آغاز حکومت ندر محمد خان در بلخ، حکمران هزاره جات بوده و در آن دیار جنگهای فاتحانه را به پیش برده است . محمود بن امیر ولی مینویسد : « از این خانواده جز از وی هیچ کس دیگر حکمران نبود»[۱۵۸]. و متعاقباً موصوف بمقام نقیبی رسید و به سبب بیماری در گذشت و پس از وی وظیفه نقیبی به خانواده دیگری یعنی اخلاف خواجه بهاوالدین نقشبندی منتقل گشت و مؤلف « بحرالاسرار » ادامه میدهد « همه سلاطین و خاقان های دوران های گذشته و حال تا این دم مقام نقیب را به اخلاف سید عطا بذل و عنایت میکردند، اما ندر محمد خان این مقام را به (اخلاف .م.) شاه خواجه نقشبندی سپرد »[۱۵۹]. در آغاز قرن هجدهم میلادی وظیفهٔ نقیب به خانوادهٔ دیگری که از اخلاف مخدوم اعظم کاسانی بود، منتقل گشت که یکی از آنان بنام محمد سعید خواجه که از لحاظ نفوذ سیاسی و اثر گذاری خویش بالای حیات سیاسی و ادارهٔ دولتی خان نشینی بلخ، حتی با گماشتگان خان مانند سنجر خان و محمد خان رقابت و همسری مینمود[۱۶۰].

در بارهٔ اینکه مقام و وظیفهٔ نقیب قابل حرمت ترین مقام خان نشینی بلخ محسوب میشد در این جای هیچ گونه تردیدی باقی نیست و این امر بوضاحت کامل از این واقعیت قابل درک است، که نقیب در مراسم تشریفات دربار خانان بلخ، بالاتر از اوغلان و قل بابا کوکلتاش و سایر مناصب دیگر اخذ موقعیت و جلوس مینموده است . حافظ تنیش بخاری نیز در این باره اظهاراتی دارد[۱۶۱]. در خصوص مکلفیت های نقیب در قرن شانزدهم میلادی اطلاعاتی در دست نداریم، اما در « عبدالله نامه » حقایقی درج است که میتوان از فحوای آن به نتایجی در این خصوص رسید .

در این اثر ضمن اطلاع رسانی در بارهٔ سفر عبدالله خان به سمرقند به جهت زیارت آرامگاه خواجه عبیدالله احرار و تدویر مراسم پذیرایی مجللی به افتخار تشریف آوری موصوف از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جانب عبادالله سلطان در این مراسم بلا فاصله پس از یاد آوری نام عبدالله خان، اسم نقیب را یاد آور شده و پس از آن اسمای قل بابا کوکلتاش و کوچک اوغلان و سایر شخصیتهای عالیجاه را به زبان آورد . و در این جا در باره نقیب بمثابهٔ شخصیت نظامی (سپاهی) یاد هانی شده است . و در جای دیگر (در حکایت بغاوت طاهر سلطان در تاشکند و محاصرهٔ موصوف توسط عبدالله خان در آواخر ۱۵۸۰ میلادی او (نقیب .م.) به صفت نمایندهٔ خاص خان اختیار داده شده بود که هرگونه مسئله را از نام و نمایندگی خان بلخ حل و فصل نماید[۱۶۲].

حقایق مشابهی (برای قرن هفدهم میلادی) در خصوص نقیب در « بحرالاسرار » درج است و بطور مثال در اطلاع نامهٔ که در خصوص بغاوتی که توسط رستم سلطان پسر ولی محمد خان در سال ۱۰۲۱ هجری / ۱۶۱۲ میلادی در غرجستان علیه بلخ راه اندازی شده بود، نگارش یافته است محمود بن امیر ولی، در مورد اعزام قوا از بلخ، به آن دیار را تحت ریاست الله یار دیوان بیگی با امرأ و مؤظفین خویش که در زمرهٔ آنان نام نظر خواجهٔ نقیب نیز به ملاحظه میرسد .

یک حقیقت جالب دیگری را در این زمینه میتوان یاد آور شد. در سال ۱۰۳۰ هجری / ۱۶۲۱ میلادی ندر محمد خان در استقامت بادغیس علیه رستم سلطان که موصوف به کومک قزل باشها قوای بزرگی را تدارک دیده و قصد یورش را به سرحدات بلخ داشت، لشکر کشید و در جملهٔ سیزده امیر که قوای بلخ را سر کردگی مینمودند، در صدر فهرست نام ها، نخست از همه نام نظر خواجهٔ نقیب به نظر میخورد[۱۶۳].

یک مورد جالب دیگر اینکه : شاه خواجه نقشبندی که پس از طبیب خواجه پسر نظر خواجه بصفت نقیب تعیین گردیده بود، در سالهای ۱۰۳۵ هجری / ۱۶۲۵ - ۱۶۲۶ میلادی بصفت سفیر بکشور هندوستان فرستاده شده بود. نامبرده که در این سمت تا سال های ۱۰۴۵ هجری / ۱۶۳۶ میلادی ابقا گردید[۱۶۴].

از ارایهٔ مثالهای بالا واضح است که نقیب یک شخصیت نزدیک به خان بوده و نه تنها در تعیین سرنوشت این یا آن جنگ و صلح بلکه در عرصه سیاست خارجی کشور نیز بوی اعتماد میگردید .

وجایب و مکلفیت های نقیب در قرن هجدهم میلادی در « مهمان نامهٔ بخارا » معین و مشخص گردیده است که مطابق آن نقیب از اجرای آن مسؤلیت داشت، به شرح زیر است :

«۱ - سر رشته دار امور تجهیز و جابجایی و استقرار قوتها: در محل تحشد، قبل از آغاز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تهاجمات در جریان تهاجمات و سوق و اداره قوتها در اثنأی محاربات

۲ - اطلاع دهی در خصوص پیش قراول، عقب دار، جناحین راست و چپ و قوتهای مرکز .

۳ - سپردن کار به اهل کار .

٤ - تعیین و تثبیت نقاط کمین ها . »[۱٦٥]

این اظهارات « مهمان نامهٔ بخارا » را سایر آثار و منابع دست اول کتبی، نیز تائید مینماید[۱٦٦]، نتیجتاً : نقیب در قرن هجدهم میلادی بصفت عهده دار مقام ریاست ستاد فرماندهی کل ارتش خان نشینی های بلخ و بخارا ایفأی وظیفه می نموده است .

اتالیق : (کلمهٔ ترکی - آته قه - آته بیگ در نقش حامی بجای پدر) . این مقام در اوایل قرن پانزدهم میلادی پس از استقرار حاکمیت عشایر کوچی اوزبیکان در آسیای میانه وسیعاً متداول گشت . در سدهٔ پانزدهم میلادی این اصطلاح بمعنی مربی و نایب السلطنهٔ شهزادگان تا رسیدن آنان به سن بلوغ و سن قانونی در اولوس اسبق شیبان متداول و متعارف بود[۱٦۷]. در آنزمانه ها اتالیق را از جملهٔ امرأ معروف و درجه دار لشکری و کشوری انحصاراً از دو قبیلهٔ یکی قوشچی و دیگری از اویغور انتخاب می کردند، که در آتیه ها سمت اتالیق جز تشکیلات عشایر اوزبیکان گردید . بگواهی منبع مجهول المؤلف تاریخ شیبان و شیبانیان در عهد ابوالخیر خان بنیان گذار دولت اوزبیکان کوچی در بخش شرقی دشت قپچاق[۱٦۸] سمت اتالیق را امیر قرا چین بیگ از قبیلهٔ اویغور و امیر بای شیخ از همان قبیله بعهده داشتند. نامبرده نخست اتالیق شاه بوداغ سلطان، پسر ارشد ابوالخیر خان و پس از آن اتالیق دو پسر کوچک ابوالخیر خان هر یک شیبانی خان و محمود سلطان بود[۱٦۹]. اتالیق در جریان قرنهای شانزدهم - هفدهم میلادی عیناً همین وظیفه را داشته است، چنانچه در سال ۹۹۰ هجری / ۱۵۸۲ میلادی زمانیکه عبدالمومن سلطان چهارده سال داشت از جانب عبدالله خان بصفت حکمران بلخ توظیف گردید همراه با نامبرده، امیر، جان گیلدی بی به سمت اتالیق موصوف توظیف گشته بود که بگواهی حافظ تنیش بخاری موصوف عنان ادارهٔ امور کشور را بدست خویش گرفته بود[۱۷۰]. و در سال ۱۰۱۵ هجری / ۱٦۰٦ میلادی ندر محمد خان بسن پانزده سالگی بصفت خان بلخ عزّتقرر حاصل کرد و گر چه تا تکمیل سن قانونی موصوف یک سال باقی مانده بود بآنهم ولی محمد خان، بوی ادارهٔ کشور را اعتماد نکرده و همراه با او شاه بیگ کوکلتاش را که به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قساوت قلب و استبداد معروف بود بصفت اتالیق موصوف گماشت که عملاً زمام امور کشور را بدست خویش متمرکز ساخته بود[۱۷۱].

از ارایهٔ مثالهای بالا روشن است که در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی اتالیق یکی از مناصب عالی در دولت بلخ بود، وجایب مکلفیت های آن بمراتب وسیع تر از وظایف اتالیق های قرن پانزدهم میلادی بوده است، زیرا که اتالیق با تمرکز قدرت اصلی در دست خویش نامبرده پس از خان و سلطان، فرد شماره دوم در دولت محسوب میگردید. در یک فرمان عبدالله خان ثانی دراین مورد که (نسخه اصلی آن موجود نبوده و اما محتویات آن در « عبدالله نامه » درج است) که با تعیین دوستیم بی قوشچی به سمت اتالیق عبدالطیف سلطان افزون برآن بذل و عنایت مقام امیرالامرأ سمرقند و ساحهٔ قلمرو مربوطهٔ آنرا بوی در سال ۹۹۰ هجری / ۱۵۸۲ میلادی، در زمینهٔ یاد شده میتواند بحد کمال شاخص و معرف باشد[۱۷۲].

در بارهٔ مقام والای اتالیق محمد کاظم مؤرخ ندر شاه[۱۷۳] نیز گواهی دارد . موقعیت پر اقتدار و معروف حکیم بئ اتالیق که مقام و منزلت و وظیفه اش از وظیفهٔ پروانه چی گری آغاز گشته و در زمان ابوالفیض خان بمقام صاحب اختیار کل قلمرو خان نشینی بلخ نایل آمد (گواه خوبی در این زمینه است .م)[۱۷٤]

در مجالس شرفیابی های در سطوح بالا اتالیق ها پس از سر دستهٔ (قرت) قبایل دورمان ها، قوشچی ها، نایمان ها و قونغرات ها اخذ موقعیت و جلوس مینمود و پایین تر از اتالیق محل برای جلوس اوغلان ها (شهزاد گان، اخلاف غیر مستقیم خانوادهٔ حاکم) و (نه نه آغا های) قبایل دورمان ها، قوشچی ها، نایمان ها، قرلق ها، بوئیراق ها و سایرین اختصاص یافته بود[۱۷۵].

در جناح راست خان ذوات آتی به این ترتیب اخذ موقعیت و جلوس مینمودند:

شیخ الاسلام[۱۷٦]، قاضی القضات خواجه اردینه نقشبندیه، صدر، قاضی نیروی های مسلح، علاّم، رئیس و در ادامهٔ آن رهبران عشایر قراقیات ها (کینگیس ها)، دورمان ها، قوشچی ها و نایمان ها .

جناح راست با ذوات که دارنده گان « شاخص های خارق و ممتاز، مانند:

مستعدین، پارسایان، دلیران و جسوران و افراد خوش قریحه »[۱۷۷] بود، پر میگردید.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شیخ الاسلام :

(کلمهٔ عربی است، رهبر جماعهٔ مسلمانان) . چنانکه در بالا گفته شد، در مجالس حضور بهم رسانی و باریابی های خان از جناح راست در پهلوی خان اخذ موقعیت مینمود . موقف والای شیخ الاسلام مانند نقیب معلول نقش عظیمی بود که (دین مقدس .م.) اسلام در حیات سیاسی – اجتماعی جامعه بازی مینمود . شیخ الاسلام در ذات خویش والاترین مرجع روحانی و عالی ترین مقام قضایی بود[۱۷۸].

در مقام شیخ الاسلام مانند نقیب شخصیتهای از اصیل زادگان و نجیب زادگان (سادات م.) انتصاب میگردید. شیخ الاسلام شخصیتی بود که باید به علوم دینی و الهیات، تفسیر قرآنکریم بالخاصّه حقوق اسلامی (فقه) و احادیث نبوی و سایر علوم بحد کمال، متبحر و محیط بوده و بر این علوم تسلط کامل داشته باشد[۱۷۹].

در زمان شیبانیان، مشخص تر آنکه، در زمان اسکندر خان و عبدالله خان این مقام در بخارا به افراد دو خانوادهٔ مقتدر : خواجه محمد اسلام جویباری و اخلاف وی و دیگری به افراد خانوادهٔ مقتدر خواجه هاشمی (از سال ۹۸۷ هجری / ۱۵۷۹ میلادی ببعد، به اخلاف خواجه عبیدالله احرار تعلق داشت[۱۸۰]). در بلخ این مقام را اخلاف خواجه ابو نصر پارسا (فوت ذولقعدهٔ ۸٤٥ هجری / مارچ و اپریل ۱٤٤۲ میلادی) به خود اختصاص داده بود[۱۸۱]. در قرن هفدهم میلادی در دوران اشترخانیان سمت شیخ الاسلام در بخارا به اخلاف خواجه احرار و در بلخ به اخلاف ابو نصر پارسا (قاسم خواجه، پاد شاه خواجه و دیگران) اختصاص یافته بود[۱۸۲].

قاضی القضّات:

(کلمهٔ عربی – فارسی – قاضی القضّات – قاضی کلان)، اصطلاح قاضی القضّات تقریباً در تمام منابع قرون وسطی بچشم میخورد، و مکلفیت ها و موقف اجتماعی قاضی القضّات بطور وضوحی در « مهمان نامهٔ بخارا » مشخص گردیده است :

«پس از شیخ الاسلام، قاضی القضّات مقام و شخصیتی است که تمام روئسای ادارات قضایی اصناف نظامی و روئسای مانند (قاضی عسکری) بمنظور استیناف خواهی بوی مراجعه مینمایند، نامبرده مافوق افراد نظامی و مردم عادی (فقرأ) بود[۱۸۳]، خاطر نشان باید ساخت که مؤلف « بحرالاسرار » مقام قاضی القضّات را بمقام (وزیر) مقایسه نموده و خاطر نشان می

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سازد که این مقام موروثی بوده و چنانچه در خان نشینی بلخ در دورهٔ مورد پژوهش ما این پُست را اخلاف خواجه عبیدالله احرار اشغال مینمود[۱۸۴].

صدر: (رئیس اوقاف م.)

(مقام محترم – رئیس – بالا سردسته) ؛ به اساس معلومات ارایه شده در « مهمان نامهٔ بخارا » وظیفهٔ صدر عبارت از مواظبت و جوابگویی از اوضاع موقفات تنها شهر های شهزاده نشین بود و در مقیاس کل کشور این وظیفه را **صدر اعلی (صدور)** بدوش میکشید[۱۸۵]. در زمان شیبانی خان این وظیفه بدوش شخصیت معروف، مولانا عبدالرحیم ترکستانی بود[۱۸۶]. و در زمان اسکندر خان و عبدالله خان این وظیفه درآغاز بدوش پدر قل بابا کوکلتاش و پس از فوت وی (در ربیع الثانی ۹۸۹ هجری / ۱۵۸۱ میلادی) خان، این وظیفهٔ را به چین صدور یعنی به پسر موصوف قل بابا کوکلتاش بذل و عنایت فرمود[۱۸۷]. وظیفهٔ صدر یا صدور را همچنانکه میری اسدی، فیضی از جانب پادشاه به هر دانشمند، سید ... و به سایرین و هر کسی را که برای خویشتن مناسب می یافت عطا می نمود[۱۸۸].

چنانچه در زمان عبیدالله خان در هرات بمقام صدور کسی بنام میرک لطیف از عالیجاه های بخاری[۱۸۹]، و اما در زمان ندر محمد خان در بلخ بمقام صدور اعلی از سادات عالیمقام، بطور مثال سید خان خواجه، توظیف گردیده بودند[۱۹۰].

قاضی نیرو های مسلح :

(کلمهٔ عربی – قاضی عسکری) ؛ وظیفهٔ آن عبارت از حفظ داد گستری در قشون یعنی بقول مؤلف « مهمان نامهٔ بخارا » وی ماموریت داشت : « به نزد موصوف بمنظور حل و فصل قضایای مربوط به افراد قشون مراجعه مینمودند و برای بعضی مقام ها و کسانی فیصله وی نهایی محسوب میشد »[۱۹۱] و در مقام قاضی عسکری (رئیس دیوان عالی قوای مسلح .م.) از افراد متعلق به خانواده های سادات و خواجه انتصاب میشدند . البته افرادیکه در این مقام انتصاب میشدند از زمرهٔ تحصیل کرده ترین و پیشتاز ترین افراد در علوم فقه، تفسیر و سایر علوم متداوله می بودند . بگواهی مؤلف « بحرالاسرار » این قاضی ها قاضی های میراثی بودند در این رابطه زندگی نامهٔ دو نفر هر یک : قاضی شاه حسین که بیشتر موصوف بنام قاضی شاهیم عطار خانی معروف است و خواجه ملا قاضی، جالب و دلچسپ است . پدر قاضی شاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حسین بسمت قاضی در نزد نوروز احمد خان ۹۵۷ – ۹۶۳ هجری / ۱۵۵٦ – ۱۵۵۰ میلادی خدمت نمود و خود قاضی شاه حسین در نزد برادر او درویش خان (حکمران تاشکند و ترکستان در ۹٦۵ – ۹۸٦ هجری / ۱۵۵٦ – ۱۵۷۸ میلادی بصفت قاضی انجام وظیفه مینمود که پس از کشته شدن موصوف (در شوال ۹۸٦ هجری / دسمبر ۱۵۷۸ میلادی) او (شاه حسین)[۱۹۲] به بخارا نزد عبدالله خان رفت و عبدالله خان موصوف را بصفت قاضی القضّات ماوراءالنهر و بلخ گماشت. همچنان سه پسر موصوف هر یک قاضی عبدالرحمن، میرزا عبدالله و منصور خواجه به احراز موقف های والایی نایل آمدند[۱۹۳]. عبدالمومن خان پس از تکیه زدن بر سریر اقتدار بلخ خواجه ملا قاضی را بصفت قاضی شهر بلخ و مُدرس مدرسهٔ عبدالله خان تعیین و برادر موصوف خواجه باق را بصفت قاضی عسکری (رئیس دیوان عالی نیرو های مسلح) همهٔ بلخ (مملکت بلخ) تعیین نمود[۱۹٤]. یکی از شاخص های قاضی عسکری آنست که در زمان فعالیت های محاربوی حیطهٔ نفوذ قاضی عسکری تا قاضی های نواحی و مناطق بسط و توسعه می یافت که « مهمان نامهٔ بخارا » در این رابطه اطلاعات مفصلی را ارایه مینماید[۱۹۵].

علاّم: (رئیس دارالافتاح م.) (کلمهٔ عربی – متبحر علوم)، علاّم، سمت ریاست مفتی ها را بعهده داشت و فیصله های (فتاوی و روایات) آنان را در رابطه به مسایل مربوطه تحت ملاحظه خویش داشته و فیصله های مفتیان زمانی جنبهٔ عملی بخود می گرفت که به تصدیق کتبی علاّم رسانیده می شد[۱۹٦]. معمولاً از زمرهٔ تحصیل یافته ترین مدرسین که به علوم دینی و حقوق به مقام شامخی رسیده باشند انتساب میگردیدند.

رئیس:

(کلمهٔ عربی – راس دار – آمر) (پولیس مذهبی .مترجم) ؛ در دورهٔ مورد پژوهش ما بویژه در قرن شانزدهم میلادی یک اصطلاح دیگر یعنی محتسب (پولیس مذهبی .مترجم) که با مفهوم عینی با رئیس[۱۹۷] مورد استعمال و کار برد داشت . محتسبین مامورین بخصوص هستند که مسایل مربوط به افراد و شخصیتهای دارای مقام و مناصب را از جهت اخلاقی و مکلفیت های دینی تحت نظر و مراقبت خویش داشته و حتی شخصیت های بزرگ روحانی نیز از این مراقبت آنان مصؤن و مستثنی نبودند چنانچه در این رابطه به حکایت که بخشی از یک قضیهٔ که مربوط به حیات شخصی مخدوم اعظم کاسانی میشود به اختصار توضیح میدهیم : روزی از روز ها که مخدوم اعظم در مسجد مغاق عطاری نشسته بود که یکی از مریدان موصوف به نزد وی ظاهر گشت و دختر خویش را به مخدوم اعظم تقدیم داشت و ایشان تصمیم گرفتند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که آن دختر را به همسری خویش به عقد نکاح خویش در آورد و از ملا امام مسجد یاد شده که مولانا ملک نام داشت خواهش بعمل آورد که مراسم خطبه خوانی عقد نکاح را انجام دهد، اما از اتفاق بد (منکران و معترضان) او مانند میرعرب، مولانا عثمان، مولانا محمد و دیگران همراه با محتسب ملا زید، سعی و تلاش ورزیدند که مخدوم اعظم را به دلیل اینکه.ایشان در حال حاضر چهار همسر شرعی و قانونی در عقد نکاح خویش دارند و از این تصمیم او را مانع گردیدند و ملا امام مسجد باستماع این براهین از خواندن خطبهٔ نکاح آن دختر با مخدوم اعظم خود داری ورزید و در جواب این کنش ایشان صاحب اظهار داشتند « بمجرد یکه از اینجا به [ده بید] عودت مینمایم یکی از زنان خود را طلاق میدهم، اگر تردید دارید میتوانید [با ما] یکجا نمایندهٔ خویش را به آنجا بمنظور حصول اطمینان خویش بفرستید » با وجود این هم محتسب از قرائت خطبهٔ نکاح ممانعت ورزید این موضوع بگوش خان اعلی رسید و ملا امام به نزد خان احضار شده بود و خان از موصوف پرسید : « چرا شما فکر میکنید که عقد این نکاح غیر قانونی است ؟ » و مولانا به توضیح براهین شرعی آن پرداخت و استدلال ملا امام آنچنان قانع کننده بود که خان به فیصلهٔ محتسب مهر تایید گذاشت و پس از سپری شدن مدتی چند از ده بید شاهدی اسناد طلاق ایشان را با یکی از همسرانش با تصدیق قاضی محل با خود آورد و فقد پس از طی این همه مراحل شرعی، به ایشان اجازه داده شد که با آن دختر ازدواج نماید[۱۹۸]. با نتیجه گیریهای که از محتویات منابع دست اول کتبی بدست میآید میتوان گفت که رئیس در پایتخت و هم چنان در حوزه ها و گذشته از اینها در روستا ها حضور مؤثر خویش را حفظ نموده بود[۱۹۹] و روئسای موصوف برطبق تعامل از زمرهٔ افراد تحصیل کردهٔ اهل سادات و خواجه ها انتصاب و تعیین میگردیدند، چنانچه از اهل سادات امیر صدرالدین یونس آل حسین در زمان شیبانی خان بصفت محتسب بخارا[۲۰۰] و حسن خواجه در زمان ندر محمد خان در بلخ بصفت محتسب اجرای وظیفه مینمودند[۲۰۱].

در « مهمان نامهٔ بخارا » میخوانیم، اگر محتسبی از جملهٔ اهل سادات واجد شرایط میسر نشود در آن شهر (جائیکه ایجاب محتسب مینماید) انتصاب محتسب از اهل غیر سادات مجاز شمرده میشود »[۲۰۲]، اما در موارد نادری چنین اتفاق رخ میداد و از قرائن معلوم این اشاره میرزا محمد بادی به روئسای یک تعداد محدود از روستا ها مربوط میشود.

سلسله مراتب تشریفات در در بار ندر محمد خان در « بحرالاسرار » بقراریکه در بالا گفته شد، توضیح گردیده است، لیکن در آن از تمام مقام ها و مناصب یاد آوری نشده و این آن حقیقتی است که خود محمود بن امیر ولی نیز به آن اذعان دارد . و موصوف بطور مشخص نام نمی برد که کدام ذوات از جناح چپ خان و کدام حضرات از جناح راست خان اخذ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

موقعیت و جلوس مینمودند، موصوف پس از شمردن مقام ها و مناصب در بالا یاد شده صرف اظهار مینماید که این بود ذوات و شخصیتهای « با استعداد، پارسا، جسور، دلیر، خوش قریحه که بر جسته و متمایز بودند » وپس ازآن او توضیح میدهد که تحت عناوین یاد شده « امرای عالیمقام و افراد طرف اعتماد و فارغ از فشار و اضطراب و تشویش » مسمی میشوند که حقوق سنتی و متعارف (جامعه .مترجم) آنان را مختصراً (بئ) مینامند، پس ازآن فهرست ذوات را که در عقب آنان اخذ موقعیت و جلوس مینمایند بر می شمارد . چه قسمیکه از طرف چپ همانگونه از عقب سریر اریکهٔ مقام ها و مناصب را به این ترتیب به معرفی می گیرد : یساول ها، ایشیک آغا باشی، میر آخور، میرزا باشی، چوهره آغاسی (متصدی کنیزان و غلام بچگان)، قورچی باشی (رئیس عمومی اسلحه.م)، ایچکی ها، قوش بیگی، یساول اودای چی که این ها به گروپ دوم مربوط میشود[۲۰۳]. در این جا میتوان مقام های عالی دیگر، بئ ها را، مشخص و شناسایی نمود که در تشریفات و سلسلهٔ مراتب که توسط محمود بن امیر ولی ترتیب و تهیه گردیده، یاد آوری نشده است.

دیوان بیگی :

(کلمهٔ مرکب فارسی – اوزبیکی – رئیس دفاتر دولتی) ؛ مانند اصطلاح اداری، اصطلاح دیوان بیگی مفهوم ریاست دفاتر دولتی را میرساند، در بالا ما عناوین چندین دیوان را یاد آور شدیم، بی ترید که دیوان بیگی در رأس همهٔ دیوان ها قرار داشته و امور مربوطه به دیوان ها را رهبری و اداره مینمود . در آثار و منابع روایتی همراه با اسم این یا آن امیر اصطلاح دیوان بیگی ضمیمه است و در بارهٔ وجایب و مکلفیت های آن هیچ چیزی گفته نمیشود . همچنان در « عبیدالله نامه » اسمای چند تن دیوان بیگی ها به شرح زیر بیان گردیده است : علی سید، خواجه دلاور، محمد معصوم بئ و خوشحال از قبیلهٔ مینگ[۲۰۴] که از زمرهٔ آنان موقف محمد معصوم بئ خاص و ممتاز بوده، زیرا که خان صلاحیت تصمیم گیری جنگ و صلح و عزل و نصب حکمرانان مناطق و حوزه ها وغیره ساحات خان نشینی بلخ را بوی تفویض نموده بود . در این جا از دیوان بیگی پس از اتالیق بمثابهٔ مقرب ترین شخص به خان که « اهرم ادارهٔ دولتی را » بدست دارد یاد آور میشود[۲۰۵]. در مورد دیوان بیگی عین چیز را میتوان در تیولداری بلخ ملاحظه نمود که در زمان ندر محمد خان سمت دیوان بیگی را این امرأی عالیمقام بعهده داشتند : الله یار، عبدالرحمن از قبیلهٔ قته غان، شاه محمد بئ قونغرات، عبدالرحمن اوشون، امیر باقی بئ، اوراز بئ، امان بئ زرچه از قبیلهٔ قونغرات، سلطان محمد، مولانا محمد سید و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میر ضیاءالدین[۲۰۶] که از زمرهٔ آنان امیر زرچه بسمت دیوان بیگی در نزد شهزاده خسرو سلطان خدمت مینمود و میر ضیاءالدین در نزد عبدالعزیز سلطان و مولانا محمد سید رئیس دیوان بدخشان بود[۲۰۷]. و یقیناً اشخاص که در بالا از آنان نامبرده شد هر یکی در نزد شهزاده های دیگر بسمت دیوان بیگی اشتغال وظیفه داشتند . از آن جایی که در دستگاه دولت مرکزی یک یا دو نه بلکه بمراتب تعداد بیشتر دیوان ها وجود داشت، اظهارات بالا را حقایق بیان شده در « بحرالاسرار » نیز تایید مینماید، بگونهٔ مثال الله یار دیوان بیگی را مد نظر میگیریم : که موصوف برهبری اولوس قته غان متعلق بوده و اسلاف وی در دولت شیبانیان خدمت نموده و در رشتهٔ دولت داری درجات رفیعی داشتند . و خود الله یار خان پس از توظیف شدنش در بلخ توسط ندر محمد خان تا سمت دیوان بیگی ارتقأ یافت که بگواهی محمود بن امیر ولی همهٔ امور دولتی در دست این امیر پر اقتدار متمرکز بود[۲۰۸]. که نتیجتاً امیر الله یار خان نه صرف رئیس کدام اداره (دیوان)، بلکه موصوف در رأس مهمترین امور دولتی، در مقام دیوان بیگی اعلی (دیوان بیگی کلان) قرار داشت، دیوان بیگی اعلی را بعضی اوقات بنام وزیر مسمی مینمودند[۲۰۹]. میر محمد امین بخاری در بارهٔ وزیر و موقف اجتماعی آن چنین میگوید : « به ارتباط مقام وزارت، این پست مهم دولتی که مربوط به (ادارهٔ) ولایات توکلتُ علّی الله بلخ میشود به ملا عبدالرحمن تفویض گردیده بود ... »[۲۱۰]. پیشرفت و ارتقأ وظیفوی دو امیر معروف ندر محمد خان هر یک عبدالرحمن اوشون اتالیق و میر ضیاءالدین که در بالا از آنان نام بردیم از ویژگی هایی بر خور دار است[۲۱۱].

مقام دیوان بیگی پس از مقام اتالیق بدرجهٔ دوم قرار داشت و این مطلب را .ب. ا. پازوخین سفیر مسکو نیز تایید مینماید . بقول موصوف وظیفه پذیرش سفرأی دول خارجی بدوش دیوان بیگی اعلی بود و پازوخین، دیوان بیگی اعلی را با مقام « بویارین های مقرب تزار روسیه » مقایسه و برابر میداند[۲۱۲]. و اما ضیاء الدین موصوف مدت طولانی بمقام ماموریت خاص امور، یعنی محاسبهٔ عوائد املاک شخصی خان (دفتر دار سر کار خاصّه خدمت نمود)[۲۱۳]. و ببرکت سعی و تلاش و فدا کاریهای خویش هنوز هم بدرجات بالاتر دولتی ارتقأ نموده بمقام ریاست دیوان خان (صاحب دیوان سر کار خاصّه) رسید.

اطلاعات محمود بن امیر ولی در بارهٔ صاحب دیوان یعنی سلطان محمد، شایان توجه است که نامبرده را شخص خیلی ها لایق و تحصیل کرده که (علم سیاق)[۲۱۴] را خوب می دانسته است معرفی مینماید . میتوان تصور کرد که موصوف آنوقت رئیس اداره تادیات بذل و عنایت و جیره برای اصناف کارمند و مامورین لشکری و کشوری (دیوان توجیه) وظیفه که در زمان خویش بطور خیلی ها دقیق توسط .ا. ا. سیمیونوف شناسایی و مشخص گردیده بود[۲۱۵].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یک مثال جالب دیگر در این مورد شایان توجه است . در عنوان آخرین بخش تاریخی « بحرالاسرار » دانشمندان در مورد یک محل تاریخی بلخ که در منابع نسخ خطی باستانی دارای عناوین « تاریخ بلخ »، « فضایل بلخ »، « میدان بلخ » و « تل گشتاسب » یاد گردیده است خیلی ها مفصل مکث نموده اند، از زمرهٔ همه آثار معروف که در اختیار او قرار داشته، بر بنیاد اطلاعات ارایهٔ شده تاریخ بلخ به تشخیص و شناسایی میدان یاد شده پرداخته میگوید که محل مورد بحث در روستای بان واقع بوده و در سال ۸۹ هجری / ۷۰۸ میلادی توسط قاضی متوکل ابن حمران احداث گردیده بود .

از قضا باری در قرن هفدهم میلادی تحت نام یاد شده روستا وجود داشته است که بخدمت آن دفتر داران (صاحب دفاتر) آمده و روستای یاد شده را در شش فرسنگی شمال بلخ جستجو مینمودند[۲۱۶].

در اینجا برای کار پژوهشی ما خود این محل و میدان گشتاسب و یا روستای بان که توسط محمود بن امیر ولی تشخیص و تعیین گردیده است، آنقدر ها مهم نبوده بلکه برای ما تشخیص قدامت کار برد اصطلاح (دفتر دار) مهم است . تا جایی که روشن است امور محاسبهٔ روستا ها و جمع آوری عوائد مالیاتی آنها را یک اداره ویژهٔ تحت نام دیوان عوائد به طناب (دیوان طنابانه) یاد میگردید بدوش داشته است[۲۱۷].

از بیان مثالهای بالا روشن است که در دولت شیبانیان و اشترخانیان در بلخ دیوان های متعددی وجود داشته که به کومک این نوع مکانیسم که به وجه احسن ترتیب و تنظیم شده بود، چگونگی تمشیت امور و جریان حیات سیاسی و اقتصادی کشور را کنترول مینمودند.

پروانه چی :

(کلمهٔ فارسی و اوزبیکی – متصدی فرامین خان)؛ در، درجه بندی مقام ها و مناصب به استقامت خط نزولی در پلهٔ سوم مقام عالی پس از مقام اتالیق و دیوان بیگی پروانه چی قرار دارد[۲۱۸]، که مکلفیت اساسی وی عبارت بود از « رسانیدن فرامین فرمانروای کشور به امرأ و ذوات بزرگ و به آنانیکه به اخذ القاب و عناوین تازه نایل آمده اند »[۲۱۹]

همچنان به پروانه چی سوق و اداره قطعات و جزوتامهای نسبتاً بزرگ نظامی و رهبری مدافعهٔ بخش های جدا گانهٔ شهر ها، قلعه ها در اثنای محاصره و گاهی هم اداره مناطق بقدر قابل ملاحظه وسیع تفویض میگردید[۲۲۰].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داد خواه :

(کلمهٔ فارسی - پویندهٔ داد، خواهان عدالت، مدعی العموم) . بملاحظهٔ محمود بن امیر ولی مقام داد خواهی همیشه یکی از مهمترین وظایف و مناصب بوده است که در زمان ندر محمد خان در بلخ در این مقام یکی از امرای معروف بنام منصور خواجه پسر قاضی شاهیم که ما در بالا از آن یاد آور شدیم گماشته شده بود که محمود بن امیر ولی شخصاً با این امیر آشنایی داشته و در اغلب اوقات مصاحب وی بوده و در باره موصوف اطلاعات ارزنده یی از خود بجا گذاشته است، و او در بخشی از تألیفات خویش مینویسد که خان همه نامه ها و مکاتیب و یا دستور العمل ها را پیش از فرستادن آنها به مراجع ذیربط نخست از همه از ملاحظهٔ منصور خواجه داد خواه میگذرانید و پس از آن می نویسد که این داد خواه در کشور بلخ، گروه های یاغی و باغی و توطئه گران را ریشه کن ساخته و نسبت به دشمن بی رحم و بی امان بوده و آنان را مطابق به (یاسا) مورد مجازات قرار میداد. در زمان موصوف « دستان همهٔ غاصبان از چپاول کاروانهای بازرگانی و ماالتجاره آنان کوتاه بود »[۲۲۱]. و در نهایت میتوان گفت که داد خواه در دورهٔ مورد پژوهش ما ناظر امن و نظم اجتماعی در کشور بود . و در این واقعیت که گاه گاهی خان بوی ماموریت های دیپلماتیک را تفویض مینمود . این امر بیانگر اعتبار بزرگ و اهمیت مقام وی در حیات دولتی بوده است . چنانچه همانا، منصور خواجه داد خواه بود که در سال ۱۰۴۸ هجری / ۱۶۳۸ میلادی به تدویر گفتگوهای ثمر بخش و درنهایت امر به عقد قرار داد دوستانه با دولت هند موفق گردید[۲۲۲].

همچنان حکایات میر محمد امین بخاری مؤلف « عبیدالله نامه » مؤید نقش بزرگ داد خواه است[۲۲۳].

کوکلتاش:

(کلمهٔ ترکی - معنی آن برادر رضاعی است) ؛ راجع به کوکلتاش در « مهمان نامهٔ بخارا » چنین گفته میشود : « چهار منصب بزرگ دیگر (کوکلتاش، قوش بیگی، عناق بزرگ و خواجه بزرگ - ب. ا.) این ها مقرب ترین کسان به [شاه] هستند، که یکی از جملهٔ آنها کوکلتاش است که جمع آوری اطلاعات سرّی از تمام ساحات قلمرو دولت بلخ، در بارهٔ دوستان و درمورد دشمنان و همچنان تدارک وسایل علیه دشمنان و رهبری و ادارهٔ شبکهٔ جاسوسان از جملهٔ وظایف و مکلفیت های موصوف بود »[۲۲۴]. بگونه ی مثال در این زمینه میتوان از پسر دولت خواجه بیک که بعداً به صفت برادر کوچک ابوالخیر خان[۲۲۵] و قنبر میرزا در نزد شیبانی خان[۲۲۶]،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امیر مقتدر قل بابا در نزد عبدالله خان و سایرین میتوان نام برد کوکلتاش ها اثرگذارترین چهره ها بالای خان محسوب میشدند. در مقام اتالیق ها، حکمرانان مناطق نسبتاً بزرگ و در مناصب بزرگ دولتی عمدتاً از جملهٔ کوکلتاش ها توظیف میگردید. بگونه ی مثال میتوان گفت : قنبر میرزا کوکلتاش بصفت اتالیق پسر خورد سن شیبانی خان یعنی شهزاده خرم شاه حکمران خورد سن بلخ توظیف گردیده بود[۲۲۷]. و قل بابا کوکلتاش در زمّان عبدالله خان سمت ریاست دیوان مشرف را عهده دار بود . و پس از تسخیر هرات توسط عبدالله خان در سال ۹۹۵ هجری / ۱۵۸۷ میلادی بصفت حکمران این منطقه مهم و بزرگ توظیف گردید[۲۲۸]. در « بحرالاسرار » و در « تاریخ مقیم خانی » چندین امیر عالیمقام به لقب کوکلتاش یاد گردیده است . مانند : توفان کوکلتاش، شاه بیگ کوکلتاش، نظر کوکلتاش، ندر کوکلتاش از مطاوی اطلاعات که در منابع روشن است که این ذوات وظایف مختلف و گوناگونی را انجام می داده اند مثلاً توفان کوکلتاش بصفت مربی امام قلی خان و ندر محمد خان خورد سن انجام وظیفه مینمود[۲۲۹]. و اما در بارهٔ شاه بیگ کوکلتاش و نظر کوکلتاش باید گفت که آنان در زمان زمامداری ولی محمد خان سمت اتالیق امام قلی خان و ندر محمد خان را بدوش داشتند: قسمیکه در « بحرالاسرار » بدقت مشخص گردیده است در مراسم تشریفات رو بروی سریر خان رهبران قبایل مینگ ها و چهار یار ها اخذ موقعیت و جلوس مینمودند[۲۳۰]. این ها همه در زمرهٔ عالی ترین مقامات و مناصب بحساب می آمدند و مقامات و مناصب درجهٔ دوم که خود به نوبهٔ خویش در ردهٔ عقبی سریر « فضای مشابهی تشریفاتی را بوجود می آورد » و در جناح های راست و چپ عقب سریر خان اخذ موقعیت مینمودند عبارت بود از : یساول خان، ایشیک آغا باشی، شیغاول، میرزا باشی[۲۳۱] و غیره که اینک بالای هر کدام اینها مکث کوتاهی داریم .

یساول خانی:

(کلمهٔ مغلی است – یساول خانی – یساول خاصّه) یساول ها در عهد چنگیز خان و در اوایل حکومت مغل ها مامور اجرا و تطبیق « فرامین و دستورات مطابق یاسای خان بودند » در قرنهای شانزدهم و هجدهم میلادی یساول ها بنام های « مامورین مادون مؤظف بوظایف خاص بودند همانطوریکه در دربار خان یا امیر همچنان در دربار حکمرانان محلی در ولایات »[۲۳۲]. یساول ها بطور دایم و ثابت در مقر خان مستقر بوده و آمادهٔ انجام هر گونه فرمان و دستور خان بودند[۲۳۳]. در صورت فتح ساحات جدید، یساول ها مؤظف بودند تا از غارت دستجمعی اهالی منطقهٔ جدیداً فتح شده جلو گیری بعمل آورند، البته که این عمل را نه به نفع اهالی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جدیداً در انقیاد در آمده انجام میدادند بلکه به نفع خزانهٔ دولت خویش چنین کاری را انجام میدادند، یعنی تمام غنایم جنگی را در یک محل جمع آوری نموده و از آن سهم خان را جدا و به پایتخت گسیل میداشتند[۲۳٤].

بگواهی محمود بن امیر ولی یساول خانی مکلفیت داشت که « هدایا، پیشکش ها و ساورین های سلاطین و شهزادگان را آورده به معرض نمایش انظار مدعیون قرار دهند و همچنان گزارش آنرا به سمع فرمانروا برساند »[۲۳۵].

درحالات اضطراری یساول ها مؤظف به جمع آوری مالیات و عوارض جنسی از اتباع و اهالی میگردیدند، چنانچه در « مهمان نامهٔ بخارا » در بارهٔ گسیل یساول ها از ارقوق به ترکستان شرقی (در زمان تهاجم شیبانی خان به قزاقستان در سال ۱۵۰۹ میلادی جهت جمع آوری مالیات توضیحات بعمل آمده است[۲۳٦].

بگونه ی مثال در رمضان ۱۰٤۸ هجری/ جنوری ۱٦۳۹ میلادی به افتخار شرفیابی ندر محمد خان به حضور امام قلی خان در بخارا، امام قلی خان محفل پذیرایی با شکوهی را ترتیب داد و در این محفل بیگ محمد، یساول امام قلی خان به نمایندگی خان خویش پر بهاترین پیشکش ها مانند: اسپان خوش نسل، لباس های زر دوزی شده، دستمال ها، سلاحهای قیمتی برده های مرد و زن از قلمق ها و پول به مبلغ پنجاه هزار تنگه و سایر اشیأ را برای ندر محمد خان آورده تقدیم داشت . یساول ندر محمد خان هم به نوبه خویش در ختم محفل پیشکش های به کمیت سه برابر اضافه تر از پیشکش های یاد شده، آورده تقدیم امام قلی خان نمود[۲۳۷]. وظایف یساول خانی به اشخاص از تبار اشراف و اعیان مورد اعتماد اختصاص داشت. به قول محمود بن امیر ولی به این مقام معمولاً « یکی از اوغلان ها » منصوب میشدند[۲۳۸]. اما بگواهی سایر منابع کتبی به این مقام افرادی از جملهٔ اشرافی ترین قبایل کوچی انتصاب میشدند[۲۳۹]. یساول ها درصورت ابراز شجاعت و از خود گذری، راه ارتقأ خویش را تا بالا ترین مقام ها باز مینمودند، چنانچه ایشم یساول در نتیجهٔ ابراز شایستگی، درنهایت امر، در مقام یکی از مقرب ترین چهره ها یعنی محرم خان قرار گرفت و همچنان خوشحال بیٔ تا مقام دیوان بیگی ارتقأ یافت[۲٤۰].

ایشیک آغا باشی :

(کلمهٔ ترکی که معنی آن سر دستهٔ ملازمان آستان اقتدار – رئیس تشریفات) رئیس دربانان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی محافظین آستان عالی، « در مفهوم مزبور بر طبق افادهٔ که در « مهمان نامهٔ بخارا » بیان گردیده است، مشتمل از محافظین عالی ترین در بار و قصر بوده و زمانیکه رئیس دولت در قصر حضور داشته می باشد به آن ادارهٔ ... و ادارهٔ سیستم آبرسانی نیز اضافه میشود »[۲۴۱]

وظیفهٔ ایشیک آغا باشی یک مقام جلیل القدر بوده و دارندهٔ آن از زمرهٔ شخصیتهای بوده که در دستگاه دولت موقف قابل ملاحظه یی را اشغال مینمود[۲۴۲]. بسیاری از ایشیک آغا باشی ها در نتیجهٔ وفاداری و صداقت، فدا کاری و لیاقت خویش بمقام های بلند و ارجمندی ارتقاً یافته اند. بگونهٔ مثال : نیاز ایشیک آغا باشی به اثر دلاوری ها و جسارت های خویش در مبارزه علیه خان خیوه محمد ایرینگ (ایرتاق خان) که در ۱٦۸۸ میلادی در حوالی بخارا تهاجم کرده بود و پس از کشته شدن موصوف نیاز ایشیک آغا باشی بصفت حکمران خوارزم منسوب گردید[۲۴۳]. محمد یار ایشیک آغا باشی در اوایل حکومت عبیدالله خان (اشترخانی) بسمت آمر ایشیک آغایان جناح راست توظیف بود و در آواخر حکمرانی عبیدالله خان، موصوف بصفت حکمران قراکول مقرر گشت[۲۴۴]. بگواهی آثار و منابع دست داشتهٔ ما، ایشیک آغایان بدو دسته یعنی دربانان جناح راست و دربانان جناح چپ منقسم میشوند و مستقیماً در فعالیتهای محاربوی سهم می گرفتند[۲۴۵]. در باره تعداد مجموعی آنها اظهار نظر دشوار است، و اما اطلاعات مؤلف « بحرالاسرار » در بارهٔ محاربهٔ بزرگ ولی محمد خان در کولاب شایان توجه است . « آوانی که قشون خان، نقطه یی را (در حصار شادمان) بنام خواجه عماد در تسخیر خویش در آورد و با نظام محاربوی ترتیب و به پیش تاخت که قراول پیشدار آن به کمیت شصت نفر ایشیک آغایان جناح راست و جناح چپ بسر کردگی ملک بیگ و بختی بیردی بیگ »[۲۴٦] بود . مؤلف « بحرالاسرار » در بارهٔ وابستگی قبیلوی ایشیک آغا باشی ها میگوید «عرف مرسم دیرینه بر این بود که حق اشغال این مقام مربوط به سه اولوس زیر: دورمان – قوش چی و نایمان بوده و اگر شخصی واجد شرایط در این سه قبیله پیدا نمی شد در آنصورت حق اشغال این پست به سه قبیلهٔ دیگر : قونغرات بؤیراق – قیات انتقال می یافت »[۲۴۷]. و اما ندرتاً اتفاقی را می توان یافت که در آن بسمت ایشیک آغا باشی از نمایندگان سایر قبایل انتصاب شده باشند چنانچه در « عبدالله نامه » در بارهٔ شخصی بنام محمد علی اوغلان که بصفت باشی ایشیک آغایان جناح راست توظیف گردیده بود، توضیحاتی بعمل آمده است[۲۴۸].

در جای دیگر مؤلف « بحرالاسرار » در ردیف ایشیک آغا باشیان مربوط بطوایف در بالا یاد شده از ایشیک آغایان که مربوط به قبیلهٔ اوشون است نام می برد . در « تاریخ مقیم خانی » از قبیلهٔ قته غان، و اما در « عبیدالله نامه » از قبیلهٔ قیرایت نام برده است[۲۴۹]. چنین تخطی از اصول متعارف را بگمان اغلب میتوان مشروط به نتایج تقویت و یا تضعیف موقف این یا آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قبیلهٔ در حیات سیاسی و اجتماعی خود آنان باید دانست .

میر آخور:

(کلمهٔ فارسی است، مهتر باشی، سائس) مهتر باشی از چگونگی و وضعیت کلی اصطبل خان یعنی از کیفیت و چگونگی اسپان، اعم از باری و سواری و (گاری و ارابه چی) و رکاب خانه مسؤل و جوابگوی بود، به گواهی منابع روایتی، میر آخور های که وابسته به اصطبل خان یا سلطان بودند تعداد شان به چندین نفر بالغ میگردید[۲۵۰] که در رأس آنان یک نفر باشی بنام (میر آخور کلان) (میر آخور بزرگ) قرار داشت[۲۵۱]. میر آخور ها معمولاً از مقربین خان انتخاب میشدند که بگواهی منابع کتبی در این زمینه بکلی مصداق این ادعا است . بگونه ی مثال : در زمان عبدالله خان، امیر مقتدر ایکیم بیٔ فرمانده قوای جناح چپ عبدالله خان بوده که در تمام لشکر کشی های موصوف سهم فعال داشت بصفت میر آخور باشی ایفأی وظیفه مینمود وپس از وی عبدالصمد بی[۲۵۲] بسمت میر آخور باشی ایفای وظیفه مینمود و چنانچه موصوف همراه با محمد قلی بهادر و سایرین توطئه کشتن عبدالمومن خان را چیده و موصوف را در حوالی زّمین کشتند[۲۵۳].

میر آخور ها عین موقف خویش را در زمان اشتر خانیان نیز حفظ نموده بودند . یک مثال : ما بار ها در بالا از سفر ندر محمد خان بدعوت برادرش امام قلی خان از بلخ به بخارا سخن راندیم در سال ۱۰٤۸ هجری / ۱٦۳۹ میلادی که در این سفر ندر محمد خان را بر گزدیده ترین ذوات دارای مناصب و مقام های عالی همراهی مینمودند که به ترتیب عدد، شماره هشتم آن موسوم به قباد میر آخور از قبیلهٔ قانغل بود[۲۵٤].

شیغاول:

(کلمهٔ اوزبیکی قدیم – بمعنی مدخل بان – مؤظف آستان وردی – تشریفات) ؛ شیغاول عبارت از مؤظفین بخصوص بودند که از سازماندهی و ترتیب پذیرش سفرای کشور های خارجی و سایر مهمانان عالی مرتبه از سایر کشور ها را بحضور خان بعهده داشتند[۲۵۵]. شیغاول ها مانند میر آخور و سایر شخصیتها و مؤظیفن دارای مقام و مناصب، در نزد دربار دارای موقف بخصوص بودند. وظایف شیغاول ها صرف به سازماندهی و ترتیب پذیرش مهمانان و سفرای کشور های خارجی محدود نمی شد. منابع کتبی موجود شیغاولها را بمثابهٔ یک چهرهٔ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نظامی ترسیم نموده و یکی از مقرب ترین اقمار خان در لشکر کشی ها و عزیمت هایش قلمداد مینماید. در لشکر کشی ها و تهاجمات نظامی شیغاول ها پر مسؤلیت ترین وظایف را بدوش می کشیدند، چنانچه حافظ تنیش بخاری ضمن یاد آوری از تهاجم عبدالله خان بالای اندخوی و شبورغان ۹۸۰ هجری / ۱۵۷۲ میلادی میگوید که گنجی علی شیغاول با گروه های خویش همراه با سرداران معروف نظامی در پیشاپیش قشون در حرکت بود[۲۵۶]. بگواهی ابوالفضل علاّمی در اثنای عملیات محاربوی میان تیموریان هر یک میرزا سلیمان و محمد حکیم میرزا حکمران کابل در محلی در حوالی کابل در ۹۶۸ هجری / ۱۵۶۰ - ۱۵۶۱ میلادی محمد قلی شیغاول را بسر کردگی بخشی بزرگی از قشون گماشت و خود میرزا سلیمان در فاصلهٔ کابل و قره باغ کمینگاهی را علیه محمد حکیم خان ترتیب داد[۲۵۷]. در باره نقش قابل ملاحظه و جایگاه معتبر شیغاول ها در حیات دولتی و تدابیر نظامی خان هم محمود بن امیر ولی و هم مؤلف « عبیدالله نامه » هر دو بگواهی می نشینند[۲۵۸]. در خصوص وزنه و بزرگی شیغاول ها این اطلاعات خواند میر میتواند مصداق خوبی باشد : آوانیکه در ۱۵۰۰ میلادی سمرقند در محاصرهٔ شیبانی خان قرار گرفت، چاره برای سلطان علی میرزا حصر شد بنأ سلطان علی میرزا هیئت نمایندگانی را که در ترکیب آن عبدالوهاب خان شیغاول نیز شامل بود جهت اظهار موافقه به تسلیمی به نزد رهبر اوزبیکهای کوچی (شیبانی خان) فرستاد[۲۵۹].

میرزا باشی :

(کلمه مرکب فارسی - اوزبیکی - سر کاتب - سر نگارنده) ؛ این اصطلاح صرف در دو اثر مربوط بوقایع دوران که تحت پژوهش ماست، وجود دارد، یکی در نگارش محمود بن امیر ولی و دیگر در تألیف اسکندر منشی بملاحظه می رسد[۲۶۰]، طوریکه در سطور گذشته خاطر نشان گردید دولت مرکزی شیبانیان و اشترخانیان از شماری از ادارات و مؤسسات عالی دولتی مانند میکانیزم (دیوان ها) متشکل بوده و بر بنیاد دستگاه و نظام سلسله مراتب و مناصب، تنظیم و استقرار یافته بود . که در آن نگارنده ها استخدام گردیده و کار و فعالیت ایشان توسط میرزا باشی ها رهبری و مدیریت میشد . قابل یاد آوری است که وظیفهٔ میرزا باشی را با وظایف منشی ها و سکریتر های شخصی خانان و شاهان به اشتباه نگیریم، زیرا که مقام منشی خان، بمراتب بالا تر از میرزا باشی هاست. بگونه ی مثال : از آنجمله مولانا حیدر محمد که در زمان عبدالله خان و محمد کاظم در نزد شاه عباس و محمد یوسف منشی سکریتر شخصی خان بلخ یعنی مقیم خان بودند و اینک محمد بدیع دیوان، مؤلف « مجمع الارقام » وظایف و مکلفیت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

های منشی را چنین تشخیص و تثبیت مینماید : « چهار وظیفه دیگر از همان قشر (اهل قلم) ازاین قرار است:

نخست سکریتر شخصی (منشی)، که تحریر فرامین عنایت الانعام، یاداشت فتاوی،بخشایش، اطلاعیه ها در خصوص وضع صحی، خواهش نامه امیر و یا خان که حاوی مضمون و مطالب اداری و وظیفوی می باشد، نوشتن فرامین تأییدی خان در خصوص تقرر بوظایف، مکلفیت ها و مناصب جدید، اخذ درجه و ارتقأ مامورین و منصبداران رده های مختلف به رتب بالاتر (یارلغ – و عملات) وغیره[۲٦۱].

حافظ تنیش به وظایف یاد شدهٔ منشی یک مورد دیگر را چنین اضافه می نماید : تهیه و ارایهٔ گذارش در خصوص پیروزیهای نظامی و گسیل آن بمراجع ذی ربط آن، که نامبرده را از زمرهٔ وظایف مبشر و ملازم خاص خان سوا گردانید[۲٦۲]. یک مثال دیگر از همان « عبدالله نامه » می آوریم، عبدالله نامه ضمن ارایهٔ معلومات در خصوص یکی از تهاجمات عبدالله خان علیه بابا سلطان ۹۸٦ هجری / ۱۵۷۸ میلادی در باره معاینه قشون توسط شیبانیان در جزخ که در این دیدار افزون بر خان، قل بابا کوکلتاش و حیدر محمد منشی نیز سهم گرفته بود[۲٦۳]. اشتراک منشی در معاینات اردو و قشون مبین یک مکلفیت دیگر موصوف یعنی آمار گیری و شمارش و تثبیت کمیت لشکریان قبل از یک نبرد بزرگ میباشد که تألیفات خواند میر نیز مؤید این ادعا است[۲٦٤].

خزانه چی – خزانه چی گری :

(کلمهٔ مرکب فارسی – اوزبیکی) مامور ادارهٔ مالی است که از وضع و چگونگی اعم از خزانهٔ دولتی و خزانهٔ شخصی خانان و سلاطین مسؤل و جوابگوی بودند . در تعیین اشخاص در این مقام همچنان سایر پست ها و مقام ها به قابلیت و شایستگی شخص مورد نظر دقت و تأنی ویژه یی بخرچ داده میشد، که در این خصوص سر نوشت دو عالیجاه اشترخانی هر یک بیگ محمد و خواجه بیگ، گواه خوبی است، که بیگ محمد در زمان ولی محمد خان تا درجهٔ آمر خزانه داری ارتقأ یافت وپس از شکست و کشته شدن ولی محمد خان موصوف بجانب ندر محمد خان تغییر موضع داده و در زمرهٔ خادمان در بار وی قرار گرفت . (ایچیکیان خاصّه) اما به اسرع وقت به سمت خزانه چی خان توظیف گردید. اما تا جایی که مربوط به خواجه بیگ کینیگیس میشود، موصوف در زمان محاصرهٔ قلعهٔ مرو چاق در نزد عبدالعزیز خان به برازندگی خاص تبارز شخصیت داد (۱۰٤۱ هجری / ۱٦۳۱ – ۱٦۳۲ میلادی) و از آن جایی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که سلطان عبدالعزیز، موصوف را مورد التفات و تفقد خویش قرار داد سیورغتمیشی کرده وی را به منصب خزانه چی توظیف نمود[۲۶۵].

در جناح راست « سریر در فضای نامشابهٔ و ناهمگون » ایشیک آغا باشی و میرزا باشی پهلوی همدیگر اخذ موقعیت و جلوس می نمودند، که راجع به ایشان ما در سطور گذشته توضیحاتی داده ایم . اما در این جا در مورد همهٔ مناصب توضیحات داده نشده است . محمود بن امیر ولی، صرف با این جملات میگوید: « همچنان سایر ذوات دارای مناصب، نظر به موقعیت [اجتماعی] خویش »[۲۶۶].

به باور ما یقیناً همین جا محل و جایگاه مهتر، مُهر دار خان، کتابدار خان، میر شکار خان، استادان مدارس، ملک الشعرای دربار وغیره بود. که می بایستی محمود بن امیر ولی، از آنان نام می برد.

مهتر :

(کلمهٔ فارسی، بزرگ، مافوق، کلان، سر کرده)، این اصطلاح تقریباً در تمام آثار و تألیفات قرون شانزدهم و هجدهم میلادی به اشکال : مهتر کلان، مهتر توشاق خانه، مهتر رکاب خانه بمشاهده میرسد . م. ا. عبدالرحیموف، که صرف مکث کوتاهی بالای مکلفیت منصب مهتر کلان در سدهٔ هجدهم میلادی داشته و اینطور میگوید : که صاحب این مقام « در زمانه های مختلف مقام و مناصب مختلف را احراز می نمودند از مقام وزیر تا مقام خزانه چی[۲۶۷] » . مؤلف « مهمان نامهٔ بخارا » مکلفیت های مهتر کلان را چنین معین و مشخص می سازد « ... او متصدی ادارهٔ امور حصول ذکات که اندازهٔ آن از مسلمانان ربع عشر، از اهل ذّمه نصف عشر، و از قشون و نیرو های در انقیاد در آمده اسلحه شان و عشر مکمل و تمام آن اجناس و اموال و نقدینه یافت شدهٔ لامالک که متشکل از اشیأی گوناگون مانند پول نقد به سکه فلزی، مواشی، گندم و غله جات بود.

مهتر مؤظف است که (همهٔ این ها را) جمع آوری نموده و برای تأمین هزینه های مختلف آنرا بمصرف برساند[۲۶۸]». حافظ تنیش در توضیح وقایع سالهای ۹۹۱ هجری / ۱۵۸۳ میلادی در خصوص مهتر خالق بیردی کیرک یراقچی آورنده پارسل فرستاده یی مخصوص عبدالله خان را از قرشی به شبورغان برای نقیب حسن خواجه که نقیب موصوف در بستر بیماری بوده و واپسین روز های حیات خویش را سپری مینمود توضیحاتی می دهد[۲۶۹]. در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این جا صحبت بر سر کیرک یراقچی است که نامبرده براساس تشخیص دقیق مؤلف « مهمان نامهٔ بخارا » « به ابتیاع لوازم طرف ضرورت در بار اشتغال داشت »[۲۷۰].

به این ترتیب مکلفیت اساسی مهتر کلان عبارت بود از تأمین احتیاجات خان و خانواده وی از وجوه عوائید حاصله از عشر (که در زمرهٔ اشیا لامالک قید و ثبت شدهٔ خزانه) و هم ابتیاع لوازم مورد ضرورت در بار میباشد[۲۷۱]. افزون بر مهتر کلان، مهتر های دیگری مانند مهتر توشک خانه و مهتر رکاب خانه نیز موجود است که مکلفیت وظیفوی آنان عبارت از محاسبهٔ دخل و خرج اشیأ و لوازم عائد بر انبار خانه ها و ذخایر خانی بود[۲۷۲].

قوش بیگی :

(کلمهٔ ترکی – متصدی امور مربوط به مرغان (شکاری) خان، میر شکار خانی : باز، باشه و شاهین نگهدار خان). برای آنکه از تکرار و مکرر توضیحات گذشته خویش امتناع ورزیده باشیم گفتار خویش را با تزئیدات چندی محدود می سازیم : نخست از همه در باره وجه تسمیهٔ آن : در اکثراً تألیفات آنرا صرف بنام « قوش بیگی » مسمی کرده اند که ترجمهٔ آن آمر (مرغان شکاری) و در برخی تألیفات بنام « میر شکار » یا که « امیر شکار » مسمی است[۲۷۳] یا که بنام « قوش باشی » (باشی سگان و مرغان شکاری)[۲۷٤]. در نسخهٔ لندنی « بحرالاسرار » بدرجات مختلف قوش بیگی ها بر می خوریم مانند: قوش بیگی کل مملکت – قوش بیگی بخشی از مملکت – قوش بیگی خان یعنی قوش بیگی خاصّه[۲۷۵]. حقایق و معلومات مربوط به آن خیلی ها دلچسپ و جالب است بناً بالای آن مکث مفصل تری می نمائیم.

قوش بیگی عمومی (کُل قوش بیگی):

درامتداد سدهٔ شانزدهم میلادی ابراز نظر مشخص در خصوص آن محال است. در « عبدالله نامه » بطور نمونه بخصوص ازاین قوش بیگی ها نام برده میشود : نوروز قوش بیگی، تردی قوش بیگی خوجم قلی قوش بیگی، در باره دو نفر نخست آن در ضمن توضیح وقایع تاریخی سالهای ۱۵۵۷ – ۱۵٦۳ میلادی اشاراتی بعمل آمده است[۲۷٦] و اما تا جایی که مربوط به خوجم قلی قوش بیگی میشود می باید گفت که شخصیت موصوف برازندگی خویش را در تمام طول مدت مبارزه عبدالله خان بمنظور وحدت ماوراءالنهر و هم لشکر کشی هایش در دشت قپچاق حفظ و به نمایش گذاشته است و او یک سپهسالار معروف و یک شخص

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عالیمقام و مقرب خان بود[۲۷۷]. میبایستی گمان برد که خوجم قلی قوش بیگی اعلی (کل قوش بیگی) در « بحرالاسرار » و هم سایر منابع و تألیفات که از لحاظ زمانی متعاقب و خلف « عبدالله نامه » هستند گفته می شود که در زمان ندر محمد خان مقام قوش بیگی عمومی (کل قوش بیگی) سر تا سر بلخ به محمد زمان بیگ نایمان تعلق داشت[۲۷۸]. اما در باره مکلفیت های وظیفوی آن سکوت اختیار می نماید . از قرار معلوم حالا دیگر محمد زمان نایمان در قرن هفدهم میلادی ادارهٔ قرارگاه فرمانروا، را به عهده داشت و متصدی امور اداره تمام قوای اجرائیه بود که در این مورد ارزیابی میر محمد امین بخاری که در مورد توره قلی قوش بیگی که در هفتم ماه صفر ۱۱۲۱ هجری / ۱۷۰۹ میلادی بصفت قوش بیگی اعلی تعیین گردیده بود، شایان دقت است :

« سر انجام موقف توره قل قوش بیگی در اثر حسن نظر و التفات فرمانروا تا درجهٔ بالا گرفت که امرأ و درجه داران مناصب و مقام ها هر عقیده و نظر او را بدقت تمام مورد توجه خویش قرار میدادند ! فرمانروا (حتی) صلاحیت عنایت رتب و مکلفیت ها را بوی تفویض کرده بود مامورین و کارمندان وی هدایات و دستور العمل های کتبی مهم امور دولتی او را اطاعت و فرمانبرداری می نمودند »[۲۷۹]. از این جا دیده میشود که مقام قوش بیگی اعلی یکی از جملهٔ مناصب عالی دولتی بوده که در حیات دولتی نقش مهمی را ایفأ مینمود . قوش بیگی های محلات نیز نقش مشابهی را در محلات بازی مینمودند. محمود بن امیر ولی در باره یکی از آنان مینویسد : امیر زاد محمد سید بیگ منغیت که بعد ها توسط ندر محمد خان بصفت ایشیک آغا باشی میسره تعیین گردید.

قوش بیگی های محلی می توانستند به اشغال بلند ترین مقامات نایل آیند[۲۸۰]. اما قوش بیگی خان (قوش بیگی خاصّه) متصدی امور اداره تمام شکار گاه ها و قوروغ های خان بود . بقول مؤلف « مهمان نامهٔ بخارا » : « تمام شکارچیان با همهٔ وسایل و تجهیزات شکاری اعم از انواع مرغان شکاری و سگان شکاری وغیره تحت ادارهٔ موصوف » قرار داشتند[۲۸۱]. قوش بیگی خان از تمام امور سازماندهی و پیشبرد امور به مربوط به مسایل شکار خان بطور تمام و کمال جوابگوی بوده و مکلف به جمع آوری تمام شکارچیان با تمام وسایل و تجهیزات آنان بود. و همچنان وظایف آنان به تأمین اعاشه و اتراق شبانهٔ شکار چیان که از حساب اهالی و اتباع که در جوار شکارگاه ها متوطن بودند، تأمین میشد، محدود می گردید[۲۸۲]. در بلخ در زمان ندر محمد خان قوش بیگی خان، از جملهٔ رهبران اولوس قبیلهٔ مینگ انتصاب می گردید که محمود بن امیر ولی در بارهٔ یکی از ایشان یعنی اوراز بئ اتالیق به تفصیل بگواهی می نشیند. نامبرده به سمت قوش بیگی خان ایفأی وظیفه مینمود[۲۸۳] و پس از آن به اثر شجاعت و از خود گذری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در اجرای وظایف محوله به صفت حکمران ترمذ تعیین گردید و پس از سپری گردیدن مدتی بصفت اتالیق خسرو سلطان توظیف گردید و بقول همین مؤلف در آتیه ها موصوف تا مقام دیوان بیگی کل بلخ ارتقا و اشتغال وظیفه یافت[۲۸٤].

مُهر دار:

یکی از مناصب عالی و معتبر هم مهر دار خان است،که مکلفیت وظیفوی آن عبارت بود از : محافظه و نگهداری مهر (تاپه .م.) خان و یا سلطان و مُهر کردن فرامین، دستورالعمل ها و سایر اسناد رسمی مصدوره از جانب اقتدار اعلی بود. همینطور به نامبرده رهبری کار های بزرگ ساختمانی و فرماندهی قشون، اداره نواحی وغیره محول میگردید . چنانچه در اوایل سالهای شصت قرن شانزدهم میلادی امور رهبری و ادارهٔ تجدید ساختمان شهرک معروف جوی بار و ضمیمه ساختن آنرا بحد و مرز شهر بخارا به امیر خلیفهٔ مُهر دار تفویض کرده بودند[۲۸۵]. همینگونه میتوان در بارهٔ مومن بیگ مُهر دار عبیدالله خان (اشترخانی) اظهار داشت[۲۸٦].

این منصب در زمان صفویان در ایران نیز وجود داشت و همچنان در دولت بابری های هند نیز این مکلفیت رسمی موجود بوده که در این خصوص اطلاعات فراوانی در تألیفات خواند میر و ابوالفضل علاّمی موجود است[۲۸۷].

از قرائن معلوم است که در اینجا در جناح راست سریر خان محل قرار گرفتن اهل قلم ودرنهایت اشرافی ترین آنان مانند : سر مدرس مدرسهٔ خان، کتابدار خان، طبیب دربار، ملک الشعرای دربار وغیره بود که به دوتای نخست مناصب یاد شده یک نظر اندازی مختصر می نمائیم .

مدرس:

(کلمهٔ عربی است، آموز گار، واعظ) چنانکه مُبَرهَن است آنان استادان مکاتب و مدارس عالی جامعهٔ روحانیت اسلامی بوده و از حمایت و پشتیبانی خانان و اشرافیت فئودالی بر خور دار بود.

هزینهٔ مدرسه های که این مدرسین در آن ها به امور تدریس اشتغال داشتند از جانب بنیان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گذاران مدارس و یا از جانب سایر شخصیت های ثروتمند که بشکل وقف به اختیار ایشان قرار داده می شد تأمین میگردید . در مدارس از چهار تا ده نفر مدرسین که از جانب فرمانروای اعلی انتصاب میگردید به امور تدریس شاگردان می پرداختند . بگواهی زین الدین واصفی در زمان کوچکونجی خان ۹۱۸ – ۹۳۷ هجری / ۱۵۱۲ – ۱۵۳۱ میلادی در مدرسهٔ معروف الغ بیگ در سمرقند به تعداد پنجاه و یک نفر مدرس مشغول تدریس بودند که مولانا امیر کلان سر مدرس این مدرسه بود و او تمام جریان تدریس را رهبری مینمود و اما در محل دیگر در مدرسهٔ شیبانی خان به تعداد چهار مدرس مصروف تدریس بودند که سر مدرس آنان مولانا خواجگی خلف مولانا شمس الدین محمد خوافی معروف که در ختم سال ۱٤٤۱ میلادی ندای اجل را لبیک گفت. که از سال ۱٤۲۷ میلادی سر مدرس مدرسهٔ الغ بیگ بود[۲۸۸]. چهار مدرس دیگر که سر مدرس آنان میر محمد هاشم (متوفای ۱۰۲۵ هجری / ۱٦۱٦ میلادی) بود، در مدرسهٔ عبدالله خان شیبانی در بلخ شاگردان را تدریس مینمودند[۲۸۹]. بعضی اوقات از قضّات همزمان بصفت سر مدرس و یا از مدرسین همزمان بصفت متولی اماکن مقدسهٔ بزرگ اسلامی یاد شده است، یعنی از یک شخص در چند وظیفه استفاده می گردید. بگونه ی مثال : در بلخ در روستای خواجه خیران آرامگاه حضرت علی ابن ابی طالب موجود است.

بگواهی محمود بن امیر ولی در زمان حکمرانی عبدالمومن خان قاضی خواجه، ملای موصوف همزمان در دو وظیفه هم قاضی و هم سرمدرس در مدرسهٔ عبدالله خان تعیین گردید و مولانا میرزا قوچاق اهل جوزجان از طرف ولی محمد خان هم بصفت متولی مزار حضرت علی (در نسخهٔ اصلی شیخ الاسلام) و هم بحیث مدرس مدرسهٔ خواجه محمد پارسا واقع روستای خواجه خیران توظیف گردیده بود[۲۹۰].

کتابدار خان:

(کلمهٔ فارسی – کتابدار خاصّه)؛ کتابخانه ها در دربار و قصر خانان و پادشاهان و همچنان در مدرسه ها، رصد خانه ها[۲۹۱]، مزارات و آرامگاه های شخصیت های مورد حرمت و مقدس اسلامی و بطور مشخص در نزد ذوات و شخصیتهای عالیجاه که به علم و معرفت تمایل و رغبتی داشتند موجود و بر پا بود.

در « بحرالاسرار » کلمات مانند : کتابدار خاصّه، کتابدار مدرسهٔ عالی و کتابدار بمشاهده می رسد[۲۹۲] که منظور از کتابدار خاصّه، کتابدار شخص خان میباشد و در مورد دوم منظور از کتابدار مدرسه است که کتابخانه های مدارس در محتوای خویش هیچ نوع کاستی از کتابخانهٔ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خان نداشت زیرا که بنیان گذاران مدارس، شخصیت های عالیمقام دایماً کتب متعددی را به عنوان وقف به کتابخانه های مدارس اهدا مینمودند . طور نمونه میتوان گفت که : ندرْ محمد خان پس از اکمال ساختمان مدرسهٔ که بنیان گذاری کرده بود به تعداد دو هزار جلد کتاب از جمله کتب کتابخانهٔ شخصی خویش را به عنوان وقف به این مدرسه اهدا نمود[۲۹۳].

افزون بر کتابخانه های رسمی یاد شده کتابخانه های شخصی نیز وجود داشت مانند : کتابخانهٔ امیر کُل اقتدار قل بابا کوکلتاش و کتابخانهٔ الله یار دیوان بیگی در بلخ و کتابخانهٔ خواجه محمد اسلام در بخارا، ذوات جداگانهٔ دارای مناصب بالا به منظور ماند گار ساختن نام های خویش از حساب شخصی خویش به اعمار کتابخانه های شخصی در مرکز و شهر های شهزاده نشین مبادرت می ورزیدند . که در باره یکی از آنها تاریخ سید راقم توضیحاتی به این تفصیل دارد[۲۹٤]:

در کتابخانه های خانی، سلطانی و کتابخانه های مدارس تشکیلات مکمل مشتمل از کتب، نویسندگان، نقاشان، مُذهبان، محرران و صحافان وغیره اهل حرف مربوط به امور کتاب اشتغال داشتند، بگونه ی مثال در کتابخانهٔ مشهور بایسنغر در هرات (۸۰۰ -۸۳۷ هـ / ۱۳۹۸ - ۱٤۳۳ میلادی) بگواهی دولت شاه به تعداد چهل نفر متخصصین امور کتاب اشتغال داشتند[۲۹۵]. کتابخانه بایسنغر یکی از مراکز بزرگ علمی بوده که نقش عظیمی را در رشد و انکشاف علم و صنعت و ادبیات ایفأ نمود[۲۹٦]. کتابخانه های ندر محمد خان و سبحانقلی خان از زمرهٔ معروف ترین کتابخانه های زمان خویش بوده و شایان توجه است که رو نویس بخش اختتامیهٔ اثر « بحرالاسرار » که حال حاضر در موزیم لندن محافظه میشود و یگانه نسخه در تمام جهان است در کتابخانهٔ ندر محمد خان در بلخ توسط شخص بنام شاه قاسم رونویس گردیده است[۲۹۷]. کتابدار خان چنانکه در این مورد « مهمان نامهٔ بخارا » درست می فرماید امور مربوط به « پذیرش تألیفات که توسط علما و فقهای اسلامی، نویسندگان و شعرأ را که در عالیترین سطح عقاید و نظریات نوشته و ارایه می گردید » به عهده داشت. و همچنان امور مَرَمَّت کتب عالی ترین کتابخانه ها[۲۹۸] جزو مکلفیت های وی بود . خیلی ها جالب و تشبث بر انگیز است که در آن زمانه های دور و قدیم امور مرمّت کتب یکی از وظایف اساسی کتابداران بود.

کتابدار خان مانند کتابداران مدارس، مزارات و مراقد توسط شخص خان انتصاب می گردید که نخستین آن از وجوهٔ دیوان عالی و دومی آن از وجوهٔ اوقاف تأمین هزینه می نمود.

کتابدار خان از عطف توجه خاص خان بر خور دار بوده و از زمرهٔ اقمار در گاهٔ فلک اقتدار بود[۲۹۹]. و افزون بر وظایف اصلی خویش وظایف گوناگون دیگری را نیز انجام داده و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گاهی هم عهده دار سفارشات و هدایات مهم و پر مسؤلیت خان می گردیدند . خواند میر در بارهٔ استیلاء روز گاران تیره و تار در دورهٔ حکومات دو گانه در ماوراءالنهر (بایسنقور در سمرقند و سلطان علی میرزا در بخارا، **۹۰۵** هجری / ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ میلادی) در خصوص محمد علی کتابدار فرستادهٔ بابر جهت گفتگو با خواجه محمد یحیی معروف پسر خواجه عبیدالله احرار حاکی است[۳۰۰]. در خصوص این وقایع خود بابر نیز یاد آور میشود . در سال ۹۲۵ هجری / ۱۵۱۹ میلادی محمد علی کتابدار بصفت نماینده و سفیر از جانب بابر عازم خوست گردید و از آن دیار با هدایای از جانب حکمران محلی همراه با محمد شریف منجم و میرزای خوستی که آرزوی انجام خدمت به نزد بابر را داشت عودت نمود[۳۰۱].

در بارهٔ اقتدار و وزنه بزرگ و مهم مقام کتابدار در عرصهٔ حیات اجتماعی - سیاسی کشور مؤلف « تاریخ مقیم خانی » نیز لب به سخن می کشاید[۳۰۲]. گاهی اوقات کتابدار در مهمترین وظایف بشکل مضاعف و دوگانه هم کتابدار و هم یک وظیفهٔ دیگر تعیین می گردیدند (میر قاسم کتابدار)، ملک الشعرای در بار (مولانا صالح رخشی) و سکریتر شخصی خان (مولانا حسن بیگ)[۳۰۳].

بروفق برعرف مرسوم آنزمان در عقب سریر اقتدار محل جلوس آمر محافظین خاص و ناظر و مراقب از ملازمین و نوکران خاص یعنی : قورچی باشی، چوهره آغاسی، جهر چی، یسأول اودای چی واقع بود[۳۰۴]. احتمالاً در همین نقطه محل و موقعیت قراول بیگی و شکور چی واقع بود . مکلفیت وظیفوی شکورچی بخوبی روشن است نامبرده مانند سایه نگهدار از جملهٔ اقمار ثابت خان بوده و از عطف توجه شاهانه بهره مند بود[۳۰۵]. ولاکن ایجاب مینماید که در این جا یک مطلب را مد نظر گرفت و آن اینکه شکورچی، می توانست به احراز بلند ترین مقامات نایل آید . در این مورد عبدالرحمن تالی، حکایت جالبی در بارهٔ تاش مراد شکور چی، دارد مانند « پروانه یی که در اطراف شمعی در چرخش است و یا مثل قمری ها... » . پس از سر کوبی بغاوت ابراهیم بئ که همراه با شرکأ یکجا مانند، تاشمراد، فعالترین سهم را در امر سر کوبی باغی نامبرده، گرفته بود، تاش مراد شکور چی، تا درجهٔ دیوان بیگی توظیف و ارتقأ یافت[۳۰۶].

قورچی باشی:

(کلمهٔ ترکی - سلاح دار) اصطلاح (قورچی - قورچی باشی - قورچی بیگ) در محدوده و اطراف و اکناف آسیای میانه، در ایران، هند بطور مبسوطی رایج و زمینهٔ کار برد دارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

. این کلمه ترکی بوده و به مفهوم قور(یعنی اسلحه، بناً قورچی به معنی سلاح دار) . در آثار و منابع کتبی در خصوص آن بگونه ی بسنده توضیحات لازم داده شده است[۳۰۷]. در فرهنگ .ل. ز. بوداگوف، قورچی، قورچی باشی، قوربیگی و قور خانه خیلی ها دقیق تعریف شده است . مثلاً در خصوص قورچی گفته میشود : « سپاه سواره نظام که از افراد طبقهٔ نجبا و اصیل زادگان عشایر ترکستانی تشکیل گردیده بود بهمین نام مسمی بود » و ادامه می دهد « قورچی، قوماندان قول اردو و گارد » اما « قور بیگی » یعنی آمر دیپوی اسلحه یا آمر زراد خانه، یا آمر « قور خانه » یعنی آمر ذخیره اسلحه و یا زراد خانه[۳۰۸].

در تألیفات رادلوف، اصطلاح قورچی و قورچی باشی دارای توضیحات دو گانه است .

۱ – سپاه سواره نظام دربار ایران که متشکل از اصیل زادگان بودند آمر این سپاه را قورچی باشی گویند .

۲ – پهره داران مغازه ها و دکاکین و ذخایر[۳۰۹].

در « مهمان نامهٔ بخارا » در بارهٔ قورچی باشی و مکلفیت های وظیفوی آن چنین میخوانیم : « چهار منصب دیگر قورچی باشی، اودای چی قراول بیگی، مهتر توشاق خانی . ب. ا. »، دارندگان این مناصب از داخل دربار بطور پیاده می برایند و در جوار آن چهار دیگر قرار می گیرند[۳۱۰] ... و آنان چنین کسانی هستند:

قورچی باشی که وظیفهٔ موصوف عبارت از مراقبت از درستی و صحت و چگونگی سرب ها، باروت ها اعم از شکل اعمال و تهیه شده آن و هم از شکل مواد خام و تهیه نشدهٔ آن، همچنان برای قورچی باشی وظیفهٔ میرآب مجموعهٔ چندین نهر را اعتماد می نمود »[۳۱۱].

ا.ا. سیمیونوف که آشنایی خوبی با بخارای آواخر قرون وسطی دارد میگوید : « در بخارای متأخر اصطلاح قورچی عبارت بود از محافظین انبار و ذخایر باروت، مهمات و سایر لوازم که مربوط به اسلحهٔ ناریه میشود میباشد »[۳۱۲].

بقول مؤلف « نصرت نامه » قورچی ها عبارت است از گروه های محافظین مخصوص پاد شاه یا خان است که مدام الاوقات بدون وقفه با پاد شاه و یا خان همراه و یک جا می بودند[۳۱۳].

حافظ تنیش، قورچی باشی ها را از، زمرهٔ امرأ مقتدر می شمارد و در ادامهٔ گفتار خویش شماری چند از قورچی باشی ها را نام می برد که در رأس قطعات و افراد قورچی خویش در لشکر کشی های نظامی سهم فعال می گیرند[۳۱۴]. در « بحرالاسرار » قورچی باشی بمنزلهٔ سردار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نظامی و حکمران منطقه است[۳۱۵] مؤرخ ابو الفیض خان مؤرخ، قورچی باشی ها را یکی از چهره ها مورد اعتماد و محرم خان می شناسد[۳۱۶]. اظهارات بالا قورچی ها را بمنزلهٔ یک سپاه بخصوص و خیلی ها مستحکم البنیاد و با وقار معرفی می نماید.

همچنان آثار و منابع کتبی مربوط به قرنهای هفدهم - هجدهم میلادی ایرانی نیز مؤید آنست.

منشی اسکندر ضمن حکایت در بارهٔ پیکار شدید و معروف بین قشون شیبانیان و لشکریان قزل باش، که در دهم محرم ۹۳۵ هجری/ سپتامبر ۱۵۲۸ میلادی که در فاصله بین خسرو جرد و زور آباد رخ داد میگوید که به کمیت سه هزار افراد سواره نظام قزل باش در وسط نظام محاربوی قوای شیبانیان ضرباتی وارد آوردند در حالیکه قوای شیبانیان به سر کردگی عبیدالله خان و کوچکونجی خان بود که از آن جمله به تعداد یک هزار و هفتصد نفر آنرا قورچی ها تشکیل می دادند[۳۱۷].

قورچی باشی ها می توانستند به اکتساب مهم ترین و حساس ترین ماموریت ها نایل آیند . چنانچه ،خواند میر، مدعی است که قورچی باشی ها بعضاً به انجام ماموریت های دیپلماتیک نیز می پرداختند و در یک مورد چنین مثال می زند : پیش از نبرد شدید و معروف در جوار روستا محمود آباد یکی از قورچی ها با پیغام نامهٔ شاه اسماعیل در مرو، به نزد شیبانی خان حضور به هم رسانیده بود[۳۱۸].

در خصوص ماموریت های دیپلماتیک قورچی باشی اسکندر منشی نیز اظهاراتی دارد[۳۱۹].

در تاریخ نادر شاه نیز اطلاعات در بالا یاد شده درج است[۳۲۰]. منشی اسکندر بیگ، دراین خصوص یک واقعیت جالبی را در رابطه به قورچی باشی حکایت مینماید. نامبرده ضمن توضیح وقایع سالهای ۱۰۳۰ هجری/ ۱۶۲۱ میلادی در بارهٔ حضور پاینده میرزا سفیر و فرستادهٔ ندر محمد خان به اصفهان با یک مکتوب دل پذیر، پیشکش ها و هدایای زیادی برای شاه و اطرافیان وی سخن رانده است. در این نقل قول منظور ما اینست که در باره این سفیر در این حکایت بمنزلهٔ قورچی باشی عمومی بلخ[۳۲۱] سخن در میان است که این خود بموجودیت وظیفه و مقام قورچی باشی مهر تأیید میگذارد.

چُوهره آغاسی:

(کلمهٔ فارسی - ترکی - آمر دختران خوشگِل و پسر بچه های زیبا روی)، چوری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ها به اقشار زیر: چوری های در جنب دربار یعنی چوری های خان (چوری های خاص) چوری های متعلق به سلاطین و چوری های متعلق به امرأی معروف تقسیم میشدند مثلاً در بارهٔ بخش نخست چوری ها حافظ تنیش بخاری[۳۲۲] گفتنی هایی دارد . خواند میر اطلاعات ارزشمندی را در بارهٔ وضع اجتماعی چوری ها ارایه مینماید . « او می گوید، باری حضرت عالی او آقای [نوایی] بلی راستی که خداوند (ج) او را الهام می بخشد، در مشایعت امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی روانه مسجد امیر خواجه بصیری گردید، زمانیکه آنان از شدت گرمای زیاد در یک محل آرامیدند، برای اینکه قدری بیاسایند در این اثنأ یکی از چوهرگان امیر احمد حاجی که اسمش محمد بود از سر خویش دستار سبز رنگ خویش را گرفته و آنرا باز نموده و بر بالای سر امیر علی شیر نوایی بگونهٔ سایه بان بر افراشت »[۳۲۳].

مگر در بارهٔ چوهره باشی ها باید گفت که : جالبترین اطلاعات را در بارهٔ آنان میتوان در منابع روایتی قرن های شانزدهم – هجدهم میلادی بدست آورد . چنانچه در « عبدالله نامه » اسامی تعداد زیادی از آنان را در اثنأ لشکر کشی های نظامی که در رأس چوهره های خویش قرار داشته اند در فهرست اسامی در ردیف معروف ترین امرأی دیگر میتوان مشاهده نمود[۳۲٤]. محمود بن امیر ولی در حکایت که در خصوص بغاوت که توسط باقی سلطان علیه ندر محمد خان در هزاره جات بر پا گردیده بود، مطالب گستردهٔ در بارهٔ اوضاع اجتماعی چوهره ها و چوهره باشی ها ارایه نموده است[۳۲۵].

در بارهٔ اینکه چوهره باشی و چه چوهره ها که متعلق به صنف نظامیان می باشند هم میر محمد امین بخاری و هم مؤلف « تاریخ ابوالفیض خانی » هر دو مینویسد : مؤلف اولی در بارهٔ خضر چوهره آغا باشی مینویسد و او را بمنزلهٔ یک امیر، قوماندان گروه های قراول در زمان محاصره شیر علی قونغرات در قلعهٔ شیر آباد ۱۱۱۸ هجری / ۱۷۰٦ میلادی معرفی می نماید[۳۲٦]. اما مؤلف دومی چوهره باشی را بمنزلهٔ یک سپهسالار جسور، شجاع و دلیر توصیف مینماید . همچنان در اطلاعات که در رابطه به مجادله با رجب خان غاصب قدرت در سمرقند در ۱۷۲۲ میلادی عبدالرحمن تالی خاطر نشان می سازد، در یک نبردیکه در حوالی بخارا با غاصبین و لشکریان آنان بوقوع پیوست « ذوات آتی از خود جسارت بی مانند ابراز نمودند : عبدالرحمن چوهره آغا باشی، الچین عرب، توقسب منغیت، یاؤقاشتی میر آخور سرای ...»[۳۲۷]. چنانچه اطلاعات مؤرخ همانزمان در مورد موجودیت وظایف بخصوص چوهره آغا سی عمومی کل لشکریان (چوهره آغا گری لشکر ظفر اثر) که یکی از پسران اوراز بئ اتالیق از قبیلهٔ مینگ بنام رحیم بیگ، شایسته این مقام شناخته شده بود[۳۲۸].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مثالهای بالا مبیین آنست که چوهره ها جزوتام های نظامی خاص را تشکیل داده و از آنان در مهمترین استقامت های نبرد استحصال وظیفه می گردید. و اما چوهره باشی ها که قوماندانان آنان بودند از زمرهٔ امرأی معروف محسوب می گردیدند . چوهره باشی خان با چوهره های خویش از محافظه و نگهبانی حضرات سریر نشین مکلفیت داشتند . چوهره باشی ها افزون بر وظایف اصلی خویش به ماموریت های مهم تری مانند، بمنزلت مبشر خاص خان و یا بسمت سفیر و نمایندهٔ خان گماشته می شدند[۳۲۹]. درفرجام ایجاب مینماید که یک مثال دیگر در رابطه به مکلفیت های چوهره آغا سی را بیان نمائیم . در « مهمان نامهٔ بخارا » چنین آمده است : « وظیفهٔ محتسب را در بین جلو داران، در جلو خانه به دوش دارد »[۳۳۰] از قرار معلوم ما، در این جا با یکی از آمرین چوهره های در باری سر و کار داریم که نظارت از نظم عمومی جلو خانه و جلو داران جز وظایف آن بوده است.

جهر چی:

وظیفه آن اعلان فرمان، فرمانروا و یا حکمران محلی برای اهالی و اتباع کشور است[۳۳۱]. در آثار و منابع کتبی قرن های شانزدهم – هجدهم میلادی اصطلاح یاد شده با کلمهٔ ترکی – مغلی « تواچی » یکجا مستعمل و مروج بوده و در زمان حکمروایان مغلی موجود و یک مقام عالی در در بار را افاده مینمود که مکلفیت وظیفوی آن عبارت بود از : جمع آوری قشون و هم نظارت از تحقق اعدام مجرمین و جنایت کاران می باشد . بگواهی آثار و منابع کتبی تواچی و جهر چی پیش از لشکر کشی های نظامی همراه با فرمانروا یکجا در تمام نواحی مربوط جهت جمع آوری قشون عزیمت مینمودند . جهرچی فرمان خان را به اهالی و اتباع اعلان مینمود و تواچی به اکمال پر سونل قطعه و جزوتام معینی مصروف می گردید که جمع آوری قشون از مناطق تحت حاکمیت یکی از وظایف اصلی تواچی بود[۳۳۲].

تواچی:

اطلاعات زیادی در خصوص وظایف آنان در آثار و منابع کتبی دست داشتهٔ ما بمشاهده می رسد، که این وظایف چنین است .

۱ – جمع آوری سهمیهٔ نفرات از مناطق تحت حاکمیت برای تشکیل و یا اکمال جزوتام های اردو[۳۳۳].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲ – ایقاظ قوماندانان و فرماندهان راجع به اینکه قشون خویش را در احضارات تام نگهداشته و خود شان از بالای قطعات خویش دور نشوند[۳۳٤].

۳ – تدارک تجهیزات لازمه برای عبور از موانع آبی[۳۳۵].

٤ – آرایش و آماده ساختن سپاه جهت معاینه پیش از کارزار و نبرد اصلی[۳۳٦].

۵ – در صورت وخیم شدن اوضاع و خطرناک شدن محاصره، رهبری پروسهٔ انتقال اهالی و اتباع از محلات مسکونی حومهٔ شهر قلعه ها[۳۳۷].

٦ – رسانیدن اطلاعات در بارهٔ فتح و پیروزیهای نظامی و هم رسانیدن سر های بی تنهٔ رهبران کشته شده‌ی دشمن بمراجع ذیربط[۳۳۸].

بقاول باشی:

(کلمهٔ ترکی – آمر مستخدمین طعامخانهٔ دربار) ؛ وظیفهٔ آن جدا کردن یک مقدار از غذا آماده شده، پیش از چیدن آن بالای سفرهٔ خان و سلطان، جهت معاینه بمنظور حصول اطمینان از اینکه غذای پخته و آماده شده خان مسموم نگردیده باشد.

بقاول باشی یعنی آشپز باشی خان، که وظیفهٔ وی کنترول امنیت غذایی آشپزخانهٔ پاد شاهی بود[۳۳۹].

به وظیفهٔ بقاول باشیگیری یعنی بقاول بزرگ، اشخاصی از زمرهٔ نجیب زادگان مانند اهل سادات و مشایخ توظیف میگردید.

در آستانهٔ تهاجم و لشکر کشی شیبانی خان در خراسان شیخ عبدالله در دربار هرات بصفت بقاول باشی ایفأی وظیفه مینمود[۳٤۰] و در دربار ندر محمد خان ابراهیم خواجه که خلف سید بَرَکه اندخودی معروف بود به سمت بقاول باشی اشتغال داشت و پس از وفات ابراهیم خواجه سمت بقاول را طاهر بقاول، که از زمرهٔ اخلاف شیخ زاد جوزجانی بود، در انحصار خویش داشت[۳٤۱].

افزون بر وظایف یاد شده، بقاول بزرگ وظایف دیگری هم مانند قوماندان قشون و جزوتام ها و هم در نقش پیک و قاصد شخصی خان نیز اجرای وظایف می نمود[۳٤۲]. منشی محمد یوسف نیز در بارهٔ موقف عالی بقاول باشی در بلخ را خاطر نشان نموده است[۳٤۳].

ابراز جدیت و سعی تلاش در اجرای وظایف محوله وفاداری و از خود گذری نسبت به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اقتدار اعلی زمینهٔ ارتقأ و تعالی بدرجات هر چه بالاتر وظیفوی را برای آنان میسر می گرداند . بطور مثال ارسلان بقاول ترکمن در نتیجهٔ ابراز شایستگی هایش در آتیه بحیث حکمران اندخود توظیف گردید[۳۴۴].

گر چه بقاول از زمرهٔ محرمان خان بحساب می آمد اما، باوصف آن جز در موارد محدود، برای او اجازهٔ آن داده نمی شد که بطور دایم و سیستیماتیک در تمام جلسات که در عالی ترین سطح دایر میگردید اشتراک ورزد[۳۴۵].

دستر خان چی:

(کلمهٔ فارسی) از لحاظ موقف وظیفه خویش با عناق خورد دربار و مهتر کلان معادل بود و بقول محمد بدیع دیوان، از جملهٔ مقربین اقتدار عالی بوده و با استفاده از این موقف خویش « گاه گاهی به فرمان عالی ترین مقام به عالی ترین قصر ها رفته می توانست »[۳۴۶].

وظایف دستر خان چی در « مهمان نامهٔ بخارا » و آثار و منابع کتبی مربوط به قرن های شانزدهم و هجدهم میلادی دقیقاً مشخص گردیده است وآن عبارت بوده از گسترانیدن و چیدن دسترخان اقتدار اعلی در مواقع باریابی ها و تجلیل های رسمی[۳۴۷]، موقف دسترخان چی، معادل بویارین ها در دربار شاهان روس بود[۳۴۸]. و خان برای دسترخان چی ماموریت های دیگری هم مانند رسانیدن اطلاعات و وظایف سفیر مختار را اعطا می نمود . محمود بن امیر ولی میگوید در سال ۱۰۴۹ هجری/۱۶۳۹ میلادی ندر محمد خان محرم خاص خویش را یعنی صالح خواجه دسترخان چی را بصفت سفیر و نماینده در در بار هندوستان گسیل داشت[۳۴۹].

همینگونه دسترخان چی ها در اثنای لشکر کشی های نظامی بصفت قوماندانان جزوتام های کوچک اجرای وظایف مینمودند[۳۵۰].

قراول بیگی :

(آمر پاسبانی) کلمهٔ ترکی است « قراول » عبارت است از گروه های پاسدار - پهره دار دیده بان بوده که در رأس آن قراول بیگی قرار داشته و در حفظ و پاسداری راه ها توظیف بوده « برای آنکه سارقی و یا جاسوسی داخل قلمرو کشور نگردد و یا در درون ارتش نفوذ ننماید »[۳۵۱].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اما مکلفیت های وظیفوی این جزوتام بمراتب وسیع تر از اینهاست که مؤلف « مهمان نامۀ بخارا » خاطر نشان می سازد. مطابق آثار و منابع کتبی، جزوتام های دیده بانی دارای وظایف مضاعف نیز بوده اند.

۱ – کیشیک قراول : که وظیفۀ محافظه و پاسبانی مقر اقتدار اعلی را در اثنأی لشکر کشی های نظامی بعهده خویش داشت[۳۵۲].

۲ – وظیفۀ دومی آن بحدی بسنده متعدد بود، بحیث اوچ اوچ دار سپاه بمنظور اجرای دقیق فعالیت های کشفی در پیشاپیش سپاه قرار گرفته و در یک فاصلۀ معین از قسم کلی لشکر حرکت می نمود و بطور دقیق حرکات قوای دشمن را تحت مراقبت خویش قرار داده و پس از کشف دشمن معلومات بدست آمده را به اطلاع ستاد کُل فرماندهی سپاه می رسانید[۳۵۳].

در این صورت قراول بیگی از جملۀ درجه داران صنف نظامیان بوده که یکی از آنان بحیت اوچ اوچ دار قطعه کشف در وضعیت رفتار قشون در پیشاپیش سپاه حرکت نمودن است. و وظیفۀ دیگر آن به پاسبانی از قرار گاه پرداختن است.

همچنان کوتوال، جی باشی، توغ بیگی و توپچی باشی از جملۀ صنوف نظامیان بوده و مختصر توقفی بالای هر یک آنان داریم.

کوتوال:

کلمۀ مرکب – هندی و عربی است : « کوت » هندی است بمعنی (قلعه) است و کلمۀ « والی » کلمۀ عربی است بمعنی حکمران است، تشکیل یافته است که مفهوم آن قلعه دار و یا دِژ بان است . نقش کوتوال در حیات سیاسی و اجتماعی جداً محسوس و همواره متبارز بوده است و بویژه در محلات که عمدتاً پس از حکمران محلی شخصیت دوم محسوب می گردید و مزید برآن که بسا سر نوشت حکمرانان محلی به کوتوال مربوط بستگی داشت، چنانچه خواند میر ضمن توضیح اوضاع داخلی امپراتوری سلطان حسین را در بُحبُوحَۀ تهاجم اوزبیکان کوچی در مورد سرپیچی و عدم اطاعت کوتوال بنام خاجیم حاجی لر قلعه دار لاشی در برابر حکمران محلی سیستان امیر سلطان علی ارغون حقایق جالبی را باز گو میکند[۳۵٤] . وقایع معروفی را به یاد داریم که بالتوی سرای کوتوال قلعۀ شهر بخارا در زمرۀ توطئه گران علیه عبیدالله خان موضع گیری کرده بود[۳۵۵].

ا. ا. سیمیونوف در بارۀ کوتوال می نویسد : « ...کوتوال شخص مسؤل و اداره کنندۀ امور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بخش تعمیراتی و ساختمانی اقتدار دولتی بود »[۳۵۶].

م. ا. عبدالرحیموف، نیز در بارهٔ کوتوال همین گونه اطلاعات ارایه می نماید[۳۵۷].

مثل اینکه اطلاعات هر دو مؤلف بر پایهٔ محتویات « عبیدالله نامه » که در بارهٔ بنیان گذاری چهار باغ خان آباد در سال ۱۱۲۱ هجری / ۱۷۰۹ میلادی که در غرب بخارا در جوار دروازهٔ تالی پاچ احداث گردید و امور ادارهٔ ساختمان آن تحت رهبری بالتوی سرای کوتوال ارک بخارا، قرار گرفت استوار می باشد[۳۵۸]. لاکن این اعتقاد با واقعیت ها وفق ندارد، زیراکه به کرّات برای ما به اثبات رسیده است که خان این چنین وظایف را به یکی از اقمار خویش میتوانست تفویض نماید.

در آثار و منابع کتبی بیک اصطلاح دیگر یعنی « قره کوتوال » نیز بر میخوریم که معنی آن سیاه کوتوال است، که موصوف از امور ترمیم و حفظ و نگهداری لوازم و تجهیزات شهر قلعه ها و از حفظ آنها بوضعیت درست و سالم آن مسؤلیت داشت[۳۵۹].

بدرالدین کشمیری از قول شخصی در بارهٔ قره کوتوال در رابطه به پیش آمد که قره کوتوال با مولانا پاینده محمد سرهنگ مرید خواجه سعد قطب الاقطاب نموده بود چنین میگوید : « روزی قره کوتوال مصروف باز سازی و راست کردن دیوار قلعهٔ بخارا بود و نفر مؤظف خویش را به نزد مولانای موصوف گسیل داشت و از وی نفر مرد کار برای کار دیوار قلعه مطالبه کرد مولانا از فرستادن مرد کار ابأ ورزید و نفر مؤظف و فرستادهٔ قره کوتوال واپس به نزد قره کوتوال مراجعه نموده و از چگونگی جریان موضوع او را آگاهانید، قره کوتوال شخصاً خودش به نزد مولانا رفته با محافظین خویش او را در محل جریان کار آورد، مولانای موصوف برای قره کوتوال فهماند که او از جملهٔ مریدان خواجه سعد « قطب الاقطاب » است، اما بحالش مفید واقع نگردید و قره کوتوال با جبر و اکراه مولانا را وا داشت که به عوض مرد کار شخصاً در ترمیم دیوار سهم خویش را ادا نماید »[۳۶۰].

از این جا می توان به این نتیجه رسید که کار های ساختمانی خان که عبارت از ترمیم و باز سازی شهر قلعه ها و تجهیزات مدافعوی آنها بوده که این وظایف از جمله اشتغال اساسی قره کوتوالان بوده است . در قرنهای شانزدهم، هفدهم و نیمهٔ دوم قرن هجدهم میلادی قره کوتوالان البته با یک رشته تغییرات در صلاحیت های وظیفوی آنان عبارت بود از : دِژ بان یا قلعه دار .

بگواهی « عبدالله نامه » در سالهای شصت و هفتاد قرن شانزدهم میلادی در منطقهٔ حصار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شادمان دو سلطان شیبانی هر یک هاشم سلطان و محمد شریف سلطان حکمروایی داشتند . اما قره کوتوال حصار شادمان شخص دیگری بود و حصار شادمان از طرف قشون بخارا بسر کردگی شخص عبدالله خان در حلقهٔ محاصره قرار گرفته بود[۳۶۱] که عین مطلب را منشی اسکندر نیز تصدیق مینماید[۳۶۲]. طوریکه مشاهده میشود کوتوال همزمان دارای دو وظیفه یعنی هم قلعه دار و هم حکمران مربوطه بوده است که در این باره محمود بن امیر ولی نیز اظهاراتی دارد : عادل بئ کوتوال، حکمران شهر ترمذ در آغاز قرن هفدهم میلادی و میر صالح کوتوال، حکمران بدخشان در سالهای سی ام قرن هفدهم میلادی و...[۳۶۳].

جیبه چی:

جوشن چی - نظامی، که با، زره و اسلحه مختلف تسلیح گردیده است . این یک اصطلاح مرکب از لفظ فارسی و ترکی است که از کلمهٔ « جیبه » جوشن، زره و همهٔ آن مالزمه و تجهیزات فلزی است که نظامیان و جنگ جویان ذریعه آن تن و بدن خویش را می پوشانند . و پسوند « چی » که لفظ ترکی است (که مفهوم دارنده و حاوی را میرساند . م) متشمل می باشد . در آثار و منابع حکایوی در پهلوی کلمهٔ جیبه کلمات جیبه خانه و جیبه چی گری نیز بچشم می خورد[۳٦٤].

در این آثار منظور از جیبه خانه عبارت از ، ذخایر و دیپو های اسلحه و مالزمه و تجهیزات نظامی که مستقیماً تحت ادارهٔ شخص اقتدار اعلی قرار داشت که فقط بدستور و هدایات شخص او جیبه چی پیش ازآغاز سوقیات نظامی اسلحه و مالزمه را به قطعات و جزوتام ها توزیع می نمود[۳٦٥].

محمود بن امیر ولی در بارهٔ جیبه چی گری مطالبی را طوری ارایه مینماید که از فحوای آن میشود فهمید که جیبه چی گر ها مامورین و مؤظفین هستند که بلا ناغه، در پهلوی خان حضور داشته و از اقمار دایمی و ثابت خان هستند .

در فرجام باید دانست که مفهوم جیبه چی دیپو دار های اسلحه، تجهیزات و مالزمه های نظامی را افاده می نماید.

جیبه چی ها مانند سایر صاحبان مقام و مناصب می توانستند تا بالا ترین سطوح رشد و ارتقأ نمایند . بگونهٔ مثال میتوان از بالتو بی نایمان یاد آور شد که زمانی بحیث آمر جیبه خانه توظیف بود و بعداً مقام حکمرانی حوزهٔ خُلم را بدست آورد[۳٦٦].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

توغ بیگی:

کلمهٔ ترکی است بمعنی سردار عَلَم برداران (فرقهٔ توغ چی) که موقعیت آن در نظام محاربوی جزوتام های بزرگ در وسط خط اول پیشروی نظام که معمولاً تحت قوماندهٔ شخص خان و یا تحت قوماندهٔ یکی از امرأی معروف خان قرار داشت، بود . معمولاً در رأس علم برداران یکی از سلاطین قرار می گرفت، بطور مثال در نبرد فاراب که میان قشون عبدالله خان و سپاه نوروز احمد خان (۹٦۲ هجری / ۱۵۵۵ میلادی) رخ داد، گروپ علم برداران قشون عبدالله خان تحت فرماندهی دوستیم سلطان قرار داشت[۳٦۷].

در خصوص نقش و اهمیت موقعیت توغ بیگی در حیات اجتماعی کشور بابر و محمود بن امیر ولی هر دو به گواهی می نشینند، بابر در بارهٔ امیر معروف خویش خدای بیردی تیمور تاشی توغ چی میگوید که در سالهای گماشته شدن عمر شیخ در فرغانه ۱٤٦۱ میلادی امیر خدای بیردی بصفت مربی (آته قه) وی توظیف گردید و در آتیه بصفت امیر عالیجاه احراز کرسی نمود[۳٦۸].

مؤلف « بحرالاسرار » در بارهٔ حضور بهم رسانی با شکوهی که در سال ۱۰٤۸ هجری / ۱٦۳۹ میلادی در روستای فیض آباد[۳٦۹] از جانب اما قلی خان ترتیب یافته بود میگوید : در میان امرأی عالیجاه هر یک یلنگتوش بئ اتالیق، ندر دیوان بیگی و محمد یار بیگ چهره آغاسی، سلیمان بئ توغ بیگی اویغور نیز در زمرهٔ این امرأ شامل بود[۳۷۰].

خاطر نشان باید ساخت که قطعات و جزوتامهای هر طایفه و قبیله از خود یک، یک توغ عَلَم جدا گانهٔ خویش را داشتند، که در این باره محمد وفای کرمینه گی ضمن توضیح معاینه پیش از آغاز محاربهٔ تعرضی قشون بخارا، را در شهر سبز[۳۷۱] در ۱۷٦۱ میلادی مؤلف « نصرت نامه » اطلاعاتی را ارایه می دهد[۳۷۲].

توپچی باشی:

(کلمهٔ ترکی – آمر توپچی) ؛ آمریت توپچی یکی از عالیترین مناصب و مقام های نظامی است در منابع و آثار کتبی قرن شانزدهم میلادی اصطلاح توپچی باشی ثبت نبوده و بملاحظهٔ خواننده نمی رسد، اما به اصطلاحات دیگری بر میخوریم که موجودیت توپچی و مقام آمریت آنرا تصدیق می نماید . مثلاً در « عبدالله نامه » اصطلاحاتی در بارهٔ موجودیت اشکال آتی اسلحه توپچی مثل منجنیق (بالستیک و تاش عراده یعنی سنگ پران)، که در یک مراتبه پر کاری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خود بکمیت یک باتمان سنگ را در خود می گنجانید .

دیگ های قره غازی (الواناز) و ندرتاً زنبورک و توضیحاتی هم در مورد اصطلاحات تفنگ انداز نفت انداز (الواناز) و هم سرقوماندان عمومی توپچی خان، بنام استاد روحی یاد میشود[۳۷۳].

منشی اسکندر بیگ در خصوص موجودیت سلاح توب در اردوی شیبانی خان اظهاراتی دارد[۳۷٤]. در « عبدالله نامه » اصطلاح (تفنگ انداز) بکثرت بملاحظه می رسد که تحت فرماندهی شخصی بنام استاد روحی قرار داده شده است و این تفنگ انداز ها معمولاً در جلو موضع توپ ها جابجا می گردیدند و وظیفه داشت که توپ ها را از تعرض دشمن مصؤن نگهدارد.

اصطلاح « توپچی باشی » را در تألیفات قرن های هفدهم و هجدهم میلادی آسیای میانه و ایران به مفهوم آمر توپچی بکثرت میتوان ملاحظه نمود[۳۷۵].

در قشون اشترخانیان همزمان در ردیف اسلحۀ (تاش اراده)[۳۷٦] سنگ پران و اسلحۀ زنبورک را نیز مورد استعمال خویش قرار می دادند که این سلاحها در اردوی صفویها موجود نبود. بگواهی منابع مبتدی، اردوی صفوی ها بیشتر دارای سلاح توپچی ثقیل و خفیف (زنبورک) انکشاف یافته تر بود . چنانچه فقط در یک نوبت لشکر کشی شاه عباس اول در بلخ در سال ۱۰۱۱ هجری / ۱٦۰۲ میلادی به تعداد سه صد ضرب توپ که ذریعه سه هزار نفر مرتبات و نشان زن اداره و بکار انداخته شده بود شرکت داده شده بود . پارک توپچی آنان نظر به اسلحۀ که در آن گنجانیده شده بود، مسمی گردیده بود یعنی نخستین خویش را توپ خانه و نوع دومی را زنبورک خانه و مطابق به آن آمر نوع اول را توپچی باشی آمر نوع دوم را زنبورک چی باشی می نامیدند[۳۷۷].

در « مهمان نامۀ بخارا » راجع به توپچی باشی مطالبی به نحوۀ ادا گردیده است که از فحوای آن می توان صریحاً دریافت که توپچی باشی دارای آنچنان منصب و مقامی است که می تواند بعضی اوقات در جلسات خان اشتراک نماید[۳۷۸]. در آخرین بخش رسالۀ که از جانب ا. م. ویلده نوف، به طبع رسیده است در خصوص توپچی باشی دربار اعلی توضیحاتی بعمل آمده است که مبین وظیفۀ مواظبت و پاسداری توپچی باشی از دربار اقتدار اعلی است[۳۷۹]. به باور مؤلف تاریخ ابوالفیض خانی این مقام متعلق به عاشور توپچی باشی بود مؤلف در همین جا ضمن بیان مطالب بالا در بارۀ عاشور توپچی باشی چنین می گوید:

بگونه ی مستمر و متداوم « در، دربار فلک اقتدار، تخلۀ دستوارۀ ثبات و پایداری در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دست » بمنظور مواظبت این دربار گوش بفرمان خواجه انصاف معروف معاون و وزیر خان، قامت بر افراشته بود[۳۸۰].

در دولتهای شیبانیان و اشترخانیان افزون بر رتب و مقام های یاد شده رتب و مقام های کوچکتری مانند فراش (فرش کنندهٔ قالین و هموار کننده رخت خواب و تخت خواب)، شتر پری (چابک چاپار)، آفتابه چی، مشعل داران، یورت چی وغیره نیز موجود بود که ما توقف کوتاهی بالای یورتچی داریم که اطلاعات پراگنده وبی تسلسل در بارهٔ آن در تألیفات رشیدالدین و محمود بن امیر ولی موجود است.

یورت چی:

اصطلاح باستانی ترکی کهن « یورت » عبارت است از : محل بود باش و منزلگاه کوچیان، ییلاق، ایستگاه، اردوگاه، محل زیست، جولانگاه متناوب کوچیان، ملکیت و بالاخره ، بمعنی کشور.

یورت چی مطابق به فرهنگ ل. ز. بوداگوف[۳۸۱] عبارت است از اعمار کننده یورت ها و مامور و مؤظف تنظیم کننده، بر پا و دایر کننده، سازماندهنده، سر و صورت دهنده و سامانبخش امور در محل اردو گاه .

بقول رشیدالدین هر اردوگاه بطور جداگانه از خود یورت چی های علیحده داشتند[۳۸۲]. محمود بن امیر ولی در بخش سفر ندر محمد خان در بخارا در سال ۱۰٤۸ هجری/ ۱٦۳۹ میلادی در بارهٔ این منصب و وظیفه اظهاراتی نموده و همه جا این اصطلاح را به صیغهٔ جمع (یورت چیان)، بکار برده است که وظیفهٔ آنان عبارت بود از : نقل و انتقال اردوگاه خان (اردوی عالی) از یک محل اتراق به محل دیگر اتراق و دایر و بر پا نمودن و در به انتظام درآوردن مجدد آن در محل جدید[۳۸۳].

در این جا صحبت بر سر ملازمان بخصوص و معتمد درباری است که از جانب یکی از مهتران خان رهبری شده که در تألیفات از آنان تحت عنوان یورتچیان یاد آوری بعمل می آید. اطلاعات یاد شده مبیّن آنست که دولتهای شیبانی و اشترخانی که با تشکیلات عظیم مامورین و کارمندان خویش که تحقق بخش ارادهٔ فئودالان و اقتدار اعلی بود بوجه احسن تدویر و انتظام یافته بود. از آن جایی که در آثار و منابع کتبی که در دسترس ما قرار دارد در خصوص ساختار تشکیلاتی و عرصه های دربر گیرندهٔ فعالیت ادارات محلی (منطقوی و روستایی)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سکوت اختیار شده است . برای ما نیز اظهار نظر مشخص در این باره دشوار است. گذشته از آن در دست حکمروایان محلی مانند، والی، حکام، کلانتر ها، دربانان اولوس و بیگی ها قدرت عظیمی متمرکز بود، زیرا که م. ا. عبدالرحیموف در این باره به یقین که درست فرموده است : « ... فقط همین حاکمیت های محلی بود که با زارعین، با استفاده کنندگان زمین ها، سازمانهای آبیاری مالیات گزار، جمع آوری مالیات بر عوائد، مستقیماً در ارتباط بود[۳۸٤]. افزون بر آن حکومت مرکزی بمنظور ادارهٔ کشور فقط به حاکمیت محلی متکی بوده و صرف به کومک همین میکانیزم حکومات محلی کشور را اداره می نمود.

آثار و منابع کتبی دست داشتهٔ ما مؤید این واقعیت است که حکومت مرکزی تمام مسایل را به کومک حکومت های محلی خویش حل و فصل می نمود، بهمین جهت بود که دولت مرکزی همه وقت در رأس حکومات محلی اشخاصی را می گمارید که مطلقاً مطیع و وفادار به حکومت مرکزی می بود . حکومت مرکزی بدقت تمام اجرأت آنان را تحت مراقبت خویش قرار می داد و بمحض مشاهده کوچکترین تخطی و یا گردن کشی آنان از فرامین و دستورات دولت مرکزی، ایشان را از وظایف سبکدوش و بعوض آنان اشخاص دیگری را می گماشت. گر چه، باوصف آن که این نوع تدابیر بعضی اوقات با پیآمد های جدی مانند راه اندازی بغاوت ها و بی نظمی ها استقبال می گردید.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جنبش های توده ای در ساحهٔ قلمرو خان نشینی بلخ

استثمار سنگین و سیستماتیک جابرانهٔ نظام فئودالی، جنگهای دوامدار و لاینقطع، نفاق و شقاق میانفئودالی، توأم با غارت و چپاولهای پیهم و سراسری، کشتار های وحشیانهٔ مردم بی دفاع کشور اثرات مرگباری را در حیات توده های زحمتکش باز تاب گسترده داده بود .

آثار کتبی مطالب پراگنده و جسته و گریختهٔ بی تسلسل و اما، ارزنده یی را در خصوص قیام های توده یی که در بلخ، اندخود، بدخشان و سایر ساحات بزرگ خان نشینی که علیه استبداد و بی داد گریهای فرمانروایان ستم پیشهٔ خویش به نمایش گذاشته اند در خود حفظ نموده است.

گفتنی است که در جوامع فئودالی دهاقین و هم پیشه وران در اثر فشار فقر و بی نوایی خضوع آور ذلت بار و وابستگی های شخصی و مستقیم خویش هر زمان قادر به آن نبودند که بمبارزه علیه بی داد گریها قامت راست کنند[۳۸۵].

« ... ف. انگلس در این زمینه میگوید : دهاقین با وصف آنکه در اثر استبداد بی امان و وحشتناک و کینه توزانهٔ (اربابان خویش.م)، هیجانی و ژیان آلود بودند با این همه دشوار بود که به قیام بر خیزند زیرا پراگند گی آنان مانع از حصول توفیق ایشان به یک نظر مشترک در این یا آن زمینه بوده و این امر با بسی دشواریهایی همراه بود و از جانب دیگر سنتهای دیرینهٔ عادت به انقیاد، که از نسلی به نسلی منتقل می گشت به نوبهٔ خویش تاثیر سوء خویش را داشت و هم در بسا جا ها دهاقین مهارت استعمال اسلحه را نیز از دست داده بودند.

شدت بیداد استثمار در وابستگی به شخصیت ارباب گاهی اوج و زمانی هم فروکش میکرد همهٔ اینها در امر به انقیاد نگهداشتن دهاقین دست بدست هم می داد »[۳۸۶].

گر چه با وجود آنکه توده های زحمتکش، با هم ناساز گار و متفرق و فاقد هر گونه مرام سیاسی از قبل محاسبه شده بودند و اما بمنظور احقاق حقوق حقهٔ خویش « بگونهٔ که می توانستند و به شیوه‌ی قادر بودند » دست به مبارزه می یازیدند[۳۸۷] و اغلب در رأس این گونه قیامهای خود جوش کور، فئودالها و نمایندگان جامعهٔ روحانیت، ظاهر میشدند و سعی و تلاش می ورزیدند که به کومک قیام کنند گان در محلات به کرسی اقتدار تکیه زنند، بگونهٔ مثال میتوان از قیام سال ۹۱۰ هجری/ ۱۵۰۵ میلادی بدخشان یاد آور شد . بدخشان در سال ۱۵۰۳ میلادی بدست شیبانی خان و قنبر بئ حکمران محلی موصوف فتح گردیده بود . مؤلف « بابر نامه » میگوید « قنبر بئ بمنظور اینکه باشندگان بدخشان را در انقیاد خویش داشته باشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(از قندز – ب.احمد) به بدخشان محمود پسر محمد مخدومی (ملا محمد ترکستانی صدر اعلی شیبانی خان – ب. احمد) را به نزد مبارک شاه فرستاد، مبارک شاه از اخلاف بیگهای شاهان بدخشان بود از اوامر دولت مرکزی سر پیچیده بود، مبارکشاه، محمود و چند تن از یاران اوزبیکش را سر ببرید و قلعهٔ ظفر را تحکیم بخشید »[۳۸۸]، همزمان به این حادثه در سه محل حملانگ، رستاق و راغ، قیام ها علیه حاکمیت شیبانی بر پا بود که در حملانگ در رأس قیام محمد قورچی از جملهٔ سلاح برداران خسرو شاه بود، محمد قورچی نه تنها اقتدار را در حملانگ به تصرف خویش در آورد بلکه قیام کنندگان رستاق را نیز توانست بجانبداری از خویش انعطاف داده و از ثمرات قیام آنان به نفع شخصی خویش بهره مند گردد .

بگواهی بابر نامه، زبیر راغی « نیز از اخلاف بیگ ها و شاهان بدخشان بود »[۳۸۹] رهبری قیام را در راغ بعهده داشت . واقعیت جالب اینست که بعداً زبیر در قلعهٔ ظفر به نزد مبارک شاه آمد (ممکن است که بمنظور بررسی پلانهای آتیهٔ قیام با مبارک شاه)، زبیر در این نشست عهد شکنانه، مبارک شاه را کشته و خودش اقتدار قلعه ظفر بدخشان را به تصرف خویش در آورد[۳۹۰].

همچنان در سال ۹۵۰ هجری / ۱۵۴۳ میلادی در شهر بلخ در میان عوام الناس که سپاهیان نیز به آنان پیوسته بودند آتش نارامی ها و هرج و مرج شعله ور گردید که این جنبشهای توده یی را نمایندگان اشرافیت فئودالی مولانا حسین، عبدالرحیم و مولانا ابوالخیر رهبری می نمودند .

بگواهی منبع مجهول المؤف و هم به تأیید مؤلف سید راقم اغتشاشیون به تخریب یکعده عمارات شهری، منازل اغنیا و صاحبان مناصب و مقامها مبادرت ورزیدند . همچنان به غارت و چپاول اعم از شهر و روستا های حومه و حوالی بلخ دست یازیدند . در محلات دیگر قیام از حمایت دهاقین بر خوردار نگردید و به فوریت سرکوب گردیده و رهبران آن مجازات شدند[۳۹۱]. از اینکه علل این قیام های خودجوش چه بوده در منابع کتبی در خصوص مبناء و تمسک آن اطلاعاتی ارایه نگردیده، اما بی تردید میتوان علل آنرا در سنگینی و کمر شکن بودن مالیات جابرانه، و بی داد گری های لجام گسیخته فرمانروایان و میکانیزم جبار دستگاه اقتدار دانست .

مؤلف « مجمع الغرائب » می گوید که کستین قرأ سلطان در سالهای پایانی حکومت خویش کاملاً سر گرم خوشگذرانی ها و عیاشی ها گردیده و از اهم امور دولتی به حاشیه خزیده بود[۳۹۲]. همهٔ سنگینی بار کفارهٔ این کشمکشهای میانفئودالی بدوش توده های زحمتکش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود . در مورد مطالب بالا، اهالی و اتباع عوام الناس شهر بلخ یکجا با سپاهیان علیه استبداد فئودالی قد بر افراشتند و یکی از حلقات مخاصم فئودالان در وجود (مولانا حسین، عبدالرحیم و مولانا ابوالخیر) در صدد بهره گیری از این قیام خود جوش برآمدند.

همینطور در سال ۱۰۱۷ هجری / ۱٦۰۸ میلادی در بلخ مجدداً آتش قیام و شورش ها شعله ور گردید که علل آن همانا استبداد شاه بیگ کوکلتاش اتالیق ندر محمد خان، حکمروای نابالغ بلخ بود . بقول محمد یوسف منشی که او با وحشیگریهای خویش به « روز گاران حجاج» سایه افگنده بود و در زمان شاه بیگ کوکلتاش اشخاص به کفارهٔ کوچکترین تقصیر خویش به معرض وحشیانه ترین زجر و شکنجه ها قرار می گرفتند. مؤلف تاریخ بلخ شیوه های استبداد این دوره را مفصلاً توضیحات می دهد. « منشی محمد یوسف می گوید: او یک دیوار سنگی اعمار کرد که دارای یک سوراخ بود و در این سوراخ یک جفت نرگاو را جا بجا نموده بود که بوسیلهٔ آن مجرمین بگونهٔ مورد مجازات قرار می گرفتند و محکومین به جزای اعدام را در این جا با استفاده از نیروی این نرگاوان سر می بریدند. همچنان مرتکبین جرایم کوچک را در بین یک دیگ مملو از روغن در حال غلیان و جوش می انداختند. موصوف همچنان یک ماشین آهنی مانند ماشین حلاجی پنبه دانه ساخته بود و در بین این ماشین افراد و اشخاص را به اجبار قرار داده و تمام اعضای بدن آنان را از سر تا پا مانند پنبه دانه پوست و حلاجی می نمود »[۳۹۳] . قیام کنندگان شاه بیگ کوکلتاش را قاپیدند و بکشتند[۳۹٤].

در سالهای ۱٦٤٦ – ۱٦٤۸ میلادی توده های زحمتکش بلخ نخست علیه ندر محمد خان شوریدند که در پی آمد آن ندر محمد خان در بخارا خلع اقتدار شده و در پاییز سال ۱٦٤٥ میلادی بجانب بلخ پا به فرار نهاد و اما با گذشت مدت کمتر از سه ماه مردم و قشون بلخ که منشی محمد یوسف ایشان را به عدم وفا داری به تعهدات و به اقدام نانجیبانه متهم می سازد[۳۹٥]، دست به قیام و شورش یازیدند . مؤلف لطایف الاخبار میگوید که در سال ۱٦٤٦ میلادی شورش و هرج مرج تمام کشور را فرا گرفت همه جا را بویژه در خود بلخ عصیان و یاغی گری[۳۹٦] سراسری آغاز گشت که در این اوضاع و احوال برای ندر محمد خان اضافه تر چیزی نمانده بود . دست کومک خواهی را بسوی کابل دراز کرد . جهان گیر که با سپاه عظیم خویش در کابل مستقر بود و لحظهٔ که ندر محمد خان از او خواستار کمک شد[۳۹۷]، جهانگیر که اوضاع مسلط بر بلخ را به نفع خویش یافت ندای ندر محمد خان را لبیک گفته و سپاه خویش را از کابل بجانب بلخ گسیل داشت سپاه جهانگیر بلخ و ساحات مربوط آنرا به اشغال خویش در آورد به این ترتیب افزون بر استبداد اشرافیت فئودالی محلی بالای اتباع و اهالی، استبداد فاتحین جدید نیز ایزاد گردید . حال و احوال توده های زحمتکش در برهه زمانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حضور قشون هندی روبه وخامت گرایید که در سال ۱٦٤۸ میلادی در خود بلخ چنان قحطی و گران قیمتی آغاز گردید که « قیمت یک خروار گندم تا به هزار روپیه صعود نمود »[۳۹۸]، در همان سال مردم بلخ و اهالی ساحات مربوطه اش علیه قشون هندی شوریدند و این اغتشاش تسهیلات عظیمی را جهت عقب نشینی دوباره قشون هندی به جانب کابل فراهم ساخت.

در سال ۱۱۳۱ هجری / ۱۷۱۸ میلادی در خود بلخ علیه محمد خان آتش اغتشاش شعله ور گردید « محمد خان که به حد نهایت درجه تظلم را بر مردم روا میداشت و آزمند کسب ثروت بود »[۳۹۹] بگواهی معاصران این شورش، گسترده و دارای ویژه گی دستجمعی و خصلت توده یی بوده که در نتیجه محمد خان را که به سبب قساوت های قلب و پول پرستی هایش توده های مردم او را بنام کافر خان مسمی کرده بودند سرنگون نمودند و موصوف بهمراه اتالیق خویش قوتلوق قپچاق به جانب شبورغان پا به فرار نهاد[٤۰۰].

در سالهای حکمروایی نادر شاه افشار وضع توده های زحمتکش بلخ و ساحهٔ قلمرو آن، مزید بر گذشته روبه وخامت گذاشت، به اساس فرمان خاص مطبوع سال ۱۱۵۱ هجری / ۱۷۳۸ میلادی[٤۰۱] نادر شاه میزان مالیات ها به کمیت غیرمتعارف بالا رفته بود و مالیات های مانند (مال و جهات و متوجهات وغیره) دو ساله و سه ساله آن طور پیشکی جمع آوری میگردید . اهالی و اتباع بلخ و ساحات قلمرو مربوطه اش سالانه مکلف به پرداخت دو صد هزار الف یعنی برابر به دو ملیون تومان بودند[٤۰۲]. جمع آوری مالیات ها با شیوه های ددمنشانه و قساوت قلب همراه بود .

« بدستور نادر شاه افشار در صورت عدم موجودیت توانایی پرداخت، با فروش تمام اثاثیه زندگی شخص بدهکار، پول مالیات تحصیل میگردید که احیاناً آنهم کفایت پرداخت را نمی نمود در آنصورت دوشیز گان در بدل پول معادل پانزده روبل و زنان را در بدل ده روبل در اردوگاه نظامیان آورده و به معرض فروش قرار میدادند »[٤۰۳].

استقرار سپاه در تمام حوزه ها و ساحات تحت حاکمیت توسط نادر شاه افشار، بارسنگینی بود بر دوش اتباع و اهالی که « عامل رنج طاقت فرسا و باعث غارت و چپاول کامل اتباع بود »[٤۰٤]. بگونهٔ مثال میتوان بگواهی محمد کاظم استناد ورزید که تنها در شهر بلخ یک سپاه سه هزار نفری تحت فرماندهی شاه الله بیردی بیگ مختار (وکیلدَوله) استقرار یافته بود[٤۰۵].

استثمار سنگین، افلاس و ورشکستگی رعیت و پیشآمد بربر منشانهٔ عوامل دستگاه اقتدار، که توفان خشم و انزجار توده های زحمتکش را بر انگیخته بود در سالهای چهلم قرن هجدهم میلادی آتش اغتشاشات و ناآرامی ها را در کابل، کولاب، حصار، بدخشان و سایر نقاط مشتعل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ساخت .

در سالهای ۱۱٤٥ هجری/ ۱۷٤۲ میلادی اغتشاش و ناآرامی عظیمی در اندخود و بلخ بوقوع پیوست و درویشی بنام رسولی که منشأ غیر اشرافی داشت در رأس این اغتشاش قرار گرفت. رسولی از طایفهٔ اوبیه بود که دورهٔ جوانی حیات خویش را به فقر و تگدی و دریوزگی گذرانیده بود. رسولی فن سحر و جادو گری را در هندوستان تحت عنوان (علم کیمیا و سیمیا) آموخته بود و بسرعت در کابل و غزنی شهرت گسترده یی کسب کرده و ارادتمندان زیادی پیدا کرد و در اواسط ماه شوال ۱۱٥٤ هجری/ آواخر دسامبر ۱۷٤۱ میلادی بهمراهی پنجاه تا شصت نفر از مریدان خویش در حومهٔ اندخود پدیدار گشت و آنچه که در توان داشت به معرض نمایش به انظار مردم قرار داد و بدین وسیله قلوب مردم را تسخیر نمود و بزودی به تعداد چهار هزار نفر بدور موصوف حلقه زدند و کارش تا آنجا بالا گرفت که گدای خان، حکمران محلی نادر شاه، اندخود را به این ایشان تسلیم داد و پس از آن رسولی که به کمیت سه تا چهار هزار نفر از (اوباش و اجامیر) را با خود داشت بجانب بلخ حرکت کرد[٤۰٦]. و درعرض راه جمعی از مردم با او همراه شدند و زمانیکه رسولی به حومهٔ بلخ رسید به تعداد شش هزار نفر تحت فرماندهی خود داشت و در حومهٔ بلخ یکی از رهبران مسلح قبیلهٔ قپچاق بنام عصمت الله قپچاق با افراد مسلح خویش به ایشان رسولی پیوست. ایشان رسولی فرماندهی سپاه شورشیان را به عصمت الله قپچاق تفویض نمود[٤۰۷].

بگواهی محمد کاظم، در این لحظه کمیت سپاهیان شورشی به یکصد هزار نفر میرسید (واضحاً این رقم مبالغه آمیز است) و رسولی برای عصمت الله قپچاق وعده سپرد که پس از فتح بلخ سر زمین ترکستان را برایش واگذار خواهد شد. پیش از آغاز یورش به شهر – قلعهٔ بلخ تعدادی از نفرات گارنیزیون بلخ فرار و به اردوگاه شورشیان پیوستند که این افراد عمدتاً از عشایر کوچی بلخ بودند در این اثنأ رعب و دهشت ناگهانی شهریان بلخ را فرا گرفت و در میان شهریان بلخ شایعه یی پخش گردید که گویا شهریان بلخ تصمیم دارند که دروازهٔ شهر – قلعهٔ بلخ را بروی شورشیان بگشایند اما الله بیردی بیگ و نیاز خان بر سیر وقایع سبقت جسته تمام افراد مؤظف برج و باره ها و همچنان دروازه های ورودی شهر – قلعهٔ بلخ را تبدیل و به عوض آنان افرادی از طایفهٔ ترکمنان را گماشت و تمام تجهیزات دفاعی شهر را تقویت بخشید و هم چاپاری به سوی نادر شاه جهت مطالبهٔ کومک گسیل داشت . بروز دهم محاصره بود که الله بیردی بیگ قوای خویش را از قلعه بیرون کشیده و در جوار روستای لولی با عصمت الله قپچاق نبرد را آغاز نمود و در نتیجه به شکست مواجه شده و بیشتر از یک هزار نفر تلفات دیده واپس به داخل قلعهٔ بلخ عقب نشست از اینکه در یکی از محاربات عصمت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الله قپچاق شدیداً زخم برداشته بود و در همان روز پدرود حیات گفت این واقعه توفانی از هیجان شدید را در اردوگاهٔ شورشیان بر پا نمود و در نتیجه بخش قپچاق شورشیان صف شوریان را رها نمود. در این اثنأ به کومک محاصره شدگان الله بیردی و سارو خان افشار سپاه کومکی تحت فرماندهی محمد حسین خان کجدار بیگ لر بیگی استر آبادی مواصلت ورزید و در نهایت امر شورش سرکوب و خود « ایشان » رسولی در روستای خواجه خیران دست گیر و اعدام گردید[٤۰۸].

سپاه نادر شاه نه تنها شورشیان را بلکه هوداران آنان را نیز که از روی همدردی برای قیام کنندگان مواد آذوقه تدارک دیده بودند مورد سرکوب بیرحمانهٔ خویش قرار داد و افزون بر آن اولوس قپچاق به معرض غارت و چپاول گسترده و همگانی ارتش نادر شاه قرار گرفت. به این ترتیب جنبش های توده یی بلخ که درامتداد قرنهای شانزدهم و هجدهم میلادی که بر ضد استثمار بی رحمانهٔ فئودالی و جبر استبداد به پا خاسته بودند به علل عینی و شرایط حاکم نامساعد همان وقت محکوم به شکست گردید.

از آن جایی که نیروی محرکهٔ اصلی این قیام ها « دهقانان بوده، و.ا. لنین مینویسد: دهاقین آنزمان غرق جهالت بودند بناءً نمیتوانستند با هم متحد شوند »[٤۰۹].

اما پیشه وران چه ؟

آنان به علل منافع حرفوی محدود خویش و ویژگیهای سازمان صنفی و کار گاهی خود و حضور مناسبات پدر سالاری میان استاد و شاگرد آنان نیز قادر نبودند با هم متحد شوند با وصف این همه ! « بعضی اوقات شورش هایی را بر پا می نمودند... و اما، از اثر عجز و ناتوانی خود این عوام الناس قیام آنان به هیچ نتیجه یی نمیرسید ... استادان کارگاه ها درمبارزهٔ خود از حدود اصطحکاک های شعبوی خویش پا فراتر نمیگذاشتند، اصطحکاک و بر خورد های که ناشی از طینت خود نظام صنفی و شعبوی است »[٤۱۰].

پایان فصل سوم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

فصل چهارم

روابط خان نشینی بلخ با کشور های هند، ایران و روسیه[1]

دوگرایش عمده، شاخص اصلی سیاست خارجی آن دوران خان نشینی بلخ را تشکیل میداد:

گرایش نخستین آن: عبارت بود از :محافظت خان نشینی بلخ از تهاجمات خارجی.

گرایش دومی آن : تلاش در جهت توسعه قلمرو خویش از راه انضمام ساحات بدخشان، مرغاب، کابل و ماوراءالنهر و افزون بر آن مبارزه در جهت بیرون آوردن خویش از تحت قیمومت بخارا و تحکیم استقلال و عدم وابستگی خویش از بخارا.

در پاییز سال ۱۵۲٦ میلادی کستین قرا سلطان شیبانی در بلخ به اقتدار رسید اما نه او و نه جانشینان او توانستند که قلمرو خویش را تا پیش از آغاز سال های هشتاد قرن شانزدهم میلادی از راه انضمام سرزمین های همسایگان توسعه بخشد .

افزون بر آن آنان مجبور شدند که چندین بار به تهاجمات پیهم بابریان، تیموریان، حاکم بدخشان و قزل باشان ایران جواب متقابل بدهند.

مزید برآن شیبانیان سعی ورزیدند تا گامی بجلو در جهت استقرار روابط دیپلماتیک و

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حسن همجواری و روابط صلح آمیز با بابریان و همچنان با صفویان ایران بردارند . نخستین گام در این جهت توسط کوچکونجی خان سر کردهٔ عمومی شیبانیان و هم جانشین وی،کستین قرا سلطان برداشته شده بود. بگونه ی مثال بابر از موجودیت نماینده کوچکونجی خان و کستین قرا سلطان مانند : امین میرزا و خواجه کمال الدین قناق[۲] در دربار خویش در هند حکایه میکند که خواجه کمال الدین قناق، صرف نظر از مدت های کوتاهی را که به بلخ گذرانیده از سال ۱۵۲٦ – ۱۵۲۷ میلادی را در نزد بابر بوده است، بابر نیز به روابط صلح آمیزیکه بین او و بلخ مستقر شده بود ارج قابل ملاحظه یی میگذاشت که حقایق زیر مؤید این ادعا است .

در سال ۱۵۲۷ میلادی خواجه کمال الدین قناق که از هند رهسپار بلخ بود در عرض راه تا کابل از جانب بیگ های همایون پادشاه متوقف گردید « به این علل بین همایون و کستین قرا سلطان حاکم بلخ روابط خصمانه شکل گرفت که پیآمد آن بر خورد های متعددی بود . »[۳] این پیشامد پسر، طرف تأیید بابر واقع نگردید و به همایون فرمان ارعاب کننده یی فرستاد : « اگر کاری سزاوار دقت دیگر نداشته باشی، در آنصورت مصروف سرکوبی دزدان و رهزنان باش که تا آنان با رفتار ناشایست خویش پیمان صلح حاصل شدهٔ ما را با بلخ نقض نه نمایند »[٤]

بابر درروستای الوار (صوبه بهار) میزیست در سال ۱۵۲۹ میلادی یک دعوت تعارفی ترتیب و تمام سفرای که در دربار او بودند به حضور پذیرفت و تنها به امین میرزا سفیر کوچکونجی خان یک قبضه « خنجر نصب کمر بند یک کلاه از تکهٔ زر بافت و هفتاد هزار تنگه داد »[۵].

اما بابر خواجه کمال الدین قناق سفیر بلخ را برای چند مدتی معطل ساخت و با وی بر بالای میز گفتگو نشست، قرار معلوم این گفتگوها مؤفقانه جریان پیدا کرد که خود بابر این مطلب را تأیید مینماید . « در روز چهار شنبه (٤ مارچ ۱۵۲۹ میلادی، ب. احمد)، او بخاطر می آورد... ما ... در جوماندی توقف نمودیم . در این روز یکی از نوکران کستین قرا سلطان پیدا شد که او را کستین قرا سلطان به نزد خواجه کمال الدین قناق فرستاده بود . شخص موصوف حامل نامهٔ از جانب کستین قرا سلطان عنوانی خواجه کمال الدین قناق بود که در نامه از پیشامد بیگ های سرحدی و رفتار احمقانهٔ رهزنان و غارتگران نسبت به شخص قناق متأسف و گلایه مند بود .

من... به قناق اجازه دادم تا واپس به بلخ بر گردد و فرمان به بیگ های سرحدی دادم که رهزنان را لجام بزنند و از قناق استقبال خوب نمایند و نسبت به همسایگان مهربان باشند »[٦].

چگونه میتوان پیشآمد تا این حد صلح طلبانهٔ بابر را با شیبانیان دشمنان دیروزش توضیح

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داد ؟ که تا سه ماه پیش بابر با شیبانیان بر خورد استعمار جویانه داشت و حتی به پسر خویش همایون که در کابل مقیم بود نوشته بود که نیروهای خویش را داخل قلمرو بلخ بسازد و نامهٔ که بتاریخ ۲۸ نوامبر ۱۵۲۸ میلادی به عنوانی بیان شیخ در کابل نوشته بود در بخشی از آن نامه چنین گفته بود[۷] : « به پسر من کامران و بیگهای کابل فرمان داده شده است که با تو یکجا شوند و تعرض کنند و بعداً شما به جانب حصار، سمرقند روانه شوید... و اگر بفضل خداوند کریم مؤفق به اشغال بلخ و حصار شدید، بگذار نفرات تو در حصار بمانند و افراد کامران به بلخ ... » .

از قول و نامهٔ بابر بر میآید که او تصمیم دارد اگر تمام قلمرو از دست رفته را واپس گرفته نتواند، کم از کم بخشی از آن را اعاده نماید. به این منظور اوضاع مساعدی فراهم آمد که پس از اندکی اوزبیکهای کوچی در مقابله با قزلباشان در جام شکست خورده و متحمل خسارات عظیمی گردیدند و همایون در حوالی رود خانه آمو با یک نیروی بزرگ ظاهر گردید که در مورد آن در سیزدهم فبروری ۱۵۲۹ میلادی به بابر اطلاع دادند که همایون توانست حصار، ترمذ و قبادیان را به تصرف خویش در آورد[۸].

فرجام این پروسه واضح نبوده، قرار معلوم پیروزیهای آتیه در پی نداشته و در غیر آن بابر ممکن با سفرای کوچکونجی خان و کستین قرا سلطان با چنان تشریفات بر خورد نمی کرد .

این که تا چه مدتی این مناسبات صلح آمیز بین دولتین ادامه پیدا کرد تخمین آن دشوار است.

در سالهای که مناسبات همایون و کامران خیلی ها حاد بود ۹٤۱ هجری / ۱۵۳٤ – ۱۵۳۵ میلادی و ۹۵۳ هجری / ۱۵٤٦ میلادی بطور بالقوه کستین قرا سلطان وهمچنان در زمان سلف وی پیر محمد خان این مناسبات را فعالانه دامن میزدند و زمانی یک جانب و زمانی هم جانب دیگر منازعه را حمایت می نمودند . بگواهی منابع کتبی فرمانروای بلخ از کامران حمایت مینمود[۹]، چنانچه کامران در سال ۹۵٤ هجری / ۱۵٤۷ میلادی توسط همایون از کابل رانده شد و به اطمینان اینکه بدخشان را به تصرف خویش در آورد به ایبک که مربوط قلمرو بلخ بود آمد و از جانب حکمران اوزبیک ایبک، بحرمت زیاد استقبال گردید و بعداً به بلخ رسید، در بلخ پیر محمد خان به افتخار وی دعوتی ترتیب داده و استقبال گرم و بی نظیری از او بعمل آورد . ابوالفضل میگوید که پیر محمد خان حکمران بلخ دعوتی را به افتخار کامران در منزل خویش ترتیب داده بود و بعداً با وی یک جا به بدخشان رهسپار گردید[۱۰]. به کومک پیر محمد خان کامران آنوقت توانست بخش اعظم بدخشان را به تصرف خویش در آورد و در رستاق،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم که تا آنزمان در کولاب بودند با کامران پیوستند[۱۱]. همایون به بدخشان حمله ور گردید و در آغاز سال ۹۵۵ هجری / ماه فبروری و مارچ ۱۵٤۸ میلادی بدون مواجه شدن به مقاومتی اندراب، نارین و خوست (خوست فرنگ) را به تصرف خویش در آورد و در اواسط ماه جمادی الثانی ۹۵۵ هجری / ۲۰ – ۲۱ جون ۱۵٤۸ میلادی در ساحل رود بنگی ظاهر گشت .

در ۱۵ جمادی الثانی / ۲۲ جون ۱۵٤۸ میلادی بین همایون و کامران جنگ در گرفت، کامران خسارات شدیدی در این جنگ متحمل شده بود به قلعهٔ تالقان پنهان گردید[۱۲]، پس از گذشت دو روز کامران به اعتماد برادر خویش تسلیم شد و همایون او را مورد عفو خویش قرار داده و منطقهٔ کولاب را به او بخشید، تالقان را به میرزا عسکری داد .

جالب توجه اینکه در تالقان همه اقارب و برادران همایون، کامران، هندآل، عسکری و میرزا سلیمان در اطراف یک سفره نشستند و از یک ظرف طعام صرف نمودند[۱۳] که این خود مبین صلح و توافق میان آنان بود .

مؤلف تاریخ بلخ در این مورد روشنی انداخته می گوید: آنان به وساطت مولانا ابوالخیر فرستادهٔ پیر محمد خان از بلخ به تالقان آمده بود، آشتی کردند[۱٤].

گفتنی است که ابوالفضل مؤرخ، نیز اطلاعاتی در مورد وقایع یاد شده می دهد که مفصل تر و دقیق تر است . و اما، او در این مورد که عالیجاهٔ بلخ در آشتی دادن همایون و کامران وساطت کرده باشد هیچ چیزی نه نوشته است .

به قول او محاصره شهر تالقان از جانب همایون در حدود یک ماه یعنی ۱۳ رجب ۹۵۵ هجری / ۱۸ اگست ۱۵٤۸ میلادی طول کشید . کامران که مطمئین شده بود که دیگر از حمایت پیر محمد خان بر خوردار نیست حاضر شد قلعه را تسلیم همایون نماید و پس از دو روز خودش در قرارگاه همایون ظاهر گشت[۱۵]. به این ترتیب تمام بدخشان تحت تصرف همایون قرار گرفت . اتحاد کامران با پیر محمد خان و کومک مسلحانهٔ نامبرده در تصرف مراتبه اخیر بدخشان، مناسبات دولتین بابری با خان نشینی بلخ را خدشهٔ دار و حاد گردانید . پس از اندکی همایون علیه بلخ قرار گرفت . منابع کتبی، تاریخ های مختلفی را در مورد آغاز این جنگ به ثبت رسانیده اند. مثلاً بروایت گلبدن بیگم که میگوید این جنگ پس از سپری شدن یک و نیم سال پس از باز گشت همایون از بدخشان بوقوع پیوسته است که مصادف است به ۹۵۷ هجری / ۱۵۵۰ میلادی و بروایت دیگر تاریخ این جنگ را ۹۵۸ هجری / ۱۵۵۱ میلادی نشان داده است[۱٦].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به نظر ما تاریخ نخستین دقیق تر است . همینطور ابوالفضل میگوید که همایون در ۹٥٦ هجری / جنوری - فبروری ۱٥٤۹ میلادی به بلخ یورش برده است[۱۷]. اما مؤلف تاریخ بلخ، لحظهٔ آغاز این جنگ را نیز مشخص نموده میگوید که (یازدهم شعبان ۹٥٦ هجری / ٦ دسمبر ۱٥٤۹ میلادی)[۱۸] این حوادث چگونه جریان و خاتمه پیدا کرده است ؟ برطبق نوشته گلبدن بیگم همایون و متحدین امتداد راه او یعنی سلیمان و میرزا عسکری بدون کدام مقاومت تا بلخ رسیدند، قطعات اوزبیک که در امتداد راه های ورودی و جوار شهر جابجا شده بودند در نخستین تصادمات مغلوب قشون همایون گردیدند . پیر محمد خان مطمئین بود که چغتای نیرومند تر از اوست و مقاومت کردن بی فایده است و حتی با خود فیصله نموده بود که شهر را ترک گوید.

به شهادت سلطان محمد، هر دو جانب به مقابله نپرداخته و در حومهٔ شهر جا بجا بودند . و با سپری شدن یک هفته همایون از حومهٔ شهر دور شد[۱۹]. مطالب جالب در این مورد در « هفت اقلیم » درج است . در هفت اقلیم گفته میشود که کامران و میرزا عسکری که از جملهٔ دعوت شدگان و می باید از اشتراک کنندگان این لشکرکشی می بودند، نه تنها حاضر نشدند که به این لشکرکشی سهم بگیرند بلکه بلوایی را هم علیه همایون بر پا نمودند[۲۰]. این مطلب را ابوالفضل نیز تأیید مینماید[۲۱]. بقول امین احمد رازی در همین لحظات بدخشی ها بالای اردوگاه همایون حمله ور شدند و تلفات سنگینی را به اردوی همایون وارد آوردند که در نتیجهٔ آن همایون مجبور شد که بلخ را ترک و بجانب کابل بخزد[۲۲].

کستین قرا سلطان، پیر محمد خان و سایرین می بایستی اغلب اوقات از تیول خویش دربرابر تهاجمات تیموریان و حکام بدخشان سلیمان شاه و اخلاف وی دفاع نمایند.

سلیمان شاه از تیموریان جانبداری نموده و اکثر اوقات باعث برتری تیموریان در مقابله با شیبانیان می گردید[۲۳]. و باری هم در فبروری ۱٥٤٥ میلادی سلیمان شاه توانست که برای مدتی بلخ را از چنگ شیبانیان بیرون بکشد، این مبارزه تا بهار سال ۱٥۸۷ میلادی ادامه یافت و درنهایت امر یک نیروی متحد از قوتهای سلطان دین محمد خان و عبدالمومن خان به سلیمان شاه و جانشین او تلفات سنگینی وارد ساخته و به این وضع خاتمه بخشیدند[۲٤].

طوریکه دربالا ازآن یاد آور شدیم حکمران شیبانی بلخ عبدالمومن به کومک بالفعل و مسلحانهٔ پدر خویش (فبروری ۱٥۸٤ میلادی) با اشغال تخارستان و بدخشان ساحهٔ حکمرانی بلخ را توسعه بخشید و در سال ۱٥۸٦ میلادی کولاب به تصرف شیبانیان بلخ در آمد و در ۱٥۸۹ میلادی شیبانیان توانستند تا برای همیش به تسلط تیموریان در بدخشان و تخارستان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاتمه بخشیده و آنرا به قلمرو خویش منضم سازند[۲۵].

سیاست خصمانهٔ و توام با چماق سلیمان شاه نسبت به دولت بلخ و خود ارادیت موصوف شاخص اصلی روابط متقابلهٔ سیاسی دولتین شیبانی و بابری در دوران مورد بررسی ما میباشد .

در « عبدالله نامه » گواهی دقیقی آورده اند که می توان به کومک آن در مورد چگونگی اوضاع حاکم آن زمان به داوری نشست، عبدالمومن خان که تحریک شده بود به سر زمین دور دست هند (در سال ۱۵۷۲ میلادی) سفارتی به سرکردگی خواجه آلتمش فرستاد. مقارن این زمان ۹۷۸ هجری / ۱۵۷۰ میلادی، روابط میان عبدالله خان و دین محمد خان حکمران بلخ به وخامت گرایید. اما سلیمان شاه در این قضیه جانب دین محمد خان را گرفت.

پس از سپری شدن مدت پنج سال ۹۸۷/۱۵۷۹ هر دو دولت سفرای جدیدی تبادله نمودند : که عبدالرحیم بصفت سفیر بخارا به هند و میر نظام الدین پولاد بصفت نمایندهٔ اکبر شاه به بخارا به همراهی عبدی خواجه و سفرای بدخشان فرستاده شدند[۲۶]. بقول ابوالفضل، سفیر عبدالله خان به کشور هند به دربار اکبر شاه رسید، تا در خصوص تقسیم ایران با اکبر شاه به موافقه برسد[۲۷].

احتمالاً نامهٔ عبدالله خان حاوی چنان مضمونی بوده است . در این صورت میتوان گمان برد که او میخواست بداند که اکبر با صفویان که در این اواخر تماس های دیپلماتیک خویش را با هند شدت بخشیده است سوء نیتی را علیه خان نشینی بخارا در سر دارد یا نه ؟

گفتگوهای عبدالرحیم در هند به چه نتایجی انجامید روشن نیست. اما او در لحظهٔ عودت از آگره تنها نبود، اکبر شاه سفیر خویش پولاد را یکجا با او فرستاد.

عبدالله خان سفیر اکبر شاه را در اواسط ماه جون ۱۵۷۸ میلادی در محلهٔ بودنه قوروغی(در ۲۵ کیلو متری شمال غرب سمرقند) باکمال حرمت پذیرفت[۲۸].

بقول نویرا و ورما، که، ک.ا. انتونوف نیز با اوشان در این مورد توافق نظر دارد، که اکبر شاه ذریعهٔ سفیر خویش عدم موافقهٔ خویش را به پیشنهاد عبدالله خان مبنی بر تقسیم ایران ابراز داشت[۲۹]. نگارندهٔ اخیر، همچنین تأیید می نماید که میرزا پولاد ماموریت داشت که عبدالله خان را از تحقق پلان الحاق اجباری بدخشان منصرف گرداند[۳۰]. اما انجام این ماموریت به او میسر نگشت و افزون بر آن عبدالله خان او را تا آغاز نبرد خویش علیه بابا سلطان، بمنظور تصرف سمرقند معطل ساخت[۳۱] و انگیزهٔ را که او در پلان لشکرکشی بدخشان ملاک عمل خویش قرار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داده بود و برایش توضح نمود . از اطلاعاتی که حافظ تنیش بخاری ارایه میدهد، دیده میشود که در سال ۹۹۱ هجری / ۱۵۸۳ میلادی عبدالله خان در ارتباط به قیام امین سلطان در اندجان بسر می برد، شاه رخ میرزا نواسه سلیمان شاه قشون بزرگی را از بدخشان جمع آوری نموده به نواحی بلخ حمله ور شده آنجا را تاراج نمود . شاه رخ میرزا که از عودت عبدالله خان از لشکرکشی مطلع گشت، سید شاه حسن را با تحایف گرانبهایی به نزد عبدالله خان فرستاد و عبدالله خان قاصد را پس از شفاعت خواجه سعد به حضور خویش پذیرفت و خان از قبول پوزش خواهی شاه رخ میرزا امتناع ورزید[۳۲].

عبدالله خان پس از رخصت نمودن شاه حسن شورای نظامی خویش را دایر نمود که در آن موضوع تهاجم به بدخشان را پیش از فرا رسیدن بهار سال ۹۹۲ / ۱۵۸٤ میلادی به تصویب رسانید . شاه رخ میرزا در حالیکه از جانب نیروهای شیبانیان تعقیب می گردید به کشِنده رسید و از آنجا قاصدی همراه با پیامی در خواست کومک مینمود به آگره فرستاد و این کومک را بدست نیآورد و به عقب کوه های هندوکش رانده شد[۳۳]. اکبر در همین سالها مصروف مجادلات داخلی بود (قیام شهزادگان راجپوت جداگانه و قیام همگانی در بهار، بنگال، کشمیر، گجرات و بلوچستان) و حتی در صورت مساعدت اوضاع هم گمان نیمرفت که بتواند به نحوی از انحاء به شاه رخ کومک نماید.

عبدالله خان در پاییز ۹۳۳ هجری / اکتوبر ۱۵۸۵ میلادی سفارت جدیدی به سر کردگی سید امیر قریش[۳٤] به هند گسیل داشت تا بتواند در خصوص الحاق اجباری بدخشان اکبر را نرم ساخته و هم در جهت متمایل ساختن بابریان مبنی بر اتحاد آنان بر علیه صفویان کوششی نموده باشد. چنان که ابوالفضل میگوید : اکبر به درخواست پیام مصّرانهٔ بخارا راضی شد که قرارگاه خویش را از اتک به بنارس منتقل گرداند جایی که خود اکبر در رابطه با جنگهایش برعلیه افغانها در لاهور در آن جا حضور داشت[۳۵].

اکبر در لاهور در پیام خویش که ذریعه حکیم حُمام و صدر جاه خان عنوانی عبدالله خان فرستاد (سفارت بتاریخ ۲۸ اگست ۱۵۸٦ میلادی از هند حرکت و بماهٔ رمضان ۹۹۵ هجری / اگست ۱۵۸۷ میلادی به هرات رسید)، شاه رخ میرزا را سرزنش نموده و آرزو برد که عبدالله خان تقصیر او را مورد عفو خویش قرار دهد[۳٦] و گذشته از آن، نیروهای ضد اوزبیکی بدخشان را حمایت کرد، همچنان به اقدامات سلیمان شاه و شاه رخ میرزا را که در سال ۱۵۸٦ – ۱۵۸۷ میلادی دو مراتبه هندوکش را عبور نموده و در حدود و ثغور خان نشینی بلخ تهاجم برده بودند . به دلیل این که تالقان، کشم، ختلان و قوشمه در آن زمان شامل قلمرو ایشان بود، بناءً

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قندوز را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش در آوردند، مهرتأیید گذاشت[۳۷].

میتوان تصور کرد که شاه رخ و سلیمان بدون حمایت یک قدرت بزرگ بتوانند به برداشتن چنین گامی پر مخاطره جرئت نمایند ؟

قیام کابل در ۹۹۷ هجری / ۱۵۸۹ میلادی و ظهور شهزاده محمد زمان در عرصهٔ مبارزه با شیبانیان مسائل است در خور غور و تعمق . حوادث بیان شده همزمان با آمدن اکبر به کابل (۱۳ سپتامبر ۱۵۸۹ میلادی مصادف است)[۳۸]. از قرائن معلوم میشود که گویا هم شورشیان و هم محمد زمان از جانب اکبر حمایت شده بودند . اطلاعات ارزنده را دراین مورد نویر و وارما، در اختیار ما میگذارند وارما، عقیده دارد که محمد زمان یک نمایندهٔ خاص به نزد اکبر فرستاد تا حمایت اکبر را نسبت بخودش جلب نماید اما بابری بمنظور حفظ روابط حسنه با شیبانیان تقاضای محمد زمان را رد نمود[۳۹].

و اما نویرا، صریحاً اظهار می دارد که اکبر بهر حال اقدام تیموریان را در بدخشان تأیید مینمود[٤۰]. زیرا معطل ساختن احمد علی آتالیق فرستادهٔ شیبانیان توسط اکبر تا پایان اقدامات محمد زمان در بدخشان خود گواهی خوبی مبنی بردلچسپی اکبر نسبت به چگونگی سیر وقایع در بدخشان است[٤۱]. عبدالله خان همه این وقایع را به آرامی تحمل نمود اما عبدالمومن حکمران بلخ از این همه به شدت عصبانی گردیده و حتی یک پیام تند و زننده ی را به اکبر فرستاد.

مناسبات سیاسی بخارا مانند بلخ با هند برای مدت مدیدی در توازن ماند، صرف در دههٔ اخیر قرن شانزدهم میلادی این روابط رو به وخامت گرایید[٤۲] و تا سرحدی حاد گردید که آن دو دولت با هم در آستانهٔ جنگ قرار گرفتند .

نویر، هدف انتقال قرارگاه اکبر را از اتک به لاهور که به نظر ما نیز وفق می نماید، چنین توضیح می دهد: که اکبر به این منظور که خودش شخصاً در محل فعالیتهای محاربوی لشکریانش در بلوچستان و زابلستان نزدیک باشد، به این عمل مبادرت ورزید[٤۳]. اکبر در مورد اعزام سپاه به نیمروز چندان ثابت قدم و مصمم نبود . در این خصوص در « بحرالاسرار » دلایل اثباتیه تلویحی سراغ داریم، عبدالله خان در این رابطه از وضع زابلستان تشویش داشت و دین محمد سلطان را فرمان داد که سرحدات نیمروز را تحکیم بخشد و عبدالله خان خودش نیز به فوریت با نیرو های خویش در آنجا حضور یافت[٤٤].

روابط سیاسی بخارا[٤۵]، بلخ و هند در امتداد قرن های هفدهم و آغاز قرن هجدهم میلادی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به استثنای دوره های جداگانهٔ که به بغرنجی گراییده است در مجموع بحسن همجواری سپری شده است .

خاطر نشان باید نمود که نه در منابع کتبی هندی و نه در منابع کتبی آسیای میانه میتوان در این مورد چیزی را پیدا کرد که قادر به توضیح چگونگی این روابط تا آغاز سالهای سی ام قرن هفدهم میلادی باشد .

از قول محمود بن امیر ولی، مدت ده سال میان بلخ و هند دوستی و اتحاد (سخن در مورد وقایع ۱۰۴۸ هجری / ۱۶۳۸ – ۱۶۳۹ میلادی است) وجود داشته است[۴۶]. بناءً تماس های سیاسی میان آنان تقریباً در ۱۶۲۵ میلادی یعنی در سالهای اخیر حکومت جهانگیر احیا گردیده بود (۱۰۱۴ – ۱۰۳۷ هجری / ۱۶۰۵ ۱۶۲۸ میلادی) در اوایل میان هر دو دولتین مناسبات همبستگی نیک وجود داشته است، که در این خصوص سفارت آگره ۱۰۳۵ هجری / ۱۶۲۵ میلادی شاه خواجه نقشبند گواهی می دهد . نقشبند آنزمان ماموریت دیپلماتیک خویش را مؤفقانه انجام داده و بحیث سفیر بلخ در هند، تا ۱۰۴۴ هجری / ۱۶۳۴ – ۱۶۳۵ میلادی ابقاء گردیده بود[۴۷].

اما این روابط در سال ۱۶۳۸ میلادی در نتیجهٔ اقدامات تجاوز گرانهٔ متقابل ندر محمد خان و هم شاه جهان علیه همدیگر و بعداً اخلاف آنان این رویه را ادامه دادند تا حدودی تیره گشت .

همه از این آغاز شد که شاه جهان فعالیتهای خویش را در سرحدات خان نشینی بلخ شدت بخشید و در کابل یک نیروی عظیمی را جابجا نمود و ندر محمد خان از راه گردنه های هندوکش بسوی هزاره جات عبور نمود . به این ارتباط به سفارت حکیم حاذق سفیر هند به دربار بلخ و بخارا که نخست از بلخ و بعداً از بخارا دیدار بعمل آورده است مختصر مکثی مینمایم .

نظام الدین به استناد « پاد شاه نامه » تاریخ حرکت سفارت حکیم حاذق را شانزدهم ربیع ۱۰۳۸ هجری / ۱۵ نوامبر ۱۶۲۸ میلادی وانمود می سازد[۴۸]، بگمان ما این اظهارات موصوف چندان معتبر نیست . این مطلب به ادامهٔ روایت در خصوص سرکوبی بلوای تاشکند توسط امام قلی خان (در بهار ۱۶۳۵ میلادی) در « تاریخ مقیم خانی » گنجانیده شده است[۴۹]. به شهادت محمود بن امیر ولی دیده میشود که روابط دیپلماتیک میان دولتین در آنزمان به این ترتیب انکشاف یافته است : در سال ۱۰۴۶ هجری / ۱۶۳۷ میلادی مولانا عبدالغفور سفیر ندر محمد خان از بلخ عازم آگره شد. پس از سپری شدن مدت یک سال، موصوف از آگره به بلخ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عودت نمود و به ندر محمد خان گزارش داد که شاه جهان نیروی های خویش را بمنظور مجازات قزلباشان شورشی بصوب کابل سوق میدهد و در ضمن، تقاضای حکمران هند را در مورد فرستادن امیر منصور خواجه به هند بمنظور ترتیب نهایی اسناد رسمی معاهده به خان بلخ اطلاع داد . ندر محمد خان به تقاضای شاه جهان جواب مثبت داده و امیر خواجه منصور را همراه با تحایف گرانبهایی به قیمت مجموعاً هفتصد هزار تنگه به دربار آگره فرستاد[۵۰]. حکیم حاذق سفیر هند، فقط شش ماه پس از مواصلتش به دربار بخارا بحضور امام قلی خان پذیرفته شد[۵۱]. اما امیر منصور خواجه در آغاز ماه می ۱۶۳۹ میلادی یعنی یک سال پس از رفتن حکیم حاذق به بخارا، به هند رفت بنابر این آمدن سفیر هند را از بخارا، نه از تاریخ ۱۰۳۸ هجری / ۱۶۲۸ میلادی بلکه از تاریخ ۱۰۴۷ هجری / ۱۶۳۷ - ۱۶۳۸ میلادی باید شمرد .

اما سفیر بلخ آنزمان نتوانست به آگره برود بجانب کابل رفت، چونکه در این اثنأ شاه جهان نیروی اصلی خویش را به سرحدات جنوبی خان نشینی بلخ تمرکز داده و قرارگاه خویش را به کابل انتقال داده بود در همین جا منصور خواجه را نیز بحضور پذیرفت[۵۲] . اما یکسال پیش ۱۰۴۷ هجری / ۱۶۳۷ میلادی حکمران صفوی قندهار، علی مراد خان قندهار را به قوای هند تسلیم داده بود[۵۳].

در چنین اوضاع و احوال بلخ و هم بخارا نمی توانستند شیپور خطر را برضد یکدیگر ننوازند . چنانچه نمایندهٔ بلخ، عبدالرحمن در سال ۱۶۳۸ میلادی بقصد آگره روانه بود که در کابل از جانب شهزاده شجاع متوقف و معطل گردید[۵۴]. این ها همه مطالبی بود که در خصوص روابط متقابل هر دو دولت بیان گردید و قسمیکه درآتیه می بینیم جانب اشترخانیان نیز تدابیر بالمثل جوابیه اتخاذ نموده بودند و سفارت منصور خواجه با تقاضا نامهٔ اخطاریه به کابل رفته بود . و به سفیر بلخ این چنین هدایت داده شده بود : « اگر شاه جهان از کابل واپس بجانب هند بر میگردد، در آنصورت تو او را به فاصلهٔ سه توقفگاه مشایعت کرده واپس به عقب بر گردد و در عکس صورت به فوریت پیکی و پیامی به ما بفرست »[۵۵].

بقول همان منبع، گویا، شاه جهان از عمل رخ داده نادم است و آمدن خویش را چنین توجیه نمود که محض میخواهد « از ساحهٔ قلمرو خویش باز دید » نماید . اگر قول مؤرخ معتبر باشد شاه جهان « فرمان داد که همان روز تمام قوایش با تمام ساز و برگ سفر واپس به جانب هندوستان خود را عقب بکشد »[۵۶]. در این جا ما مداحی محمد یوسف را بوضاحت می بینیم . محمود بن امیر ولی هم عصر این وقایع در این مورد دلایل جدی تر و معتبری می آورد . بروفق اظهارات محمود بن امیر ولی، سوق یک لشکر بزرگ به بسر کردگی عبدالعزیز سلطان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از بدخشان و عبور از هندوکش و مغلوب ساختن لشکر هندی که در آنزمان در هزاره جات بود عللی است برای حضور شاه جهان بکابل[۵۷] بنابر آن ظاهراً بستن پیمان صلح از جانب شاه جهان با ندر محمد خان و فرستادن خاتم بالخیر و مظفر حسین را در ترکیب سفارت هند با تحایف گرانبها به بلخ را معلول آن دانست . سفرا به یازدهم ماه صفر ۱۰۴۹ هجری / ١٤ جون ١٦٣٩ میلادی به بلخ رسیدند و سفرا از جانب خان پذیرفته شدند و محتویات گفتگوها واضح نگردیده است . محمود بن امیر ولی میگوید گمان میرود که سفارت و تحایف به منزلت دو عامل اثرگزار به برقراری صلح و اتحاد ممکنه میان مملکتین را امیدوار ساخت[۵۸]. مزید برآن قوای هندی آهنگ عودت نکرده و در مواضع خویش تا ماه های جون و جولای ١٦٣٩ میلادی در آنجا پاییدند، در آن لحظه ندر محمد خان از بخارا مطالبهٔ کومک نمود این مراتبه امام قلی خان با سیزده هزار نفر لشکر بجانب کلیف عزیمت نمود و اما، بیگ اوغلی اتالیق با لشکر غیر منظم چریک از سمرقند، حُضار و حصار ازگذرگاه رودخانه آمو بجانب ترمذ حرکت کرد. به روز شنبه در ۱۸ ربیع الاول ۲۰/۱۰۴۹ جنون ١٦٣٩ هر دو بخش قوای آنان در ساحهٔ بلخ ظاهر گشتند. به روز بعد درمورد جمع آوری قوأ از نواحی بلخ فرمان داده شده بود که در یک مدت کوتاه یک نیروی به کمیت بزرگ تدارک گردید . اما ادامهٔ لشکرکشی از جانب خان متوقف گردید، زیرا پیش از آغاز تهاجم از راه درهٔ گز، منصور خواجه از کابل عودت کرده و به خان در خصوص از پا در آمدن قطعات هندی که به هزاره جات فرستاده بود گزارش خویش را، ارایه نمود . پس از این شکست، اردوی شاه جهان را یک هیجان و آشفتگی فرا گرفته بود، زیرا که سه هزار عسکر، اسپ، قاطر و فیل های خویش را رها کرده و به تعداد دوازده هزار نفر ساز و برگ جنگی خویش را انداخته و خودشان تیت و پراگنده شده بودند.

شادی خان، سفیر دولت هند که با منصور خواجه یکجا به بلخ آمده بود اطلاعیه منصور خواجه را تأیید کرد و از جانب شاه جهان به خان بلخ اطمینان داد که لشکر خویش را از حدود و ثغور قلمرو خان نشینی بلخ عقب بکشد[۵۹]. هر دو خان بصلح توافق نمودند و در اواسط سپتامبر ١٦٣٩ میلادی قوای خویش را از کاهمرد عقب کشیدند و فقط آنزمان بود که به سفرای هندی خاتم بالخیر و مظفر حسین اجازه داده شد که واپس به اوطان خویش هندوستان عودت نمایند و تا جایی که مربوط به شادی خان میشود موصوف را دربلخ نگهداشتند و پس از سپری شدن مدت هشت ماه یعنی دهم ذوالحجهٔ ۱۰۴۹ هجری / ٥ اپریل ١٦٤٠ میلادی اجازهٔ عودت را حاصل کرد[۶۰].

در « بحرالاسرار » در زمرهٔ حکایات که در بارهٔ وقایع مربوط بسالهای ١٦٤٠ میلادی میشود، حکایتی در خصوص عودت اوزبیک خواجه داد خواه از هند به بلخ در اواسط ماه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رمضان ۱۰۵۰ هجری / در آخر سال ۱٦٤۰ میلادی نشان داده شده است[٦١]. احتمالاً موصوف به هند بمنظور ترتیب نهایی اسناد رسمی قرار داد صلح رفته بود . به این صورت روابط صلح آمیز میان دولت های بلخ و هند بابری در زمان زمامداری ندر محمد خان و شاه جهان اکثراً به خصومت می گرایید و گاه گاهی هر دو کشور به امور داخلی یکدیگر مداخله میکردند. بگونه ی مثال، شاه جهان و هم ندر محمد خان با دلچسپی خاصی فراریان یکدیگر خویش را پناه می دادند.

در سالهای اخیر حکومت عبدالله خان ثانی علیه موصوف توطئه سوء قصد چیده بودند دو نفر توطئه گران خواجه وقاص و میر یحیی با فرار در هند از عقوبت نجات یافتند و در آنجا فعالیتهای ضد شیبانی را پیشه کردند . در سال ۱٦۳۹ میلادی ندر محمد خان تقاضای مبنی بر اعاده هر دو خیانت کار را از دولت بابری هند نمود مگر به این تقاضای خان بلخ ترتیب اثر داده نشد[٦٢]. در ماه ربیع الاول ۱۰٤۸ هجری / جون - اگست ۱٦۳۸ میلادی یساول های خان ترتیب فرار باقی سلطان را دادند و از بلخ به قلعهٔ بربر بردند و از آنجا به آگره اطلاعیه فرستادند و در اطلاعیه گفته میشد که سلطان موصوف این جا منتظر کومک است[٦٣]. اگر تمام مناسبات حاد شدهٔ این زمان و فضای مملو از هیجان که در سرحدات دولت ها بوجود آمده بود در نظر گرفته شود وقایعی که به آن اشاره شد گمان نمی رود که چیزی تعجب آور باشد .

وقایع پاییز سال ۱٦٤۰ میلادی سزاوار دقت است و آن اینکه در بدخشان جاسوسی بنام مراد بخشی، زیر پوشش پیشهٔ تجارت، بخود تغییر قیافه داده بود و اشخاص با نفوذ آن دیار را می خرید توقیف گردیده بود[٦٤].

دولت بلخ با دولت هند بابری عیناً همین سان روابط و بر خورد داشت در این راستا بایسنقر نواده ی اکبر بابری و دانیال پسر بایسنقر سر گذشت عبرت انگیز و آموزندهٔ دارند . در دوران کشمکش ها و نفاق و شقاق داخلی که بلا فاصله پس از مرگ جهان گیر مشتعل گردیده بود، بایسنقر ابتدأ به بلخ و بعداً در بدخشان حضور یافت و در بدخشان به جمع آوری همفکران خویش پرداخت، ندر محمد خان بمقابل این حرکات بایسنقر طوری وانمود کرد که گویا اصلاً چیزی را احساس نکرده است . بایسنقر با تدارک قوا در بدخشان عازم کابل گردید، ندر محمد خان این را « احساس نکرد »[٦٥]، در این قضیه ندر محمد خان مطمئن بود که در صورت فرجام پیروزمندانهٔ اقداماتش در همسایگی خویش در اقتدار کابل نفر خویش را خواهد داشت .

واقعاً که بایسنقر پس از عودت بکابل فعالیتهای شدیدی علیه شاه جهان براه انداخت که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در نتیجه بایسنقر مجبور به فرار از کابل گردید[۶۶].

بقول فرانسوه بیرنی، حکمرانان بلخ و بخارا آگاهی های دقیق و مؤثقی در خصوص اوضاع داخلی هندوستان در اختیار خویش داشتند در ارتباط به این حقایق خیلی ها جالب توجه است.

در سال ۱۰۶۹ هجری / ۱۶۵۸ میلادی اورنگزیب در هند قدرت را غصب نمود . سبحانقلی خان فرمانروای بلخ، سفارت بزرگ همراه با پیام در رابطه با رخ داد میمون جلوس اورنگزیب بر سریر سلطنت هند فرستاد. فرانسوه بیرنی، که در مراسم بار یابی هیئت اعزامی بلخ حضور داشت متوجه این امر گشت که اشترخانیان در خصوص اوضاع داخلی کشور هند، و شانس برنده شدن هر یک از مدعیان تاج و تخت دولت هند اسناد غیر قابل انکار در اختیار خویش دارد و بدین ملحوظ با شخص اورنگزیب تماس بر قرار مینمایند زیرا که؛ از نظر آنان شانس برنده شدن اورنگزیب نسبت به سایر مدعیان تاج و تخت هند بالا تر است[۶۷].

مدارکی که در خصوص روابط خان نشینی بلخ و هند در نیمهٔ دوم قرن هفدهم و آغاز قرن هجدهم میلادی معلومات می دهد، منابعی است که بزبان فارسی در هند تحریر شده است و اما منابع کتبی آسیای میانه فقط اسناد و مدارک اندکی را در این خصوص احتوا می نمایند . این اسناد و مدارک با محاسبهٔ اوضاع سیاسی امکان آنرا بدست می دهد که تا به این نتیجه رسید، که هم دولت بلخ و هم دولت هند بابری همواره سعی و تلاش داشته اند که روابط شان صلح آمیز و دوستانه باشد و بناً، روابط منظم و مرتب به سطح سفارت از جمله شاخصهای اصلی مناسبات حسنه دولتین هند و بلخ به شمار می آیند.

روابط حسن همجواری با بلخ، به اورنگزیب امکان داد که در مدت سالهای دراز حکومت خویش ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هجری / ۱۶۵۸ - ۱۷۰۶ میلادی مصروف فتوحات مناطق جدید مانند (مَرَور، دیکان، بی جاپور، گل کندی وغیره) و سرکوب شورش های عشایر افغانی (یوسف زایی، ختک، افریدی)، در گیر مبارزه علیه شیواجی و محاربه علیه مَرَت خو و سیک ها شود[۶۸].

حکمرانان بلخ سبحانقلی خان، اسکندر سلطان، ابوالمنصور خان، صدیق محمد و دیگران از یک سو مصروف مبارزه علیه بخارا و از جانب دیگر، درگیر مبارزه علیه تجزیه طلبی های دودمانی قشر بالایی فئودالی عشایر کوچی بودند . به این علل گمان نمی رفت که آنان بتوانند که به امور داخلی یکدیگر مداخله نمایند. می باید خاطر نشان ساخت که چه از نگاه کمیت و چه از لحاظ صلاحیت نمایندگی در زمرهٔ سفرای که در دوران اورزگزیب از سایر دول به هند آمده اند، مقام نخست مانند گذشته متعلق به سفرای بلخ و بخارا میشود . در « عالم گیر نامه »

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

درج است که، در این دوران از ایران به هند به کمیت سه سفارت و از ترکیه دو سفارت و از کاشغر صرف یک سفارت داشته و در حالیکه از بخارا و بلخ از هر یک هشت، هشت مجموعاً شانزده سفارت را دولت بابری هند پذیرا شده است . که این خود مؤید روابط دوستانه در دوران یاد شده، میباشد.

در سال ۱۰۷۰ هجری / ١٦٦٠ میلادی پس از دو سال اقامت نخستین سفارت بلخ در دربار اورنگزیب، سبحانقلی خان به اورنگزیب تحایف گرانبها و تقدیر نامهٔ ممدوح تقدیم نمود . سفیر بوطن باز نگشت و در هند وفات نمود همرکابان سفیر در حیطهٔ توجه خاص در بار قرار داشتند و در اثنأی عودت بوطن بیست هزار روپیه و تحایف گرانبهایی از جانب اورنگزیب دریافتند .

بالمقابل از هند سفارت به صوب بلخ و بخارا در ۲۳ ذوالقعدهٔ ۱۰۷٤ هجری / جون ١٦٦٤ میلادی تحت ریاست مصطفی خوافی حرکت نمود . اورنگزیب ذریعه سفیر خویش تحایف گرانبها و پیامی به عبدالعزیز خان و سبحانقلی فرستاد[٦٩]. پیام اورنگزیب تا زمان ما حفظ نگردیده است. بنابران، در مورد وظایف و اهداف این سفارت ها ابراز نظر مشخص دشوار است . با داوری در قبال وقایع که در نیمهٔ نخست سالهای شصتم قرن هفدهم میلادی که در هند رخ داده است (محاربات در راجپوتان با دولت مرهته ها و دیگران)[۷۰]. میتوان گمان برد که پیام حاوی پیشنهاد در مورد صلح و حسن همجواری بوده است .

بر عکس در زمان سبحانقلی خان، بلخ از بحران سیاسی نجات یافته بود و مزید بر آن در سالهای اخیر در زمان زمامداری ندر محمد خان، بلخ تقویه گردیده و کاملاً از تحت نفوذ بخارا جهیده بود[۷۱]. به این ترتیب اورنگزیب مجبور بود که تا صلح بر قرار شده با بلخ را گرامی بدارد . اینجاست که چرا اورنگزیب، لحظهٔ که شاه عباس دوم (۱۰۵۲ – ۱۰۷۷ هجری / ١٦٤٢–١٦٦٦ میلادی) سعی ورزید که او را بمبارزهٔ مشترک علیه بلخ متمایل گرداند تقاضای او را رد نمود .

شادمان خواجه سفیر جدید سبحانقلی خان که در ماه جمادی الثانی ۱۰۷۹ هجری / نوامبر ١٦٦٨ میلادی در دهلی در دربار اورنگزیب حضور یافت و در مدت اضافه تر از یکسال اقامت خویش در حیطهٔ توجه خاص و حرمت زیاد دربار اورنگزیب قرار داشت و در زمان باز گشت بوطن بیست و پنج هزار روپیه، فیل با جل پوش مرصّع با زیورات بکمیت قابل ملاحظه و هدایای گرانبهای متنوع، به شخص سفیر و به همرکابان وی به هر یک ده، ده هزار روپیه هدیه گردیده بود[۷۲].

با صلاحیت ترین سفیر هندی در دربار بلخ و بخارا، سفارت، یکه تاز خان بود، موصوف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مدت اضافه تر از چهار سال را در آنجا بسر برد و در دسامبر ۱٦۷۵ میلادی به هند واپس عودت نمود در « عالم گیر نامه » یک تعداد هدایای گرانبها و تحایف ذیقیمتی را که برای عبدالعزیز خان تخصیص داده شده بود می شمارد که از هند با خود آورده بود و هم گفته میشود که پس از عودت او از بلخ یکجا با او سفیر بلخ محمد طاهر به هند آمد . سفیر بلخ توانست که طرف نوازش و تفقد خاص اورنگزیب واقع شود[۷۳].

مناسبات بلخ و هند در سالهای زمامداری صدیق محمد، قدری بوخامت گرایید و روابط سفارت بین شان قطع و در دربار بلخ ذهنیت های ضد بابری شکل گرفت به تأیید اورنگزیب که در پیام خویش به سبحانقلی خان که در بهار ۱٦۸٤ میلادی ذریعه سفیر خویش، زبر دست خان فرستاده بود عامل اصلی قطع روابط هند و بخارا، صدیق محمد خان را که « با خود نمایی و تکبر ویژهٔ جوانی خود، پا از گلیم خویش فرا تر نهاده و بدون درک مکلفیت های خویش با گردن کشی در نواحی سرحدی آن سر زمین تحریکات و شورش های را بر پا کرده است، دانست »[۷٤]. اما در تضعیف روابط دوستانه میان هند و بلخ آنقدر یکه بی نظمی ها، اختلافات و خصومت های تشدید شده میان گروه بندی های مختلف دوران زمامداری صدیق محمد در خان نشینی بلخ ذیدخل بوده، نقش خود صدیق محمد آنقدر ها موثر نبوده پس از سقوط صدیق محمد میان دولتین هند و بلخ مجدداً تماس های دیپلماتیک از سر گرفته شد.

بگونه مثال مؤرخ هندی در مورد آمدن سفارت بلخ به سرکردگی خواجه زاهد درسال ۱۱۱۵/۱۷۰۳ و همچنان مهتر مبارک در اخر ماه ربیع الثانی سال ۱۱۱۷ مطابق ۲۰ اگست ۱۷۰۵ به هندوستان که مورد استقبال گرم دربار هندی قرار گرفته بودند، اطلاعاتی موثقی ارایه داده است[۷۵].

روابط متقابل بین دولتین در سالهای اخیر چگونه شکل گرفته بود اظهار نظر درباره آن دشوار است . پس از مرگ اورنگزیب و سبحانقلی خان در هند و آسیای میانه اختلافات و نفاق و شقاق های میانفئودالی شدت یافته و کشمکش های فرقه یی و گروهی دسته های مختلف قوت گرفت که البته در مورد روابط دولتین موصوف یاد آوری شده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روابط خان نشینی بلخ با دولت ایران

بقول منابع کتبی درامتداد قرن شانزدهم میلادی ایران و بلخ در حال مخاصمت قرار داشتند، محاربات بزرگ که در ساحهٔ خراسان، ماوراءالنهر و بلخ پیش برده شده بود باکشتار و تلفات جانی بی شمار و خسارت مالی عظیمی همراه بوده است در این زمینه حکمرانان بلخ، اهداف سیاست خارجی خویش را بگونه ی تصنعی زیر پرده مذهب پوشانیده و خود را بنام مبارز راه تذهیب عقاید سنی قلمداد نموده و این جنگهای خونین را موّجه جلو می دادند اما در واقعیت امر یک سیاست کاملاً توسعه طلبانه را تعقیب می نمودند . در این جنگهای خونین حکمرانان بلخ شخصاً اشتراک می ورزیدند و به همین گونه کستین قرا سلطان و عبیدالله خان در مراتب پنجم و ششم تهاجمات قشون بلخ در خراسان ۹۳۵ – ۹۳۸ هجری / ۱۵۲۸ – ۱۵۳۱ میلادی شخصاً اشتراک ورزیدند.

در لشکر کشی های اخیر خویش عبیدالله خان و کستین قرا سلطان هرات را محاصره کردند و امرأ و سلاطین دیگر را به مناطق دیگر مانند: مشهد و سبزوار و بُست فرستادند در این زمان شاه طهماسب در آذربایجان بود و نمی توانست به بهرام بیگ لر بیگی خراسان کمک نماید . اوزبیکان، مناطق یاد شده را تسخیر کردند و اما هرات را نتوانستند به تصرف خویش در آورند، محاصره هرات به مدت هجده ماه طول کشید با وصف فشار گرسنگی و محرومیت شدید باز هم تهاجمات اوزبیکان را دفع و طرد میکردند . کستین قرا سلطان مخفیانه از عبیدالله خان و سایرین، از محاصره شدگان هرات حمایت می کرد و شبهنگام ها به آنان گوسفند و اسپ می فرستاد[۷۶]، احتمالاً کستین قرا سلطان از تقویه شدن عبیدالله خان هراسان شده بود و سعی می نمود که تیول خویش را غیر وابسته و آزاد نگهدارد . در آغاز ۹٤٤ هجری / ۱۵۳۷ – ۱۵۳۸ میلادی بین ایران و بلخ (اگر تاخت و تازها و تهاجمات دو مراتبه گماشتگان بلخ هر یک بیرم اوغلان را در گرجستان و حاکم چیچکتو حق نظر را به بادغیس و ساحهٔ هرات طرف توجه قرار ندهیم)، مناسبات نسبتاً صلح آمیز بر قرار بود . و پس از سیزده سال فقط در سال ۹۷٤ هجری / ۱۵٦۷ میلادی عبدالله خان ثانی شیبانی در خراسان یورش برد . در خصوص یورش بار نخست بیرم اوغلان در بادغیس و ساحهٔ هرات از قول اسکندر منشی بیگ حاکی است که این یورش هنوز در آستانهٔ لشکر کشی کرت ششم عبیدالله خان در خراسان بوقوع پیوست، در این یورش بیرم اوغلان خود را تا حومهٔ هرات رسانیده و آن دیار را بدست چپاول سپرد[۷۷].

تهاجم بار دوم بیرم اوغلان بخراسان حکایت شایان توجهی دارد. بقول محمود بن امیر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ولی، تقویت بیشتر بیرم اوغلان موضوع جلوس پیر محمد خان را بر سریر سلطنت بلخ مساعد گردانید و پیر محمد خان افزون برآن غرجستان، گرزوان را نیز به بیرم اوغلان واگذار شد . در سال ۹۵٤ هجری / ۱۵٤۷ میلادی بیرم اوغلان بخراسان حمله ور گردید و عشایر بادیهٔ نشین (احشام و ایماقان)،حوزهٔ هرات، فراه و سیستان را به غارت برد . حکمران قزل باش خراسان محمد خان بیگ اوغلی که از شاه طهماسب ناراضی بود با بیرم اوغلان به گفتگو نشست « اظهار صداقت و وفاداری و توافق کرده و پیشنهاد نمود که یکدیگر را محترم شمرده شرف و حیثیت همدیگر را حفظ نمایند . »[۷۸]

بقول محمود بن امیر ولی، بیرم اوغلان پیشنهاد او را رد نمود و پس از مرخص شدن سفیر هرات، بیرم اوغلان مجدداً تهاجمی بالای خراسان اجرا کرد و منطقهٔ هرات را بویرانه مبدل ساخت و باشندگان آن دیار را به غرجستان نقل و مکان داد[۷۹]. محمد بیگ اوغلی از تمام ساحهٔ خراسان قشونی را جمع آوری کرد و در آغاز ماه رجب ۹۵۵ هجری / اگست ۱۵٤۸ میلادی به عزم جنگ علیه بیرم اوغلان روانه گشت و در عرض راه دانست که بیرم اوغلان به قصد تهاجم بولایت چغچران روانه گشته است و بفوریت به تعقیب او پر داخت و بطور غیر محسوس در ایلاق گنبد واقع در قریب های چغچران گیرش آورد در اینجا (سوم شعبان ۹۵۵ هجری / هشتم نوامبر سال ۱۵٤۸ میلادی) که پیش قراولان قشون قزلباشان بر اردوگاه فارغ البال بیرم اوغلان تعرض نمودند . بیرم اوغلان مصروف تحکیم محل و موقعیت خویش که در نشیب دامنهٔ کوه واقع بود، گردید قزل باشان تمام راه های ورودی را بروی او بستند و چند روز بیرم اوغلان را در حال محاصره نگهداشتند، زمانی که، قزل باشان مطلع گشتند که پیر محمد خان به غرجستان یورش برده است بناءً قزل باشان مجبور بودند که با بیرم اوغلان قرار داد صلح را امضأ و به صوب هرات عودت نمایند[۸۰].

در ختم سال ۹۵۵ هجری / دسامبر ۱۵٤۸ میلادی در حومهٔ بوحارز، بیرم اوغلان و حق نظر اوغلان با چابک سواران خویش پدیدار گشتند، قزاق سلطان در این خصوص به پدر خویش محمد بیگ اوغلی اطلاع داد و پدرش سپاه بسر کردگی اُویس سلطان به کومک او فرستاد که بیرم اوغلان و حق نظر اوغلان زمانیکه در این مورد اطلاع یافتند واپس به عقب بر گشتند و در حصهٔ پل خاتون در سه راهی بکمین نشستند . جنگ بوقوع پیوست در این جنگ قزل باشان تلفات سنگینی را متحمل گردیده و نهصد نفر کشته داده و بسوی هرات پا بفرار نهادند . چابک سواران غنایم زیادی مانند: اسپ، اشتر، اسلحه و البسهٔ گرانبها وغیره اشیأ بدست آوردند[۸۱].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگر بقول مؤرخ شاه عباس باور داشته باشیم در آتیه شاه طهماسب اول و کستین قرا با هم معاهدهٔ صلح بستند و در آن تعهدات متقابل سپردند . چنانچه کستین قرا متعهد شده بود که منبعد به خراسان دست درازی ننماید[۸۲]. روابط سفارتی میان آنان خیلی ها محدود بود، مگر بهر حال در سالهای آخیر زمامداری، کستین قرا و پیر محمد خان مؤقتاً یورش ها و جنگ های دوامدار را قطع کردند، در این برهه زمانی با داوری متکی به منابع کتبی دست داشتهٔ ما، در سه نوبت روابط سفارتی بین ایران و بلخ بخوبی وضاحت دارد .

نخستین سفارت از بلخ به ایران در ۹٤٤ هجری ۱۵۳۸ میلادی لحظهٔ که طهماسب اول پس از تسخیر قندهار بهرات عودت کرده بود، حضور یافته بود چه کسی در رأس این سفارت قرار داشت، هدف و وظایف این سفارت چه بود ؟ بخوبی روشن نیست . اسکندر منشی می گوید که این سفارت بمنظور اظهار تبریکیه و تهنیت به طهماسب بخاطر مبارزهٔ موفقیت آمیز او در اشغال قندهار به هرات آمده بود. پس از سپری شدن سال در ۹٤۸ هجری / ۱۵٤۱ میلادی خان چوهره سفیر کستین قرا « جهت اظهار اطمینانیه و زدودن ذهنیت مخدوش شکل گرفته میان دولتین » به قزوین آمده بود .

روابط صلح آمیز میان دولتین در زمان پیر محمد خان بگونه ی ملموسی تحکیم پذیرفت و روابط بحدی دوستانه شد که گویا طهماسب اول، تحایف که سفرای سایر دول به اصفهان با خود آورده بودند، به فرستاده های پیر محمد خان بخش نموده است[۸۳]. روابط اوزبیکان با صفویان مجدداً در سال ۹۹٦ هجری / ۱۵۸۸ میلادی پس از اشغال هرات توسط عبدالله خان بوخامت گرایید. و این خود علتی بود که عبدالمومن شیبانی والی بلخ فعالیتهای تجاوز گرانهٔ خویش را علیه ایران موجّه بداند[۸٤]. با استفاده از فرصت که شاه عباس اول، از جانبی با ترکیه داخل جنگ بوده و از جانبی هم مصروف فرونشاندن بلوا ها و اغتشاشات داخلی در کشور خویش بود. عبدالمومن حاکم بلخ در سال ۹۹۸ / ۱۵۹۰ میلادی در ساحهٔ خراسان به تهاجم پرداخت، شهر های جام، کوه سیاه، غوریان، فوشنج، نیشاپور و مشهد را اشغال نمود. مگر صفویان به این ضایعه که مناطق مهم حیاتی خراسان زمین به حساب میآمد تن در نداده و هر چه بیشتر به شدت فعالیتهای خویش افزودند و با تشکیل اتحاد با حاجی محمد خان علیه عبدالمومن خان به مقابله پرداختند (۹٦۹ هجری / ۱۵٦۲ میلادی، ۱۰۰۲ هجری / ۱۵۹٤ میلادی ، بار ثانی ۱۰۰٦ هجری / ۱۵۹۸ میلادی و ۱۰۱۱ هجری / ۱٦۰۲ میلادی)، با حاکم خوارزم پس از گفتگوهای درسال ۱۰۰۰ هجری / ۱۵۹۱ میلادی هر دو جانب فیصله نمودند که یکجا علیه عبدالمومن خان به مبارزه بپردازند. محل تحشد قوای متحده چمن بسطام تعیین شده بود[۸۵]. قوای خوارزمی بسر کردگی خود حاجی محمد خان و قوای قزل باشان بسر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردگی امیر فرهاد خان بود.

قوای متحده نخست نیشاپور را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش در آورد . عبدالمومن خان نیز هوشیاری را از دست نداده بدون تأخیر به جمع آوری سپاه از ساحات بدخشان، حصارشادمان، اندخوی، شبورغان و از خود بلخ پرداخت و به سرعت تمام به جانب مشهد تاخت.

بقول اسکندر منشی بیگ، عبدالمومن با پخش شایعهٔ که گویا عبدالله خان با قوای ماوراءالنهر و ترکستان به خوارزم حمله ور شده است که این خود باعث اخلال در اردوگاه متحدین گردید . حاجی محمد خان جانب قزل باشان را رها نموده و نیشاپور را ترک گفته و به خوارزم عودت کرد[۸۶]. و قزل باشان هم از محاصرهٔ نیشاپور منصرف شده واپس به اوطان خویش عقب نشستند . عبدالمومن خان پس از استقرار نظم در نیشاپور قوای خویش را بجانب اسفراین سوق نمود و پس از محاصرهٔ چهار ماهه آن دیار را نیز به اشغال خویش در آورد و سپس بجانب اوزبیک ها و سبزوار، مازینان، جاجیرم، شوگان و جور را عبور نمود[۸۷]. عبدالمومن که این پیروزیها او را پرو بال داده بود در بهار سال ۱۰۰۱ هجری / ۱۵۹۲ میلادی بفکر عزیمت به ایران غربی افتاد و سعی می ورزید که در این لشکر کشی سلطان مراد سوم، سلطان ترکی را (۱۵۷٤ – ۱۵۹۵ میلادی) در اتحاد با خود بکشاند[۸۸]. از ظواهر امر پیداست که عبدالمومن در این اقدامات خویش وضعیت ناهنجار دولت صفوی را ملاک عمل خویش قرار داده بود . دولت صفوی در سال ۱۵۹۰ میلادی مجبور شد که با ترکیه معاهدهٔ صلح را امضأ نماید که برطبق مفاد آن معاهده، بخش شرقی گرجستان، ارمنستان، کردستان، آذربایجان جنوبی و شمالی و لوریستان از دولت صفوی ایران منفصل می گردید[۸۹].

اما عبدالمومن خان قادر به تحقق پلان های خویش نشد، شاه عباس قیام را در گیلان، تالش و لوریستان سر کوب نمود و با یک سپاه با کمیت قابل ملاحظه ی بخراسان به تهاجم پرداخت و در بسطام، توقف نمود . عبدالمومن که در این اثناء در نیشاپور قرار داشت به شاه عباس پیامی فرستاد. این پیام همان پیامی را در ذهن انسان تداعی مینماید که شیبان خان به شاه اسماعیل اول فرستاده بود . شاه عباس پیام جوابیه حاوی اخطاریه جدی فرستاده و خودش[۹۰] از چمن بسطام بجانب جاجرم رهسپار گردید . در این جا نیز قاصد عبدالمومن خان پدیدار گشت و در پیام خود، خان نوشته بود : « با نیک اندیشی و فرزانگی ما بسوی جام رهسپار میشویم و به شما هم لازم می افتد که به آنجا بیایید و در آن جا ملاقات ما صورت خواهد گرفت »[۹۱]. اما ملاقات آن هر دو تحقق نپذیرفت. زیراکه، عبدالمومن خان پس از یک تنفس کوتاه در جام بصوب دیار خویش بلخ رهسپار گردید . جاجیرم، نیشاپور و اسفراین مجدداً

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به تصرف قزل باشان در آمد . مگر آنان پیشروی های خویش را ادامه نداده و سعی ورزیدند که تون و تاباس را اشغال نمایند . اما از جانب قل بابا کوکلتاش و دین محمد سلطان بیرون رانده شدند[۹۲].

در سال ۱۰۰۲ هجری / ۱۵۹۳ میلادی عبدالمومن مجدداً بخراسان به تهاجم پرداخت و ضربهٔ نخستین را بالای نور محمد خان وارد آورد[۹۳] و ابیورد، نیسو و دارون را از تصرف او بیرون آورد . عبدالمومن مجدداً نیشاپور و اسفراین را تصرف نمود و متعاقباً در سال ۱۰۰۳ هجری / ۱۵۹۵ میلادی سبزوار را گرفت و اسفراین را نه برای مدت زیاد، پس از سپری شدن چند ماه قزل باشان مجدداً این شهر ها را از او مسترد کردند . در سال ۱۰۰۵ هجری / ۱۵۹٦ – ۱۵۹۷ میلادی عبدالمومن خان به استر آباد یورش برد و روگاد قلعهٔ اصلی این شهر را تسخیر کرد و اما مدت زیادی در آنجا نه پایید زیرا که از آنجا رانده گشت[۹٤].

پس از وفات دین محمد خان (ششم محرم ۱۰۰۸ هجری / ۱۵۹۹ میلادی) و اشغال هرات توسط قزل باشان، صفویان در صدد انقیاد بلخ و بخارا شدند. شاه عباس در آغاز ۱۰۰۸ / جون ۱۵۹۹ میلادی در اسفراین حضور یافت و مدت تقریباً دو ماه را در آنجا سپری نمود . خدای نظر بی یکی از امرأی شیبانی در گذشته ها در خصوص وضعیت ماوراءالنهر و بلخ بطور مفصل به شاه عباس حکایه کرده بود . خدای نظر خان اکثراً اطلاع می داد که عبدالامین خان که در سال ۱۵۹۸ میلادی در اینجا به سریر اقتدار نشانده شده است از اعتماد و حمایت امرأی برخوردار نمی باشد[۹۵]. با استفاده از این اوضاع شاه عباس تصمیم بر این داشت که محمد ابراهیم سلطان شیبانی را بمنزلهٔ دست نشاندهٔ خویش بر سریر اقتدار بلخ بنشاند.

شاه عباس در این خصوص پلان دقیقی تهیه دیده بود، او فکر می کرد لحظهٔ که محمد ابراهیم سلطان[۹٦] در ساحهٔ بلخ ظاهر شود همهٔ مردم و امرأ از وی استقبال گرم نموده و به او میپیوندند، افزون بر آن از نامهٔ که شاه عباس توسط اسکندر منشی به امرأی بلخ و عبدالامین خان فرستاده بود بر می آمد که شاه در جستجوی امکاناتی است که بتواند عبدالامین و محمد ابراهیم را با هم متحد گرداند و به کومک آنان ماوراءالنهر را تحت سلطه خویش در آورد[۹۷]. شاه عباس محمد ابراهیم سلطان را بسوی بلخ فرستاد و به حکمران مشهد نوشته بود که محمد ابراهیم سلطان را با سپاه قزلباشان همراهی کند . لاکن این لشکر کشی معطل قرار داده شد، چونکه هنوز موضعگیری امرأی بلخی در زمینه بدرستی روشن نبود به این دلایل روح الله بیگ حامل پیام شاه عباس با همراهی خدای نظر بی سفیر بلخ که از جانب مادر عبدالامین به اسفراین آمده بود به بلخ عودت نمود[۹۸]. شاه عباس از اسفراین به مشهد نزد محمد ابراهیم خان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آمده و زمستان را همانجا سپری نمود . پس از نوروز (۵ رمضان / ۱۱مارچ ۱۶۰۱ میلادی) آنان بجانب هرات رهسپار گردیدند و روح الله بیگ در این اثنأ به پیشواز آنان رسید و توانست به شاه عباس در مورد آنعده از امرأی بلخ که هواداران محمد ابراهیم بودند توضیحاتی بدهد و اما بخش اعظم امرأ هواخواهان عبدالامین بودند . پس از مباحثات طولانی، درفرجام شاه عباس توانست که تردید امرأی بلخ طرفدار عبدالامین را بر طرف سازد و فقط به علل هراسی که از عواقب حملهٔ اردوی قزلباشان به سر کردگی شاه عباس به کشور بلخ داشتند، آنان به ورود محمد ابراهیم خان به بلخ موافقه نمودند که در نتیجهٔ آن عبدالامین زندانی گردیده و در همان شب هنگام، توسط میرزا یار محمد خان کشته شد[۹۹].

قراریکه در سطور بالا گفته شد، محمد ابراهیم خان در بلخ مدت زیادی زمام امور را بدست نداشت زیرا که، در آواخر نوامبر ۱۶۰۱ میلادی سرنگون گردیده بود .

و اقتدار بلخ بدست ولی محمد خان اشتر خانی انتقال یافت . اما ناخوشنودی صفویان با از دست دادن این خطّهٔ مهم اوج گرفت و بمنظور یک تهاجم شدید مجدداً به یک تدارک بنیادی پرداختند، به این منظور شاه عباس زمستان ۱۰۱۰ هجری / دسمبر ۱۶۰۱ میلادی و جنوری و فبروری ۱۶۰۲ میلادی را در مشهد سپری نمود.

اشترخانیان سعی ورزیدند که از وقوع جنگ جلو گیری نموده و مناسبات میان هر دو کشور را عادی گردانند، به این منظور آنان به وساطت بیگتاش خان حکمران مرو با شاه عباس وارد تماس شدند، شاه عباس به آغاز گفتگوها در زمینه موافقه کرد. بیرم علی شاملو به بخارا رفت[۱۰۰]، اما قادر به آن نشد که جنگ در شرف وقوع را جلو بگیرد . شاه عباس اردوی چهل هزار نفری را با سه صد گاری توپ دار تدارک دیده در آغاز سال ۱۰۱۱ هجری / جون ۱۶۰۲ میلادی از مشهد به تعرض پرداخت و مدت دو ماه را در مراتع بادغیس گذرانید واردوی خود را با نیروی جدید و علیق و آذوقه اکمال نمود، در این اثناء چابک سواران قزلباشان به حومهٔ چیچکتو و میمنه به تهاجم پرداختند و اولوس ایماق ها را چپاول کرده و قاصد یکه شاه به جهانگیر سلطان[۱۰۱]، خان بلخ فرستاده بود تمام اولوس و قبایل بادیهٔ نشین را عبور کرده و سعی و تلاش ورزید که تمام اولوس را بجانبداری از دست نشانده جدید صفویها متمایل گرداند.

شاه پس از اختتام آمادگی و تدارک بسوی مرو در حرکت شد و در اسرع وقت به چیچکتو رسید[۱۰۲]. ولی محمد خان، به برادر خویش چاپاری با اطلاعیه یی در این زمینه به ماوراءالنهر فرستاد و روز آخیر ماه سفر سال ۱۰۱۱ هجری / ۱۸ اگست ۱۶۰۲ میلادی باقی محمد خان، تا سواحل رود خانهٔ آمو جلو آمد . بقول اسکندر منشی قوای قزلباشان بسیار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آهسته حرکت می نمود، در این اثناء باقی محمد خان مؤفق به عبور از رود آمو گردیده و در گذرگاه رود آمو یک نیروی تقویتی برای محافظین گذرگاه یاد شده بجا گذاشته و خودش بجانب بلخ رهسپار گردید در مورد سیر بعدی وقایع در این لشکر کشی را منابع کتبی مختلف معلومات متناقضی ارایه می دهند، ضمناً یک منبع بطور اختصار و منبع دیگر با تفصیل هر چه بیشتر به ارایهٔ معلومات می پردازند . در کار زار فیصله کن و سر نوشت ساز که در پل خطب بوقوع پیوست قزلباشان متحمل تلفات عظیمی گردیده و مغلوب گشتند و شخص شاه عباس با عقب نشینی سریع از این تهلکه جان بسلامت برده واپس به ایران عودت نمود[۱۰۳].

اسکندر منشی در این خصوص معلومات مفصل تری ارایه می نماید و بقول موصوف جریان حوادث ازاین قرار بود :

پس از مواصلت قوای قزلباشان امراً به شاه عباس مشورت دادند که بدون معطلی و بگونهٔ برق آسا به بلخ یورش ببرد . پس از تسخیر قلعهٔ بلخ متباقی شهر ها خود بخود به انقیاد در میآیند[۱۰۴]. اما شاه این مشورت را نپذیرفت و دفعتاً اندخوی را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش در آورده و توسط توپخانهٔ خود به شهر اندخوی آتش گشود و مومن بی حکمران اندخوی یک نماینده را به تحت ریاست شخصی از فرقهٔ مذهبی بنام برادری درویشان « عزیزان »[۱۰۵] به نزد شاه عباس فرستاد که از آتش کردن به شهر دست بکشد و صبح روز دیگر خود مومن بی با پیش کش ها به حضور شاه حاضر می شود، اما شاه عباس این پیشنهاد را نپذیرفت و تقاضا کرد که مومن بی همین الآن باید حاضر شود . مومن هم مجبور بود قلعه را تسلیم بدهد و خودش به نزد شاه ظاهر شود . شاه او را با یک مطالبه جدی و اولتیماتوم به نزد باقی محمد خان فرستاد و در آن گفته میشد:

بلخ و ساحات قلمرو مربوطه آن قانوناً به دو شهزادهٔ شیبانی، جهانگیر سلطان و سلیم سلطان تعلق دارد به این ملحوظ اشترخانیان باید قلمرو مملکت بلخ را تخلیه نمایند . شاه عباس اندخوی را به سلیم سلطان تسلیم داده و یک گروهٔ مشتمل از یکصد و پنجاه نفر برایش داد و متباقی قوای خویش را بصوب بلخ حرکت داد . قوای شاه بسیار آهسته حرکت می نمود، یک فرسنگ مسافه را در یک روز طی مینمود و فقط پس از سپری شدن بیست شبانه روز به حومهٔ بلخ رسید و علل آنرا قلت آب آشامیدنی، گرمای شدید و فاقگی ذخایر آذوقه توضیح داده اند[۱۰۶] . اما علل اساسی آن روشن شد که شبیخون های پیهم و ناگهانی سوارکاران اوزبیک در امتداد راه بوده است[۱۰۷].

بقول اسکندر منشی، شاه عباس بطور سیستماتیک به عنوان جهانگیر سلطان و عشایر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کوچی چاپار ها می فرستاد اما به استثنای محمد بیگ با ده تا پانزده بهادر، هیچکس از دست نشاندهٔ شاه عباس صفوی پشتیبانی نکرد . بقول مؤرخ ایرانی این خود نمایانگر شکست شاه بود . بیشتر از یک ماه قوای قزلباشان در حوالی بلخ از دو استقامت زیر آتش قرار داشتند : یکی از جانب خود قلعهٔ اساسی بلخ و دیگری از جانب چهار باغ سیاه گرد، همان محل که باقی محمد خان در کمین نشته بود اسکندر منشی این اوضاع را دال بر شکست قوای قزلباشان می داند در وضعیت که یک سوم قوای قزلباشان از صف محاربه خارج شده بود، ادامهٔ ماندن شاه اینجا بی مفهوم بود. بنابران، شاه واپس عودت نمود. شاه عباس تحت ضربات سوارکاران اوزبیک با مشکلات عظیم و محرومیت توانست تا بالامرغاب و از آنجا عازم هرات گردد.

قزلباشان در اثناء عقب نشینی خود قلعه های اندخوی و چیچکتو را کاملاً از بیخ و بن ویران نمودند[۱۰۸]. به اینگونه بار دوم هم کوشش حکمروایان صفوی ایران در خصوص نصب دست نشانده خویش در سریر اقتدار بلخ به ناکامی منجر شد.

پس از سپری شدن مدت سه سال در ۱۰۱٤ هجری / ۱٦۰۵ میلادی شاه عباس مجدداً در صدد نشاندن جهانگیر خان در سریر اقتدار بلخ شد . در همان سال ۱٦۰۵ میلادی جهانگیر خان غرجستان و بخشی از هزاره جات را به تصرف خویش در آورد و در اوبه و شفیلان مقیم گشت[۱۰۹]. در آواخر سال ۱۰۱٤ هجری / اپریل ۱٦۰٦ میلادی وی از کوهستانات هزاره جات به تدارک سپاه پرداخته و به اتفاق سپاه قزل باش مجدداً در مربوطات خان نشینی بلخ به تهاجم پرداخت. شاه بیگ کوکلتاش حکمران بلخ، حکمرانان محلی میمنه، شبورغان، گرزوان و سایر مناطق مواضع خویش را تحکیم نموده و در خصوص وخامت اوضاع به ولی محمد خان، به بخارا اطلاع دادند، موصوف بمنظور کومک به آنان قوای قابل ملاحظه ی را بسر کردگی حاجی بی فرستاد، در همین اثناء جهانگیر سلطان و سلیم سلطان به مرغاب تقرب نمودند و از مرغاب عبور نمودند در مرو چاق فوج یلهء جاری قته غانی ها به آنان پیوست . در قسمت المار محاربات خونینی بوقوع پیوست و هر دو قوا تلفات عظیمی را متحمل شدند که پیروزی نهایی نصیب اشترخانیان گردید . جهانگیر سلطان و سلیم سلطان که از این تهلکه جان بسلامت برده بودند بصوب غرجستان فرار نمودند و از آنجا نیز توسط قوای پنجم اشترخانی که در تعقیب آنان افتاده بود تحت تضیق قرار گرفته و رانده گشتند[۱۱۰].

بقول محمود بن امیر ولی در آغاز ۱۰۱۵ هجری / اواسط سال ۱٦۰٦ میلادی آنان مجدداً در ساحات چیچکتو و گرزوان ظاهر گشتند . ندر محمد خان که اندک زمانی از توظیفش به صفت حکمران بلخ می گذشت قشونی را بمقابلهٔ آنان فرستاد، مگر این قوا مؤفق به دریافت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آنان نگردید[۱۱۱].

در سال ۱۰۱٦ هجری / ۱٦۰۷ میلادی جهانگیر خان و سلیم سلطان بدون کومک صفویان از راه جوزجان مجدداً به بلخ حمله ور گردیدند[۱۱۲] اما طوریکه در سطور بالا در این مورد اشاره نمودیم این تشبث صفویان در خصوص تثبیت دست نشاندهٔ شان در بلخ با ناکامی همراه بود . پس از این صفویان بمنظور حصول اهداف خویش به شیوه های جدید متوصل گشتند به ترتیبی که، با مداخله در امور داخلی بلخ خواستند که نخست دولت بلخ را تضعیف و پس از آن، آن دولت را تحت کنترول خویش داشته باشند.

در جهت تحقق این پلان ایرانیان ناگهان، حادثه ی بمساعدت شاه عباس صفوی شتافت، قرار معلوم در سال ۱۰۱۸ – ۱۰۱۹ هجری / ۱٦۰۹ – ۱٦۱۰ میلادی مناسبات ولی محمد خان، با برادر زاده هایش هر یک امام قلی سلطان و ندر محمد خان حکمرانان سمرقند و بلخ به علل تلاشهای آن دو برادر زاده مبنی بر مستقل نگهداشتن تیولهایشان به نهایت درجه رو بوخامت گذاشت . این اوضاع برای شاهٔ صفوی یک زمینهٔ کاملاً مناسبی بود که به این فیصله برسد که در این منازعه جانب خان بخارا، ولی محمد خان را بگیرد . بقول اسکندر منشی در خصوص عزیمت سفیر صفویان به بخارا و آمدن سفیر بخارا به اصفهان حاکی است که در اوایل سال ۱۰۱۹ هجری / مارچ ۱٦۱۰ میلادی میرزا علی بیگ سفیر صفوی به بخارا و میرزا شاه محمد سفیر بخارا به اصفهان مواصلت ورزیدند که محتویات گفتگو های شان روشن نبوده و مؤرخ صفوی دراین مورد نکته به نکته به دو جمله کوتاه خاطر نشان ساخته میگوید که:

جانبین سعی بر آن داشته اند که روابط حسنه با هم بر قرار نمایند و در خصوص دعوتی که در اصفهان به افتخار سفیر بخارا ترتیب یافته بود . با تفصیلات تمام نوشته است . اما خود حادثه فرار ولی محمد خان پس از خلع اقتدارش به ایران گواهی خوبی درهمین زمینه است.

در سال ۱۰۲۰ هجری / ۱٦۱۱ میلادی و وقایع که در رابطه به همین موضوع را که در سطور گذشته بیان نمودیم اساس خوبی است که تا بتوانیم گمان بریم که موارد این گفتگوهای جانبین در حول محور مناسبات بلخ و بخارا چرخیده است.

قزلباشان به رستم سلطان پسر ولی محمد خان حمایت خویش را ابراز داشتند . در جریان فرار پدرش از بخارا رستم سلطان در مرو از او جدا شده بجانب هرات لغزید . بقول اسکندر منشی تا کشته شدن پدر به هرات ماند[۱۱۳]. و بگواهی دیگر، حسین خان حاکم خراسان، اوبه و شفیلان را به او داد و او از آنجا بگونه ی مستمر و پیهم به قلمرو بلخ به تهاجمات می پرداخت[۱۱٤].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتنی است که شاه عباس تهاجم ولی محمد خان و پسرش رستم سلطان را به ماوراءالنهر و بلخ بدقت هر چه بیشتر تدارک دیده بود. بروفق مفکورهٔ شاه عباس، ولی محمد خان از راه مرو و چهار جوی به حمایت قوای قزل باش به ماوراءالنهر به تهاجم پرداخته و پسرش رستم سلطان به همراهی خود حسین خان حاکم صفوی مشهد از راه مروچاق به بلخ حمله ور شود. خاطرنشان باید ساخت که این تهاجم آخیر، مقارن غیابت ندر محمد خان در بلخ دقیقاً درلحظهٔ که در بلخ نیروی اندکی باقیمانده بود احضار گردیده بود.

رستم سلطان از مرغاب گذشته در حومهٔ جوزجان، گرزوان و چیچکتو دست به غارت و چپاول اهالی زده و لاکن تشبث او در مورد تسخیر قلعه های این دیار به نتیجه مطلوب نرسید و همچنان محاصرهٔ میمنه از جانب آنان که به کومک قپچاق ها صورت گرفته بود نیز به ناکامی منجر گردیده و افزون بر آن شادمان بی حاکم محلی به آنان ضربات مغلوب کنندهٔ وارد آورد، که در نتیجه رستم سلطان و قزلباشان به درهٔ گز پا به فرار نهاده و از آنجا به غرجستان جهیدند.

الله یار دیوان بیگی سر قوماندان اعلی بلخ که با قسم کلی قوای خویش به میمنه آمده بود بخشی از قوای خویش را به تعقیب رستم سلطان و همدستانش فرستاد، آنان رستم سلطان را در روستای سرحوض میمنه یافتند و در نتیجهٔ محاربات خونینی که بوقوع پیوست در آن بویژه افرادیکه تحت لوای رستم سلطان قرار داشتند یعنی قزلباشان، قپچاق ها و غرجستانی ها با جسارت و شدت تمام با قوای فرستادهٔ بلخ در آویختند و نیرو های بلخ را مضمحل گردانیدند . الله یار دیوان بیگی مجبور شد که با قوای اصلی خویش شخصاً جهت سر کوبی رستم و متحدینش نخست در چهار تاق (غرجستان) و به ادامه در محلی بنام اولنگ تای، در مربوطات غور بشتابد و رستم سلطان و متحدینش بسوی فراه و سیستان خزیده درآن دیار متواری گشتند[۱۱۵].

در سال بعدی ۱۰۲۱ هجری / ۱٦۱۲ میلادی لحظهٔ که ندر محمد خان از جانب برادرش جهت اجرای یک تهاجم مشترک به تاشکند و ترکستان علیه قزاقان دعوت شده بود، رستم سلطان و حسین خان شاملو با استفاده از غیابت ندر محمد خان، مجدداً به مربوطات بلخ به تهاجم پرداختند و گروه های اشترخانیان را که درروستای شیخان (فاریاب) قرار داشتند سرکوب نموده و در مجاورت بلخ تقرب نموده و شهر بلخ را از چهار استقامت در حلقهٔ محاصرهٔ خویش در آوردند . لیکن شهر را تسخیر کرده نتوانستند و مزید بر آن بشکست مواجه گردیده و بصوب هرات پا به فرار نهادند[۱۱٦].

رستم سلطان در اوایل سال ۱۰۳۰ هجری / نوامبر – دسمبر ۱٦۲۰ میلادی با لشکر دو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هزار نفری مجدداً به اوبه پدیدار گشت و به حمایت قزلباشان بسوی مروچاق عزیمت نمود . بقول اسکندر منشی آنان حومهٔ اندخوی و شبورغان را غارت کردند[۱۱۷]. ندر محمد خان بخشی از نیرو های خویش را بمقابلهٔ آنان سوق داد که سوارکاران رستم سلطان را تا روستای دیگلی تعقیب نمود اما خود رستم سلطان را پیدا کرده نتوانستند .

پس از استفسار از اسیران دانسته شد که رستم سلطان و قزلباشان در محلی بنام قطنام قرار دارند، ندر محمد خان با شتاب تندی به آن سوی شتافت در نتیجه ی در گیری که میان آنان رخ داد، قوای رستم سلطان و قزلباشان از پا در آمدند و بسوی هرات پا بفرار نهادند[۱۱۸].

تشدید فعالیتهای رستم سلطان تحت حمایت قزلباشان در سرحدات قلمرو بلخ باعث آن گردید که تا ندر محمد خان توسط یک نیروی بزرگی سرحدات بلخ را بطور دوامدار پاسداری نماید . از اینکه سلاطین قزاق بگونه پیهم ساحات ماوراءالنهر را مورد تهاجمات خویش قرار می دادند، ندر محمد خان یک بخش قابل ملاحظهٔ نیرو های خویش را به کومک برادر بزرگ خویش سوق داد[۱۱۹]. ندر محمد خان عملاً نمیتوانست همزمان به دو جبهه مبارزه نماید،بناءً با شاه عباس بمنظور عادی ساختن مناسبات هر دو کشور داخل گفتگو شد. به این منظور در سال ۱۰۳۰ هجری / ۱٦۲۱ میلادی پاینده میرزا سفیر بلخ را با تحایف گرانبهایی عازم اصفهان نمود.

شاه عباس صفوی و سفیر بلخ باهمدیگر تعهد نمودند که رشته های صلح و دوستی را میان هر دو کشور تحکیم بخشند و همچنان وزیرپیشین، شیروان، محمد صالح بیگ سفیر ایران با تحالیف گرانبها و همراه با پیامی در خصوص صلح و توافق به بلخ شرفیاب گردید[۱۲۰].

لیکن این گام صلحجویانهٔ شاه یک نیرنگ دیپلماتیک بیش نبود، زیرا، بمنظور تجرید بلخ در آستانهٔ لشکر کشی صفویان به قندهار که شاه قویاً به آن احضارات داشت، این صلح تحقق پذیر شد.

در سال بعد ۱۰۳۱ هجری / ۱٦۲۲ میلادی از بلخ سفارتی تحت ریاست سید ابراهیم خواجه به ایران آمد. بقول اسکندر منشی که خود شخصاً شاهد این وقایع بوده، میگوید : سفیر بلخ شاه عباس را متقاعد ساخت که امام قلی خان و ندر محمد خان فقط صلح و دوستی می خواهند و عامل اصلی تشنج و وخامت اوضاع و کشیدگی مناسبات بین دولتین، فقط رستم سلطان است که بگونه ی مستمر و پیهم به قلمرو بلخ تاخت و تاز نموده و جنگهای خانمانسوزی را براه می اندازد . « اگر شاه آرزو نداشته باشد، ما نیز به اتخاذ تدابیر بالمثل مبادرت می ورزیم، سید ابراهیم خواجه و شاه عباس، با هم به توافق رسیدند که رستم سلطان را در عراق جاگزین سازد » شاه عباس همان لحظه این شرط را پذیرفت که رستم سلطان را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در عراق جا بجا نماید[۱۲۱]، لیکن بوعدهٔ خویش وفا نکرد . زیرا رستم سلطان مانند گذشته به اوبه مانده و تاخت و تاز هایی را در قلمرو بلخ راه اندازی می نمود . همچنان در اوایل سال ۱۰۳۲ هجری / نوامبر – دسامبر ۱٦۲۲ میلادی او مجدداً به ساحهٔ قلمرو بلخ به تهاجم پرداخت و تا، یباغو و چیچکتو رسید و روستا های آنجا را غارت کرده به استقامت میمنه حرکت کرده میمنه را در حلقهٔ محاصره خویش کشید و ندر محمد خان می بایستی بدون تعلل به تقویت قوای میمنه می پرداخت، قشون قزلباشان اطراف و حوالی ساحات میمنه را ویران ساخته واپس عقب نشست . ندر محمد خان بگونه ی نهایی بواقعیت نیّت شاه پی برده با خود فیصله نمود که برای همیش به این عوامل بی نظمی خاتمه دهد و بهار همان سال ۱۰۳۲ هجری / ۱٦۲۳ میلادی با یک نیروی عظیم بسر کردگی یلنگتوش بی بجانب بالا مرغاب بحرکت افتاد رستم سلطان و حسین میرزا با تقرب لشکریان بلخ تمام قوای خویش را بسر کردگی نظر بی ترکمان در اوبه گذاشته و خودش بجانب هرات پا به فرار نهاد و یلنگتوش بی بدون ضیاع وقت با شتاب تمام از راه مرغاب بجانب اوبه تاخت و اوبه را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش در آورد و نظر بی ترکمان یک ربع شبانه روز مقاومت نتوانسته و شب هنگام از اوبه بجانب هرات پا به فرار نهاد[۱۲۲]. ندر محمد خان سفیری به ایران فرستاد و تقاضای در مورد استرداد رستم سلطان بشاه گسیل داشت[۱۲۳]. سفیر، چه جوابی به ندر محمد خان از ایران با خود آورد ؟ ما نمی دانیم . با در نظر داشت اینکه از بلخ به ایران سفارت جدید تحت ریاست پاینده چوهره آغاسی، گسیل شده بود . و سفیر بلخ می بایست که با شاه عباس نخست در قندهار که در آن لحظات صفویان مصروف محاصره قندهار بودند و درادامه در اصفهان گفتگوهای طولانی را پیش ببرد. این مراتبه شاه عباس از ادامهٔ تلبیس و دو رویی منصرف گردیده و مجبور بود که به مطالبات بلخ جواب مثبت داده و به قناعت خان بلخ بپردازد، رستم سلطان را فرا خوانده به جزرین فرستاد، برطبق مفاد قرار داد و توافقات حاصله ندر محمد خان منطقه ی بالا مرغاب را به نشانه ی حسن نیت و حسن همجواری به ایران واگذار شد[۱۲٤].

روابط صلح آمیز میان بلخ و ایران در اوایل سال ۱۰٤۱ هجری / ۱٦۳۱ – ۱٦۳۲ میلادی آغاز و در زمان زمامداری شاه صفی اول (۱۰۳۸ – ۱۰۵۲ / ۱٦۲۹ – ۱٦٤۲ میلادی دو باره رو بوخامت گرایید.

در سال ۱۰٤۱ هجری / ۱٦۳۱ میلادی رستم سلطان مجدداً در اوبه ظاهر گشت و به ساحات جنوب غربی خان نشینی بلخ به تهاجم پرداخته و بویژه ساحات مروچاق، جوزجان و میمنه را بشدت غارت نمود. در بهار سال ۱٦۳۲ میلادی با همدستی زینل خان و حسین قلی خان حکمرانان هرات و مشهد تاخت و تاز های خویش از سر گرفتند و در ادامه از بیم تعقیب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنندگان مانند یلنگتوش بی اتالیق، باقی بی دیوان بیگی و دیگران به قلعهٔ مستحکم سرحدی مروچاق متحصن گشتند. عبدالعزیز سلطان قلعه ی مروچاق را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش گرفت لاکن قلعه را تسخیر کرده نتوانست قوای تازه دم که ندر محمد خان بسر گردگی خسرو سلطان فرستاده بود به او کومک نکرد. عبدالعزیز خان و یلنگتوش بی پیمان صلح را با محاصره شدگان بستند که برطبق مفاد آن قرار داد می بایستی که رستم سلطان و متحدین او اموال به تاراج گرفته خویش را به میل خاطر اعاده نماید و بوقت و زمانش به بلخ خراج بفرستد. از محاصرهٔ قلعهٔ مروچاق دست کشیده به شبورغان عودت نمود[۱۲۵].

در سال ۱٦۳۲ – ۱٦۳۷ میلادی عبدالعزیز سلطان بدفعات مکرر بالای خراسان تاخته و نواحی هرات و حوالی مشهد را غارت کرده و حتی در یکی از تهاجمات نوبتی خویش در سال ۱٦۳۷ میلادی به محاصرهٔ هرات دست یازید . ندر محمد خان این تهاجمات را به علل که صفویان به حمایت خویش از رستم سلطان علیه خان نشینی بلخ ادامه می دهند موجّه می دانست، این مراتبه نیز (از ۱٦۳۰ میلادی) حمله به مشهد را تمسک قرار داده[۱۲٦] لاکن ندر محمد خان و شاه عباس علایق خاص و شخصی را از یاد نبرده و تهاجمات خانمانسوز متقابله مانعی در راه استقرار مناسبات دیپلماتیک میان آنان نگردید[۱۲۷].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روابط خان نشینی بلخ با روسیه

احیای مجدد روابط بازرگانی و دیپلماتیک میان روسیه و آسیای میانه، یکی از شاخصهای ملموس درامتداد قرن های شانزدهم هفدهم میلادی می باشد که این روابط از پیشینه های دور میان روسیه و آسیای میانه وجود داشته است و در نهایت امر منجر به نزدیکی خلق های هر دو سر زمین بیک خانوادهٔ برادر میگردید.

این واقعیت را مدارک مستند و تاحدی هم منابع روایتی، ثابت می نماید، این مدارک معلومات لازمه و مفصلی را در مورد مناسبات متقابل ارایه کرده نمیتواند، زیرا که، این مناسبات مباحث ویژهٔ پژوهشی بحساب می آیند که ما در این جا آنرا چنین خاطر نشان می سازیم[۱۲۸]:

این روابط متقابل معلول رشد و تکامل پیشه وری و صنایع دستی در روسیه و همچنان در خود آسیای میانه بوده است[۱۲۹]. در این روابط متقابل در آسیای میانه نه تنها خان نشینی های بخارا و خیوه بلکه از قرن هجدهم خان نشینی قوقند و هم در آغاز سالهای هشتادم قرن شانزدهم میلادی خان نشینی بلخ سهیم و مجلوب شده بودند.

اسناد اساسی این شواهد همانا مواديست که قید آرشیف رسمی است و در منابع روایتی فقط به اشارات کوتاه در خصوص سفر و رفت و بر گشت های کدام سفیری و یا کدام تاجری بروسیه بر می خوریم[۱۳۰]. در مورد وظایف و اهداف این سفارت ها در آثار و منابع کتبی از دیدگاه های مختلف عقاید و نظریات مختلفی موجود است.

بگونه ی مثال : ا. پ. چولوشینکوف عقیده دارد که هر دو جانب « از همان آغاز تنظیم مسایل تجارتی را هدف عمده خویش قرار داده بودند »[۱۳۱]. عقیده و. و. بارتولد « هدف اصلی سفارتهای روسی، آزاد سازی بردگان روسی که به تعداد زیادی از آنان در شهر های آسیای میانه بسر می بردند بوده است »[۱۳۲]. به نظر ما، هر دو نویسنده حق بجانب است . هم این و هم آن هر دو به میزان مساوی به توضیح روابط محکم و گره خوردهٔ میان خان نشینی های آسیای میانه و روسیه پرداخته اند.

لازم است که خاطر نشان سازیم که بازرگانان آسیای میانه دفعتاً حق رفت و برگشت آزادانه را در شهر های روسیه حاصل کرده نمی توانستند. در اوایل برای بازرگانان آسیای میانه صرف استراخان باز بود لاکن در آنجا نیز آنان نمی توانستند آزادانه به داد و ستد بپردازند وبناً تمام معاملات خویش را به وساطت دلالان روسی پیش می بردند. از لابلای اطلاعات وقایع نویسان روسی مشهود است که عبدالله خان ثانی در سالهای ١٥٦٤ - ١٥٦٦ میلادی مصرّانه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سعی می ورزید که برای بازرگانان خویش حق داد و ستد آزاد را در استراخان و قازان بدست بیآورد[۱۳۳]. روابط آسیای میانه و روسیه تا سالهای هشتادم قرن شانزدهم میلادی بهمین منوال ادامه پیدا کرد و از قرار معلوم در سال ۱۵۸۲ میلادی بروی بازرگانان آسیای میانه افزون بر استرا خان دیگر شهر های روسیه مانند: سمارا، قازان، نیژنی نوگوراد، پیری یاسلابل، ریازان، کلومنا، یاراسلابل و حتی خود مسکو نیز باز بود . زیرا که حافظ تنیش در بیان وقایع سالهای ۹۹۱ هجری/ ۱۵۸۳ میلادی در خصوص باز گشت سفارت بخارا از مسکو با مرغان شکاری مانند: باز و باشه و شاهین، زره وسایر کالا های روسی معلومات داده است[۱۳٤].

کالا های وارده و صادره این کشور ها را مختصراً نام گیر و به وصف آنها می پردازیم[۱۳۵]:

بر اساس مدارک آرشیف، بازرگانان آسیای میانه از شهر های مانند: بلخ، بخارا و خیوه کالا های متنوع نخی و تکه های پشمی مانند زیندانی زر بافی ها، کیند باق، متقال، میل، بورمیت، مخمل، قمق، ململ، کرباسهای رنگه دست بافت خانگی، انواع گوناگون البسه باب مانند بالاپوش و پیراهن های دامن بلند انواع پوستین و لوازم کار آمد خانه مانند انواع مختلف قالین، گلیم، ابریشم خام، پوست، شاخ، تجیر و خیمه (چادر) وغیره، سنگهای قیمتی از نوع لعل، یاقوت و زمرد، امتعهٔ معدنی مانند : نقره و سنگ نقره، قلع و سنگ قلع، شوره، رنگ های مختلف، کاغذ باب و همینطور اسپ وغیره .

از جانب روسیه : پوستهای حیوانات مانند: سمور، روباه، قاقم، پوستهای بزی، گوسفندی، تکه های ابریشمی عمدتاً ماهوت، چرم های نرم و محکم، عاج فیل آبی، موم، آینه، ظروف چوبین، مس و وسایل و تجهیزات شکار و حیوانات شکاری عمدتاً باز و باشه و شاهین، تفنگ، کارتوس، سرب و باروت بود[۱۳٦].

در روابط بازرگانی و مناسبات دیپلماتیک خان نشینی های آسیای میانه با روسیه موقعیت بلخ هیچگاه پایین تر از مقام های بخارا و خیوه نبود . چنانچه در بهار سال ۱۵۸۵ میلادی عدهٔ از هیئت نمایندگی و سفرا از بخارا، اورگنج، چیرکیسی که همراه با آنان، بازرگانان و کالا های تجارتی شان بدرقه می گردید، در استرا خان و از آن دیار به قازان آمده بودند در میان آنان شخصی بنام دُوسُم که سفیر و نمایندهٔ حکمران بلخ، عبدالمومن خان بود حضور داشت . سفیر موصوف یعنی دُوسُم در سال ۱۵۸۹ میلادی بروسیه آمده بود و همچنان در سال ۱۵۹۵ میلادی سفیر جدیدی از بلخ احسان گیلدی به مسکو حضور یافته بود[۱۳۷]. اهداف و وظایف این سفارتها بدرستی روشن نیست و می توان گمان برد که سفیر موصوف از بلخ در ضمن اهداف مشخص بازرگانی وظیفه داشت که سیاست دولت خویش در رابطه با ایران، که دولت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روسیه بتازگی در آن سالها با ایران مناسبات دوستانه بر قرار نموده بود روشن سازد . حکومت مسکو در مورد تأمین امنیت و رفت و بر گشت مصؤن بازرگانان آسیای میانه در شهر ها و شاهراه های روسیه از خود مواظبت لازم نشان می داد چنانچه در چهارم جون سال ۱۵۸۹ میلادی فرمان اعلیحضرت به عنوان حاکم محلی سمارا در خصوص تأمین رفت و بر گشت مصؤن محمد علی سفیر بخارا و دوسم سفیر بلخ فرستاده شده بود و در ضمن از جانب فیودر ایوانویچ (۱۵۸۹ – ۱۵۹۸ میلادی) مرغان شکاری مانند : باز و باشه و شاهین برای خان های بلخ و بخارا عنایت گردیده بود[۱۳۸]. و هم مکتوب خاص مبنی بر عبور نامهٔ « بدون معطلی » و « عدم تادیهٔ محصول گمرکی » از کالا های که توسط آنان از روسیه برده میشود . به عنوانی حاکم محلی قازان شهزاده شستونوف حاکم کلومنا و حکام محلی پیریاسلابل، ریازان، موروم و نیژنی نوگوراد صادر شده بود .

در منابع مستند تصریح شده است که بازرگانان آسیای میانه در روسیه از حقوق بازرگانی بدون پرداخت محصول گمرکی بر خوردار بودند . لاکن این نوع امتیازات در آسیای میانه فقط در ساحهٔ تجارت تزار و در روسیه در ساحهٔ تجارت خان های آسیای میانه نافذ و قابل اجرا بود و بس . زیراکه برای بازرگانان شخصی مقررات تعرفوی شدید گمرکی وضع شده بود.[۱۳۹]

راجع به کمیت حق العبور و محصول گمرکی که از بازرگانان روسی در آسیای میانه اخذ می گردید منابع کتبی سکوت اختیار می نمایند . لاکن در یکی از مجلات مشهور روسیه اندازه محصول گمرکی بدین قرار بیان شده است : « خارجی ها در هفت شهر (بلخ – بوری احمد) از آزادی کامل بر خوردار هستند ... و محصول گمرک کالا های تجارتی آنان ... بیشتر از دو فیصد نیست »[۱۴۰]

اما تا جایی که مربوط بحق العبور می شود در شاهراه های آسیای میانه و از جمله در بلخ نیز حق العبور رایج بوده که در این خصوص مطالبی چند در « بحرالاسرار »[۱۴۱] آمده است . اما در مورد تجارت آسیای میانه در روسیه شواهد دقیق موجود است .

ا.پ. چولوشینکوف که از محتویات اسناد رسمی آرشیف روسی این موضوع را مفصلاً بررسی نموده می نگارد : « تمام کالاهای وارده ذریعه بازرگانان شخصی، نخست از همه در استرا خان مبلغی[۱۴۲] را بنام محصول پوطی می پرداختند و بعداً بنام محصول فروش که از کالا های نفیس یازده دینگی از هر روبل، و از کالا های سنگین وزن، هجده دینگی، از هر روبل و در صورت ارسال همزمان کالا به سایر شهر های علیای والگا صورت می گرفت در این احوال پنج و نیم دینگی محصول اضافگی اخذ می گردید . در فرجام اگر برطبق اجازه نامهٔ خاص به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این بازرگانان اجازه داد و ستد تا قازان داده می شد در اثناء باز گشت آنان به پرداخت محصول بخصوصی رفت و بر گشت از هر روبل دو دینگی دیگر می پرداختند . یعنی به مقایسهٔ تاجر روسی دو چندان اضافه تر مکلف به پر داخت محصول کالا های خود می شدند و در صورت رفتن به مسکو بمجرد رسیدن بمسکو از مجموع قیمت کالا های خویش از هر روبل، هشت دینگی دیگر را می پرداختند »[۱۴۳].

اگر بازرگانان آسیای میانه در خود استرا خان کالا های تجارتی خویش را بفروش می رسانیدند در آنصورت تنها محصول پوتی، یازده تا هجده دینگی در هر روبل ارزش کالای خویش می پرداختند[۱۴۴]. ایجاد موانع تصنعی و غیر متعارف مانند معطل قرار دادن سفر آنان به شهر های دیگر روسیه تا مواصلت ورزیدن فرمان اجازه نامهٔ خاص سفارت، وضع و تثبیت اینگونه محصولات و مقررات گمرکی شدید از جانب روسیه بمنظور تأمین منفعت بیشتر مشتریان و تاجران دلال روسی که در تجارت آسیای میانه و روسیه بصفت بازرگان دلال سهم می گرفتند صورت می پذیرفت .

در سال ۱٦٦۷ میلادی تصویب مقرره‌ی بنام مقررهٔ بازرگانی در روسیه تا حدود میزان محصول گمرکی را با کمیت کالا های بازرگانان اعم از اروپای غربی و همچنان بازرگانان شرقی را تنظیم نمود . « اگر بازرگانان شرقی، فارسی، هندی، بخارایی، ارمنی، کومیکی، چیرکیسی و اجنبی هایی که در استرا خان زیست داشتند، بمنظور داد و ستد بمسکو و یا سایر شهر های روسیه میرفتند، از کالا های قابل فروش آنان در استرا خان محصول گمرکی حق العبور از هر روبل یک گریبنی و یا ده کپیک اخذ می گردید . در صورتیکه معامله داد و ستد را در خود استرا خان انجام میدادند در آنصورت از هر روبل ده دینگی اخذ می گردید . و از کالا های روسی که این بازرگانان در باز گشت با خود حمل می کردند از هر روبل یک گریبنی و یا ده کپیک اخذ می گردید ...

به هیچ یکی از اجنبی ها اجازه پرچون فروشی کالا هایشان داده نمی شد و اجازه نداشتند که با کالا های قابل فروش خویش به بازار سیاه بروند . بمسکو و یا دیگر شهر های داخلی روسیه آنعده اجنبی ها اجازه داخل شدن را داشتند که فرمان اعلیحضرت را که با تاپهٔ سرخ مزین گردیده بود، با خود داشته باشند »[۱۴۵]. لاجرم حکمرانان آسیای میانه نیز به نوبهٔ خویش چنین سیاستهای بازرگانی مشابه را در برابر بازرگانان روسی اتخاذ می نمودند.

مناسبات بازرگانی و سفارتی میان خان نشینی های آسیای میانه و روسیه در آتیه ها، درامتداد قرن هفدهم میلادی رو به گسترش نهاد . خاطر نشان باید نمود که در پانزده سال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نخست ۱۶۰۰ – ۱٦۱٤ میلادی به استثنای یک مورد یعنی بازرگانان بخارایی کورمان بابا سید و نظر، که در بهار سال ۱٦۰۹ میلادی در شهر های سایبریا آمده بود. بشواهدی که در مورد سفر بازرگانان آسیای میانه که به استرا خان و سایر شهر های روسیه بتواند گواهی بدهد بر نخوردیم[۱٤٦].

لاکن از آنجایی که مربوط به پیام نامه پس از دیر زمان که (۱٦۱٤ – ۱٦۱٦ میلادی) حکمروای آسیای میانه میشود قابل فهم است[۱٤۷] که بازرگانان از آسیای میانه بروسیه در زمانه های تیره و تار و آشفته سفر کرده اند. بنأ در چنان اوضاع و احوال نفوذ کردن به ساحات عمقی مملکت روسیه به بازرگانان آسیای میانه میسر نبود. بهمین منوال در سالهای ۱٦۰۰ – ۱٦۱۵ میلادی بازرگانان روسی نیز در آسیای میانه به ساحات عمقی ممالک آسیای میانه نفوذ کرده نمی توانستند . علل آن نه تنها پیشآمد منحصر به خود سری های سرداران نظامی یائیسکی و والگا و اتباع آنان نمی شد و بعین ترتیب پیشآمد مشابه حکمرانان آسیای میانه نیز در این قضیه دخیل بوده و مزید بر اینها وضع ناهنجار اقتصادی دولتین که معلول جنگ های ناشی از مناسبات نظام فئودالی بود، در این زمینه نقش اصلی را بازی می کرد. با وصف آنهم یگان، یگان قافلهٔ بازرگانان روسی امکان می یافتند که به بازارهای ساحات عمقی آسیای میانه نفوذ نمایند. چنانچه بقول ی. د. خخلوف سفیرویژه تزار مسکو به آسیای میانه (۱٦۲۰ – ۱٦۲۲ میلادی) بازرگان لیؤن تی یودین که در اثناء یورش قزاقان یائیسک بسر کردگی اتامان پنجایف در قلمرو خان نشینی خیوه (۱٦۰۳ میلادی) کشته شد که موصوف پیش از این « بمدت هفت سال در بخارا و هند مصروف بازرگانی بود »[۱٤۸].

اوضاع داخلی روسیه پس از بقدرت رسیدن رمان فیودرویچ (۱٦۱۳ – ۱٦٤۵ میلادی) بنیان گذار سلالهٔ رمانف ها تا حدودی استقرار پیدا کرد و زمینهٔ احیای مجدد و انکشاف روابط سفارتی و بازرگانی میان روسیه و خان نشینی های آسیای میانه را مساعد گردانید و در این خصوص مبتکر اصلی در این زمینه این مراتبه باز هم خانان بخارا، خیوه و بلخ بودند . چنانچه در سپتامبر ۱٦۱۳ میلادی اسنادی از امام قلی خان[۱٤۹] بمسکو مواصلت ورزید که حاوی تقاضای احیای مجدد روابط بازرگانی بخارا و مسکو بود[۱۵۰].

روابط میان آسیای میانه و روسیه در سالهای ۱٦۱٦ میلادی رو به بهبودی گرایید که آغاز گر آن عرب محمد، خان خیوه (۱٦۰۲ – ۱٦۲۳ میلادی) بود موصوف در جریان سالهای ۱٦۱٦ – ۱٦۲۰ میلادی سه کرت هیئت نمایندگی و سفارت را بمسکو فرستاده بود[۱۵۱]. حکومت مسکو گامهای مهمی را درجهت احیای مجدد و توسعهٔ مناسبات بازرگانی و سفارتی با بخارا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بعداً با بلخ را برداشت . چنانچه استقبال گرم از سفیر بخارا و هیئت همراهان وی در مسکو و فرستادن سفارت تحت ریاست ی. د. خخلوف به بخارا مثال خوبی در این زمینه بوده می تواند . این سفارت نقش مهم و موثری را در جهت حل قضیه بردگان روس تبار در بخارا، خیوه و بلخ و استقرار روابط محکم بازرگانی میان دولتین ایفأ نمود[۱۵۲]. بقول سفرای روسی که د ر قرن هفدهم میلادی در بخارا بودند (خخلوف، انیسیم گریبوف، برادران پازوخین) که تنها در خدمت شخصی خانان به تعداد سه صد نفر بردهٔ روس تبار که از جملهٔ آنان یکصد پنجاه نفر در خدمت خان بخارا، پنجاه نفر در خدمت خان خیوه و یکصد نفر در خدمت خان بلخ قرار داشتند[۱۵۳]، که این ارقام احصائیهٔ مکمل نبوده زیرا که، بردگان روس تبار که در نزد سایر اشخاص قرار داشتند در این ارقام شامل نمی باشند . در منابع کتبی آسیای میانه و ایران شواهدی فراوان در خصوص حضور بردگان روس تبار که در قرن هفدهم و نیمهٔ نخست قرن هجدهم میلادی در اردو های دولتهای آسیای میانه بخدمت نظامی جلب شده بودند وجود دارد .

این بردگان روس تبار نه تنها در خدمت خانان بلکه در ساحات غیر نظامی حکام محلی نیز مصروف خدمت بودند . این مطلب را ما، در مصاحبه ی پرسشی سفیر بخارا حاجی فرّخ بابویارین و مقرب دربار تزار ا.س. متهٔ یف در چهارم مارچ سال ۱٦۷۵ میلادی چنین می خوانیم : « ... ما به اظهارات سفیر باورمند شدیم که می گفت : به التفات خان او دگروال است و در غند او به تعداد پنجصد نفر افراد بخارایی و پنجصد نفر افراد روس تبار خدمت می کنند و اسیران روس تبار در دیگر محلات هم زیاد هستند ... »[۱۵٤].

بقول میر محمد امین بخاری در زمان زمامداری عبیدالله خان از افراد روس تبار دستجات خاص نظامی تشکیل گردیده بود که به آنان بصفت قطعهٔ گارد ارک شاهی اعتماد شده بود . در زمان ابوالفیض خان از اسیران روس تبار یک گارد خاص تشکیل شده بود[۱۵۵]، که بقول گرافه گلوفکین یکی از درجه داران معروف انّه ایوانوفنا امپراتور (۱۷۳۰ - ۱۷٤۰ میلادی) روسیه، تعداد افراد گارد روس تبار ابوالفیض خان به سه هزار نفر بالغ می گردید[۱۵٦]، چنین است حقایقی چند در مورد روابط متقابل خان نشینی های آسیای میانه و عمدتاً بخار با روسیه در جریان نیمهٔ دوم قرن شانزدهم و نیمهٔ اول قرن هفدهم میلادی در این دوره روابط بلخ با مسکو نسبت به روابط بخارا و خیوه با مسکو ضعیف تر نشان داده شده است و گمان ما بر این است که این روابط اگر ضعیف هم بوده اما وجود داشته است . مگر از آنجایی که در اسناد و مدارک که در دسترس ما قرار دارد بازتاب نیافته است . بنابراین ما نمی توانیم در این خصوص چیزی بیشتر از این اظهار نماییم . در نیمه نخست قرن هفدهم میلادی یکجا با بخارایی ها و خیوه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یی ها کاروان بازرگانی بلخ نیز بمسکو مواصلت ورزیده بود . در فرمان ندر محمد که عنوانی تزار روسیه میخایل فیودرویچ که در سال ۱٦۳۸ میلادی توسط خواجه محمد ابراهیم سفیر بلخ فرستاده شده بود و دارای محتوی تقاضای در مورد تحقیق قضیه بوقوع پیوستن کشته شدن خواجه حسین تبعهٔ بلخ در قازان بود و از محتوی اسناد چنین استنباط می شود که قاتلین، اشیأ و اموال خواجه حسین را به سرقت برده اند و همچنان زنان و غلامان خواجه را که تعداد مجموعی شان نه نفر میشد رهزنان و قاتلان با خود برده اند . هویت خواجه حسین و اوضاع و شرایط که او به قازان سفر کرده بود از محتوی فرمان ندر محمد خان که عنوانی تزار روسیه که ذریعهٔ خواجه ابراهیم فرستاده شده بود تشخیص و روشن می گردد و در آنجا گفته می شود: «پیش از این (تا خواجه ابراهیم – بوری . احمد) در عرصهٔ چندین سال فرستاده های ما و بردگان شاه حسین و پسرش خواجه حسین و همراه با آنان امتعهٔ دولتی کشور ما به ارزش هفت هزار و پنجصد روبل برای داد و ستد به کشور شما فرستاده بودیم و به آنان فرمان داده بودیم تا آنچه را که بدرد بخور دولت ما باشد خریداری نمایند »[۱۵۷].

چنانچه فرمان مورخ ۲۵ می سال ۱٦٤۳ میلادی تزار روسیه میخایل فیودرویچ که عنوانی دولت بلخ گسیل شده بود . گواه روشنی در مورد موجودیت روابط بازرگانی و مناسبات حسنهٔ نهادینه شده میان هر دو دولت می تواند باشد . در این فرمان قسماً توضیحاتی در خصوص قضیه کشته شدن خواجه حسین داده شده است[۱۵۸].

برای ما شواهدیکه در مورد زمان مواصلت شاه حسین بازرگان بلخ، بروسیه معلومات می دهد مهم است. اگر بقول تزار روسیه میخایل فیودرویچ که در مورد کشته شدن خواجه حسین پسر شاه حسین در سال ۱٦۳۸ میلادی باور نمایم از آن چنین نتیجه می گریم که پدر و پسر پس از باز گشت از روسیه یک سال را در خوارزم زیسته اند و بعداً به روسیه عودت نموده اند و در محلی میان ساراتف و قازان اقامت گزیدند و پس از سپری شدن پانزده سال شاه حسین فوت شده است و پس از یک سال پسر او خواجه حسین در منطقهٔ سایبریا کشته شده است به این صورت مجموعاً مدت نوزده تا بیست سال آنان در خوارزم و روسیه زیسته اند. از لابلای این اظهارات می توان به این نتیجه رسید که سالهای ۱٦۱۹ و یا هم ۱٦۲۰ میلادی را سالهای حضور فزیکی آنان در روسیه بحساب آورد.

یک واقعه دیگر را نیز بیان می نمایم : زمانیکه خواجه ابراهیم که در سطور بالا از آن نام بردیم به استرا خان آمد حاکم محلی آنجا، یو.ا. سیسکی به هدایت تزار روسیه به او یک جیرهٔ روزانه مقرر داشت و او این جیره را اندک و ناچیز پنداشته و از قبول آن ابأ ورزید[۱۵۹].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در مورد روابط سفارتی و بازرگانی میان خان نشینی بلخ و حکومت مسکو در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم و آغاز قرن هجدهم میلادی فکر می کنیم که فاکت ها و مواد بقدر وافر و بسنده وجود دارد. هر دو کشور در ضمن اهداف بازرگانی، اهداف سیاسی نیز داشتند . اگر بلخ در صدد مستقل نگهداشتن خود از بخارا بود مگر روسیه بر اساس اظهارات و. و. بارتولد، در صدد « بدست آوردن معلومات و شواهد مؤثق در خصوص راه های مواصلاتی و بازرگانی ممتد تا به هند » بود[۱۶۰].

نخستین سفیر بلخ در این دوران همانا خواجه ابراهیم فرستادهٔ ندر محمد خان بمسکو بود . که در سطور بالا از آن یاد آور شدیم . برطبق نامهٔ جوابیهٔ لحن خشک حاکم محلی استرا خان، یو.ا. سیسکی از ۲۸ مارچ ۱٦٤۰ میلادی به عنوان تزار، سفیر بلخ از اول جنوری ۱٦٤۰ میلادی به استرا خان مواصلت ورزیده است[۱٦۱]. قسمی‌که از اسناد بر می آید او در آواخر ماه می و اوایل جون ۱٦۳۸ میلادی از بلخ بقصد مسکو بر آمده بود[۱٦۲]. و سپس در حوالی مینگ قشلاق، کاروان حامل او از جانب قلمق ها، دای چینه، تای شی به غارت برده شد و خود سفیر بمشکل از چنگ اسیرکنندگان فرار کرده و محلی برای پنهان شدن خویش پیدا نمود . سفیر به نزد قلمق قدرتمند تر دیگری که بنام لاؤزون که با اولوس خویش در کنار راست رود یمبی در محلهٔ ایل کارا گاچ بحال بادیه نشین بسر می برد پناهنده شد . خواجه ابراهیم تقریباً مدت دو ماه را در قرارگاه لاؤزون تای شی رهبر قلمق ها بسر برد و آنان به خواجه ابراهیم جهت عزیمت بجانب استرا خان کومک نمودند[۱٦۳]. در آرشیف دولتی اسناد قدیم سه قطعه فرمان که به اختیار خواجه ابراهیم بود، که نخستین آن عبور نامه به عنوانی شهزاده استراخان و شهزادگان شهر های دیگر روسیه که خواجه ابراهیم از آنجا ها عبور می نمود . سپارش شده بود که در اثنأی عبور با سفیر بلخ مساعدت لازم را مرعی بدارند . و سند های دومی و سومی آن به عنوان تزار روسیه تحریر یافته بود که در سند آخرین یعنی سومی آن، لست بخشی از آن تحایف که به تزار روسیه ارسال شده بود برشته تحریر در آمده بود . و هم مطالبی تقاضایی در خصوص تحقیق قضیه کشته شدن خواجه حسین خاطر نشان شده بود احتوا می نمود و سند دومی آن که خیلی ها مهم و ارزنده است و آن سند محتوی پیشنهادی در خصوص بر قرار ساختن مناسبات دیپلماتیک و پیش برد مبارزهٔ مشترک علیه قلمق ها بود. در این سند گفته شده است که در صورت توافق مسکو با این پیشنهاد امام قلی در منطقهٔ یمبی، قشونی را با کمیت بسر کردگی دوازده نفر از امرأ و به سر قوماندانی عمومی یلنگتوش بی اتالیق سوق می دهد[۱٦٤]. از ظواهر امر پیداست که خواجه ابراهیم از استراخان پیشتر رفته نتوانسته و مجبور بود که واپس بجانب بلخ عودت نماید . دولت مسکو در تمام مدت حضور موصوف در استراخان توجه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاص نسبت به او ابراز داشته و چنانچه در اثنأی عودت وی کشتی های بنام منجوق مروارید و گروه های مشایعت کننده در اختیار او گذاشته بود[۱۶۵].

پس از یکسال یعنی تابستان ۱٦٤۱ میلادی خواجه ابراهیم به صفت سفیر بلخ مجدداً بصوب استرا خان سفر کرد . این مراتبه او یکجا با سفرای بخارا و خیوه عازم کشور روسیه گردید و این هم به سببی بود که در آنزمانه ها به تنهایی سفر کردن خالی از خطر و تحمل تلفات نبود . در بندر قرغان همهٔ آنان(به استثنای نظر ملک سفیر خیوه که تا حصول گذرنامه از راه بحیره کسپین از جانب حاکم استراخان معطل قرار داده شده بود.) سفرای بلخ و بخارا و کاروان بازرگانی آنان،(بازرگانان بی شمار با کالا های وافر) بود تا یازدهم اگست سال ۱٦٤۱ میلادی منتظر ماندند و در نهایت به سفیر و سوداگران بخارایی اجازه داده شد که تا اموال بازرگانی خویش را به کشتی های دولتی روسیه بار گیری و از قرغان تا استرا خان انتقال بدهند و به سفیر بلخ و بازرگانان آن این امکانات قدغن قرار داده شده بود و آنان باید تا اواسط نوامبر سال ۱٦٤۱ میلادی در قرغان بمانند و فقط از برکت یوزباشی استراخان لوتووی نین که همراه با دو شهزاده دیگر در بندر قرغان آمده بودند، توانستند در هفدهم نوامبر سال ۱٦٤۱ میلادی تا استراخان خود را برسانند[۱٦٦]. چنین تصور میشود که پطرلوتووی نین سفیر بلخ را پس از دریافت مبلغ هنگفتی، توسط دو کشتی دولتی اجازه انتقال داد .

بروفق اظهارات حاکم استرا خان اُدویفسکی به نزد موصوف یک پیشخدمت و مباشر گماشته بود و او مجبور بود که سفیر بلخ و شانزده نفر معیتی او را در یک محل مخصوص «درشهر سنگی جدید در سرای لنگر اندازی» که به این منظور اختصاص یافته بود جابجا نماید و بعداً بویارین گر وخوف با نامهٔ از ادویفسکی عازم مسکو گردید، اما خواجه ابراهیم تا مواصلت فرمان شاهی در استرا خان معطل قرار داده شده بود و دوامدار تحت مراقبت جزوتام های پیاده یوز باشی کراسینسکو قرار داشت.»[۱٦۷] ایوان گروخوف با چه جوابی از مسکو بر گشت برای ما روشن نیست . مگر در نامهٔ ادویفسکی از نهم اگست سال ۱٦٤۱ میلادی راجع به مواصلت نظر ملک به استرا خان که فرامین و اسناد ارسالی خانان بخارا، خیوه و بلخ را که بمسکو عنوانی تزار روسیه ایوان دروژین فرستاده شده بود و جواب آنرا با خود داشت و در آن تحریر شد بود: «... تزار هدایت داد که از ندر محمد خان پاد شاه بلخ بپرسید که بما در بارهٔ خویش معلومات بدهد که کاشانه و سر زمین او در کجا واقع شده است ؟ با کدام کشور ها هم مرز و در همسایگی واقع است . وسعت و بزرگی کشورش چه اندازه است ؟ کدام انواع امتعه را دارا است و به اتکأ کدام اقتدار دیگر حیات بسر می برد و یا که از حساب خویش می زیید ؟...».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طوریکه دیده می شود دلچسپی تزار روسیه نسبت به بلخ کمتر از علاقمندی متقابل خانان آسیای میانه، بلخ، بخارا و خیوه نسبت بروسیه نبود . این ادعای ما را سفارت های انیسیم گریبوف در سال ١٦٤١ میلادی در خیوه و بخارا به اثبات می رساند.

در فرامین که گریبوف با خود به خیوه و بخارا آورده بود دارای محتوای تقاضای دولت مسکو مبنی بر رهایی بردگان روس تبار که در شهر های آسیای میانه بسر می بردند و هم پیشنهادی بشرح زیر : « زیستن در دوستی و در صمیمیت و پذیرفتن بازرگانان مقیم شونده، بازرگانان با انواع امتعه در هر دو جانب مانند گذشته رفت و بر گشت نموده و آزادانه داد و ستد نموده و ایجاد موانع و محدودیت را در این امر برای آنان مردود باید شمرد ... »[١٦٨].

بدوش سفارت گریبوف یک وظیفه دیگر هم گذاشته بود و آن عبارت بود از جمع آوری اطلاعات و شواهد در خصوص اوضاع داخلی خان نشینی های آسیای میانه و از همه مهمتر راجع به راه های مواصلاتی و بازرگانی که روسیه را به هند اتصال بدهد[١٦٩]. گریبوف این وظیفه اخیر را فقط در نوبت دوم ماموریتِ خویش در آسیای میانه در سال ١٦٤٦ میلادی توانست با انجام برساند[١٧٠].

در مورد علایق شدید مسکو نسبت به بلخ و کشور های همجوار آن، هدایت میخایل فیودرویچ که به شهزاده ادویفسکی داده شده بود می تواند گواه روشنی باشد :

با خواجه ابراهیم بطور مفصل وداع نمایید.

خواجه ابراهیم تا باز گشت انیسیم گریبوف از بلخ (بهار سال ١٦٤٣ میلادی) به استرا خان پایید. و افزون بر آن سفارتهای گریبوف و خواجه ابراهیم نقشی مهمی را در تحکیم روابط دوستانهٔ بلخ با روسیه ایفأ نمود. از همانزمان به بعد روابط متقابل کشور های بلخ و روسیه توسعه و تحکیم می یابد. و چیزی که خیلی ها مهم و ارزنده است این است که سعی و تلاش در جهت تفاهم متقابل و حفظ و نگهداشت علایق متقابل از جانبین بظهور می رسد . چنانچه از فرمان جوابیهٔ میخایل فیودرویچ به ندر محمد خان روشن است که خواجه ابراهیم و همرکابان معیتی او در محراق توجهٔ خاص مسکو قرار داشته و تمام محدودیت ها برای آنان ملغی قرار داده شده بود. و به سفیر اجازه داده شده بود که هر گونه امتعه را که خواسته باشد و طرف ضرورت و رایج کشور شاهی بلخ باشد، بدون اجازه قبلی و بدون کدام ممانعت خریداری نماید . و جالب است که امتعهٔ بازرگانان شخصی از پرداخت محصول گمرکی معاف قرار داده شده بود و برای آنان اجازهٔ بازرگانی عمومی و همگانی داده شده بود[١٧١].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواجه ابراهیم در زمستان سال ۱٦٤۳ – ۱٦٤٤ میلادی بصفت بازرگان شخصی عبدالعزیز سلطان قایم مقام بلخ مجدداً بمسکو آمد[۱۷۲] و در بر چسپ عبدالعزیز سلطان تمام امتعهٔ که متعارف و کار آمد دولت شاهی بود فهرست شده بود[۱۷۳]. در همین برهه زمانی این یگانه معلومات است که در رابطه به مناسبات بلخ با روسیه در سالهای ۱٦٤۲ – ۱٦٤٤ میلادی ثبت می باشد . و اما در سالهای بعدی یعنی ۱٦٤۱ – ۱٦٤٥ میلادی اینگونه معلومات خیلی ها فراوان است . در آنزمان در مسکو و استرا خان دو سفارت بلخ و بخارا بسر می بردند.

گوزای نوگایا، (۱٦، اگست، ۱٦٤٤ – اواسط می، ۱٦٤٥ میلادی) و سلای بهادر (آواخر دسمابر، ۱٦٤٤ – سپتامبر ۱٦٤٥ میلادی)[۱۷٤]، حکومت مسکو پس از عودت آنان بدون تاخیر تصمیم گرفت که سفارت جدیدی که دارای صلاحیت نمایندگی بیشتر باشد، با یک کاروان بزرگ امتعهٔ بازرگانی به آسیای میانه گسیل دارد[۱۷٥].

بازرگانان روسی که متمایل به اقناع به بازار های آسیای میانه و ایران نبودند در صدد نفوذ به بازار های هندوستان شدند و در پی یافتن راه های جدیدی تجارتی کوتاه تر و مصؤن تر تا این مملکت شدند و عین همین هدایات در خصوص یافتن راه های مواصلاتی ممتد به هند را تمام سفارت های روسی که عازم آسیای میانه و ایران می شدند از جانب دولت خویش در یافت مینمودند.

در استرا خان ریاست روابط خارجه، پرسشهای مفصلی را در این خصوص بعمل می آوردند. طوریکه معلوم است بوریس و سیمین پازوخین در بخارا از قرار معلوم از بازرگانان هندی در بارهٔ خط السیر که به هند منتهی می شد جویای معلومات می شدند . و به اساس معلوماتهای که بازرگانان هندی برایش ارایه کرده بودند این خط السیر را بدست آورده بود : استرا خان، بندر قرغان، خیوه، بلخ و سپس از راه خنجان، پروان، چاریکار، کابل، پشاور، اتک، رتاس، گجرات، لاهور، سلطان پور و درنهایت به جهان گیر آباد منتهی میگردید.

شواهد پازوخین در این مورد همراه با معلومات که بازرگانان هندی، مکارانداى و بگاری لال که بتاریخ بیست فبروری ۱٦۷٥ میلادی بریاست ارتباط خارجه داده بودند مقابله و تأیید گردید[۱۷٦].

در آتیه ها این معلومات با معلومات که ملا فرّخ، سفیر بخارا بتاریخ دوم مارچ ۱٦۷۱ میلادی به ا.س. مته یف رئیس ارتباط خارجه داده بود پس از مقابله شد، تأیید گردیده بود[۱۷۷].

بناءً به تأسی از این به تمام سفرای روسی پیش از عزیمت شان به آسیای میانه و ایران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دستور العمل صادر می گردید که« شواهدی در خصوص راه های مواصلاتی و تجاری به هند را بدست بیآوردند »، البته منظور شان کوتاه ترین راه که از راه اورگنج، بخارا، قرشی، کلیف، اندخوی، بلخ و درادامه ازگذرگاه های هندوکش.

در آتیه ها، حکومت های روسی در اعزام، ب.ا. داویدوف، محمد یوسف، قاسموف به هند (۱٦۷۵ میلادی) از مسیر آسیای میانه استفاده می نمودند. یعنی از راه : بخارا، قرشی، کلیف و بلخ[۱۷۸] .

این واقعیت خود یک بار دیگر موقعیت مهم بلخ را در تجارت جهانی درامتداد قرن هفدهم میلادی و سده های متعاقب آن به اثبات می رساند . مثلاً در ۱٦٦۹ - ۱۷۳٤ میلادی به تعداد ۲٤ نمایندگی آسیای میانه در روسیه موجود بودند . (دوازده نمایندگی از خیوه و به همان تعداد نمایندگی از بلخ و بخارا)، اما از مسکو پنج نمایندگی جوابیه (فیدوتو، پازوخین، داویدوف با قاسموف و سایرین) بود[۱۷۹].

در خصوص کسانی که با بلخ روابط مستقیم داشتند مکث می نمایم .

خاطرنشان باید ساخت که سالهای ۱٦٤٦ - ۱٦٦۹ میلادی روابط میان خان نشینی های آسیای میانه و دولت روسیه تزاری قدری بسردی گرایید و آنهم به سبب مصادره نمودن اموال تجارتی تاجران روسی در خیوه از جانب ابوالغازی خان بود و بازتاب آن در روسیه این بود که حکومت مسکو تمام سفرا و تاجران آسیای میانه را در استرا خان معطل قرار داده و اموال شان را مجدداً فهرست نموده و سر از نو قیمت گذاری نمود[۱۸۰].

افزون برآن حکومت مسکو روابط خویش را با بلخ و بخارا از مسیر سایبریا از راه توبولسک حفظ نمود[۱۸۱]. از همین راه (دشتهای قلمق - توبولسک و یرخه تور) . حاجی فرخ در جنوری سال ۱٦۷۱ میلادی با پیشنهاد مبنی بر احیای مجدد روابط دیپلماتیک و بازرگانی بمسکو آمد.

سفارت حاجی فرخ (۱٦٦۹ - ۱٦۷۱ میلادی) زمینه توسعه تماسهای بلخ و بخارا، را با روسیه مهیا گردانید[۱۸۲].

« در اسناد آرشیف چنین می خوانیم : اعلیحضرت پاد شاه، فرمان داد که با خلوص نیت از او استقبال نمایید و هم اعلیحضرت التفات و مرحمت نموده با خان بلخ به تبادله بازرگانان مقیم شونده موافقه کرده و هم رفت و بر گشت بازرگانان را بمنظور داد و ستد امتعه اجازه داد »[۱۸۳].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بمنظور تحکیم روابط دوستانه مسکو یک سفارت صلاحیتدار را تحت ریاست پازوخین در سال ۱۶۷۰ – ۱۶۷۲ میلادی به بلخ و بخارا اعزام داشت[۱۸۴]. طوریکه از ورأ اسناد روشن است که بعهدهٔ سفارت موصوف سه وظیفه زیر محول گردیده بود: حصول آزادی بردگان روس تبار، بر قرار ساختن مناسبات دوستانهٔ دیپلماتیک و بازرگانی با بلخ، بخارا و خیوه، کشف کوتاه ترین و مناسب ترین راه کاروان رو بازرگانی ممتد به هندوستان.

در فرمان تزار روسیه که عنوانی سبحانقلی خان حکمران بلخ نوشته شده بود چنین گفته می شد:

«... همینطور در ساحات قلمرو دولت های ما افراد شما می آیند و برای آنکه آنان از خوف احتمال به اسیر گرفته شدن آسوده خاطر و مصؤن باشند، بناءً ایجاب می نماید که پس از این شما پاد شاه بلخ، روابط خویش را با اَبَر دولت ما بدوستی و صمیمیت استوار ساخته نخست سفرأ و نمایندگان دوستی و صمیمیت را بمنظور تأمین خیر و فلاح امور و هم بازرگانان مقیم شونده را با امتعهٔ شان به کشور هایمان بفرستیم و تا که، میان اَبَر دولت ما و تو پاد شاهٔ بلخ، دوستی و صمیمیت فزونی و قوت بگیرد و پس از انجام این همه تدابیر و اقدامات اگر میشد که چاپار ها و بازرگانان ما از هر دو جانب با همه انواع امتعهٔ خویش رفت وبرگشت می نمودند »[۱۸۵].

دولت مسکو را اوضاع داخلی و موقعیت بین المللی خان نشینی های آسیای میانه علاقمند می ساخت، چنانچه در این موارد پازوخین ها، پیش از عزیمت خویش دستورالعمل های لازمه را از جانب دولت متبوع خویش می گرفتند[۱۸۶].

پُر واضح است که این دستورالعمل ها، نیات و اهداف تجاوز گرانه نداشت، زیرا که، روسیه در حال جدل با ترکیه بر سر کریمیا و هم چنان در مجادله با پولند بر سر اوکرائین[۱۸۷] دست و پا بسته بود و قادر به سوق یک سپاه عظیم در آسیای میانه نبود و از جانب دیگر نه پوتانسیل اقتصادی و نه نیروی نظامی روسیه آنوقت در چنان سطحی قرار داشت که بتواند چنین ژست فرسایشی را در آسیای میانه تحقق ببخشد .

دلبستگی های روسیه به اوضاع داخلی و موقعیت بین المللی خان نشینی های آسیای میانه ناشی از ضرورت های تجارت مصؤن و سود آور، بویژه کالا های که در بازار های داخلی روسیه تقاضا به آنها شدید بود مانند : ابریشم خام، چنانچه می توان بطور مثال یاد آور شد که از لابلای دستورالعمل که به پازوخین ها (۲۲ جون ۱۶۶۹ میلادی) صادر شده بود روشن بود که به آنان وظیفه سپرده شده بود، که تا بازرگانان بخارا، خیوه و اورگنج را به تجارت ابریشم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خام با روسیه ترغیب و تشویق نمایند و آنان باید هم با باشندگان و هم با صنعت کاران ابریشم آسیای میانه راجع به سود آوری تجارت ابریشم خام با مسکو و استرا خان داخل مفاهمه گردند[۱۸۸]. هیئت نمایندگی پازوخین ها به بخارا و خیوه آمده بود و اما بعلت آن که بلخ با بخار در حال جنگ و مخاصمه بود، بنابران تا مدت شانزده ماه نتوانستند به بلخ بروند بناءً در سال ۱۶۷۲ میلادی واپس بروسیه عودت نمودند.

اما آنان توانستند که فرمان میخایل فیودرویچ را توسط نیکیتو میدویدوف و سیمین اسماعیلوف به بلخ به سبحانقلی خان تقدیم نمایند . و به آن دو نفر هم دستور داده شده بود که تا بدانند که « آیا سبحانقلی خان پاد شاه بلخ به اعلیحضرت پاد شاه و والاحضرت شهزاده الکسی میخایلویچ و تمام دول اَبَر قدرت روسیه بزرگ و کوچک سر ساز گاری دارد ؟ . و آیا از ما، چشم انتظار دوستی مصلحت آمیز را دارد یا خیر ؟ . و همینطور، موظف اند که شخصاً به راه های مواصلاتی ممتد تا به هندوستان بلدیت حاصل نمایند و هم به جمع آوری معلومات موثق و دقیق در خصوص اسیران برده شدهٔ روس تبار در نزد خان بلخ و در نزد سایر اشخاص »[۱۸۹].

از ورأی گزارش که پاوزخین ها ارایه داشته اند روشن است که میدویدوف و اسماعیلوف صرف مؤفق به انجام بخشی از ماموریت های محولهٔ خویش گردیدند.

بروفق دستورالعمل و پلان پیشبینی شده، آنان باید تا کابل و از آنجا به لاهور و از لاهور تا خود پایتخت هندوستان خود را می رسانیدند . چون شکل عملی این پلان از پیش بگونه ی دقیق سنجیده نشده بود . بناءً آنان مجبور بودند که از بلخ واپس بروسیه عودت نمایند . « در اسناد چنین می خوانیم : مترجم نیکته میدویدوف به بلخ به حضور سبحانقلی خان پاد شاه بلخ بروز نخست ماهٔ می سال ۱۷۹ میلادی (۱۶۷۱ میلادی - بوری احمد) شرفیاب گردیده بود و از آن دیار بروز بیست و چهارم ماه می همان سال واپس بروسیه عودت نموده است و همراه با رفقایش به باریس، یک یاداشت بخط قلمی تقدیم داشتند و در این یاداشت چنین میخوانیم : سبحانقلی خان پاد شاه بلخ متمنی است که با تو اعلیحضرت پاد شاه و با والاحضرت شهزاده الکسی میخایلویچ و با همهٔ پادشاهان مطلق العنان روسیهٔ بزرگ، روسیهٔ کوچک و روسیهٔ سفید در رِفق و دوستی باشد . و هم عنوانی شما مراسلهٔ فرستاده است . پادشاه بلخ سبحانقلی خان در جریان صحبت های خویش اظهار داشت که آیا اعلیحضرت اشخاص و نمایندگان خویش را به بلخ و هند و دیگر کشور ها می فرستند . در صورت حضور نمایندگان ذات اعلیحضرت شما و او سبحانقلی خان متعهد است که آنان را در سرزمین خویش پذیرفته و از آنان مواظبت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بعمل خواهد آورد .

اما در خصوص اسیران به برده مبدل شدهٔ روس تبار باید خاطر نشان ساخت که این اشخاص اعم از مرد و زن تا یکصد نفر می رسند و در خصوص راه تجارتی ممتد به هندوستان باید گفت که از بلخ تا جان آباد (جهانگیر آباد - بوری احمد) فاصلهٔ هشت روزه راه اندکی کم یا زیاد است . »[۱۹۰] و در این یاداشت گزارش گونهٔ خویش در خصوص مسیر راه از استراخان از مسیر بخارا و بلخ تا پایتخت هندوستان به تفصیل از آن نقاط و محلات که راه از آن ها می گذشت نام برده شده بود.

به این ترتیب مساعدترین و مصؤن ترین راه از روسیه به هند که تفحص آن هنوز در اوایل قرن هفدهم میلادی آغاز شده بود که در آتیه ها توسعه و انکشاف روابط روسیه و هند را زمینه چینی می نمود. در همین کرت ماموریت پیدا شده بود[۱۹۱].

این راه از مسیر بخارا و بلخ توسط دولت مسکو با فرستادن سفارتهای، و.ا. داؤدوف، محمد یوسف قاسموف مورد استفاده قرار گرفته بود آنان در آسیای میانه بشمول بلخ و کابل، اگر آن مدت که در عرض راه سپری شده بود اختصار شود، مجموعاً مدت دوسال را یعنی از پانزدهم ماه می سال ۱٦۷۵ میلادی تا نهم جنوری سال ۱٦۷۸ میلادی سپری نمودند . این سفارت مانند سفارتهای گذشته بدقت تمام احضار گردیده بود و وظیفه هر کس معین و مشخص بود . اگر به داؤدوف در خصوص قایم نمودن مناسبات دوستانه و آزاد ساختن برده های روس تبار دستور داده شده بود . به محمد یوسف وظیفه سپرده شده بود تا شواهد مفصلی در خصوص بلخ و هند جمع آوری نموده و با دولت بابریهای هند مناسبات دیپلماتیک و تجاری بر قرار نماید[۱۹۲]. و مزید بر آن محمد یوسف می باید که بعضی مسایل و نخست از همه مسئله آزاد سازی برده های روس تبار را با بلخ تنظیم نماید .

محمد یوسف و هیئت همراه او در بلخ با کمال حرمت با تشریفات در خور شأن از جانب سبحانقلی خان پذیرفته شدند و سبحانقلی خان سفیر روسیه را در اثنای عزیمتش از بلخ بجانب هندوستان با همهٔ وسایل لازمهٔ سفر تجهیز نموده و هم فرمان مبنی بر تأمین امنیت و همچنان گروهی از بدرقه کنندگان را بسر کردگی قدوس ناظر (که سفیر را تا خود کابل بدرقه نمود) و همچنان فرمانی هم عنوانی مکرم خان حکمران بابری کابل صادر نمود که نسخهٔ اصلی این فرمان حفظ نگردیده و فقط نقل روسی آن که در قرن هفدهم میلادی ترجمه شده است بدسترس ما قرار گرفته است[۱۹۳].

محمد یوسف و همرکابان او بتاریخ دوم مارچ سال ۱٦۷٦ میلادی از بلخ عزیمت نموده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و چنانکه به التماس نامه وی گفته می شود که دوم مارچ ١٦٧٨ میلادی ازمسیر غوربند و چاریکار به کابل مواصلت ورزیده است[۱۹٤].

مکرم خان سفیر روسیه را بگرمی و مهربانی استقبال نموده و تحایف او را پذیرفت و او را با معیتی اش در قصر سفراً جابجا نمود . و محافظین لازم را مؤظف گردانید و همچنان جیرهٔ غذایی برایشان تعیین نمود . اما تا مواصلت فرمان خاص اورنگزیب در خصوص آنان، مکرم خان هیئت نمایندگی روسی را در کابل معطل قرار داد و در مورد وسایل که به کومک آن محمد یوسف بتواند اجازهٔ ورود به پایتخت هندوستان را از اورنگزیب دریافت نماید یاری نرسایند و به فوریت فرمان شخص اورنگزیب که حاکی از فرمان به باز گشت و عودت بود مواصلت ورزید[۱۹۵].

یک حقیقت جالب که گفتنی است و آن اینکه در مدت زمانیکه محمد یوسف در کابل بسر می برد سعی و تلاش می ورزیدند که او را بخیانت نسبت بوطنش تشویق و ترغیب نمایند و دقیقاً مشابه آن چیزی که در گذشته هم با شخصی بنام سیمن چاپار صدیق سودا گر شیماخینی کرده بودند[۱۹٦].

به اظهار محمد یوسف نمی توانست آن ماموریتی که برایش سپرده شده بود به انجام برساند و او مجبور بود که در آواخر اپریل و یا می سال ١٦٧٧ میلادی واپس به بخارا عودت نماید . گر چه یاداشت مفصل محمد یوسف در مورد سفرش حفظ نگردیده، بناءً امکان معین نمودن دو واقعیت را در دسترس خویش نداریم : یکی مدت اقامت او در کابل و دیگری مدت راه پیمایی او در بر گشت تا بلخ و بخارا .

اما این مطالب را می توان از ورأی فرمان های سبحانقلی خان که به سفیر مسکو داده بود و نامهٔ او عنوانی الکسی میخایلویچ که ذریعه علی مراد چوهره آغاسی و یک تعداد اسناد دیگر تعیین و تثبیت نمود[۱۹۷]. همچنان فرمان نخستین سبحانقلی خان راجع به رخصت محمد یوسف از بلخ بصوب کابل (نیمهٔ دوم ماه مارچ سال ١٦٧٦ میلادی) تاریخ خورده است[۱۹۸].

اما مطابق به فرمان دوم ماه شوال سال ۱۰۸۷ هجری / دسمبر ١٦٧٦ میلادی[۱۹۹] طوریکه ملاحظه میشود، اقامت سفیر مسکو در کابل حد اعظمی از ماه اپریل تا ماه سپتامبر سال ١٦٧٦ میلادی و در باز گشت خویش از بلخ گذشته به بخارا مواصلت می نماید .

به گمان اغلب او مجبور بود که زمستان را در بلخ بگذراند و از بلخ در ماه مارچ سال ١٦٧٧ میلادی پس از آغاز طوفان آب خیزی های رودخانه آمو عزیمت کرد . سفارت علی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مراد چهره آغاسی بجواب سفارت محمد یوسف قاسموف بمسکو گسیل شده بود. چه وقت و با همراهی چه کسی از بلخ بمسکو رفته است در منابع کتبی معلومات مستقیم و صریح داده نشده است. اما یک چیز بخوبی روشن است و آن اینکه اعضای معیتی سفارت مشتمل بر سی نفر بوده است .

آیا به سوالات بالا، به تمسک سایر اسناد می توان جواب حل داد ؟ . مثلاً شواهد دقیقی در خصوص مواصلت سفیر بلخ بمسکو در دست است و آن نهم جنوری سال ۱٦۷۸ میلادی است . دقیقاً در عین تاریخ توسط محمد یوسف قاسموف، دوقطعه فرمان خان بلخ عنوانی تزار مسکو آورده شده، حفظ گردیده است .

فرمان نخستین آن بدون نام عنوان و آدرس است . می توان گمان برد که این فرمان عنوانی الکسی میخایلویچ با تاریخ دقیق یعنی شوال ۱۰۸۷ هجری / دسامبر ۱٦۷٦ میلادی فرستاده شده بود[۲۰۰]. اما فرمان دوم آن بتاریخ دوم مارچ ۱٦۷۷ میلادی بنام فیئودر میخائیلویچ گسیل شده بود که نسخهٔ اصلی فرمان دومی حفظ نگردیده است . و ترجمهٔ روسی آن محتوی چنین مضمون پیشنهادی است . « بلی همراه با او (محمد یوسف قاسموف – بوری احمدوف) نزد شما اعلیحضرت معظم همایونی شخص نخست خویش علی مراد را فرستادیم آرزومندیم تا با شما معظم همایونی بدوستی و صمیمیت داخل مراسله باشیم »[۲۰۱]. از این معلومات می توان نتیجه گرفت که علی مراد چوهره آغاسی یکجا با سفیر مسکو در ماه مارچ ۱٦۷۷ میلادی به جانب مسکو اعزام شده بود .

اما از آنجایی که در آنزمان بلخ و بخارا دارای روابط خصمانه بودند راه آنان در قسمت کلیف از همدیگر جدا گردیده، علی مراد عازم خیوه گردیده مگر محمد یوسف قاسموف به بخارا رفته و احتمالاً هر دو با هم مجدداً در خیوه یکجا شده و متباقی امتداد راه را یکجا با هم پیمودند . که این واقعیت را موجودیت مدارک سفارت خیوه بسر کردگی نادر محمد خان بهادر تأیید می نماید[۲۰۲].

چه مسایل را باید سفیر بلخ در مسکو حل و فصل می نمود ؟، طوریکه از ورأی هر دو فرمان دیده می شود[۲۰۳]، علی مراد مؤظف بود تا روابط دیپلماتیک و بازرگانی بلخ را با مسکو قایم نماید[۲۰٤].

با تأسف، قراریکه از مضمون پیشنهاد (عرض داشت) سفیر عنوانی فیئودر الکسی ویچ (۱٦۷٦ – ۱٦۸۲ میلادی) که پس از مواصلت بمسکو (که بتاریخ شانزدهم جنوری سال ۱٦۷۸ میلادی بحضور تزار روسیه پذیرفته شده بود) روشن است که بخش اعظم تحایف یادگاری در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

روز اول ربیع الثانی ۱۰۸۸ هجری / سوم جون ۱٦۷۷ میلادی در عرض راه از جانب قزاقهای یائیسکی به غارت رفته بود[۲۰۵]، شکایات مراد از جانب تزار مورد مداقه قرار گرفت و در نتیجهٔ آن تزار به پیام جوابیهٔ خویش عنوانی سبحانقلی خان که در ماه اپریل ۱٦۷۸ میلادی ذریعهٔ مراد فرستاده شده بود گفته است . « در نتیجهٔ تحقیقات مخفی روشن شد که رهزنان هیچ چیزی از مال و دارایی سفیر شما را بغارت نبرده اند، مگر چند نفر سودا گران دیگر را غارت کرده اند»[۲۰٦]. مگر هر طوری شده سفیر بلخ توانست موافقه تزار جدید روسیه را مبنی بر قایم نمودن روابط دوستانه میان روسیه و بلخ را بدست آورد.

علی مراد چوهره آغاسی در اوایل ما اپریل سال ۱٦۷۸ میلادی با فرمان جوابیه و تحایف به عنوان سبحانقلی خان از مسکو رخصت شد[۲۰۷].

در خصوص ادامهٔ روابط متقابل بلخ با مسکو در سالهای آتیه شواهد دقیق و معین در دست نداریم . از قرائن معلوم نفاق و شقاق و کشمکش های میانفئودالی که همزمان پس از رفتن سبحانقلی خان در ۱٦۸۱ میلادی از بلخ به بخارا دامن گیر بلخ گردیده بود، اثرات منفی خویش را در روابط هر دو کشور بازتاب داد، بویژه در چنان اوضاع و اتمسفیر که بلخ بمنزلهٔ یک شاهراه خیلی ها مهم و ارزندهٔ ترانزیتی در تأمین مناسبات میان کشور های دور و منجمله روسیه و هندوستان را ایفأ می نمود[۲۰۸].

این بود مراحل اساسی و تاریخ مناسبات متقابل نمایندگی و بازرگانی بلخ با روسیه درامتداد قرن های شانزدهم و هفدهم میلادی که در بالا ازآن یاد آوری شد.

از آغاز قرن هجدهم میلادی مراحل ابتدایی مناسبات بازرگانی میان دولتین به تدریج جای خویش را به روابط سیاسی میان دولت های روسیه و بلخ خالی نمود[۲۰۹].

پایان فصل چهارم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فصل پنجم

تشدید نفاق و شقاق میانفئودالی، اختلافات خانوادگی و زوال خان نشینی بلخ

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

نیمهٔ نخستین قرن هجدهم میلادی برای خان نشینی های بلخ و بخارا دورهٔ رکود و انحطاط سیاسی – اقتصادی محسوب میشود.

رکود یاده شده معلول رشد مالکیت های بزرگ فئودالی و برعکس ورشکستگی دهاقین خرده مالک بود، که این خود عامل موثری در جهت تشدید پروسهٔ تجزیه کشور و تضعیف مرکزیت و دستگاه مرکزی دولتی بود . خان که در صدد تمرکز اقتدار اعلی بدست خویش بود برای رشد مالکیت های بزرگ فئودالی زمینه سازی می کرد، اما در فرجام، همهٔ این اقدامات منتج به تحکیم سلطه و استقلال فئودالان گردید . «ف. انگلیس میگوید : انتقال قدرت (تقسیم کشور به تیول ها – بوری احمد) که در وقت و زمانش بمنزلهٔ شیوهٔ تأمین وحدت همیشگی دولت و هم بمنظور ایجاد انگیزه های مادی برای دلبستگی های دایمی مالکین بزرگ نسبت به سلطنت و درنهایت امر تقویت و تحکیم اقتدار سلطنتی بود از شاخصهای اصلی و ویژگیهای عمده آن دوران است . اما سر انجام این شیوه باعث تأمین همه جانبهٔ مالکین بزرگ فئودالی و خلع کامل اقتدار سریرنشینان و درنهایت امر به انحلال دولت مرکزی منجر گشت »[1].

در آن هنگام مناطق ثروتمند مانند، تخارستان (شهزاده نشینی قندز)، بدخشان و ساحل

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

راست رودخانه آمو، ساحات ترمذ و کولاب از تحت سلطهٔ خان نشینی بلخ رسته و خود را جدا و مستقل کردند و همینطور ، سرداران نظامی عشایر بادیه نشین اندخود، شبورغان، غور و غرجستان خود را مستقل اعلان نمودند. در خود پایتخت بلخ میان قشر نظامی اشرافیت فئودالی بمنظور احراز مقام های کلیدی دولتی مبارزه حادی به جریان افتاده و شخص محمد مقیم خان بدست رهبران متخاصم قبایل مینگ و سرای، و در ادامه بدست اتالیق محمود بی بازیچهٔ بیش نبود . مبارزه میان رهبران قبایل کوچی بمنظور احراز بلند ترین مقام دولتی در پاییز سال ۱۶۹۷ میلادی با پیروزی عادل بی و شاه نیاز بی سرداران قبایل مینگ و سرای، خاتمه پذیرفت . محمود بی قته غان از سِمَت اتالیق بر کنار و بعوض او، عادل بی بسمت اتالیق توظیف گردید . اما، شاه نیاز، بصفت دیوان بیگی معرفی گردید[۲]. مگر صلح و سازش میان آنان صرف مدت یکسال حکمفرما بود .

شاه نیاز بگونهٔ اسرار آمیزی وفات یافت . توسط شاه نظر دورمان و محمد شفیع قپچاق علیه عادل بی توطئه چیده شده بود[۳]. و عادل بی با نیرنگ و ترفند، با لطایف الحیل رهبران توطئه را بجانب خویش مجلوب و متمایل گردانیده و آنان را بکشت و خودش برای مدت کوتاهی به صفت نیرومندترین شخصیت بلخ احراز موقعیت نمود . در همان سال (۱۶۹۸ میلادی) در منطقهٔ سان و چهار یک قبیلهٔ قپچاق دست به شورش زد، محمد مقیم هم با استفاده از این رویداد خواست که خود را از قیمومت عادل بی برهاند، موصوف را برای سرکوبی قپچاقهای باغی گسیل داشت .

در نبرد شدیدی که در درهٔ گز در سان و چهاریک بوقوع پیوست پیروزی از آن قپچاقها بود و عادل بی، محمد مقیم خان را واداشت تا شخصاً علیه قپچاقها بمقابله بپردازد[۴]. بقول منشی محمد یوسف و بروفق انتظار قبلی در عرض راه نفرات محمد مقیم خان توطئه که از جانب عادل بی علیه محمد مقیم خان چیده شده بود کشف و یک نفر از جملهٔ شرکای توطئه گران را بنام هییت بقاول را دستگیر و موصوف را حلق آویز نمود . مگر محمد مقیم خان با محاسبهٔ اوضاع مسلط آنوقت که افراد مسلح قبیلهٔ عادل بی به حمایت از وی ایستادگی داشتند . از اقدام به مبارزه علنی علیه عادل بی خود داری نموده و مقیم خان بمنظور حفظ ظواهر « با تفقد [او را] شادمان گردانید » و بمشوره ملازمین محرم و وفا دار خویش بگونه ی سِرّی یار محمد بی حکمران میمنه و چیچکتو و یکی از رهبران معروف قبیلهٔ مینگ را به سان و چهار یک دعوت نمود و پس از حضور یافتن یار محمد بی در سان و چهار یک مقیم خان بوی فرماندهی سپاه بلخ را تفویض و وظیفه سپرد که عملیات و نبرد شدید کیفر دهی را علیه قبایل یاغی قپچاق ها به سر برساند . و سپس خودش یک جا با عادل بی عازم بلخ گردید، عادل بی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از بیم افشأ بیشتر در آتیه ها بجانب شبورغان پابه فرار نهاد و لحظهٔ که قافلهٔ سفر شکوهمند شهزاده در عرض راهٔ بلخ به محلهٔ لاریک رسید، مقیم خان چاپاری بجانب شبورغان گسیل داشته و به یعقوب میر آخور حکمران شبورغان فرمان داد که عادل بی را به قلعهٔ شبورغان راه ندهد . اما حکمران شبورغان « بمجرد رسیدن عادل بی بفوریت قلعه را بوی تسلیم نمود »[۵]. یار محمد بی به اتفاق علی سید بی شورش قپچاق ها را سرکوب و همهٔ رهبران آنان را به بلخ فرستاد و به پاداش آن بمقام اتالیق ارتقأ یافت و پیر قلی بی بسمت دیوان بیگی معرفی گردید.

با وصف این همه مقیم خان مؤفق به استقرار اوضاع در کشور نگردید و در حدود چیچکتو و میمنه سپاهیان قزلباش به تهاجمات پرداخت و قبایل قپچاق مجدداً به شورش برخاستند و یارمحمد بی آتالیق بلخ را به قصد یورت و اولوس خویش ترک گفت و بعوض موصوف حکمران پیشین غوری خواجم بی قیلیچی بصفت اتالیق اشغال وظیفه نمود . در این اثناء محمود بی قته غان از قندز بالای بلخ به تهاجم پرداخت و بگونه ی غیر مترقبه در دروازه خواجه عکاشهٔ قلعهٔ بلخ نمایان گشت و از جانبی هم عادل بی علم شورش را بر پا داشته و یک گروپ مسلح را به حومهٔ بلخ سوق داد و « در بین اهالی حومهٔ بلخ دست به غارت و چپاول زد » . در یک چنین اوضاع و اتمسفیر مقیم خان مجبوراً وادار گشت تا محمود بی را مجدداً بمقام اتالیق توظیف و زمام اقتدار را بدست وی بسپارد[۶]. و به این ترتیب از سال ۱۶۹۸ میلادی اتالیق پر اقتدار عملاً فرمانروای بلخ گردید.

اوضاع بلخ در نتیجهٔ مبارزات مسلحانهٔ که در آغاز قرن هجدهم میلادی با بخارا شعله ور گردیده بود، هر چه تمام تر و به شدت بیشتر بوخامت گرایید و صدمات جدی بر پیکره اقتصادی کشور وارد آورد. بگواهی مؤلف « عبیدالله نامه »، عبیدالله خان ۱۱۱٤ - ۱۱۲۳ هجری / ۱۷۰۲ - ۱۷۱۱ میلادی درمدت زمامداری خویش بگونه ی قطعی و برای همیش به استقلال بلخ، شش کرت از بخارا بالای بلخ با اعلان جنگ به لشکر کشی مبادرت ورزید که در جریان این در گیریها به هر دو جانب خسارات عظیم مادی و بشری عائد گردید. لشکر کشی بارنخست موصوف مصادف به ماه محرّم ۱۱۱٤ هجری / ۲۸ می تا ۲٦ جون ۱۷۰۲ میلادی بود . بقول منشی محمد یوسف که علت آن مبارزه بین دو شهزاده، عبیدالله خان و مقیم خان، بمنظور رسیدن بر سریر اقتدار اعلی خان نشینی بود. در صورت صحت قول منشی یوسف سبحانقلی خان در زمان حیات خویش مقیم خان را جانشین خویش تعیین نموده بود و عبیدالله خان بگونهٔ غیر متعارف و غیر قانونی بر سریر اقتدار بخارا تکیه زده بود[۷]. و مؤلف « عبیدالله نامه » عکس این موضوع را تأیید می نماید : از قول خواجه دلاور یکی از معززین کهن سال دربار، در این باره میگوید که سبحانقلی خان، عبیدالله سلطان را به جانشینی خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انتصاب نموده بود[۸].

در این جا درمورد جا نشینی بر تخت، اصول متعارف یاسا نقض گردیده است . نخست بدلیل این که محمد مقیم خان از لحاظ سن خویش بزرگتر از عبیدالله خان بود و ثانیاً اینکه مطابق به اصول متعارف یاسا شخص که حکمران بلخ می بود، فقط همان شخص حق اولیت در اشغال تاج و تخت بخارا را نیز داشت.

مؤلف عبیدالله نامه نیز در مورد تخطی امرأ و کرسی نشینان بخارا از سنت متعارف در مورد انتخاب خان اعلی بخارا بگواهی می پردازد[۹].

بر میگردیم به جریان لشکر کشی بار نخستین عبیدالله خان بالای بلخ که در تابستان ۱۷۰۲ میلادی آغاز گردید، در آنزمان قشون بخارا تا شهر قرشی تاخت و در این اثناء در شورای نظامی که در حرام سرا دایر گردیده بود، اکثریت سرداران نظامی اظهار نظر نموده، بیان داشتند که نیروهای آنان آمادهٔ یک نبرد پیروزمندانه نبوده و هم بدون حمایت عشایر کوچی جوانب راست و چپ و مرکز که در آنزمان منطقهٔ شهر سبز بود نمی توان به پیروزیهای اطمینان بخش نایل آمد، اما جلب و متمایل ساختن این قبایل به جنگ با بلخ مؤفقیت آمیز نبوده و بناءً عبیدالله خان وادار به عودت دو باره بجانب بخارا گردید[۱۰]. این لشکر کشی از اثر حضور عوامل نیرومند تری همراه با مؤفقیت نبوده که در این خصوص در « تاریخ مقیم خانی » گفته می شود که در اینجا همانا نقش محمود بی اتالیق تعیین کننده بود که موصوف در چنین لحظهٔ حساس و سر نوشت ساز با قاطعیت تمام بجانبداری از مقیم خان پرداخت[۱۱]. می باید خاطرنشان ساخت که همزمان هم از بلخ و هم از بخارا نمایندگان به قندز به نزد محمود بی اتالیق مواصلت ورزیدند و هر دو جانب سعی به آن ورزیدند که محمود بی را بجانبداری از خود وا دارند . اما اتالیق همواره جانب بلخ را ترجیح داد[۱۲]. با وصف همهٔ این ها عبیدالله خان هر آنچه در توان خویش داشت در جهت تضعیف بلخ بخرچ داد . مثلاً : در اواسط ماه می سال ۱۷۰۳ میلادی به ساحات حواشی بلخ قشون قبایل قونغرات های ترمذی به تهاجمات پرداختند که بقول منشی محمد یوسف عبیدالله خان بمنظور « دچار ساختن اهالی و اتباع حومهٔ بلخ به رنج و عذاب »[۱۳]. قبایل قونغرات های ترمذی را به این عمل علیه بلخی ها بر انگیخت قونغرات ها به مناطق حومهٔ بلخ تلفات سنگینی به بهای عظیمی وارد آوردند.

پس از این تهاجم تصمیم بر این شد که علیه قونغرات ها قشونی می باید سوق داده و به اصطلاح معاصر، قونغرات ها را با ضرب شلاق باید به اسارت گرفت و برای همیش « از شر این طایفه خود را رهانید »[۱۴].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در روز های نخستین ماه رجب سال ۱۱۱۵ هجری / دهم نوامبر ۱۷۰۳ میلادی عملیات محاربوی کیفر دهی تحت فرماندهی محمود بی علیه طایفهٔ قونغرات ها آغاز گردید . جالب توجه است که محمود بی با قشون خویش از راه های غیر مستقیم از گذرگاه آبی ایواج و قبادیان به جلو تاخت و منشی محمد یوسف این مانور، اتالیق را مبین پلانهای آتیهٔ او وانمود می نماید . و موصوف در بخشی از صحبت های خود می گوید : « باشندگان آنجا متعلق به طوایف اوزبیکی دورمان بودند و در آنزمان خود را از تحت سلطهٔ اقتدار اعلی بیرون ساخته بودند و گاه گاهی به اتفاق قبایل قونغرات در تضیق اهالی و اتباع بلخ مبادرت می ورزیدند »[۱۵]. بنابر این محمود بی تصمیم گرفته بود که نه تنها قبایل قونغرات را بکیفر اعمال شان برساند، بلکه این مناطق منجمله کولاب را واپس به بلخ ضمیمه نماید .

پس از سپری شدن سه شبانه روز قشون بلخ به حدود قبادیان رسید واین منطقه یاد شده را متصرف شد. بگواهی مؤرخ همانزمان اکثریت افراد دورمان ها به این فیصله رسیدند که مقاومت بی نتیجه است و بسر کردگی الله قلی بی به بدرقهٔ اتالیق بر آمدند و سر انقیاد را به اتالیق فرود آوردند، نقاط و محلات مستحکم خویش را به اختیار او گذاشتند .

اما بخش کوچکی از طایفهٔ دورمان ها بسر کردگی کوکی دورمان « با توجه به جرایم که قبلاً از آنان سر زده بود . در همان شب پا به فرار نهاده و در گوشه و بیشه های مختلف نوار ساحلی در تکاپوی پناه گاهی برای نجات خویش شدند »[۱۶]. و در قبادیان مجدداً حکمران از جانب بلخ نصب گردید[۱۷]. پس ازآن محمود بی علیه قونغرات ها به تعرض پرداخته و بگونهٔ بیرحمانه بسر کوب آنان مبادرت ورزید[۱۸]. اما بخش اعظم قونغرات ها از این سر کوبی جان سالم بدر برده و در دره های کوهی مخفی گردیدند. از اواسط ۱۷۰۳ میلادی عبیدالله خان و اطرافیان با نفوذ تر موصوف در جهت تحقق لشکر کشی های نوبتی خویش بر بلخ به احضارات ثمر بخشی اقدام نمودند و در این نوبت آنان سعی ورزیدند که محمود بی را بجانبداری از بخارا بجانب خود متمایل گردانند و بکرات متعدد نمایندگان عبیدالله خان بمنظور جلب محمود بی به نزد موصوف مراجعه کردند و سخنان خان را این چنین به او انتقال دادند « ... قبیلهٔ قونغرات بدون اذن و موافقهٔ قبلی همهٔ مردم [یعنی بخارایی ها] [بمنظور تهاجم] روزانه داخل حومه و حوالی بلخ گردیدند و در عالم ناشناسی عبدالله داد خواه را بکشتند و بعداً بکیفر این جرایم خویش هم رسیدند و حالا دیگر بروفق ضرب المثل که می گوید : «گذشته را صلوات آینده را احتیاط » و این حادثهٔ تأسف بار و حزن انگیز را از جانب پرورد گار عالمیان و به ارادهٔ او دانسته [ما می گویم]، بگذار بلخی ها گرد و غبار سوء تفاهم و نفاق و شقاق را با آب زلال دوستی و اتفاق بشویند. ما بجانب گذرگاه ترمذ روانه میشویم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بگذار بلخی ها [نیز] آنجا در جزیرهٔ آرال [پیامبر]، که یک ساحهٔ خشکی در میان آبهای جیحون است و آنجایی که مزار پرنور ذولکیفل مقدس در آن قرار دارد[۱۹]. بیایند و آنجا ما هر آنچه که به خیر و فلاح جانبین باشد مشترکاً مورد مداقه و قضاوت خویش قرار می دهیم »[۲۰].

در بلخ پس از مطالعه نامهٔ بخارا، فوراً به نیروی حدس و گمان به نیت اصلی خان بخارا پی برده و معتقد شدند که عبیدالله[۲۱] خان از این گونه مانور ها دو منظور دارد : شاید که محمود بی را متحد خویش بسازد و یا شاید هم تصمیم گرفته است که محمود بی اتالیق را بکشد. بناءً نمایندگان بخارا با دست خالی از بلخ بر گشتند و محمد مقیم خان و محمود بی با شتاب تمام به جمع آوری و تدارک سپاه اقدام ورزیدند.

امرأی عبیدالله خان مسئله تهاجم مجدداً بخارا بر بلخ را مفصلاً مورد مداقه و بررسی خویش قرار دادند . اما مانند گذشته ها به یک نظر واحد نرسیدند و اکثریت امرأ بر این باور بودند که نخست کار را با باغی های یوز و حصار شادمان باید یکسره کرد و عبیدالله خان هم مجبور بود که با آرأ امرأی پر اقتدار خویش توافق نماید . بنابر آن، سپاهی را تحت فرماندهی محمد رحیم بی جهت سر کوبی بلواگران بجانب حصار شادمان گسیل داشت، جنگ و درگیری در حصار شادمان در جریان تمام فصل پاییز سال ۱۷۰۳ میلادی و ماه های زمستان سال ۱۷۰٤ میلادی ادامه داشته و در نتیجه با وصف آنکه از لحاظ کمیت قشون امرأی عبیدالله خان نسبت به قشون اوتقان داد خواه، سنگر نشین قلعه کوه های مغلان واقع در شمال رودخانه کافرستان برتری داشت در برابر اوتقان باغی بشکست مواجه شدند[۲۲]. بگواهی میر محمد امین بخاری علل شکست در اختلاف نظر میان محمد رحیم بی و امرایش نهفته بود[۲۳]. اما این اختلاف نظر، یگانه عامل شکست نبود زیرا، محمد یوسف منشی و مؤلف « عبیدالله نامه » هر دو برآنند که : شکست محمد رحیم بی در حصارشادمان معلول مداخلهٔ مسلحانهٔ فرمانروای بلخ بود . زیرا که از قول میر محمد امین بخاری، قشونی به حصار شادمان تحت فرماندهی بوری بی قته غان فرستاده شده بود . اما، بعداً، به موضوع حضور سپاه از خود بلخ تحت فرماندهی خالمراد داد خواه اشاره شده است . بگواهی مؤرخ بلخ، قشون بلخ در هشتم شوال سال ۱۱۱۵ هجری/ چهارم فبروری سال ۱۷۰٤ میلادی بسرکردگی خود محمود بی در حصارشادمان به تعرض پرداخت[۲٤]. یقیناً که قشون بوری بی قته غان و خالمراد داد خواه در بُحبُوحهٔ محاربهٔ حصار، در مسافت قریب از قلعه بظهور رسیدند[۲۵].

در نتیجه محمد رحیم بی مجبور به ترک محاصره قلعهٔ مغلان گردیده و با سپاه خویش عقب نشست[۲٦].

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در سالهای ۱۷۰٤ - ۱۷۰٦ میلادی میان بلخ و بخارا در گیری شدیدی بمنظور تصرف ترمذ ادامه داشت که نخست محمود بی در این نبرد ببرکت حمایت قبایل سواحل راست و چپ به پیروزی رسید[۲۷].

در ماه سپتامبر سال ۱۷۰٤ میلادی موصوف ترمذ را به تصرف خویش در آورد وپس ازآن با دریافت قشون تقویتی از جانب بلخ بالای قلعهٔ دیرف به تهاجم پرداخت . اما به تسخیر قلعه نایل نیامد . محمود بی اهالی و اتباع روستا های متعددی از قونغرات ها را تا پشه خورد جایی که یک غند بخارایی را که بسرکردگی هییت بی داد خواه، در آن محل مستقر بود، از پا در آورد، مفصلاً غارت نموده و خود هییت بی داد خواه را به ترمذ آورد و به فرمان محمود بی اعدام گردید . اما محمود بی مدت مدیدی در ترمذ نمانده و بزودی مجبور به ترک آن دیار گردید . اما به اسرع وقت ترمذ مجدداً به تصرف بلخ در آمد.

مؤلف « عبیدالله نامه » ضمن توضیح وقایع سالهای ۱۱۱۸ هجری / ۱۷۰٦ میلادی در باره تصمیم اتخاذ شده توسط عبیدالله خان می گوید :

« ساحهٔ لالهٔ زار و گلشن این ولایت را می باید از وجود خار های این یاغی بی حیا یعنی محمود فراری پاک کرد .»[۲۸] اما لشکر کشی علیه محمود بی در همان سال ممکن و میسر نگردید.

تهاجم سوم عبیدالله خان بالای بلخ که در اواسط ۱۷۰٦ میلادی آغاز گردیده بود با عدم مؤفقیت مواجه گردید. در این نوبت نیز مانند دفعات پیشین لشکر کشی تا قرشی ادامه یافته و از اثر اختلاف آرأ امرأی بخاری و شورش قبایل ساکن در سواحل چپ و راست رودخانه آمو درنهایت متوقف گشت و در شورای نظامی که در آن محل دایر گردید . این بار نیز همانا محمد رحیم بی پیشنهاد داد که نخست باید قبایل جوانب راست و چپ رودخانه آمو را بجانبداری خویش جلب و سپس به حمایت آنان به سر کوبی و انحلال شورش شیر علی قونغرات مبادرت ورزید[۲۹].

پیشنهاد موصوف طرف تأیید عبیدالله خان قرار گرفت و خدایار بی منغیت سالمند ترین شخص در میان امرأی بخاری بوده و از اعتبار بلند در میان عشایر کوچی شهر سبز بر خوردار بود. عبید الله خان او را در آن دیار برای جلب حمایت قبایل باغی فرستاد[۳۰]. سرداران عشایر کوچی هر یک ابراهیم میر آخور، عبدالصمد سلطان، خواجم بیردی و سایرین . پس از دریافت تحایف گرانبهایی از جانب خان بخارا تعهد سپردند که با افراد مسلح قبایل خویش به قرار گاه خان حضور بهم می رسانند . عبیدالله خان از چنین سیر امور مسرور گشته و یک غند بخاری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را تحت فرماندهی اوزی تیمور بی علیه شیر علی قونغرات به ناحیهٔ شیر آباد فرستاد، این غند تا حومه و حوالی شیر آباد رسید، اما قبایل جوانب چپ و راست رودخانه آمو تاهنوز از محلات خویش نه جنبیده بودند و اصلاً برای اجرای وعده های داده شده خویش به خدا یار بی رغبتی نشان ندادند و صرف پس از چنین واکنش سرد عشایر یاد شده، عبیدالله خان به موجودیت رشته های محکم اتحاد و همبستگی میان قونغرات ها، محمود بی و قبایل شهر سبز پی برد . بناءً در چنین اوضاع و اتمسفیر عبیدالله خان وادار به لغو این لشکر کشی گردید[۳۱].

لشکر کشی کرت چهارم بخارا بر بالای بلخ که در حدود مدت سه ماه بطول انجامید و آن به تمسک اتهام کشته شدن محمد مقیم خان توسط محمود بی از جانب عبیدالله خان براه انداخته شده بود موفقیت آمیز از آب در آمد . محمد مقیم خان در ماه مارچ ۱۷۰۷ میلادی کشته شدکه در این حادثه نه تنها محمود بی یگانه متهم نبود بلکه توطئه بدقت تمام سازماندهی شده بکار رفته بود . این حقایق قول مؤرخ همانزمان را مؤید است که گفته است، در لحظات دشوار زندگی سلطان « امرأی بلخ ... دست کومک را بوی دراز نکرده و در ظواهر امر چنان وانمود کردند که هیچ چیزی را احساس نمی کنند . »[۳۲].

از گواهی میر محمد امین بخاری می توان استنباط کرد که شخصاً عبیدالله خان در زمینه، افزون بر مراحل نهایی این قضیه در روند مراحل تدارکاتی آن نیز نقش های چندانی را ایفأ نموده است. از آنجمله : عبیدالله خان در این سالها با مقامات معروف و شخصیت های روحانی بلخ، اندخود، شبورغان و دیگر مناطق طور محرمانه روابط خویش را تأمین نموده بود[۳۳].

این واقعیت شایان دقت است که در مرز کل تیش (محلی است پس از خوارزم) به قرار گاه عبیدالله خان چاپاری بسرعت وارد شد و حامل پیام نامه یی از جانب اتالیق معروف عادل بی حکمران شبورغان عنوانی عبیدالله خان بمضمون زیر بود : « خوشحال دیوان بیگی مینگ و بنده اینجانب به این فیصله رسیدیم اگر پاد شاه از روی سخاوتمندی درفش کبیر خود را بر فراز ساحل رودخانه آمو بر افرازد و ستاد فرماندهی سعادتمند خویش را در آنجا بر پا نماید در آنصورت ما چاکران تمام قبایل اوزبیکان چیچکتو، میمنه، شبورغان، سرپل و گرزوان را که همه آماده به رزمیدن هستند جمع آوری نموده و بفوریت بجانب بلخ سوق می دهیم ...»[۳٤]. نتیجهٔ این که عبیدالله خان در میان شخصیت های متنفذ خود بلخ هواداران فراوانی پیدا کرده بود. قشون بخارا در ماه ذوالقعده سال ۱۱۱۸ هجری/ مارچ ۱۷۰۷ میلادی بالای بلخ به تهاجم پرداخت و این بار عبیدالله خان خط السیر دیگری را انتخاب نموده بود، قرشی، شهر سبز، خوارزم، کرانهٔ مرزی کل تیش، تنگی جرم، بیلیک باش و کوهی تان کلیف. انتخاب این چنین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خط السیر در سوقیات نظامی به این منظور صورت می گرفت که عبیدالله خان تصمیم داشت که قشون خویش را از افراد مسلح قبایل ساکن در امتداد مسیر یاد شده اکمال نماید . و واقعاً در شهر سبز افراد مسلح قبایل هر دو جانب چپ و راست رودخانه آمو به اردوی بخارا سرا زیر شدند و هم در این جا محمد رحیم بی قشون یوز ها را نیز آورده وارد میدان کارزار ساخت و لحظهٔ که قشون بخارا (در آخیر اپریل سال ۱۷۰۷ میلادی) از گذرگاه رودخانه آمو بجانب کلیف عبور نمود، افراد مسلح قبیلهٔ مینگ نیز با سرداران خویش هر یک عادل بی و خوشحال دیوان بیگی به عبیدالله خان پیوستند[۳۵] و پس ازآن قشون بخارا به نظام محاربوی ترتیب و مسافت باقیمانده را بسرعت آهسته حرکت می نمود و تا بلخ بدون بر خورد با موانع جدی به پیش تاختند، در این اثناء سعدالله میر آخور داماد محمود بی اتالیق با قشون عظیمی در خان آباد بمثابهٔ قراول مستقر بود. حدود مربوطهٔ خویش را ترک و بجانب بلخ حرکت نمود[۳۶]. نهم ماه می ۱۷۰۷ میلادی عبیدالله خان در مجاورت بلخ رسید و ستاد فرماندهی سپاه خویش را در دهکدهٔ اوزون شاخ که بجانب غرب شهر – قلعهٔ بلخ که در مسافت تیر رس شهر موقعیت داشت، بر پا نمود.

حضور فزیکی قشون بخارا بساحل چپ رودخانه آمو نه تنها در بلخ بلکه در تمام نواحی، شور و هیجان ایجاد کرد.

بگواهی میر محمد امین بخاری، امرأی زیادی « خواسته و نخواسته به حمایت از محمود ملعون قرار گرفته بودند کنون با دو رویی، نسبت به او تغییر جهت دادند » و از جمله آنان جسور ترین شان با افراد مسلح خویش بگونه آشکارا بجانبداری از عبیدالله خان موضعگیری خویش را اعلان نمودند[۳۷]. بلخ از تمام جهات در حلقهٔ محاصره قرار داشت، اما تصرف قلعهٔ مستحکم و غیر قابل رسوخ بلخ، بفوریت ناممکن بود . به این لحاظ محمود قشون قابل ملاحظ یی را از قته غانی ها و بدخشی ها (غالچه) در قلعه بلخ به سنگر نشانده بود. و افزون بر آن مؤرخ همان وقت خاطر نشان می سازد که « بفرمان اتالیق ملعون (محمود بی) اهالی و اتباع هیجان زده و روحیه باخته داخل شهر – قلعهٔ بلخ، بدفاع مسلحانهٔ قلعهٔ بلخ گماشته شدند»[۳۸]. قشون بخارا مدت چندین یوم پیهم به تهاجمات ناموفقی به قلعه مبادرت ورزید . سپس عبیدالله خان بمشورهٔ اقمار مقرب خویش در صدد تشویق امرأ بلخ بخیانت نسبت به محمود بی شد و به این منظور افراد مجرب را بداخل قلعه رسوخ داد و امرأی بلخ به عبیدالله خان وعده سپردند که در شب هنگام دروازهٔ آب، قلعه را بروی قشون بخارا بگشایند و عبیدالله خان در این دروازه یک نیروی چهار هزار نفری را بفرماندهی معصوم بی دیوان بیگی مؤظف نمود، اما در خصوص دروازهٔ آب قبلاً محمود بی را در جریان قرار داده بودند و موصوف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تدابیر جوابیه در جهت تحکیم دروازهٔ آب اتخاذ نموده بود که معصوم بی با سپاه خویش وادار به عقب نشینی از دروازهٔ آب گردید. عبیدالله خان خشمگین و نامؤفق قرار گاهٔ خویش را از محل پیشین خود بجانب دروازهٔ آب تقرب داده و در محل بنام نماز گاه واقع در سمت جنوب قلعه در ساحهٔ نهر عبدالله که در مسافهٔ تیر رس دیوار قلعه قرار داشت جابجا نمود. و در سپیده دم روز دوازدهم ماه می سال ۱۷۰۷ میلادی تهاجم عبیدالله خان بالای قلعهٔ بلخ آغاز گردیده و مدت چهار روز نبرد های خونینی ادامه یافت اما نتایج مطلوبی از آن بدست نیامد[۳۹]. عبیدالله خان شورای مشورتی خود را دایر کرد و در آن فیصله بعمل آمد که به قندز قشون فرستاده و به کومک قبایل جوانب چپ و راست، یورت ابایی محمود بی اتالیق را غارت نمایند تا به این ترتیب از خیانت احتمالی و تغییر موضع اشراف قبایل بجانبداری محمود بی جلوگیری نموده و اجازه ندهد که از قندز برای محمود بی کومک مواصلت نماید . اما آنان پس از طی تا دو فرسنگ راه از بلخ به غارت و چپاول اهالی بی دفاع بلخ پرداختند[۴۰].

تابیست و ششم ما می قشون بخاری در ساحات مربوط بلخ به بی داد گری های خویش ادامه دادند. میر محمد امین بخاری که خود شاهد عینی این وحشیگری ها و شرارت پیشگی های قشون بخارا در بلخ بود، وی چنین می نگارد: « نویسنده این سطور که به اساس ضرورت های وظیفوی در میان این مردم هستم، آنان را بی ترحم، خون آشام یافتم و او گروه های را دیده است که خیلی ها متمایل به خشونت، گستاخی، قباحت و همواره در پی کشتار مردم بی گناه و جنگهای مغلوبه بودند . دست درازی، تجاوز، غارت گری و اختلاس بیت المال از زمرهٔ اشتغالات یومیه آنان بود.»[۴۱].

در بیست و ششم ماه می سال ۱۷۰۷ میلادی در اثناء که تهاجم مجدد علیه بلخ آغاز شده بود، نیرو های اوزی تیمور بی و خدا یار پروانه چی که در روستای آسیای ریگک مستقر بودند، بعوض آنکه در عملیات های محاربوی اشتراک بورزند « به حومهٔ بلخ یورش برده همه چیز اهالی را به غنیمت گرفتند ... »[۴۲]. و بخشی از این قبایل به تعداد دو هزار و پنجصد نفر بسر کردگی سرداران خویش از نهر اصفهان عبور و با محمود بی پیوستند.

با وصف این همه محمود بی در وضع بحرانی قرار گرفته بود، زیرا که :از یک جانب بخش بزرگی از افراد مسلح عودتی قبایل جوانب چپ و راست رود آمو بجای سهمگیری فعال در نبرد « در محل بنام خرم سرای مصروف می گساری بودند که از جانب محمود بی اتالیق برای شان تدارک شده بود ... » مزید برآن پروسهٔ فرار در میان مدافعین قلعه روز به روز بالا می گرفت و همچنان از اردوگاهٔ بلخ یکی از امرأی بلخ بنام دوست میر آخور مینگ یکجا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با افراد قبیلهٔ خویش به قرارگاه امیر بخارا جهیده و به قشون بخارا پیوست[۴۳].

اما این ها اثری چندانی به وضع عمومی محاصره شدگان قلعهٔ بلخ نداشت و در شام روز بیست ششم می سال ۱۷۰۷ میلادی قشون بخارا در حالیکه اجساد هزاران کشته شدگان خویش را در پای دیوار قلعهٔ بلخ بجای گذاشته بود وادار به عقب نشینی به مواضع پیشین خویش گردیدند.

تهاجم مجدد بالای قلعهٔ بلخ در سپیده دم روز بعد از سر گرفته شد و آماج تهاجم دروازهٔ آب و جوغن یعنی استقامت جنوب غرب قلعه انتخاب شده بود که در دقایق طلوع آفتاب بعضی از گروه های قشون بخارا مؤفق به ایجاد چندین حفره در چندین نقطهٔ دیوار قلعهٔ بلخ گردیده و داخل محوطهٔ شهر شدند و پس ازآن گروه های دیگر نیز با اعمال زور داخل شهر – قلعهٔ بلخ گردیدند . محمود بی که چاره برایش حصر شده بود شهر – قلعهٔ بلخ را بدست تقدیر و ترحم دشمن سپرده و خودش از راهٔ دروازهٔ خیابان پا به فرار نهاد[۴۴].

کتک کاری همراه با دشنام و غارت همگانی اتباع و اهالی بلخ آغاز شد، نواحی و بازار های زیاد شهر طعمه آتش گردیدند. میر محمد امین بخاری که خود شخصاً شاهد عینی این وقایع بود می نویسد :

« آنروز برای اهالی بلخ یک روز وحشتناک، حساب گیری و کیفردهی بود ...، و او بالمشاهده هول و وحشت و دهشت و نشانهٔ پایانی صلح را در این خطه می دید ...، شهر – قلعهٔ بلخ چنان طعمهٔ آتش و خشم و غضب گردیده بود که بخش اعظم از نواحی و بازار ها درآتش سوختند. لشکریان همهٔ اشیأ را از قصر ها و منازل اغنیا و قلعه هندوان به پیمانهٔ غارت کردند که روی زمین شکلی را بخود اختیار نمود که مطابق به آیه قران کریم که « زمین تمام بار خود را بیرون ریخته باشد » . مادران و دوشیزگان چند از مسلمانان به اسارت گرفته شده بود[۴۵].

پس از تسخیر قلعهٔ بلخ عبیدالله خان استقلال بلخ را ملغی قرار داده و بلخ را جزو قلمرو بخارا محسوب کرد و عادل بی را با عنایت مقام اتالیق اعلی (اتالیق کل) بصفت حکمران تیولداری بلخ توظیف نمود و دیگر مناصب و مقام ها و کرسی های دولتی را در میان امرأی عالیجاه خود تقسیم نمود[۴۶].

در بیستم ماه اکتوبر سال ۱۷۰۹ میلادی عبیدالله خان لشکر کشی نوبتی (کرت پنجم) خویش را بالای بلخ انجام داد، که این لشکرکشی معلول اوضاع هیجانی و آشتفه حالی مجدد بود که بر سراسر خان نشینی بلخ مستولی گشته بود . و هم در ماه سپتامبر همان سال محمود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بی در حومه و حوالی مناطق غوری به تهاجمات پرداخته و بغارت و چپاول اهالی آن محلات که از طوایف کیرک و آلچین بودند مبادرت ورزیده و قلعهٔ اصلی آنرا به محاصره کشید[۴۷]. بگواهی مؤلف « عبیدالله نامه » در این هنگام در خود بلخ میان امرأ و هم میان کرسی نشینان عالیمقام مخاصمه شدت گرفت و عادل بی که عبیدالله خان اقتدار تیولداری بلخ را به او تفویض کرده بود در ردهٔ دوم منتقل و در عوض آن محمد سعید خواجه نقیب بصفت حکمران تیولداری بلخ ارتقأ یافت . در جلسه بررسی وضعیت ایجاد شده در غوری (جلسه در منزل محمد سعید خواجه نقیب دایر گردید) در این جلسه محمد سعید خواجه علناً علیه اشخاصی که می خواستند که قشون بخارا در رابطه به حل قضیهٔ غوری به بلخ احضار شود به مخالفت برخاست، از این مخالفت، محمد سعید خواجه دو منظور اساسی داشت : نخست آنکه از تهاجم قشون بخارا در ساحهٔ بلخ جلوگری بعمل آید و ثانی اینکه او می خواست کشور را از زیر چتر قیمومت بخارا بیرون آورده و استقلالیت بلخ را مجدداً اعاده نماید. برای تأیید این ادعا میتوان به حرکت آتی محمد سعید خواجه استناد نمود. نقیب موصوف در آغاز لشکرکشی کیفر دهی علیه محمود بی قشون بلخ را شخصاً تحت فرماندهی خویش قرار داده و تا محل تاش رباط (تاشقرغان کنونی) به پیش تاخت و با محمود بی از در صلح و آشتی پیش امده واپس عودت نمود . و متعاقباً نقیب یکجا با اطرافیان خویش عبیدالله خان را واداشت تا جرایم محمود بی را مورد عفو خویش قرار دهد[۴۸].

قشون بخارا که تا حدود بلخ پیش خزیده بود پس از سپری شدن صرف چند روز بفرمان خان واپس بجانب بخارا خود را عقب کشید . مؤلف « عبیدالله نامه » در این باره می نویسد : « چند روز در ابهام و سردر گمی سپری گردید، شایعات غلط از بخارا به بلخ و از ساحات بلخ به بخارا ... بگونه ی گسترده پخش گردیده و باعث ایجاد فضای عدم اطمینان و ابهام دراذهان عامه گردید »[۴۹].

واقعاً اوضاع سیاسی داخلی چنانکه در خود بلخ (شورش در چیچکتو، میمنه و مناسبات خصمانه میان عادل بی و محمد سعید خواجه نقیب)[۵۰] و همچنان در بخارا (افزایش روز افزون عدم رضایت توده های مردم از اوضاع اقتصادی و سیاسی و حکومت عبیدالله خان و تشدید مبارزه میان خود اشرافیت فئودالی) اجازه و امکان آنرا نمی داد که علیه محمود بی لشکرکشی ادامه یابد.

در آغاز ماه ذوالحجه سال ۱۱۲۲ هجری/ ۲۱ نوامبر ۱۷۱۱ میلادی عبیدالله خان مجدداً تصمیم گرفت که برای (کرت ششم) به بلخ لشکر بکشد که دلایل آن در آثار و منابع توضیح

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داده نشده است و هم از جانب بلخ اطلاعاتی ناراحت کننده یی هم مواصلت نورزیده، زیرا چنین چیزی می توانست هرآن از جانب محمود بی براه انداخته شود « که می توانست تمسکی باشد برای توجیه چنین اقدامی ... »[۵۱]. مؤرخ دربار عبید الله خان در مورد کرکتر شخصی آن لحظات عبیدالله خان چنین می نویسد : « ... در خصوصیات عبیدالله خان تحولات عمیقی رونما گردید : او بشیوهٔ سبک سرانه و ناسنجیده و با، بی ملاحظه گی، در تمشیت امور دولتی تصمیم اتخاذ می نمود ... »[۵۲]. بگواهی میر محمد امین، اقمار عبیدالله خان (بالتوی سرای و مهتر شفیع از قبیلهٔ جوگی و دیگران) با استفاده از حمایت خان بلااستثناء آغاز به تضیق تقریباً همهٔ اقشار و اصناف جامعه ماوراءالنهر نمودند، ایشان تنخوای صنف نظامیان را قطع نموده و با همهٔ وسایل ممکنه صنف ربا خواران هندو را تقویت نموده و به صلاح دید خود مالیات و مکلفیت های جدیدی غیرمتعارف را برمردم وضع نمودند و در نتیجه مردم کشور را به ور شکست و افلاس دچار ساختند، در کشور واحد پولی کم اعتبار را رایج ساخته که از اثر آن صدمات جبران ناپذیری به منافع نه تنها تاجران بلکه به تمام اقشار و طبقات اجتماعی کشور وارد آمد[۵۳]. و همچنان به املاک موروثی قشر روحانی کشور «با توزیع برات، مالیات بندی ها و عوارضات جابرانه دست درازی کردند »[۵۴]. با حضور چنین اوضاع و اتمسفیر « ... یک عده از درباریان به قبض کار های مختلف دولتی مبادرت ورزیده و به خود کامگی و اعمال زور و فشار و تجاوز پرداختند و مادام که پاد شاه آنان را از این غائیله قدغن نمی کرد ...، بناءً رشته های حس اعتماد امرأ و دلبستگی و صمیمت اردو نسبت به پاد شاه از ریشه معیوب و متضرر از آب در آمد »[۵۵]. بربنیاد دلایل گفته شده شماری از اقمار نزدیک خان مانند معصوم بی اتالیق و خوشحال قته غان از خان رو گردان شدند و خان در حلقهٔ جمعی از توطئه گران محصور شده بود که در شب هنگام ۲۷ / ۲۶ محرّم ۱۱۲۳ هجری، ۱۷ / ۱۶ ماه مارچ ۱۷۱۱ میلادی در چهار باغ فتح آباد در پل میرزا کشته شد[۵۶] و به این ترتیب لشکر کشی کرت ششم بالای بلخ برهم خورد .

با مرگ عبیدالله خان، خان نشینی بخارا کنترول خویش را بر بلخ از دست داد . بگواهی منابع کتبی، بلخ همانگونه که پس از وفات شیبانی خان، تحت تاثیر صفویان ایران قرارگرفته بود، برای بار دوم در ۱۷۱۱ میلادی مجدداً تحت نفوذ دولت صفوی ایران قرار گرفت . در همان سال عادل بی حکمران بلخ فوت شد بی نظمی و ناآرامی کشور را فرا گرفت و کرسی نشینان بلخ، شخصی را به هرات فرستادند تا کسی را بنام عبدالله خان که از اخلاف ولی محمد خان اشترخانی بود آورده به سریر اقتدار بلخ بنشانند[۵۷]. پس از این زمان فرمانروایی حکمرانان دست نشاندهٔ قزل باشان ایران در بلخ آغاز و تا تهاجمات نادر شاه (افشار .م.) ۱۷۳۷ میلادی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ادامه یافت. آثار و منابع در خصوص دوران حکمروایی این دست نشاندگان صرف به ارایهٔ مطالب عام اکتفأ می نمایند . بگونهٔ مثال : در « تاریخ قپچاق خانی » در باره آنان چنین می نویسند : عبدالله خان مدت یک سال و پنجاه روز حکومت نمود . موصوف در سال ۱۱۲٤ هجری / ۱۷۱۲ میلادی وفات یافت و جانشین او پسرش سنجر سلطان به تخت نشست که نامبرده صرف در ظاهر حکمران بود . و همهٔ اقتدار بلخ بدست اشراف اوزبیک متمرکز بود . و پس از سپری شدن مدت پنج سال، در ۱۱۲۹ هجری/ ۱۷۱۷ میلادی موصوف در درهٔ گز کشته شد.

اشراف بلخ (بوری بی اتالیق قته غان و سایرین) در سال ۱۱۳۰ هجری/ ۱۷۱۸ میلادی یکی دیگر از اخلاف ولی محمد خان را بنام محمد سلطان از هرات آورده بر سریر سلطنت بلخ نشانند[۵۸]. خواجم قلی بیک بلخی در بارهٔ دوران حکمروایی محمد سلطان و وقایع ربع نخست قرن هجدهم میلادی چنین به توضیحات می پردازد : محمد خان یک شخص عهد شکن و خون آشام بود . موصوف بگونهٔ مخفیانه برادر دیوان بیگی قپچاق را با برادرانش یکجا بکشت وپس ازآن چهار نفر از رهبران قپچاق را به بهانهٔ اینکه گویا در دربار جلسه است فرا خوانده و آنان را هم کشت و دارایی کشته شدگان را مصادره نمود و متباقی سرداران قبیلهٔ قپچاق بجانب درهٔ گز پا به فرار نهاده و در آن محل به شورش بر خاستند و هم در خلم علیه او قبایل قنغل ها و دیگر عشایر شوریدند.

قنغل ها در اتحاد با قبایل قپچاق بلخ را متصرف و در ماه شعبان ۱۱۳۲ هجری/ ۱۷۲۰ میلادی خود محمد خان را بکشتند و بعوض او محمد خان عرب را که او نیز از جمله عمال قزل باشان بود بر تخت بلخ نشاندند[۵۹].

در « تاریخ ابوالفیض خانی » در بارهٔ او نسبتاً به تفصیل صحبت شده است. اما در منابع کتبی مختلف دورهٔ حکمروایی شماری از خانان بلخ از لحاظ کرونولوژی وقوع خویش با هم تطابقت ندارد. برطبق روایت منابع دست داشته کنونی، عبدالله خان صرف مدت یک و نیم سال حکومت کرده است و از اثر تب های نوبتی فوت شده است[٦٠]. عبدالرحمن تالی در بارهٔ دیگر حکمرانان اشترخانی که تا تاریخ ۱۷۲۰ میلادی در بلخ فرمان رانده اند چنین می نگارد : پسر پانزده سالهٔ عبدالله، بنام سنجر خان را بر تخت نشاندند . سنجر مدت سه سال حکومت کرد ۱۱۲۵ – ۱۱۲۸ هجری / ۱۷۱۳ – ۱۷۱٦ میلادی که میان سنجر و محمد سعید خواجه نقیب، خلف مخدوم اعظم خصومت بر پا شد و خواجه بر خان جوان ظنین گشت و بر ظن اینکه احتمالاً علیه او دسیسهٔ چیده خواهد شد بجانب قلعهٔ خویش مینگلی از خان کناره گرفت و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از آنجا رهسپار دیار بخارا گردید. سنجر قلعهٔ خواجه را (مینگلی)، متصرف و متعاقباً بمقصد شکار بجانب درهٔ گز عازم شد و در درهٔ گز بدست شخصی بنام مشرف کشته شد و امرای بلخ شخصی را بنام محمد خان از هرات به بلخ آورده بر تخت پاد شاهی نشاندند « با استماع این خبر محمد سعید خواجه از بخارا بجانب بلخ عودت کرد . اما توسط محمد خان کشته شد.

محمد خان خیلی ها مستبد بوده و بر مردم بسا تعدی روا می داشت و موصوف عطش اطفأ ناپذیری در ثروت اندوزی داشت ... » و مؤرخ همان وقت ادامه داده می نویسد « و آوانی که او با مومن خواجه پارسای از در خصومت پیش آمد مردم بلخ علیه محمد خان شوریده و دست به قیام عمومی زدند و او یکجا با اتالیق خویش (با قوتلوق اتالیق – بوری احمد) بلخ را ترک و به عجلهٔ تمام رهسپار شبورغان گردید و از جانب مردم به کافر خان مسمی شده بود و پس از او شخص دیکری را بنام عرب خان پسر موسی خان را بر سریر بلخ نشاندند و به این ترتیب او و قبیلهٔ مینگ و هم الله یار دیوان بیگی در شبورغان سکونت پذیر شدند »[۶۱].

از تاریخ ۱۷۲۰ تا ۱۷۳۷ میلادی یعنی مدت شانزده سال چه کسانی در بلخ حکومت کرد و چگونه وقایع و حوادث بوقوع پیوسته است تثبیت و تعیین کردن آن ممکن و میسر نیست با توجه به این که در آستانهٔ تهاجم قشون نادر شاه (افشار .م.) در بلخ شخصی بنام ابوالحسن خان از خانوادهٔ چنگیز خان بر سر اقتدار بود[۶۲].

گمان اغلب بر اینست که اشراف فئودالی بلخ در تمام این مدت بمنظور حفظ و رعایت سنتهای دیرین افراد سلاله اشترخانی را بر سریر اقتدار بلخ نگهداشته و اما این سریر نشینان صرف بمنظور حفظ ظواهر امر و رعایت فورمالیزم براریکهٔ اقتدار اعلی بلخ تکیه زده بودند . و اما در واقعیت امر همه اقتدار واقعی بدست سرداران عشایر کوچی متمرکز بود.

نادر شاه افشار که تاج و تخت صفویان را در بیست و چهارم شوال ۱۱٤۸ هجری/ هشتم مارچ ۱۷۳٦ میلادی از آن خود ساخته بود در سال ۱۷۳۷ میلادی ضربهٔ مهلکی بر پیکرهٔ خان نشینی بلخ وارد آورد . بر وفق اظهارات محمد کاظم پلان اشغال بلخ در ذهن نادر شاهٔ افشار هنوز در صحرای مغان بحد بسنده به نضج و پختگی خود رسیده بود. نادر شاهٔ افشار پس از ختم اعلام رسمی بصفت پاد شاهٔ ایران بفوریت وظیفهٔ تسخیر بلخ[۶۳] را به پسر ارشد خویش میرزا رضا قلی و امیر طهماسب خان جلائیری در نوامبر سال ۱۷۳٦ میلادی در آستانهٔ تهاجم خویش بالای قندهار تفویض کرده بود[٦٤].

به زعامت میرزا رضا قلی خان و طهماسب خان در هرات به تعداد بیست هزار نفر با (توپ خانه و قورخانه) گرد آمده و همچنان دو نفر حکمرانان پیشین اندخود هر یک عزیز قلی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داد خواه و نیاز قلی داد خواه که تا این دم متواری اصفهان بودند نیز به آنان ملحق گشتند[۶۵].

لشکر کشی رضا قلی در بهار سال ۱۷۳۷ میلادی آغاز شد جزوتامهای مسلح بسیار آهسته حرکت می نمودند و فقط پس از مدت ده روز به موقعیت قرا تیپه که بفاصله یک فرسنگی از اندخود واقع است مواصلت نمود. رضا قلی نخست به حکمران اندخود یک نماینده به مطالبه اینکه بدون مقاومت قلعه را تسلیم بدهد گسیل داشت . اما علی مردان بیک، حکمران اندخود این مطالبهٔ او را مردود شمرده و نمایندهٔ رضا قلی را از نزد خود راند . نمایندهٔ رضا قلی با دست خالی واپس بر گشت . رضا قلی قلعهٔ اندخود را به حلقهٔ محاصرهٔ خود گرفت.

بگواهی محمد کاظم؛* رضا قلی به محض اقدام نتوانست شهر را تسخیر نماید زیرا که مدافعین قلعه اندخود مدت چهل شبانه روز با پایمردی و متانت تمام از قلعه بمدافعه پرداختند. پس از چهل شبانه روز در بین قلعهٔ اندخود گرسنگی مسلط گردید و مدافعین قلعه اجباراً وادار به تسلیم گردیدند[۶۶]. علی مردان با اعضای خانواده و دو نفر اقاربش بمقصد قندهار به نزد نادر شاهٔ افشار فرستاده شد و اما تا به هرات نارسیده در امتداد راه کشته شد. مسلم است که این تصمیم بدون اجازه رضا قلی نمیتوانست جامهٔ عمل بپوشد[۶۷].

بر وفق گواهی های محمد وفای کرمینه گی هم عصر این وقایع، فاتحان نو ظهور نه تنها که قلعهٔ اندخود را تخریب نمودند بل به تخریب و ویرانی تمام منطقه مبادرت ورزیدند[۶۸].

رضا قلی، نیاز قلی داد خواه را بصفت حکمران اندخود توظیف نموده و یک بخش از قشون خویش را به چیچکتو و بخش دیگر آنرا بجانب شبورغان گسیل داشت و خودش عازم بلخ گردید . در امتداد راه بلخ سران قبایل خواجه دوکّه، خان آباد و صوفی آباد (با تحایف و هدایا) به بدرقه رضا قلی بر آمدند و مناطق خویش را در انقیاد رضا قلی در آوردند.

همچنان قلعهٔ اخچه نیز بدون کدام مشکل به تصرف رضا قلی در آمد.

محمد کاظم که در نوشته های خویش از نادر شاهٔ افشار و لشکریانش بصفت غازی و غازیان یاد مینماید و می گوید که غازیان در مسافت یک فرسنگی از اخچه قرار داشتند و راه قراول آنرا بستند و افراد قراول قلعهٔ اخچه پراگنده شده و فرار کنان داخل قلعه شدند قلعهٔ اخچه و افراد آن تحت فرماندهی آستانه قل قپچاق قرار داشت. آستانه قل قپچاق و افرادش تمام اشیای خویش را رها نموده بشکل فرار کنان بکوه های قپچاق که در همان حوالی واقع است پناه گرفتند[۶۹]. رضا قلی و لشکریان او مدت چند روزی در اخچه منتظر ماندند تا باشد که نمایندهٔ از بلخ با پیام تسلیمی به نزد آنان مراجعه نماید . اما بر عکس، رضا قلی اطلاعاتی در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یافت که حاکی از تصمیم قاطع مبنی بر مقاومت بلخی ها علیه رضا قلی بود . پس از دریافت اینگونه معلومات افراد مسلح نیاز قلی داد خواه را نیز با اردوی خویش ضمیمه نموده بصوب بلخ خزید و در امتداد راه در حوالی بلخ شب هنگام غازیان شخص سواره یی را قاپیدند و او را جهت پرس و پال به قرار گاه رضا قلی آوردند این شخص گزارش مفصلی در خصوص وضعیت عمومی بلخ ارایه داده اظهار داشت که ابوالحسن حکمران بلخ یک شخص بی دفاع و ضعیف است و اقتدار اصلی بدست سعید خان رهبر اولوس قپچاق متمرکز است که امرأ و اشراف بلخ این شخص را صرف به سبب کمیت بزرگ افراد قبیله اش بصفت اتالیق تحمل می نمایند[۷۰].

محمد کاظم به استناد اظهارات این شخص می گوید : ابوالحسن با اطلاع از حضور غازیان در مرغاب امرأی خویش را فرا خواند و جلسهٔ دایر و در این جلسه اظهار عقیده نمود که نمایندهٔ از جانب بلخ با پیام انقیاد بر رضا قلی فرستاده شود، اما اتالیق بمنظور حفظ ظواهر نخست به این پیشنهاد رای موافق داده و پس از اختتام جلسه به تر دستی هواداران ابوالحسن خان را سر کوب نموده شمار زیادی را بکشت و هم تعدادی از آنان را به خلم تبعید کرد و خودش به تدارک تحکیمات دفاعی شهر پرداخته و در مدت کوتاهی به تعداد ده تا دوازده هزار نفر از قبایل مینگ و قپچاق را تسلیح نمود . اما قادر به تغییر اوضاع و اتمسفیر عمومی نبود . قشون اتالیق که از شهر بیرون برده شده و در فاصلهٔ دو فرسنگی جناح غربی بلخ به نظام محاربوی آرایش شده بود از جانب قشون رضا قلی از پا در آمد. و در خود شهر بلخ آشفتگی و هیجان آغاز شد. مختصر سخن اینکه رضا قلی شهر بلخ را به تصرف خویش در آورد سعید خان نخست به درهٔ شادیان و ازآنجا بجانب سان و چهاریک پا به فرار نهاده و ابوالحسن که تا این لحظه در ارک پاییده بود با تحایف و با اظهار تقصیرات به نزد رضا قلی شتافت رضا قلی که در این اثناء در محل بنام چمن شهر درونی توقف داشت با ابراز تکریم نسبت به نسب عالی ابوالحسن خان، او را ضمن تشریفات خاص که در خور و شایستهٔ ذات شاهانه بود استقبال کرد. اما پس از سپری شدن چند روز ابوالحسن خان را همراه با اعضای خانواده اش بجانب قندهار فرستاد و از آنجا بوی اجازه داده شد که بمنظور ادای فریضهٔ حج بیت الله بمکهٔ مکرمه برود و درفرجام درمکه ندای اجل را لبیک گفته دیده از جهان فانی فرو بست[۷۱].

پس از تنفس مختصر رضا قلی یک قشون سه هزار نفری را تحت فرماندهی شاه قلی بیک کجدار بجانب کوه های شادیان و حوزهٔ سان و چهاریک علیه قپچاق ها و سعید خان سوق داد و سعید خان از این اقدام رضا قلی آگاهی یافته زنان و اطفال و سایر افراد خانوادهٔ خویش را همراه با قطار ارابه های نظامی بجانب سان و چهاریک گسیل داشت . اما در امتداد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

راه توسط گروه های سواره نظام شاه قلی بیک گرفتار شدند و قراریکه محمد کاظم میگوید : « بخشی از آنان شکنجه و قربانی گشتند » و بخش دیگرشان در دست شاه قلی بیک اسیر ماندند . شاه قلی بیک جزوتام های قراول سعید خان را در درهٔ شادیان مضمحل گردانید، اما بخش اعظم از قشون سعید خان همراه با خود وی بجانب سان و چهاریک پا به فرار نهادند[۷۲]. رضا قلی و طهماسب قشون تقویتی هفت هزار و پنجصد نفری تحت فرماندهی بابا خان چاوش بیگ لر بیگی هرات و حسین خان کجدار، را بجانب سان و چهاریک گسیل داشت و قشون رضا قلی به کشتار و غارت گسترده اهالی آنجا دست یازید و اما، قادر به گیر انداختن سعید خان نگردید . لشکریان رضا قلی در سان و چهاریک بمردم اعلام کرد که، هر کس که محل اختفای سعید خان را نشان بدهد مبلغ یکصد تومان به عنوان پاداش برایش پرداخته می شود اما اینهم برای دریافت سعید خان کومک نکرد. سعید خان بجانب قندز پا به فرار نهاده و در نزد هزاره بیک که از اخلاف محمود بی بود پناهنده گردید . همچنان آستانه قلی بیک، خدا یار بیک و سایر سرداران قبایل قپچاق همراه با اعضای خانواده های خویش بجانب هزاره جات، درزاب و غرجستان پا به فرار نهادند[۷۳].

به این ترتیب بلخ و حوزه های مربوطه اش مانند : اندخود، شبورغان، چیچکتو، سان و چهاریک وغیره به تصرف رضا قلی در آمد . رضا قلی در روز های نخستین که مدت یک ماه از فصل تابستان سال از ۲۹ جولای تا ۲۷ اگست سال ۱۷۳۷ میلادی سپری گردیده بود در یک نشست که توسط او دایر گردیده بود، اظهار نمود که اینک مدت چهار ماه می شود که در بلخ ما بدون داشتن کدام مصروفیتی سپری می نمایم[۷٤].

با نتیجه گیری از این اظهارات رضا قلی، می توانیم بگویم که تسخیر بلخ و ساحات مربوطهٔ آن توسط اردوی نادر شاهٔ افشار در ماه های می و جون سال ۱۷۳۷ میلادی تحقق پذیرفته است.

خاطر نشان باید کرد که افشاریها با تسخیر بلخ در عرصهٔ مبارزه با اشترخانیان انیسیاتیف و ابتکار عمل را بدست خویش گرفتند زیرا که بلخ در آتیه ها بمثابهٔ میدان عملیات سوق الجیشی استراتیژیک بمنظور رخنه و تهاجم به ساحات عمقی ماوراءالنهر مورد بهره برداری افشاریها قرار گرفت . رضا قلی در بهار سال ۱۷۳۸ میلادی بجانب قندز علیه یوسف بی (۱۱٤۰ - ۱۱٦۰ هجری/ ۱۷۲۸ - ۱۷٤۷ میلادی) به پیش تاخت و سعید خان پناه گزین با استماع این خبر از قندز بجانب بدخشان پا به فرار نهاده و در آنجا به نزد میرزا نبات (۱۱٤۸ - ۱۱٦۱ هجری/ ۳٦- ۱۷۳۵ - ۱۷٤۸ میلادی) پناه گزین شد[۷۵]. اما هزاره بیک و افسرانش (با پیشکش ها و تحایف) به استقبال رضا قلی شتافت و شهر قندز را به انقیاد افشاریها در آورد . رضا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قلی هزاره بیک را در شهر قندز بصفت حکمران ابقأ نموده و خودش بصوب بدخشان لشکر کشید مگر در فاصلهٔ دو فرسنگی قندز چاپاری از جانب نادر شاهٔ افشار با فرمانی مبنی بر اعزام همه قوا بجانب کابل مواصلت ورزید و بنأ سوقیات و لشکر کشی رضا قلی بجانب بدخشان معطل قرار داده شد[۷۶]. رضا قلی پس از دریافت فرمان پدر بخش اعظم سپاهیان خویش را تحت فرماندهی شاه قلی بیگ لر بیگی از مرو بجانب کابل گسیل داشت و خودش بجانب بلخ عودت نمود و پس از مدت کوتاهی او نیز به فرمان نادر شاه بجانب کابل احضار گردید. و نیاز خان داد خواه را بصفت صاحب اختیار بلخ تعیین نموده خودش رهسپار کابل گردید[۷۷].

جنگهای فرسایشی پیهم و متداوم که در جریان سال ۱۷۳۹ میلادی نادر شاه علیه بخارا، خوارزم و داغستان براه انداخت بحدی قابل ملاحظه یی بلخ و حوزهٔ های مربوط اش را از لحاظ منابع مادی و بشری به تحلیل و تباهی کشانید . زیرا اهالی کشور مکلف بودند به اردوی عظیم او نه تنها مواد خوراکه و علیق و پول نقد تهیه و بپردازند بلکه به قطعات و جزوتام های صنوف معاونه ساختمانی و لشکریان مسلح قبایل (ملیشه های قبایل .م.) را نیز باید از هر لحاظ تأمین می نمودند. چنانچه پیش از آغاز عملیات های محاربوی بالای بخارا نادر شاه به نیاز خان فرمان داد که پل های شناور پانتون و استحکام را از رودخانه آمو به گذر گاه های کلیف و ترمذ انتقال داده و از نواحی مربوط بلخ به جمع آوری قشون اقدام نماید.

در اوایل ماه محرّم سال ۱۱۵٤ هجری/ نزدهم مارچ ۱۷٤۱ میلادی نادر شاه مجدداً با قشون عظیمی در رابطه به شورش قبیلهٔ قونغرات در بلخ حضور یافت. اهالی شهر و نواحی مکلف گردیدند که درمدت ده روز نه تنها قشون نادر شاه افشار را اعاشه نمایند بلکه افزون برآن به تعداد هفت هزار و پنجصد سپاهیان جنگی را به اردوی نادر شاه جدیداً بافزایند[۷۸]. نادر شاه به نیاز خان اطمینان و اعتماد چندانی نداشت چنانچه در این مورد به اظهارات محمد کاظم توجه باید داشت که می گوید : شانزدهم ماه شوال سال ۱۱۵۳ هجری/ هفتم جنوری سال ۱۷٤۱ میلادی نادر شاه یکی از کرسی نشینان طرف اعتماد و خاص خویش را بنام میرزا بیک میدانی نیشاپوری را بصفت وزیر به بلخ فرستاد[۷۹]. مزید بر اینها توده های مردم در بلخ، اندخود، حوزه ها و مناطق دیگر کشور بمقابل قساوت قلب و عدم رعایت قانونیت که مقصرین اصلی در این راستا مامورین و مؤظفین افشاری بودند در ۱۷٤۲ و ۱۷٤۵ میلادی به تظاهرات دستجمعی پرداختند.

پس از کشته شدن نادر افشار (در شب هنگام ۱۹/۲۰ ماه جون سال ۱۷٤۷ میلادی امپراتوری وسیع و پهناور او بسرعت از هم متلاشی گشت و در سال ۱۷۵۰ - ۱۷۵۲ میلادی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مهمترین حوزه های خان نشینی پیشین بلخ مانند : اخچه، شبورغان، اندخود،میمنه، چیچکتو، قندز و پایتخت خان نشینی به تصرف احمد شاهٔ درانی (۱۱۶۰ – ۱۱۸۷ هجری / ۱۷۴۷ – ۱۷۷۳ میلادی در آمد. اما حکومت احمد شاه درانی در این مناطق ناپایدار از آب در آمد، زیرا خانان محلی و سرداران قبایل کوچی این مناطق به تناوب زمانی دست به اسلحه برده و بحصول عدم وابستگی و احراز استقلال خویش مبادرت می ورزیدند . چنانچه متصل مرگ احمد شاه (۱۱۸۷ هجری / ۱۷۷۳ میلادی) قندز مجدداً به استقلال خویش دست یافت و در بلخ اقتدار را شخصی بنام قباد اوزبیک بدست خویش گرفت و تیمور شاه علیه قباد اوزبیک قشون عظیمی را بسر کردگی سردار جان خان به بلخ فرستاد و در نتیجه سردار جان خان همراه با سایر خوانین درانی همرکابش به اسارت قباد اوزبیک در آمد. پس از اندک زمانی قباد اوزبیک توسط یک سردار دیگر اوزبیک بنام خدای نظر خان کشته شد و خدای نظر که گویا « وفادار به شاهٔ درانی » بود[۸۰]. تیمور شاه به وفاداری خدای نظر خان باور راسخ داشت و چشم انتظارش این بود که نامبرده گرداننده پیگر سیاست های حکومت افغانی در بلخ باشد.

بگواهی حسین علی مراد که میگوید : از بقدرت رسیدنش هنوز یکروز هم سپری نشده بود که « گویی که اهریمن ملعون به او حلول کرده و در سرش هوای تفخر و خود خواهی جا گرفت و افکار بد خواهانه بر او غلبه نمود . بناءً سردار جان خان و دیگر خوانین را در غُل و زنجیر در قید اسارت نگهداشت »[۸۱].

برضد خدای نظر خان قشونی از قندهار بسر کردگی بر خوردار خان اچکزی به بلخ مواصلت ورزید و در نتیجه یک در گیری بر خوردار خان اچکزی توانست خدای نظر خان را از اقتدار براند. باید افزودکه دورهٔ حکومت موصوف مدتی کوتاهی بود و نامبرده پس از سپری شدن مدت چند « از خدعهٔ روز گار و جفای تقدیر »[۸۲] دار فانی را وداع گفت.

در آغاز قرن نزدهم میلادی افغانان در میمنه، اندخود و شبورغان مؤفق به اذالهٔ اقتدار سرداران محلی عشایر کوچی اوزبیکان شدند[۸۳].

به این ترتیب در جریان نیم قرن (پس از اقتدار احمد شاه درانی .م.) اقتدار در این مناطق بدست سران قبایل کوچی اوزبیک بود. و فقط در زمان امیر دوست محمد خان ۱۸۴۹ – ۱۸۵۵ میلادی بود که سر زمین های پهناور خان نشینی پیشین بلخ یعنی از هندوکش تا رودخانه آموبگونه ی قطعی جز متشکله دولت افغانستان گردید[۸۴].

پایان فصل پنجم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بخش پایانی کتاب

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

بلخ یکی از آشیانه های باستانی تمدن بشری و یکی از مراکز فلاحت و کشاورزی، اقتدار و حاکمیت دولتی در خاور زمین است.

جامعهٔ طبقاتی برده داری در ساحهٔ آن از نیمهٔ نخست هزارهٔ یکم قبل از میلاد وجود داشته است.

درامتداد قرنهای ششم تا چهارم قبل از میلاد بلخ جز متشکلهٔ دولت هخامنشی ها و یکی از ساتراپ نشینی های بزرگ آن محسوب می گردید. وپس از زوال امپراتوری اسکندر مقدونی، پایتخت دولت مستقل یونان باختری و سپس پایتخت کوشانیان و در دوران اقتدار اعراب، ازآغاز مرحله، بلخ پایتخت خراسان بود.

در عهد غزنویان بلخ پایتخت دوم این دولت بوده و تا دوران قرون وسطای پسین، بمثابه یکی از مراکز اقتصادی – سیاسی و فرهنگی آسیای میانه بحیات خویش ادامه داده است.

در عهد تیمور و تیموریان بلخ مرکز یکی از تیولداری های بزرگ بود.

در عهد شیبانیان و اشترخانیان بگونه ی فورمالی وابستگی اسمی به خان نشینی بخارا داشته و بر وفق سنت های متعارف توسط یکی از وارثین تاج و تخت ماوراءالنهر اداره می گردید.

خان نشینی بلخ در نتیجهٔ افزایش روز افزون نارضایتی نه تنها در میان توده های مردم بل

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نارضایتی اشراف فئودالی محلی رژیم صفوی و نفاق و شقاق و کشمکشهای حاد میانفئودالی در خود دولت صفوی تا حدود معینی زمینه ساز آن بود که در سالهای بیستم قرن شانزدهم میلادی توسط قستین قرأ سلطان شیبانی خان نشینی بلخ بنیانگذاری شد. در آن هنگام خان نشینی بلخ از لحاظ وسعت خاک خویش ساحهٔ اراضی نسبتاً کمتری را احتوا می نمود که مزید برآن، خود بلخ، اخچه، شبورغان، چیچکتو و بالامرغاب را احتوا می نمود، بود.

اما خُلم، قندز و دیگر نواحی تخارستان همراه با بدخشان در تحت تصرف تیموریان دراوایل همایون و پس از سال ۱۵۲۷ میلادی میرزا سلیمان و اخلاف موصوف قرار داشت. ساحات وسیعی کوهستانی هزاره جات و غرجستان توانسته بود که غیر وابستگی خویش را حفظ نماید و این محلات توسط اشراف محلی خود اداره می گردیدند.

مبارزه برای تصرف تخارستان و بدخشان میان شیبانیان و تیموریان اضافه تر از مدت شصت سال بطول انجامید ۱۵۲٦ تا ۱۵۸۹ میلادی.

تا سال ۱۵٦۰ میلادی این مبارزه با پیروزیهای متناوب ادامه یافت و فقط در سال ۱۵٦۰ میلادی بود، که شیبانیان به عطف مسیر مبارزه قدرت به نفع خویش نایل آمدند.

در پاییز همان سال پیر محمد خان در محلهٔ چشمه گازران که در جوار سرپل واقع است به قلع و قمع سلیمان شاه مؤفق شده و به این ترتیب قندز، تالقان، غوری، ایبک و دیگر نقاط تخارستان را به تصرف خویش در آورد و همزمان هزاره جات و غرجستان شامل قلمرو خان نشینی بلخ گردید.

درست است که پس از مرگ پیر محمد خان، سلیمان شاه و هم شاه رخ نواده او با استفاده از بی نظمی های فئودالی در خود بلخ و بوخامت گراییدن مناسبات بلخ و بخارا و حمایت اکبر بابری از او، موصوف توانست به تصرف مجدد تخارستان و حوزه های مربوطه آن نایل آید . اما به استحکام موقعیت خویش توفیق نیافت.

در سال ۱۵۸٤ میلادی دین محمد خان جانشین پیر محمد خان، توسط عبدالله خان، خان بخارا سرنگون گردید و بعوضش عبدالمومن بصفت حکمران بلخ گماشته شد.

در زمان زمامداری موصوف ۹۹۲ - ۱۰۰٦ هجری / ۱۵۸٤ - ۱۵۹۸ میلادی از برکت حمایت های مسلحانهٔ فعال بخارا تمام ساحهٔ تخارستان از تحت تصرف تیموریان بیرون آورده شد و پس از آنست که شیبانیان مؤفق به تسخیر بخش بزرگی از ساحات اراضی بدخشان در ساحل چپ رود آمو گردیدند (محمد زمان خرد سال تیموری خلف سلیمان شاه) در سال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۹۹۳ هجری / ۱۵۸۵ میلادی از ختلان (کولاب) به اثر تضیق شدید منفصل و در سال ۱۵۸۷ میلادی ساحات یاد شده به قلمرو خان نشینی بلخ ضمیمه گردید . بگونه ی که بیان آن رفت در سالهای هشتاد قرن شانزدهم میلادی خان نشینی بلخ نه تنها مؤفق به اعادهٔ موقعیت گذشته خویش گردید بل به حد قابل ملاحظه یی به توسعه ساحه قلمرو خویش توفیق مزید حاصل نمود. که حدود اربعه آن از سمت جنوب تا به کوه های هندوکش و در سمت شمال تا سلسله کوه های حصار امتداد پیدا کرد. در سمت شرق ساحهٔ قلمرو خان نشینی با تصرف ساحهٔ اراضی غربی بدخشان توسعه پذیرفت و ساحات شرقی این کشور کوهستانی یکجا با چترال و باشغر، فقط در سالهای سی ام قرن هفدهم میلادی در زمان زمامداری ندر محمد خان بود که به تصرف خان نشینی بلخ در آورده شد. اما این یک تابعیت کاملاً اسمی و فورمالی بود و بس.

توسعهٔ مزید ساحهٔ اراضی خان نشینی بلخ در زمان اشتر خانیان بویژه در دوران زمامداری های ندر محمد خان بُعد تازه یی یافت و مناطق جنوبی جمهوریت های اوزبیکستان و تاجکستان فعلی (در سمت جنوب سلسله جبال حصار) جزو قلمرو خان نشینی بلخ محسوب می گردید.

بر وفق سنت های متعارف رئیس دولت بلخ را تحت عناوین : خان، نواب یعنی معاون، جانشین و وارث، قوغول خانی یعنی وارث، خان و ندرتاً بنام خان خورد یعنی خان کوچک یاد می کردند که معمولاً از جانب رهبر دودمان حاکم مربوطه یعنی خان بخارا انتصاب می گردید.

خان بلخ، کشور را بوسیله ی دیوان ها که در آنها مامورین و منصبداران دارای اختیارات و صلاحیت های زیاد تنظیم و شامل وظیفه بودند و افزون بر آنان، به کومک پیشوایان جامعهٔ روحانیت اسلامی، اداره می نمود و حاکمیت دولتی در اطراف و محلات کشور توسط حکمرانان محلی که از جانب حکومت مرکزی و سران عشایر کوچی نصب می گردیدند به تحقق می رسید.

شورای دولتی (مجلس عالی، چنغی، جرگه، قورولتای) در اداره دولتی نقش اساسی را به عهده داشت.

با وصف انتظام خوب دستگاه دولتی، حکومت مرکزی بنابر موجودیت سیستیم تیول یعنی انقسام کشور در میان افراد دودمان حاکم، درجه داران و کرسی نشینان لشکری و کشوری و عشایر مختلف کوچی به اشکال، اقطاع، اولوس، یورت، ضعیف و کم رمق بود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حکام محلی با تصاحب بخشی از ساحهٔ اراضی کشور به عنوان تیول که گاه گاهی بحد بسنده وسیع و فراخ هم می بود. بگونه ی مثال اقطاع عبدالعزیز سلطان، بهرام سلطان و یا که اولوس قبیلهٔ مینگ و قپچاق تا حدود معینی از استقلال سیاسی بر خودار می شدند و مکلف بودند که بخشی از مالیات بر عوائد خویش را به خزانهٔ خان بریزند و در اوضاع و احوال محاربوی با افراد مسلح خویش تحت زعامت خان آمادهٔ انجام وظایف باشند.

به تناسب رشد سیستیم تیولدارای نقش تیولداران و سرداران و اشراف و نظامیان عشایر کوچی در حیات سیاسی و اجتماعی کشور روبه افزایش می گذاشت که این امر خود در تحلیل نهایی منجر به تشدید گرایش های تجزیه طلبانه و تشتت و پراگندگی فئودالی و تضعیف اقتدار حکومت مرکزی می گردید.

در نهایت امر، پژوهش سالهای قرن شانزدهم تا نیمهٔ قرن هجدهم میلادی تاریخ خان نشینی بلخ روشن ساخت که وابستگی بلخ بدولت بخارا کاملاً و بگونه ی قطع دارای خصلت اسمی و فورمالی بوده است.

دولت بلخ دارای سیاست خارجی مستقلانه بوده و دایماً با سایر دولت های خارجی از جمله: هند، ایران و روسیه مناسبات مستقلانهٔ سیاسی، اقتصادی خویش را حفظ نموده است.

گفتنی است که اگر قرار باشد که روابط خان نشینی بلخ را با دولت هند منحیث المجموع مورد مداقّهٔ خویش قرار بدهیم پس در آنصورت با صرف نظر از تیره گی های ادواری آن، که معلول مبارزه و درگیریهای جداگانه بمنظور تصاحب بدخشان بود، می توان نتیجه گرفت که مناسبات خان نشینی بلخ با دولت بابری هند مسالمت آمیز بوده است.

اما بر عکس روابط کشور بلخ با ایران مدت مدیدی (درامتداد قرن شانزدهم میلادی) خصمانه و همراه با درگیریهای بزرگ نظامی که منجر به ویرانی ساحات مرزی هر دو کشور شده است بود.

روابط دولت بلخ با دولت روسیه تزاری بر مبناء سیاست انتفاع جانبین استوار بود.

دربرهه زمانی دوران مورد پژوهش ما، اقشار وسیع از توده های مردم خان نشینی بلخ بار ها علیه فرمانروایان ستم پیشه، مستبد و خود کامهٔ خویش، یعنی اشرافیت فئودالی به پا خاسته اند.

در سالهای ۱۶۰۵، ۱۶۸۶ میلادی توده های مردم بدخشان علیه حکمرانان اوزبیک بادیه نشین قامت بر افراشتند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در پاییز سال ۱۷٤۲ میلادی در بلخ و اندخود درفش انصاف و عدالت خواهی جنبش های خود جوش توده یی علیه فاتحان نو ظهور نادر شاه افشار و حکمرانان مستبد او و دیگران به اهتزاز در آمد .

با وصف همهٔ این ها بر حسب اظهار، ف. انگلیس۱: بدلایل عقب ماندگی سیاسی کشور، بغرنجی ساختار طبقاتی جامعه، پراگندگی این گونه جنبش ها ونبود یک بر نامه و اهداف معین و مشخص، جنبش آنان محکوم به شکست بوده و ثمرهٔ قیام آنان در خدمت طبقات ثروتمند قرار می گرفت.

در اواسط قرن هجدهم میلادی در نتیجهٔ تشدید نفاق و شقاق میانفئودالی و اختلافات دودمانی و در تحلیل نهایی، که این خود همه مؤجد شدت بیشتر استثمار فئودالی و ویرانی اقتصادی کشور بود و افزون بر اینها تهاجم قشون نادر شاهٔ افشار در سال ۱۷۳۷ میلادی در کشور باعث آن گردید که تا خان نشینی بلخ مسیر زوال مقدر شده یی خویش را پیموده وسرانجام به موجودیت حیات مستقل سیاسی خویش خاتمه ببخشد.

ختم بخش پایانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

پی نوشت ها

مقدمه

۱ – تاریخ مردم تاجیک جلد دوم، کتاب اول ص ۳٦۷، ۳۷۲، ۳۷۵؛ تاریخ اوزبیکستان، طبع سوم جلد اول ص ۵۱۵؛ ۵۲۰؛ ۵۵۲، ۵۵٦؛ ماسون و رومودین، تاریخ افغانستان جلد اول ص ۵٦۳ – ۵٦۵؛ جلدم دوم ص نهم، ۱۱۸؛ ۱۳۱؛ ۱۳۲؛ ارونووا و اشرفیان، دولت نادر شاه، ص ۲۱۸، ۲۲۳ – ۲۲٤؛ عبدالرحیموف، نگاهی بمناسبات کشاورزی، جلد اول ص ۵٦ – ٦۷، ۱۰۷ – ۱۱۱ وغیره (همهٔ این آثار بزبان روسی است) .

۲ – مندیلشتام، در بارهٔ چند نتیجهٔ باستان شناسی شوروی . جلد یازدهم مسکو ۱۹۵٤ . و هیئت باستان شناسی ... ۱۹۲۷ .ص ۷ .

۳ – آرشیف سیاست خارجی روسیه کارت شماره: ۱۰٦، ۱۰۹، آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی کارت شماره: ۱۰٦، ۱۰۹ .

٤ – مدرسهٔ شخصی سبحانقلی خان در بلخ اطلاعات مختصر انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی شماره ۳٦، ص ۸۲ – ۱۲۸ .

۵ – به بخش فهرست منابع رجوع شود .

٦ – در بارهٔ او دیگر جغرافیه نویسان این دوره مفصلاً نگاه کنید : کرچکوفسکی منتخب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آثار، جلد چهارم، آثار جغرافیایی عربی مسکو – لنین گراد ۱۹۵۷ .

۷ – در بارهٔ دارندهٔ یاداشت اثر و محتویات آن نگاه کنید به : میکلوحه مکلای، فهرست توصیفی نسخ خطی جزوهٔ دوم، صفحات ۸٦ – ۹۲؛ شیفر منتخبات فارسی، جلد اول، ص ٥٦ – ٥۸ و ادبیات فارسی، تالیفات چارلس ستوری، بخش دوم، ص ۱۰٥۳ – ۱۰٥٤ .

۸ – ما از طبع محمد زبیرالصدیقی استفاده کرده ایم .

۹ – نسخهٔ خطی موزیم بریتانیا (انگلستان)، ۲٦۱۹ . آ.د.د. راجع به اثر و نسخهٔ های خطی آن نگاه کنید به احمدوف، اولوغ بیگ و اثر تاریخی او « تاریخ اربع اولوس » ص ۲۹ – ۳٦ .

۱۰ – ما از نسخ خطی که در کتابخانهٔ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان تحت شمارهٔ ٥۳٦۸ نگهداری میشود و بزبان اوزبیکی است استفاده کرده ایم . در باره اثر نگاه کنید به : و. و. بارتولد گزارش در خصوص ماموریت علمی در ترکستان در سال ۱۹۰۲ . ص ۱۳۰ – ۱٤٥ .

۱۱ – ما از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان که تحت شمارهٔ ۱٤۳۰ قید است استفاده کرده ایم . برای معلومات بیشتر در بارهٔ محمد حیدر و تالیفات وی، نگاه کنید به : ویلیامینوف – زیرنوف، تحقیقات در بارهٔ پادشاهان و شاهزادگان قاسموفی جز دوم ص ۱۳۰ – ۱۳۲؛ عظیم جانووا، تاریخ فرغانه، ص ۷ – ۹ ؛ احمدوف، دولت اوزبیکان بادیه نشین، ص ۱۹، ٦٦ – ٦۹ وغیره .

۱۲ – در بارهٔ اثر نسخه های خطی آن، نگاه کنید : مجموعهٔ نسخه های خطی شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان جلد اول، ص ٦٥ – ٦٦، جلد پنجم، ص ٤۱ ؛ و جلد هشتم، ص ۳٦ – ۳۸، جلد دهم، ص ۲٤ – ۲٥، مجلهٔ آسیایی، جلد دهم، ص ۲۸۸؛ میکلوحه مکلای، چند نسخهٔ خطی فارسی و تاجیکی، ص ۲٤۰ ؛ بریگیل. نسخهٔ های خطی شرقی، در نشریهٔ یاد گاری های کتبی خاور زمین مسکو ۱۹۷۲. صفحهٔ ۳۷۲ ؛ چارلس ریو، متمم فهرست، صفحهٔ ٥۱ ؛ چارلس ستوری، ادبیات فارسی، جز دوم صفحهٔ ۱۳۱ ؛ ویلیامینوف – زیرنوف. تحقیقات در بارهٔ شاهان و شهزادگان قاسموفی، جز اول صفحهٔ ٥۹ و ۱٥۱ و همان مولف، گزارش، مجلهٔ آسیایی، جلد سوم، ۲٥۸ – ۲٥۹ ؛ اومینیاکوف. عبدالله نامهٔ حافظ تنیش و پژوهشگران آن، صفحهٔ ۳۰۷ – ۳۲۸؛ صلاح الدینووا. معلومات در بارهٔ قیرغیز ها در « عبدالله نامه » صفحهٔ ۱۷۳ – ۱۸۱؛ احمدوف. حافظ تنیش و اونینگ « شرف نامه شاهی » اثری، صفحهٔ ۷ – ۲۷؛ سیفی ییف، حافظ تنیش. « شرف نامه شاهی » : دوشنبه ۱۹۷۳ . وغیره.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۳ – فقط دو نسخهٔ خطی آن معلوم است که تحت شمارهٔ (۵۷۵) ٤٦٥ – س. کتابخانهٔ شعبهٔ لنین گراد اکادمی علوم اتحاد شوروی و شمارهٔ ۱۵۰۵ کتابخانهٔ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان نگهداری می شود . مؤلفان فهرست نسخه های خطی شرق اکادمی علوم اوزبیکستان آن را تحت نام « تاریخ شیبانی » آورده است . (نگاه : « مجموعهٔ نسخ خطی شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان »، جلد ۱ – ۹، تاشکند ۱۹۵۲ – ۱۹۷۱ . جلد اول، ص ۸۰ .)

١٤ – در مورد اطلاع مختصر در بارهٔ آن نگاه به : صلاح الدینووا « مسخرالبلاد » . محمد یار ابن عرب قته غان ص ۷۷ – ۷۹ .

۱۵ – ما از نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی بنام ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان که تحت شمارهٔ ۱/ ۱۱۲ قید است، استفاده کرده ایم .

١٦ – ما از نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان که تحت شمارهٔ ٤٥٤٤ قید می باشد استفاده کرده ایم . در بارهٔ ملا سید شرف الدین سمرقندی و تألیفات وی نگاه کنید به : مقالهٔ مفصل بارون، نسخه های خطی انستیتوت زبانهای شرقی سینت پطروسبورگ، ۱۸۸٦، ص ۱۱۵ – ۱٤۰؛آ.آ. سیمیونوف، در باره مسئله چه کس مؤلف « تاریخ سید راقم » بود نگاه کنید به مجموعهٔ، و.و. بارتولد، از دوستان و شاگردان ترکستانی او به خوانندگان، ص ٤٨ – ٥٦؛ به ستوری، ادبیات فارسی، جز دوم ص ۱۱٤۰ – ۱۱٤۳ .

۱۷ – فهرست مراجع رجوع شود .

۱۸ – ما از ورق ۱۸۱ بخش اول این اثر جائیکه مؤلف تشریحات در بارهٔ وقایع زمانی خودش می دهد، از نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان که تحت شمارهٔ ۲٦۰٤ قید است استفاده کرده ایم .

۱۹ – تاریخ بدخشان نسخهٔ فاکسیمیلهٔ متن نسخهٔ خطی، مقدمه و فهرست توسط آ.ن. بولدیرف لنین گراد ۱۹۵۹.

۲۰ – برای تفصیل رجوع شود به : احمدوف. محمود بن امیر ولی. تاشکند ۱۹٦٦ و محمود بن امیر ولی و کتاب دایرة المعارف وی. مجلهٔ علوم اجتماعی در اوزبیکستان شمارهٔ ۱۱ سال ۱۹٦۹، ص ٦۲ – ٦۵؛ محمود بن امیر ولی پارچه های از بحرالاسرار، (بزبان روسی) تاشکند ۱۹۷۷ ص ۳ – ۱۲ .

۲۱ – ما از نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی بنام ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان که تحت شمارهٔ (۱۱۱۱۰) قید می باشد استفاده کرده ایم .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۲ – برای تفصیل در بارهٔ اثر رجوع شود به : سیمیونوف. رسالهٔ بخارا در بارهٔ منصبها و مقامها و وظایف دارندگان آنها، ص ۱۳۷ – ۱۵۳ ؛ ویلدانوف. نسخهٔ اصلی رسالهٔ بخارا، ص ٤۰ – ٦۷؛ همان مؤلف دستور العمل در بارهٔ امور تولیدات دولتی، ص ۱۰٤ – ۱۰۹ .

۲۳ – نسخ خطی تاریخ اکبر شاهی که به تعداد زیاد از آن در کتابخانه های شوروی و در کشور های خارجی نگهداری می شود . ما از نسخهٔ انستیتوت خاور شناسی بنام ابو ریحان بیرونی اوزبیکستان که تحت شمارهٔ ۱۳٤۵ قید می باشد و بصورت درست و بسیار خوب نگهداری شده است استفاده کرده ایم . (جلد اول ورق ۲۷٤ و شمارهٔ ۸٤۱ جلد دوم، ورق ۳٦۹) .

۲٤ – برای تفصیل در بارهٔ زندگی و تألیفات ابوالفضل علاّمی نگاه کنید به ایلیوت، تاریخ هند، جلد ٦ ص ۱ – ٦ ؛ انتونوف. مروری بر مناسبات اجتماعی و ساختار سیاسی هند مغولی، ص ٤ – ۹ وغیره تاریخ هند در قرون وسطی ص ۳۷۷ .

۲۵ – بگواهی یک عده از مؤلفان (سینهه، بینرجی و تاریخ هند، ص ۲۸) از خواهر جوهر (آفتابه چی) منشی و دستیار شخصی همایون و مؤلف اثر معروف « تاریخ همایون شاهی » که ترجمهٔ انگلیسی آن توسط چارلس سیتوارت، لندن ۱۸۳۲ . تهیه و چاپ شده و ما از چاپ اوزبیکی آن که به کوشش صباحت عظیم جانووا انجام یافته (تاشکند ۱۹۵۹) استفاده کرده ایم . در این کتاب متن فارسی « همایون نامه » نیز ضم گردیده است.

۲٦ – فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، جلد اول، ص ۲٦٤ و ۲٦۵ .

۲۷ – ما از چاپ سنگی « عالمگیر نامه » (لاهور ۱۷۸۳ م.) ص ۲۳۸ استفاده کرده ایم . این اثر بنام «مسیر عالمگیری » نیز معروف است .

۲۸ – ما از چاپ سنگی تهران که خوب تهیه شده است استفاده کرده ایم (۱۳۱٤ و ۱۸۹٦ و ۱۸۹۷ .)

۲۹ – ما از روی نخسه های فاکسیمیله شدهٔ اثر، جلد دوم، طبع ن، د. میکلوحه مکلای (مسکو ۱۹٦۵) استفاده کرده ایم .

۳۰ – به فهرست منابع رجوع شود .

۳۱ – فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، جلد ۱ – ۳ کابل ۱۳۳۱ ق . برای تفصیل نگاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنید به : سیمیونوف سراج التواریخ (بزبان روسی) ص ۱۹۷ – ۲۰۷ . ما از جلد اول این اثر استفاده کرده ایم .

۳۲ – ترجمهٔ این اثر توسط – آه ولوشینه، به سال ۱۹٦۵ . در تاشکند چاپ و نشر شده است.

۳۳ – تاریخ تألیف آن در فصل سوم ورق ۱۷۵ ب توسط خود مؤلف ذکر گردیده است . ما از نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی بنام ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان که تحت شمارهٔ ۱ / ۱٤۹٤ و ۱۰۱ قید می باشد استفاده کرده ایم .

* از مجمع الغرایب دو واریانت وجود دارد، که هر دو بقلم خود سلطان محمد مفتی بلخی تعلق دارد. اولی در سال ۹۷۷ هجری به پیر محمد خان و دومی را به سال ۹۸۱ هجری به عبدالله خان شیبانی تقدیم کرده است. از جانب پسرش فقط چند سطر در اخیر کتاب، بخش تاریخها، سال وفات خود مؤلف و چند نفر دیگر بشمول سال وفات شاه طهماسب ۹۸٤ هجری/ ۱۵۷٦ میلادی اضافه شده است [واحدی]

۳٤ – در بارهٔ اثر نگاه کنید به : روماسکوویچ، فهرست، ص ۱۵ و مجموعهٔ نسخه های خطی شده اکادمی علوم اوزبیکستان جلد اول ۲۹۸ و جلد پنجم، ص ۷۱ و جلد ششم، ص ۵۳ – ۵٤ و اِیت فهرست نسخه های خطی فارسی جلد اول، ص ۳۸۰ – ۳۸۱ ؛ میکلوحه مکلای، فهرست توصیفی، ص ۷٤ – ۷۵ ؛ ادوارد براون، فهرست توصیفی، ص ۱٤۲ – ۱٤۹ ؛ چارلس ریو، فهرست نسخه های خطی فارسی، جلد اول، ص ۳۳۵ و جلد سوم، ص ۹۷۰ و جلد متمم، ص ۹۹ ؛ فهرست نسخ خطی اکادمی علوم تاجکستان. جلد اول، ص ۲۲۱ .

۳۵ – دل غرایب، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان که تحت شمارهٔ ۱۳۳۵ قید است (ورقهای ۵٦ آ – ۵۸ ب) جهت توصیف آن رجوع شود به مجموعهٔ نسخه های خطی شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان، جلد هفتم، ص ۳۰۹ – ۳۱۳ .

*دل غرایب، ترجمهٔ اوزبیکی مجمع الغرایب سلطان محمد مفتی بلخی است. [واحدی]

۳٦ – ما از نسخهٔ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان استفاده کرده ایم که تحت شماره ۸۲٤۵ قید ورق ٤۵۳، ورق های اخیر این نسخه افتاده است .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳۷ – جریدهٔ بلخ مشتمل بر تاریخ جغرافیای بلخ، تصحیح و تحشیه از مایل هروی، کابل ۱۳۵۷ شمسی / ۱۹۷۸ . این چاپ را در این آواخر بدست آورده ام .

۳۸ – برهان الدین کشککی. قته غن و بدخشان. (بزبان روسی) تاشکند، ۱۹۲٦ .

۳۹ – دانشمند بزرگ و متدین زمان خویش بوده و بیش از سی رساله در رشتهٔ دینی و تصوف نوشته است و جهت اخذ اطلاع مختصر نگاه کنید به : مجموعه نسخه های خطی شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان جلد سوم، ص ۱۳۳، ۲۹۸ – ۳۱۵ .

٤۰ – ایوانوف دارایی های مشایخ جویباری، ص ۱۷ – ۲۱؛ پیتروشیفسکی، مناسبات ارضی، ص ۲۱ و نسخهٔ خطی شماره ۷٦۳۸ اکادمی علوم اوزبیکستان بمنظور معلومات مختصر در بارهٔ اثر نگاه کنید به : مجموعهٔ نسخه های خطی شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان، جلد سوم، ص ۳۱۵ – ۳۱٦ .

٤۱ – نسخهٔ خطی شماره ۸۰ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان برای توضیحات مختصر نگاه کنید به مجموعهٔ نسخ خطی شرقی اکادمی علوم اوزبیکستان جلد اول، ص ۱۳۲ و جلد سوم، ص ۳۲۵ .

٤۲ – بفهرست منابع رجوع شود .

* نامهای تذکره های یاد شده «مذکر احباب» و «مذکر اصحاب» است که اولی در ۹۷٤ هجری و دومی در ۱۱٦۲ هجری تألیف شده است و در نامهای آنها الف و لام زاید است. [واحدی]

٤۳ – متن انتقادی « بدایع الوقایع » با خلاصهٔ و تحشیهٔ مفصل متکی به متد های آموزشی منابع تاریخی توسط .آ. ن. بولدیروف در سال ۱۹٦۱ . به نشر رسیده، و در بارهٔ اثر و مؤلف آن نگاه کنید به : بولدیروف، مسکو ۱۹۵۷؛ زین الدین واصفی نویسندهٔ تاجیکی در قرن شانزدهم میلادی، مسکو ۱۹۵۷.

٤٤ – بیرنی، تاریخ تحولات سیاسی در اواخر دولت مغولیه کبیر ۱۹۳٦ این اثر در کابل بزبان پشتو ترجمه شده است .

٤۵ – مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۲۱، ص ٤۸۹ و ٤۹۵ و نامهٔ مورخ دوم جون

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۸۵۳ مارکس به انگلس و نامهٔ مورخ ششم جون ۱۸۵۳ انگلس به مارکس .

٤٦ – ترجمهٔ پارچه های از آن در مجلهٔ وزرات معارف مردمی شماره ۱ سال ۱۸۸٤ . و در کتاب مواد به تاریخ جمهوریت های اوزبیکستان، تاجکستان و ترکمنستان، ص ۳۱۹ – ۳۲٦، چاپ و نشر شده است؛ انجمن تاریخ روسیه، ص ۷٤ – ۸۲.

٤۷ – جهت تفصیل رجوع کنید به دستورالعمل پازوخین « کتابخانه های تاریخی روسیه، سینت پیتروس بورگ، جلد پانزدهم ۱۸۹٤ جلد ۱۵. ص ۱ – ۹۱ ؛ انجمن تاریخ روسیه، صفحات ۱٦۸ – ۱۷۰ (سند شماره ۹۱)

٤۸ – انجمن تاریخ روسیه، ص ۲۲۰ – ۲۲۱ (سند شماره ۱۲٦)

٤۹ – شایعه یی از بخارا در کتاب پوپوف، مناسبات روسیه با بخارا و خیوه در زمان پطر کبیر، ص ۲۳۷ – ٤۲٤، همچنان نگاه کنید به : و. و. بارتولد، تاریخ خاور شناسی در اروپا و روسیه، ص ۲۰۷ – ۲۰۸ ؛ عبدالرحیموف . « تاریخ ابوالفیض خان »؛ عبدالرحمن، دولت و شایعه پراکنی فلوریوبینوین به حیث ماخذ ص ۵۷ – ٦۲ .

۵۰ – پوپوف، مناسبات بخارا و خیوه با روسیه، ص ۱۵۸ .

۵۱ – بفهرست منابع رجوع شود و نیز در باره سفرنامه های متأخر به کتاب .ن. آ. خالفین (سیاست استعماری انگلیس در شرق میانه) تاشکند ۱۹۵۷ . ص ٤۰ – ٤۳ مفصل بحث شده است.

۵۲ – مارکس، کمپنی هند شرقی، تاریخ و نتایج فعالیت آن . آثار مارکس و انگلس جلد نهم، ص ۱۵۲ .

۵۳ – بفهرست مراجع رجوع شود .

۵٤ – همانجا

۵۵ – همانجا

۵٦ – بیلینیسکی، مروری به جغرافیای تاریخ ختلان؛ آثار مطالبات سغد و تاجیک، جلد اول ۱۹٤٦ و ۱۹٤۷ مواد تحقیقات باستان شناسی شمارهٔ ۱۵، ص ۱۰۹ – ۱۲۷ .

۵۷ – بفهرست منابع رجوع شود .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فصل نخست

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱ – نزهه القلوب ورق ۱۹۵ آ – ۱۹۵ ب؛ روضات الجنّات چاپ و تصحیح محمد کاظم، ص ۲۸، ٦۱، ۹۲، ۱۲٤، ۱۵٤، ۱٦۲، ۱٦٤، ۱٦۵، ۱۷۱، ۲۱۱، ۲٦٦، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳٦٦، ۳۷٦، ۳۹٦، ۳۹۷، ٤۱۰، ٤٤۰، ٤٦۱، ٤۸۲ .

۲ – تذکرهٔ هفت اقلیم، ورق ۱۲۲ آ ۱۲۲ ب، ۱۳۰ ب، ۱۳٤ ب، ۱۳۵ آ، ۱٤۱ ب .

۳ – مجمع الغرایب، ورق ۱۷۹ آ، ۱۸۰ آ؛ عجایب الطبقات ورق ۷۳ آ .

٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اوزبیکستان .

۵ – همانجا، ورق ۱٤۳ آ، ۱٤۳ ب .

٦ – همانجا، ورق ۱٤۳ آ، ۲۲۱ آ .

۷ – اصطخری. ص ۲۷۸؛ ابن هوقل، ص ۳۲۵؛ بحرالاسرار ورق ۱٤۳ آ، ۱۷۷ ب . به اساس محاسبهٔ مؤلف (تاریخ قپچاق خانی) شش فرسخ، ورق ۱۲۱ ب؛ لسترانج، ص ٤۲۰؛ بُرنس (سفر نامه، رجوع شود جلد سوم، ص ۲۰۱) چهل میل است .

۸ – فضایل بلخ ورق ۲۲۰ آ .

۹ – همانجا ورق ۲۱۵ ب .

۱۰ – فضایل بلخ، ورق ۲۱٤ ب؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱۲ ب .

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۱ – بحرالاسرار همان نسخه ورق ۳۱۲ ب؛ برطبق فخرالدین مبارک شاه مرو رودی (آخر قرن ۱۲ و آغاز قرن ۱۳ .)؛ منهاج الدین جوزجانی (قرن سیزدهم .) دودمان غوری ها شنسبانی ها از احفاد ضحاک اند (تاریخ مبارک شاهی، ص ۱۹ – ۲۰؛ طبقات ناصری، جلد اول، کابل، ص ۳۱۸ – ۳۱۹ وغیره) .

۱۲ – در عهد ساسانیان خراسان به چهار بخش منقسم گردیده بود: بلخ، مروه، هرات، ماوراءالنهر در رأس هر یک آن مرز بانی قرار داشت (ژوکوفسکی، خرابه های مرو قدیم، ص ۹) .

۱۳ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند ورق ۳۱۲ ب، ۳۱۳ آ .

۱٤ – خاطرات، رجوع شود به جلد اول، ص ۳۰، تاریخ، ص ٦٤، همچنان نگاه کنید به : مینایف، معلومات در باره کشور ها، ص ٦۰ – ٦۱، و. و. بارتولد. تألیفات جغرافیای تاریخی ایران، ص ٤۳ – ٤٤ .

۱۵ – خاطرات، رجوع به جلد اول، ص ۳۰، مینایف معلومات در بارهٔ کشور ها، ص ٦۱، و. و. بارتولد. جغرافیای تاریخی ایران ص ٤٤ .

۱٦ – کتاب البلدان، چاپ دخوبه، جلد ۵ ص ۳۲۲ – ۳۲٤، و. و. بارتولد. جغرافیای تاریخی ایران، ص ٤۳ .

۱۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱۵ آ، ۳۱۵ ب .

۱۸ – فضایل بلخ، ورق ۸ آ، ۹ آ، طبق بارتولد. (جغرافیای تاریخی ایران، ص ٤۸) در دو فرسخی .

۱۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱٤ ب – ۳۱۵ آ .

۲۰ – همانجا، ورق ۳۱٦ آ .

۲۱ – فضایل بلخ، ورق ۹ آ .

۲۲ – همانجا ورق ۲۱۹ آ .

۲۳ – اصطخری، ص ۲۷۸؛ ابن هوقل، ص ۳۲٦ .

۲٤ – اصطخری، ص ۲۷۱؛ ابن هوقل، ص ۳۲۲ .

۲۵ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱۵ ب .

۲٦ – فضایل بلخ، ورق ۲۱۹، ۲۲۰ ب .

۲۷ – فضایل بلخ، ورق ۲۱۹ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۸ – همانجا ورق ۲۱۹ آ – ۲۱۹ ب .

* متذکر باید شد که «قندز» بمعنی حصار قدیم نزدیک است، نه قندز ولایتی شرقی بلخ ، و مزار شریف. [واحدی]

۲۹ – همانجا، ورق، ۲۱۹ ب .

۳۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱٦ ب .

۳۱ – فضایل بلخ، ورق ۲۱۹ ب .

۳۲ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱٦ ب .

۳۳ – در خصوص آن نگاه کنید : میزان الاعتدال، جلد سوم، ص ۲۷۲ – ۲۷۳ .

۳٤ – فضایل بلخ، ورق ۲۱۹ ب – ۲۲۰ آ .

۳۵ – همانجا، ورق ۲۱۹ آ، و. و. بارتولد . ترکستان، جلد اول، ص ۱۲۸، ۱٤۹ .

۳٦ – و. و. بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ۳۱۰ – ۳۱٤؛ دایرةالمعارف اسلام جلد اول، ص ۱۰۰۰ .

۳۷ – زین الاخبار، چاپ محمد ناظم، ص ٦۲ .

۳۸ – بارتولد. ترکستان، جلد اول، ص ۳۳۸، ۳٤۱ – ۳٤۲، ۳٤٤

۳۹ – تاریخ مسعودی. ص ۷٦

٤۰ – همانجا، ص ۷۱، ۸۲، ۸٦ .

٤۱ – تاریخ مسعودی، ص ۱۳۹، ۱۵٦ – ۱۵۷، ۲۰۹ – ۲۱۰، ۲۱۵ – ۲۱٦، ۲۲۱ – ۲٤۷، ۳۳۱ – ۳۳۲ .

٤۲ – همانجا، ص ۳۷۹ – ۳۸۹، ٦۰۵ – ٦۱۱ .

٤۳ – همانجا، ص ٦۵٤ .

٤٤ – تاریخ مسعودی. ص ۷۸۰ .

٤۵ – همانجا، ص ۲۱۹، ۳۲٦، ۲۳۸، ۲٤٦، ۲٦۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۵ .

٤٦ – همانجا، ص ۱٦۲، ۲۱۹ .

٤۷ – همانجا، ۱٦۲ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤٨ – جامع التواریخ، جلد اول، کتاب دوم، ص ۱۸.

٤٩ – تاریخ الکامل، چاپ تورنبیرگ جلد هفتم، ص ۲۵۵ .

۵۰ – تاریخ جهان گشای، چاپ میرزا محمد خان قزوینی، ص ۱۰۳ – ۱۰٤ .

۵۱ – جامع التواریخ، جلد اول، کتاب دوم، ص ۲۱۸

۵۲ – تاریخ نامهٔ هرات، ص ٤۹ .

۵۳ – تاریخ اربع اولوس، ورق ۸۳ آ؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۷٤۱۸ انستیتوت خاورشناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان ورق ۳۹ ب .

۵٤ – همانجا، ورق ۸۳ آ : مقابله شود : عجایب الطبقات، نسخهٔ خطی شماره ٤٤۸۳، انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٦۷ ب .

۵۵ – همانجا، ورق ۸۳ آ، بحرالاسرار نسخهٔ خطی شماره ۷٤۱۸ انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۳۹ ب .

۵٦ – سفر نامهٔ مارکوپولو،ص ۷۳ .

۵۷ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی ۷٤۱۸ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٦۵ ب .

۵۸ – همانجا .

۵۹ – اصطخری، ترجمهٔ فارسی سند شماره ۱۰۸ ورق ۱۱۳ ب ۱۱٤ آ . انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان .

٦۰ – در ساحهٔ اولوس چغتایی افزون بر ماوراءالنهر سیمریچ و کاشغر ساحهٔ ساحل چپ رود آمو : بلخ، بدخشان، غزنی، کابل و مناطق تا رود سند شامل بود (تاریخ اربع اولوس، ورق ۱٤٦ ب)

٦۱ – تاریخ اربع اولوس ورق ۱۸۱ آ .

٦۲ – مجمع الغرایب نسخهٔ خطی شماره ۹٦۹۸/II انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۹ آ.

٦۳ – بر طبق مجمل فصیحی (ص ۱۰۱)، در ۷٦۹مطابق سال ۱۳٦۸ – ۱۳٦۷ .

٦٤ – شامی. ظفر نامه، ص ۵۲؛ تاریخ خلق تاجیک جلد دوم کتاب اول، ص ۳۲۹؛ تاریخ اوزبیکستان جلد اول، ص ۱٤۰ – ۱٤۱ .

٦۵ – شامی ظفر نامه، ص ۵۷ – ۵۹، بر طبق سلطان محمد بلخی، شهر در اواسط دهم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رمضان نهم ۷۷۱ / اپریل ۱۳۷۰ (مجمع الغرایب، ورق ۳۰۰ ب).

٦٦ – همانجا، ص ٦١ .

٦٧ – مجمل فصیحی، ص ١٣٤، ١٥٧ .

٦٨ – مطلع سعدین، ص ٨٢ .

٦٩ – همانجا، ص ٢٩٩ – ٣٠١؛ مجمل فصیحی، ص ١٠٧، ٢٢٠، ٢٨٨ .

٧٠ – مطلع سعدین، ص ١٠٣؛ مجمل فصیحی،ص ١٧٦ .

٧١ – مطلع سعدین، ص ١٠٣– ١٠٤، ١٤٩ – ١٥٠؛ مجمل فصیحی ١٧٦ – ١٧٧، ١٩٥ .

٧٢ – تاریخ سلطان حسین میرزا، ورق ٤٣ آ.

٧٣ – در دیگر منابع در ٩٤٦ هجری (١٥٣٩ .)، تاریخ سید راقم، ورق ١٧١ ب؛ تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه ورق ٦٦ ب .

٧٤ – مجمع الغرایب ورق ١٧٩ ب؛ تاریخ سید راقم ١٧١ ب؛ تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه ورق ٦٦ ب.

٧٥ – مجمع الغرایب، ورق ١٨٠ آ؛ تاریخ سید راقم، ورق ١٥٧ آ .

٧٦ – همانجا، ورق ٢٨٥ آ، ٣٠٧ آ .

٧٧ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی ٢٢٠٧، انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ١٦٢ ب – ١٦٣ آ، ١٧٠ ب – ١٧١ آ، ١٧٣ ب (چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ١٣٦، ١٥٤ – ١٥٦، ١٦١)

٧٨ – تاریخ مقیم خانی، ص ٦٨ .

٧٩ – عجایب الطبقات، نسخهٔ خطی شماره ٤٤٨٣ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٦٦ ب .

٨٠ – همانجا

٨١ – عبدالله نامه . ٢٢٠٧، ورق ١٦٣ آ (چاپ اوزبیکی جلد دوم . ص ١٣٧)

٨٢ – بزرگترین شیخ و دانشمند، فوت در سال ٢٤٠ هجری / ٨٥٤ – ٨٥٥ فضایل بلخ، ورق ٢٧٣ آ، ٢٧٦ آ .

٨٣ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٣١٧ آ، ٣٢٣ آ، ٣٣٠ آ؛ عجایب الطبقات ورق ٦٧ ب که در همان زمان یک میل مساوی به دو کیلومتر .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۸٤ – تاریخ اربع اولوس، ورق ۸۳؛ عجایب الطبقات، ورق ٦۷ ب .

۸۵ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۲۲ ب، ۳۲۳ آ، ۳۲۹ آ، ۳۳۰، ۳۳۱ آ، ۳۳۳ ب، ۳۳٤، ۳۳۵، ۳۳٦، ۳٤۵، ۳۵۰، ۳۵۱ ب؛ عجایب الطبقات ورق ۷۰ آ .

۸٦ – موصوف بزرگترین دانشمند و شیخ زمان خویش بود، در سال ۲٤۰ هجری / ۸۵٤ – ۸۵۵ . فوت کرد . فضایل بلخ، ورق ۲۷۳ آ – ۲۷٦ آ .

۸۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۳۳ ب؛ عبیدالله نامه، ص ۱٤۵ .

۸۸ – عبیدالله نامه. ورق ۳۱۷ آ،ب، ۳۲۲ ب، ۳۳۹ آ،ب، ۳٤۰ ب .

۸۹ – همانجا، ورق ۳۱۷ آ، ۳۱۷ ب .

۹۰ – همانجا، ۲٦۷ .

۹۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱۷ ب .

۹۲ – همانجا، ورق ۳۱۷ ب، ۳۳۲ ب .

۹۳ – مجمع الغرایب، ورق ۱۷۹ ب .

۹٤ – عجایب الطبقات، ورق ٦۹ آ .

۹۵ – مجمع الغرایب، ورق ۱۸۰ آ؛ عجایب الطبقات، ورق ٦۹ آ .

۹٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰٦ آ .

۹۷ – ارک سابقه در شرق آن موقعیت داشت . بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰٦ ب .

۹۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰٦ ب .

۹۹ – عجایب الطبقات، ورق ٦۷ ب .

۱۰۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق ۳۱۷ آ .

۱۰۱ – یکی از نام های پیش از اسلام بلخ است که از « بخ بخ » یعنی آفرین، احسنت، قابل ستایش متمایز و چقدر خوب . بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق ۳۱۲ ب، ۳۱٤ ب .

۱۰۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق ۳۱۷ ب .

۱۰۳ – همانجا، ورق ۳۱۷ ب .

۱۰٤ – همانجا، ورق ۳۱۷ ب؛ مجمع الغرایب، ورق ۱۷۹ آ ؛ عجایب الطبقات، ورق ٦٦

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ب .

۱۰۵ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق ۳۱۷ ب .

۱۰۶ – یکی از نزدیکترین همرزمان و صحابهٔ پیامبر اسلام بود در زمان خلیفهٔ اسلام ابو بکر صدیق (رض) (۶۳۲ – ۶۳۴ .) کشته شده است و

۱۰۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق ۳۱۷ ب، ۳۱۴ ب – ۳۴۲ آ، ۳۴۸ آ؛ عجایب الطبقات، ورق ۷۰ آ .

۱۰۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی، شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۶۸ ب، ۱۹۹ آ . (چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱۵۰ – ۱۵۱)؛ مجمع الغرایب، ورق ۱۶۳ آ،ب، ۱۷۹ ب – ۱۸۰ آ.

۱۰۹ – حبیب السیر، جلد سوم، جز سوم، ص ۳۱۳ .

۱۱۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی، ورق ۱۷۰ ب – ۱۷۱ (چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۱۳۶، ۱۵۴ – ۱۵۶) .

۱۱۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق، ورق ۳۰۷ ب .

۱۱۲ – فضایل بلخ، ورق ۲۰۲ ب .

۱۱۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲۰؛ عبدالله نامه، ص ۲۰۳؛ دستورالملوک، ص ۱۱۸؛ تاریخ بلخ نسخهٔ خطی از یک گنجینهٔ شخصی، ورق ۱۲۹ آ .

۱۱۴ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق ۳۷۷ آ، ۳۴۵ آ؛ عجایب الطبقات ورق ۶۹ ب .

۱۱۵ – عجایب الطبقات، ورق ۶۷ آ .

۱۱۶ – مجمع الغرایب، ورق ۱۸۰ آ .

۱۱۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق ۳۱۴ آ، ۲۷۸ ب .

۱۱۸ – همانجا، ورق ۲۱۴ آ – ۲۱۴ ب .

۱۱۹ – همانجا، ورق ۲۷۸ ب .

۱۲۰ – همانجا، ورق ۳۴۹ ب، ۳۶۴ ب، ۳۶۶ آ .

۱۲۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان شماره ۲۲۰۷، ورق ۲۷۵ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۲۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۸٤ .

۱۲۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰٦ ب .

۱۲٤ – همانجا، ورق ۲۱۳ آ .

۱۲۵ – همانجا، ورق ۲۱۳ آ، ۲۱۳ ب، ۲۱٤ ب .

۱۲٦ – همانجا، ورق ۳۰٦ ب .

۱۲۷ – همانجا، ورق ۲۰٤ ب، ۳۰٦ ب .

۱۲۸ – همانجا، ورق ۳٤۹ ب .

۱۲۹ – تاریخ مقیم خانی، ۱۸٤ .

۱۳۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۳٦ ب .

۱۳۱ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۸ .

۱۳۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰٦ ب، ۳۱۳ ب .

۱۳۳ – همانجا، ورق ۳۰٦ – ۳۱۳ آ .

۱۳٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۷۱ ب .

۱۳۵ – صلاح الدینووا. توپونومی تاریخی ساحهٔ بلخ، ص ۲۲۲ – ۲۲۸، مطالب مشابهی را « تاریخ بلخ » تالیفات محمد مومن بن شیخ عوض باقی بلخی که در حوالی سال ۱۱۲۰ هجری / ۱۷۰۸. برشتهٔ تحریر در آمده است می توان بدست آورد که تاریخ بلخ متعلق به یک گنجینهٔ شخصی می باشد . ورق ۱۲۹ ب – ۱۳۰ ب.

۱۳٦ – بیالکوفسکی، افغانستان، ص ٤۹ – ۵۰ .

۱۳۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰٦ ب .

۱۳۸ – همانجا، ورق ۳۱٦ آ، ۲٦۰ ب، ۲٦۱ آ، ۲٦۷ آ، ۳۰۹ آ .

۱۳۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۲ آ، ۱٤۲ ب .

۱٤۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰٦ آ، ۳۰٦ ب .

۱٤۱ – کتاب الخراج چاپ دخوبه، جلد ششم، ص ۱٦۱ – ۱٦۲ .

۱٤۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ۷۷ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱٤۳ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۳ آ .

۱٤٤ – عبیدالله نامه، ص ۱٤٦.

۱٤٥ – فیریه، سفر نامهٔ افغانستان، جلد ٥، ص ۳۸۷، مقابله شود : مینایف . معلومات در بارهٔ ممالک، ص ۱۲٦ – ۱۲۷ .

۱٤٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۷۱ ب، صلاح الدینووا : جغرافیای محلی تاریخی ساحهٔ بلخ، ص ۲۲٦ .

۱٤۷ – ایت، افغانستان شمالی (انگلیسی)، ص ۲٥٥ .

۱٤۸ – ابن خر داد به، ص ۳۳؛ اصطخری، ص ۲۷۰ – ۲۷۱ .

۱٤۹ – ابن هوقل، ص ٤٤۲، حدود العالم، ص ٤۱ (چاپ مینورسکی، ص ۱۰۷) .

۱٥۰ – ابن هوقل، ص ۱٤۲ – ۱٤۳ .

۱٥۱ – تاریخ مسعودی، ص ۱٥۱، ٥٤۰، ٦۹۱ .

۱٥۲ – یاقوت، جلد اول، ص ۳٤٥ .

۱٥۳ – رشیدالدین جامع التواریخ، جلد اول، کتاب دوم، ص ۱٤۰ .

۱٥٤ – عجایب المقدور، چاپ قاهره،ص ۱٥؛ بارتولد. اولوغ بیگ و زمانهٔ او، ص ٤۳؛ تاریخ ترکستان، ص ۱٥۸ .

۱٥٥ – ظفر نامه، جلد اول، ص ۸۰٥ جلد دوم، ص ٥۹۳ .

۱٥٦ – مطلع سعدین، ص ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳٥؛ حبیب السیر، جلد سوم، کتاب سوم، ص ۲۸۱ .

۱٥۷ – مطلع سعدین، ص ۱۰۳؛ بابر نامه، ص ۲۰۳ .

۱٥۸ – حبیب السیر، ص ۲٦۰؛ بابر نامه، ص ۱٤٥ .

۱٥۹ – عبدالله نامه، ورق ٥۱ ب – ٥۲ آ، ٦۸ ب، ۱٤۰ ب (چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱٦۷ – ۲۱٥، جلد دوم، ص ۸۱) .

۱٦۰ – عبدالله نامه نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۰ ب (چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۸۱) .

۱٦۱ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۲ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱٦۲ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی ابوریحان اکادمی علوم اوزبیکستان ورق ۱۲۹ ب.

۱٦۳ – همانجا، ورق ۱۲۹ آ .

۱٦٤ – وامبیری سفر در آسیای میانه، ص ۱۲۰، و. و. بارتولد. جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲٤؛ لسترانج. ص ٤۲٦ .

۱٦٥ – مارکوارت. ایران شهر، ص ۸٥؛ مقابله شود : بارتولد. ترکستان، ص ۱۳۰ .

۱٦٦ – حدود العالم، ص ٤۱ (در چاپ مینورسکی، ص ۱۰۷) .

۱٦۷ – طبقات ناصری، کابل، جلد اول، ص ۲۹۹، ۳۷۲ – ۳۷۳، ٤۰۲ .

۱٦۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۱۳ آ؛ عبیدالله نامه، ص ۱۰۹ .

* شاید چیراس و جُرغان. [واحدی]

۱٦۹ – بابر نامه،ص ۱٤٥ .

۱۷۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۱۳ آ .

۱۷۱ – چیخوویچ. تاریخ مناسبات کشاورزی، ص ۹۸، همو: در جهت آموزش اصطلاحات آسیای میانه، ص ۱۲۷ – ۱۲۸ .

۱۷۲ – کرمیشوف. گروه های منطقوی و نژادی، ص ٥٥ .

۱۷۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۱۳ آ .

۱۷٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۱٥ آ . ۱۸٥ آ .

۱۷٥ – ایت، افغانستان شمالی، ص ۱۰۷، ۱۹٤، ۱۹٤ – ۱۹٦ .

۱۷٦ – ارمغان میمنه، ص ٤٦ .

*قلعهٔ ولی در غرب چیچکتو واقع است، شاید مرکز گرزوان « حصار چکان » دورهٔ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تیموری باشد که امروز در پهلوی دهکدهٔ « سر چکان » واقع شده و مرکز ولسوالی گرزوان نیز می باشد. [واحدی]

۱۷۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۷ آ، ۱۷۷ ب .

۱۷۸ – همانجا، ورق ۲۱۳ .

۱۷۹ – واحدی محمد یعقوب. جغرافیای تاریخی جوزجان، ص ۸

۱۸۰ – ارمغان میمنه، ص ٤٦ .

۱۸۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۷۸ ب – ۱۷۹ ب .

۱۸۲ – همانجا، ورق ۱۸۵ آ، ۲۸۱ ب، ۲۸۲ آ .

۱۸۳ – بیالکوفسکی. افغانستان، ص ۸۰ (اینجا اشتباهاً دیر زاد) .

۱۸٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان ۱۷۷ ب .

۱۸۵ – تاریخ مسعودی، ص ٦۹۰، ٦۹۳ .

۱۸٦ – عبدالله نامه، ورق ۱۰۱ ب، (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۹٦ – ۲۹۷)؛ مجمع الغرایب، ورق ۸۰ ب .

۱۸۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٦۵ آ – ۲٦۵ ب، ۲٦۸ آ .

۱۸۸ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۷۱ .

۱۸۹ – ابن خر داد به، ص ۳۳؛ مقدسی، ص ۲۹۸ .

۱۹۰ – یعقوبی، ص ۲۸۷؛ اصطخری، ص ۲۷۰؛ ابن هوقل، ص ۳۲۱ – ۳۲۲ .

۱۹۱ – اصطخری، ۱۵۳؛ ابن هوقل، ص ۳۷۰ .

۱۹۲ – حدود العالم، ص ٤۰ (در چاپ مینورسکی، ص ۱۰۵) .

۱۹۳ – تاریخ مسعودی، ص ۷۱، ۵۰۷، ٦۳۵ .

۱۹٤ – و. و. بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ٤۰۸.

۱۹۵ – یاقوت، جلد سوم، ص ۱٦۷ .

۱۹٦ – رشیدالدین، جامع التواریخ، جلد اول، کتاب دوم، ۲۱۹ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۹۷ – همانجا، جلد سوم، ص ۱۵٦ – ۱۵۷ .

۱۹۸ – بحرالسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ هند، ورق ۲۹۹ آ، ۲۲۱ ب، ۲۲٦ ب، ۲۳۳، ۲۸۱ ب .

۱۹۹ – واحدی محمد یعقوب، جغرافیای تاریخی جوزجان، مجلهٔ آریانا، شماره های ۱۱ و ۱۲ سال ۲۱ و شماره اول سال ۲۲ نشراتی قوس، جدی و دلو ۱۳٤۲ ش / ۱۹٦۱ م. ص ۲۱ .

۲۰۰ – اصطخری، ۲۸۱؛ ابن هوقل، ص ۳۲۹؛ مقدسی، ص ۲۹۱ .

۲۰۱ – اصطخری، ص ۲۸۱؛ ابن هوقل، ۳۲۹؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۸٤ آ؛ برطبق یاقوت (جلد چهارم)، ص ٤۰۵، میان ترمذ و آمل مقابله کنید: بارتولد. ترکستان، جلد اول، ص ۱۳۱ .

۲۰۲ – لسترانج سر زمین های خلافت ارضی، ص ٤۰۳ .

۲۰۳ – مقدسی، ص ۳٤۸ .

۲۰٤ – اصطخری، ص ۲۸۱؛ ابن هوقل، ص ۳۲۹؛ مقدسی، ص ۲۹۱ .

۲۰۵ – اصطخری، ص ۲۸۲؛ ابن هوقل، ص ۳۳۰؛ مقدسی، ص ۲۹۱؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۸٤ ب، مقابله شود : بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ۱۳۱؛ همو : در جهت مناسبات کشاورزی ترکستان؛ مجموعهٔ آثار جلد سوم، ص ۱٦۰ – ۱٦۱، آمو دریا، جلد سوم، ص ۳۲۰ .

۲۰٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۸٤ آ .

۲۰۷ – تاریخ مسعودی، ص ٤٤۵ .

۲۰۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۸٤ آ .

۲۰۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۳۹ ب، ۳۰۱ ب .

۲۱۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۱۲ ب در اینجا افسانهٔ معروف مد نظر است که گویند : اُوَیس قَرَن صوفی هم عصر حضرت عثمان (رض) و حضرت علی کرم الله وجههُ بود که حضرت محمد (ص) شخصاً قبای کهنه و پینه شدهٔ خویش را بدوش اُوَیس قرن انداخت [برایش فرستاد. مترجم] برای تفصیل نگاه کنید : تذکرة الاولیا، جلد اول، ص ۱٦ – ۱۹ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۱۱ – مقدسی، ۲۹۱؛ و. و. بارتولد، ترکستان مجموعهٔ آثار جلد اول، ص ۱۳۰؛ همو: تاریخ آبیاری ترکستان مجموعهٔ آثار جلد سوم ص ۱۶۰ .

۲۱۲ – مقدسی، ص ۳۴۳ – ۳۴۴؛ یاقوت، جلد چهارم، ص ۲۲۹، جلد هفتم، ص ۲۰۹؛ اثر محمود بن امیر ولی (نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان ورق ۲۱۲ ب؛ ۱۲ فرسخ ۷۲ – ۸۴ کیلومتر) .

۲۱۳ – نزهة القلوب، چاپ اوقاف گیب، جلد ۲۳، ص ۱۵۶ .

۲۱۴ – تاریخ مسعودی، ص ۴۴۵ وغیره .

۲۱۵ – نسوی ترجمه و طبع بنیاتوف. ص ۸۷؛ بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ۴۸۶؛ همو: تاریخ ترکستان، جلد دوم، کتاب اول، مجموعهٔ آثار، ص ۱۴۳ .

۲۱۶ – مطلع سعدین، ص ۱۷۸ .

۲۱۷ – بابر نامه، ص ۱۴۶ .

۲۱۸ – عبدالله نامه، ورق ۶۵ آ، ۱۸۷ ب (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۲۰۵، جلد دوم، ص ۱۹۶؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۷ ب، ۲۴۲ ب و بعد .

۲۱۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۱۲ ب .

۲۲۰ – عبیدالله نامه، ص ۱۰۷ .

۲۲۱ – آرشیف سیاست خارجی روسیه، سند شماره ۶؛ مینایف معلومات در بارهٔ کشور ها، ص ۳۲۱ .

۲۲۲ – مارکوارت، ایران شهر، ص ۷۸ .

۲۲۳ – البلدان یعقوبی چاپ نجف، ص ۴۹؛ اصطخری، ص ۲۷۰؛ ابن هوقل ص ۳۶۲؛ حدود العالم، ص ۴۱ (در چاپ مینورسکی، ص ۱۰۷) .

۲۲۴ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۰۰ ب ۲۲۱ آ .

۲۲۵ – جامع التواریخ، جلد اول بخش دوم، ص ۲۲۳ .

۲۲۶ – قانون مسعودی، جلد دوم، ص ۵۷۱؛ دیوان فرخی سیستانی، چاپ دبیر سیاقی، ص ۷؛ بارتولد اشتباهاً آن را با میمند، یکی میداند (جغرافیای تاریخی ایران ص ۳۸)، مگر یکباره موقعیت او را در ساحهٔ بُست میداند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۲۷ – اصطخری، ص ۲۷۰ – ۲۷۱؛ ابن هوقل، ص ۳۲۱ – ۳۲۲؛ حدود العالم، ص ٤۱ (در چاپ مینورسکی، ص ۱۰۷) .

۲۲۸ – طبقات ناصری، جلد اول، کابل، ص ۳۵۸ .

۲۲۹ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۷۵ ب، ۷۸ ب، ۱٤٦ ب، ۲۰۹ ب – ۲۱۰ آ، ۳۲۸ – ۳۲۹ آ (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۲۳۲ – ۲۳۹، جلد دوم، ص ۹۵ – ۹٦) .

۲۳۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۲ آ، ۱۷۳ ب، ۱۷٤ آ، ۱۸٤ ب – ۱۸۵ ب، ۱۸۸ ب – ۱۹۵ آ – ۱۹۵ ب، ۲۰٦ ب – ۲۰۷ ب، ۲۲۰ ب – ۲۲۱ ب، ۲۳۰ – ۲۳۱ آ.

۲۳۱ – زین الاخبار، چاپ سعید نفیسی، جلد اول، ص ۲۹ .

۲۳۲ – ابن خر داد به، ص ۳۳؛ ابن هوقل، ص ۳۲۱ – ۳۲۲، همچنان نگاه کنید: لسترانج به جغرافیای تاریخی سر زمینهای خلافت شرقی، ص ٤۵۱ .

۲۳۳ – ابن هوقل، ص ۳٤۲ .

۲۳٤ – اصطخری، ص ۱۵۳؛ معجم البلدان، جلد چهارم، ص ۳۲۸، ٤۱۱ .

۲۳۵ – حدود العالم، ص ٤۰ – ٤۱ (در چاپ مینورسکی، ص ۱۰۵، ۱۰۷؛ معجم البلدان جلد سوم، ص ۱٦۷ .

۲۳٦ – تاریخ بخارا، ص ۷۹؛ تاریخ مسعودی، ص ۱۵۱، ۱۵۲، ٦۵۷، ٦۹۲ .

۲۳۷ – واحدی محمد یعقوب. جغرافیای تاریخی جوزجان، ص ٤۷ .

۲۳۸ – عبدالله نامه نسخهٔ شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، ورق ٤۳۳ آ . سند شماره ۸۸ .

۲۳۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۲ آ، ۱۸٤ ب، ۲۲۱ آ .

۲٤۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۳۷۲، ورق ۲۰۵ آ.

۲٤۱ – ایت، افغانستان شمالی، ص ۳۳۹ .

۲٤۲ – اصطخری، ص ۱۷۵، ۲۸٦؛ یاقوت (معجم، جلد سوم، ص ٤۵۹) – ده فرسخ، مقابله شود . : بارتولد، تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران، ص ٤۹ .

۲٤۳ – فضایل بلخ، ورق ۲۱۷ آ – ۲۱۷ ب .

۲٤٤ – مقدسی، ص ۳۰۳؛ ابن هوقل، ص ۳۷۳ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲٤٥ – طبقات ناصری جلد اول، ۳۵۸؛ تاریخ مسعودی، ص ۳۳۲ .

۲٤٦ – ظفر نامه، چاپ تاوایر، ص ٥۷ .

۲٤۷ – مطلع سعدین، ص ۱۰۲ .

۲٤۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۲ آ – ۱۷۲ ب، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۷ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۲ . مقابله شود: عجایب الطبقات، ورق ۷۳ آ .

۲٤۹ – نشریهٔ انجمن جغرافی سلطنتی (انگلیس) XLI، ۱۸۷۱ . ص ۱۳۳؛ آسیای مرکزی، جلد دوم ، ص ۱٤۲، ۱۸۷۱.

۲٥۰ – نشریهٔ انجمن جغرافی سلطنتی، جلد ... ۱۸۷۱ م. ص ۱٥۳ .

۲٥۱ – ظفر نامه، تهران، جلد اول، ص ٥۷۳، جلد دوم، ص ٤۱۸ .

۲٥۲ – مطلع سعدین، نسخهٔ خطی شماره ٥۳۷٤، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۷۰ آ – ۲۷٥ آ؛ بارتولد، اولوغ بیگ و زمان وی، جلد سوم مجموعهٔ آثار، ص ۱٥۰، ۱٥۱ .

۲٥۳ – بابر نامه، ص ۲۱۷ .

۲٥٤ – واحدی، جغرافیای تاریخی جوزجان، ص ٦، آریانا (مجله) شمارهٔ اول سال ۲۲ نشراتی (دلو ۱۳٤۲ ش) ص ٦ .

۲٥٥ – بارتولد، اولوغ بیگ و زمانهٔ وی، جلد سوم، مجموعه آثار، ص ۱٥۰، حاشیه شماره ۲۲ .

۲٥٦ – عبدالله نامه، ورق ۱٦۳ ب (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۱۳۷)؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٦۲ آ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۸٤ ب، ۱۸٥ آ، ۲۲۱ آ، ۲۲۷ آ، ۲۳٥ آ، ۲۹۲ ب.

۲٥۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۸٤ ب، ۱۸٥ آ، ۱۹٥ ب، ۲۲۱ آ، ۲۲۷ آ، ۲۳٥ آ، ۲۹۲ ب.

۲٥۸ – تاریخ مقیم خانی . ص ۱۷۱ – ۱۷۳؛ عبیدالله نامه، ص ۱۰۹، ۲۰٤ – ۲۰٥ .

۲٥۹ – البلدان، یعقوبی، چاپ نجف، ص ۲۰٥ .

۲٦۰ – اصطخری، ص ۲۷۱؛ ابن هوقل، ص ۳۲۲؛ حدود العالم، ص ٤۱ (در چاپ مینورسکی، ص ۱۰۷)، مقابله شود : بارتولد. جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۲ – ۲۳؛ لسترانج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سر زمینهای خلافت شرقی، ص ٤٥٦ .

۲٦۱ – اصطخری، چاپ دخوبه، ص. ۲۷۹؛ ابن هوقل، چاپ دخوبه ص ۳۲٦ .

۲٦۲ – تاریخ مسعودی، ص ۳۷۹، ٤۰۲، ٤۰۳، ٤۲۰، ٥٤۱، ٦۹۲، ٦۹۳ .

۲٦۳ – معجم البلدان، جلد چهارم، ص ۲۳۱، جلد پنجم، ص. ۲۷۹ .

۲٦٤ – سفر نامهٔ مارکوپولو، ص ۷۲ – ۷۳ .

۲٦٥ – مجمل فصیحی، ص ۱۰٤ .

۲٦٦ – مطلع سعدین، ص ۱۷، ٥۱، ۸۲؛ مجمل فصیحی، ص ۱٦۱ – ۱۷٦ .

۲٦۷ – مطلع سعدین، ص ٦۰۱ .

۲٦۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٤۳ آ، ٥۱ ب، ٦۸ ب، ۱٤۰ آ، ۱٤۱ ب، ۱٤۷ آ، ۱٦۱ آ، ۱٦۳ ب، ۲۰۸ آ، (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۱٤۲، ۱٦۷، ۲۱٤؛ جلد دوم، ص ۷۹، ۸۳ – ۸٤، ۹٥، ۱۳۰، ۱۳٦ – ۱۳۷) مقابله شود. : تاریخ مقیم خانی، ص ۷۷ .

۲٦۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۹٤ آ .

۲۷۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۲۱ ب، ۲۲۷ ب، ۲۷۲ آ.

۲۷۱ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱٦۷، ۱۷۱، ۱۷۲؛ عبیدالله نامه، ص ۱٤٦، ۲٤۳؛ تاریخ ابوالفیض خان، ص ٤۱ .

۲۷۲ – بحرالاسرار نسخهٔ شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹ ب، ۱٤۳ آ، ۱٤٤ ب .

۲۷۳– بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۰۳ آ .

۲۷٤ – اصطخری، چاپ دخوبه، ص ۲۷۹، ۲۸۲؛ ابن هوقل، چاپ دخوبه، ص ۳۲٦؛ بارتولد، ترکستان مجموعهٔ آثار، جلد اول، ص ۱۱۷ .

۲۷٥ – اصطخری، ترجمهٔ فارسی، ورق ۱۱۸ آ، مقابله شود. : تاریخ مسعودی، ص ٦۸۲ .

۲۷٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹ ب .

۲۷۷ – بارتولد، ترکستان، ص ۱۱۷ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۷۸ – تاریخ مسعودی، ص ٦٨٢ .

۲۷۹ – تاریخ سلاطین خوارزم (بزبان فرانسوی) چاپ دیفریمری، ص ۹۷ – ۹۹ .

۲۸۰ – ترکستان، ص ۵۱۱ – ۵۱۲ .

۲۸۱ – بابر نامه، ص ۱۵۲، ۲٦۷، ۲۷٦ .

۲۸۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱۷ آ – ۲۱۷ ب، ۳۰۳ .

۲۸۳ – هَویلدار سفر نامه، ص ٤٤٨ .

۲۸٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ شماره ۲۳۷۲، ورق ٤٤ آ .

۲۸۵ – بارتولد، ترکستان، ص ۵۱۲ .

۲۸٦ – بابر نامه، ص ١٦٥ .

۲۸۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۰ ب .

۲۸۸ – بحرالاسرار نسخهٔ شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۸۸ آ .

۲۸۹ – همانجا، ۱۸۳ آ .

۲۹۰ – همانجا، ۲۱۳ آ .

۲۹۱ – بابر نامه، ص ٤۰۲ – ٤۰۳ .

۲۹۲ – بابر نامه، ص ١٤٨، ١٥٠، ٢٨١ .

۲۹۳ – عبدالله نامه نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۰۷ آ، ٤١٣ ب .

۲۹٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٦۲ آ، ۲٦۳ ب، ۲٦۵ ب، ۲٦۸ آ – ۲٦۹ آ .

۲۹۵ – البلدان یعقوبی، ص ۲۸۷؛ اصطخری، ص ۲۷۰؛ ابن هوقل، ص ۳۲۲؛ حدود العالم، ص ٤١ (در چاپ مینورسکی، ص ۱۰۷) .

۲۹٦ – بحرالاسرار نسخهٔ شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۸٦ ب .

۲۹۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ١٦٣ ب (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ١٣٦ – ١٣٧) .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۹۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۵۹ آ .

۲۹۹ – بابر نامه، ص ۲۱٦ – ۲۱۷ .

۳۰۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۷۹ ب .

۳۰۱ – رودخانه های افغانستان، ص ٦٤ – ٦٥.

۳۰۲ – مینایف، معلومات، ص ۷۷ .

۳۰۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۲ ب .

۳۰٤ – بابر نامه، ص ۱٥٤ .

۳۰٥ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۲ ب .

۳۰٦ – در بارهٔ کشور ها، مفصلاً نگاه کنید : به بارتولد، ترکستان، جلد اول ص ۱۱۸، همو : تخارستان مجموعه آثار جلد سوم، ص ٥۱٤ – ٥۱٥؛مارکوارت ایران شهر، ص ۱۹۰؛ لسترانج، سر زمین خلافت شرقی ٤۲٦ – ٤۲۷.

۳۰۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹ ب، ۱٤۳ آ – ۱٤۳ ب، ۱٤٤ آ، ۱۷۹ ب، ۱۸۱ ب، ۱۹٤ ب، ۲۰۰ ب، ۲۰٥ ب، ۲۰۳ آ، ۲۰۸ آ، ۲۱۲ ب .

۳۰۸ – بارتولد، تخارستان، مجموعه آثار، جلد سوم، ص ٥۱٥ .

۳۰۹ – مطلع سعدین، ص ۳۲؛ مجمل فصیحی، ص ۱٥۷؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٦۳ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱۳٦)؛ بحرالاسرار نسخهٔ شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹ ب، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٦۳ آ .

۳۱۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹ ب .

*شهر ایبک هیچگاه به نام « هیبک » یاد نشده. مطبوعات بیسواد افغانی بعضاً به غلط نام آن را به املای نادرست « هیبک » نوشته است. [واحدی]

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳۱۱ – بارتولد، ترکستان، ص ۱۱۷ .

۳۱۲ – شرف الدین علی یزدی، ظفر نامه، جلد اول، ص ۱۹، غیاث الدین علی روز نامچهٔ غزوات تیمور در هندوستان (ترجمه روسی)، ص ۱۸٤ .

۳۱۳ – این موضوع در ۲۱ رمضان ۹۳۳ هجری / ۲۱ جون ۱۵۲۷ . اتفاق افتاده (مجمع الغرایب، ورق ۱۷۷ آ) .

۳۱٤ – بابر نامه، ص ۳۵٤ .

۳۱۵ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹٦ ب، مقابله شود : عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۹٦ آ، ۲۳۰ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۱۹۲، ۳۰۱) .

۳۱٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱۲ ب – ۳۱۳ آ .

۳۱۷ – اصطخری، ص ۱۵۵؛ ابن هوقل، ص ۳۷۳ .

۳۱۸ – حبیب السیر، جلد سوم، جز سوم، ص ۲۵۱؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱٦۳ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد سوم، ص ۱۳٦ – ۱۳۷) .

۳۱۹ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی سند ۸۸ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، ورق ٤۱۳ آ، ٤۲٤ آ، ٤۲۷ ب .

۳۲۰ – مارکوارت ایران شهر، ۲۳۳ .

۳۲۱ – بارتولد، ترکستان، ص ۱۲۰ .

۳۲۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹ ب .

۳۲۳ – مینایف، اطلاعات، ص ٦۳ .

۳۲٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اتحاد شوروی، سند ۸۸ ورق ٤۲۷ آ، ٤۳۱ آ، ٤۳۳ آ .

۳۲۵ – قته غن و بدخشان (ترجمه روسی)، ص ٤۷، ۲۳۸ .

۳۲٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۸٦ .

۳۲۷ – عجایب الطبقات، ورق ۷٦ ب .

۳۲۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اوزبیکستان، ورق ۱٤۳ ب .

۳۲۹ – همانجا ورق ۱٤۳ ب، به تأیید یولیه (نگاه کنید : مینایف، اطلاعات، ص ٤۱) فاخر نامیده می شد و رود تالقان یکی از معاونین رود قندز (سرخاب) بود : و حوالی آق سرای و بطور کلی قندز، قندز دریا (همانجا) .

۳۳۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱۵ ب .

۳۳۱ – اصطخری، ص ۲۷٦، ابن هوقل؛ ص ۳۳۵ مقابله شود. : بارتولد، تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران، ص ۵۰ – ۵۱، لسترانج، سر زمینهای خلافت شرقی، ص ٤۲۷ .

۳۳۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۳ ب .

۳۳۳ – تاریخ مسعودی، ص ۳۳۲ .

۳۳٤ – تاریخ جهان گشای، چاپ قزوینی، جلد اول، ص ۱۰۹؛ جامع التواریخ، جلد اول، ص ۲۲٦ .

۳۳۵ – ثیت . به کتاب بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ۵۲۱ .

۳۳٦ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، ورق ۱٦۳ ب [در چاپ دوم اوزبیکی، ص ۱٦۳]؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۳ ب؛ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٦۳ ب .

۳۳۷ – سفر نامه، ص ۹۳ .

۳۳۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۳۵ آ . این اطلاعات دقیق نیست زیرا در زمان برهان الدین کشککی در آن بیست و سه روستا را شامل آن می دانستند،قته غن و بدخشان (ترجمهٔ روسی، ص ۷۲ – ۷۳) .

۳۳۹ – بابر نامه، ص ۳۳۸ .

۳٤۰ – قته غان و بدخشان، ص ۷۱ .

۳٤۱ – بابر نامه، ص ۲۸۰ – ۲۸۱ .

۳٤۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، شمارهٔ سند ۸۸ ورق ٤۱۳ ب؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۰۳ آ .

۳٤۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۸٤ آ، ۲۹۷ آ؛ تاریخ مقیم خانی،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ص ۹۵ .

۳٤٤ – تاریخ بدخشان، ورق ۱۳ ب، ۱٦ب، ۹۳ آ، ۹٤ آ .

۳٤٥ – (نظام الدین) شامی، ظفر نامه، ص ۵۱؛ مطلع سعدین، ص ۱۰۹، ۲۲۸ – ۲۲۹، ۳٤۳، ۳٦۸ – ۳۷۰، ٤۱۹، ٤۷۲، ٤۷۹ – ٤۸۰؛ مجمل فصیحی، ص ۱۰۰، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۳۳ .

۳٤٦ – بابر نامه، ص ٤۹، ۲۳۱ .

۳٤۷ – زبدة الآثار، ورق ٤٦۷ آ؛ تاریخ رشیدی، ورق ۱۰۳ ب .

۳٤۸ – بابر نامه، ص ۲۵۳ .

۳٤۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ هند، ورق ۲۱۸ آ، ۲۱۹ آ، ۲۲۸ آ، ۲۹۸ ب، ۳۰۱ آ .

۳۵۰ – تاریخ مقیم خانی، ص ۲۲٤ – ۲۲۵ .

۳۵۱ – تاریخ بدخشان، ورق ۱۳ ب و ۱٦ آ .

۳۵۲ – بارتولد، بدخشان مجوعهٔ آثار، جلد سوم، ص ۳٤٤ .

۳۵۳ – هیوان تسانگ، خاطرات، ص ۱۰۷؛ یول، یاداشت ها، ص ۱۰۷ .

۳۵٤ – سفر نامهٔ مارکوپولو، ص ۷۳ – ۷٤ .

۳۵۵ – همانجا، ص ۲٦۸، حاشیهٔ شماره دوم .

۳۵٦ – اصطخری، ص ۲۷۱ .

۳۵۷ – سفر نامهٔ مارکوپولو، ص ۷۵ – ۷٦ .

۳۵۸ – مطلع سعدین، ص ۲۲۹، ۳۷۰؛ مجمل فصیحی، ص ۲۳۳ .

۳۵۹ – زبدة الآثار، ورق ٤٦۷ آ .

۳٦۰ – عبدالله نامه نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸ ورق ٤۰٤ ب تا ٤۰۵ آ، ٤۰۷ آ، ٤۱۳ آ، ٤۱٤ آ؛ بارتولد، بدخشان مجموعهٔ آثار، ص ۳٤۵ تا ۳٤٦ .

۳٦۱ – مرآة الممالک، ص ۹٦ .

۳٦۲ – بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ۱۱۷ .

۳٦۳ – اصطخری، ص ۲۷۱؛ ابن هوقل، ص ۳۳٤ .

۳٦٤ – لسترینج، جغرافیای تاریخی سر زمین های خلافت شرقی، ص ٤۲۸ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳٦۵ – بیالکوفسکی، افغانستان، ص ٦٦ – ٦۷ .

۳٦٦ – جامع التواریخ، جلد اول بخش دوم، ص ۱۹۱ .

۳٦۷ – مطلع سعدین، ص ۳۱٦، ۳٦۹، ٦۰۱ .

۳٦۸ – بابر نامه، ص ۳۹، ٤۱، ٤٦، ٤۸، ٤۹، ۵۱، ۵٦، ۵۸، ۷۲، ۸٤، ۱۰۷ .

۳٦۹ – همانجا، ص ۱۸۰؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۷ ب (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۱۰۳) .

۳۷۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۱۲ ب، بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱٤٤ آ .

۳۷۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۷۰ آ، ۷۰ ب، ۷۱ آ .

۳۷۲ – همانجا، ورق ۲٦۳ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۹۵ – ۹٦ .

۳۷۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۳۸، ۱٦۱، ۱۷۰، ۱۷٤، ۲۰۱، ۲۲٤ – ۲۲۵، ۲۲۹ .

۳۷٤ – قته غن و بدخشان (ترجمهٔ روسی)، ص ۷٦ تا ۸٦ .

*نارین نام قبیله یی از قبایل مغول است که در این محل اقامت داشتند. در یکصد سال اخیر به غلط آنرا بصورت « نهرین » نوشته اند. [واحدی]

۳۷۵ – مینایيف، اطلاعات، ص ٤۱ .

۳۷٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۳ ب . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۸٤ آ .

۳۷۷ – بابر نامه، ص ۲۳٤ – ۲۳۵ .

۳۷۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۱۳ ب، مقابله شود. : بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۳ آ .

۳۷۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۸٤ آ .

۳۸۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اوزبیکستان، ورق ۱۸۱ ب .

۳۸۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۳۲ ب – ۲۳٤ آ .

۳۸۲ – زبدة الآثار، ورق ٤٦۷ آ .

۳۸۳ – بابر نامه، ص ۱۷۹ .

۳۸٤ – زبدة الآثار، ورق ٤٦۹ آ .

۳۸۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۱٤ آ، مقابله شود. : بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۳ ب .

۳۸٦ – تاریخ بدخشان، ورق ٤۷ ب، ۵۷ ب، ۵۷ ب، ۵۸ آ و ادامه آن .

۳۸۷ – اصطخری، ص ۲۷۹؛ ابن هوقل، ص ۳٦٦؛ بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ۱۱۷ .

۳۸۸ – اصطخری، ص ۲۸٦؛ ابن هوقل، ص ۳۸۰؛ مارکوپولو،(ص ۷۳)، این فاصله را مارکوپولو در مدت دوازده روز طی نمود ممکن است آهسته حرکت کرده باشد.

۳۸۹ – اصطخری، ص ۲۷۹؛ ابن هوقل، ص ۳٦٦ .

۳۹۰ – مارکوپولو، ص ۷۳ .

۳۹۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۱۳ آ.

۳۹۲ – مجمل فصیحی، ص ۱۵۷، ۱۹۵ .

۳۹۳ – زبدة الآثار نسخهٔ خطی شماره ۵۳٦۸، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٤٦۷ آ مقابله شود: بابر نامه، ص ۱٤٦ .

۳۹٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۰۷ آ.

۳۹۵ – همانجا، ورق ٤۰۷ آ . مقابله شود: بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۳ آ.

۳۹٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۷۲ آ، ۲۷۵ آ، ۲۹۹ ب .

۳۹۷ – تاریخ مقیم خانی، ص ۲۲٤ تا ۲۲۵؛ تاریخ بدخشان، ورق ۳۹ آ .

۳۹۸ – بیرونی، آثار الباقیه، جلد اول، ص ۲۰۱، ۲۰۳ – ۲۰٤؛ حدود العالم، ورق ۱٦ ب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(در چاپ وی.ف. مینورسکی، ص ۹٤)؛ بارتولد، تاریخ حیات فرهنگی ترکستان مجموعهٔ آثار جلد دوم، جزءدوم، ص ۲۱۵ – ۲۱٦ مقابله شود: بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۰۵ ب، در فرهنگ «برهان قاطع» کلمهٔ « بهار » چنین تعبیر و تفسیر گردیده است... بهار- بر وزن چهار، معروف است که فصل ربیع و بودن آفتاب در برج حمل و ثور و جوزا باشد. ۵- بت خانه چین و آتشکده ترکستان. ٦- و خانه طلاکاری و منقش بود و بت را نیز گفته اند که به عربی صنم خوانند-٦- و شگوفه گل هر درخت را گویند عموماً و گل درخت نارنج را خصوصاً - و نام گُلی است زرد که آن را گل گاو چشم خوانند، و بعضی گویند به این معنی عربی است و نام جزیره ای هم هست خوش آب و هوا و حرم پادشاهان و سلاطین را نیز گفته اند و بکسر اول نام ولایتی است در هندوستان و بمعنی تنگ بار که عبارت از یک تای بار است هم به نظر آمده است. جلداول، ص۳۲۲.

۳۹۹ – قته غن و بدخشان، ص ٦۷، مطابق به نقشه های معاصر در حدود ٤۵ کیلو متر است.

٤۰۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸ ورق ٤۱٦ آ، ٤۱۷ب، ٤۲٤ ب، ٤۲۵ آ .

٤۰۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۰۵ ب .

٤۰۲ – تاریخ بدخشان، ورق ۷ آ، ۱۵ ب، ۱٦ آ .

٤۰۳ – اصطخری، ص ۲۷٦ .

٤۰٤ – معجم البلدان، جلد سوم، ص ٤۸۹ تا ٤۹۰ .

٤۰۵ – مجمل فصیحی، ص ۱۵۷، ۱۹۵ .

٤۰٦ – عبدالله نامه نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۱۷؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰۰آ.

٤۰۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲٤۳ آ؛ مجمع الغرایب، ورق ۱۹۱ آ .

٤۰۸ – عجایب الطبقات، ورق ۷٤ آ.

٤۰۹ – همانجا، ورق ۷٤ آ، ۷٤ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤١٠ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲٤۳ آ؛ مجمع الغرایب، ورق ۱۹۱ آ تا ۱۹۲ آ؛ عجایب الطبقات، ورق ۷٤ آ تا ۷٤ ب .

٤١١ – ناصر خسرو و اسماعیلیزم، ص ۱۸۷، ۱۸۸

٤١٢ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۳ ب .

٤١٣ – طبقات ناصری، جلد دوم، تصحیح عبدالحی حبیبی، ص ۳۳۹ تا ۳٤۱ .

٤١٤ – اصطخری، ص ۲۷۲؛ ابن هوقل، ص ۳۲۳؛ بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ۳۹۲ .

٤١٥ – تاریخ مسعودی، ص ۱۸۹؛ بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ۳۵۵ .

٤١٦ – طبقات ناصری، جلد دوم، ص ۱٤۲ تا ۱٤۳ .

٤١٧ – جامع التواریخ، جلد اول، بخش دوم، ص ۲۲۰ .

٤١٨ – طبقات ناصری جلد دوم ص ۱٤۳؛ بارتولد ترکستان، جلد اول، ص ۵۲۲ .

٤١٩ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۷۷ ب، ۷۸ آ (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۲۳۷، ۲۳۹ تا ۲٤۰).

٤٢٠ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹۸ ب، ۱۹۹ ب.

٤٢١ – افغانستان، ص ۱۲۳ تا ۱۲٤ . این مفهوم را ای. م. ریسنر بعدتر تکرار می کند (افغانستان، ص ۳۲) .

٤٢٢ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۱۳ آ.

٤٢٣ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸ ورق ٤۰۷ آ .

٤٢٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۷٤ آ .

٤٢٥ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۳ ب، ۲۰۸ آ تا ۲۰۸ ب .

٤٢٦ – به بخش مراجع و ماخذ رجوع شود .

٤٢٧ – بیلینیسکی، نگاهی مختصر در بارهٔ تاریخ ختل، ص ۱۱٤ تا ۱۱۵؛ ۱۲٦، ۱٤۰ تا ۱٤٤ و عین مطالب را می توان از تاریخ غزنویان (تاریخ مسعودی، ص ۸۰۵) بدست آورد .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤۲۸ – اصطخری، ص ۲٦۷ .

٤۲۹ – تاریخ مسعودی، ص ۷۸۱ .

٤۳۰ – همانجا، ص ٥٤۰، ٥۷۰، در زمان سلطان محمود قبل از بیگ تگین، ترمذ از جانب امیر قوتلوغ اداره می گردید (همانجا، ص ٦۸۸، همچنان نگاه کنید : دیمنر، غزنویان، دایرةالمعارف اسلامی ترجمهٔ جرمنی جلد دوم، ص ۱٦۳ تا ۱٦۷؛ بارتولد، ترمذ مجموعهٔ آثار جلد سوم، ص ٥۰٥) .

٤۳۱ – ابن اثیر، چاپ تورنبرگ، جلد دهم، ص ٤۹ تا ٥۰، ٥۲ .

٤۳۲ – همانجا، ص ٦۳ تا ٦۲ همچنان نگاه کنید: بارتولد، ترکستان، جلد اول ص ۳۷۷، تاریخ خلق تاجیک، جلد دوم، جز اول، ص ۲۳٦؛ تاریخ اوزبیکستان، جلد اول، چاپ سوم، ص ۳۷۰ .

٤۳۳ – رشیدالدین، جامع التواریخ جلد اول بخش دوم، ص ۷۹ تا ۸۰؛ بارتولد، ترمذ مجموعه آثار، جلد سوم، ٥۰٥؛ تاریخ مردم تاجیک جلد دوم بخش نخست، ص ۲٤۱؛ تاریخ اوزبیکستان، چاپ سوم، ص ۳۸٥ تا ۳۸٦؛ زوترشتین، سنجر؛ دایرة المعارف اسلام، جلد چهارم، ص ۱٦۲ .

٤۳٤ – بارتولد، ترمذ مجموعهٔ آثار، جلد سوم، ص ٥۰٥ .

٤۳٥ – ماسون، کار های گروپ تحقیقاتی ترمذ « اثر هیئت مشترک باستان شناسی ترمذ » جلد دوم، تاشکند ۱۹٤٦؛ همو : شهرک باستانی ترمذ، کار های علمی اکادمی علوم اوزبیکستان جلد اول ۱۹٤۹، ص ۹٥ .

٤۳٦ – رشیدالدین، جامع التواریخ، جلد اول بخش دوم، ص ۱۹۱ .

٤۳۷ – تاریخ جهان گشای، جلد اول، ص ۱۰۲؛ جامع التواریخ، جلد اول، بخش دوم، ص ۲۱۸ .

٤۳۸ – رشیدالدین، جامع التواریخ، جلد اول بخش دوم، ص ۲۱۸ .

٤۳۹ – ابن بطوطه، سفر نامه، جلد سوم، ص ٥٦ تا ٥۷ .

٤٤۰ – ماسون شهرک قدیمی ترمذ، ص ٦۳ تا ٦٦ .

٤٤۱ – ظفر نامه، چاپ کلکته، جلد اول، ص ٥۷ .

٤٤۲ – ابن عرب شاه، عجایب المقدور، چاپ قاهره، ص ۲۰٥؛ بارتولد، اولوغ بیگ و زمانهٔ وی مجموعهٔ آثار، جلد دوم، جز دوم، ص ۸٦؛ همو : ترمذ، ص ٥۰۷ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤٤۳ – بابر نامه، ص ۳۹، ۵۹، ١٤٤، ١٨۵ .

٤٤٤ – محمد صالح، شیبانی نامه، چاپ میلیورانسکی، ص ١٩۵؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۷ ب (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ١٠٣).

٤٤۵ – شیبانی نامه، ص ١٧٤ .

٤٤٦ – بابر نامه، ص ٤٠٦ تا ٤٠٧ .

٤٤٧ – مجمع الغرایب، ورق ٨٠ آ .

٤٤٨ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ١٤٤ ب تا ١٤٩آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ٨٩ تا ١٠٠).

٤٤٩ – عجایب الطبقات، ورق ٢٤٠ ب تا ٢٤١ آ.

٤۵٠ – جامع التواریخ، جلد اول، بخش دوم، ص ٢٠٧ .

٤۵١ – زبدة الآثار، ورق ٤٦۵ آ تا ٤٦۵ ب.

٤۵٢ – لوگوفیت، در مرز های آسیای میانه، جلد سوم، ۵۵ تا ۵٧ .

٤۵٣ – تحفهٔ خانی، ورق ١٣٠ آ تا ١۵٢ آ .

٤۵٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۵ آ تا ٦۵ ب .

٤۵۵ – در باره آن بطور مفصل نگاه کنید: ماسالسکی ترکستان، ص ٧٣٦ تا ٧٣٧ .

٤۵٦ – دیاکونوف، کار های گروپ کافرنهان، ص ١٤٧، ١٨٣ تا ١٨٤ .

٤۵٧ – اصطخری، ص ٢٩٨ .

٤۵٨ – بیلینیسکی، کار های گروپ وخش در سال ١٩٤٦، ص ١٣۵ .

٤۵٩ – اصطخری، ص ١٩١ و بعد، بارتولد، ترکستان، جلد اول، ص ١٢٢ .

٤٦٠ – تاریخ مسعودی، ١۵٨، ٣٨۵، ٧٨٠ .

٤٦١ – جامع التواریخ، جلد اول، بخش دوم، ص ١٩١ .

٤٦٢ – تزوک تیموری، ص ٦١ .

٤٦٣ – مطلع سعدین، ص ١٣٢ .

٤٦٤ – همانجا، ص ١٤٨ تا ١٤٩؛ بارتولد، اولوغ بیگ و زمانهٔ وی مجموعهٔ آثار جلد دوم بخش دوم، ص ٩٢ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤٦٥ – بابر نامه، ص ١٤٤ .

٤٦٦ – حبیب السیر، جلد سوم، جز سوم، ص ٢٨٦؛ بابر نامه، ص ١٤٤ .

٤٦٧ – زبدة الآثار، ورق ٤٦٧ آ، مقابله شود. : بابر نامه، ص ١٤٣ .

٤٦٨ – بابر نامه، ص ١٤٤ .

٤٦٩ – زبدة الآثار، ورق ٤٦٧ آ .

٤٧٠ – سوینچ خواجه خان که در (ذوالحجهٔ ٩١٦ هجری / مارچ ١٥١١) به سمت سردار کل اوزبیکان احراز مقام نموده بود با هراس از تهاجم مشترک بابر به اتفاق قزلباشان بالای ماوراءالنهر،منطقهٔ چغانیان را از قلمرو این سلاطین مجزا و در راس ادارهٔ آنجا محمد تیمور سلطان را گماشت (بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ١٣٧٥، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ١٧٤ آ؛ سیمیونوف، نخستین شیبانیان و مبارزهٔ آنان بمنظور تسخیر ماوراءالنهر، ص ١١٤ تا ١١٥ .

٤٧١ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ٢٣٧٥، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ١٧٤ آ تا ١٧٤ ب؛ سیمیونوف، نخستین شیبانیان و مبارزهٔ آنان بمنظور تسخیر ماوراءالنهر، ص ١٢٠، ١٣٨ تا ١٣٩، ١٤٣ .

٤٧٢ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ٨٨ ، ورق ٤٠٤ ب، ٤١٣ آ، ٤٢٧ آ وغیره .

٤٧٣ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی دیوان هند، ورق ٢٩٨ ب تا ٢٩٩ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ٢٠٤ تا ٢٠٥؛ عبیدالله نامه، ص ٦٥ .

٤٧٤ – عجایب الطبقات، ورق ٢٣٨ ب.

٤٧٥ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ٢٣٧٢، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ١٤٣ آ تا ١٤٣ ب .

٤٧٦ – بیلینیسکی، نگاهی به جغرافیای تاریخی ختل، ص ١٠٩ تا ١٢٧ .

٤٧٧ – تاریخ مسعودی، ص ١٦١، ٢٩٠ .

٤٧٨ – بابر نامه، ص ١٤٥ تا ١٤٩ .

٤٧٩ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ٨٨ ورق ٤٠٤ ب و ٤١٣ آ .

٤٨٠ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٢٠٠ ب و ٢١٨ ب تا ٢٢١ آ،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۲۸ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۹۵، ۹۹؛ عبیدالله نامه، ص ٦۳ .

٤۸۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۱ ب .

٤۸۲ – بیلینیسکی، نگاهی به جغرافیای تاریخی ختل، ص ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۳ .

٤۸۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۱ ب .

٤۸٤ – بیلینیسکی، نگاهی به جغرافیای تاریخی ختل، ص ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۳ .

٤۸۵ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۳۲ ب تا ۲۳۳ آ، ۲۳۸ آ .

٤۸٦ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۱۸ آ .

٤۸۷ – شیبانی نامه، ص ۱۱۳؛ مراة الممالک، ص ۲۵، ٥٤ .

٤۸۸ – مراة الممالک، ص ۹٦ تا ۹۷ .

٤۸۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۷۳ آ .

٤۹۰ – مینایف، اطلاعات در بارهٔ کشور ها، ص ۲۵، ٥٤ .

ختم فصل نخست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فصل دوم

۱ – محمد صالح، شیبانی نامه، ص ۱۷۸ تا ۱۷۹؛ زبدة الاثر، ورق ٤٦٨ الف؛ بابر نامه، ص ۲۱۹؛ حبیب السیر جز سوم، مجلد سوم، ص ۳۵۵؛ مجمع الغرایب، ورق ۳۰٤ ب .

۲ – زبدة الاثر، ورق٤٦٨ آ – ٤٦٨ ب؛ حبیب السیر جز سوم جلد سوم، ص ۳۵۷ تا ۳٦٦؛ بابر نامه، ص ۲٤۰؛ سیمیونوف، شیبانی خان و فتح امپراتوری تیموریان توسط موصوف، ص ٦۵ – ٦۷ .

۳ – حبیب السیر، جز سوم، جلد سوم،ص ۳٦٤ – ۳٦۵؛ بابر نامه، ص ۱۹، مسخرالبلاد، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۱۵۰۵، ورق ۳۰ ب .

٤ – اکناف و حوالی مغولستان در کتب تاریخ بنام بخش شرقی اولوس چغتایی (ترکستان شرقی بخشی از حصص ایلیس و یتی سو) که در سالهای چهل قرن چهاردهم میلادی جدا شده است .

۵ – مسخرالبلاد، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۱۵۰۵ ورق ۵۱ ب، ٦۸ ب .

٦ – جبیب السیر، جلد سوم، جز سوم، ص ۳٦۹ – ۳۷۰ .

۷ – همانجا، ص ۳۷۱ .

۸ – همانجا .

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۹ – همانجا .

۱۰ – همانجا، ص ۳۷۲ .

۱۱ – همانجا، ص ۲۷۳ – ۲۷٤، بگواهی محمد یار بن عرب قته غان که او اینجا را تا ۲۱ رمضان ۹۳۲ هجری / ۲ جون۱۵۲٦ تحت سلطهٔ خود داشته است (مسخرالبلاد، ورق ۷۳ ب).

۱۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۷٤۱۸، ورق ۳۲۳ ب .

۱۳ – مجمع الغرایب، ورق ۳۰٦ آ .

۱٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ٥٤۱۸، ورق ۳۲۱ آ – ۳۲٥ آ وغیره ، نگاه، همچنان : سیمیونوف. نخستین شیبانیان و مبارزهٔ آنان بمنظور تسخیر ماوراءالنهر، ص ۱٤۲ .

۱٥ – تاریخ سید راقم، ورق ۱٤۸ آ .

۱٦ – حبیب السیر، جلد سوم، جز چهارم، ص ۸۲، ۹۰ .

۱۷ – بابر نامه، ص ۲۸۱، ۲۹۳ – ۲۹٤ .

۱۸ – حبیب السیر، جلد سوم، جز چهارم، ص ۹۷ – ۹۸؛ مسخرالبلاد، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۱٥۰٥، ورق ٥۲ آ و ٥۲ ب .

۱۹ – بحرالأسرار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۷٤۱۸، ورق ۳۲٤ آ . همچنان نخستین شیبانیان و مبارزهٔ آنان بمنظور تسخیر ماوراءالنهر، مؤلف سیمیونوف، ص ۱٤٤ .

۲۰ – بابر نامه، ص ۳۹۷، ٤۰٤؛ مجمع الغرایب ورق ۳۰٦ آ؛ تاریخ سید راقم، ورق ۱٥٦ آ .

۲۱ – بابر نامه، ص ۳٥٤ .

۲۲ – بدایع الوقایع، جلد دوم، ص ۱۲۳۰ – ۱۲۳۱ .

۲۳ – بابر نامه، ص ۳۱۳؛ نگاه: تاریخ رشیدی، ورق ۲٥۱ آ، ۲٥۱ ب.

۲٤ – همایون در سال ۹۲۷ هجری / ۱٥۲۱ میلادی بعد از میرزا خان (خان میرزا) نواسهٔ سلطان ابو سعید در بدخشان

۲٥ – تاریخ رشیدی، ورق ۲٥۲ آ .

۲٦ – همانجا، ورق ۲۳۱ ب ۲۳۲ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۷ – همانجا، ورق ۱۵۷ ب .

۲۸ – بابر نامه، ص ٤٠٦ – ٤٠٧ .

۲۹ – مجمع الغرایب، ورق ۷۹ آ .

۳۰ – تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ٦٦ ب – ٦٧ آ .

۳۱ – مسخرالبلاد، ورق ۷۳ ب؛ مجمع الغرایب، ورق ۷۹ آ .

۳۲ – تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ٦٧ آ– ٦٧ ب؛ تاریخ سید راقم، ورق ۱۷۵ ب – ۱۷٦ آ .

۳۳ – مسخرالبلاد، ورق ۷٤ آ .

۳٤ – تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ۱٦۷ آ، ٦۷ ب .

۳۵ – تاریخ سید راقم، ورق ۱۸۱ آ .

۳٦ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷ ورق ۵۱ ب (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۱٦٦) .

۳۷ – مجمع الغرایب، ورق ۷۹ ب؛ مسخرالبلاد، ورق ۷٤ ب .

۳۸ – روضة الرضوان، ورق ٦۰ ب، ٦۳ب – ٦٤ آ، همچنان نگاه: در مطلب الطالبین، ورق ٦۱ آ.

۳۹ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۵۱ ب، ۵۳ ب . (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱٦٦، ۱۷۲ – ۱۷۳) . مقابله شود: ویاتکین . مشایخ جویباری، ص ۱۰ .

٤۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ٦۲ آ، ٦٦ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱٦۷ – ۱٦۹).

٤۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ٦۱ آ، ٦۳ آ (چاپ اوزبیکی، ص ۱۹۳ – ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰٤ – ۲۰۵) .

٤۲ – همانجا، ورق ٦۵ ب – ٦۸ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۰٦ – ۲۱٤) .

٤۳ – مجمع الغرایب، ورق ۸۰ آ .

٤٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ٦۸ ب، (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۱٤)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤٥ – روضة الرضوان، ورق ٦٥ ب .

٤٦ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ٦٨ ب، (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ۲۱٤)؛ روضة الرضوان، ورق ٦٥ ب.

٤٧ – این گذرگاه در سدهٔ گذشته در ساحل راست رود آمو در جوار کلیف و یکی از گذرگاههای اصلی رود آمو بحساب می آمد که فاصلهٔ آن از قرشی ۲۱۰ کیلو متر بوده است؛ ماسالسکی (ساحهٔ ترکستان، ص ٥٦٤ – ٦٦۳، ۷۲۸).

٤٨ – روستایی است میان بخارا و کرمین و از زمانه های قرن نزدهم میلادی وجود داشته و بنام اسلام کینت معروف بوده است؛ سیتنیاکوفسکی یاداشت :راجع به بخش بخاری درهٔ زرافشان، ص ۲۰۸ .

٤٩ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۷۳ آ – ۷۳ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۲٦ – ۲۲۷) .

٥٠ – در بخارا او بروز عید رمضان (۱۸ اگست ۱٥٥٥) رفته بود که در ۱۲ ذوالقعده ۹٦۲ / ۲۹ سپتامبر ۱٥٥٥ . آن دیار را ترک گفت . (مجمع الغرایب، ورق ۳۰۹ آ) .

٥١ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۷٤ آ،در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۲۸ – ۲۲۹؛ روضة الرضون، ورق ٦٨ ب .

٥٢ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۷٥ ب، (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۳۲)

٥۳ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۷٥ ب – ۷٦ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۳۳ – ۲۳٤)؛ روضة الرضوان، ورق ٦۹ ب .

٥٤ – روضة الرضوان، ورق ٦۹ ب .

٥٥ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۷٦ ب – ۷۷ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۳٤ – ۲۳٦)؛ روضة الرضوان، ورق ۷۰ آ .

٥٦ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۸۷ ب – ۹۰ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲٦۳ – ۲۷۰)؛ روضة الرضوان، ورق ۷۱ آ، ۷۱ ب؛ مجمع الغرایب، ورق ۳۰۹؛ مطلب الطالبین، ورق ٦۱ ب – ٦۲ ب.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۵۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۷۵ آ، ۸۵ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۳۲ – ۲۵۷)؛ روضة الرضوان، ورق ۷۱ آ؛ در مجمع الغرایب در اواسط رجب ۹٦٤ هجری / اواسط می ۱۵۵۷. ورق ۳۰۹ آ .

۵۸ – مسخرالبلاد، ورق ۷۵ آ .

۵۹ – مجمع الغرایب، ورق ۸۰ ب .

٦۰ – برطبق معلومات مؤرخین در ۲٦ ذوالقعدهٔ سال ۹٦۷ هجری / ۲۰ اگست ۱۵٦۰ . (مجمع الغرایب، ورق ۸۰ ب؛ مسخرالبلاد، ورق ۷۵ آ .

٦۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۹۸ ب – ۱۱۰ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۸۸ – ۲۹٦).

٦۲ – همانجا، ورق ۱۰۱ ب (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۲۹۷) . بگواهی سلطان محمد تاریخ اعدام ابراهیم میرزا برابر است با پنجم ذوالحجه ۹٦۷ هجری/ ۲۸ اگست ۱۵٦۰ (مجمع الغرایب، ورق ۸۰ ب) بر طبق یک معلومات دیگر (مسخر البلاد، ورق ۷۵ آ) شانزدهم ذوالحجه ۹٦۷ هجری / هشتم سپتامبر ۱۵٦۰.

٦۳ – مجمع الغرایب، ورق ۸۰ ب .

٦٤ – اکبر نامه، جلد اول، ورق ۱۸۳ ب – ۱۸٤ آ .

٦۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱۰۲ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۹۹) . مقایسه کنید: ویاتکین، مشایخ جویباری، ص ۱٦ .

٦٦ – مجمع الغرایب، ورق ۸۰ ب .

٦۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱۰۳ ب – ۱۰٤ آ، (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۳۰۰ – ۳۰۳)؛ روضة الرضوان، ورق ۱۷۹ آ .

٦۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۹٤ آ، ۱٤٤ ب، ۱٤٦ آ، در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۷۸؛ جلد دوم، ص ۹۰، ۹۳؛ روضة الرضوان، ورق ۱۱۵ آ – ۱۱٦ آ، ۱۷۵ آ– ۱۷۵ ب، ۱۸٤ آ .

٦۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۷٤۱۸، ورق ۳۳ ب، ۳۳٤ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۷۰ – عبدالله نامه، ورق ۱۱٦ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۲۱) .

۷۱ – روضة الرضوان، ورق ۱۹۹ ب .

۷۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱۸۸ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۲٦) .

۷۳ – در منابع دیگر این تهاجم در آغاز شعبان ۹۷۷ هجری / جنوری ۱۵۷۰ . (مجمع الغرایب، ورق ۳۱۰ آ) .

۷٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱٤۱ آ – ۱٤۱ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۸۲ – ۸۳).

۷۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱٤۱ ب – ۱٤۲ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۸۳ – ۸٤).

۷٦ – همانجا، ورق ۱٤۲ آ، ۱٤۳ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۸٤ – ۸٦)؛ (بقول بدرالدین کشمیری قلعهٔ شبورغان روز پنجشنبه هفتم شعبان / هفتم جنوری ۱۵۷۱ م. فتح شده بود؛ روضة الرضوان، ورق ۱۱۱ ب، ۱۱۲ آ) .

۷۷ – همانجا، ورق ۱٤۵ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۹۲) .

۷۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱٤٦ آ، ۱٤۷ ، (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم ص ۹٤) .

۷۹ – همانجا، ورق ۱٤۷ آ (چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۹٦) . شایان توجه است که هر کشتی دارای گنجایش یکصد نفر بود، که پنجاه نفر علو اندازان (نفت اندازان) و پنجاه نفر نشانزن (تیراندازان) .

۸۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱٤۷ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۹۷)

۸۱ – همانجا، ورق ۱٤۸ آ – ۱٤۸ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۹۰ – ۱۰۰)؛ مسخرالبلاد ورق – ۷۵ ب .

۸۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱۵۹ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۱۲۷ – ۱۲۹) .

۸۳ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱٦۱ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۱۳۰ – ۱۳٤) .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۸٤ – همانجا، ورق ١٦٥ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ١٤١).

۸۵ – عبدالله نامه، ورق ١٦٥ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ١٤١) خواجیم خان پدر بزرگ ابوالغازی خان مؤرخ معروف خیوا بود .

۸٦ – همانجا، ورق ١٦٩ آ – ١٧١ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ١٤٤ – ١٥٧) .

۸۷ – بفاصلهٔ دو فرسخ در شمال غرب بلخ موقعیت دارد .

۸۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان شماره ٢٢٠٧، ورق ١٧١ آ – ١٧٢ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ١٥٧) .

۸۹ – روضة الرضوان، ورق ٢٧٤ آ .

۹۰ – دانشمند معروف علوم اسلامی و الهیات در ١٠١١ هجری / ١٦٠٢ – ١٦٠٣.) وفات نموده است . (بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ١٥١ ب – ١٥٢ آ .

۹۱ – سرنوشت بعدی آنان غم انگیز بوده : دین محمد به عنوان اقطاع ساحهٔ کش را دریافت و بعداً به تاشکند نزد بابا سلطان فرار کرد . در سال ۹۹۰ هجری / ١٥٨٢. در چهارجوی اعدام شد و پاد شاه محمد نخست کور کرده شده و در آنجا با برادر خویش یکجا کشته شد (مسخر البلاد، ورق ٧٦ آ) .

۹۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان شماره ٢٢٠٧، ورق ١٧٥ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ١٦٥) .

۹۳ – همانجا، ورق ١٧٥ ب (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ١٦٦)؛ روضة الرضوان، ورق ٢١٧ آ .

۹٤ – پس از محاصرهٔ یک ماهه تسخیر گردید (٢٢ ربیع الثانی ۹۸۲ هجری / ١٤ اگست ١٥٧٤ میلادی، عبدالله نامه، ورق ١٧٩ ب – ١٨٠ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ١٧٦ – ١٧٧)؛ روضة الرضوان، ورق ٢١٩ ب .

۹۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ٢٢٠٧، ورق ١٧٦ ب – ٢٣٤ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ١٦٨ – ٣١٢)؛ روضة الرضوان، ورق ٢٢٥ آ – ٢٢٨ آ .

۹٦ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ٢٢٠٧، ورق ٢٠٣ آ تا ٢٠٣ ب (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ٢٣٤ – ٢٣٥)؛ مسخر البلاد، ص ٦٢ ب.

۹۷ – روضة الرضوان، ص ٢٢٣ ب؛ شجرهٔ ترک و مغول ١٦٠ ب.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۹۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱۷۸ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۱۷۲) .

۹۹ – همانجا، ورق ۲۳۰ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۳۰۱) .

۱۰۰ – همانجا، ورق ۲۳۰ آ – ۲۳۰ ب .

۱۰۱ – همانجا، ورق ۳۳٤ ب – ۳۳۵ آ .

۱۰۲ – موصوف در ۹۹۹ هجری / ۱۵۹۰ – ۱۵۹۱ میلادی بحیث وارث اعلان شده بود و همان وقت برای نامبرده لقب اعلی، خان داده شد بود (روضة الرضوان، ورق ٤۹۹ آ – ٤۹۹ ب)؛ اما مطابق منبع دیگر یعنی بحرالاسرار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۷٤۱۸، ورق ٤۰۹ آ) در ۹۹٦ هجری / ۱۵۸۸. می باشد .

۱۰۳ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۳۲۷ ب – ۳۲۹ آ، ۳۳۱ آ .

۱۰٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۰٤ ب – ٤۰٦ آ، ٤۱٤ آ .

۱۰۵ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٤۲ آ .

۱۰٦ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۰۷ آ .

۱۰۷ – همانجا، ورق ٤۰۷ آ، ٤۱۲ آ، ٤۱۲ ب .

۱۰۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۱۲ آ تا ٤۱۲ ب؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان شماره ۷٤۱۸، ورق ۳۸۷ آ .

۱۰۹ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۱۷ آ؛ مطلب الطالبین، ورق ۹۵ ب.

۱۱۰ – همانجا، ورق ٤۲٤ ب تا ٤۲۵ آ .

۱۱۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۱٦ ب – ٤۱۸ آ .

۱۱۲ – بقول بدرالدین کشمیری (روضة الرضوان، ورق ۳۱۸ ب) نزدهم جمادی الثانی / نهم جون ۱۵۸٦. می باشد .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۱۳ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۳۱ آ .

۱۱٤ – همانجا، تا ایندم نامبرده حکمران اوره تیپه بود (مسخرالبلاد، ورق ۷۸ آ).

۱۱۵ – همانجا، ورق ٤۳۳ آ .

۱۱٦ – همانجا، ورق ٤۳۳ آ؛ اکبر نامه، جلد دوم، ورق ۲٤۵ آ .

۱۱۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۳۸، ٤۳۹ آ – ٤٤۰ آ؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۳ ب، ٤٤ آ.

۱۱۸ – همانجا، ورق ٤٤ آ .

۱۱۹ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤۳۹ آ – ٤٤۰ آ؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانه دیوان هند، ورق ٤٤ آ .

۱۲۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان شماره ۷٤۱۸، ورق ٤۰۷ ب – ٤۰۹ آ .

۱۲۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سند ۸۸، ورق ٤٦۰ – ٤۸۷ ب .

۱۲۲ – در باره حکومت و وقایع زمان وی : نگاه کنید : بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۵۱ آ، ۵۲ آ؛ و بعد، تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ۱۰۱ ب – ۱۰۲ آ .

۱۲۳ – همانجا، ورق ٦۱ ب .

۱۲٤ – بقول مؤلف « مسخرالبلاد »، ورق ۸۷ آ .

۱۲۵ – مسخرالبلاد، ورق ۸۸ آ – ۸۹ ب .

۱۲٦ – نواده بابای سلطان (مسخرالبلاد، ورق ٦۹ آ؛ تاریخ سید راقم، ورق ۱۱۲ آ) .

۱۲۷ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۲ ب؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ٤۱۰ – ٤۱۲؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۷۵ .

۱۲۸ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ٤۱۲ .

۱۲۹ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۳ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۷۵ .

۱۳۰ – مسخرالبلاد، ورق ٦۹ آ – ٦۹ ب .

۱۳۱ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۳ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۷۵ – ۷٦ .

۱۳۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ۷۵ .

۱۳۳ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۳ آ تا ٦۳ ب .

۱۳٤ – مطلب الطالبین، ورق ۲۱۷ ب .

۱۳۵ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦٤ آ، ٦٦ ب، این سلطان بعد ها موفق به فرار بجانب خراسان گردیده و به نزد شاه عباس پناهنده گردد .

۱۳٦ – تاریخ مقیم خانی، ص ۷۵ .

۱۳۷ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦٤ ب – ٦۵ آ .

۱۳۸ – همانجا، ورق ٦٦ ب .

۱۳۹ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦٦ ب.

۱٤۰ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۷ آ – ٦۸ آ؛ مجموعهٔ نسخ خطی، مقابله شود. : تاریخ مقیم خانی، ص ۷۸ .

۱٤۱ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۸ ب، ٦۹ آ؛ تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ۷۱ آ، ۱۰٦ ب .

۱٤۲ – تاریخ مقیم خانی، ورق ۷٦ .

۱٤۳ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۷۱ آ، ب – ۷۳ آ .

۱٤٤ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۷٦ ب – ۷۷ ب، ۸۲ آ، ۸۳ آ؛ مقابله شود. : تاریخ مقیم خانی، ص ۷۸ – ۷۹ .

۱٤۵ – همانجا، ورق ۷۸ آ – ۷۸ ب، ۱۷۰ آ، ۱۷۰ ب .

۱٤٦ – همانجا، ورق ۱۷۱ آ .

۱٤۷ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۷۸ ب – ۷۹ ب .

۱٤۸ – همانجا، ورق ۷۹ ب – ۸۰ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۷۹ .

۱٤۹ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۷۹ ب، ۸۰ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۵۰ – تاریخ مقیم خانی، ص ۷۹ .

۱۵۱ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۲ آ، ۸۵ ب .

۱۵۲ – همانجا، ورق ۱٦٦ ب – ۱٦۷ آ .

۱۵۳ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱٦۷ آ، ۱۷۵ ب، ۱۷٦ ب، مقابله شود. : تاریخ مقیم خانی، ص ۷۹ – ۸۰ .

۱۵٤ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۷ آ .

۱۵۵ – همانجا، ورق ۱۷۳ ب ۱۷۵ آ، ۱۷۷ ب – ۱۷۸ ب، ۱۷۹ ب – ۱۸۱ آ .

۱۵٦ – همانجا، ورق ۸٤ آ، ۱۸۲ آ؛ همچنان نگاه : تاریخ مقیم خانی، ص ۷۹ – ۸۰ .

۱۵۷ – تاریخ مقیم خانی، ص ۸۰ .

۱۵۸ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸٤ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۸۰ .

۱۵۹ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۸۲ ب، ۸٦ آ – ۸٤ آ، ۱۸۲ ب .

۱٦۰ – همانجا، ورق ۸٤ ب، ۱۸۲ ب .

۱٦۱– همانجا، ورق ۸۵ آ، ۱۸۳ آ .

۱٦۲ – همانجا، ورق ۸۵ آ، ۸۵ ب، ۸٦ آ، ب، ۱۸۳ آ.

۱٦۳ – همانجا، ورق ۸۷ آ .

۱٦٤ – همانجا، ورق ۸۷ آ .

۱٦۵ – نوهٔ دانشنمد شیخ و عارف معروف آسیای میانه یعنی مخدوم اعظم کاسانی است .

۱٦٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۹ آ.

۱٦۷ – همانجا، ورق ۹۰ آ، مقابله شود. : تاریخ مقیم خانی، ص ۸۱ .

۱٦۸ – خلف مخدوم اعظم کاسانی .

۱٦۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۹۲ آ، ۹۲ ب.

۱۷۰ – منشی محمد یوسف اشتباهاً این تاریخ را ۱۰۱۷ هجری / ۱٦۰۸ – ۱٦۰۹. ضبط نموده است (تاریخ مقیم خانی، ص ۸۲) اما منشی اسکندر در تاریخ عالم آرای عباسی در ص ۵۸۵ این تاریخ را بطور صحیح آن یعنی ۱۰۲۰ هجری / ۱٦۱۱. ثبت نموده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۷۱ – تاریخ مقیم خانی، ص ۸۱ – ۸۲ .

۱۷۲ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۹٦ ب – ۹۷ ب، ۹۸ آ .

۱۷۳ – همانجا، ورق ۹۸ آ – ۹۹ ب، بگواهی مؤلف « تاریخ قپچاق خانی » نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان شماره ۲/ ٤٤٦۸، ورق ۱۱۲ آ، در ماه رجب سال ۱۰۲۰ هجری / سپتامبر ۱٦۱۱ م.

۱۷٤ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۹۹ ب .

۱۷۵ – همانجا، ورق ۱۰۰ ب، نگاه : تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۹۵ .

۱۷٦ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۳۸ ب، ۲۳۹ ب، ۲۰٤ ب، ۲٦٦ ب.

۱۷۷ – مجموعهٔ شهزاده، گ. خیلکوف، ص ٤۲۰ : «... میگویند که هر دو برادر را بخاری ها به لقب خان می نامیدند و گفته می شود که تمام مردم سر زمین بخارا، برادر کوچک یعنی ندر محمد خان را نسبت به برادر کلانش یعنی امام قلی، بیشتر دوست می داشتند و بنأ تعداد زیادی از مردم از دیوال امام قلی خان به جانب ندر محمد خان پاد شاه تغییر موضع دادند ».

۱۷۸ – مفصلاً نگاه : بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۹۳ آ – ۱۲۳ آ .

۱۷۹ – همانجا، ورق ۲۳۲ ب – ۲۳۳ ب، ۲۷٦ ب .

۱۸۰ – همانجا، ورق ۲۷٦ ب – ۲۷۷ آ، ۲۹۸ ب .

۱۸۱ – همانجا، ورق ۲۳٤ آ، ۲۳۸ آ .

۱۸۲ – طبق غیاث الدین علی (روزنامچه تهاجم به هند، ص ٦۰)؛ این وقایع در ماه رمضان ۸۰۰ هجری / می، جون ۱۳۹۸ م.

۱۸۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۳۳ ب – ۲۳٤ آ .

۱۸٤ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۲؛ عبدالرحیموف، رسالهٔ مناسبات کشاورزی، جلد اول، ص ۹۳، در نامهٔ والدهٔ خواجه ابراهیم سفیر بلخ در مسکو گفته می شود که پس از آنکه چشمان امام قلی خان بینایی خویش را از دست داد، یلنگتوش بی و سایر امرأ بخاری ندر محمد خان را از بلخ خواسته بر سریر اقتدار بخارا نشاندند (منابع و مدارک در خصوص تاریخ مردم ازبیک، تاجیک و ترکمن، ص ۳۰٤ سند ۱۰) .

۱۸۵ – بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۲۲ ب – ۲۳۰ آ، ۲٦۹ آ .

۱۸٦ – تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۳ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۸۷ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹٤ .

۱۸۸ – عبدالرحیموف، رسالهٔ مناسبات کشاورزی، جلد اول، ص ۱۱۷ .

۱۸۹ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۵ .

۱۹۰ – همانجا، ص ۹٦ .

۱۹۱ – همانجا، ص ۹۷، مقابله شود : سبحانقلی نامه، نسخهٔ خطی مربوط به یک گنجینهٔ شخصی، ورق ٦۳ آ – ٦۳ ب.

۱۹۲ – لطایف الاخبار، ورق ٦ آ.

۱۹۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۷؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱٤٤ آ؛ سینهه و بنیرجی، تاریخ هند، ص ۲٤٦؛ تاریخ هند در قرون وسطی، ص ٤۷۵ – ٤۷٦ بگواهی مؤلف « تاریخ قپچاق خانی » ورق ۱۱۳ ب، و پس از آن خود شاه جهان با قوای اصلی خویش بحرکت افتاد و در کابل توقف نمود.

۱۹٤ – سینهه بنیرجی، تاریخ هند، ص ۲٤٦ همچنان نگاه : تاریخ هند در قرون وسطی، ص ٤۷٦ .

۱۹۵ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۸ . تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱٤ آ . مزید بر آن خسرو سلطان توسط مراد بخش متوقف و به هند فرستاده شده بود و نامبرده متباقی عمر خویش را در غربت به سر برد.

۱۹٦ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۸، ۹۹ .

۱۹۷ – تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۳ ب – ۱۱٤ آ .

۱۹۸ – بار الاغ، تقریباً برابر به ۲۵۰ تا ۳۰۰ کیلوگرام است .

۱۹۹ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۰ .

۲۰۰ – بروفق گواهی خوجم قلی بیک بلخی، که در باره این وقایع معلومات بسنده در اختیار خویش دارد، مراد بخش، بهادر خان افغان را در بلخ و رستم خان دیکانی را در میمنه و شادی خان را در اندخود ابقأ نمود، تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱٤ آ.

۲۰۱ – تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۵ آ .

۲۰۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۰؛ تاریخ هند در قرون وسطی، ص ٤۷٦ .

۲۰۳ – ریو، ص ۷٦، سند ۳۲ .

۲۰٤ – تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۵ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۰۵ – تاریخ مقیم خانی، ۱۰۰؛ تاریخ جمهوریت اوزبیکستان . جلد اول، ص ۵۵۸ .

۲۰٦ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۰ – ۱۰۱؛ سینهه بنیرجی، تاریخ هند، ص ۲٤٦؛ عبدالرحیموف رسالهٔ مناسبات کشاورزی جلد اول، ۱۲۰ .

۲۰۷ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۱؛ عبدالرحیموف، رسالهٔ مناسبات کشاورزی جلد اول، ص ۱۲۰ – ۱۲۱ .

۲۰۸ – همانجا، ص ۹۹ .

۲۰۹ – ریو، ص ۷۵، سند ۳۲ .

۲۱۰ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۱؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۵ آ. او تا عربستان رسیده نتوانسته و در سمنان فوت گردید .

۲۱۱ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۲؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۵ ب .

۲۱۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۲ .

۲۱۳ – تاریخ اوزبیکستان، جلد اول، ص ۵۵۳.

۲۱٤ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۳ .

۲۱۵ – همانجا، ص ۱۰٤: شجرهٔ ترک و مغول، ورق ۲۱۵ ب، ۲۱۹ ب؛ تاریخ اوزبیکستان. جلد اول، ص ٦۰۱ .

۲۱٦ – بروفق گواهی محمد امین (محیط التواریخ، ورق ۸٤ آ). ۲۱ شعبان ۱۰۹۲ هجری / هفتم سپتامبر سال ۱٦۸۱ م.

۲۱۷ – دستورالملوک، ص ۷۷ – ۸۵؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰٤؛ عبدالرحیموف رسالهٔ مناسبات کشاورزی جلد اول،ص ۱۲۱ – ۱۲۲ .

۲۱۸ – دستورالعمل به پازوخین ها، ص ٤۷ – ٦۰؛ همچنان نگاه : تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱٦؛ عبدالرحیموف، رسالهٔ مناسبات کشاورزی، جلد اول ۱۲۲ – ۱۲۳ .

۲۱۹ – دستورالعمل به پاوزخین ها، ص ٦۰ .

۲۲۰ – مواد و مدارک تاریخ ازبیک تاجیک و ترکمن، ص ۲۲۷ سند ۸۹؛ ریو، ص ۳۲۱ سند ۱۲٦.

۲۲۱ – تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ۱۳۱ ب – ۱۳۲ آ، ۱٤۲ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲٤ – ۱۲۵ (اینجا ۱۰۹۲ هجری / ۱٦۸۱ م.)؛ دستورالملوک، ص ۸۸ – ۱۱۳؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱٦ آ، (اینجا ٦ شوال ۱۰۹٤ هجری / ۲۳ سپتامبر ۱٦۸۳، که از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صحت و دقت بر خوردار نیست) .

۲۲۲ – دستورالملوک، ص ۸۵ .

۲۲۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۱۸ .

۲۲٤ – همانجا، ص ۱۱۹، ۱۲۰ انتقال اقتدار به موصوف در نهم جمادی الاول سال ۱۰۹٤ / سوم ماه می ۱٦۸۳ صورت پذیرفت .

۲۲۵ – تاریخ مقیم خانی، ۱۲۲ .

۲۲٦ – در غرب قندز موقعیت دارد قته غان و بدخشان، ص ۵۳ .

۲۲۷ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲۳ . بیات قرا مدت دو تا سه سال دیگر در ساحهٔ تالقان (تخارستان) به اقتدار می زیست و در سال ۱٦۸۷ تا ۱٦۸۸ توسط محمود بی قته غان از صحنهٔ هستی زوده شده، همانجا، ص۱۳٦ تا ۱۳۹ اما بروفق گواهی « دستورالملوک » (ص ۹۵، ۱۰۲) بهار سال ۱۰۹۷ هجری / نوامبر – دسامبر ۱٦۸۵. از طرف محمود بی قته غان سرکوب گردیده بود .

۲۲۸ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲۷ اشتباهاً به ۱۰۹۱ هجری / ۱٦۸۰ – ۱٦۸۱. ضبط گردیده است . اما در « دستورالملوک »، ص ۹۵ در زمستان سال ۱۰۹۷ هجری و اندکی پایینتر آن یعنی در ص ۱۱۵ بطور دقیق یعنی در ماه قوس که با ماه نوامبر سال ۱٦۸٦. تطابقت می نماید نشان داده شده است .

۲۲۹ – دستورالملوک، ص ۱۰۱ – ۱۰۲ .

۲۳۰ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲٤، مقابله شود: دستورالملوک، ص ۹٦ .

۲۳۱ – دستورالملوک، ص ۱۱٤؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲٤ .

۲۳۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲٤ – ۱۲۵ .

۲۳۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲۷؛ دستورالملوک، ص ۱۱٤ – ۱۱۷ خان آباد بمسافت یک رباط (۲٤۰ – ۲۵۰ کیلو متر) بطرف شرق بلخ قرار گرفته است؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٦۰ ب – ۲٦۱ ب.

۲۳٤ – دستورالملوک، ص ۱۱۹ .

۲۳۵ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲۸ .

۲۳٦ – دستورالملوک، ص ۱۱۸ .

۲۳۷ – دستورالملوک، ص ۱۱۸؛ محیط التواریخ، نسخهٔ خطی شماره ۸۳۵ انستیتوت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان ورق ۱۲۹ آ .

۲۳۸ – دستورالملوک، ص ۱۱۹ – ۱۲۰؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲۸؛ محیط التواریخ، ورق ۱۳۱ آ در اینجا از جانبی تهاجم بر بالای بلخ و هم اوضاع و اتمسفیر که کشته شدن صدیق محمد در آن تحقق پذیرفت حاوی یک سلسله جزئیات می باشند .

۲۳۹ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۳۰؛ دستورالملوک، ص ۱۲۱ .

۲٤۰ – تاریخ مقیم خانی، ۱٤٥ .

۲٤۱ – همانجا، ص ۱٥۳ تا ۱٥٤ .

۲٤۲ – قته غان و بدخشان، ٦۰؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۳۷ – ۱۳۸ .

۲٤۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۳۸ .

۲٤٤ – همانجا .

۲٤٥ – همانجا، ص ۱۳۸ – ۱۳۹ همچنان نگاه کنید : عبدالرحیموف رسالهٔ مناسبات کشاورزی جلد اول، ص ۱۲٥ .

۲٤٦ – دستورالملوک، ص ۱۲٦ – ۱۳۳ .

۲٤۷ – و.و. رشیتوف، مسئله اصطلاح واژهٔ « کورام » و کورامی ها، ص ۱۸ – ۲۳؛ فیضی ازبیک های کورام، تاشکند ۱۹٦٤ (رساله دفاعیه کاندیدای علوم) .

۲٤۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۱۹ آ .

۲٤۹ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱٥۹ – ۱٦۰ .

۲٥۰ – استدلال بر واقعیت وفق نداشت زیرا که : (محمد مقیم سلطان پسر اسکندر سطان است و نوهٔ سبحانقلی خان در سال ۱۰۹۰ هجری / ۱٦۷۹. متولد گردیده است و در همین سال بسن شانزده سالگی رسیده بود (تاریخ مقیم خانی، ص ۱۱۷) .

۲٥۱ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱٦۰، در اینجا او را پسر خواجه عبدالولی پارسا که بیشتر بنام پادشاه خواجه معروف است (ص ۱٦۱) . بروفق گواهی منبع دیگر نامبرده از اخلاف مخدوم اعظم کاسانی است و برادر خواجه هاشم معروف است که پیر امام قلی خان و سبحانقلی بود (بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱٤۳ آ، ۲۱۷ ب) .

۲٥۲ – محیط التواریخ، ورق ۱٥۰ آ – ۱٥۰ ب .

۲٥۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱٦۱ .

۲٥٤ – همانجا .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۵۵ – تاریخ مقیم خانی، ١٦٥ – ١٦٨؛ محیط التواریخ، ورق ۱۵۲ ب، بروفق گواهی منابع اولیه، ص ١٦٨، او در جمادی الاول سال ۱۱۰۹ هجری / پانزدهم نوامبر سال ١٦٩٧. بر سریر اقتدار بلخ تکیه زد .

۲۵٦ – عبیدالله نامه، ص ۹۹ .

۲۵۷ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۷۰ – ۱۷۳ .

۲۵۸ – عبیدالله نامه، ص ۹۹ – ۱۰۰ .

ختم فصل دوم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فصل سوم

۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٦۰ ب (در چاپ اوزبیکی، ص ۱۳۰)؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۷۲ ب، ۱۸۲ الف، ۱۸۸ ب، ۱۹۱ آ، ۲۲۱ آ، ۲۳۷ ب، ۲٦۲ ب، ۲٦٤ آ، ۲۷۳ آ.

۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، معلومات در بارهٔ آنان در تمام این اثر پراگنده است .

۳ – همانجا، ورق ۱۸٤ ب، ۲۹۰ ب، ۲۹۷ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱٦۰ – ۱٦۱؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۲۱ ب – ۱۲۲ آ وغیره . در اثر ابوالفضل علاّمی (تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۹۸ ب، ۱۰٦ ب، ۱۰۷ آ؛ جلد دوم، ورق ٦۱ ب) افزون بر قبایل کوچی که در حوالی اندراب، کاهمرد و ساحات همجوار آن بحال کوچی می زیستند، قبایل توق بی و قبایل که شمارش آن گذشت، نیز می زیستند.

٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۲ ب .

۵ – ایوانوف، مقالهٔ در بارهٔ تاریخ آسیای میانه، ص ۵۰ .

٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٦۲ آ .

۷ – همانجا، ورق ۲۱۳ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۸ – در این باره مفصلاً نگاه : احمدوف . دولت ازبیکان کوچی، ص ۸۱ .

۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤٤ ب، ۱۷۲ آ، ۱۷۲ ب، ۲۰۳ آ، ۲۰۳، ۲۱۳ آ، ۲۱۳ ب وغیره .

۱۰ – مفصلاً نگاه : احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۸۳ – ۸۵، ۱۱۰ – ۱۱۲ .

۱۱ – پیتروشیفسکووا، زمینداری و مناسبات کشاورزی، ص ۳۰ .

۱۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۸۸ آ، ۱۸۹ ب .

۱۳ – اثر مارکس و انگلس، ایده لوژی آلمانی، جلد سوم، ص ۲۱ .

۱٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۲۲ ب – ۲۲۳ آ، در باره سایر تهاجمات کوچی های بلخ در اطراف مناطق هرات، فراه و سیستان، نگاه کنید : بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۷٤۱۸، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۳۳۳ ب تا ۳۳٤ ب .

۱۵ – احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۸٤ .

۱٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۳۱ آ .

۱۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹ آ، ۱٤٤ ب، ۱٦۲ آ، ۱۷۲ ب، ۲۰۳ ب، ۲۱۳ ب وغیره .

۱۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۳ ب .

۱۹ – مهمان نامهٔ بخارا، ورق ۱٤۳ ب، بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۲ آ؛ احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۸۵ .

۲۰ – زبدة الآثر، ورق ٤٦۷ ب؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۸ آ تا ۱۸۸ ب؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲۲ – ۱۲۳ – ۱۳۹، ۱٦۰ – ۲۰۲؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۲ آ، ۱۱۵ آ؛ عبیدالله نامه، ص ۱۳۸ – ۱۳۹؛ تاریخ عالم آرای عباسی، مجلد دوم، ص ٤٤، ٤٦، ٤۳٤، ۵۲۳ .

۲۱ – نامهٔ عالم آرای نادری، مجلد دوم، ص ۱۵۳ آ.

۲۲ – کشاورزی افغانستان، ورق ۱۹۲۹ .

۲۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱۵ ب، ۲۱٦ آ .

۲٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی. سند ۸۸، ورق ٤۲۷ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۵ – اثرمارکس و انگلس، متصرفات بریتانیا در هند، جلد نهم، ص ۱۳۲؛ همو : انتقاد از اقتصاد سیاسی جلد ۲۳، ص ۵۲۲ – ۵۲۳ . نامهٔ کارل مارکس از ششم جون سال ۱۸۵۳، جلد ۲۸، ص ۲۲۱ .

۲۶ – اطلاعات در این باره در بخش جغرافیایی در تمام اثر پراگنده است، نگاه : بحرالاسرار، محمود بن امیر ولی .

۲۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۹٤ ب، ۲۰۸ آ، مقابله شود. : کشاورزی افغانستان، ص ۳۸۹ تا ۳۹۱ و متعاقب آن .

۲۸ – محمود بن امیر ولی، بحرالاسرار، ص ۱۵ – ۸۸ .

۲۹ – همانجا .

۳۰ – کرون، سکهٔ نقره ای انگلیسی که یک کرون برابر است با پنج شلینگ .

۳۱ – بیرونی، تاریخ تحولات سیاسی اخیر، ص ۲۱۹، ۲۲۰ .

۳۲ – محمود بن امیر ولی، بحرالاسرار، ص ۱۵ – ۸۸ .

۳۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲ انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹ آ، ۱۲۹ ب، ۱٤۲ ب، ۱۷۲ ب، ۲۰۰ ب وغیره .

۳٤ – محمود بن امیر ولی، بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰٦ ب، صرف یک بار در باره سرّاج خانه بلخ یاد آوری شده است .

۳۵ – تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۵ آ؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۵۸ ب، ۲۱۵ آ، ۲۲٦ ب، کارخانجات، ۲۸۰ آ وغیره .

۳٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۸۰ آ، ۳۰٦ ب .

۳۷ – « آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی »، کارت شماره ۱۰٦، چاپ ۲، ورق سوم، همچنان نگاه : « نامه های آسیایی »، اپریل سال ۱۸۲٦. ص ۲۲٦ : « ... او ساحهٔ بلخ – ب. احمدوف) بویژه دارای ابریشم فراوان بوده که از آن پارچه های بسیار خوب بافته می شود ... » .

۳۸ – گزارش در بارهٔ پژوهش میرزا، ص ۱۵٤، ٤٤۲ .

۳۹ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ص ۱۲٤ .

٤۰ – محمود بن امیر ولی بحرالاسرار، ص ۹۱ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۴۱ – همانجا، ص ۱۵ – ۱۰۰؛ عجایب الطبقات، ورق ۲۳۱ آ – ۲۳۳ آ . و اما این معادن مثلاً طلا، نقره، قلع، آهن و مس ختلان و از معادن بدخشان معدن نقره و آهن آن در قرن هفدهم میلادی استخراج نمی شدند .

۴۲ – بحرالاسرار، ص ۸۷ .

۴۳ – همانجا .

۴۴ – کتاب المسالک و الممالک، ب.گ.آ. جلد ششم، ص ۱۷۸ – ۱۸۱ .

۴۵ – لوگوفیت، در مرز های آسیای میانه، جلد سوم، ص ۵۷ .

۴۶ – راجع به وضعیت فعلی شماری از مناطق شهر ها در آسیای میانه . نگاه : « اطلاع نامه، اخبار آسیایی » جلد ششم، ۱۸۲۶ م. ص ۲۲۹ .

۴۷ – مفصلاً نگاه : ص ۴۳۸ – ۴۸۱ ، ...

۴۸ – عبدالرحیموف، مقاله (رساله، گزارش) مناسبات کشاورزی، جلد دوم، ص ۱۴ – ۲۲

۴۹ – الرساله فی تحقیق اراضی العشریه و الخراجیه، نسخهٔ شماره ۴۹۷۶ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۶۹ آ (ادامه – رسالهٔ حبیبیه)

۵۰ – اثر کارل مارکس...، جلد ۳، ف. انگلس جلد ۲۵، بخش دوم، ص ۳۵۴ .

۵۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱۸ آ – ۲۲۳ آ، ۲۷۲ آ، ۲۷۵ آ – ۲۷۵ ب – ۲۷۸ آ – ۲۸۶ ب .

۵۲ – « آرشیف مرکزی دولتی تاریخی اوزبیکستان » کارت شماره ۳۲۳، سند ۱۲۹۳، که ترجمهٔ روسی آن از نسخهٔ اصلی آن در سال ۱۹۶۰ توسط ا.د. داویدوف به چاپ رسیده است (یقیناً مدرسهٔ سبحانقلی خان در بلخ معلومات مختصر انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، ۳۷، ۱۹۶۰ . ص ۸۲ – ۱۲۸ .

۵۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱۵ ب .

۵۴ – محمود بن امیر ولی، بحرالاسرار، ص ۳۶ .

۵۵ – همانجا، ص ۲۱، ۴۶، ۴۸، ۹۱ وغیره .

۵۶ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۲۹؛ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹۲ آ – ۱۹۲ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۵۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱۵ آ، ۲۷۹ ب – ۲۸۰ آ، ۳۰۶ ب .

۵۸ – همانجا، ورق ۲۲۶ ب .

۵۹ – سیمیونوف، مهمان نامه، ص ۱٤٤ .

٦۰ – ویلدانوف، نسخهٔ اصلی مهمان نامهٔ بخارا؛ یاداشت های کتبی مشرق زمین؛ تاریخ و پژوهش زبان ادبیات، لهجه و کلتور (فولکلور) سالنامهٔ ۱۹٦۸، ص ٤۳ .

٦۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱٤ ب .

٦۲ – لوگوفیت، مرز های آسیای میانه جلد سوم، ص ۵۷ .

٦۳ – محمود بن امیر ولی بحرالاسرار، ص ٤۷ .

٦٤ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۵۸ – ۱۵۹ .

٦۵ – چنین بود در قرن نوزدهم میلادی؛ لوگوفیت، در مرز های آسیای میانه جلد سوم، ص ۵۷؛ یاداشت ها، ص ٤٤٤ .

٦٦ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹٤ .

٦۷ – ۵۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٤۱ ب – ۲٤۲ ب، ۲۵٤ ب – ۲۵۵ .

٦۸ – همانجا، ورق ۳۰۵ آ .

٦۹ – در بارهٔ پیدایش آن و طینت اجتماعی آن نگاه : ذخودیر، ب. ن. تاریخ مشرق قرون وسطایی، ص ۹۲ تا ۹۳؛ یاکوبوفسکی، جامعهٔ فئودالی آسیای میانه، ص ۲٦؛ پطروشیفسکی زمینداری و مناسبات کشاورزی در ایران، ص ۲۵٦ تا ۲۵۹ .

۷۰ – در بارهٔ آن مفصلاً نگاه: بیره زین، مقاله، ساختار داخلی اولوس جوجی ها انتشارات شعبهٔ خاور انجمن باستان شناسان امپراتوری روسیه، جلد هشتم، ص ٤۲۸؛ یاکوبوفسکی، تیمور، ص ٦٦ – ٦۷؛ بیلی نیسکی، نگاهی به تاریخ مالکیت فئودالی زمین در آسیای میانه و ایران مؤرخ ۱۹٤۱ میلادی شماره ٤۵، گردلیفسکی، دولت سلجوقیان آسیای صغیر جلد اول، ص ۹۸؛ ذخودیر . ب. ن، تاریخ مشرق قرون وسطی، ص ۱۱۷ – ۱۱۸؛ پطروشیفسکی تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان، ص ۱٤۵ تا ۱۷۸؛ ایوانوف، ملکیت مشایخ جویباری، ص ۲۳، ۲۵، ۲۸، ...

۷۱ – پطروشیفسکی، نگاهی به گذشتهٔ مفهوم سیورغال، خاور شناسی شوروی، جلد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ششم ۱۹٤۹؛ همو : مقالهٔ تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان، ص ۱٤٥ – ۱۸۳؛ زمین دارای و مناسبات کشاورزی در ایران قرنهای ۱۳ – ۱٤ میلادی، ص ۲۷۲ تا ۲۷٤ .

۷۲ – همو : مقاله در بارهٔ تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان، ص ۱٥۸ – ۱۷۱؛ عبدالرحیموف، مقاله های مناسبات کشاورزی جلد دوم، ص ۱۰۱ .

۷۳ – عبدالرحیموف، مقاله های مناسبات کشاورزی جلد دوم، ص ۱۱۲ – ۱۱۳ .

۷٤ – همانجا، ص ۱۱٤ – ۱۲۰ .

۷٥ – همانجا، ص ۱۱۸ .

۷٦ – همانجا، ص ۱۲۱ .

۷۷ – رساله حبیبیه، ورق ٦۷ آ .

۷۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۹٥ ب، در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۱۸۸ .

۷۹ – عبیدالله نامه، ص ۲۲٥ .

۸۰ – دستورالعمل برای پازوخین ها، ص ٦۱ .

۸۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ص ٦۰ آ (چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱۸۹) .

۸۲ – همانجا، ورق ۱٤۷ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۹٦) .

۸۳ – همانجا، ورق ۹۳ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۷٦) .

۸٤ – همانجا، ورق ۹۳ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۲۲۷) .

۸٥ – همانجا، ورق ۲۳۸ ب، ۲۷۷ آ .

۸٦ – همانجا، ورق ٤۳۸ آ .

۸۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۳۸ ب – ٤٤۰ آ .

۸۸ – عبیدالله نامه، ص ۱۰۲ .

۸۹ – تاریخ اکبر شاهی، جلد دوم، ورق ۲۰٦ آ، ۲٦۳ ب، ۲۷۱ ب، ۲۸۳ آ .

۹۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۱ ب .

۹۱ – همانجا، ورق ۳٥٤ آ، ۳٥٥ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۹۲ – رسالهٔ حبیبیه، ورق ٦٧ ب .

۹۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ١٦٥ ب .

۹٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۲۰ آ، ۲۲۲ آ، ۲٦۳ آ و ب، ۲۹٦ ب، ۲۹۹، ۳۰۳ ب .

۹۵ – همانجا، ورق ۲۹۰ ب .

۹٦ – ریو، ص ۸۱ .

۹۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۱ ب .

۹۸ – عبدالرحیموف،مقالهٔ مناسبات کشاورزی، جلد دوم، ص ۱۰۲ .

۹۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۲ آ .

۱۰۰ – ویاتکین، راجع به اوقاف ساحهٔ سمرقند « دفترچهٔ رهنمای ساحهٔ سمرقند »، چاپ دهم، ص ۹۵ – ۱۰۷؛ پطروشیفسکی، زمینداری و مناسبات کشاورزی، ص ۲٤۷ – ۲۵۱؛ عبدالرحیموف، مقاله های مناسبات کشاورزی، جلد دوم، ص ٦۳ – ۷۸ .

۱۰۱ – مفصلاً نگاه : حفیظ نور محمد کوهگدای، تاریخ مزار شریف، پشاور (؟)، ص ۷۰ – ۱۲۰ .

۱۰۲ – یحیی ابن زین العابدین (ابن زید .مترجم) ابن حسین ابن علی ابن ابو طالب که در زمان خویش نهضت تشیع را در خراسان رهبری می نمود و با سولام (؟ .م.) ابن اهوز یکی از هواداران عبدالرحمن ابن مسلم که بیشتر بنام ابو مسلم معروف است در گیر شد (تاریخ طبری، جلد دوم، ص ۱۷۷۰ – ۱۷۷۲) . این وقایع در روز جمعه ماه شعبان سال ۱۲۵ هجری / ۷٤۳. در روستای ارغوی که در یک و نیم کیلومتری بطرف شرق سرپل فعلی واقع گردیده است بوقوع پیوسته . (نگاه : پژوهش عبدالحی حبیبی « طبقات ناصری » جلد دوم، ص ۳۸۷ – ۳۸۹ . راجع به مرقد یحیی ابن زید واقع در سرپل نگاه : واحدی، مدافعین حضرت یحیی ابن زید، ص ۲۷ .

۱۰۳ – نام اصلی اش طوریکه صوفی جان اندخویی از روی نوشته های لوحهٔ سنگی که در بالای مرقدش ثبت نموده است قرار آتی است، محمد حسن ابن حسین (تاریخچهٔ اندخوی)، ص ۱۰) می باشد .

۱۰٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱٤ ب .

۱۰۵ – دویدوف، مدرسهٔ معروف سبحانقلی خان در بلخ، ص ۱۱٤، ۱۲٦ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۰۶ – عجایب المقدور، قاهره، ص ۱۵؛ بارتولد، اولوغ بیگ و عصر وی، ص ۴۳ .

۱۰۷ – روضات الجنّات، بخش اول، ص ۱۷۱ .

۱۰۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۲۹ ب .

۱۰۹ – مفصلاً نگاه : پطروشیفسکی، زمین داری و مناسبات کشاورزی، ص ۲۷۵؛ احمدوف . دولت ازبیکان کوچی، ص ۹۰ – ۹۱ و متعاقب .

۱۱۰ – مهمان نامهٔ بخارا، ورق ۳۲ ب، ۱۱۰ ب؛ احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۸۶، ۹۰ – ۹۱.

۱۱۱ – مهمان نامهٔ بخارا، ورق ۱۱۰ ب، ۱۴۸ ب .

۱۱۲ – پلانوکارپین، تاریخ مغول ها، ص ۲۳ – ۲۴.

۱۱۳ – در بارهٔ نظم و ترتیب کوچیدن ها نگاه : احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۸۹ – ۹۰ . در میان کوچیان افغانستان شمالی کلاً به استثنای صحرا ها و نیمه صحرا ها شکل « صعودی » کوچیدن ها (یعنی از قشلاق ها بدرهٔ های کوهی و بالآخره در چراگاه های ارتفاعات بلند و عکس آن) مسلط بوده است .

۱۱۴ – در این باره مفصلاً نگاه : احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۹۴ – ۹۸؛ عبدالرحیموف، مقاله های مناسبات کشاورزی، جلد دوم، ص ۸۱، ۱۷۸ .

۱۱۵ – اثر کاپیتال، کارل مارکس، جلد سوم؛ اثر مارکس و انگلس جلد ۲۵، ص ۳۵۹ – ۳۶۰ .

۱۱۶ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۲۷ آ؛ روضة الرضوان، ورق ۳۲۵ ب، ۴۷۷ آ. ۴۷۹ ب، ۲۷۷ آ، ۲۹۱ آ؛ داویدوف، مدرسهٔ معروف سبحانقلی خان در بلخ، ص ۱۰۷، ۱۲۶ .

۱۱۷ – داویدوف، مدرسهٔ معروف سبحانقلی خان در بلخ، ص ۱۰۷، ۱۲۶؛ روضة الرضوان، ورق ۳۱۵ ب، ۳۲۵ ب .

۱۱۸ – روضة الرضوان، ورق ۳۱۵ ب .

۱۱۹ – پطروشیفسکی، زمین داری و مناسبات کشاورزی، ص ۳۷۴ – ۳۷۵ .

۱۲۰ – در بارهٔ منابع شکل گیری و بوجود آمدن « ده یک » نگاه : عبدالرحیموف، مقالهٔ مناسبات کشاورزی، جلد دوم، ص ۵۲ – ۵۶ .

۱۲۱ – روضة الرضوان، ورق ۱۴۴ آ؛ تاریخچهٔ اندخوی، ص ۱۱ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۲۲ – مفصلاً نگاه : احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۹٤ .

۱۲۳ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲٤۲ آ؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۱۲ ب، ۲۱۳ آ؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۱آ، ۲۰۹ آ، ۲۷۷ آ؛ پطروشیفسکی، زمین داری و مناسبات کشاورزی، ص ۳۸٦ – ۳۸۷ .

۱۲٤ – پطروشیفسکی، زمین داری و مناسبات کشاورزی، ص ۳۸٦ .

۱۲۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲٤۲ آ، ۲۵۷ آ، ۲۷۷ آ، ۲۷۹ ب، ۳۱۸ آ، ۳۲٦ ب، ۳۳۱ ب؛ روضة الرضوان، ورق ۲۸۵ ب، ۳۰٤ ب، ۳۰۸ ب، ۳۱۵ ب، ۳۱٦ آ – ۳۱٦ ب، ۳۲۵ ب، ٤۱٤ آ – ٤۱٤ ب، ٤۷۷ آ – ٤۷۹ آ وغیره؛ بحرلاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۵۳ آ، ۷۱ ب، ۱۰۰ ب، ۱۰۲ آ، ۲۱۵ ب، ۲۲۰ آ، ۲۲٤ آ، ۲۵۳ ب، وغیره .

۱۲٦ – مفصلاً نگاه : پطروشیفسکی، زمین داری و مناسبات کشاورزی، ص ۳۸۲ – ۳۸۷ .

۱۲۷ – محمد صالح، شیبانی نامه، ص ۷۵ – ۸۳؛ مهمان نامهٔ بخارا، ورق ٦۹ آ .

۱۲۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی، ورق ۲۵۷ ب .

۱۲۹ – روضة الرضوان، ورق ۳۲۵ ب .

۱۳۰ – بحرالاسرار، کتابخانهٔ دیوان هند، ۲٤٤ آ .

۱۳۱ – محمد صالح، شیبانی نامه، ص ۸۸؛ مهمان نامهٔ بخارا، ورق ٦۹ آ؛ روضة الرضوان، ورق ۳۰۸ ب .

۱۳۲ – بحرالاسرار، کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٦۰ ب .

۱۳۳ – بگواهی محمد حیدر (تاریخ رشیدی، ورق ۳۵ ب)، تعداد آنان به سه هزار نفر افزایش یافت .

۱۳٤ – پطروشیفسکی، زمینداری و مناسبات کشاورزی، ص ۳۹٤، مقابله شود: احمدوف. بیگار « دایرة المعارف اوزبیکستان »، جلد دوم، ص ۱۱۷.

۱۳۵ – رشحات، ص ۲۲۸؛ عبدالرحیموف، زمینداری و مناسبات کشاورزی در خان نشینی بخارا، جلد دوم، ص ۱۹۱ – ۱۹۲ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۳٦ – روضة الرضوان، ورق ۳۰٤ ب، ۳۱٦ آ – ۳۱٦ ب .

۱۳۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱۵ ب .

۱۳۸ – پطروشیفسکی، زمینداری و مناسبات کشاورزی، ص ۳۹۲؛ احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۹٦ – ۹۸ .

۱۳۹ – روضة الرضوان، ورق ۳۱۵ ب .

۱٤۰ – علی زاده، نگاهی به تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان ...، جلد اول، ص ۳۹۳ – ۳۹٤ .

۱٤۱ – عبدالرحیموف، مقالات مناسبات کشاورزی، جلد دوم، ص ۱۸۳ – ۱۸۹ .

۱٤۲ – دو سوم این رسالهٔ بزبان روسی ترجمه شده که توسط ا. ا. سیمیونوف در سال ۱۹٤۳ میلادی به طبع رسیده است . (مهمان نامهٔ بخارا، خاور شناسی شوروی. جلد پنجم، ص ۱۳۷ – ۱۵۳) و ترجمهٔ مکمل آن توسط ا.ب. ویلدانوف به انجام رسیده است و توسط او به چاپ آماده گردیده است. همچنان نگاه: مقالهٔ او را راجع به « نسخهٔ اصلی رسالهٔ بخارا در بارهٔ رتب و مقام ها » « یاداشت های کتبی خاور زمین پژوهش تاریخ زبان و ادبیات و لهجه و کلتور (فیلولوژی) » سالنامه ۱۹٦۸ میلادی ص ٤۰ – ٦۷ .

۱٤۳ – در نیمهٔ نخست قرن شانزدهم میلادی و از سالهای هشتاد قرن شانزدهم میلادی بلخ مستقل بوده و دوران های علیحده قرن هفدهم و نیمهٔ نخست قرن هجدهم میلادی نگاه : فصل دوم همین اثر پژوهش موجود را .

۱٤٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۳۰ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول ص ۱۱۰)، ۳۰۸ ب، ۳۲۹ آ؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۰۵ ب، ۱۱۱ ب وغیره .

۱٤۵ – روضة الرضوان، ورق ٤۹۹ ب؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۱ ب : « قوغول خانی که معنی وارث را می دهد » .

۱٤٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۵۱ ب، ۲۵۲ آ، ۲۵۲ ب، ۲۵۳ آ، ۲٦٦ وغیره .

۱٤۷ – نگاه : و.ا.لنین در بارهٔ دولت .و. ا. لنین. کلیات اثر، جلد ۳۹، ص ۷۵ .

۱٤۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹۸ آ، ۲۸۲ آ، ۲۸۳ ب، ۲۸٤ آ، ۳۰۲ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۴۹ – همانجا، ورق ۲۷۷ ب : « عادات و رسوم قورولتای و چنغی نظم و نسق مقرره همان زمان بحساب می آمد » .

۱۵۰ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۱۰۵، ۳۱۲، ۳۱٤، ۳۳۱، ۳۵۹؛ مکارم الاخلاق ورق ۷۵ ب .

۱۵۱ – عبدالله نامه نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۷٤ ب .

۱۵۲ – تاریخ مسعودی، ص ۹٦۰ .

۱۵۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰۵ آ .

۱۵٤ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۹ .

۱۵۵ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰۵ آ .

۱۵٦ – بارتولد، تشریفات (سلسلهٔ مراتب) جلد دوم، بخش دوم، ص ۳۹۰ – ۳۹۹ .

۱۵۷ – همانجا، ص ۳۹۰ (متن فارسی)، ص ۳۹٤ (ترجمهٔ روسی) .

۱۵۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۸٦ ب .

۱۵۹ – همانجا، ورق ۲۸٦ ب – ۲۸۷ ب .

۱٦۰ – تاریخ ابولفیض خانی، ص ٤۱ .

۱٦۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲٤۳ آ، ۲٤۵ آ، ۲٦۰ ب وغیره .

۱٦۲ – همانجا، ورق ۲٤۵ آ، ۲۵۸ ب – ۲۵۹ آ، ۲٦۰ ب وغیره.

۱٦۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۸۵ ب .

۱٦٤ – همانجا، ورق ۲۸۷ ب .

۱٦۵ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۰ .

۱٦٦ – تاریخ ابوالفیض خانی، ص ۱۱۱، ۱۲۸ .

۱٦۷ – در بارهٔ اولوس شیبانی مفصلاً نگاه : احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ٤۱ – ٤۸ وغیره .

۱٦۸ – در بارهٔ این دولت مفصلاً نگاه : احمدوف، دولت ازبیکان کوچی .

۱٦۹ – تاریخ گزیدهٔ نُصرت نامه، ورق ۹۵ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۷۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۳۳۱ آ، ب.

۱۷۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸٤ آ .

۱۷۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۳۳۱ آ، ب.

۱۷۳ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ورق ۱۰۱ ب – ۱۰۲ آ .

۱۷٤ – همانجا، ورق ۱۰۸ ب، ۱۰۹ آ؛ تحفهٔ خانی، ورق ٥ آ، ٦ ب وغیره؛ تاریخ ابوالفیض خانی، ص ۸٤، ۹۹، ۱۰٤ وغیره .

۱۷٥ – بارتولد، تشریفات (سلسله مراتب)، ص ۳۹۰،(متن فارسی)، ص ۳۹٤ (ترجمهٔ روسی) .

۱۷٦ – گاهی اگر کدام کسی از فرمانروایان خارجی در این جا بصورت پناهندهٔ سیاسی بسر می برد، در آنصورت در مراسم تشریفات او را بالاتر از شیخ الاسلام جای می دادند (بارتولد، تشریفات، ص ۳۹۰ – ۳۹٤) .

۱۷۷ – همانجا، ص ۳۹۰ – ۳۹۱ (متن فارسی)، ص ۳۹٤ – ۳۹٥ (ترجمهٔ روسی) .

۱۷۸ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱۳۹ .

۱۷۹ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش چهارم، ص ۳٤۳ .

۱۸۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٥٥ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱۷٦، ۲۳۷، ۲٤۲) .

۱۸۱ – همانجا، ورق ۳۲٦ ب .

۱۸۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹۰ ب، ۲۰۷ ب، ۲۲٦ ب، ۲٤۲ آ، ۲٥۰ آ، ۲٥۹ آ، ۲٦۹ ب وغیره .

۱۸۳ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱۳۹ – ۱٤۰ .

۱۸٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱٥٥ آ – ۱٥٥ ب، ۲٤۲ آ .

۱۸٥ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۱ .

۱۸٦ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۳۰۳ .

۱۸۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۷٤ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۸۸ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۱ .

۱۸۹ – تاریخ سید راقم ۱٥٦ آ .

۱۹۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹۲ آ، ۲۰۷ ب .

۱۹۱ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۰ .

۱۹۲ – راجع به آن نگاه : عبدالله نامه، ورق ۲۰٦ ب – ۲۰۸ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۲٤۲ – ۲٤۷) .

۱۹۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱٥۳ ب – ۱٥٥ آ، ۲۹٤ آ – ۲۹٥ ب .

۱۹٤ – همانجا، ورق ۳٥۰ ب – ۳٥۱ آ .

۱۹٥ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۰ .

۱۹٦ – همانجا، ص ۱٤۰؛ عبیدالله نامه، ص ۲۹۸، تبصره و تحشیه سوم .

۱۹۷ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۳٤٥؛ جامع المقامات، ورق ۲۱۷ ب .

۱۹۸ – جامع المقامات، ورق ۲۱۷ ب – ۲۱۸ آ .

۱۹۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی شماره ۲۳۷۲، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۱۲ ب؛ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۸۹ ب – ۲۹۰ آ .

۲۰۰ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۳٤٥ .

۲۰۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۸۹ ب – ۲۹۰ ب .

۲۰۲ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۰ .

۲۰۳ – بارتولد، تشریفات، ص ۳۹٥ – ۳۹٦ .

۲۰٤ – عبیدالله نامه، ص ۸٥ – ۸۸، ۱۱٤، ۱۱٥، ۱٦۷ – ۱٦۹، ۲۰۰ – ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۹۲ وغیره .

۲۰٥ – همانجا، ص ٤۹، ٦۱ – ٦۲، ۸۳، ۱۳٥، ۱٥۹، ۱۸۱، ۲۲۳، ۲۷۷ وغیره .

۲۰٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۸٦ ب، ۱۹۲ آ، ۱۹٦ آ، ۲۰۲ آ، ۲۰۷ ب، ۲۱۸ آ، ۲۲۷ ب، ۲۲۹ ب، ۲۸۷ آ، ۲۸۰ آ، ۲۸۱ آ، ۲۸۲ ب، ۲۹۱ ب، ۲۹٦ آ، ۲۹۷ ب، ۳۰۱ ب، ۳۰۳ ب، ۳۰٤ ب، ۳۰٥ آ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۰۷ – همانجا، ورق ۳۰۱ ب، ۳۰۵ آ .

۲۰۸ – همانجا، ورق ۲۷۸ ب؛ « تمام امور پادشاهی بروفق نظریه و تصمیم او بمنصه عمل پیاده و تمام دشواریها با مشورت حل و فصل می گردید » .

۲۰۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱٦۲ ب؛ تاریخ عالم آرای عباسی جلد دوم، ص ٦۷۹؛ عبیدالله نامه ص ۱٤۳ .

۲۱۰ – عبیدالله نامه، ص ۱٤۳ .

۲۱۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۲ .

۲۱۲ – دستورالعمل برای پازوخین ها، ص ۵۰ .

۲۱۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰۵ آ .

۲۱٤ – همانجا، ورق ۳۰٤ ب .

۲۱۵ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۲ – ۱٤۳، تبصره و تحشیه ۲۲ .

۲۱٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۱۱ ب .

۲۱۷ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۲ .

۲۱۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٦۵ آ، ۲۳۲ ب؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۷ آ؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۵۹ ب، ۱۷٦ آ، ۲۰۷ ب، ۲۲۹ ب، ۲۳۲ آ وغیره؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۹۱، ۱۰۵، ۱۲٤ (بعد از نقیب)، ۱۲۵؛ عبیدالله نامه، ص ٤٤، ۱۳۰، ۱٤۲ وغیره .

۲۱۹ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۷ .

۲۲۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۳۲ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۳۰۷)؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۷۱ آ، ۸۰ ب، ۹۸ آ، ۱۹۳ ب؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۲٤؛ عبیدالله نامه، ص ٦۱ – ٦۲، ۱۲٤، ۱۹۳؛ تاریخ ابوالفیض خان، ص ۳۷ – ٤۰ .

۲۲۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۵ آ : « کرسی داد خواه – یکی از وسایل بزرگ نجات است » .

۲۲۲ – همانجا، ورق ۲٦۱ ب، ۲۷۱ ب – ۲۷۲ آ.

۲۲۳ – عبیدالله نامه، ص ۱۳ – ۱٤ .

۲۲٤ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۸ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۲۵ – تاریخ گزیدهٔ نُصرت نامه، ورق ۹۵ آ .

۲۲۶ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۳٦٤ .

۲۲۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲٤۷ ب .

۲۲۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۸۷ ب؛ تاریخ مقیم خانی، ص ٦۰؛ تاریخ سید راقم، ورق ۲٤٦ آ .

۲۲۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۵۵ آ، ۱٦۲ ب، ۱٦٤ آ .

۲۳۰ – اصحاب کبار و وارثان ارشد حضرت محمد (ص) چهارتن هر یک ابوبکر (رض)، عمر (رض)، عثمان (رض) و علی (رض) بوده است به احتمال اغلب این جا سخن در بارهٔ خواجهٔ جویبار یعنی مخدوم اعظم کاسانی و سید اعطا که نقش عظیمی را در حیات سیاسی کشور ایفأ می نمود بوده باشد .

۲۳۱ – بارتولد، تشریفات، ص ۳۹۱ (متن فارسی)، ۳۹۵ – ۳۹٦ (ترجمهٔ روسی) .

۲۳۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ۲۵۹، تحشیهٔ ۱۹٤ .

۲۳۳ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٦٦ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۰۸)؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٦۰ ب .

۲۳٤ – تواریخ گزیدهٔ نُصرت نامه، ورق ۸٦ ب، ۸۷ آ .

۲۳۵ – مهمان نامهٔ بخارا، ورق ٦۹ آ .

۲۳٦ – بارتولد، تشریفات، ص ۳۹۱ (متن فارسی)، ص ۳۹٦ (ترجمهٔ روسی) .

۲۳۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۵۳ آ – ۲۵۳ ب، ۲۵۵ آ .

۲۳۸ – بارتولد، تشریفات، ص ۳۹۱ (متن فارسی)، ص ۳۹٦ (ترجمهٔ روسی) .

۲۳۹ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۳۵ ب (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۷۰)؛ عبیدالله نامه، ص ٤٤ .

۲٤۰ – عبیدالله نامه، ص ۱۰۹؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۷٤ .

۲٤۱ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱۵۰ در گذشته در زمان زمامداری عبیدالله

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خان، موصوف تومان قراکول را اداره مینمود . (عبیدالله نامه، ص ۱۷۲) .

۲٤۲ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش چهارم، ص ٦٥؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٤۱ ب، ۳۰۲ ب؛ تاریخ عالم آرای عباسی جلد دوم، ص ۵۸۷ .

۲٤۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۵۳، موصوف تا سال ۱۷۰۲ تحت نام شاه نیاز در رأس ادارهٔ خوارزم قرار داشت . (تاریخ اوزبیکستان، جلد اول، ص ٦۰۲) .

۲٤٤ – عبیدالله نامه، ص ۷۳ – ۷۵، ۱۲٤ .

۲٤۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۵۳ آ، ۲۱۸ ب، ۲۳۲ ب (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۱۱۱، ۲۷۳، ۳۰۷)؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۸ آ، ۷۰ آ، ۱۷۱ آ، ۱۹۵ آ – ۱۹۵ ب، ۲۰۲ ب؛ عبیدالله نامه، ص ۷۲ – ۷۵، ۹۲، ۱۲٤، ۱۷۲ وغیره .

۲٤٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۷۱ آ .

۲٤۷ – بارتولد، تشریفات، ص ۳۹۱ (متن فارسی)، ص ۳۹٦ (ترجمهٔ روسی) .

۲٤۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۳۲ ب، (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۳۰۷) .

۲٤۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰۲ ب؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۱۵۳؛ عبیدالله نامه، ص ۲۰۵ .

۲۵۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٦۷ آ، ۱۹۰ ب، (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۱٤۵، ۲۰۳)؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۷۸ آ، ۲٤۰ آ، وغیره؛ عبیدالله نامه، ص ۸۰، ۹۰، ۱۰۵، ۱۹۳ وغیره؛ حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۲۸۳ .

۲۵۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰۲ آ .

۲۵۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۵٤ ب، ۵۸ ب، ٦۹ آ (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۱۷٤، ۱۸۵، ۲۱۵) .

۲۵۳ – تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ۳۸۱ – ۳۸۲ همچنان نگاه : تاریخ مقیم خانی، ص ٦۹ .

۲۵٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٤۱ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۵۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۳۸ ب، ۲۵۳ ب، همچنان نگاه : بارتولد، نسخهٔ اصلی مهمان نامهٔ بخارا، ورق ۹۵ آ، (متن فارسی)، ص ٤۳ (ترجمهٔ روسی) .

۲۵٦ – عبدالله نامه، ورق ۱۳۹ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۷۸) .

۲۵۷ – تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۲۳۷ ب .

۲۵۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹٤ آ، ۱٤۱ ب؛ عبیدالله نامه، ص ۱٤۸ .

۲۵۹ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۲۰۲ .

۲٦۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۸ آ، ۱۷۱ آ، ۱۷٤ ب، ۱۷۹ آ، ۱۹٤ آ؛ تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ۷۱۵ .

۲٦۱ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۲ .

۲٦۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۳۷ آ، ۱۸۰ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۷۳، ۱۷۷)، ۲٦۱ آ، ۲۹٦ ب، ۳۲۲ آ وغیره .

۲٦۳ – همانجا، ورق ۱۹۷ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۱۸) .

۲٦٤ – حبیب السیر، جلد سوم بخش سوم، ص ۲۸۳؛ « بعضی از منشی های تحریر در بارهٔ فرار جناحین چپ و راست، قشون ظفر نمون اطلاع حاصل کردند » قرار معلوم در اینجا منظور از منشی های تحریر لوا ها می باشند .

۲٦۵ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۸ ب، ۳۰۳ ب، مقابله شود : عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤۸ آ، ۲۰۸ ب، ۲۳۲ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۹۸، ۳۰۷)، ۲۷۰ آ، ۲۷۱ ب، ۲۷۲ آ .

۲٦٦ – بارتولد، تشریفات، ص ۳۹۱ (متن فارسی)، ص ۳۹٦ (ترجمهٔ روسی) .

۲٦۷ – عبدالرحیموف، مقالات راجع به مناسبات کشاورزی، جلد اول، ص ۸۲ .

۲٦۸ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۹ .

۲٦۹ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، ورق ۳۳۹ آ – ۳۳۹ ب .

۲۷۰ – ویلدانووا، نسخهٔ اصلی مهمان نامهٔ بخارا، ورق ۹۵ ب (متن فارسی)، ص

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤٤ (ترجمهٔ روسی)، همچنان نگاه : ایوانوف، دارایی و ملکیت مشایخ جویباری، ص ٦٦؛ پطروشیفسکی، کشاورزی، ص ۳۹۳؛ همراه ایف، محمد امین و تألیفات وی. رسالهٔ علمی دفاعیه، ص ٦ .

۲۷۱ – در بارهٔ موقف اجتماعی و سیاسی مهتر کلان نگاه : عبیدالله نامه، ص ۷۳؛ تاریخ ابوالفیض خانی، ص ۱۹؛ تاریخ سید راقم، ورق ۲۸۲ ب؛ تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ٦۸ ب.

۲۷۲ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤٤ .

۲۷۳ – تاریخ رشیدی، ورق ۳۵ ب، همچنان نگاه : احمدوف، دولت ازبیکان کوچی، ص ۱۰۲ .

۲۷٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۰۲ آ.

۲۷۵ – همانجا، ورق ۲۹۳ آ، ۳۰۳ آ .

۲۷٦ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۵۳ آ، ۵٦ آ، ۷۱ ب، ۸۷ آ، ۹۳ ب، ۹۷ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۲۲، ۲٦۱، ۲۷۷، ۲۸٦).

۲۷۷ – همانجا، ورق ۲٦۳ ب، ۲۷۷ ب، ۲۷۸ آ، ۲۸۵ آ، ۲۹۲ آ، ۲۹۳ ب، ۲۹٤ آ، ۲۹۷ ب، ۳۰۵ آ، ۳۰۵ ب، ۳۰٦ آ، ۳۱٤ آ، ۳۳٤ ب، ۳۳۸ آ .

۲۷۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰۳ آ .

۲۷۹ – عبیدالله نامه، ص ۲۱٤ .

۲۸۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۰۳ آ، ۲۷۷ آ .

۲۸۱ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۸ .

۲۸۲ – محمد حیدر می گوید که جدش (نیز محمد حیدر نام دارد) هر زمستان با همرکابی سه هزار نفر به شکار می رفت (تاریخ رشیدی، ورق ۳۵ ب) .

۲۸۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۳ آ .

۲۸٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۹۳ آ – ۲۹۳ ب .

۲۸۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۹۵ ب – ۹٦ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۲۸۲) .

۲۸٦ – تاریخ ابوالفیض خانی، ص ۳۷، ٤۲ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۸۷ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش چهارم، ص ۵۸؛ تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۱۰۳ ب وغیره .

۲۸۸ – بدایع الوقایع، جلد اول، ص ۴۸، ۴۹ .

۲۸۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۴۷ ب – ۳۴۸ آ، ۳۴۸ ب، ۳۵۰ ب؛ (همانقدر هم) به همان تعداد هم مُدّرسین در مدرسهٔ ندر محمد خان در بلخ موجود بودند (بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۱۴ ب) .

۲۹۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۵۱ آ – ۳۵۲ ب .

۲۹۱ – بطور مثال : کتابخانهٔ بزرگ رصد خانهٔ معروف اولوغ بیگ به تعداد یکصد و پنجاه هزار جلد کتاب در ثبت و شمار خویش داشت .(احمدوف، اولوغ بیگ، ص ۲۶) .

۲۹۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۳۳ ب – ۲۳۴ آ، ۳۶۶ آ، ۱۵۶ ب – ۱۵۷ آ، ۳۵۱ ب، ۳۵۳ ب، ۳۷۱ آ وغیره .

۲۹۳ – همانجا، ورق ۲۱۴ ب .

۲۹۴ – تاریخ سید راقم، ورق ۱۹۷ آ .

۲۹۵ – تذکرة الشعراء نسخهٔ خطی شماره ۱۸ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۵۴ آ؛ احمدوف، دولت شاه سمرقندی، ص ۳ .

۲۹۶ – بیرتیلس، نوایی و جامی، ص ۱۹ – ۲۰؛ ۲۰۵،...

۲۹۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۴۰۹ آ .

۲۹۸ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱۴۳ .

۲۹۹ – بابر نامه، ص ۹۴، ۲۳۰؛ حبیب السیر جلد سوم، بخش سوم، ص ۲۹۸ .

۳۰۰ – حبیب السیر جلد سوم، بخش سوم، ص ۲۹۸.

۳۰۱ – بابر نامه، ص ۹۴، ۲۷۳ .

۳۰۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۶۵ .

۳۰۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۵۱ ب، ۳۵۳ ب، ۳۷۱ آ .

۳۰۴ – بارتولد، تشریفات، ص ۳۹۱ (متن فارسی)، ص ۳۹۶ (ترجمهٔ روسی) .

۳۰۵ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۴۱ ب؛ تاریخ ابوالفیض خانی، ص ۵۶، ۹۴، ۱۰۶ وغیره .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳۰٦ – تاریخ ابوالفیض خانی، ص ۹٤، ۱۱٦، قرار معلوم موصوف در دیوان پایین تر از نوع دیوان های توشک خانه توظیف گردیده بود .

۳۰۷ – طور مثال در این باره مفصلاً نگاه : توضیحات ا.ا. سیمیونوف را (عبیدالله نامه، ص ۱۱٦ و تحشیه دوم) .

۳۰۸ – بوداگوف، فرهنگ لغات مقایسوی، جلد دوم، ص ۷۳ .

۳۰۹ – رادلوف، تجربه فرهنگ لغات قیود ترکی، جلد دوم، بخش اول، ص ۹٥٤ – ۹٥٥ .

۳۱۰ – عناق خورد – مهتر بزرگ، دیوان سرکار و دستر خان چی .

۳۱۱ – ویلدانووا – نسخهٔ اصلی مهمان نامهٔ بخارا، ص ٦۰ (متن فارسی)، ص ٤۳ (ترجمهٔ روسی) .

۳۱۲ – عبدالله نامه، ص ۱۱٦ و تحشیهٔ دوم .

۳۱۳ – تواریخ گزیدهٔ نُصرت نامه، ورق ۱۰۳ ب – ۱۰٤ آ .

۳۱٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۳۳۷ ب، ۱٤۸ آ، ۱٥۳ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۹۸، ۱۱۰، ۳۰۷) .

۳۱٥ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۸ آ، ٦۸ آ، ۱۸٤ ب، ۱۸٦ آ .

۳۱٦ – عبیدالله نامه، ص ۱۱٦، ۱۳۰، ۱۳۷؛ تاریخ ابوالفیض خانی، ص ٦٤، ٦۷، ۸۳ ۱۰۷ وغیره .

۳۱۷ – تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ٤۲ .

۳۱۸ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش چهارم، ص ٥۸ .

۳۱۹ – تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ۳٤٦ .

۳۲۰ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ورق ۲٦۲ آ .

۳۲۱ – تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ٦۷۸ .

۳۲۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۳۲ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۳۰۷) .

۳۲۳ – مکارم الاخلاق، ورق ٦۷ ب .

۳۲٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٦١ ب، ٧١ ب، ١٦٧ آ، ١٩٠ ب، ١٣٨ آ وغیره (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ٧٦، ١٩٤، ٢٢٢؛ جلد دوم، ص ١٤٥، ٢٠٣ وغیره) .

٣٢٥ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٢٨٣ ب .

٣٢٦ – عبیدالله نامه، ص ٩٣ .

٣٢٧ – تاریخ ابوالفیض خانی، ١٣٢ .

٣٢٨ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٢٩٣ آ .

٣٢٩ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٢٦٦ آ، ٢٦٩ آ؛ عالم گیر نامه، ص ٦٥ .

٣٣٠ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ١٥٠ .

٣٣١ – بوداگوف، فرهنگ مقایسوی جلد اول، ص ٤٢٦، مقابله شود : رادلوف، تجربه فرهنگ لغات قیود ترکی، جلد چهارم بخش اول، ص ٢٥ .

٣٣٢ – تواریخ گزیده نُصرت نامه، ورق ٧٤ ب .

٣٣٣ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ٣٢٣؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ٢٢٠٧، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ١١١ ب، ١٥٩ ب، ١٧٧ ب، ١٨٩ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ٩، ١٢٧، ١٧٠، ١٩٩، ١٥٦ وغیره)؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٧٣ آ .

٣٣٤ – تاریخ رشیدی، ورق ١٥٦ آ؛ حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ٢٥١؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ٢٢٠٧، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٢٩٢ آ .

٣٣٥ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ٢٥٩ .

٣٣٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ١٧٠ ب .

٣٣٧ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ٢٢٠٧، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٥٢ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ١٦٩) .

٣٣٨ – همانجا، ورق ٢٢٢ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ٢٨٢)، ٢٩٦ ب، ٣٤٢ آ وغیره .

٣٣٩ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ١٥٠ .

٣٤٠ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ٣٥٩ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳٤۱ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۸٤ آ، ۳۰۲ ب .

۳٤۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲۳٤ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۳۱۱)، ۲٦٤ آ، ۳۱٤ آ؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹٤ آ، ۲٥٦ آ، ۲۷٦ ب، ۲۸٤ آ .

۳٤۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۷۲ .

۳٤٤ – عبیدالله نامه، ص ۱٤۹ .

۳٤٥ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۹ .

۳٤٦ – همانجا، ص ۱٤۸ .

۳٤۷ – همانجا، ص ۱٤۹، نگاه : حبیب السیر، جلد سوم، بخش چهارم، ص ٦۲؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۲٤٤ ب؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٥۱ آ، ۲٥۸ آ .

۳٤۸ – در بارهٔ آن مفصلاً نگاه : زابلین، اثاثیه خانگی تزار روسی، جلد دوم، ص ۳٦۹ و متعاقب آن .

۳٤۹ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۷۲ ب .

۳٥۰ – تاریخ ابوالفیض خانی، ص ۱۲۷ . همچنان نگاه : بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ص ۱۷۱ آ .

۳٥۱ – ویلدانووا، نسخهٔ اصلی مهمان نامهٔ بخارا، ص ٤۳ .

۳٥۲ – عبدالله نامه، ورق ۱۳۰ آ، ۱٥۰ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ٥۷، ۱۰۳)؛ تاریخ عالم آرای عباسی جلد دوم، ص ٤۲۸ .

۳٥۳ – تواریخ گزیدهٔ نُصرت نامه، ورق ۹۰ آ؛ حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۲۸٥؛ تاریخ رشیدی، ورق ۱٥٦ آ؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۸ آ، ۱۰٦ ب، ۱۲۰ آ؛ ۱۷۳ آ؛ و متعاقب؛ تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۱۰۳ آ؛ عبیدالله نامه، ص ۹۰؛ نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ص ۹ و ۳۳ وغیره .

۳٥٤ – حبیب السیر، جلد سوم، بخش سوم، ص ۲۹۰ .

۳٥٥ – عبدالله نامه، ص ۱۸٤، ۲۲۲ – ۲۲٥، ۲٥۱ – ۲٥۲ .

۳٥٦ – همانجا، ص ۱۸٤ و حاشیه اول .

۳٥۷ – مقالات راجع به مناسبات کشاورزی، جلد اول، ص ۲۱٦ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳۵۸ – عبیدالله نامه، ص ۱۸٤ .

۳۵۹ – عبدالله نامه، ورق ٥٦ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص ۱۷۸)؛ روضة الرضوان، ورق۸۸ آ، ب.

۳٦۰ – روضة الرضوان، ورق ۸۸ آ – ۸۸ ب .

۳٦۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۷۹ ب – ۱۸۰ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۱۷٦ – ۱۷۷).

۳٦۲ – تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ٦۷۷ .

۳٦۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۳ ب، ۲۳۸ ب .

۳٦٤ – تواریخ گزیدهٔ نُصرت نامه، ورق ۸۷ ب؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۱۹ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۲۸)؛بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۷۹ آ، ۲۹۷ آ وغیره .

۳٦٥ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱۱۹ آ (در چاپ اوزبیکی جلد دوم، ص ۲۹) .

۳٦٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۷۹ آ، ۲۹۷ آ .

۳٦۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۷۱ آ، ۸۳ ب (در چاپ اوزبیکی جلد اول، ص ۲۲۱، ۲۵۲) .

۳٦۸ – بابر نامه، ص ۱٦، ۲۳ .

۳٦۹ – روستاهایکه توسط عبدالله خان بنیان گذاری شده بود، در جنوب قرشی موقعیت داشت، عبدالله نامه، ورق ۳۳۸ آ .

۳۷۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٤٦ ب .

۳۷۱ – تحفهٔ خانی، ورق ٤۲ ب، ۹۷ آ .

۳۷۲ – تواریخ گزیدهٔ نُصرت نامه، ورق ۹۱ آ .

۳۷۳ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۰۷، انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ۱٤ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد اول، ص۸۲ – ۸۳، ۱٤۸ آ، ۱۵۵ ب، ۱٦٤ ب، ۱۷۰ ب، ۱۷۸ ب، ۱۸۰ آ، ۲۱۹ ب، ۲۳۳ ب، جلد دوم، ص ۹۹، ۱۱۷، ۱۳۹ –

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱٤۰، ۱٥٤ – ۱٥٥، ۱۷٤، ۲۰۲، ۲۷۳، ۳۰۹) وغیره .

۳۷٤ – تاریخ عالم آرای عباسی، جلد اول، ص ۳۹؛ جلد دوم، ص ۲٥۷ .

۳۷٥ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۷ آ، ۲٤۹ آ، ۲٤۱ ب، ۳۰۰ آ وغیره؛ تاریخ ابوالفیض خانی، ص ٥۰ – ٥۲، ۹۳ وغیره؛ تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ٤۲۸؛ نامهٔ عالم آرای نادری جلد دوم، ورق ۱۱۲ ب، ۲٥٦ ب .

۳۷٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٦۹ ب .

۳۷۷ – تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ٤۲۷، ٤۲۹؛ نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ورق ۹۸ ب، ۱۰۷ ب، ۱۱۲ ب، ۱۱۳ ب، ۲٥٦ ب .

۳۷۸ – سیمیونوف، مهمان نامهٔ بخارا، ص ۱٤۹ .

۳۷۹ – ویلدانووا، نسخهٔ اصلی مهمان نامهٔ بخارا، ص ٦۱ (متن فارسی)، ص ٤۳ (ترجمهٔ روسی) .

۳۸۰ – تاریخ ابوالفیض خانی، ص ۹۲ – ۹۳، همچنان، نگاه : ص ٥۰، ٥۲، ٥۳ .

۳۸۱ – فرهنگ لغات مقایسوی، جلد دوم، ص ۳۷۱.

۳۸۲ – مجموعهٔ سالنامه های وقایع تاریخی، طبع بیره زین، ص ۷۷ – ۷۸ حاشیه ۱۱۹ .

۳۸۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲٤٤ ب، ۲٤٥ ب، ۲٤۹ ب، ۲٥۹ آ .

۳۸٤ – عبدالرحیموف، مقالات راجع به مناسبات کشاورزی، جلد اول، ص ۱۰۳ .

۳۸٥ – اثر و.ای. لنین : تکامل سرمایه داری در روسیه، کلیات اثر، جلد سوم ص ۱۸٥ .

۳۸٦ – اثر مارکس و انگلس : جنگ های دهقانی در آلمان، جلد هفتم، ص ۳٥۷ .

۳۸۷ – اثر و.ای. لنین : تکامل سرمایه داری در روسیه، کلیات اثر، جلد هفتم ص ۱۹٤ .

۳۸۸ – بابر نامه، ص ۱۷۹ .

۳۸۹ – همانجا .

۳۹۰ – تاریخ رشیدی، ورق ۱٤۲ آ .

۳۹۱ – تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ٦۷ آ، ٦۷ ب؛ تاریخ سید راقم، ورق ۱۷٥ ب – ۱۷٦ آ .

۳۹۲ – مجمع الغرایب ۷۹ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳۹۳ – تاریخ مقیم خانی، ص ۸۰ .

۳۹٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸٤ آ؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۸۰ .

۳۹۵ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۷ .

۳۹٦ – لطایف الاخبار، نسخهٔ شماره ٥٤۰۰ انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، ورق ٦ آ .

۳۹۷ – سلسلة السلاطین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بودلیان شماره ۲٦۹، ورق ۲۲۳ .

۳۹۸ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۰۰؛ ریو، ص ۷٦ .

۳۹۹ – تاریخ ابوالفیض خانی، ٤۱ .

٤۰۰ – تاریخ ابوالفیض خانی، ص ٤۱ . مقابله شود : تاریخ اوزبیکستان، جلد اول، ص ۵۸۰ .

٤۰۱ – بشکل اصلی متن و هم ترجمه اش توسط .م. ر. ارنوی به نشر رسیده، « خاور شناسی شوروی » ۱۹۵۸ نمبر ۲، ص ۱۱٦ – ۱۲۰، مقابله شود: ارونووا اشرافیان. دولت نادر شاه، ص ۸۷ – ۹۳ .

٤۰۲ – ارونووا، اشرافیان. دولت نادر شاه، ص ۱۰۱. یک الف برابر هزار تومان و یک تومان به نرخ قرن هجدهم میلادی برابر بود به ده روبل روسی . (الف، به عربی یک هزار را می گویند. مترجم)

٤۰۳ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد سوم، ورق ۱٦٦ آ، ۱۹۱ آ – ۱۹۱ ب وغیره ؛ ارونووا، اشرافیان. دولت نادر شاه، ص ۱۰۲ .

٤۰٤ – همانجا، ص ۸۱ .

٤۰۵ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد سوم، ورق ۹۵ ب، ۹٦ آ .

٤۰٦ – همانجا، ص ۹٤ آ .

٤۰۷ – بروفق گواهی محمد کاظم موصوف اولوس قپچاق را تحت حاکمیت خویش داشت که اولوس قپچاق ده هزار خانوار بود (نامهٔ عالم آرای نادری، جلد سوم، ورق ۹۵ آ) .

٤۰۸ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد سوم، ورق ۹۵ ب، ۹۷ آ – ۹۸ ب .

٤۰۹ – و.ای. لنین، کلیات اثر فقر روستایی، جلد هفتم، ص ۱۹٤ .

٤۱۰ – اثر مارکس و انگلس ایده لوژی آلمانی، جلد سوم، ص ۵۱، ۵۲ .

ختم فصل سوم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فصل چهارم

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱ – به نسبت نبود معلومات بسنده در خصوص مسایل اقتصادی در منابع اولیه کتبی ادامه و پیگیری موضوع مناسبات بازرگانی خان نشینی بخارا با هند و ایران ممکن و میسر نمی باشد .

۲ – بابر نامه، ص ٤٠٧، ٤١١ .

۳ – تاریخ سید راقم، ورق ۱۵۷ ب .

٤ – بابر نامه، ص ٤٠٩ .

٥ – همانجا، ص ٤٠٧ .

٦ – همانجا، ص ٤١١ .

۷ – همانجا، ص ۳۹۹ .

۸ – همانجا، ص ٤٠٦ – ٤٠٧ (٤٠ – ٥٠ هزار نفر برطبق آمار بابر) .

۹ – همایون نامه، ورق ۷۵ آ – ۷۵ ب، ۷۸ آ (بر گردان، ص ۸۳ – ۸٦)؛ تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۹۰ آ – ۹۰ ب؛ هفت اقلیم، ورق ۹۰ آ .

۱۰ – تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ٦۹ ب، نگاه : همانجا : هفت اقلیم، ورق ۹۵ ب .

۱۱ – تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۹۷ آ، نگاه : همانجا : همایون نامه، ورق ۷۸ آ – ۸۳ ب (ترجمه، ص ۸٦ – ۹۰) .

۱۲ – تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۹۸ آ – ۹۹ آ .

۱۳ – همایون نامه، ورق ۸۳ ب – ۸٤ آ (ترجمه، ص ۹۰)؛ نگاه : همانجا هفت اقلیم،

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ورق ۹۵ ب .

۱٤ – مجمع الغرایب، ورق ٦۲ آ .

۱۵ – تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۹۹ ب – ۱۰۰ آ .

۱٦ – همایون نامه، ورق ۸۵ آ، ۸۷ ب، (ترجمهٔ اوزبیکی، ص ۹۱، ۹۳) .

۱۷ – تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۱۰۲ آ .

۱۸ – مجمع الغرایب، ورق ۷۹ ب .

۱۹ – همانجا .

۲۰ – هفت اقلیم، ورق ۹۵ ب .

۲۱ – تاریخ اکبر شاهی، جلد اول، ورق ۱۰۲ آ – ۱۰۵ آ .

۲۲ – هفت اقلیم، ورق ۹۵ ب .

۲۳ – مجمع الغرایب، ورق ۷۹ ب .

۲٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۳۹ آ – ٤٤۰ آ؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤٤ آ .

۲۵ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۰۷ آ، ٤۱٤ آ – ٤۱۲ ب، ٤۱۳ آ – ٤۱٤ آ، ٤۱۷ ب، ٤۳۱ آ – ٤٤۰ آ؛ بحرالاسرار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۳ آ – ٤٤ آ؛ نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ٤۷۱۸، ورق ۳۸۷ آ، ٤۰۷ ب – ٤۰۹ آ؛ مطلب الطالبین، ورق ۸۳ آ – ۸۳ ب .

۲٦ – تاریخ اکبر شاهی، جلد دوم، ورق ۱۱۸ ب؛ عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی شماره ۲۲۰۷، ۱۹٦ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۲۱۷ – ۲۱۸) نگاه : همانجا : نظام الدینوف، از تاریخ روابط آسیای میانه و هند، ص ۵۵ .

۲۷ – تاریخ اکبر شاهی، جلد دوم، ورق ۱۱۸ ب؛ نظام الدینوف، از تاریخ روابط آسیای میانه و هند، ص ۵۵ .

۲۸ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱۹٦ ب (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۲۱۷ – ۲۱۸) .

۲۹ – نایبر، امپراتور اکبر، ۲، ص ۲٦۲؛ . وارمه . اکبر و عبدالله خان . ص ۳۸۳؛ . رسالهٔ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

توضیحی انتونوا در بارهٔ مناسبات اجتماعی، ص ۲۳۵ .

۳۰ – انتونوا، رسالهٔ توضیحی در بارهٔ مناسبات اجتماعی، ص ۲۳۵ .

۳۱ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۱۹٦ ب – ۲۰۲ آ (در چاپ اوزبیکی، جلد دوم، ص ۲۱۸ – ۲۳۲) .

۳۲ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۰٤ ب – ٤۰٦ آ، در بارهٔ مجادلهٔ میان نواسه و پدر کلان، مفصلاً نگاه : تاریخ اکبر شاهی جلد دوم، ورق ۲۰٤ ب – ۲۰۹ ب .

۳۳ – تاریخ اکبر شاهی، جلد دوم، ورق ۲۰۷ ب.

۳٤ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤٥۷ آ؛تاریخ اکبر شاهی، جلد دوم، ورق ۲۳۱ آ .

۳۵ – تاریخ اکبر شاهی، جلد دوم، ورق ۲۳۷ ب؛ نظام الدینوف، از تاریخ مناسبات هند و آسیای میانه، ص ۵۹ .

۳٦ – تاریخ اکبر شاهی، جلد دوم، ورق ۲۳۷ ب؛ نظام الدینوف، از تاریخ مناسبات هند و آسیای میانه، ص ٦۸ – ٦۹.

۳۷ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ٤۳۳ آ، ٤۳۸ آ – ٤٤۰ آ؛ بحرالاسرار، نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٤۳ ب – ٤٤ آ .

۳۸ – تاریخ آن از طرف نظام الدینوف، ارقام یافته است (از تاریخ مناسبات هند و آسیای میانه، ص ۷۲) .

۳۹ – وارمه. ثیت. اثر.، ص ۳۸۷ .

٤۰ – نایبر. ثیت. اثر.، جلد دوم، ص ۱۹۸ .

٤۱ – تاریخ اکبر شاهی، جلد دوم، ورق ۲۷۵ آ .

٤۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۳۹ ب – ٤۱ ب .

٤۳ – نایبر . ثیت. اثر.، جلد اول، ص ۱٦٦ .

٤٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۵۰ ب .

٤۵ – روابط متقابل میان هند و خان نشینی بخارا قرن های هفدهم و هجدهم میلادی که در اثر نظام الدینوف .ی.گ، (از تاریخ مناسبات هند و آسیای میانه، ص ۸۳ – ۱۰۹، مورد بحث

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قرار گرفته است، بناءً ما در اینجا فقط به مسئله روابط متقابل بلخ و هند تماس می گریم .)

٤٦ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۳۹ آ .

٤٧ – همانجا، ورق ۲۸۷ آ .

٤٨ – نظام الدینوف، از تاریخ هند و آسیای میانه، ص ۸۸ .

٤٩ – تاریخ مقیم خانی، ص ۸۸ – ۹۰ .

٥٠ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ١٦١ ب .

٥١ – تاریخ مقیم خانی، ص ۸۹ .

٥٢ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٢٦٥ آ .

٥٣ – همانجا، ورق ۲۳۸ ب – ۲۳۹ آ . مقابله شود : نظام الدینوف، از تاریخ مناسبات هند و آسیای میانه، ۸۹ .

٥٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۳۹ آ .

٥٥ – تاریخ مقیم خانی، ص ۹۲ .

٥٦ – همانجا .

٥٧ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ٢٦١ ب – ٢٦٥ آ .

٥٨ – همانجا، ورق ٢٦٥ آ، ب .

٥٩ – همانجا، ورق ٢٦٦ آ – ٢٦٧ آ، ٢٦٨ آ – ٢٦٨ ب، ٢٧١ ب – ٢٧٢ آ .

٦٠ – همانجا، ورق ٢٦٩ آ .

٦١ – همانجا، ورق ۲۷۲ ب .

٦٢ – همانجا، ورق ٢٢٦ آ .

٦٣ – همانجا، ورق ٢٣٦ ب – ٢٣٧ آ .

٦٤ – همانجا، ورق ۲۷۳ آ – ۲۷۳ ب .

٦٥ – همانجا، ورق ۲۷۵ ب – ۲۷٦ آ .

٦٦ – همانجا، ورق ۲۷٦ آ .

٦٧ – تاریخ آخرین تحولات سیاسی، ص ۱۲۸ – ۱۳۰ .

٦٨ – تاریخ هند در قرون وسطی، ص ٥١٠، ٥٢٠ – ٥٣٦، ٥٣٨ – ٥٤٤ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۶۹ – عالمگیر نامه، ص ۱۷، ۲۳ .

۷۰ – تاریخ هند در قرون وسطی، ص ۵۱۵ – ۵۱۶.

۷۱ – تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۵ ب – ۱۱۶ آ .

۷۲ – عالمگیر نامه، ص ۲۷ .

۷۳ – همانجا، ورق ۶۷، ۶۹ – ۷۰ .

۷۴ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۴۱ .

۷۵ – عالمگیر نامه، ص ۲۱۳، ۲۲۷ .

۷۶ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۴ – ۴۵ .

۷۷ – همانجا، ورق ۴۶ .

۷۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی ابو ریحان بیرونی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۷۴۱۸، ورق ۳۳۳ ب .

۷۹ – همانجا .

۸۰ – همانجا، ورق ۳۳۴ آ – ۳۳۴ ب .

۸۱ – همانجا، ورق ۳۳۴ ب – ۳۳۵ آ .

۸۲ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۰۷ .

۸۳ – همانجا، ص ۴۹، ۸۸ – ۸۹ .

۸۴ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸، ورق ۴۶۰ آ – ۴۸۷ ب – ۴۸۱ ب، ۴۸۷ ب؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۵۶ – ۲۵۷، ۳۷۵ – ۳۷۶؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۴۴ ب.

۸۵ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۷۵ – ۲۷۷، ۳۰۱ .

۸۶ – این مطلب را ابوالغازی [شجرهٔ ترک و مغول، ورق ۱۶۱ ب – ۱۶۳ ب، تأیید می نماید]

۸۷ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۰۱ – ۳۰۲ .

۸۸ – تاریخ مقیم خانی، ص ۶۸ .

۸۹ – پیگولیبسکایا، یاکوبوفسکایا، پطروشیفسکایا و دیگران، تاریخ ایران از اعماق ازمنه های باستان، ص ۲۷۲ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۹۰ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۰۷ .

۹۱ – همانجا، ص ۳۰۷ – ۳۱۰ .

۹۲ – همانجا .

۹۳ – سلطان خوارزمی، پسر ابول محمد [شجرهٔ ترک و مغول، ورق ۱۴۹ ب – ۱۵۰ آ .]

۹۴ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص. ۳۱۶ – ۳۱۹، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۶۰، ۳۷۰ – ۳۷۱ .

۹۵ – همانجا، ص ۳۸۲ – ۳۸۳؛ مسخرالبلاد، ورق ۶۹ آ .

۹۶ – اخلاف بوبای سلطان، پس از وفات عبدالله خان ابیورد و بغداد را اداره می نمود؛ پاییز سال ۱۵۹۸ میلادی به اسارت در آمد و به اصفهان انتقال داده شد (مسخرالبلاد، ورق ۶۸ ب – ۶۹ آ) .

۹۷ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۱۱ .

۹۸ – همانجا، ص ۴۱۲ .

۹۹ – همانجا، ص ۴۱۳ – ۴۱۴؛ مسخرالبلاد، ورق ۶۹ ب .

۱۰۰ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۲۲ .

۱۰۱ – شیبانیان خلف همان بوبای سلطان .

۱۰۲ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۲۸ .

۱۰۳ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۶۶ ب، ۶۷ آ – ۶۸ ب .

۱۰۴ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۲۹ .

۱۰۵ – شیوخ منسوب به دودمان آن حکیم – عطا معروف (بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۴۴ ب).

۱۰۶ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۳۲ .

۱۰۷ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۶۷ آ – ۶۷ ب .

۱۰۸ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۳۲ .

۱۰۹ – همانجا، ص ۴۹۵؛ بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۸۲ آ، ۱۷۳ ب .

۱۱۰ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۷۴ آ .

۱۱۱ – همانجا، ورق ۱۷۵ ب .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۱۲ – اسکندر منشی میگوید (تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۲۲) : که تحت فرمان آنان ده تا دوازده هزار نفر لشکریان قرار داشتند .

۱۱۳ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ٥٧٦ – ٥٧٧، ٥٨٧، ٥٩٩ .

۱۱٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۸٤ ب .

۱۱٥ – همانجا، ورق ۱۸٦ آ – ۱۸۷ ب .

۱۱٦ – همانجا، ورق ۱۹۰ ب – ۱۹۱ ب؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ٦۱۱ .

۱۱۷ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ٦۷۷ .

۱۱۸ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹۲ آ – ۱۹٤ ب .

۱۱۹ – همانجا، ورق ۱۱۱ ب؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ٦۷۸ .

۱۲۰ – تاریخ عالم آرای عباسی، ص ٦۷۸ – ٦۷۹ .

۱۲۱ – همانجا، ص ٦۹۲ .

۱۲۲ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹٥ ب – ۱۹۸ ب.

۱۲۳ – همانجا، ورق ۱۹۹ آ، ب .

۱۲٤ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۱۹۹ ب؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۰۰ .

۱۲٥ – بحرالاسرار، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ورق ۲۰٦ ب – ۲۰۹ ب .

۱۲٦ – همانجا، ورق ۲۲۲ ب – ۲۳٦ آ .

۱۲۷ – مدارک حاوی معلومات در خصوص روابط متقابل بلخ و ایران در نیمهٔ دوم قرن هفدهم و آغاز قرن هجدهم میلادی را در اختیار خویش نداریم .

۱۲۸ – نگاه : تألیفات .

۱۲۹ – پانکوف، نگاهی به تاریخ بارزگانی آسیای میانه با روسیه، ص ۲۳ .

۱۳۰ – عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۳۳٥ آ – ۳۳٥ ب؛ روضة الرضوان، ورق ۹۰ آ – ۹۰ ب، ۹٤ ب؛ جامع المقامات، ورق ۱۰٤ ب – ۱۰٥ آ، ۱۱۰ آ، ب .

۱۳۱ – چوله شنیکوف، تجارت حکومت مسکو با آسیای میانه، ص ٦٥ .

۱۳۲ – بارتولد، تاریخ خاور شناسی در اروپا و روسیه، اثر بارتولد، جلد نهم، ص ۳٦۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

- ۳۶۹ .

۱۳۳ - کلیات مکمل وقایع نگاری روسی، جلد سیزدهم، نصف دوم، ص ۳۸۶، ۴۰۶ - ۴۰۷ .

۱۳۴ - عبدالله نامه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شماره ۲۲۰۷، ورق ۳۳۵ آ - ۳۳۵ب.

۱۳۵ - در خصوص اشکال و انواع تجارت « هدایای خانی »، تزاری و خصوصی نگاه : چوله شینکوف : تجارت حکومت مسکو با آسیای میانه، ص ۶۸؛ یولداشیف، نگاهی به تاریخ بازرگانی، ص ۴۵ - ۵۱، ۷۰ - ۷۱؛ بایکووا، نقش آسیای میانه در روابط تجارتی روس هند، ص ۵۱ - ۵۲ .

۱۳۶ - « آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی » کارت شماره ۱۰۶، چاپ ۲، ورق ۱ - ۳؛ ریو، ص ۱۷۱؛ چوله شینکو، تجارت حکومت مسکو با آسیای میانه، ص ۸۰ - ۸۴؛ پانکوف، نگاهی به تاریخ بازرگانی آسیای میانه با روسیه، ص ۳۳، ۳۶، ۴۳ - ۴۵ .

۱۳۷ - مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۴۰۵ - ۴۰۶ .

۱۳۸ - همانجا، ص ۱۰۲ اسناد، شماره ۷، ۱۱، ۱۲ .

۱۳۹ - همانجا، ص ۹۷ - ۹۸ اسناد نمبر ۱ .

۱۴۰ - « اخبار آسیایی » ۱۸۲۶، جلد چهارم، ص ۲۲۶ - ۲۲۷ .

۱۴۱ - نگاه : محمود بن امیر ولی، بحرالاسرار .

۱۴۲ - واحد پولی روسیه، مسکوک در سال ۱۵۳۴ میلادی که بر طبق آن یک روبل معادل یکصد کوپک و یا دو دینگی می شد .

۱۴۳ - تجارت حکومت مسکو با آسیای میانه، ص ۶۸ - ۶۹ .

۱۴۴ - در باره اوضاع و احوال کنونی شماری از شهر های آسیای میانه « اخبار آسیایی »، ۱۸۲۶، جلد اول - ششم، ص ۲۲۸ .

۱۴۵ - سلویف، تاریخ روسیه، جلد هفتم، ص ۱۰۲ .

۱۴۶ - مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۱۰۸ - ۱۰۹، سند نمبر ۱۵ - ۱۶ پیشکش های یاد گاری .

۱۴۷ - همانجا، ص ۱۱۰ - ۱۱۱، سند نمبر ۱۷؛ خاطرات دیپلماتیک و تجاری با فارس،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جلد دوم، ص ۲۵۸ – ۲۵۹ .

۱۴۸ – یاداشت های آئین نامه یی در بارهٔ سفارت، ص ۴۰۵، ۳۹۶ .

۱۴۹ – به نظر ما، این فرمان توسط چاپار های رهبر نظامی و حکمران سمارا د.پ. شهزاده لپاته پژارسکووا بمسکو رسانیده شده بود . گویا که خواجه نوروزی سفیر بخارا در سمارا توقف داده شده بود .

۱۵۰ – انتشارات شعبهٔ مشرق انجمن باستان شناسی روسیه، جلد نزدهم، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپو گرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸۹۲، ص ۳۵۹ .

۱۵۱ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۱۱۳ – ۱۳۴، سند نمبر ۱۹ – ۲۸ .

۱۵۲ – یاداشت های آئین نامه یی در بارهٔ سفارت، ص ۳۸۰؛ مواد و مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۱۳۷، سند ۲۹ .

۱۵۳ – بارتولد، تاریخ خاور شناسی در اروپا و روسیه، تألیفات و. و. بارتولد، جلد نهم، ص ۳۷۱ .

۱۵۴ – مواد حاوی اطلاعات در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۲۲۱، سند ۸۴ .

۱۵۵ – عبیدالله نامه، ص ۲۵۱ – ۲۵۲؛ مقابله شود : تاریخ عالم آرای نادری، ورق ۱۲۱ آ .

۱۵۶ – سه له وویف، تاریخ روسیه، جلد دهم، ص ۶۵۸ .

۱۵۷ – مواد و مطالب در خصوص تاریخ جمهورت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۸۱ سند ۴۱، ۴۲، ۶۲ .

۱۵۸ – همانجا .

۱۵۹ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۱۵۰، سند ۳۹ .

۱۶۰ – بارتولد، تاریخ خاور شناسی در اروپا و روسیه، جلد نهم، اثر، ص ۳۷۱ .

۱۶۱ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۱۴۹، سند ۳۹ .

۱۶۲ – همانجا، ص ۴۰۷ .

۱۶۳ – همانجا، ص ۱۵۰، سند ۳۰؛ آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی، کارت شماره ۱۰۶،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چاپ ۲، ورق ۳۰٤ .

١٦٤ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ١٥١ – ١٥٤، سند ٤٠، ٤١، ٤٢ .

١٦٥ – همانجا، ص ١٥٠ – ١٥١، سند ٣٩ .

١٦٦ – همانجا، ص ١٦١، سند ٤٨ .

١٦٧ – همانجا، ص ١٦٤، ١٧٢، سند ٥٦ .

١٦٨ – همانجا، ص ١٥٩، سند ٤٦ .

١٦٩ – و. و. بارتولد، تاریخ خاور شناسی در اروپا و روسیه، جلد نهم، ص ٣٧١ .

١٧٠ – مفصلاً نگاه : ریو، ص ٨١، ١٩١ – ١٩٢، سند ٣٢، ١٠٩؛ ١٠١؛ پری ابره ژینسکی، از تاریخ مناسبات دولت روسیه با آسیای میانه در قرن هفدهم میلادی، یاداشت های تاریخی ١٩٦١، سند ٣٦، ص ٢٧٨ – ٢٨٢ .

١٧١ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، سند ٦٢، ص ١٨٠ – ١٨١ .

١٧٢ – فرمان که موصوف بمسکو آورده است پیش از سوم دسامبر سال ١٦٤٣ میلادی تاریخ خورده است مواد مدارک در بارهٔ جمهوریت های شوروی ازبیک، تاجیک و ترکمن، سند ٦٤، ص ١٨٤ .

١٧٣ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهورت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ١٨٤ – ١٨٥، سند ٦٤، ص ٥٣١ – ٥٣٢ (متن روسی) .

١٧٤ – آرشیف مرکزی اسناد قدیمی دولتی امور بخارا ٢٤ اگست ١٦٤٤. ماه می ١٦٤٥. ورق ١، ٦، ١٠، ٩٥ .

١٧٥ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ٢١١، سند ٧٩ .

١٧٦ – ریو، ص ١٦٨ – ١٦٩، ١٩٠ – ١٩١، سند ٢٨، ١٠٩ .

١٧٧ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ٢٢٢، سند ٨٤؛ ریو، ص ١٧١، سند ٩٣ .

١٧٨ – ریو، ص ١٩١ – ١٩٢، سند ١٠٩ .

١٧٩ – آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی، کارت شماره ١٠٦، چاپ ٢، ورق ١، ٢، ٣ ؛

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کارت شماره ۱۰۹، چاپ ۲، ورق ۱، ۲، ۲۱، ۱۰۹ آ؛ مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۱۵۸ – ۱٦۰، ۲۲۰، ۲۲٦ – ۲۲۷، ۳۳٦ – ۳٤۰، ٤۰۳، ٤۱۱، ٤۱۳ – ٤۱۷ .

۱۸۰ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۲۰۰ – ۲۰۵، سند ۷۵ .

۱۸۱ – آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی امور بخارا کتاب ٤، ورق ۱۲ – ۱۳ .

۱۸۲ – مجموعهٔ شهزاده خیلکووا، ص ۵۲۰ – ۵۲۱؛ مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۳۳٦ – ۳۳۷، ٤۰۸ – ٤۰۹؛ ریو، ص ۱۷۰ – ۱۷۱، سند ۹۲، ۹۳ .

۱۸۳ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۳۳۷، سند ۲۱ .

۱۸٤ – آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی، کارت شماره ۱۰۹، سند ۲ .

۱۸۵ – آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی، کارت شماره ۱۰۹، چاپ ۲، سند ۳، ورق ۳ .

۱۸٦ – ریو، ص ۱٦٦، سند ۸۸ .

۱۸۷ – سه له وویف، تاریخ روسیه، جلد ششم، ص ٤٤۷ – ٤۹۹ .

۱۸۸ – کتابخانهٔ تاریخی روسی، جلد ۱۵، « مجموعهٔ مکمل اطلاعات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸۹٤، ص ۱۷ .

۱۸۹ – ریو، ص ۱٦۹ سند ۹۱ .

۱۹۰ – ریو، ص ۱٦۹ – ۱۷۰ سند ۹۱ .

۱۹۱ – نگاه : در این باره پژوهش ویژه یی، ن.ب. بایکووای « نقش آسیای میانه در مناسبات بازرگانی هند و روسیه » تاشکند ۱۹٦٤.

۱۹۲ – ریو، ص ۱۹۲، ۱۹٤ – ۲۰۰ سند ۱۱۰، ۱۱۳ .

۱۹۳ – همانجا، ص ۲۲۲، سند ۱۲۷ .

۱۹٤ – همانجا، ص ۲۳۰، سند ۱۳٤، مقابله شود : مینایف، تصورات روس ها در ازمنه قدیم در بارهٔ هند، ص ۳۵۱ .

۱۹۵ – ریو، ص ۲۲۲، ۲۳۱، ۳۵۹ سند ۱۲۸، ۱۳٤، ۲۵۲ .

۱۹٦ – همانجا، ص ۳۵۹، سند نمبر ۲۵۲، بارتولد اشتباهاً در آن سیمین اسماعیلووا قاصد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پازوخین را در هند مشاهده نمود،(بارتولد، تاریخ خاور شناسی در اروپا و روسیه، جلد نهم، ص ۳۷۳ .)

۱۹۷ – ریو، ص ۲۲۳ – ۲۲۵، ۲۲۹، سند ۱۳۰ – ۱۳۲، ۱۳٤ .

۱۹۸ – همانجا، ص ۲۲۲، سند ۱۲۷ .

۱۹۹ – آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی، کارت شماره ۱۰٦، چاپ ۲، ورق ۱ .

۲۰۰ – همانجا، ص ۲۲۹ – ۲۳۰؛ آرشیف مرکزی اسناد قدیم دولتی، کارت شماره ۱۰٦، چاپ ۲، ورق ۱ .

۲۰۱ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۳۲۱، سند ۹۲ .

۲۰۲ – همانجا، ۲٤۳، سند ۹۹ .

۲۰۳ – متن یکی از فرامین با ترجمه و تحشیهٔ آن که از جانب ما، در نشریهٔ علوم اجتماعی در اوزبیکستان، شماره ۵، ۱۹۷۳، ص ٤۸ – ٤۹ . صورت گرفته است .

۲۰٤ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۲۳٦، سند ۹٦، ٤۳۵ (نسخهٔ اصلی) .

۲۰۵ – همانجا، ص ۲۳٦ – ۲۳۷، ٤۳۵ (نسخهٔ اصلی) .

۲۰٦ – همانجا، ص ۲۳۱، سند ۹۲ .

۲۰۷ – همانجا .

۲۰۸ – مواد حاوی مطالب در خصوص تاریخ جمهوریت های شوروی تاجیک، ازبیک و ترکمن، ص ۲۵۷، ۲٦۰ – ۲٦۲؛ ریو، ص ۳٦۲ – ۳٦۳ .

۲۰۹ – و. و. بارتولد، تاریخ خاور شناسی در اروپا و روسیه، اثر بارتولد، جلد نهم، ص ۳۹۳، سه له وویف، تاریخ روسیه، جلد نهم، ص ۳۵۰ – ۳۵۱، در این باره در اسناد رسمی علنی صحبت شده است (مجموعهٔ مکمل قوانین امپراتوری روسیه؛ « مجموعهٔ مکمل اطلاعات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸۳۰، جلد نهم، ص ۱۹۹، ۳۱۳؛ مواد و مدارک در بارهٔ تاریخ قرا قلپاقان، ص ۲٤ .

ختم فصل چهارم .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فصل پنجم

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۱ – از میراث نسخ خطی مارکس و انگلس، کلیات اثر، جلد نزدهم، ص ٤٩٩ .

۲ – تاریخ مقیم خانی، ص ١٦٦ .

۳ – همانجا، ص ۱۷۰ – ۱۷۱ .

٤ – همانجا، ص ۱۷۱ .

٥ – همانجا، ص ۱۷۲ .

٦ – همانجا، ص ۱۷۳ .

۷ – همانجا، ص ۱۷۷ .

۸ – عبیدالله نامه، ص ۱۹ – ۲۰ .

۹ – همانجا، ص ۲۰ .

۱۰ – همانجا، ص ٤٩ – ٥٧ .

۱۱ – تاریخ مقیم خانی، ص ۱۳۸ – ۱۷٤ .

۱۲ – همانجا، ص ۲۰۱ – ۲۰۲ .

۱۳ – همانجا، ص ۲۰۲ .

١٤ – همانجا .

١٥ – همانجا .

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۶ – همانجا .

۱۷ – همانجا، ص ۲۰۵؛ تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ۱۴۳ آ .

۱۸ – عبیدالله نامه، ص ۶۳ .

۱۹ – در خصوص تعمیم اسمای پیامبران هر یک ...، عیسی، مفصلاً نگاه: اثر محمود بن امیر ولی، بحرالاسرار، ص. ۱۱۵ و تحشیهٔ ۱۳۳.

۲۰ – تاریخ مقیم خانی، ص ۲۲۱ – ۲۲۲ .

۲۱ – همانجا، ص ۲۲۲ .

۲۲ – عبیدالله نامه، ص ۶۲ – ۶۶ .

۲۳ – همانجا، ص ۶۶ .

۲۴ – همانجا، ص ۶۵؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۲۲۲ .

۲۵ – عبیدالله نامه، ص ۶۳، ۶۵ .

۲۶ – همانجا، ص ۶۷ – ۶۸؛ تاریخ مقیم خانی، ص ۲۲۳؛ تاریخ سلاطین منغتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، ورق ۱۴۴ .

۲۷ – عبیدالله نامه، ص ۷۱ – ۸۱، ۹۴ .

۲۸ – همانجا، ص ۸۱، ۹۴ .

۲۹ – همانجا، ص ۸۹ .

۳۰ – همانجا، ص ۹۱ .

۳۱ – همانجا، ص ۹۲ – ۹۴ .

۳۲ – همانجا، ص ۱۰۰، مقابله شود : تاریخ قپچاق خانی، ورق ۱۱۹ ب .

۳۳ – عبیدالله نامه، ص ۱۱۱ .

۳۴ – همانجا، ص ۱۰۹ .

۳۵ – همانجا، ص ۱۱۵ .

۳۶ – همانجا، ص ۱۱۴ .

۳۷ – همانجا، ص ۱۱۶ .

۳۸ – همانجا، ص ۱۲۲ – ۱۲۳ .

۳۹ – همانجا، ص ۱۱۹ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٤٠ – همانجا، ص ١٢٤.

٤١ – همانجا، ص ١٢٥ .

٤٢ – همانجا، ص ١٢٩ .

٤٣ – همانجا، ص ١٣٠ – ١٣٣ .

٤٤ – همانجا، ص ١٣٤ – ١٣٧ ؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ١٢٠ آ، محمود بی در سال ١١٢٦ هجری / ١٧١٤. در اشکمش در زمان زلزلهٔ شدید کشته شد (گلشن الملوک، ورق ١ ب) .

٤٥ – عبیدالله نامه، ص ١٣٨ – ١٣٩ .

٤٦ – همانجا، ص ١٤٢ – ١٤٣ .

٤٧ – همانجا، ص ١٩١ .

٤٨ – همانجا، ص ١٩٦ – ١٩٨، ٢٠٦ .

٤٩ – همانجا، ص ٢٠٥ .

٥٠ – همانجا، ص ٢٠٤ – ٢٠٥ .

٥١ – همانجا، ص ٢٣٩ .

٥٢ – همانجا، ص ٢١٩ – ٢٢٠ .

٥٣ – مفصلاً » داویدویچ، تاریخ سکه های فلزی (ضرب سکه) ص ١٣٥ – ١٤٨ .

٥٤ – عبیدالله نامه، ص ٢٢٥ – ٢٢٩ .

٥٥ – همانجا، ص ٢٣١ – ٢٣٢ .

٥٦ – همانجا، ص ٢٧١؛ تاریخ ابوالفیض خانی، ص ١٥؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ١٢٠ آ .

٥٧ – تاریخ ابوالفیض خانی، ص ٤٠؛ تاریخ قپچاق خانی، ورق ١٢٠ ب؛ گلشن الملوک، ورق ٢ آ .

٥٨ – تاریخ قپچاق خانی، ورق ١٢١ آ، نگاه : گلشن الملوک، ورق ٢ آ .

٥٩ – تاریخ قپچاق خانی، ورق ١٢١ ب .

٦٠ – تاریخ ابوالفیض خانی، ص ٤١ .

٦١ – همانجا .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٦٢ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ورق ١٠١ ب .

٦٣ – همانجا، ص ٢٨ ب .

٦٤ – همانجا، ورق ٢٩ ب، ٣٠ آ، ٩٨ ب؛ تحفهٔ خانی، ورق ١٧ آ .

٦٥ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ورق ٩٨ ب – ٩٩ آ .

٦٦ – همانجا، ص ٩٩ آ – ١٠٠ ب .

٦٧ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ورق ١٠١ آ .

٦٨ – تحفهٔ خانی، ورق ١٧ آ، « این ولایت را با زمین یکسان و هموار ساختند » .

٦٩ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ورق ١٠١ ب .

٧٠ – همانجا، ص ١٠٢ آ .

٧١ – همانجا، ص ١٠١ ب، ١٠٤ آ .

٧٢ – همانجا، ص ١٠٤ ب، ١٠٥ ب .

٧٣ – همانجا، ص ١٠٦ آ، ١٠٦ ب .

٧٤ – همانجا، ص ١٠٧ آ .

٧٥ – در باره مفصلاً نگاه : تاریخ بدخشان، ورق ١٥ ب، ٢٥ آ .

٧٦ – نامهٔ عالم آرای نادری، جلد دوم، ورق ١٢٤ ب – ١٢٥ آ .

٧٧ – همانجا، ورق ١٢٩ آ .

٧٨ – همانجا، ورق ١٥٤ آ، ٢٥٦ آ، ٢٥٧، ٢٨٧ ب .

٧٩ – همانجا، ص ٢٨٣ آ .

٨٠ حسین علی، تزیین و آرایش سالنامهٔ وقایع تاریخی، ص ٤٢ .

٨١ – همانجا، ص ٤٣ .

٨٢ – همانجا .

٨٣ – گنکوفسکی، امپراتوری درانی، ص ٣٠ – ٣١ .

٨٤ – سراج التواریخ، جلد دوم، ص ٢٠٦ – ٢١٠، ٢١٢ – ٢١٤ .

ختم فصل پنجم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

خاتمهٔ کتاب

۱ – اثر مارکس و انگلس، جنگ های دهقانی در آلمان، کلیات آثار، جلد هفتم، ص ۳۵۸، ٤۳۲ – ٤۳٤ .

۲ – استقامت اصلی سیاست افغانستان، « پراودا » ۱۹۷۸ ۱۱ می .

ختم پاورقی خاتمهٔ کتاب .

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منابع و مآخذ
منابع کتبی مستند

۱ – آرشیف بخش سیاست خارجه روسیه، بخش مربوط به وقایع و امور بلخ . کارت شماره ۱۰۶، ۱۰۹ .

۲ – آرشیف مرکزی دولتی اسناد قدیم، بخش فرامین مربوط به بلخ، بخارا (۱٦٤۰ – ۱۸۲۱)

۳ – آرشیف تاریخی مرکزی دولتی. اوزبیکستان. کارت شماره ۳۲۳ . فرامین وقفی مربوط به مرقد امام یحیی ابن زید واقع در سرپل . (مجموعهٔ شخصی) .

٤ – فرامین و مراسلات کتبی خانان شیبانی و اشترخانی (در تألیف بدرالدین کشمیری، نسخ خطی انستیتوت خاور شناسی جمهوری اوزبیکستان. شمارهٔ ثبت ۲۰۹٤ . عناوین ۱، ۵)

۵ – اسناد کتبی نگهداری شده در آرشیف مشایخ جویباری، مطالبی در خصوص زمین و بازرگانی آسیای میانه در قرن شانزدهم. محرر مسؤل . ی. یی. بیرتیلس . م – ل؛ ۱۹۳۸.

٦ – دستورالعمل برای پازوخین ها . دستورالعمل برای باریس اندری ویچ و سیمین ایوانویچ پازوخین و سفارت آنان در بلخ و بخارا و اورگنج بمنظور خریداری اسیر شدگان روسی و ضمیمهٔ این دستورالعمل که حاوی هدایت در خصوص پازوخین ها بصفت نمایندهٔ دولت روسیه در کشور های آسیای میانه بلخ و بخارا در سالهای ۱۸٦۹ – ۱۸۷۳. می باشد . محرر مسؤل توروروف. « کتابخانهٔ تاریخی روسیه » جلد ۱۵. «مجموعهٔ مکمل مطالب جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸۹٤.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۷ – خاطرات و سرگذشت ها در خصوص مناسبات دیپلماتیک و بازرگانی روس های مسکو با پارس، جلد ۱ – ۳. محرر مسؤل، ویسیلوفسکووا .ن.ای. « مجموعهٔ مکمل مطالب جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال های ۱۸۹۰ – ۱۸۹۸ «انتشارات شعبه خاوری انجمن باستان شناختی امپراتوری روسیه » جلد ۲۰ – ۲۲ .

۸ – مجموعهٔ مکمل قوانین امپراتوری روسیه . چاپ اول، جلد نهم . « مجموعهٔ مکمل مطالب جغرافیایی، توپوگرافی و اماری آسیا » از بابت سال ۱۸۳۰.

۹ – مجموعهٔ شهزاده خیلکوف. « مجموعهٔ مکمل مطالب جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸۷۹.

۱۰ – سیمیونوف .آ.آ. رسالهٔ بخارا در خصوص مناصب و رتب و مکلفیت های دارندگان این مناصب و رتب در بخارای قرون وسطی . خاور شناسی اتحاد شوروی، جلد پنجم . م – ل؛ ۱۹٤۸.

۱۱ – چیخویچ . او.د. مدارک در خصوص مناسبات ارضی در خان نشینی بخارا در قرن های هفدهم و نوزدهم. محرر مسؤل ارینداس .آ.ک. تاشکند ۱۹٥٤.

منابع داستانی و روایتی

۱ – عبدالرزاق – قطر میر، (.....) ؟

۲ – عبدالله نامه تألیفات حافظ تنیش بخاری نسخهٔ خطی « نامه های تاریخی » اکادمی علوم اوزبیکستان شماره ثبت ۲۲۰۷.

۳ – عبدالله نامه تألیفات حافظ تنیش بخاری، نسخهٔ خطی « شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، سند ۸۸ .

٤ – عبدالله نامه، چاپ اوزبیکی : حافظ تنیش ابن میر محمد بخاری، عبدالله نامه جلد اول، بر گردان از متن فارسی بزبان اوزبیکی توسط کاندیدای علوم فیلولوژی، س. میرزایف. بکوشش کاندیدای علوم تاریخ، ب.ا. احمدوف. آمادهٔ چاپ شده است . تاشکند ۱۹٦٦. جلد دوم ۱۹٦۹.

٥ – عجایب الطبقات محمد طاهر ابن ابوالقاسم البلخی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٤٤۸۳ .

٦ – کتاب آداب الحرب و الشجاعهٔ ۱۹٦۹. (...) .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٧ – صدرالدین عینی نمونهٔ ادبیات تاجیکی . م؛ ١٩٢٦.

٨ – عالمگیر نامه. چاپ سنگی لاهور . ١٧٨٣. (...) .

٩ – اثر مجهول المؤلف : شیبانیان و اشترخانیان، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اوزبیکستان شمارهٔ ثبت ٢/ ٤٤٦٨ .

١٠ – بابر نامه، ظهیرالدین محمد بابر، بر گردان توسط، م.آ. صالح. تاشکند، ١٩٥٨.

١١ – بدایع الوقایع، تألیفات زین الدین محمود واصفی، متن انتقادی با مقدمه و فهارس به قلم الکسندر بلدیرف، جلد ١ – ٢، مسکو ١٩٦١

١٢ – بلا ذوری – (...) .

١٣ – بحرالاسرار فی مناقب الاحبار. تألیفات محمود بن امیر ولی. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دیوان هند . شمارهٔ ثبت ٥٧٥ .

١٤ – بینی وینی. ف. ریلیاسی از بخارا در کتاب : پاپوف .آ. روابط روسیه با خیوه و بخارا در زمان پطر کبیر نشریهٔ انجمن جغرافیایی امپراتوری روسیه جلد نهم . ١٨٥٣.

١٥ – بیرنی . تاریخ آخرین تحولات سیاسی : فرانسوه بیرنی، تاریخ آخرین تحولات سیاسی در دولت مغولیه کبیر، پیشگفتار، آ. پرونین، برگردان از زبان فرانسوی توسط : ب. ژوخویسکوف و م. تمارا. م – ل؛ ١٩٣٦

١٦ – بیرونی . آثار البقیه، ابوریحان بیرونی، آثار منتخب، جلد اول، تاشکند، ١٩٥٧

١٧ – کتاب القانون المسعودی ... ابی الریحان محمد بن احمد بیرونی، حیدر آباد ١٩٠٠

١٨ – ابوریحان بیرونی، احجار قیمتی، اثر مینرالوژی، مجموعهٔ آثار برگردان شده توسط : آ.م. بیلینیسکوف. محرر مسؤل، گ.گ. لیمّلینه، خ.ک. برانووا و م.دالینینوی، ١٩٦٣

١٩ – غیاث الدین علی . روزنامچه تهاجم تیمور بر هندوستان، برگردان شده از متن فارسی، پیشگفتار و تحشیه توسط : آ.آ. سیمیونوف .م؛ ١٩٥٨

٢٠ – گلشن الملوک . تألیفات محمد یعقوب بن امیر دانیال نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٣ / ١٥٠٧ .

٢١ – جامع المقامات مخدوم اعظم، تألیفات ابوالبقأ بن خواجه بهاءالدین بن مخدوم اعظم، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٧٦٣٨ .

٢٢ – نخبهٔ الدهر فی عجایب البّرو البحر، تألیفات شمس الدین ابن ابی عبدالله محمد بن ابی طالب النصاری الدمشقی، چاپ فرین، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و آماری آسیا » از بابت سال ١٨٧٤

٢٣ – جوینی، چاپ قزوینی، (...)

٢٤ – دیوان حکیم فرخی سیستانی، بکوشش دبیر سیاقی ... تهران ١٣٣٥ هجری شمسی .

٢٥ – دل غرایب تألیف خدای بیردی بن قش محمد خوارزمی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ١٣٣٥ .

٢٦ – دستورالملوک، خواجه سمندر ترمذی، فاکسیمیله قدیمی ترین نسخهٔ خطی است، برگردان شده از متن فارسی، پیشگفتار، تحشیه و فهارس نام ها از م.آ. صلاح الدینووا، ١٩٧١

٢٧ – ظفر نامه، شرف الدین علی یزدی، چاپ به سعی مولوی محمد الله داد، جلد ١ – ٢، کلکته، ١٨٨٧ – ١٨٨٨

٢٨ – زین الاخبار، به تدوین ابو سعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی در حدود ٤٤٢ – ٤٤٣ هجری قمری، مقابله، تصحیح، تحشیهٔ و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران، ١٣٤٧ هجری شمسی .

٢٩ – زبدة آلاثار، تألیفات عبدالله بن علی نصراللهی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٥٣٦٨ .

٣٠ – زبدة التواریخ، تألیفات حافظ ابرو (از بخش جغرافیایی آن)، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٦٠٨، ٥٣٦١.

٣١ – ابن اثیر (چاپ تورنبیرگ)، (...) .

٣٢ – ابن الفقهی کتاب البلدان، (...) .

٣٣ – کتاب عجایب المقدور فی نوایب التیمور، تألیفات شهاب الدین احمد المعروف با بن عرب شاه القاهره ١٣٠٥ هجری / ١٨٨٧ – ١٨٨٨

٣٤ – ابن بطوطه، (...) .

٣٥ – ابن حوقل (ابوالقاسم ابن حوقل)، (...) .

٣٦ – ابن خرداد به، المسالک و الممالک، ابوالقاسم عبیدالله ابن عبدالله ابن خرداد به، (...) .

٣٧ – اصطخری ابو اسحاق آل فریسی، الاصطخری، (...) .

٣٨ – اصطخری، مسالک الممالک، برگردان شده از متن فارسی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ١٠٨ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٣٩ – تاریخ ابوالفیض خان، تألیفات عبدالرحمن طالع، برگردان، مقدمه، تحشیه و فهارس از آ.آ. سمیونوف، تاشکند ١٩٥٩

٤٠ – تاریخ مسعود : تألیفات ابوالفضل بیهقی (١٠٣٠ – ١٠٤١)، فاتحه، تحشیه و برگردان از : آ.ک. اریندس، تاشکند، ١٩٦٢ م. چاپ دوم .م؛ ١٩٦٩

٤١ – یاقوت : معجم، جغرافیا نویس . (...)

٤٢ – قته غن و بدخشان : تألیفات برهان الدین کشککی، حاوی اطلاعات در خصوص مسایل جغرافیای کشور ها با شرایط طبیعی تاریخی، نفوس، اقتصاد و راه های مواصلاتی و اطلاع رسانی . برگردان از متن فارسی توسط .پ.پ اوودینسکوف، ب.ای. دولگا رو کوف، و.ی. وی. لیبکییفسکوف، تصحیح با مقدمه و تحشیه از آ.آ. سیمیونوف، تاشکند ١٩٢٦ .

٤٣ – کتاب مارکوپولو، برگردان شده از فرانسوی قدیم توسط : ای.پ. مینایف (چاپ دوم)، فاتحه و تصحیح از : ای. پ . مگیدوویچ . ١٩٥٥

٤٤ – المسالک و الممالک: تألیفات قدامه. (...)

٤٥ – لطایف الاخبار، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٥٤٠٠ .

٤٦ – مطالع الفاخره و مطالب القاهره تألیفات عبدالرحمن بخاری، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثیت ٨٢٤٥ .

٤٧ – مجالس النفایس، تألیفات امیر علی شیر نوایی، جلد دوازدهم، تاشکند، ١٩٦٦

٤٨ – مجمع الارقام، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ١/ ٢٤٦٣ .

٤٩ – مجمع الغرایب، تألیفات درویش محمد المفتی البلخی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ١٢٦٢؛ ٢٦١٤؛ ٩٦٩٨/٢؛ ١٠١ .

٥٠ – مدارک در خصوص تاریخ خان نشینی قزاقی در قرن های پانزدهم – هجدهم اقتباس از تألیفات فارسی و ترکی . مؤلفین : ن.ن مینگ گل اف، س.ک. ابراهیموف، ک.آ. پیشولین، و.پ. یودین. تحت نظر : ب. سلیمانوف، آلمه اتا، ١٩٦٩

٥١ – مطلع السعدین و مجمع البحرین تألیفات عبدالرزاق سمرقندی، چاپ به سعی محمد شفیع، جلد اول و دوم، لاهور ١٣٦٠ – ١٣٦٨ / ١٩٤١ – ١٩٤٩

٥٢ – مطلب الطالبین، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شمارهٔ ثبت ۸۰ .

۵۳ – مرات الممالک: تألیفات سیدی علی ریس، برگردان از متن ترکی توسط : ش. زنونوف، محرر مسؤل، ص.ع. عظیم جانووا . تاشکند، ۱۹۶۳ .

۵٤ – مدارک و مطالب در خصوص تاریخ ترکمن و ترکمنستان، جلد اول و دوم «انتشارات انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، م – ل؛ ۱۹۳۸ – ۱۹۳۹

۵۵ – مهمان نامهٔ بخارا، تألیفات فضل الله بن روزبهان . نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ۵۸۸۵ .

۵٦ – مجمل التواریخ، تألیفات فصیحی خوافی، (۷۰۱ تا ۸٤۵) به تصحیح و تحشیهٔ فرخی، طوسی – مشهد ۱۳۲۹ / ۱۹٦۱

۵۷ – مقدسی، شمس الدین ابو عبدالله محمد ابن احمد ابن بکر آل بنّا آل بسّچهری المقدسی . (...)

۵۸ – تاریخ مقیم خانی، تألیفات منشی یوسف، برگردان از فارسی – تاجیکی؛ تحشیه و فهارس از : آ.آ. سیمیونوف . تاشکند ۱۹۵٦.

۵۹ – نامهٔ عالم آرای نادری، تألیفات محمد کاظم، دفتر دوم، چاپ متن، پیشگفتار و تصحیح عمومی از : ن.د. میکلوخه میکلای، فهارس و تلخیص عناوین از : و.پ. شیگلاوی. ۱۹۵٦

٦۰ – نذهة القلوب، تألیفات حمدالله بن ابو بکر مستوفی القزوینی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٦۱٦ . (چاپ .م.گ. لی سترینج) . بخش نخست از مقالهٔ سوم نذهة القلوب تألیفات حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی (۷٤۰ هجری) با مقابله، حواشی، تعلیقات و فهارس به سعی محمد دبیر سیاقی، تهران، اسفند ماه، ۱۳۳٦ خورشیدی / ۱۹۵۸

٦۱ – مجموعهٔ مکمل تاریخ وقایع روس، جلد سیزدهم، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » جلد سیزدهم مربوط سال ۱۸۳۰

٦۲ – مجموعهٔ تاریخ مغول ها تألیفات رشیدالدین، متن فارسی آن با پیشگفتار و تحشیه از : ای. ن. بیره زین . « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » مربوط سال ۱۸٦۱

٦۳ – مجموعهٔ مکمل تاریخ وقایع، تألیفات رشیدالدین، جلد اول، کتاب اول، برگردان از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

متن فارسی . توسط : آ. آ. خیتگوروف، تصحیح و تحشیه به سعی : آ. آ. سیمیونوف . م – ل؛ ۱۹۵۲ .

٦٤ – مجموعهٔ تاریخ وقایع، تألیفات رشیدالدین، جلد اول، کتاب دوم، برگردان از متن فارسی، و. ای. سیمیرنوف، تحشیه از : ب. ای. پانکراتوف و و. ای. سیمیرنوف، تصحیح به سعی : آ. آ. سیمیونوف . م – ل؛ ۱۹۵۲ .

٦٥ – مجموعهٔ تاریخ، تألیفات رشیدالدین، جلد دوم، برگردان از متن فارسی توسط : یو. پ. ویرخوفسکوف، تحشیه از : یو. پ. ویرخوفسکوف و ب. ای. پانکراتوف. و تصحیح به سعی ای. پ. پطرو شیفسکوف. م – ل؛ ۱۹٦۰ .

٦٦ – مجموعهٔ تاریخ وقایع، تألیفات رشیدالدین، جلد سوم، برگردان از متن فارسی توسط : آ. ک. اریندس، تصحیح به سعی : آ. آ. راماسکیویچ، ی.ی. بیرتیلس و آ. یو. یاکوبوف . م – ل؛ ۱۹٤٦ .

٦٧ – روضة الجنّات فی اوصاف مدینهٔ هرات ۸۹۷ – ۸۹۹، تألیفات معین الدین محمد زمچی اسفزاری، تصحیح به سعی سید محمد کاظم امام، تهران ۱۹۵۹ – ۱۹٦۰ / ۱۳۳۸ – ۱۳۳۹

٦۸ – روضة الرضوان و حدیقه الغلمان، تألیفات بدرالدین الکشمیری عبدالسلام الحسینی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ۲۰۹٤ .

٦۹ – سمعانی، کتاب الانساب، تألیفات عبدالکریم ابن محمد آل سمعانی . فاکسیمیله . (...)

۷۰ – سلسلة الصادقین و انیس العاشقین، تألیفات دوست محمد بن نوروز احمد الکیشی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ۲٤۷۱ .

۷۱ – فیض محمد کاتب بن سعید محمد معروف به هزاره محمد خواجه، سراج التواریخ، جلد اول و دوم، کابل ۱۳۲۱ خورشیدی .

۷۲ – خاطرات هیوان تسانگ، برگردان از متن چینایی به زبان فرانسوی توسط : س. ژولینه، جلد اول و دوم، پاریس ۱۸۵۷ – ۱۸۵۸

۷۳ – طبقات ناصری، تألیف منهاج الدین عثمان بن سراج الدین معروف به قاضی منهاج سراج جوزجانی در سنهٔ ٦۵۸، جلد اول به تصحیح، مقابله، تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، کابل ۱۳٤۳ خورشیدی / ۱۹٦۳

۷٤ – طبری – ابوجعفر محمد ابن جریر الطبری، چاپ اول، جلد ۱ – ٦، ۱۸۷۹ – ۱۸۹۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۷۵ – تواریخ گزیده، نصرت نامه، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد اکادمی علوم اتحاد شوروی، شمارهٔ ثبت .وی. ۷۴۵ .

۷۶ – تواریخ گزیده، نصرت نامه، پژوهش متن انتقادی – تلخیص عناوین و تابلو ها، عنوان گذاری اجمالی به سعی : آ. م. اکرموف، تاشکند ۱۹۶۷

۷۷ – تذکرة الاولیا . (...)

۷۸ – تذکرة الشعرا (نشتر عشق)، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ۴۳۲۲ .

۷۹ – تذکرة الشعرا، تألیفات دولت شاه بن علاءُالدّوله بختی شاه الغازی سمرقندی .

۸۰ – تذکرة فهمی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ۲۳۳۱ .

۸۱ – تاریخ ابوالخیر خانی، تألیفات مسعود بن عثمان کوهستانی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ۹۹۸۹ . و نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی شمارهٔ ثبت .س. ۴۷۸؛ و نسخهٔ خطی یونیورسیتی دولتی لنین گراد، شمارهٔ ثبت ۸۵۲ .

۸۲ – تاریخ اکبر شاهی، جلد اول و دوم، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ۸۴۱، ۱۳۴۵ .

۸۳ – تاریخ عالم آرای عباسی، تألیفات اسکندر بیک منشی، تهران ۱۴۱۴ .

۸۴ – تاریخ اربعهٔ اولوس، نسخهٔ خطی موزیم بریتانیا (انگلستان) شمارهٔ ثبت .آ.د.د. ۲۶۱۶ .

۸۵ – تاریخ بدخشان تألیفات سنگ محمد و فضل بیک حاجی ... کپیه عکاسی شده متن، نسخهٔ خطی، پیشگفتار، فهارس آماده شده به چاپ به سعی : آ. ن. بولدیریف. ل؛ ۱۹۵۹ .

۸۶ – تاریخ بلخ تألیفات محمد مومن بن عوض باقی بلخی، نسخهٔ خطی متعلق به یک مجموعهٔ شخصی .

۸۷ – تاریخ مبارک شاه، تألیفات فخرالدین مبارک شاه مرو رودی (...) .

۸۸ – تاریخنامه هرات، تألیفات سیف ابن محمد یعقوب الهروی، چاپ، مقدمه به سعی محمد زبیر الصدیقی، کلکته ۱۹۴۴

۸۹ – تاریخ رشیدی، تألیفات میرزا محمد حیدر دوغلت، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ١٤٣٠ .

٩٠ – تاریخ رشیدی، تألیف میرزا محمد حیدر، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٢٧٢ .

٩١ – تاریخ سید راقم، تألیفات امیر سید شریف راقم سمرقندی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٤٥٤٤ .

٩٢ – تاریخ سلاطین منغیتیه، تألیفات میرزا عبدالعظیم سامی، برگردان و تحشیه از : ل. اپیفانووی. م؛ ١٩٦٢ .

٩٣ – تاریخ سلاطین منغیتیه، اوزبیکیه و اشترخانیه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ١/ ١١٢ .

٩٤ – تاریخ سلیمی، تألیفات میرزا سلیم بیک، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٢٠١٦ .

٩٥ – تاریخ سلطان حسین میرزا، شرح مجملی از اوصاف و احوال خاقان منور و مظفر دارالسلطنهٔ و الخلافین ابوالغازی سلطان حسین میرزا و وقایع که در زمان دولت پاد شاه خلایق پناه بوقوع پیوست، نسخهٔ کتابخانهٔ عامه بنام : م. یی. سلتیکوف – شیدرین، ل؛ سلسلهٔ جدید فارسی، ٢١٠ .

٩٦ – الرساله فی تحقیق اراضی العشریه و الخراجیه، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٤٩٧٦ .

٩٧ – تحفهٔ خانی، تألیفات محمد وفایٔ کرمینه گی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٢٦٠٤ .

٩٨ – تحفة الزایرین، تألیفات ناصرالدین البخاری، ١٣٢٨ .

٩٩ – عبیدالله نامه، تألیفات میر محمد امین بخاری، برگردان از متن فارسی با تحشیه از : آ.آ. سیمیونوف، تاشکند ١٩٥٧

١٠٠ – الفواید البهیه فی تراجم الخنقیه، تألیفات ابوالحسنات محمد عبدالحی الکفری الکنوی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٧٦٤٨ .

١٠١ – فضایل بلخ، تألیفات شیخ الاسلام صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن داؤد الواعظ البلخی، نسخهٔ خطی شعبهٔ لنین گراد انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، شمارهٔ ثبت .س. ٤٥٣ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

١٠٢ – حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تألیفات خواند میر، تهران ١٩١٥ / ١٣٣٣ .

١٠٣ – هفت اقلیم، تألیفات امین احمد رازی، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ١٨٢٩ .

١٠٤ – حدود العالم، نسخهٔ نامفهوم و مبهم، چاپ با پیشگفتار و فهارس از : و.و. بارتولد، ل؛ ١٩٣٠ .

١٠٥ – حدود العالم، برگردان از متن فارسی توسط : مینورسکی، جغرافیا نویس فارسی. ٣٧٢ آ.ن. ٩٨٢ . آ.د. (...)

١٠٦ – خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار، تألیفات غیاث الدین بن همام الدین الملقب به خواند میر، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ٢٢٠٩ .

١٠٧ – « زیب التواریخ »، تألیفات حسین علی، برگردان از متن فارسی، پیشگفتار و تحشیه از : گ. آ. ولوشینوی. تاشکند، ١٩٥٩

١٠٨ – همایون نامه، تألیفات گلبدن بیگم، برگردان و تحشیه از : ص.ع. عظیم جانوا، تاشکند ١٩٥٩ .

١٠٩ – چن – چون . سیو سیزی، یا شرح سفر در غرب برگردان از متن چینایی با تحشیه از رئیس عمومی خانقاه ها، تألیفات دستجمعی اعضای مبلغین روحانی روسی در پکن، جلد چهارم « مجموعهٔ معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ١٨٦٦ .

١١٠ – شجره ترک، تألیفات ابوالغازی بهادر خان، نسخهٔ خطی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبیکستان، شمارهٔ ثبت ١١١١٠ .

١١١ – ظفر نامهٔ شامی (...) .

١١٢ – شهنامه، تألیفات ابوالقاسم فردوسی، آماده چاپ شده به سعی : ن. ب. بانو، آ. لاهوتی، آ. آ. ستاریکوف، م؛ جلد اول ١٩٥٧؛ جلد دوم ١٩٦٠؛ ١٩٦٣؛ جلد چهارم ١٩٦٩ .

١١٣ – شیبانی نامه، تألیفات محمد صالح، نشر شده به سعی نصرالله دوران، تاشکند ١٩٦١ .

١١٤ – کتاب البلدان، تألیفات یعقوبی .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آثار پژوهشی بزبان روسی، اوزبیکی و تاجیکی

١ – رسالهٔ در خصوص مناسبات ارضی در خان نشینی بخارا در قرن های شانزدهم و نوزدهم، تألیفات .م. آ. عبدالرحیموف، جلد اول و دوم . تاشکند ١٩٦٦، ١٩٧٠

٢ – گزارش در خصوص قلمرو قراتیگین، تألیفات ابراموف، به درخواست « نشریهٔ انجمن جغرافیای روس »، ١٨٧٠، ٥ .

٣ – نقد بررسیهای ادبی سیاحان در روسیه تا سال ١٧٠٠، تألیفات فریدریچ ادیلونگ، و مفتخر شده به اخذ مدال دیمیدوفسکوف، برگردان از متن آلمانی توسط الکساندر کلیوانوف، بخش اول .م؛ ١٨٦٤ .

٤ – حکومت بابر در کابل و در هند، تألیفات صباحت.ع. عظیم جانووا. م؛ ١٩٧٧ . ترجمه از متن روسی به فارسی توسط سید ابراهیم قیصاری، انتشارات تاک، کابل.

٥ – از تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان، اصطلاح « اقطاع » تألیفات : آ. آ. علی زاد، انستیتوت ملل آسیایی جمهوری آذربایجان، ١٩٥٥ شمارهٔ ثبت ٤ .

٦ – اتنالوژی افغانستان (نژاد شناسی افغانستان .مترجم)، تألیفات : م. س. اندرییف، تاشکند ١٩٢٧ .

٧ – رسالهٔ در خصوص مناسبات اجتماعی و ساختار سیاسی هند مغولی در دوران زمامداری اکبر (١٥٥٦ – ١٦٠٥)، ک. آ. انتونوف . م؛ ١٩٥٢ .

٨ – درواز و قرا تیگین « مجموعه نظامی » تألیفات : گ. آ. ارنده رینکو. ١٨٨٣، نمبر ١١ .

٩ – فرمان نادر شاه، تألیفات : م. ر. آرونوف، خاورشناس شوروی، ١٩٥٨، نمبر ٢، ص ١١٦ – ١٢٠ .

١٠ – حکومت نادر شاه افشار، تألیفات : م. ر. آرونوف و ک.ز. اشرفیان . م؛ ١٩٥٨ .

١١ – دولت ازبیکان کوچی، تألیفات بوری. آ . احمدوف. م؛ ١٩٦٥ .

١٢ – روایت از راوی نامعلوم « شیبانی نامه » بنایی، تألیفات بوری. آ. احمدوف. علوم اجتماعی در ازبیکستان، ١٩٦٥، شمارهٔ ٢ .

١٣ – اولوغ بیک و تألیفات تاریخی او « تاریخ اربع الوس » تألیفات : ب. آ. احمدوف، در کتاب : علوم عصر اولوغ بیک تاشکند، ١٩٧٩، ص ٢٩ – ٣٦ .

١٤ – خواند میر، تألیفات، ب. آ. احمدوف، تاشکند، ١٩٦٥ .

١٥ – در بارهٔ مناسبات بازرگانی روسیه و هند در قرن های شانزدهم و هفدهم، تألیفات

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

: ن. ب. بایکوف. انتشارات انستیتوت خاورشناسی شعبهٔ تاریخ و باستان شناسی و علوم ازبیکستان . چاپ ٤، تاشکند ١٩٥٦ .

١٦ – نقش آسیای میانه در تأمین روابط بازرگانی روسیه با هند (در نیمهٔ اول قرن شانزدهم و نیمه دوم قرن هجدهم)، تألیفات : ن. ب. بایکوف، تاشکند ١٩٦٤ .

١٧ – آمو دریا، درخصوص مسایل آبیاری ترکستان، (بخش آمو دریا)، تألیفات : و.و. بارتولد، جلد سوم، م؛ ١٩٦٥ .

١٨ – بدخشان، تألیفات : و.و. بارتولد، جلد سوم، م؛ ١٩٦٥ .

١٩ – بادغیس، تألیفات : و.و. بارتولد، جلد سوم، م؛ ١٩٦٥ .

٢٠ – بلاساغون. تألیفات : و. و. بارتولد، جلد سوم. م؛ ١٩٦٥ .

٢١ – بامیان، تألیفات : و. و. بارتولد . جلد سوم، م؛ ١٩٦٥

٢٢ – گیسار (حصار)، تألیفات : و. و. بارتولد . جلد سوم، م؛ ١٩٦٥ .

٢٣ – دولت یونان – باختری و گسترش آن در شمال شرق – تألیفات : و. و. بارتولد . جلد دوم، بخش دوم، م؛ ١٩٦٤ .

٢٤ – شرح مختصر جغرافیا و تاریخ ایران . تألیفات : و. و. بارتولد. جلد هفتم، م؛ ١٩٧١ .

٢٥ – تاریخ خاور شناسی اروپا و روسیه . تألیفات : و. و. بارتولد. جلد نهم، م؛ ١٩٧٧ .

٢٦ – قلمق ها. تألیفات : و. و. بارتولد. جلد دوم، بخش اول، م؛ ١٩٦٣ .

٢٧ – قرا تیگین، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد سوم، م؛ ١٩٦٥ .

٢٨ – در خصوص تاریخ صفاریان . تألیفات : و. و. بارتولد. جلد ششم، م؛ ١٩٧١ .

٢٩ – مزار شریف، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد سوم، م؛ ١٩٦٥ .

٣٠ – امیر علی شیر نوایی و حیات سیاسی او . تألیفات : و. و. بارتولد. جلد دوم، بخش دوم، م؛ ١٩٦٤ .

٣١ – مسلیمه. تألیفات : و. و. بارتولد. جلد ششم، م؛ ١٩٦٦ .

٣٢ – گزارش در خصوص سفر علمی در آسیای میانه، (١٨٩٣ – ١٨٩٤)، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد چهارم، م؛ ١٩٦٦ .

٣٣ – گزارش.در خصوص سفر وظیفوی در ترکستان (تابستان ١٩٠٢)، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد هشتم، م؛ ١٩٧٣ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۳۴ – ترمذ، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد سوم، م؛ ۱۹۶۵ .

۳۵ – تخارستان، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد سوم، م؛ ۱۹۶۵ .

۳۶ – ترکستان، در زمان تهاجم مغول، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد اول، م؛ ۱۹۶۳ .

۳۷ – اولوغ بیک و دوران او، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد دوم، بخش دوم، م؛ ۱۹۶۴ .

۳۸ – فیض آباد، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد سوم، م؛ ۱۹۶۵ .

۳۹ – فاریاب، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد سوم، م؛ ۱۹۶۵ .

۴۰ – ختلان. تألیفات : و. و. بارتولد. جلد سوم، م؛ ۱۹۶۵ .

۴۱ – چغانیان . تألیفات : و. و. بارتولد. جلد سوم، م؛ ۱۹۶۵ .

۴۲ – مراسم تشریفات و سلسله مراتب در بار خانان ازبیک در قرن هفدهم، تألیفات : و. و. بارتولد. جلد دوم، بخش دوم، ۱۹۶۵ .

۴۳ – رسالهٔ توضیحات تاریخی و جغرافیایی ختلان از دوران باستان تا قرن دهم میلادی، تألیفات : بیلینسکی، مواد و مدارک پژوهش شده در بخش باستان شناسی اتحاد شوروی، شمارهٔ ۱۵ .

۴۴ – نگاهی به تاریخ مالکیت فئودالی زمین در آسیای میانه و ایران در عصر تیموریان (قرن چهاردهم و پانزدهم)، تألیفات : آ. م. بیلینیسکی، ۱۹۴۱، شمارهٔ ۴ .

۴۵ – گزارش نتایج کار، گروپ کار وخش از بابت سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ تألیفات بیلینیسکی، مواد و مدارک پژوهش در بخش باستان شناسی اتحاد شوروی، شمارهٔ ۱۵ .

۴۶ – گزارش نتایج کار، گروپ کار وخش از بابت ۱۹۴۸ . تألیفات بیلینیسکی، مواد و مدارک پژوهش در بخش باستان شناسی اتحاد شوروی، شمارهٔ ۱۵، ص ۱۲۸ – ۱۳۹ .

۴۷ – بیلیایف، اعراب، اسلام و خلافت های عربی در اعماق قرون وسطی، تألیفات : ی. آ. بیلیایف، چاپ دوم. م؛ ۱۹۶۶ .

۴۸ – تاریخ ادبیات فارسی – تاجیکی – آثار منتخب، تألیفات : ی. یی. بیرتیلس. جلد اول . م؛۱۹۶۰ .

۴۹ – ناصر خسرو و اسماعیلیزم . تألیفات : آ. ی. بیرتیلس. م؛ ۱۹۵۹ .

۵۰ – زین الدین واصفی نوسیدهٔ تاجیک در قرن شانزدهم (زندگی نامهٔ تجارب فعالیتهای ادبی)، تألیفات : آ.ن. بولدیریف، دوشنبه ۱۹۵۷ .

۵۱ – بُرنس سیاحت در بخارا و حکایت در بارهٔ شناوری در رود ایند از بحر تا لاهور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

با هدایا و تحایف ملکهٔ بریتانیای کبیر و گزارش سفر از هند تا کابل، تاتار و پارس، الکساندر بُرنس، بریدمن کمپانی هند شرقی که بدستور حکمران عالیمقام این وظیفه را در سال های ۱۸۳۱ و ۱۸۳۲ انجام داده است . تألیفات موصوف، بخش اول – سوم، چاپ .پ. و. گالوبکوف . م؛ ۱۸٤۸ – ۱۸٤۹ .

۵۲ – بیالکوفسکی تشریح وضعیت نظامی – جغرافیایی و نظامی – آماری افغانستان. گزارش ستاد فرماندهی ارتش. م؛ ۱۹۳۲ .

۵۳ – کشاورزی افغانستان . تألیفات : و. ای. واویلوف، د. د. بوکینیچ . ل؛ ۱۹۲۹ .

٥٤ – وام بیری تاریخ بخارا یا اقیانوس پیما از زمانه های بسیار دور تا زمانهٔ ما به استناد نسخ خطی انتشار یافته و انتشار نیافته مشرق . تألیفات : گ . وامبیری. برگردان توسط : آ. ای. پاولوفسکی . جلد اول و دوم . « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸۷۳ .

۵۵ – سفر در آسیای میانه. تألیفات : آ. وامبیری. « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸٦۵

٥٦ – توضیح تجارب بیک نشینی های کولاب . تألیفات : م. آ. واری گین. « نشریهٔ انجمن جغرافیایی روسیه »، ۱۹۱٦، ۱۱، چاپ ۱۰ .

۵۷ – تحقیقات و پژوهش در مورد پادشاهان و شهزادگان (دودمان .م.)، قاسموف، بخش اول و سوم، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال های ۱۸٦۳ و ۱۸٦٦، تألیفات : و. و. ویلیامینوف و زیرنوف .

۵۸ – توضیحات مختصر در خصوص نژاد شناسی سیاسی کشور های که در میان روسیه و هند موقعیت دارند. تألیفات : م. ای. وین یوکوف. « مجموعهٔ اطلاعات دولتی »، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ۱۸۷۸ .

۵۹ – سفرای روسی در پارس و بخارا در قرن هفدهم) تألیفات : ن. ای. ویسیلوفسکی. ایوان دانیلوویچ خخلوف . (مجلهٔ وزارت معارف مردمی)، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸۹۱، شماره ۱ .

٦۰ – ویسیلوفسکی. ن.ای. پذیرش سفرای آسیای میانه در دربار روسیه و مرخصی آنان در قرنهای شانزدهم و هفدهم « مجلهٔ وزارت معارف مردمی »، ۱۸۸٤

٦۱ – نسخهٔ اصلی « رسالهٔ تألیفات : آ. ب. ویلدانوف. « یاد گار های کتبی مشرق، تاریخ پژوهش زبان شناسی » ۱۹٦۸ . م؛ ۱۹۷۰، ص ٤۰ – ٦۷ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

٦٢ – مشایخ جویباری تألیفات : و. ل. ویاتکین. در مجموعهٔ : و. و. بارتولد. دوستان ترکستانی،حرمت گزاران دانش اند . تاشکند ١٩٢٧ .

٦٣ – تاریخ خلقهای تاجیک. تألیفات: ب.غ. غفوروف. م؛ ١٩٥٢.

٦٤ – جمشیدیان . تألیفات : یی. گ. گفیربیرگ . در کتاب خلقهای آسیای پیشین. م؛ ١٩٥٧ .

٦٥ – هزاره. تألیفات. ی. گ. گفیربیرگ . در کتاب مردمان آسیای پیشین. م؛ ١٩٥٧ .

٦٦ – کاوش های باستانی در بگرام (کاوش های باستان شناسی توسط هیئت باستان شناسان فرانسوی در بگرام « معلومات مختصر در مورد گزارش و پژوهش های ساحوی انستیتوت تاریخ مواد و مدارک فرهنگی اکادمی علوم اتحاد شوروی » . تألیفات : ر. گیرشمن . ١٩٤٦، جزوهٔ ١٣ .

٦٧ – روابط روس و هند در قرن هفدهم تألیفات : ن. م. گولدنبیرگ. « آشنایی با نشریهٔ اوقیانوس آرام انستیتوت اکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد دوم . م؛ ١٩٤٩ .

٦٨ – عشیرهٔ طلایی و زوال او . تألیفات هر یک : ب.د. گریکوف . آ. یو. یاکوبوفسکی. م – ل؛ ١٩٥٠ .

٦٩ – دولت شاهی یونان – باختری – تألیفات : و.و. گریگوریف « ژورنال وزارت معارف مردمی »، ١٨٦٧، بخش ٣٦ .

٧٠ – کابلستان و کافرستان. تألیفات : و.و. گریگوریف . « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ١٨٦٧ .

٧١ تاریخ آبیاری خوارزم از زمانه های باستان تا روزگاران ما، تألیفات : یا. گ. گولیاموف. تاشکند، ١٩٥٧ .

٧٢ – تاریخ سکه های فلزی در آسیای میانه در قرنهای هفدهم و هجدهم (سکه های طلایی و نقره یی جُنیدی ها) . دوشنبه، ١٩٦٤ .

٧٣ – مواد و مطالب در خصوص میترولوژی در آسیای میانه قرون وسطی . تألیفات : ی.آ. داؤیدویچ. م؛ ١٩٧٠ .

٧٤ – ملکیت های مدرسهٔ سبحانقلی خان تألیفات : آ.د. داویدوف. برطبق فرامین وقفی قرن هفدهم « گزارش مختصر انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی »، ١٩٦٠، شماره ٣٦ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۷۵ – حیات روستایی و اهمیت اقتصادی آن در افغانستان. تألیفات : آ.د. داویدوف. اقتباس از مسایل اقتصادی افغانستان. م؛ ۱۹۶۳ .

۷۶ – توضیح مختصر مهمان نامهٔ بخارا، تألیفات فضل الله روزبهان اصفهانی؛ ر. پ. جلیلوف. رسالهٔ علمی دفاعیهٔ کاندیداتوری، تاشکند ۱۹۶۵ .

۷۷ – مقبرهٔ کوک – کیسین، (مقالهٔ تاریخی و باستان شناختی)، « پروتوکول انجمن باستان شناسان آماتور ترکستان »، تألیفات : آ.آ. دیوایف. سال دهم . تاشکند ۱۹۰۵ .

۷۸ – شکل گیری جامعهٔ طبقاتی در باکتر شمالی. تألیفات : م.م. دیاکونوف. س.آ. جلد نوزدهم، ۱۹۵۴ .

۷۹ – کار گروپ پژوهشی کافرنهان . تألیفات : دیاکونوف. « مواد و مدارک پژوهشی باستان شناختی، اتحاد شوروی. شمارهٔ ۱۵، کار گروپ سغدی و تاجیکی. در ماموریت های باستان شناختی، انستیتوت تاریخ فرهنگ مادی، اکادمی علوم اتحاد شوروی و ایرمتیاژ دولتی »، جلد اول. م – ل؛ ۱۹۵۰ .

۸۰ – خرابه های مرو باستان. تألیفات : و. آ. ژوکوفسکی. قدامت سر زمین های ماورأی کسپین، « مواد در خصوص باستان شناختی »، جزوهٔ ۱۶، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ۱۸۹۴ .

۸۱ – مناسبات روسیه با بخارا و خیوه در سه سده اخیر. تألیفات : س.و. ژوکوفسکی. « کار انجمن خاور شناسی روسیه »، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرفی و آماری آسیا »، ۱۹۱۵، شماره ۲ .

۸۲ – تاریخ قرون وسطی مشرق. تألیفات : ب. ن. ذخودیر. دورهٔ لکچر. م؛ ۱۹۴۴ .

۸۳ – فاریاب باستان. (خرابه های آن در حوالی آمو دریا)، تألیفات : ل.آ. زیمین. « پروتوکول اجلاس اعضأی آماتور انجمن علاقمندان سر زمین های ماورأی حوزهٔ کسپین . علاقمندان آماتور تاریخ و باستان شناختی خاور زمین »، جزوهٔ سوم، ۴۰، ۱۹۰۷ اشک آباد .

۸۴ – رسالهٔ تاریخ آسیای میانه (قرن شانزدهم و اواسط قرن نوزدهم)، ۱۹۵۸. تألیفات : پ.پ ایوانوف .

۸۵ – ملکیت مشایخ جویباری، از تاریخ مالکیت فئودالی زمین در آسیای میانه در قرن های شانزدهم و هفدهم، م. – ل؛ ۱۹۵۴ .

۸۶ – بخارای شرقی و پامیر، در دورهٔ الحاق آسیای میانه به روسیه، تألیفات : ب. ای.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اسکندروف. دوشنبه. ۱۹۶۰ .

۸۷ – تاریخ هند در قرون وسطی، تحت نظر ل.ب. الله یف، ک.آ. انتونووی و ک.ز. اشرفیان. م؛ ۱۹۶۸ .

۸۸ – تاریخ جمهوری اوزبیکستان. (از اعماق دوران باستان تا اواسط قرن نوزدهم)، در چهار مجلد، جلد اول، چاپ سوم، تاشکند ۱۹۶۷ .

۸۹ – آثار کتبی جغرافیایی عربی. تألیفات : ای. یو. کراچکوفسکی. آثار منتخبات، جلد چهارم، م. – ل؛ ۱۹۵۷ .

۹۰ – فهرست نباتات بومی قلمرو آسیای میانه ما به ترتیب الفبا « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرفی و آماری آسیا »، ۱۸۷۴، تألیفات : ای. کیرییفسکی .

۹۱ – رسالهٔ در خصوص تاریخ قرا تیگین. نگاهی به تاریخ تاجکستان. تألیفات : ن.آ. کیسلیاکوف. چاپ دوم با تصحیح و تعلیق، استالین آباد ۱۹۵۴ .

۹۲ – کوبیک. دستور العمل الکسی میخائیلویچ تزار روسیه به محمد یوسف قاسموف فرستادهٔ روسیه در ۱۶۷۵ به حضور مغول اعظم اورنگزیب . .« مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرفی و آماری آسیا »، از بابت سال ۱۸۸۴

۹۳ – رسالهٔ بارزگانی، دولت مسکو در قرن های شانزدهم و هفدهم، تألیفات : ن. ای. کوستوماروف؛ .« مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرفی و آماری آسیا »، ۱۸۶۲.

۹۴ – ویژگی های ساختار سازمان نظامی خلقهای آسیای میانهٔ قرون وسطی. تألیفات : و. ن. کوون . « مطالعهٔ توضیح مختصر انستیتوت پیداگوژی دولتی تاشکند بنام نظامی »، سلسلهٔ علوم اجتماعی، جزوهٔ اول. ۱۹۴۷ .

۹۵ – توضیحاتی در خصوص بخارا و مناسبات بازرگانی ان با روسیه. تألیفات ن. او. لیرنیر. « معاصر »، جلد س ۵، ۱۸۶۴ .

۹۶ – گزارش مقدماتی در مورد کار گروپ ختلان در ساحهٔ کولاب در سال ۱۹۵۳. تألیفات : ب.آ. لیتوینسکی و ی. آ. داویدویچ. « گزارش اکادمی علوم جمهوری تاجکستان »، جزوهٔ دوم. استالین آباد، ۱۹۵۴ .

۹۷ – در مرز های آسیای میانه. رسالهٔ سفر نامه. تألیفات : د. ن. لوگافیت. در سه مجلد، کتاب دوم و سوم . مرز های روسیه و افغانستان، .« مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرفی و آماری آسیا »، ۱۹۰۹ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۹۸ – گذرگاه های آمو دریا و پنج، تألیفات : د.ن. لوگافیت. « تألیفات خاور شناسان »، ۱۹۰۶، شماره ۱۰۶ .

۹۹ – نگاهی به تاریخ شهر ترمذ، تألیفات : ب. و. لونین. « مجلهٔ تاریخی »، ۱۹۴۴. کتاب چهارم .

۱۰۰ – بخارا – بدخشان و افغانستان شرقی (از دیدگاه های خود و بیگانگان)، تألیفات : س. مازوف. « پروندهٔ امور روسی »، ۱۸۸۶، شماره ۱۷، ۲۴ .

۱۰۱ – رسالهٔ جغرافیایی منطقهٔ حصار و بیک نشینی کولاب. تألیفات : ن. آ. مایف. « نشریهٔ انجمن جغرافیایی روسیه »، جلد ۱۲، جزوهٔ چهارم، ۱۸۷۶ .

۱۰۲ – رسالهٔ خان نشینی بخارا، منطقهٔ گیسار (حصار .م.) بیک نشینی های کوهستان. تألیفات : ن.آ. مایف. « مواد در خصوص آمار منطقهٔ ترکستان »، ۱۸۷۹. جلد ۵ .

۱۰۳ – ویران شدن تاشکند توسط امام قلی خان، خان بخارا در سال ۱۶۱۳. تألیفات : ن.گ. مالّیسکی « پروتوکول انجمن باستان شناسان آماتور »، سال پنجم تاشکند ۱۹۰۰ .

۱۰۴ – توضیح مختصر در خصوص مواد تاریخ و جغرافیای پامیر و ساحات مربوط به پامیر از زمانه های دور و اعماق باستان تا قرن دهم تألیفات : آ.م. مندیلشتام. « مواد و مدارک انستیتوت تاریخ – باستان شناسی و نژاد شناسی اکادمی علوم جمهوری تاجکستان »، جلد سوم، استالین آباد، ۱۹۵۷ .

۱۰۵ – در خصوص بعضی از نتائیج تحقیقات هیئت باستان شناسی فرانسوی در افغانستان. تألیفات : آ.م. مندیلشتام. ۱۹۵۴. جلد ۲۱.

۱۰۶ – ترکستان زمین، تألیفات : و. ای. مسلسکی. « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ۱۹۱۳. (روسیه مجموعهٔ مکمل شرح مختصر جغرافیایی میهن ما. تحت نظر : و. پ. سیمیونوف. جلد نوزدهم، تیانشان) .

۱۰۷ – شهرک باستانی ترمذ. تألیفات : م. ی. ماسون. شهرک باستانی ترمذ و معرفت به آن، ماموریت هیئت کمپلکسی باستان شناسی ترمذ، ۱۹۳۶، «انتشارات اُوز – فن »، سلسلهٔ اول، جزوهٔ دوم، تاشکند ۱۹۴۰ .

۱۰۸ – نگاهی به پژوهش آثار باستانی تخارستان واقع در ساحل راست، تألیفات : م.ی. ماسون. « علوم و تخنیک سوسیالیستی »، ۱۹۳۷، شمارهٔ ۱ .

۱۰۹ – تألیفات : م.ی. ماسون. سلسله اول. تاریخ، باستان شناسی، هیئت اعزامی باستان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شناسی ترمذ، ۱۹۳۷ -۱۹۳۸ جلد دوم. تاشکند، ۱۹۴۵ .

۱۱۰ - هیئت کمپلکسی باستان شناسی اعزامی ترمذ، تألیفات : م.ی. ماسون. « معلومات مختصر در خصوص گزارش و تحقیقات ساحوی انستیتوت تاریخ و فرهنگ مادی اکادمی علوم اتحاد شوروی »، هشتم؛ ۱۹۴۰ .

۱۱۱ - هیئت کمپلکسی باستان شناسی اعزامی تزمذ. تألیفات ماسون. جلد دوم، تاشکند، ۱۹۴۵ .

۱۱۲ - نگاهی به تاریخ مناسبات متقابل سیاسی ایران با آسیای میانه در قرن شانزدهم تألیفات : ن.د. میکلوحه - مکلای. « معلومات مختصر انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی بنام میکلوحه - مکلای. »، جزوهٔ چهارم، م؛ ۱۹۵۲ .

۱۱۳ - در خصوص جلد اول اثر محمد کاظم. تألیفات : ن.د. میکلوحه - مکلای. « خاور شناس اتحاد شوروی »، جلد چهارم، ۱۹۵۳ .

۱۱۴ - اثر محمد کاظم و اهمیت آن برای تاریخ ترکمن. تألیفات : ن.د. میکلوحه - مکلای. «انتشارات اکادمی علوم جمهوری تاجکستان شعبهٔ علوم اجتماعی »، ۱۹۴۵. شماره ۵ - ۶ .

۱۱۵ - افغانستان و راه های مواصلاتی با آنجا. تألیفات : ای.پ مینایف. جریدهٔ « آواز »، ۱۸۷۸؛۲۱ اکتبر .

۱۱۶ - شرح مختصر در خصوص کار ایجاد مجموعهٔ معلومات در خصوص ممالک علیای آمو دریا. تألیفات : ای.ب. مینایف. تعلیق به ژورنال اجلاس، شعبهٔ نژاد شناسی «نشریهٔ انجمن جغرافیای روسیه »، ۲۶ نوامبر ۱۸۷۷، « نشریهٔ انجمن جغرافیای روسیه »، جلد چهاردهم. « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا » از بابت سال ۱۸۷۸ .

۱۱۷ - تصورات روسها در مورد هند در ازمنهٔ باستان. تألیفات : ای.پ. مینایف. تقریظ به کتاب، د.کوبیک. فرمان رهنمودی الکسی میخایلویچ تزار روسیه به محمد یوسف قاسموف سفیر روسیه به دربار مغولیه کبیر اورنگزیب در ۱۶۸۴ « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ۱۸۸۴، « مجلهٔ وزارت معارف مردمی »، جلد س.س. ۳۵، ۱۸۸۴، شماره چهارم .

۱۱۸ - مدارک در خصوص کشور های واقع در علیای آمو دریا (از بابت سال ۱۸۷۸)، تألیفات : ای.پ. مینایف. « نشریهٔ انجمن جغرافیایی روسی »، جلد هشتم. « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ۱۸۷۹ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۱۹ – گذرگاه های یونانی آمو دریا. تألیفات : و.ف. مینورسکی. برگردان از متن انگلیسی توسط : او.د. چیخویچ. در مجموعهٔ زبان شناسی مشرق، جلد دوم، تیبلیسی، ۱۹۷۲، ص ۱۹۱ – ۲۱۶ .

۱۲۰ – ترکستان افغانی « شرق جدید »، کتاب ۱۶ – ۱۷. م؛ ۱۹۲۷، ص ۳۱۹ – ۳۲۲. تألیفات مونیچ.

۱۲۱ – معلومات ارایه شده، توسط کشافان در مورد شهر های افغانستان. جزوهٔ ۱۰/۷ . « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ۱۸۹۱ .

۱۲۲ – جنبش های مردمی اوزبیکستان در ۱۴۹۹ – ۱۵۰۱. تألیفات : ر.گ. موکمینوف. «انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم جمهوری اوزبیکستان »، ۱۹۵۰، شماره ۱ .

۱۲۳ – در خصوص شماری از منابع کتبی تاریخ اوزبیکستان در آغاز قرن شانزدهم تألیفات : ر.گ. موکمینوف. « انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم جمهوری اوزبیکستان »، ۱۹۵۴، جزوهٔ سوم .

۱۲۴ – از تاریخ مناسبات آسیای میانه و هند. تألیفات : الیاس نظام الدینوف. (قرن نهم و هجدهم) تاشکند، ۱۹۶۹ .

۱۲۵ – نقش عوامل عام و خاص در سیر تکامل تاریخی کشور های مشرق زمین. از مواد مباحثات در خصوص ساختار اجتماعی در مشرق . (شیوهٔ تولید آسیایی). م؛ ۱۹۶۶ .

۱۲۶ – در خصوص اوضاع فعلی شماری از شهر ها و ساحات آسیای میانه « مجلهٔ آسیایی »، ۱۹۲۶، شماره ۱ – ۴ .

۱۲۷ – نگاهی به تاریخ بازرگانی آسیا با روسیه در قرن های شانزدهم و هفدهم تألیفات : آ. و. پانکوف. مجموعهٔ و. و. بارتولد « دوستان ترکستانی شاگردان و دوستداران قابل وصف دانش و معرفت »، تاشکند، ۱۹۲۷ .

۱۲۸ – مناسبات ارضی و کشاورزی در قرن های سیزدهم و چهاردهم م. در ایران. م – ل؛ ۱۹۶۰، تألیفات : ای.پ. پیطروشیفسکی .

۱۲۹ – اسلام در قرن های هفتم و پانزدهم . در ایران. ل؛ ۱۹۶۶. تألیفات : ای.پ. پیطروشیفسکی.

۱۳۰ – توضیحات مختصر در خصوص تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان در قرن شانزدهم و آغاز قرن نوزدهم م. ل؛ ۱۹۴۹. تألیفات : ای.پ. پیطروشیفسکی.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۳۱ – تاریخ ایران از اعماق باستان تا اواخر قرن هجدهم، مؤلفان : ن.و پیگولیفسکایا، آ. یو. یاکوبوفسکی، ای.پ. پیطروشیفسکی، ل.و. سترویوا، آ.م. بیلینیسکی. ل؛ ۱۹۵۸ .

۱۳۲ – سفر و سیاحت در بخارای مرکزی و شرقی در ۱۸۸٦ تألیفات : ن.ن. پوکاتیله. « نشریهٔ انجمن جغرافیای روسیه »، جلد ۲۵، جزوهٔ ٦، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ۱۸۹۹ .

۱۳۳ – جغرافیای فیزیکی افغانستان. م؛ ۱۹۵۳. تألیفات : آ. آ. پولیاک .

۱۳٤ – روابط روسیه با خیوه و بخارا در زمان پطر کبیر. تألیفات : آ. ن. پاپوف. «انتشارات انجمن جغرافیایی روسیه » کتاب نهم، « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ۱۸۵۳ .

۱۳۵ – در خصوص خرابه های ترمذ. (سفر نامه). « مجلهٔ آسیای میانه » دسامبر ۱۸۹٦. تألیفات : اُو. و. پسلافسکی.

۱۳٦ – رسالهٔ در خصوص تاریخ آشوب در حکومت مسکو در قرن های شانزدهم – هفدهم ۱۹۳۷. تألیفات : س.ف. پلاتونوف.

۱۳۷ – از تاریخ مناسبات دولت روسیه با آسیای میانه در قرن هفدهم، تألیفات : آ. آ. پری ابره ژینسکی. (دو کرت نمایندگی بازرگانی انیسیم گریبوف)، « یاداشت های تاریخی »، جلد ۳٦. م؛ ۱۹۵۱ .

۱۳۸ – هنر افغانستان. (سه طراحی). م؛ ۱۹٦۳. تألیفات : گ.آ. پوگاچینکوف.

۱۳۹ – سفر در قرا تیگین و درواز «انتشارات انجمن جغرافیایی روسیه »، ۱۸۸۲. جلد هجدهم. تألیفات : آ.ی ریگیل .

۱٤۰ – افغانستان با شمه و نقشه. فاتحه : ف. ف. رسکولنیکوف.م؛ ۱۹۲۹. تألیفات : ای. م. ریسنر .

۱٤۱ – رشد و تکامل فئودالیزم و شکل گیری دولت در قبایل افغانی. م؛ ۱۹۵٤. تألیفات : ای.م. ریسنر.

۱٤۲ – نگاهی در خصوص اصطلاح « کورام » و کورامی ها. تألیفات : و.و. رشیتوف . « بولتن اکادمی علوم اوزبیکستان »، ۱۹٤۵. شماره ۵ .

۱٤۳ – سفر در بخارای جنوبی و وسطی. در ۱۹۰٦. تألیفات : ر.یو. روژیویس. «انتشارات انجمن جغرافیایی روسیه »، جلد چهاردهم، ۱۹۰۹ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

١٤٤ – منابع ایرانی در خصوص تاریخ ترکمن ها در قرن شانزدهم و نوزدهم « مواد در خصوص تاریخ ترکمن و ترکمنستان »، جلد دوم، م. – ل؛ ١٩٣٨. تألیفات : آ.آ. روماسکیویچ .

١٤٥ – نخل بخارا. تألیفات : نجمی سیفی یف. دوشنبه، ١٩٦٩ .

١٤٦ – نگاهی به تسمیه های محلی تاریخی ساحات مربوط بلخ. تألیفات : م.آ. صلاح الدینووا. مجموعهٔ فلسطین. جزوهٔ ٢١ (٨٤). ل؛ ١٩٧٠ .

١٤٧ – شرح مختصر فعالیت های دولتی و حیات شخصی، واسلی الکساندرویچ داویدوف. درباری و سپهسالار قرن هفدهم تألیفات : ن.سیلیفونتوف . « اشتغال وقایع نگاری هیئت باستان شناسان »، جزوهٔ پنجم، ١٨٧١ .

١٤٨ – جمشیدیان، و میهن آنان. تألیفات : ا.ا. سیمیونوف. « نشریهٔ انجمن جغرافیایی روسیه، شعبهٔ ترکستان »، جلد شانزدهم، تاشکند، ١٩٢٣ .

١٤٩ – نگاهی به روابط فرهنگی – سیاسی بخارا با دولت « مغولیه کبیر » هند در قرن هفدهم، تألیفات : ا.ا. سیمیونوف. « مواد دومین اجلاس باستان شناسان و نژاد شناسان آسیای میانه »، م – ل؛ ١٩٥٩ .

١٥٠ – منشأ ظهور و ساختار تشکیلاتی اوزبیکان شیبانی خان. تألیفات : ا.ا. سیمیونوف. « مواد در خصوص تاریخ جمهوری های اوزبیکستان و تاجیکستان. انتشارات اکادمی علوم تاجکستان، ١٢، استالین آباد، ١٩٥٤ .

١٥١ – ارقام چند در خصوص مسایل اقتصادی امپراتوری سلطان حسین میرزا، ١٤٦٩ – ١٥٠٦. تألیفات : ا.ا. سیمیونوف . « انتشارات اکادمی علوم جمهوری تاجکستان، شعبهٔ علوم اجتماعی »، جزوهٔ چهارم، ١٩٥٣ .

١٥٢ – شرح مختصر در خصوص ساختار تشکیلات ادارات مرکزی خان نشینی بخارا. در زمانهٔ های متأخر. تألیفات : ا.ا. سیمیونوف « مواد در خصوص تاریخ جمهوری تاجکستان و اوزبیکستان »، جزوهٔ دوم، دوشنبه، ١٩٥٤ .

١٥٣ – نخستین شیبانیان و مبارزهٔ آنان بمنظور تصرف ماوراءالنهر . تألیفات : ا.ا. سیمیونوف . « مواد در خصوص تاریخ جمهوری تاجکستان و اوزبیکستان، انتشارات اکادمی علوم جمهوری تاجکستان، جلد هفتم، استالین آباد، ١٩٥٤ .

١٥٤ – منشأ ظهور و نسب سادات ترمذ و آرامگاهٔ باستانی آنان بنام « سلطان سادات »، تألیفات : ا.ا. سیمیونوف « پروتوکول انجمن باستان شناسان آماتور ترکستان »، تاشکند سال نوزدهم، جزوهٔ اول، ١٩١٥ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۵۵ – شیبانی خان و تصرف امپراتوری تیموریان توسط موصوف. تألیفات : ا.ا. سیمیونوف « مواد در خصوص تاریخ جمهوری های تاجکستان و اوزبیکستان. انتشارات اکادمی علوم تاجکستان، جلد هفتم، استالین آباد، ۱۹۵٤ .

۱۵٦ – تاریخ هندوستان. تألیفات : ن.ک. سینهه و آ.ک. بنیرجی. برگردان از متن انگلیسی توسط : ل. و. ستیپانوف. ای.پ. یاستری بووی. ل.آ. کینیاژسکوی. تحت نظر و پیشگفتار : ک.آ. انتونووف. م؛ ۱۹۵٤ .

۱۵۷ – یاداشت های در خصوص بخش بخارایی درهٔ زرافشان. تألیفات : ن.ف ستنیاکوف. « انتشارات انجمن جغرافیایی روس، شعبهٔ ترکستان »، جلد اول، جزوهٔ دوم، ۱۹۰۰ .

۱۵۸ – افغانستان. تألیفات : آ.ی. سنیساریف. هیئت تحریر شورای عالی نظامی.م؛ ۱۹۲۱ .

۱۵۹ – تاریخ روسیه از اعماق زمانه های باستان در پانزده مجلد، تألیفات : س.م. سلوویف. تحت نظر : ل.ب. چیریپ نینه. جلد چهارم، ۱۹٦۰، جلد پنجم ۱۹٦۱، جلد ششم، ۱۹٦۱، جلد هفتم ۱۹٦۲، جلد دهم ۱۹٦۳ .

۱٦۰ – در بارهٔ دو تصحیح « مجمع الغرایب »، تألیفات : آ.ت. طاهر جانوف. «انتشارات شعبه علوم اجتماعی اکادمی علوم تاجکستان »، جزوهٔ اول. ۱۹۵۸ .

۱٦۱ – اصول تکوین فئودالیزم در جامعهٔ عشایر کوچی و چاوا دار و مُعضِل اساسی، رشد و تکامل و اصول تکوین جامعه فئودالی. تألیفات : س.پ. تولستوف. (انتشارات اکادمی دولتی تاریخ فرهنگ مادی »، جزوهٔ سوم، م. – ل؛ ۱۹۳۳ .

۱٦۲ – یاد گار های از آثار هنری یونان باختری. م – ل؛ ۱۹٤۰. تألیفات : ک.و. تریویر.

۱٦۳ – کشفیات جدید جغرافیا نویس پارسی در هزار سال پیش و معلومات او در خصوص اسلاو ها و روسها . تألیفات : آ.گ. تومان سکی. «انتشارات انجمن باستان شناسان بخش خاوری امپراتوری روسیه »، ۱۰، ۱۸۹٦

۱٦٤ – روابط روسیه با آسیای میانه و هند در قرن های شانزدهم و هفدهم، تألیفات : و.آ. ویلیانیسکی . «انتشارات انجمن مطالعه قدامت تاریخی روسیه، یونیورستی مسکو »، شمارهٔ سوم، م. ۱۸۸۹

۱٦۵ – « عبدالله نامه » حافظ تنیش و پژوهشگران آن. تألیفات : ای.ای. اوم نیاکوف. « یاداشت های خاور شناسان بخش موزیم آسیایی اکادمی علوم اتحاد شوروی »، جلد پنجم، ل؛ ۱۹۳۰ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

١٦٦ – اوزبیکی کورامی، مضمون مختصر رسالهٔ علمی دفاعیه نامزدی. فیضی یف. تاشکند، ١٩٦٤

١٦٧ – بازرگانی روسیه با کشور های مشرق زمین در قرن شانزدهم، تألیفات : م.و. فیخنیر . تحت نظر اکادیمسین : م.ن. تیخمیروف. «انتشارات آرشیف تاریخی دولتی »، جزوهٔ ٣١، م؛ ١٩٥٦ .

١٦٨ – سیاست استعماری انگلیس در خاور میانه، تاشکند، ١٩٥٧. تألیفات : ن.آ. خالفین.

١٦٩ – تشریحات در مورد خان نشینی بخارا. تألیفات : ن.آ. خانی کوف. « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »، ١٨٤٣ .

١٧٠ – مجموعه مقالات مربوط به ترکستان زمین. تألیفات : آ.پ. خروشخین. « مجموعهٔ مکمل معلومات جغرافیایی، توپوگرافی و آماری آسیا »،١٨٧٦ .

١٧١ – شماری از اصطلاحات کشاورزی آسیای میانه. تألیفات : او.د. چیخویچ. «مردمان آسیا و افریقا »، ١٩٦٤، شمارهٔ دوم .

١٧٢ – اوزبیکستان در نیمهٔ نخست قرن هجدهم، شرح مختصر تاریخ اتحاد شوروی. م؛ ١٩٥٦. تألیفات : او.د. چیخویچ.

١٧٣ – بازرگانی دولت مسکو با آسیای میانه در قرن های شانزدهم و هفدهم، تألیفات: آ.پ. چولوشنیکوف. «مواد در خصوص تاریخ جمهوری های اوزبیکستان، تاجکستان و ترکمنستان. جزوهٔ اول. بازرگانی با دولت و جایگاه بین المللی آسیا میانه در قرن های شانزدهم و هفدهم»، تحت نظر : آ.ن. سموئیلوویچ، ل؛ ١٩٣٣.

١٧٤ – نگاهی به توپوگرافی تاریخی ترمذ باستانی. تألیفات : و.آ. شیشکین . «انتشارات موسسهٔ نشراتی فن اوزبیکستان »، سلسلهٔ اول، جزوهٔ دوم . ١٩٤٠.

١٧٥ – رهنمای آسیای میانه. تألیفات : د.ای. ایوارنیسکی. تاشکند، ١٩٦٤ .

١٧٦ – نگاهی به تاریخ روابط بازرگانی و هیئت های نمایندگی سفارت آسیای میانه با روسیه در قرن های شانزدهم و هفدهم، تألیفات : م. یو. یولداشیف. تاشکند، ١٩٦٤ .

١٧٧ – مجمل فصیحی. خلاصهٔ ارقام وقایع تاریخی قرن های چهاردهم و پانزدهم، تألیفات : د. یو. یوسفووا. « علوم اجتماعی در اوزبیکستان »، ١٩٧٢. شمارهٔ ششم .

١٧٨ – رسالهٔ توضیحی در خصوص تاریخ و جغرافیای ساحات علیای آمو دریا . تألیفات : گ. یول. «انتشارات انجمن جغرافیایی روس »، ١٩٧٣ . نهم.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱۷۹ – نتایج فعالیت های هیئت اعزامی باستان شناسی تاجکستان . از بابت سال های ۱۹٤۸ – ۱۹۵۰ تألیفات : آ. یو. یاکوبوف. « مواد پژوهشی در خصوص باستان شناسی اتحاد شوروی، شمارهٔ پانزدهم. تألیفات : هیئت اعزامی باستان شناسی سغدی تاجیکی، انستیتوت تاریخ فرهنگ مادی اکادمی علوم اتحاد شوروی، و ایرمتیاژ دولتی »، جلد اول، م. – ل؛ ۱۹۵۰، (۱۹۵۳ شماره ۳۷) .

۱۸۰ – جامعه فئودالی آسیای میانه و روابط بازرگانی آن با کشور های اروپای شرقی. در قرن های دهم – پانزدهم، تألیفات : آ. یو. یاکوبوف، « مواد در خصوص تاریخ جمهوری های اوزبیکستان، تاجیکستان و ترکمنستان، جزوه سوم، بخش اول، ل؛ ۱۹۳۳. بازرگانی با دولت مسکو و جایگاهٔ بین المللی آسیای میانه در قرنهای شانزدهم و هفدهم»، تحت نظر : آ.ن سموئیلویچ. ل؛ ۱۹۳۲ .

۱۸۱ – ویژگیهای حیات اجتماعی – فرهنگی زمان علی شیر نوایی. تألیفات : آ.یو . یاکوبوف. در مجموعه نوایی. م. – ل؛ ۱۹٤٦ .

۱۸۲ – نگاهی به چگونگی مسئله شکل گیری و اصول تکوین نژادی خلق های اوزبیک. تاشکند، ۱۹٤۱. تألیفات : آ. یو. یاکوبوف.

مقالات و آثار پژوهشی، بزبان های شرقی و اروپای غربی .

۱ – ارمغان میمنه. به اهتمام و نگارندگی محمد ناصرکوهی، کابل ۱۳۳٤ خورشیدی.

۲. کهزاد، احمد علی، رایان کابلی، « آریانا »، شمارهٔ ششم، جلد سوم، کابل ۱۳۳٤ .

۳ – کهزاد، احمد علی، رهنمای بامیان. انجمن تاریخ (افغانستان)، کابل ۱۳۳٤ .

٤ – تاریخ خرقهٔ معظمه در قندهار. تألیفات فوفکزای(پوپل زایی .مترجم) عزیزالدین. « آریانا »، سال ۲٤، شماره ۱، ۹، ۵ – ٦. ۱۳٤٤ و شماره ۱ – ۲، ۱۳٤۵ و شمارهٔ ۵ – ٦، ۱۳٤۵ .

۵ – حبیبی، عبدالحی. تاریخ افغانستان در عصر کورگانی هند. کابل، ۱۳٤۱ .

٦ – حبیبی، عبدالحی، برمکیان بلخ، « آریانا »، شمارهٔ ۱ – ۹، ۱۳٤۲ .

۷ – حبیبی،عبدالحی، بلخ یکی از پایگاه های علوم اسلامی، « آریانا »، شماره چهارم، ۱۳٤۹ .

۸ – حبیبی،عبدالحی، مجمع الغرایب مفتی بلخی، « آریانا »، شمارهٔ دهم، ۱۳٤۰ .

۹ – معروف، عتیق الله، غور و غوریان، « آریانا »، شمارهٔ سوم و چهارم. ۱۳٤۳ .

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

١٠ – صدری افشار،غلام حسین، تاریخ شرح احوال و معرفی آثار مؤرخان و جغرافیا دانان ایران، از ظهور اسلام تا پایان قرن هفتم میلادی، تهران، ١٣٤٥ .

١١ – هاشمی، سید احمد شاه، وزرای برمکی بلخ، « آریانا »، شمارهٔ سوم، ١٣٢٤ .

١٢ – سلجوقی،فکری، آرش خراسان، « آریانا »، شمارهٔ ٢ – ٥، ١٣٤٣ .

١٣ – سلجوقی، فکری، استاد سبز معمار و استاد بنای هروی، « آریانا »، شمارهٔ سوم و چهارم، ١٣٣٤ .

١٤ – سلجوقی، فکری، اهرنگ یا ارهنگ، « آریانا »، شمارهٔ ٥ – ٦، ١٣٤٣ .

١٥ – اعتمادی، گویا، فصلی از خلاصهٔ الاخبار، « آریانا »، شمارهٔ سوم، ١٣٢٤ .

١٦ – واحدی،محمد یعقوب، فصل های از کتاب فضایل بلخ، « آریانا »، شمارهٔ ٨ – ٩، ١٣٤٣ .

١٧ – واحدی، محمد یعقوب، دانشوران جوزجان، « آریانا »، شماره ٢ – ٥، ١٣٤٣ .

١٨ – واحدی، محمد یعقوب، مشاهیر فاریاب، « آریانا »، شماره دوم، ١٣٤١ .

١٩ – واحدی، محمد یعقوب، مشاهیر و دانشوران اندخوی، « آریانا »، شمارهٔ ٨٠ ١٣٤٢ .

٢٠ – میاحسین، مرو رود، « آریانا »، شمارهٔ چهارم، ١٣٢٤ .

پایان بخش منابع و مآخذ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

سپاس:

حرکت در جهت تقویت دانش بشری مسلماً از مولفه‌های جهاد اکبر است. معنی تفسیری جهاد اکبر تقوا و توفیق فردی است. تقوا در مؤلفه خویش فضیلت و شجاعت را دارا است. با این اشاره مختصر تلویحی می‌خواهم از محترم انجنیر محمد نسیم مهدی به پاس مساعدت های مالی شان که بمنظور چاپ و نشر کتاب «تاریخ بلخ» هزینه کرده‌اند صمیمانه تشکر نموده و اظهار امتنان بی پایان و سپاس بیکران نمایم.

سید ابراهیم قیصاری

شهر مزارشریف پاییز سال ۱۳۸۳ خورشیدی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کتابخانه تخصصی ادبیات

سید ابراهیم قیصاری

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

اَنستیتوْتِ مطالعاتِ راهبردیِ باختر

Www.bsssi.org

به وسعت یک تمدن شکوهمند

با عضویت در خبرنامه وبسایت ما از تازه ترین مقالات و پژوهش ها بهره مند شوید